

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



مجموعه مقالات دومین دور گفتگوهای

فرهنگی ایران و افغانستان

با عنوان

«تعاملات دانشگاهی و آموزش؛ محور توسعه پایدار

ایران و افغانستان»

به کوشش

مریم خلیلی جهانتیغ

استاد دانشگاه سیستان و بلوچستان

سرشناسه: خلیلی جهانتیغ، مریم، ۱۳۳۲
عنوان و نام پدیدآور: مجموعه مقالات دومین دور گفتگوهای فرهنگی ایران و افغانستان. باعنوان «تعاملات
دانشگاهی و آموزش محور توسعه پایدار ایران و افغانستان» / گردآورنده: مریم خلیلی جهانتیغ
مشخصات نشر: زاهدان، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۳۹۸، ۱۶۸.

مشخصات ظاهری: ۶۱۵ ، وزیری.

شابک: ۰ - ۹۶-۹۶-۵۱۴۵-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع: سیاست فرهنگی - ایران - افغانستان - کنگره ها - توسعه پایدار - اثر آموزش عالی - روابط
فرهنگی

شناسه افزوده: دانشگاه سیستان و بلوچستان

شناسه افزوده: همایش علمی بین المللی گفتگوهای فرهنگی ایران و افغانستان (دومین، ۱۳۹۷، زاهدان)

شناسه افزوده: university of sist and baluchestan

رده بندی کنگره: ۱۳۹۸ م۳/خ/DS۳۵۴

رده بندی دیویی: ۹۵۸/۱

شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۷۶۱۱۶



ناشر: انتشارات دانشگاه سیستان و بلوچستان

مجموعه مقالات دومین دور گفتگوهای فرهنگی ایران و افغانستان

گردآورنده: مریم خلیلی جهانتیغ

چاپ: چاپخانه المهدی دانشگاه سیستان و بلوچستان

نوبت چاپ: اول، ۹۷، قیمت: ۴۰۰۰۰۰ تومان، شمارگان: ۳۰۰ نسخه

شابک: ۰ - ۹۶-۹۶-۵۱۴۵-۶۰۰-۹۷۸

تمام حقوق چاپ و نشر این اثر طبق قرارداد محفوظ است، هر گونه چاپ و تکثیر از محتویات این کتاب بدون اجازه کتبی ممنوع است، متخلفان به موجب قانون حمایت از حقوق مولفان، مصنفان و هنرمندان تحت پیگرد قانونی قرار می گیرند.

دبير علمى همایش: دکتري مريم خلیلی جهانتیغ؛ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی و رئیس

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان

دبير اجرایی همایش: دکتري عبدالعلی اویسی؛ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی و معاون

پشتیبانی دانشگاه سیستان و بلوچستان

کمیته علمی همایش:

دکتري نظر دهمرده؛ استاد گروه اقتصاد دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتري نور محمد یعقوبی؛ استاد گروه مدیریت دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتري عبدالرسول حسنی فر؛ دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتري مهدی معینی؛ استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتري سعید محمدی صادق؛ استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتري خدیجه اسدی سروستانی؛ استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتري الهام شیردل؛ استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتري یاسر کهرآزه؛ استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی زاهدان

به نام حضرت دوست

پیشگفتار

تا اوایل دهه هشتاد میلادی توسعه را به معنای رشد اقتصادی می‌دانستند و جوامع جهانی سعی داشتند سهم بیشتری را از منابع و بازارهای جهانی به خود اختصاص دهند و سود بیشتری ببرند. این طرز نگرش پیامدهای ناگواری همچون تخریب منابع طبیعی، آلودگی محیط زیست و فقر و نابرابری بیشتر را در پی داشت. بروز چنین مشکلاتی موجب شد که رویکرد جدیدی در مورد مفهوم توسعه شکل بگیرد و توسعه یافتگی به عنوان یک پیشرفت همه جانبه تلقی شود که تغییرات عمده در ساختارهای اجتماعی، اوضاع زندگی مردم، نمادهای ملی، کاهش نابرابری و ریشه کنی فقر را در نظر دارد. بنابراین به جای رویکرد سنتی توسعه رشد، الگوی نوین توسعه پایدار مدنظر قرار گرفت که رشد کیفی محیط زیست و عدالت اجتماعی را مورد توجه قرار می‌دهد. با تغییر رویکرد توسعه‌ای، نگاه جهانی به آموزش عالی تغییر کرد و با عنایت به نقش آگاهی بخشی و ارتقای قابلیت‌های مورد نیاز جامعه، دانشگاه‌ها به نوعی به محور توسعه پایدار تبدیل شدند. قبل از این موضوع و تا اوایل دهه هشتاد میلادی چنانکه گفته شد براساس معیارهای توسعه اقتصادی، آموزش و پژوهش در دانشگاه‌ها بیشتر به افزایش سطح علمی جوامع، با هدف بالا بردن رشد اقتصادی توجه داشت اما با رویکرد جدید باید ساختار قبلی خود را تغییر می‌داد تا بتواند خود را با شرایط جدید وفق دهد. این تغییرات ساختاری عرصه‌های مختلفی را دربرمی‌گیرد همچون تغییر و تحول در شیوه اداره آموزش عالی، تجدید ساختار وظایف اداری و آکادمیک، مأموریت‌های آموزشی و پژوهشی.

آموزش عالی و دانشگاه‌های دو کشور ایران و افغانستان هم از این قاعده مستثنی نیستند و باید در سطح منطقه ای و جهانی، در انجام وظایف اصلی آموزش، پژوهش و خدمات رسانی، در جهت ترویج دانش و مشارکت در کاهش اثرات منفی زیست محیطی، اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی حرکت کنند و رهبری جامعه را برای گذار از مرحله پیشین و انتقال به سبک‌های پایدار توسعه بر عهده گیرند. برای رسیدن به این اهداف باید سیاست‌های آموزشی و چشم اندازها، ساختارها، فرایندهای آموزشی و شیوه‌های تدریس و محتویات آموزشی مورد بازنگری قرار گیرد. روش مذاکره، بحث آزاد، مشارکت، یادگیری مسئله محور، استفاده از توان نخبگان علمی و نیز بهره‌گیری از رسانه‌های ارتباط جمعی از عوامل و ابزار ایجاد تغییرات بنیادی هستند. البته

آموزش محدود به آموزش‌های رسمی کلاسی نیست بلکه انجام پروژه‌های تحقیقاتی، متناسب سازی فضای فیزیکی و زیر ساخت‌های دانشگاه، ارائه خدمات تخصصی به جامعه، ارتقاء کیفیت زندگی دانشجویی، برگزاری همایش‌ها، سمینارها و کارگاه‌های علمی، دوره‌های آموزشی کوتاه مدت و انتشارات علمی باید مورد توجه قرار گیرد.

در جهت پیشبرد همین هدف دانشگاه سیستان و بلوچستان بامشارکت علمی سایر دانشگاه‌های ایران و افغانستان و همکاری مرکز مطالعات فرهنگی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، نشست دور دوم گفتگوهای فرهنگی ایران و افغانستان را به موضوع «نقش آموزش و تعاملات دانشگاهی در توسعه پایدار دو کشور» اختصاص داد تا در عصری که در اثر تعاملات دانشگاهی کشورهایی مثل استرالیا، چین، کانادا و بریتانیا، دانشگاه‌های برخط (online) تشکیل داده‌اند، ما، دانشگاه‌های منطقه نیز در پی اهداف توسعه‌ای خود، با دانشگاه‌های کشورهای همجوار، تعاملات علمی و پژوهشی برقرارنموده از ظرفیت‌های یکدیگر به بهترین وجه ممکن استفاده کنیم زیرا علم و فناوری بخصوص در جهان سوم، نهاد بسیار مهمی است که علاوه بر تربیت نخبگان، ابزار برخورداری جامعه از رشد و تعالی را فراهم می‌کند و همچنین تأثیر گسترده‌ای بر فرهنگ، سیاست و اجتماع دارد و از طریق نوشتن و تألیف و دادن مشاوره به دولت و جامعه؛ شناخت واقعیت‌های محیطی، فرصت‌ها و موانع توسعه را بیان می‌کند و موجب ارتقای حیات فکری جامعه می‌شود. امید است با برگزاری این نشست، نقش دانشگاه و دانشگاهیان دو کشور، نقش دولت به عنوان سیاستگذار و حمایت‌کننده و نقش آموزش عالی به عنوان برنامه‌ریزان آموزشی و پژوهشی دو کشور تا حدودی روشن شود تا بستر لازم در یک رویکرد سیستمی جهت توجه به فاکتورهای مؤثر درون سازمانی و برون سازمانی نهادهای مرتبط برای توسعه آموزشی، بهداشتی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و رفاهی فراهم گردد.

در پایان عرایضم از جناب آقای دکتر علی رضا بندانی؛ ریاست محترم قبلی دانشگاه که مقدمات برگزاری این نشست به توصیه و حمایت ایشان فراهم آمد، صمیمانه سپاسگزاری می‌نمایم. از جناب آقای دکتر غلامرضا رضایی؛ ریاست محترم فعلی دانشگاه که از تصمیمات مدیریت قبلی پشتیبانی نموده با حمایت‌های همه‌جانبه امکان‌نهایی شدن نشست را ممکن ساختند، سپاس ویژه دارم، از جناب آقای دکتر ربانی؛ رییس محترم مرکز مطالعات فرهنگی سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و از جناب آقای رضا ملکی؛ رایزن محترم فرهنگی ایران در

کابل که بدون مشارکت و حمایت های جدی و صمیمانه این دو بزرگوار و همکاران محترمشان، هماهنگی و رایزنی های لازم با روسا و استادان دانشگاه های کشور عزیز افغانستان میسر نمی شد، بسیار قدردانی می نمایم. از جناب آقای دکتر محمد رضا قاسمی؛ مدیر محترم امور بین الملل دانشگاه و همکاران محترم ایشان که خود از برگزار کنندگان نشست هستند، نیز به نوبه خود سپاسگزارم. از همکاران محترم گروه علوم اجتماعی و کمیته علمی نشست، که در کمترین زمان ممکن به داوری مقالات رسیده پرداختند، بی نهایت متشکرم. از جناب آقای دکتر عبدالعلی اویسی؛ معاون محترم پشتیبانی دانشگاه و دبیر اجرایی نشست قدردانی می نمایم، از جناب آقای دکتر محمد علی محمودی، مشاور محترم رییس دانشگاه و دبیر محترم هیات رییسه که در تسهیل و تسریع نیازها، با دلسوزی و جدیت پیگیر امور بودند، صمیمانه سپاسگزاری می نمایم. همچنین از سرکار خانم رحیمی مقدم که کار صفحه آرایی مجموعه مقالات را برعهده گرفتند، از سرکار خانم مژده فیروز جهانتیغ که با دلسوزی در تمامی مراحل برگزاری نشست، یاریگر ما بودند، از جناب آقای محمدیان که مسئولیت دبیرخانه نشست را برعهده داشتند، از تمامی کارکنان محترم دانشکده ادبیات و علوم انسانی، از همه کارکنان محترم چاپ و انتشارات دانشگاه، از کارکنان محترم معاونت پژوهشی دانشگاه به ویژه سرکار خانم آهنگری و جناب آقای ابراهیم شهریار، از کارکنان محترم روابط عمومی دانشگاه به خصوص سرکار خانم استاد محمودی بسیار قدردانی می نمایم.

مریم خلیلی جهانتیغ
دبیر علمی همایش
دانشگاه سیستان و بلوچستان
۱-۲ اسفند ۱۳۹۷

فهرست مطالب

- نقش آموزش در عوامل و فرایندهای مانع و پیشبرنده توسعه فرهنگی در ایران و افغانستان..... ۱۵
حسین ابراهیم زاده آسمین، الهام شیردل، حمید شیردل.
- انقلاب اسلامی و مؤلفه های صلح پایدار در رابطه با افغانستان..... ۴۱
حسین ابراهیم زاده آسمین، قدسی علیزاده سیلاب
- بررسی توصیفی پتانسیل بالقوه نهادهای آموزشی استان سیستان و بلوچستان در بهبود وضعیت سلامت زنان استان و کشور افغانستان..... ۶۱
خدیجه اسدی سروسستانی
- بررسی نقش آموزش و زنان در توسعه پایدار (مروری بر تحقیقات زیست محیطی)..... ۷۳
مونا اسالم نژاد، مرتضی مسرور علی نودهی
- نقش نخبگان علمی و دانشگاه در مهارافراط‌گرایی و خشونت و برقراری صلح پایدار: مورد ایران و افغانستان..... ۹۱
طاهره جهان پرو ر
- نقش دانشگاه و نخبگان علمی (تعاملات علمی) در مهار خشونت در کشور افغانستان..... ۱۰۹
عبدالرسول حسینی فر
- بررسی نحوه تعامل و همکاری سازمان آموزش فنی و حرفه ای استان خراسان رضوی با کمیساریای عالی پناهندگان و انجمن پناهندگان دانمارک و نروژ ۱۲۷
زهره سادات حسینی قصر، مجید بهادری کمیجانی، مرتضی علیزاده
- نقش آموزش در توسعه فرهنگی دو کشور ایران و افغانستان ۱۵۱
سیدابراهیم حکمت
- مروری بر وضعیت بهداشت و سلامت مهاجرین افغانستانی در ایران..... ۱۶۵
پریچهر حناچی
- نقش نخبگان علمی و دانشگاه، در مهار افراط گرایی و خشونت و برقراری صلح پایدار..... ۱۷۳
عباس خسروی

نقش آموزش در توسعه امور زنان و ارتقاء فرهنگی و تحول حیات فکری خانواده و جامعه... ۱۸۷
عباس خسروی

مقایسه تطبیقی جایگاه و سهم آموزش عالی در اقتصاد ایران و افغانستان با تأکید بر لزوم همگرایی
دانش..... ۱۹۹

مرجان رادینیا

دو سوی روابط و چالشهای ایران و افغانستان در عهد ناصری... (با تأکید بر عهدنامه مرزی آمبالا
.....(م/۱۸۶۹) ۲۱۵

عباس رایان پور-حمید اسدپور

تعاملات فرهنگی ایران و افغانستان در مسیر رشد و توسعه پایدار ۲۳۱

علی رضا رحمانی

بررسی زمینه‌های تعاملات هنری ایران و افغانستان..... ۲۴۹

رضا رفیعی راد

جایگاه دیپلماسی مبادله علمی در تصویرسازی ملی مطالعه موردی دانشجویان افغانستانی دانشگاه
فردوسی مشهد..... ۲۶۵

محمدجواد رنجکش

مروری کوتاه بر روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی افغانستان و ایران در دوران
معاصر..... ۲۸۹

زلمی هوتک

بررسی عملکرد تطبیقی سیاست خارجی اوپاما و ترامپ در افغانستان ۲۹۷

زیبا زمانی، محمدحسین اسماعیلی سنگری

نقش آموزش در توسعه امور زنان و ارتقای فرهنگی جامعه ۳۲۷

شکیبا سعیدی، عبدالرسول حسنی فر، احمد منصور امرخیل

نقش ادبیات مهاجرت در توسعه امور زنان در رمان های خالدحسینی ۳۴۳

احمد شیرخانی

- تبيين نقش آموزش در توسعه پایدار مطالعه موردی برنامه ریزی فضایی در حوضه آبریز
هریرود..... ۳۶۱
- حسن صدرانیا**
- کسب مرجعیت علمی و فرهنگی پیش نیاز تمدن نوین اسلامی..... ۳۷۹
- مجتبی طهمورث پور**
- نگاهی بر مشترکات فرهنگی افغانستان و ایران..... ۳۹۳
- عبدالمصور ظهور
- بررسی تحلیلی نقش آموزش در توسعه اقتصادی کشورهای ایران و افغانستان..... ۴۰۳
- صغری عابدین نژاد لاکمه سری، فاطمه کریمی سیاهگورابی**
- تأثیر زبان و فرهنگ ایران بر مهاجرین افغان ۴۱۷
- نظر محمد غوری
- نقش دانشگاه ها و ساختار آموزش عالی ایران در ساخت بندی ژئوکالچر روابط ایران و افغانستان
..... ۴۲۵
- یاسر کهرازه، آرش بیدالله خانی**
- اثرات بی ثباتی در افغانستان بر توسعه پایدار ایران..... ۴۴۹
- سعید محمدی صادق**
- بررسی عوامل فرهنگی و اجتماعی در توسعه روابط آموزشی بین ایران و افغانستان..... ۴۷۷
- سید علی مرتضوی امامی ، مریم حسینی**
- تأثیر توسعه پایدار در تثبیت نظام کشورهای ایران و افغانستان (تحلیل تاثیر آموزش در توسعه
اقتصادی بر اساس ماتریس *SWOT*) ۴۹۵
- سعید محمدی صادق ، حسن محمدیان**
- تروریسم تهدیدی بر امنیت مرزهای شرقی ایران باتاکید بر افغانستان..... ۵۲۳
- سعید محمدی صادق**
- نقش نخبگان دانشگاهی افغانستان در مهار افراط گرایی ۵۵۳
- احمد منصور امرخیل ، عبدالرسول حسنی فر، شکبیا سعیدی**
- اهداف پاکستان از حضور در افغانستان..... ۵۶۵
- ابراهیم میری، سید محسن میر حسینی**

بررسی مقایسه‌ای سیاست خارجی ایران و افغانستان در قبال آمریکا (۲۰۱۳-۲۰۰۱)..... ۵۸۵

سید مهدی موسوی

گذار از نقش فرهنگ به دانش و اقتصاد در توسعه پایدار ایران - افغانستان ۶۰۹

ناصر یوسف زهی، مرتضی منشادی

نقش آموزش در عوامل و فرایندهای مانع و پیشبرنده توسعه فرهنگی در ایران و

افغانستان

۳- حمید شیردل

۲- الهام شیردل

۱- حسین ابراهیم زاده آسمین

چکیده

با توجه به اهمیت نقش آموزش و فرهنگ در توسعه هر جامعه، هدف از انجام این پژوهش تعیین موانع و عوامل فرهنگی مانع یا مشوق توسعه در ایران و افغانستان و نقش آموزش در این فرایند است. این ویژگی‌های فرهنگی با توجه به نتایج روش تحقیق کمی دلفی و پیمایشی در مردم استان کرمان و روش تحقیق فراتحلیل کیفی مطالعات افغانستان انجام شده است. سوالات پرسشنامه و محورهای مفهومی مربوط به عوامل و موانع توسعه فرهنگی با استفاده از نظریه نوسازی و تحقیقات انجام شده طراحی گردید. بررسی شاخص‌های توسعه از دیدگاه کارشناسان حاکی از آن است عوامل مهمی که به رشد و پیشرفت یک جامعه کمک می‌کند نظیر روحیه قوی، خودباوری فرهنگی، عدم تعصب فکری، تمایل به نوآوری و یادگیری، میل به پیشرفت، کار گروهی، فرهنگ کار، وقت شناسی، عام‌گرایی، رفتارهای مناسب اجتماعی در ترافیک و محیط زیست، ریسک‌پذیری، سنت‌گرایی، عدم دنیاگرایی و آینده‌نگری در مردم استان کرمان در سطح پایین و نامطلوبی قرار دارد. اما عوامل فرهنگی نظیر همکاری، ارزش دادن به علم از سطح بالا و مطلوبی برخوردار است. تحلیل‌های انجام شده بر روی مطالعات پیشین افغانستان حاکی از آن است که حداقل شش مانع و عامل فرهنگی اصلی در روند توسعه فرهنگی افغانستان دخیل هستند که عبارتند از: بیسوادی و نظام آموزشی ضعیف، مقاومت در برابر عناصر سازنده مدرنیته، تضاد فرهنگی، ضعف سرمایه اجتماعی، سلطه قالبهای کلیشه‌ای جنسیتی و روحیه انگیزشی و فرهنگی منجمد. این عوامل در ارتباط با یکدیگر وضعیت فرهنگی بازدارنده توسعه در ایران و افغانستان را به نمایش می‌کشند بعلاوه اینکه نظام آموزشی و بیسوادی در ایجاد موانع دیگر فرهنگی نقش مهمی بازی می‌کند. یکی از عوامل مهم کاهش شاخص‌های فرهنگی و به تبع آن فرایند توسعه در ایران و افغانستان ضعف نظام آموزشی، بیسوادی و کمبود آگاهی مردم این جوامع است.

واژگان کلیدی: توسعه، موانع فرهنگی، آموزش، ایران، افغانستان

مقدمه

مفهوم توسعه پس از جنگ جهانی دوم، به صورت اصطلاحی فراگیر به کار رفته است. این

۱- استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه سیستان و بلوچستان h.brahim@lihu.usb.ac.ir

۲- استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه سیستان و بلوچستان

۳- کارشناس ارشد مدیریت و دبیر آموزش و پرورش استان کرمان

مفهوم بسیار پیچیده و چند بعدی است و در واقع در آن رگه‌های ارزشی می‌توان یافت. جامعه‌شناسان تاریخی، توسعه را حرکتی تاریخی و گذار از مرحله‌ای تاریخی به مرحله‌ای دیگر می‌دانند. تعریف آن‌ها از توسعه عبارت است از حرکت جامعه از مرحله‌ای تاریخی و توفیق آن در ورود همه‌جانبه به مرحله‌ای دیگر از تاریخ. به عبارت دیگر توسعه عبارت است از نابودی نظام‌های اجتماعی کهن و ایجاد و رشد تدریجی نظام‌های جدید. منظور از این تغییر، خواه در سطح وسیع خرد صورت گیرد، در نهایت، بالا رفتن معیارهای زندگی در کشورهای توسعه نیافته است (لهسایبی زاده، ۱۳۸۱: ۹-۸). لیکن توسعه به معنی کوشش آگاهانه، نهادی شده و مبتنی بر برنامه‌ریزی برای ترقی اجتماعی و اقتصادی جامعه پدید آمده منحصراً به فرد قرن بیستم است که از سال ۱۹۱۷ در شوروی آغاز گردید (ریز، ۱، ۲۰۰۱).

همان‌طور که ذکر شد توسعه یک مفهوم چند بعدی است و شامل توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی انسانی و فرهنگی است. توسعه فرهنگی در چند دهه اخیر نسبت به ابعاد دیگر اهمیت زیادی پیدا کرده است. این مفهوم بر نیازهای غیر مادی افراد جامعه تأکید می‌کند و در واقع فرآیندی است که در طول آن با ایجاد تغییراتی در حوزه‌های ادراکی، شناختی، ارزشی و گرایشی انسان‌ها، قابلیت‌ها و باورها، شخصیت ویژه‌ای را در آن‌ها بوجود می‌آورد که حاصل این باورها و قابلیت‌ها، رفتارها و کنش‌های خاصی است که مناسب توسعه می‌باشد (دنفرد و پرلموتر^۲، ۱۹۹۰).

تحلیل توسعه براساس ارزش‌های فرهنگی و تحلیل عقب ماندگی کشورها، بر اساس معیارهای ذهنی و فرهنگی به سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم برمی‌گردد. لیکن در خلال چند دهه اخیر تحلیل‌های عمیقی در این زمینه صورت گرفته است (کل^۳، ۱۹۹۱).

یکی از بهترین کارهای انجام شده در زمینه تأثیر ارزش‌های فرهنگی بر توسعه کار ماکس وبر است که به مطالعه تطبیقی درباره مذهب و نقش ایدئولوژی در توسعه اجتماعی پرداخت. او به رشد عقلانی شدن در اروپای غربی توجه داشت و به نظر او سنت‌گرایی (فئودالیسم) ایستادگی و عقلانیت پویا و غیر محدود است. وبر خردگرایی را متضمن طرح‌ریزی و ایجاد سیستمی

Reyes-^۱
Dannefer & perlmutter-^۲
Cole-^۳

اداری از طریق تقسیم کار و هماهنگ کردن فعالیت ها بر اساس روابط فردی می داند و بر نقش مثبت خردگرایی، سودجویی، دنیاگرایی، فن گرایی و کار سخت تأکید دارد. ولی نسبت به تشریفات، تفریحات و خودفروشی دیدی منفی دارد (واترز^۱، ۲۰۱۵).

تأکید وبر بر رفتار عقلایی بسیار مورد توجه قرار گرفت و اکنون بسیاری عقیده دارند که عدم توسعه کشورهای جهان سوم از فرد گرفته تا سطوح بالای سیاست گذاری به رفتارها و اعمال غیر عقلایی آن ها در ابعاد وسیع مربوط است به گونه ای که ماکس وبر معتقد است انگیزه مال اندوزی و سودجویی در اصل، هیچ ارتباطی به نظام سرمایه داری و سرمایه دار ندارد بلکه این انگیزه صرف نظر از مقام و شغل در میان همه افراد وجود دارد. اما نکته مهم این است که سرمایه داری عبارت است از روحیه سودجویی و سرمایه گذاری مستمر سودها با توسل به راه و روش عقلانی. بدین معنی که در یک نظام سرمایه داری هر فرد سرمایه دار الزاما باید از تمام امکانات موجود برای کسب حداکثر سود استفاده کند در غیر این صورت محکوم به زوال و ورشکستگی است. (وبر، ۱۳۷۴: ۲۹-۳۰)

از نظریه اخلاق پروتستانی ماکس وبر، برخی با نام زهد مذهبی و عقلانیت و بعضی دیگر با نام نظریه خرد گرایی یاد کرده اند و نام اخلاق پروتستانی نیز به عقلانی بودن پروتستان ها اشاره دارد. خردگرایی به معنای خاص، چگونگی طرح ریزی و اداره امور سازمان ها است، به نحوی که از منابع کمیاب اقتصادی و از دانش و تحولات فنی بشر در جهت ازدیاد قدرت و بهزیستی مردم حداکثر استفاده شود. ولی ماکس وبر برای خردگرایی مفهومی عام قائل است؛ فرضیه وی این است که اخلاق مذهبی فرد پاکدین طبقه متوسط، عامل اصلی رشد کاپیتالیسم صنعتی نوین بوده است. وبر نظریه های خود در مطالعات تطبیقی انجام شده در هندوستان و چین تأکید می کند و معتقد است با وجود عوامل مطلوب بسیاری، کاپیتالیسم صنعتی از توسعه باز ایستاد. زیرا هر چند توسعه عقل گرایی اقتصادی تا حدودی به قوانین و روش های فنی عقلانی وابسته بوده ولی قدرت و آمادگی در انطباق با سلوک عقلانی نیز در توسعه آن نقش عمده ای داشته است. در کل وبر تلاش می کند که در نظریه خود، خرد گرایی اقتصادی را در نظام سرمایه داری اروپایی توسط

اخلاق مذهبی توجیه کند و بر این باور بود که در فرهنگ غرب عوامل خاصی در رابطه با خرد‌گرایی وجود دارد (واترز^۱، ۲۰۱۵).

همچنین در مورد نقش فرهنگ در توسعه فرامرز رفیع پور در کتاب آناتومی جامعه، پیشرفت فرهنگی را برابر با پیشرفت فکری افراد می‌داند که توانسته است در زنجیره روابط علی‌پیش‌رود و تطابق بین اهداف و وسایل را برای ارضاء نیازهایشان به راه‌های مناسب بیاندیشند و ابزار مناسب ابداع نمایند. این در واقع به معنی پیشرفت فکری است، یعنی هر چه یک جامعه و اعضایش قدرت تفکر و علم بیشتری داشته باشند بهتر می‌توانند به اهداف خود دست یابند. بنابراین پیشرفت فرهنگی در درجه اول به معنای پیشرفت فکری است و پیشرفت فکر به این معنی است که شخص تا چه اندازه می‌تواند در زنجیره روابط علی‌پیش‌رود و تعداد بیشتری از عوامل و روابط بین آن‌ها را دریابد (رفیع پور، ۱۳۹۲: ۳۰۷).

در جریان دهه ۱۹۸۰ آگاهی از اهمیت بعد فرهنگی فراتر رفت و به شناخت معیارها و موانع فرهنگی توسعه منجر شد. با توجه به نتایج مطالعات مختلف می‌توان گفت این موانع شامل انفعال‌گرایی، تقدیر‌گرایی، دنیا‌گریزی، ضعف‌انگیزه‌پیشرفت، خاص‌گرایی و... است. همان‌طور که ذکر شد یکی از پیش‌نیازهای اصلی توسعه دخالت دادن عوامل و داده‌های فرهنگی در راهبردهایی است که هدفشان اجرای توسعه است (کل، ۱۹۹۱). بنابراین شناخت موانع فرهنگی توسعه و برطرف کردن این موانع در نقاط مختلف کشورهای در حال‌گذار نظیر ایران و افغانستان ضروری است.

توسعه پدیده‌ای چند بعدی است و محدود کردن آن به پیشرفت اقتصادی موجه نیست. هدف نهایی هر جامعه تلاش برای نیل به رشد و توسعه است. توسعه، ارتقای مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر و انسانی‌تر معنا شده است. زمانی که فرهنگ جامعه‌پذیرای توسعه نباشد تحول در فرهنگ مقدمه‌ای برای توسعه در ابعاد گوناگون آن تلقی می‌شود. حدود دو دهه پس از شروع نخستین برنامه ریزی توسعه (دهه ۱۹۵۰ میلادی) با محوریت انتقال تکنولوژی، مشخص شد که این انتقال به خودی خود نمی‌تواند مشکل توسعه نیافتگی کشورهای

Waters-¹

جهان سوم را حل کند. بنابراین از اواخر دهه هفتاد این فکر به تدریج شکل گرفت که لازم است، انتقال تکنولوژی با مجموعه ای از اقدامات فرهنگی همراه باشد (دنفر و پرلمیوتر، ۱۹۹۰).

نوسازی دیدگاهی است که در پی تبیین موانع درونی و داخلی در کشورهای جهان سوم می-باشد. به تعبیری این نظریه معتقد است که باید ساختارهای درونی و داخلی جوامع را آماده و مستعد پذیرش پویای نوسازی سازیم. الگوی عملی آن ها تجربه تاریخی مغرب زمین و کشورهای پیشرفته و توسعه یافته غربی است و بر مبنای دیدگاهی که از آن برخوردارند و نیز به واسطه ایده‌ال و کمال مطلوب شمردن آنچه در مغرب زمین محقق شده است. به نوعی الگوی توسعه و متجدد شدن غربی را پذیرفته و با عنایت به سازوکارهای درونی کشورهای توسعه یافته که زمینه ساز توسعه یافتگی و متجدد شدن آن ها شده است، فقدان تحقق این سازوکارها را در کشورهای غیر غربی و توسعه نیافته جستجو می کنند. همچنین بر مبنای جستجو و پژوهش خود، که برخاسته از مدل های غربی است، به ارائه راه حل و نسخه نویسی در خصوص این کشورها می پردازند (گورمال، ۲۰۱۰).

با توجه به مبانی نظری مکتب نوسازی خصوصا دیدگاه راجرز، می توان گفت در جوامع توسعه نیافته برخی ارزشها، نگرشها و باورها وجود دارند که مانع پیشرفت و توسعه جامع تلقی می شوند در واقع این فرهنگها فاقد ملزومات اساسی توسعه هستند (مطیعی لنگرودی و همکاران: ۲۰۱۵). در ادامه به تجزیه و تحلیل مهمترین این ملزومات فرهنگی پرداخته می شود طرفداران این دیدگاه عناصری چون خردورزی و تعقل گرایی، نظم داشتن، سازمان داشتن، مشارکت، تقدیرگرا نبودن، محاسبه گر بودن و عناصر دیگر را به عنوان خمیر مایه های اولیه جریان نوسازی بر می شمارند. از لحاظ تجربی و روش شناختی می توان گفت که متغیرهای مستقل مورد نظر این نظریه در خصوص متغیر وابسته یعنی توسعه عبارتند از: وقت شناسی، پذیرش خطر، عام گرایی در برابر خاص گرایی، دنیا گرایی میزان تقدیرگرایی و عدم تقدیرگرایی، احساس توانمندی کردن، نقش پذیری و برخورداری از شخصیت انتقالی، میزان حساسگری فرد، فرهنگ کار و کار گروهی و خودباوری. (ساینغال، ۲۰۱۶، از کیا، ۱۳۷۹: ۹۴-۹۰). دیدگاه نوسازی در ادبیات توسعه و علوم اجتماعی که به دلیل اینکه برخاسته از دیدگاه گسترده و غالبی چون دیدگاه ساختی- کارکردی بوده است و طیف وسیعی از اندیشمندان این حوزه را به خود مشغول داشته است، از گستردگی و وسعت بالایی برخوردار است.

ابراهام میلز چرخه و مدار فرهنگی - اجتماعی نوزایی، اجزای این چرخه و چگونگی عملکرد آن را چنین بیان می‌کند:

الف) رسانه‌های گروهی (کتاب و مطبوعات - سینما و تئاتر - رادیو و تلویزیون) با تغذیه از حافظه فرهنگی - اجتماعی و اطلاعات و اخبار رویدادهای اجتماعی و هماهنگ با مدیریت و تصمیم‌گیری حاکم بر جامعه فعالیت می‌کنند. آنها آنچه را که از حافظه فرهنگی - اجتماعی جامعه دریافت می‌کنند ساده و قابل فهم می‌سازند و با شیوه‌های مختلف آنها را به پیام‌های فرهنگی مبدل کرده و پخش می‌کنند (ساینغال، ۲۰۱۶).

ب) این پیام‌های فرهنگی توسط گروه‌های نخبگان مورد استفاده قرار می‌گیرد. آنان با استفاده از مصالح آن پیام‌ها، اندیشه‌ها و احساس‌های تازه‌ای خلق می‌کنند. رشد فرهنگی ناشی از افزایش ظرفیت نوآوری و آفرینندگی همه افراد جامعه است، ولی گروه‌های نخبگان سهم بیشتری از افراد عادی دارند.

ج) گروه‌های سرآمدان و نخبگان پس از خلق اندیشه‌های تازه برای نشر آنها از ابزارهای گفتگو و تبادل فکری خاص خود استفاده می‌کنند. این ابزارهای درون‌گروهی نظیر مجلات تخصصی و کتابهای علمی کم‌تیراژ در حوزه‌های کوچک روشنفکران نقد و ارزیابی می‌شود و بعد از گذشتن از این صافی در یک نوع حافظه جمعی بزرگ ضبط می‌شود/ این حافظه جمعی چیست؟ کتابخانه‌ها، موزه‌ها، آرشیوها، بانک‌های اطلاعاتی و تمام مراکزی که اطلاعات فرهنگی و هنری در آنها نگهداری می‌شود.

د) رسانه‌های گروهی بار دیگر از منابع فوق‌العاده یعنی کتابخانه‌ها، موزه‌ها، نمایشگاه‌ها و آرشیوها و... برای تهیه برنامه‌ها و مطالب خود تغذیه می‌کنند و بار دیگر این مطالب را به صورت پیام‌های فرهنگی به درون جامعه می‌فرستند.

آنچه در این چرخه اهمیت زیاد دارد، سرعت گردش آن است. هر چه گردش این چرخه زیادتر و سریعتر باشد آن فرهنگ پویا تر است. در جوامع صنعتی سرعت گردش این چرخه بسیار زیاد است. کتابخانه‌ها، بانک‌های اطلاعاتی و آرشیوها و وسایل ارتباط جمعی در حکم اتصالات هستند که جامعه کل یا محیط بزرگ را با محیط کوچک یا جامعه روشنفکران متصل می‌کنند و یکی از عوامل اصلی نوزایی و خلاقیت و در نتیجه عامل تحرک و پیش‌برنده توسعه فرهنگی است. در جوامع ایستا که عموماً غیر صنعتی هستند، سرعت گردش این چرخه بسیار ضعیف

است و در نتیجه فرهنگ آن جامعه از پویایی بهره مند نبوده و سرعت پیشرفت علم و دانش و نوآوری آن نیز اندک است (مرادی، ۱۳۶۹).

با توجه به مباحث مطرح شده براساس دیدگاه‌های نوسازی فرهنگی، راجرز، میلز و نظریه وبر این پژوهش به دنبال بررسی انواع موانع توسعه فرهنگی موجود در ایران و افغانستان و سهم آموزش و تحصیلات در فرایند پیشبرد توسعه فرهنگی این مناطق است. در این راستا پژوهش حاضر، موانع فرهنگی استان کرمان و افغانستان را شناسایی نموده و نقش آموزش را در این زمینه بررسی می‌کند.

روش تحقیق

در این پژوهش جهت تجزیه و تحلیل عوامل و موانع فرهنگی ایران و افغانستان از روش ترکیبی کمی و کیفی، استفاده می‌شود. از آنجایی که در این زمینه موضوعی تاکنون امکان پژوهش مستقیم در افغانستان در دسترس محقق نبود و موضوع پژوهش ماهیتی اکتشافی دارد از روش تحقیق فراتحلیل کیفی منابع موجود نظیر روزنامه‌ها و وبسایت‌های معتبر و سالنامه آماری کشور افغانستان استفاده می‌شود. در این روش، مهمترین یافته‌های مطالعات پیشین بصورت خلاصه نقل شد و بر روی آنها تحلیل‌های جدیدی به رشته تحریر در آمد. در مرحله دوم، تلاش شد نظمی منطقی میان این قطعات تحلیلی جدا از هم، برقرار شود تا امکان ارائه تحلیلی جامع‌تر فراهم آید. علت انتخاب روش تحقیق فراتحلیل کیفی و ابزارهای مختص بدان، امکان استفاده از نتایج مطالعات پیشین به ویژه یافته‌های آماری و پیمایشی این پژوهش‌ها بوده است. در واقع فراتحلیل، نوع متفاوتی از مطالعه ثانویه است که در آن سعی می‌شود علاوه بر سنتز نتایج مطالعات قبلی، تأمل و تعمقی بر فرآیندهای آن‌ها نیز صورت گیرد. در این تحقیق ابتدا محتویات مطالعات پیشین در وضعیت فرهنگی افغانستان مطالعه و قطعات تحلیلی انتخاب شدند و سپس ترکیب تحلیلی آن‌ها، تحلیل جدیدی را در اختیار محقق گذاشته است. در مرحله سوم از درون این تحلیلهای، محورهای عوامل و موانع فرهنگی افغانستان استخراج شد.

در این پژوهش جهت تجزیه و تحلیل طیف وسیع عوامل و موانع فرهنگی ایران، استان کرمان بعنوان محدوده‌ی مطالعه در نظر گرفته شده است. عوامل و موانع فرهنگی توسعه استان کرمان در سال ۱۳۹۵ بغیر از نظر مردم بر اساس نظر کارشناسان فرهنگی استان کرمان نیز اندازه‌گیری شد که به دلیل شباهت و همگنی بالا بین نظرات مردم و کارشناسان در این مقاله به نظرات کارشناسان

اکتفا شده است. بنابراین، در این پژوهش از روش دلفی به شیوه کمی با کارشناسان دستگاه‌های مختلف فرهنگی-اجتماعی (۵۰ نفر) موانع توسعه فرهنگی استان کرمان مورد ارزیابی قرار گرفت و با روش پیمایشی (۲۳۴ نفر مردم کرمان) رابطه بین تحصیلات و موانع توسعه فرهنگی بررسی شده است.

روش دلفی روشی سیستماتیک در تحقیق برای استخراج نظرات از یک گروه متخصصان در مورد یک موضوع یا یک سؤال است (احمدی و همکاران، ۱۳۸۷). در این پژوهش از روش تحقیق دلفی به دلیل نیاز به قضاوت و نظرات متخصصان در مورد موضوعی وسیع و پیچیده، عدم توافق یا ناکامل بودن دانش در این زمینه، در دسترس بودن متخصصین با تجربه و برخورداری آن‌ها از اطلاعات میدانی وسیع استفاده می‌گردد (پاول، ۲۰۰۳). تعداد شرکت کنندگان در این روش در صورتی که نمونه دارای همگنی باشد معمولاً ۱۵-۱۰ نفر کافی است (لاندا، ۲۰۰۶). جامعه آماری این بخش از پژوهش شامل کلیه کارشناسان و صاحب‌نظران در زمینه مسائل فرهنگی در استان کرمان می‌باشد که عبارت بودند از: اساتید دانشگاه، کارشناسان فرهنگی، مدیران و مسئولان سازمان‌های دولتی کرمان اعم از سازمان بهزیستی، استانداری، نیروی انتظامی، اداره زندان، مرکز کرمان شناسی، ثبت احوال، شهرداری، علوم پزشکی، دادگستری و... در سال ۱۳۹۵ که تعداد کل آنها ۵۵ نفر بود. با توجه به محدودیت‌های موجود در انتخاب جامعه آماری ۵۰ نفر به عنوان نمونه انتخاب شدند.

ابزار اندازه‌گیری در این پژوهش پرسشنامه ۷۰ سؤالی محقق ساخته بود که شاخص‌های تأثیرگذار بر وضعیت فرهنگی اعم از: (روحیه کاری، خودباوری فرهنگی، تمایل به نوآوری، سنت-گرایی، دنیاگرایی، عقلانیت، استقلال، اخلاق کاری، تقدیرگرایی، میل به پیشرفت، همکاری، علم-گرایی، تعصب فکری، قومی و مذهبی، کارگروهي) را اندازه‌گیری نمود. پایایی پرسشنامه از طریق ضریب آلفای کرونباخ ۰/۸۹ بدست آمد. جهت تجزیه و تحلیل داده‌ها از نرم افزار Spss و آمار توصیفی و استنباطی استفاده شده است.

یافته‌های تحقیق

توصیف متغیر موانع فرهنگی و ابعاد آن در استان کرمان

نحوه ساخت متغیر موانع فرهنگی از ۴۳ سوال (۵) گزینه ای (بسیار کم ۱ تا بسیار زیاد ۵) تشکیل شده است. میانه این متغیر بطور کلی برابر با (۳) مشاهده شده است. میانه متغیرهای روحیه کاری، خودباوری، تمایل به نوآوری، میل به یادگیری، میل به پیشرفت، کارگروهمی، دنیاگرایی، وقت شناسی، فرهنگ کار، ریسک پذیری، عام گرایی، فرهنگ ترافیک و محیط زیست، آینده نگری برابر با (۲)، میانه متغیر تعصب فکری، سنت گرایی، تقدیرگرایی، عقلانیت، علم گرایی برابر با (۳)، میانه متغیر همکاری مردم برابر با (۴) مشاهده شده است.

موانع فرهنگی: با توجه به نتایج فراوانی موانع فرهنگی ۳۲ درصد از کارشناسان وضعیت فرهنگی مردم استان کرمان را در سطح متوسط و ۳۰ درصد در سطح زیاد و ۲۴ درصد در سطح کم ارزیابی نمودند. بطور کلی میتوان ذکر کرد وضعیت فرهنگی مردم استان کرمان از نظر شاخص های فرهنگی موثر بر توسعه در وضعیت نسبتا متوسط قرار دارد.

روحیه کاری: با توجه به نتایج فراوانی ۵۸ درصد از کارشناسان روحیه مردم استان کرمان را در سطح کم و ۸ درصد در سطح متوسط و ۲۲ درصد در سطح زیاد ارزیابی نمودند. بطور کلی میتوان ذکر کرد وضعیت روحیه مردم استان کرمان در سطح پایینی قرار دارد. **خودباوری:** با توجه به نتایج فراوانی ۴۸ درصد از کارشناسان معتقدند مردم استان کرمان عزت نفس کمی دارند. ۳۲ درصد عزت نفس مردم استان کرمان را در سطح بالا و ۶ درصد در سطح متوسط ارزیابی نمودند. بر این اساس، میتوان ذکر کرد مردم استان کرمان خودباوری کمی دارند.

تعصب فکری: با توجه به نتایج فراوانی ۳۸ درصد از کارشناسان وضعیت تعصب فکری در مردم استان کرمان را در سطح کم و ۳۶ درصد در سطح زیاد ارزیابی کردند. **تمایل به نوآوری:** با توجه به نتایج فراوانی ۵۰ درصد از کارشناسان تمایل به نوآوری را در مردم استان کرمان در سطح کم و ۱۴ درصد در سطح بسیار کم و ۱۴ درصد در سطح زیاد ارزیابی کردند. بر این اساس، تمایل به نوآوری از دیدگاه کارشناسان در مردم استان کرمان در سطح کمی قرار دارد.

میل به یادگیری: با توجه به نتایج فراوانی ۴۶ درصد از کارشناسان وضعیت تعصب فکری در مردم استان کرمان را در سطح کم، ۲۲ درصد در سطح زیاد و ۱۶ درصد در سطح متوسط ارزیابی کردند. **میل به پیشرفت:** نتایج توزیع فراوانی نشان داد که ۴۲ درصد از کارشناسان بیان

داشته اند که تمایل کمی به پیشرفت در مردم استان کرمان وجود دارد و ۲۲ درصد از کارشناسان بیان داشته اند که مردم استان کرمان تمایل به جلو رفتن و بهبود کلیه شرایط زندگی را دارند.

همکاری: بر طبق نتایج فراوانی که ۴۴ درصد از کارشناسان میزان همکاری در مردم استان کرمان در سطح زیاد و ۲۲ درصد در سطح بسیار زیاد ارزیابی نمودند. بنابراین، بر اساس نظر کارشناسان، میزان همکاری در بین مردم استان کرمان از سطح بالایی برخوردار است. **کار گروهی:** با توجه به نتایج فراوانی ۵۴ درصد از کارشناسان انجام کارها به شیوه گروهی را در مردم استان کرمان سطح کم و ۱۴ درصد در سطح بسیار کم و ۱۴ درصد در سطح متوسط ارزیابی کردند. بر این اساس، فرایند کار گروهی از دیدگاه کارشناسان در مردم استان کرمان در سطح کمی قرار دارد.

سنت گرایی: با توجه به نتایج فراوانی، ۳۴ درصد از کارشناسان سنت گرایی در مردم استان کرمان را در سطح کم و ۲۸ درصد در سطح زیاد ارزیابی نمودند. **تقدیرگرایی:** نتایج توزیع فراوانی نشان می‌دهد که ۳۶ درصد کارشناسان وضعیت تقدیرگرایی مردم استان کرمان را در سطح متوسط و ۳۰ درصد در سطح کم ارزیابی نمودند. **دنیاگرایی:** با توجه به نتایج فراوانی ۵۰ درصد از کارشناسان میزان دنیاگرایی را در مردم استان کرمان در سطح کم و ۱۰ درصد در سطح بسیار کم و ۲۲ درصد در سطح متوسط ارزیابی کردند. بر این اساس، دنیاگرایی از دیدگاه کارشناسان در مردم استان کرمان در سطح پایینی قرار دارد.

وقت شناسی: توجه به نتایج فراوانی ۴۸ درصد از کارشناسان وقت شناسی را در مردم استان کرمان در سطح کم و ۲۰ درصد در سطح بسیار کم و ۲۲ درصد در سطح زیاد ارزیابی کردند. بر این اساس، وقت شناسی از دیدگاه کارشناسان در مردم استان کرمان در سطح کمی قرار دارد.

عقلانیت: با توجه به نتایج فراوانی ۳۸ درصد از کارشناسان تفکر منطقی را در مردم استان کرمان در سطح کم و ۳۰ درصد در سطح متوسط و ۲۶ درصد در سطح زیاد ارزیابی کردند. بر این اساس، عقلانیت از دیدگاه کارشناسان در مردم استان کرمان در سطح کمی قرار دارد.

فرهنگ کار: با توجه به نتایج فراوانی ۴۴ درصد از کارشناسان فرهنگ کار را در مردم استان کرمان در سطح کم و ۱۶ درصد در سطح بسیار کم و ۱۸ درصد در سطح زیاد ارزیابی کردند. بر این اساس، فرهنگ کار از دیدگاه کارشناسان در مردم استان کرمان در سطح پایین قرار دارد.

ریسک پذیری: توجه به نتایج فراوانی ۶۸ درصد از کارشناسان ریسک پذیری در مردم استان کرمان را در سطح کم و ۱۶ درصد در سطح بسیار کم و ۱۲ درصد در سطح زیاد ارزیابی کردند. بر این اساس، درصد زیادی از کارشناسان معتقدند مردم استان کرمان از ریسک پذیری پایینی برخوردارند.

علم گرایی: با توجه به نتایج فراوانی ۴۰ درصد از کارشناسان علم گرایی در مردم استان کرمان را در سطح زیاد و ۳۲ درصد در سطح بسیار متوسط و ۱۶ درصد در سطح کم ارزیابی کردند. بر این اساس، کارشناسان معتقدند مردم استان کرمان از برای علم ارزش زیادی قائل هستند. **عام گرایی:** با توجه به نتایج فراوانی ۴۸ درصد از کارشناسان عام گرایی در مردم استان کرمان را در سطح کم و ۴۰ درصد در سطح بسیار کم ارزیابی کردند. بر این اساس، تعداد زیادی از کارشناسان معتقدند مردم استان کرمان با افراد در امور اداری بر اساس ویژگی های خاص تعامل می کنند.

فرهنگ ترافیک و حفظ محیط زیست: با توجه به نتایج فراوانی ۴۴ درصد از کارشناسان ترافیک و حفظ محیط زیست را در مردم استان کرمان در سطح کم و ۳۲ درصد در سطح بسیار کم و ۱۰ درصد در سطح متوسط ارزیابی کردند. بر این اساس، فرهنگ ترافیک و حفظ محیط زیست از دیدگاه کارشناسان در مردم استان کرمان در سطح پایینی قرار دارد.

آینده نگری: با توجه به نتایج توزیع فراوانی ۵۴ درصد از کارشناسان میزان آینده نگری مردم استان کرمان را در سطح کم و ۲۰ درصد در سطح بسیار کم و ۱۲ درصد در سطح متوسط ارزیابی کردند. بر این اساس، آینده نگری از دیدگاه کارشناسان در مردم استان کرمان در سطح پایینی قرار دارد.

بررسی رابطه بین تحصیلات و موانع فرهنگی در مردم استان کرمان

با توجه به جدول توافقی از بین (۲۳۴) نفر آزمودنی (۲۷/۴درصد) از موانع فرهنگی پایینی برخوردار بوده که در این میان (۳۳/۳درصد) از افراد بی سواد و (۲۵/۰درصد) از افرادی با تحصیلات ابتدایی، (۴۶/۲درصد) از افرادی با تحصیلات کمتر از دیپلم، (۳۶/۴درصد) از افرادی با تحصیلاتی در سطح دیپلم، (۴۲/۹درصد) افرادی با تحصیلات فوق دیپلم و (۱۳/۶درصد) از افرادی که با سطح تحصیلات لیسانس و بالاتر قرار داشته اند، موانع فرهنگی (۳۶/۸درصد) در سطح

متوسط قرار داشته که در این میان (۰/۰ درصد) از افراد بی سواد و (۰/۰ درصد) از افرادی با تحصیلات ابتدایی، (۲۶/۹ درصد) از افرادی با تحصیلات کمتر از دیپلم، (۳۶/۴ درصد) از افرادی با تحصیلاتی در سطح دیپلم، (۴۲/۹ درصد) افرادی با تحصیلات فوق دیپلم و (۴۴/۱ درصد) افرادی که دارای تحصیلات لیسانس و بالاتر بوده‌اند مشاهده گردید و (۱۷/۱ درصد) از موانع فرهنگی بالایی نسبت به موارد ذکر شده برخوردار بوده‌اند که در این میان (۶۶/۷ درصد) از افراد بی سواد و (۲۵/۰ درصد) از افرادی با تحصیلات ابتدایی، (۱۱/۵ درصد) از افرادی با تحصیلات کمتر از دیپلم، (۹/۱ درصد) از افرادی با سطح تحصیلات دیپلم، (۷/۱ درصد) از افرادی با تحصیلات فوق دیپلم و (۲۰/۳ درصد) از افرادی با سطح تحصیلات لیسانس و بالاتر قرار داشته‌اند. با توجه به اینکه P - مقدار به دست آمده در آزمون (۰/۰۰) کمتر از سطح معنی داری (۰/۰۵) است لذا فرض صفر رد می‌شود و بر اساس ضریب همبستگی اسپیرمن (۰/۳۷) می‌توان ادعا کرد سطح تحصیلات و موانع فرهنگی با یکدیگر رابطه دارند.

موانع فرهنگی							
خیلی پایین	پایین	متوسط	بالا	خیلی بالا	کل		
۰	۲	۰	۴	۰	۶	فراوانی	وضعیت تحصیلات
۰/۰	۳۳/۳	۰/۰	۶۶/۷	۰/۰	۱۰۰	درصد	
۴	۲	۰	۲	۰	۸	فراوانی	
۵۰/۰	۲۵/۰	۰/۰	۲۵/۰	۰/۰	۱۰۰	درصد	
۸	۲۴	۱۴	۶	۰	۵۲	فراوانی	
۱۵/۴	۴۶/۲	۲۶/۹	۱۱/۵	۰/۰	۱۰۰	درصد	
۴	۸	۸	۲	۰	۲۲	فراوانی	
۱۸/۲	۳۶/۴	۳۶/۴	۹/۱	۰/۰	۱۰۰	درصد	
۲	۱۲	۱۲	۲	۰	۲۸	فراوانی	
۷/۱	۴۲/۹	۴۲/۹	۷/۱	۰	۱۰۰	درصد	
۱۰	۱۶	۵۲	۲۴	۱۶	۱۱۸	فراوانی	
۸/۵	۱۳/۶	۴۴/۱	۲۰/۳	۱۳/۶	۱۰۰	درصد	
۲۸	۶۴	۸۶	۴۰	۱۶	۲۳۴	فراوانی	
۱۲/۰	۲۷/۴	۳۶/۸	۱۷/۱	۶/۸	۱۰۰	درصد	

جدول ۱: جدول توافقی موانع فرهنگی آزمودنی‌ها در سطوح تحصیلات

جدول ۲: آزمون همبستگی اسپیرمن بین سطح تحصیلات و موانع فرهنگی

سطح معنی داری	۰/۰۰۰
ضریب همبستگی اسپیرمن	۰/۳۷

یافته های فراتحلیل کیفی و شکل گیری تصویری اولیه از موانع توسعه فرهنگی افغانستان

جدول ۳: نتایج فراتحلیل کیفی موانع توسعه فرهنگی افغانستان

مضامین اصلی	مفاهیم تحلیلی	خلاصه تحقیق	تحقیق
۱- بیسوادی و نظام آموزشی ضعیف ۲- مقاومت در برابر عناصر سازنده مدرنیته ۳- تضاد فرهنگی ۴- ضعف سرمایه اجتماعی ۵- سلطه قالبهای کلیشه‌ای جنسیتی ۶- روحیه انگیزشی و فرهنگی منجمد	-سطح بالای بیسوادی -نابرابری جنسی در آموزش	میزان کل سواد در سال ۱۳۹۳ در سطح کشور ۳۴/۱ درصد که برای مردان ۴۹/۱ و برای زنان ۱۹ درصد است.	اداره مرکزی احصائیه افغانستان (۱۳۹۵)
	-تعصب فکری -قوم گرایی -خاص گرایی -عدم تمایل به پیشرفت و نوآوری و یادگیری -سنت گرایی -عدم دنیا گرایی -ضعف همزیستی فرهنگی	تأکید بیشتر تحلیلگران افغانستان بر ۷ عامل در عقب ماندگی: نقش محوری برای توطئه خارجی، اندیشه قوم گرایانه، اسلام سیاسی، قبیله گرایی، تنوع قومی، تفوق قومی، برداشت های نادرست از دین	منصور (۱۳۸۹)
	-خاص گرایی -عدم شایسته سالاری -بسی اعتمادی اجتماعی -عدم همکاری مردم -عدم میل به پیشرفت و نوآوری	نبود امنیت و مافیایی شدن بخش خصوصی و ضعف اعتماد مردم به حکومت مانع همکاری مردم و در نهایت رشد و توسعه اقتصادی شده است.	دانشگاه گوهرشاد (۱۳۹۵)
	-تقدیرگرایی -بیسوادی -عدم مشارکت -تصب قومی و مذهبی -سنت گرایی -عدم میل به نوآوری و یادگیری -تعصب فکری -عدم تمایل به پیرفت و نوآوری -سنت گرایی	اختلافات قومی، مذهبی، فقر فرهنگی، وابستگی مطلق به امداد خارجی از ویژگی های اصلی افغانستان فعلی است. سنت با سرنوشت و زندگی مردم افغانستان گره خورده است و در برابر هر عامل جدید مقاومت می کنند. روشنفکران بیشتر به تضاد و تعارض فرهنگی بین سنت و مدرنیته در بین مردم افغانستان توجه کردند.	طیبی (۲۰۰۷)

<p>-ضعف کارکرد آموزش و پرورش به لحاظ کمی و کیفی</p> <p>- ضعف کارکرد دانشگاه به لحاظ کمی و کیفی</p> <p>--بیسوادی و کم سوادی بالا</p>	<p>ضعف آموزش و پرورش به خصوص تحصیلات عالی از عوامل کاهش توسعه اقتصادی کشور است.</p> <p>نهادهای آموزشی و تحصیلات عالی علاوه بر کمیت از کیفیت کافی برخوردار نیستند، در نتیجه فارغ التحصیلان نمی‌توانند نقش مفیدی در توسعه ایفا نمایند.</p>	<p>شفقتا(۱۳۹۲)</p> <p>(</p>
<p>-عدم خودباوری</p> <p>عدم تخصص گرایی و خاص گرایی</p> <p>-میزان بیسوادی بالا در زنان</p> <p>-نابرابری جنسی و آموزشی</p>	<p>عمده ترین موانع مشارکت اجتماعی زنان افغانستان عدم خودباوری و اعتماد به نفس، فرهنگ مردسالاری، عدم تخصص و سواد است.</p>	<p>زکی</p> <p>سروری(۱۳۹۷)</p>
<p>-ضعف اعتماد ملی و اجتماعی</p> <p>-سنت گرایی</p> <p>-تقدیرگرایی</p> <p>-عدم علم گرایی</p>	<p>در افغانستان شیرازه اعتماد ملی و اجتماعی از هم پاشیده و نگرش جادویی و سحر نسبت به دنیای پیرامون حاکم است.</p>	<p>شفقتا</p> <p>(۱۳۹۱)</p>
<p>-عدم میل به پیشرفت</p> <p>-عدم میل به نوآوری</p> <p>-عدم میل به یادگیری</p> <p>-فرهنگ کار و روحیه کاری ضعیف</p>	<p>افغان ها نسبت به آینده خوشبین نبوده و کار را بی ارزش ترین پدیده زندگی محسوب می‌کنند و نوآوری و بدعت در این سرزمین سزای مرگ را در پی دارد.</p>	<p>شفقتا</p> <p>(۱۳۹۱)</p>
<p>-سنت گرایی</p> <p>-تعصب فکری</p> <p>-عدم دنیاگرایی</p> <p>-عدم میل به پیشرفت</p>	<p>امروزه در جامعه افغانستان باورهای سنتی پینش اساسی جامعه را شکل می‌دهد و نوعی ناهماهنگی میان بینش های سنتی و مظاهر تجدد بوجود آمده است.</p>	<p>احمدی(۱۳۸۳)</p>
<p>-نابرابری فرهنگی</p>	<p>توزیع ناعادلانه امکانات مالی و خدمات فرهنگی و نابرابری و تبعیض از عمده ترین موانع پیشرفت است.</p>	<p>برگ</p> <p>سبزی(۱۳۸۸)</p>
<p>-تقدیرگرایی</p> <p>-عدم عقل گرایی</p>	<p>چالش فرهنگی افغانستان رویکرد جبرگرایانه به تاریخ دارد و انسان با خواست خود نمیتواند مسیر آن را دگرگون نماید. و همواره رفتار آنان با قضا و قدر الهیی رقم میخورد و عقل را منبع و ابزار مهم شناخت و توسعه نمی دانند.</p>	<p>برگ</p> <p>سبزی(۱۳۸۸)</p>
<p>-عدم عقل گرایی</p> <p>-عدم علم گرایی</p>	<p>سنت های قومی، محلی و نژادی در اعتقادات مردم افغانستان رسوخ کرده و منزلت</p>	<p>برگ</p> <p>سبزی(۱۳۸۸)</p>

-تعصب فکری و مذهبی و قومی -سنت گرایی -	قدسی دارند و راه پیشرفت دوری گزیدن از تعصب فکریف دینی و روی آوردن به عقلانیت و خردورزی است.	
-سنت گرایی -تقدیرگرایی -تعصب فکری -میل به یادگیری -علم گرایی -میل به نوآوری و پیشرفت -خاص گرایی	مقولات مورد نیاز افغانستان جهت آگاهی دادن به مردم از طریق رسانه های جمعی شامل: کثرت گرایی فرهنگی، آزادی فرهنگی، تنوع فرهنگی، خلاقیت فرهنگی، انسجام اجتماعی، نفی اقتدارگرایی، نفی سیاست های قوم مدارانه، نفی خرافه پرستی.	احمدی (۱۳۹۲)

مقولات مفهومی به دست آمده در تحلیل‌های مفصله از فراتحلیل بر حسب فراوانی نشان می‌دهد که چه مفاهیمی بیشتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. به بیان دیگر پس از نگارش تحلیل‌های مفصل بر روی مطالعات پیشین، کنار هم گذاردن این تحلیل‌ها نشان داده است که تمامی تحلیل‌های انجام شده در ذیل یکی از عوامل مورد اشاره قرار دارند. به این ترتیب با متصل کردن و ترکیب تحلیل‌های جداگانه مربوط به هر مسأله، می‌توان تصویری تحلیلی از وضعیت فرهنگی افغانستان بر مبنای آنها ارائه کرد.

بازبینی مجدد تحلیل‌های انجام شده بر روی مطالعات پیشین حاکی از آن است که حداقل شش مانع و عامل فرهنگی اصلی در روند تحلیل‌ها به تکرار تکرار شده‌اند که می‌توان آنها را طبقه‌بندی و از یکدیگر تفکیک کرد. این موارد عبارتند از: بیسوادی و نظام آموزشی ضعیف، مقاومت در برابر عناصر سازنده مدرنیته، تضاد فرهنگی، ضعف سرمایه اجتماعی، سلطه قالبهای کلیشه‌ای جنسیتی و روحیه انگیزشی و فرهنگی منجمد. به بیان دیگر پس از نگارش تحلیل‌های مفصل بر روی مطالعات پیشین، کنار هم گذاردن این تحلیل‌ها نشان داده است که تمامی تحلیل‌های انجام شده در ذیل یکی از شش مسأله کلان مورد اشاره قرار دارند.

۱- بیسوادی و نظام آموزشی ضعیف از مفاهیم تحلیلی سطح بالای بیسوادی عمومی، ضعف کارکرد آموزش و پرورش به لحاظ کمی و کیفی، ضعف کارکرد دانشگاه به لحاظ کمی و کیفی تشکیل شده است. به عبارتی مضمون بیسوادی و نظام آموزشی ضعیف حاکی از آن است که میزان بیسوادی در بین مردم افغانستان زیاد است که بیشتر مشکلات و آسیب‌های فرهنگی و

اجتماعی افغانستان از آن نشئت می‌گیرد. بعبارتی دیگر، نظام آموزشی در افغانستان در ابعاد مختلف کمی و کیفی نیاز به تقویت دارد زیرا یکی از زمینه‌های اصلی جهت توسعه فرهنگی، اقتصادی و پایدار، نظام آموزشی قوی و برابر است.

۲- مضمون مقاومت در برابر عناصر اصلی که مدرنیته بر پایه آن قرار داشته و پیشرفت نموده است در جامعه سنتی افغانستان محل اعرابی ندارد بلکه در مقابله با آن‌ها مقاومت‌های شدیدی نیز دیده می‌شود. این عناصر که برای توسعه لازم هستند شامل مفاهیم عدم عقل‌گرایی، عدم علم‌گرایی، عدم تخصص‌گرایی، عدم تمایل به نوآوری، عدم تمایل به یادگیری، عدم دنیا‌گرایی و تقدیرگرایی را می‌شود.

۳- ضعف سرمایه اجتماعی بعنوان یکی از مضامین اصلی شاکله اجتماعی افغانستان بیان شده که شامل مفاهیم ضعف اعتماد ملی، بی‌اعتمادی اجتماعی، عدم مشارکت و عدم همکاری مردم می‌شود. سرمایه اجتماعی و ابعاد آن از جمله اعتماد و مشارکت در ابعاد مختلف‌شان و همکاری مردم مانند چسب می‌تواند مردم یک جامعه را با یکدیگر در جهت اهداف جامعه و توسعه یکپارچه و متحد سازد و نبود آن نیز می‌تواند مانند سدی در مقابل آن واقع شود و از حرکت و شتاب آن بکاهد.

۴- تضاد فرهنگی از مفاهیم سنت‌گرایی، ضعف همزیستی فرهنگی مسالمت‌آمیز، تعصب فکری و مذهبی، قوم‌گرایی، خاص‌گرایی تشکیل می‌شود. تنوع فرهنگی به نوبه خود می‌تواند حتی به پتانسیل و قدرت برای پیشرفت تبدیل گردد اما در جامعه افغانستان تنوع قومی و مذهبی با زمینه‌های تفکر سنتی موجب نابرابری، تبعیض، خاص‌گرایی و در نتیجه عدم رشد و توسعه شده است. بعبارتی دیگر، تنوع فرهنگی مسئله ساز نیست بلکه سبک زندگی و خرده فرهنگ حاکم بر مردم این مناطق حاکی از آن است که طرز فکر، رفتار و عادات و رسوم آن‌ها هنوز بر منوال رسومات اشتباه گذشته است که خود از سطح سواد و آگاهی مردم این منطق سرچشمه می‌گیرد.

۵- سلطه قالب‌های کلیشه‌ای جنسیتی در بین مردم افغانستان از مفاهیم تحلیلی نابرابری جنسی در آموزش و میزان بالای بیسوادی در زنان نسبت به مردان بدست آمده است. یکی از عواملی که مانع مشارکت زنان جامعه افغانستان در فعالیت‌های اجتماعی می‌شود سلطه کلیشه‌های فکری و نابرابری جنسیتی است و یک جامعه برای پیشرفت به تغییر در کلیشه‌های و قالب‌های فکری در جهت رفع نابرابری‌های جنسی نیاز دارد. نابرابری جنسی سطوح مختلفی از جمله تحصیلی،

اجتماعی، شغلی، اقتصادی و سیاسی را در بر می‌گیرد و به هر حال مفهوم بیسودی بیشتر زنان حاکی از آن است قالب های فکری سستی در جهت نابرابری جنسیتی در بین مردم افغانستان حاکم است.

۶- روحیه انگیزشی و فرهنگی منجمد مفاهیم تحلیلی عدم خودباوری، عدم تمایل به پیشرفت، فرهنگ کار و روحیه کاری ضعیف را در بر می‌گیرد. یک جامعه برای دستیابی به پیشرفت و توسعه نیازمند روحیه و اخلاق توسعه قوی در بین مردم است که این روحیه از خودباوری و اعتماد به توانایی های خود شروع می‌شود تا قدم برداشتن در جهت پیشرفت و تلاش برای تغییر و به شرکت فعال در فعالیت های اقتصادی سالم جامعه ختم می‌شود. اما نتایج تحلیلی این پژوهش نشان داد این روحیه و نیرو در بین مردم افغانستان وجود ندارد و از تحرک و پویایی کافی برخوردار نیست.

بحث و نتیجه

با توجه به مبانی نظری مکتب نوسازی خصوصا دیدگاه راجرز در مورد خرده فرهنگ روستایی، می توان گفت در جوامع توسعه نیافته برخی ارزشها، نگرشها و باورها وجود دارند که مانع پیشرفت و توسعه جامعه تلقی می شوند در واقع این فرهنگ ها فاقد ملزومات اساسی توسعه هستند. مهمترین این ملزومات فرهنگی عبارتند از خودباوری و اعتماد به نفس، تمایل به نوآوری، میل به یادگیری، تمایل به پیشرفت و ترقی، میل به همکاری و تعاون، پرهیز از سنت گرایی، پرهیز از تقدیر گرایی و دنیاگرایی، وقت شناسی، عدم توجه به عنصر عقلانیت، استقلال رای و تکیه بر خود، ریسک پذیری، اهمیت قایل نشدن برای علم، عام گرایی و پرهیز از خاص گرایی، تعصب فکری، عدم آینده‌نگری، فرهنگ کار و محیط زیست (ساینغال، ۲۰۱۶، گورها، ۲۰۱۰).

عوامل و موانع فرهنگی توسعه استان کرمان در سال ۱۳۹۵ به غیر از نظر مردم بر اساس نظر کارشناسان فرهنگی استان کرمان نیز اندازه گیری شد. نتایج پژوهش براساس نظر کارشناسان نشان داد، وضعیت کنونی فرهنگی مردم کرمان در برخی از شاخص‌های توسعه در سطح مطلوبی قرار ندارد. کارشناسان معتقدند موانع و عوامل فرهنگی موثر بر توسعه بطور کلی در مردم استان کرمان در حد متوسط است که برای رشد و پیشرفت باید نقاط قوت و عوامل فرهنگی تقویت گردد و نقاط ضعف و موانع فرهنگی کاهش یابد. بررسی شاخص‌های توسعه از دیدگاه کارشناسان حاکی

از آن است عوامل مهمی که به رشد و پیشرفت یک جامعه کمک می‌کند نظیر روحیه قوی، خودباوری فرهنگی، عدم تعصب فکری، تمایل به نوآوری و یادگیری، میل به پیشرفت، کار گروهی، فرهنگ کار، وقت شناسی، عام‌گرایی، رفتارهای مناسب اجتماعی در ترافیک و محیط زیست، استقلال، ریسک‌پذیری، احساس قدرتمندی اجتماعی، سنت‌گرایی و عدم دنیاگرایی در مردم استان کرمان در سطح پایین و نامطلوبی قرار دارد. اما عوامل فرهنگی نظیر همکاری، ارزش دادن به علم از سطح بالا و مطلوبی برخوردار است.

در مردم کرمان تمایل به تغییر کم است و وقتی این عنصر فرهنگی با ویژگی فرهنگی پذیرندگی ترکیب می‌شود در عمل پیامدهای مثبت چندانی به جز حفظ بقا برای اعضای جامعه به دنبال نخواهد داشت. در پاسخ به سنجه‌های مربوط به شاخص پرهیز از سنت‌گرایی نیز تا حدودی همین واقعیت فرهنگی عیان می‌شود مردم تمایل شدید به حفظ سنتها (خوب و بد) دارند و به طور کلی با در کنار هم قرار دادن این واقعیت‌ها می‌توان گفت که در جامعه مورد مطالعه تمایل به تغییر شیوه‌های زندگی و عمل در حد بالایی نیست و این واقعیت در جامعه رو به توسعه نمی‌تواند به عنوان یک نکته مثبت تلقی شود. بر اساس نظریه نوسازی میل به یادگیری و آموختن نکته‌های جدید زیر بنای میل به تغییر و ایجاد تغییر در عرصه‌های مختلف زندگی تلقی می‌شود.

بنابراین می‌توان خوش بین بود که در یک پیوستار زمانی ویژگی مثبت میل به یادگیری محرک میل به تغییر و نوآوری در زمینه‌های مختلف را ایجاد نماید. در جامعه رو به توسعه فقدان یا کمبود میل و نیاز به پیشرفت و ترقی نکته‌ای منفی و قابل تامل می‌باشد. میل به همکاری و تعاون در جامعه مورد مطالعه بسیار بالاست یعنی تقریباً تمام افراد این تمایل فرهنگی را در خود دارند. این ویژگی فرهنگی مثبت جای تامل و بازنگری بالایی دارد چرا که یکی از عناصر مهم برنامه‌های توسعه جلب همکاری‌های اجتماعی و مردمی است.

فرهنگ سنتی این منطقه خصوصاً با ویژگی دور افتادگی جغرافیایی و شیوه گذران زندگی سختی که طبیعت برای این مردم رقم زده بود، بر عنصر همکاری و تعاون تأکید می‌ورزد که جا دارد از این ویژگی به نحو مثبت در برنامه‌ریزی‌ها استفاده کرد. پرهیز از تقدیرگرایی و باور به نقش عاملیت انسان در تغییر وضع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی یکی از عناصر مهم توسعه و تمایل به توسعه محسوب می‌شود. تا زمانی که عنصر تقدیرگرایی به میزان بالا در جامعه وجود

داشته باشد برای عملی کردن هر نوع برنامه توسعه و تغییر باید هزینه های زیادی پرداخت. ویژگی توجه به دنیا و عناصر زندگی دنیوی هم وضعیت مشابهی در جامعه مورد مطالعه دارد. ویژگی های فرهنگی نظیر تمایل به عقلانیت، استقلال رای، ارزش قایل شدن برای علم و عام گرایی در بین پاسخگویان در وضعیت متوسط قرار دارد. این ویژگی ها ویژگی های مثبتی هستند که در برنامه های توسعه باید مورد توجه و بررسی قرار بگیرد. نتایج بدست آمده عناصر مثبت و منفی برای توسعه فرهنگی جامعه را نشان می دهد.

ریسک پذیری در بین اعضای جامعه بسیار پایین است که این ویژگی در راه توسعه اقتصادی و سرمایه گذاری های اقتصادی مانع محسوب می شود. یکی از ویژگی های اصلی کارآفرینان ریسک پذیری بالاست بنابراین در شرایطی که جامعه نیاز به کارآفرینان دارد وجود چنین شرایط فرهنگی ظهور و بقای کارآفرینان را با مشکل جدی مواجه می سازد. با توجه به نتایج می توان ادعا کرد سطح تحصیلات و موانع فرهنگی وابسته به یکدیگر هستند. اثبات این فرضیه بر اهمیت نقش آموزش و افزایش سطح سواد و تحصیلات جامعه در توسعه فرهنگی جامعه تأکید می کند اما امکانات آموزشی و فرهنگی نابرابر و بدون برنامه ریزی مناسب و با کیفیت در استان کرمان و بطور کلی تر ایران هنوز تا رسیدن به این اهم فاصله دارد. این واقعیت تاکید مجددی است بر تمرکز امکانات فرهنگی و آموزشی در مرکز استان و عدم بهره مندی اکثر نقاط استان از امکانات موجود. پرورش و تولیدات فکری در یک جامعه حاصل سطح سواد و آگاهی مردم آن جامعه است. افراد با سواد تلاش بیشتری برای رشد و ترقی و پذیرش ایده های نو و در نتیجه توسعه و پیشرفت جامعه خود می کنند، اما افراد بیسواد در تحجر و جبهه گیری های بی اساس و عدم پذیرش ارزش ها و هنجارهای فرهنگی زمینه ساز توسعه باقی می ماند.

نتایج این تحقیق حاکی از آن است که حداقل شش مانع و عامل فرهنگی اصلی در روند توسعه افغانستان نقش مهمی ایفا می کنند که برای رسیدن به توسعه در افغانستان توجه به این شرایط و شاخص ها لازم و ضروری است بطوری که تا این بستر و زمینه های فرهنگی ایجاد نشود اهداف توسعه در افغانستان فراهم نمی شود. مهم ترین شاخص فرهنگی که جزو زیرساخت های مهم در همه جوامع توسعه یافته محسوب می شود زیرساخت آموزشی و سطح سواد و آگاهی مردم است. اما نتایج این تحقیق بیانگر آن است که آموزش و پرورش و دانشگاه در این کشور از وضعیت مناسبی برخوردار نیست و بسیاری از مسائل و آسیب های اجتماعی و فرهنگی نیز ناشی

از فقدان زیرساخت آموزشی قوی و برابر و سطح پایین سواد عمومی مردم افغانستان است. یکی از عوامل مهم پایین بودن شاخص‌های فرهنگی در مردم استان کرمان و افغانستان نظیر تقدیرگرایی، سنت‌گرایی، عدم دنیا‌گرایی، رفتار نامناسب در محیط زیست و ترافیک و ... بیسوادی و کمبود آگاهی مردم این مناطق است. بی‌دلیل نیست که یکی از ملاک‌های مهم رشد و توسعه یک جامعه شاخص سواد و بازآموزی مجدد مردم آن است. زیرا بیسوادی با پیامدهای فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و تربیتی زیادی همراه است و بدون برخورداری از سطح سواد مناسب در یک جامعه برنامه‌های توسعه یک جامعه به موفقیت دست نخواهد یافت.

نتایج بدست آمده از موانع توسعه فرهنگی افغانستان در این تحقیق شامل شش مسأله کلان دیگر از جمله مقاومت در برابر عناصر سازنده مدرنیته، تضاد فرهنگی، ضعف سرمایه اجتماعی، سلطه قالب‌های کلیشه‌ای جنسیتی و روحیه انگیزشی و فرهنگی منجمد می‌شود که عناصر آن با یکدیگر در ارتباط بوده و بویژه اینکه نظام آموزشی و بیسوادی عمومی و بالای مردم افغانستان در ایجاد موانع دیگر نیز نقش مهمی دارد. این عوامل در ارتباط با یکدیگر وضعیت فرهنگی بازدارنده توسعه افغانستان را به نمایش می‌کشد. نوع این جوامع می‌توان گفت هنوز به شکل سنتی است، در حالی که تنوعات قومی و مذهبی در آن بسیار زیاد است بنابراین توانایی هدایت این تنوعات را به سمت پیشرفت و توسعه ندارد. تماس‌ها و تعاملات اجتماعی بین مذاهب و اقوام و طایفه‌ها در افغانستان نیز نظیر مناطق جنوبی استان کرمان بسیار کم و محدود است و بیشتر تمایلات درون‌گروهی در آن‌ها مشاهده می‌شود. این گونه تمایلات درون‌گروهی منجر به جدایی طلبی و تفکیک بین مردم افغانستان می‌شود. به عبارتی میزان توافق و انسجام جامعه کاهش می‌یابد. ترس از از بین رفتن گروه خود و تلاش برای حفظ گروه منجر به حساسیت‌های بیش از اندازه و عدم اعتماد به ساختار دولتی می‌شود. شاید یکی از عواملی که موجب می‌شود این خرده‌فرهنگ‌ها موقع برخورد با مشکل از روش سنتی خود استفاده کنند همین بی‌اعتمادی به قانون و ساختار دولتی باشد.

در حقیقت، مردم این مناطق به دلیل عوامل مختلف عدم آگاهی از قانون و عدم اعتماد به حمایت قانون و دستگاه‌های اجرایی ترجیح می‌دهند خودشان برای حل مسائل خود تلاش کنند و به برنامه‌های صورت گرفته از بالا و دستگاه‌های اجرایی و عناصر جدید و سازنده مدرنیته مقابله می‌کنند و راه خودشان را می‌روند. مردم این مناطق با فقر و محرومیت زیادی زندگی می‌-

کنند و میزان مولید آن ها نیز به علت بیسوادی، عدم آگاهی و دسترسی به امکانات بالا است در نتیجه توانایی پرداختن به مسائل فرهنگی و تربیتی فرزندان خود را ندارند. این خرده فرهنگ عدم توسعه به دلیل نداشتن تعامل با دنیای بیرون نسل به نسل و سینه به سینه به افراد نسل دیگر انتقال می یابد و دور تسلسلی از تعصبات قومی و قبیله ای و روحیه ضعیف فرهنگی توسعه شکل می گیرد و ادامه می یابد.

نتایج همچین نشانگر آن است مردم افغانستان خودباوری، تمایل به پیشرفت و روحیه کاری ضعیفی دارند و در مقابل فراورده های فکری جدید و مفید مقاومت شدیدی بروز می دهند. نگاه منفی به توسعه، پیشرفت و نوآوری و مثبت تلقی نکردن پدیده های جدید در عرصه فناوری و تکنولوژیهای پیشرفته و مخالفت و مبارزه با پدیده های نو، از موانع مهم و کلیدی توسعه در ایران و افغانستان بوده است. بنابراین برای ایجاد تحرک، پویایی و تغییر در این جامعه باید به همه جوانب توجه نشان داد و از راهبردهای توسعه از پایین غافل نشد. زیرا در جوامعی که روحیه کاری و تغییر و پذیرش فرهنگی وجود نداشته باشد راهبردهای توسعه از بالا هدر دادن انرژی و زمان است و نیازمند برنامه ریزی های خردنگر و مردم دار است.

فرصت ها همیشه امکان حرکت رو به جلو به منظور نزدیک شدن به ایده آل ها را فراهم می کند. به همین منظور استان کرمان و افغانستان می بایست از فرصت های درونی و بیرونی نظیر آموزش های رسمی و غیر رسمی، دانشگاه ها و فضاهای علمی و پژوهشی و نخبگان علمی و فرهنگی موجود استفاده نموده و با استفاده از آنها در توسعه فرهنگی کشور اقدام کند. لذا متولیان امر فرهنگی در سیاست گذاری و برنامه ریزی های کوتاه مدت و بلندمدت خود می توانند با در نظر گرفتن این فرصت ها به پیشرفت وضعیت فرهنگی کمک شایانی نمایند. فرهنگ گذشته ایران و همچنین افغانستان فرهنگ قبیله ای است که عناصری از این فرهنگ در ساختارهای جدید به حیات خود ادامه می دهند.

فرهنگ قضا و قدری و انفعال افراد در برابر نظام های اجتماعی و حاکمیت نیروهای مرموز از ویژگی های این فرهنگ قبیله ای است. ویژگی اصلی ساختار چنین فرهنگی این است که انسان به تبع طرز تلقی اش از جهان قادر به اصلاح نهادهای اجتماعی خود نیست. نهادها را اصلاح پذیر نمی پندارند و خود را توانا به تغییرات در درون نظام های اجتماعی نمی بینند و در این نظام معمولاً همگان دست بسته تقدیرند. چون فرهنگ قضا و قدری تصویری نسبت به سودمندی آن

ندارد و با اعمال همین نظر در زمینه کارهای اجتماعی از فکر اصلاح آن‌ها خارج می‌شود و به تنبلی همواره خوشایند و طبع نواز دل می‌سپارد و با ترک مسئولیت و پرداختن به سرنوشت و تقدیر محتوم از مسئولیت‌پذیری و تفکر و تعقل می‌گریزد. در حالی که افراد در فرهنگ عقلانی، نهادهای اجتماعی را به عنوان اندامی مورد نیاز و زمینی تلقی می‌کند که محل تولد و رشد و مرگ احتمالی دارند و افراد خود را به عنوان شخص مسئول قادر می‌بینند که دستکاری‌های لازم را در این نهادها به منظور اصلاح صورت دهند (رضا قلی، ۱۳۷۱).

عدم جذب علم در ساختار فرهنگی ایران و همچنین افغانستان ناشی از برخی موانع فرهنگی می‌باشد. بعبارتی طایفی معتقد است که معرفت علمی، علی‌رغم فراز و نشیب‌های فراوان در تاریخ خود و ضرورت نقش انکارناپذیر نهادهای علمی در توسعه و پیشرفت جوامع امروزی هرگز نتوانسته به عنوان یک نهاد در کنار ساختار اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشورهای توسعه نیافته قرار بگیرد (رضایی نژاد، ۱۳۸۳: ۷۹). در بررسی مشکلات فرهنگی اجتماعی ایران و افغانستان نیز نبود اعتماد بین فردی و اجتماعی، نبود اتکا به نفس از جمله مسائل فرهنگی جامعه ایران شناخته شده است. بنابراین با توجه به اینکه عنصر فرهنگ در کنار مسائل اقتصادی از عوامل تأثیرگذار و تسهیل‌کننده روند توسعه است. از سوی دیگر با توجه به تنوع فرهنگ ایران و افغانستان شناخت میزان این مشکلات در نقاط مختلف کشور و عوامل بوجود آورنده این مسائل و ارائه راه حل برای برطرف کردن این مشکلات می‌تواند روند توسعه را تسریع بخشد.

توسعه فرهنگی جزئی از مفهوم توسعه است، اما این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که دستیابی به توسعه فرهنگی به مراتب دشوارتر از توسعه در دیگر بخش‌ها، نظیر توسعه اقتصادی و سیاسی است. توسعه فرهنگی از فرایندهایی است که هرگز نمی‌توان آن را به شکل سطحی و کوتاه مدت در جامعه مطرح کرد، زیرا این مقوله به زیرساخت‌های محکم و مداوم فکری نیاز دارد. در حقیقت توسعه فرهنگی زمانی در جامعه‌ای تحقق می‌یابد که ذهنیت افراد آن جامعه متحول شده و همگان به امکانات فرهنگی موجود در جامعه به شکل یکسان دسترسی داشته باشند (توکر^۱، ۲۰۰۷). توسعه فرهنگی را می‌توان فراهم آوردن امکانات آفرینندگی فرهنگی و هنری بر پایه مشارکت تمامی افراد جامعه توصیف کرد که به فرد برای جستجوی خلاقیت کمک

^۱-Tucker

می‌کند. اندیشه توسعه فرهنگی و هنری در واقع دارای سه جهت اصلی است: یکی گسترش مفهوم توسعه اقتصادی، که تاکنون مفهوم محدودی بوده است به عبارت دیگر بعد از توسعه اقتصادی زیادی که سراسر دنیا پیدا شد به این نتیجه رسیدند که توسعه اقتصادی به تنهایی نمی‌تواند توسعه فرهنگی را تعیین کند. جهت دوم این است که در توسعه فرهنگی باید فرهنگ را تعمیم داد و امکان مشارکت خلاق تمام افراد جامعه را در فرهنگ سازی فراهم کرد. جهت سوم سیاست فرهنگی است. سیاست فرهنگی به این معنا نیست که دولت مستقیماً بر ارزش های فرهنگی اثر بگذارد، یا نقش داور را ایفا کند. بلکه به معنی برنامه ریزی و پیش بینی و فراهم کردن امکانات توسعه فرهنگی است (کلامر، ۲۰۰۶).

در انجام توسعه فرهنگی آموزش و پرورش (به معنای وسیع آن) نقش بزرگی در سرعت بخشیدن به گردش چرخه فرهنگی و ایجاد تعادل فرهنگی بر عهده دارد. توسعه زمانی تحقق می‌یابد که علم به فرهنگ تبدیل شود. هر چه سرعت چرخه فرهنگی بیشتر باشد، آن فرهنگ غنی‌تر می‌گردد. در این راه وسایل ارتباط جمعی از جمله کتاب و مطبوعات (که جزء لاینفک هر کتابخانه هستند) تقویت گردند (ساینغال، ۲۰۱۶). همپای تقویت صنعت نشر کتاب و مطبوعات لازم است که کتابخانه ها نیز تقویت گردند. امروزه جامعه‌ای توسعه یافته تلقی می‌شود که بتواند در کنار شاخص های اقتصادی بر معیار آموزش و اطلاعات و در حقیقت عنصر دانایی اجتماعی تاکید کند. در چنین جامعه‌ای، مطبوعات و رسانه های جمعی با تولید و توزیع مطلوب اطلاعات، نقش زیادی در بالا بردن آگاهی های گوناگون و ضروری به عهده می‌گیرند و جامعه را در نیل به تعالی و ترقی همه جانبه یاری می‌کنند.

راهبردهای توسعه دراز مدت بخش فرهنگ در ایران و افغانستان بر اساس یافته های تحقیق و با در نظر گرفتن مبانی نظری و شرایط هر جامعه عبارتند از: فرهنگ سازی (به شیوه رسمی و غیر رسمی) و آموزش رفتارهای مناسب اجتماعی در زمینه ترافیک، حفظ محیط زیست، حقوق شهروندی و برگزاری کارگاه های مختلف فرهنگی بطور یکسان، حضور جوانان در عرصه های اجتماعی، فرهنگی و بکارگیری افراد خلاق و جوان در ساماندهی فرهنگی مناطق، برگزاری همایش های فرهنگی و آموزش های کاربردی از سنین کودکی تا بزرگسالی، توجه بیشتر به خانواده و فرزندپروری و آموزش های لازم در خانواده ها، ترویج مطالعه فرهنگی و ارتقای سطح آگاهی و آگاهی بخشی، افزایش خودباوری و اصات بخشی به فرهنگ بومی و تاریخی، آشنایی با علم روز جهان و در عین حال توجه به فرهنگ گذشته، افزایش سرانه کاربری های فرهنگی از جمله رفتن به فرهنگ سراها، سینما و، اصلاح روش های آموزشی و تربیتی در مدارس با تاکید

بر شاخص‌های فرهنگی نظیر تعهد، مسئولیت، خوباوری و ...، اهمیت علم و برآورده کردن نیازهای تحصیلی و دانشگاهی بطور یکسان، بهره‌گیری از شرکت‌های بزرگ جهت ارتقای فرهنگی و علمی، افزایش سطح مشارکت نهادهای غیر دولتی در امور فرهنگی و علمی، توزیع عادلانه خدمات شهری و آموزشی برای همه شهرستان‌ها و شهروندان، از بین بردن حصار بین دانشگاه و اجتماع، آموزش از طریق رسانه‌های مختلف همکاری صدا و سیما، مطبوعات و رسانه‌های مختلف دیگر، آموزش رایگان فرهنگی به خصوص در روستاها، تبادل فرهنگی و اخذ نکات مثبت فرهنگی دیگر، توسعه تولیدات فرهنگی (سرود، فیلم و...)، جشنواره‌های فرهنگی و کانون‌های فرهنگی. همچنین، در عصر جهانی شدن به نظر می‌رسد همکاری‌های متقابل فرهنگی، آموزشی، اقتصادی و... بین ایران و افغانستان میتواند به رشد و توسعه این کشورها قدرت و سرعت بیشتری ببخشد، چنانچه توسعه نامتوازن این دو منطقه موجب بروز مسائل و پیامدهای مختلفی برای هر دو کشور می‌شود.

منابع

- احمدی، رحمت الله (۱۳۸۳). توسعه فرهنگی در افغانستان (چالش‌ها و راهکارها)، مرکز علمی فرهنگی طلوع فجر.
- احمدی، فضل اله، نصیریانی، خدیجه و اباذری، پروانه (۱۳۸۷). تکنیک دلفی: ابزاری در تحقیق، مجله ایرانی آموزش در علوم پزشکی، ۸(۱): ۱۸۵-۱۷۵.
- احمدی، یوسف (۱۳۹۲). ارزیابی کارکردهای توسعه فرهنگی در رسانه های جمعی افغانستان، کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
- ازکیا، مصطفی (۱۳۷۹) جامعه شناسی توسعه، تهران، انتشارات کلمه.
- برگ سبز (۱۳۸۸). نگاهی به توسعه فرهنگی افغانستان، ارجاع در سایت: www.af-bargesabz.blogfa.com
- دولت جمهوری اسلامی افغانستان اداره مرکزی احصائیه (۱۳۹۶). وضعیت زنان و مردان در افغانستان، شماره چهارم، افغانستان: مطبوعه اداره مرکزی احصائیه.
- رضاقلی، علی (۱۳۷۷)، جامعه شناسی نخبه کشی، تهران نشر نی.
- رفیع پور، فرامرز (۱۳۹۲). آناتومی جامعه: مقدمه ای بر جامعه شناسی کاربردی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- زکی سروری، احمد (۱۳۹۷). موانع و مشکلات مشارکت زنان در اجتماع، روزنامه اصلاح، ارجاع در سایت dailies.gov.af
- طیبی، لطیف (۲۰۰۷) موانع فرهنگی مرحله گذار در افغانستان، شماره ۵۲، کابل ناته.
- لهسایی زاده، عبدالعلی (۱۳۸۱) جامعه شناسی توسعه، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور.
- مرادی، نورالله (۱۳۶۹). نقش کتاب در توسعه فرهنگی، فصلنامه کتاب بهار، شماره ۱، صص ۵۳-۳۹.
- منصور، عبدالحفیظ (۱۳۸۹). دیو هفت سر، نگرشی بر موانع توسعه سیاسی در افغانستان، کابل: ستاد انتخاباتی عبدالحفیظ منصور.
- موسسه تحصیلات عالی گوهرشاد (۱۳۹۵). سمینار علمی موانع رشد و توسعه اقتصادی. و بر، ماکس (۱۳۷۴). اقتصاد و جامعه، ترجمه ب. ترابی و م. عمادزاده، تهران: سمت.
- Clammer, J. (۲۰۰۶). Culture, Development and social theory: on cultural studies and the place of culture in development, The Asia pacific journal of Anthropology, ۶(۲): ۵۴-۶۸.
- Cole, M. (۱۹۹۱). A cultural theory of development: what does it imply about the application of scientific research, Learning and instruction, ۱: ۱۸۷-۲۰۰.

- Dannefer, D. & Perlmutter M.(۱۹۹۰). Development as a multidimensional process: Individual and social constituents, human development, ۳۳(۲-۳): ۱۰۸-۱۳۷.
- Goorhal, P.(۲۰۱۰). Modernization theory, in book: The international studies encyclopedia, editor: Robert A. Denemark, Blackwell.
- Landeta J.(۲۰۰۶). Current validity of the Delphi method in social Change. ۷۳(۵); ۴۶۷-۸۲. sciences. Technological Forecasting and Social
- Motiee Langroodi, S.H., Gholami, A. , Mohammadzadeh, F.(۲۰۱۵). Localized approach to the Rogers' theory of peasant sub-culture with an emphasis on quantitative methods, research and rural planning, ۴(۳): ۴۹-۵۱.
- Powell C.(۲۰۰۳). The Delphi technique: myths and realities. J Adv Nurs; ۴۱(۴): ۳۷۶-۸۲
- Reyes, G. E.(۲۰۰۱). Four main theories of development:modernization, dependency, word-system, and globalization, University of Pittsburgh, USA.
- Singhal, A. (۲۰۱۶). Contributions of Everett M. Rogers to development communication and social change. *Journal of Development .Communication*, ۲۷(۱): ۵۷-۶۸
- Tucker, V.(۲۰۰۷). Introduction, a cultural perspective on development, The European journal of development research, ۱۷(۲): ۷۷-۹۳.
- Waters, Tony & Waters, Dagmar(۲۰۱۵). Weber's rationalism and modern society: New translations on politics, bureaucracy, and social stratification, Palgrave Macmillan.

انقلاب اسلامی و مؤلفه های صلح پایدار در رابطه با افغانستان

۱- حسین ابراهیم زاده آسمین

۲- قدسی علیزاده سیلاب

چکیده

صلح نه تنها یک نیاز بشری بلکه تحقق آن از جمله آرمان های اساسی او در طول تاریخ بشری بوده است. چرا که تحقق تمام ارزش های عالی انسانی با وجود فضایی آرام به دور از خشونت امکانپذیر می گردد. در دین اسلام آموزه هایی بر اساس آیات، روایات و سنت در زمینه صلح مشاهده می گردد. پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی با تأکید بر آموزه های اسلام مبنی بر برادری و برابری تأثیرات بسیاری در تحقق صلح پایدار در ایران و بین همسایگان خود به ویژه کشور افغانستان داشته است. توجه به مؤلفه های صلح پایدار برگرفته از آموزه های اسلام در سیاست خارجی کشورهای مسلمان جلوگیری و مهار افراط گرایی و خشونت در مناطق و جوامعی که درگیر افراط گرایی، منازعه و خشونت هستند و به منظور ایجاد صلحی پایدار حائز اهمیت است. توجه به این مهم از جمله در منطقه خاورمیانه به ویژه ایران که در همسایگی کشور افغانستان قرار گرفته که به شدت درگیر و قربانی افراط گرایی و خشونت داخلی و تروریسم خارجی است؛ از اهمیت دو چندان برخوردار است. لذا این پژوهش بر آن است تا به این سؤال اصلی پاسخ دهد که تأثیر انقلاب اسلامی و مؤلفه های صلح پایدار آن در رابطه با افغانستان چیست؟ برای پاسخ به این سؤال، از روش تحلیل اسنادی که از انواع روش های کیفی است استفاده شده است. با این روش، اسناد و مدارک موجود شامل کتب، مقالات و پایان نامه ها و اسناد بررسی شده است. به همین منظور ابتدا مبانی نظری صلح در اسلام به طور مختصر بررسی شده سپس مؤلفه های صلح پایدار در جمهوری اسلامی در قالب این نظریه مورد ارزیابی قرار می گیرد. از جمله مؤلفه هایی که می توان بیان نمود: نفی ظلم و سلطه طلبی؛ پرهیز از افراط گرایی؛ نفی خشونت؛ نفی جنگ و توسل به زور؛ نفی تفرقه افکنی؛ همزیستی مسالمت آمیز؛ اصالت صلح؛ تأکید بر وحدت؛ ضرورت پایبندی به تعهدات بین المللی...

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی ایران، افغانستان، صلح پایدار.

۱- استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه سیستان و بلوچستان

h.ebrahim@lihu.usb.ac.ir

۲- دانشجوی دکتری مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی، دانشگاه شاهد

gh.alizadeh88@yahoo.com

۱-مقدمه

پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی بر مبنای آموزه های اسلام، فصل جدیدی در روابط ایران با همسایگانش را باز نموده؛ ضمن آنکه تأثیرات بسیاری در تحقق صلح پایدار در منطقه و در روابط ایران با همسایگان خود داشته است. تأکید جمهوری اسلامی ایران به آموزه های دینی برگرفته از آیات، روایات در قوانین مربوط به روابط خارجی و دیپلماتیک، موجب شده به مسائلی چون امنیت، توسعه، صلح و... در داخل و در رابطه با کشورهای منطقه به ویژه همسایگان خود توجه ویژه داشته باشد. محکومیت گروه های افراط گرا و خشونت طلب، از سوی ایران نشان دهنده آنست که ایران همواره خواهان امنیت و صلح پایدار بین‌المللی است. مقوله صلح را نمی توان از ارزش های انسانی چون عدالت، توسعه و امنیت جدا دانست. لذا صلح پایدار جهانی بدون وجود ارزش های مذکور تحقق نخواهد یافت. ناامنی، نیروی امید به زندگی را از انسان می گیرد و جوامع را ب سمت و سوی بی ثباتی و به خطر افتادن صلح پیش می برد. بسیاری از بحران ها، جنگ ها و ناامنی های گذشته و حال، در تبعیض ها، بی عدالتی ها، توسعه نیافتگی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نهفته است. بنابراین صلح، عدالت، توسعه و امنیت عناصر لازم و ملزوم یکدیگر هستند و بدون شک صلح پایدار بدون این عناصر، قابلیت تحقق نخواهد داشت (بیگ زاده، ۱۳۸۷: ۱۹).

همچنین بهره گیری از منابع دینی و آموزه های اسلام، در زمینه برقراری رابطه با همسایگان موجب الگو سازی و توسعه فرهنگی شده؛ حل مسالمت آمیز اختلافات، کاهش منازعات، جلوگیری از افراط گرایی و مهار خشونت گرایی و مدیریت کنش ها می گردد و زمینه ها و بستر های لازم را برای ایجاد صلحی پایدار در روابط بین‌المللی به ویژه در روابط ایران با افغانستان را فراهم می نماید. بر این اساس پژوهش حاضر بر آنست که به این سؤال اصلی پاسخ دهد: تأثیر انقلاب اسلامی و مؤلفه های صلح پایدار در رابطه با افغانستان چیست؟ برای پاسخ به این سؤال، از روش تحلیل اسنادی که از انواع روش های کیفی است استفاده شده است. با این روش، اسناد و مدارک موجود شامل کتب، مقالات و پایان نامه ها و اسناد بررسی شده است. در پژوهش های مختلفی به مقوله هایی چون مقایسه صلح پایدار در اسلام و لیبرالیسم، صلح پایدار و عدالت سیاسی جهانی، در تکاپوی صلح پایدار، برندسازی ایده ها؛ صلح پایدار به مثابه یکی از اصول

گفتمانی انقلاب اسلامی و ... پرداخته شده است؛ اما در هیچ یک به طور مشخص به بیان و بررسی مؤلفه های صلح پایدار بر اساس انقلاب اسلامی نپرداخته اند.

۲- چارچوب نظری

ایده صلح پایدار، ایده ای منوط و وابسته به نوع خاصی از انسان شناسی و جهان بینی که در آن سرشت و جوهر مناسبات میان انسان ها و لاجرم مناسبات میان ملت ها، نه بر تقابل، بلکه بر وابستگی متقابل و اصل همکاری استوار است. در واقع صلح پایدار تلاشی است برای فراتر رفتن از مدیریت تقابل خشونت آمیز و رسیدن به یک وضعیت نظام مند تر و پایدارتر و طولانی تر (Keating and Knight, ۲۰۰۴: XIII). یکی از مهم ترین اصولی که در تحقق ایده صلح پایدار بر آن تأکید می شود، مقوله آموزش است. در واقع حامیان ایده صلح پایدار در جهان بر این عقیده هستند که آدمی از راه تعلیم و تربیت می تواند ساختارهای ذهنی و فرهنگی و اجتماعی را در راستای صلح، به عنوان یکی از مقومات بقای همزیستی انسانی، بسط و گسترش دهد (Keating and Knight, ۲۰۰۴: XIV). برقراری صلح پایدار در معنای عام و گسترده خود، به فعالیت هایی اطلاق می گردد که به ترویج و تقویت ساختارها و فرایندهایی معطوف هستند که به چشم اندازهای رسیدن به یک همزیستی صلح آمیز، قوت و نیرو بخشیده و احتمال بر هم خوردن صلح و بازگشت یا تداوم تقابل خشونت آمیز را کاهش دهد (Bush, ۱۹۹۶: ۷۶). همچنین آدامز معتقد است «درست همانطور که جنگ ها در ذهن انسان ها آغاز می شوند، صلح نیز در ذهن ما آدیان شروع می شود. همان انواعی که می توانند جنگ را اختراع کنند، در ضمن قادرند صلح ایجاد کنند. مسئولیت این کار بر عهده هر یک از ماست» (Adams, ۱۹۹۰: ۱۱۶۷-۱۱۶۸).

از آنجا که انقلاب اسلامی بر اساس مبانی اسلام شکل گرفته است؛ لذا در چارچوب نظری پژوهش حاضر به بررسی صلح از منظر اسلام بهره گرفته می شود. برای شناخت صلح از دیدگاه اسلام، باید به منابع اصیل اسلام یعنی کتاب، سنت و سیره معصومین مراجعه نمود. در فرهنگ و فقه سیاسی اسلام واژه «سلم»، «سلام» و «صلح» از اهمیت ویژه و ارتباط خاصی با دیدگر برخوردارند. در نصوص قرآنی و متون احادیث اسلامی برای بیان اصل مهم حقوقی و سیاسی ارتباط با دیگران به کار برده شده است. صلح و سلم هر دو به معنای آشتی، نرمش، سازش، وجود امنیت و آرامش است (جمشیدی، ۱۳۹۰: ۳۶۵). کلمه «اسلام» نیز از ماده سلم است و کلمات

«سلم»، «سلام» و «سلامت» نیز از همان مشتق شده و از نظر مفهوم، یعنی طلب سلامت برای انسان و جهان و نیز برخورد مسالمت آمیز با مردم است که به تبع آن، نوعی امنیت و آرامش حاصل می‌شود. سلام به عنوان شعار صلح، تنها در برابر انسان‌های طالب صلح به کار نمی‌رود، بلکه در مقابل کسانی که با برخورد جاهلانه صلح را به مخاطره می‌افکنند نیز سلام گفته می‌شود (کریمی نیا، ۱۳۸۲: ۱۳۵-۱۳۴). همان‌گونه در قرآن آمده است «وإذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما» (فرقان، ۶۳). بنابراین اصل ماده سلم به معنای آرامش و امنیت و سلامتی و فقدان برخورد و کشمکش و ناامنی و نظایر آن است (جمشیدی و دیگران، ۱۳۹۵: ۲۲۳). همچنین صلح در لغت به معنای «سلم و دوستی» در برابر جنگ و دشمنی است. چنانکه توافق گروهی با یکدیگر را صلح می‌گویند (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۷: ۳۸۴). لذا واژه صلح به نبود تعارض، کشمکش و مواجهه میان انسان‌ها اطلاق می‌شود (جمشیدی، ۱۳۹۰: ۳۶۵). به طور کلی واژه صلح ۳۴ در آیات قرآنی آورده شده است. این در حالی است که واژه‌های حرب و عداوت ۱۰ بار آمده‌اند. این امر نشان از تأکید بر صلح و سلم در میان آیات قرآن است (المعجم المفهرس). به طور کلی فرهنگ قرآنی هر چند صلح و سلم در مقابل جنگ (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴ق: ۲۴۰). آمده است؛ اما مفهومی بس گسترده‌تر دارد و حالتی است که علاوه بر فقدان جنگ، وجود آرامش و امنیت، نبود نفاق و تعارض و دشمنی و خطر و تهدید نیز در آن مطرح است (جمشیدی و دیگران، ۱۳۹۵: ۲۲۴). بر اساس آیات قرآن و سنت و سیره معصومین (ع)، صلح حالت عادی در روابط انسان‌ها، ادیان و ملل است و جنگ حالتی استثنایی دارد. در حقیقت، اسلام با تکیه بر بنیاد فکری، توحیدی و اعتقاد به خالقیت خداوند یکتا، مهم‌ترین قدم در تنظیم روابط انسانها را برداشته است. پیروان مکتب توحید بر این امر ملزم هستند که وحدتی بر مبنای کرامت انسانی ایجاد کنند. بر این اساس اسلام راهبرد سیاسی خود را بر اساس صلح و سلم طراحی نموده و پیروان مکتب الهی را به دارالسلام فرا می‌خواند (یونس، ۲۵). همچنین صلح را خیر می‌داند (نساء، ۱۲۸). ضمن آنکه صلح و سلم را فرمانی جامع برای همگان مطرح می‌کند (جمشیدی، ۱۳۹۰: ۳۶۶). در آیه ای دیگر آمده است اگر کفار تمایل به صلح یافته‌اند باید با آنان صلح نمود (بقره، ۲۰۸). بر این اساس جهاد تنها به عنوان ابزاری برای حفظ مسلمانان در مقابل تجاوز، تهدید، ظلم و فتنه تشریح شده و جنگی است مشروع در راه دفاع از حقوق و بقای انسان‌ها و نظم عمومی و جلوگیری از تجاوز و بی‌عدالتی و فتنه و ناامنی (جمشیدی، ۱۳۸۹: ۱۴۸-۱۴۵). در واقع جهاد همیشه خصوصیت جنگ

نگه دارنده، دفاعی، تأدیبی و بازدارنده را داشته و هرگز به عنوان یک اقدام متجاوزانه (در اندیشه اصیل اسلامی) تلقی نشده است (قربان نیا، ۱۳۸۲: ۳۱-۳۰). بر اساس آیات قرآن و سیره عملی پیامبر (ص)، نخستین و مهم ترین اصل در دعوت مردم به اسلام، شیوه هدایت فکری مردم از طریق استدلال و تقویت روح تفکر و تعمق در مردم است. بر اساس این شیوه یکی از اهداف مقدماتی انبیا ایجاد زمینه هدایت و دعوت به سلم است. سلم و آرامش نقطه مقابل فساد و فتنه گری است که از دید قرآن باعث هلاکت «حرث و نسل» است (طباطبایی، ج ۲، ۹۶).

الف- صلح در آیات قرآن: قرآن به عنوان مهم ترین منبع شریعت مسلمانان شامل آیات بسیاری در رابطه با صلح است. واژه «سلم» و «صلح» با مشتقاتشان ۱۱۱ بار در قرآن آمده است (المعجم المفهرس). برخی آیات در رابطه با روابط برادرانه میان مسلمانان است. آیات دیگر صلح بر روابط مسلمانان و غیر مسلمانان (خواه مشرکان، خواه اهل کتاب) اشاره دارد (جمشیدی، ۱۳۹۵: ۲۲۶). قرآن نوع روابط مسلمانان را با دیگران بر نوع رفتار آنان با مسلمانان تنظیم کرده، چنانکه می فرماید: «خداوند شما را بیاز نمی دارد از اینکه با کسانی که در امر دین با شما نجنگیده و شما را از شهر و دیارتان بیرون نکرده اند، نیکی کنید و آنان به عدالت رفتار نمایند؛ چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد و خداوند شما را فقط از دوستی با آنان که در امر دین با شما جنگیده و شما را از شهر و دیارتان بیرون کرده اند باز می دارد؛ و کسانی که با آنان رابطه دوستانه برقرار کنند قطعاً ستمکارند» (ممتحنه، ۹-۸). بنابراین بر اساس آیات ذکر شده برقراری رابطه حسنه و صلح آمیز با کسانی که با مسلمانان عناد و جنگی ندارند، چه از سرزمین اسلامی دور باشند و چه نزدیک، چه هم پیمانان مسلمان باشند و چه نباشند؛ و چه دارای قدرت و سازمان سیاسی باشند و چه فاقد آن باشند، بلامانع و باعث خشنودی خداوند است. بر این اساس، روابط میان مسلمانان و غیر مسلمانان بر صلح، مسالمت، رفتار نیکو و همزیستی استوار است. اسلام هیچ گاه به پیروان خود اجازه قتل و کشتار غیر مسلمانان را به سبب کفرشان نمی دهد و وجود عقاید مخالف را تا جایی که در حد عقیده باقی بماند، مجوزی برای رفتار خصمانه نمی داند (جمشیدی، ۱۳۹۵: ۲۲۷). دو گروه دیگر که از نظر اسلام، صلح با آنان مجاز و بلکه لازم است، یکی دولت های بی طرف در منازعه میان مسلمانان و دولت های متخاصم است و دیگری دولت هایی که بر پیمان خود با دولت اسلامی پایبند هستند. قرآن می فرماید: «...ای مسلمانان اگر از میان منافقین گروهی که با هم پیمانان شما وابستگی دارند به آنها پناهنده شوند و یا به حضور

شما بیابند در حالی از جنگ و فتنه گری علیه شما دست برداشته و پیشنهاد صلح می دهند، پذیرید و از کشتن و دستگیری آنها دست بردارید. اگر خداوند می خواست قطعاً آنها را بر شما مسلط می ساخت و با شما می جنگیدند، پس در صورت تسلیم شدن و پیشنهاد صلح از طرف آنها، دیگر راهی برای مبارزه و جنگ با آنان وجود ندارد» (نساء، ۹۰-۸۹). همچنین خداوند در آیات ۱۲-۱ سوره توبه، بستن معاهده عدم تعرض میان مشرکان و مسلمانان را جایز و عمل به مفاد آن را صحیح دانسته است. از این رو پیامبر (ص) قرار داد صلح و عدم تعرض با گروهی از مشرکان در کنار مسجدالحرام بست (توبه، ۷). و از پیامبر (ص) و جامعه اسلامی خواسته شده بود که به مفاد و محتوای این معاهده صلح عمل کنند و بدان وفادار باشند. از نظر اسلام همه قرار دادها و پیمان های بین المللی تا زمانی از سوی جامعه اسلامی پذیرفته شده است که دیگران پیمان شکنی نکرده و یا مفاد آن را نقض نکنند. در صورت هر گونه نقض مفاد پیمان، معاهده از سوی جامعه اسلامی ابطال و از اعتبار ساقط می شود (انفال ۵۶ و ۵۸، توبه ۸ تا ۱۰). در آیه ای دیگر آمده است: «اگر به صلح و آشتی گراییدند، تو نیز به آن بگرای و بر خدا توکل کن که او شنوا و داناست» (انفال، ۶۱). نکته قابل توجه در این آیه، این است که «جنحوا» از ماده «جنح» به معنای خضوع و تمایل و حرکت به سوی چیزی و مفهوم آن، این است که حتی از گفتگوهای ابتدایی صلح نیز استقبال کنید. این آیه از آیاتی است که صلح طلبی را به صورت اصل اساسی به حکومت های اسلامی توصیه می کند (جمشیدی، ۱۳۹۵: ۲۲۸). در آیاتی دیگر نیز آمده است: «ای کسانی که ایمان آورده اید، همگی در آشتی و سازش-یا اسلام و اطاعت- درآید و در پی گام های شیطان مروید که او، شما را دشمنی هویدا است» (بقره، ۲۰۸). در این آیه وجود کلمه «کافه» (همگان) نشان می دهد که هیچ گونه استثنایی در قانون صلح نیست و جنگ بر خلاف تعلیمات اسلام و قرآن است و جز به شکلی تحمیلی تصور نمی شود و از نظر قرآن، هر کاری که باعث بر هم زدن صلح و آرامش شود، عمل شیطانی به شمار می رود (جمشیدی، ۱۳۹۵: ۲۲۹).

همچنین علاقه اسلام به صلح میان افراد انسانی به حدی است که به افراد با ایمان نوید می دهد تا شاید بر اثر رفتار مسالمت آمیز مسلمانان، میان آنها و دشمنان پیوند دوستی پدید آید. چنانکه در آیه دیگر می فرماید: «چه بسا خداوند در میان شما و کسانی که با هم دشمنی دارید، مهربانی پدید آورد و خداوند تواناست و خداوند آموزگار مهربان است» (ممتحنه، ۷). اسلام چنان به صلح و زندگی مسالمت آمیز اهمیت قائل است که حتی در اجتماعات کوچک را نیز به صلح و

سازش دستور می دهد و در اختلافات خانوادگی نیز شعار اسلام این است: «والصلح خیر» (نساء، ۲۸) (کریمی نیا، ۱۳۸۶). به طور کلی از آیات صلح، این چنین بر می آید که قرآن در بحث صلح به روابط مسالمت آمیز و برادرانه و انسانی میان مسلمانان و هم چنین روابط حسنه میان مسلمانان و غیر مسلمانان اشاره دارد. هم چنین نوعی مدارا با دیگران، نیکی کردن و به عدالت رفتار کردن با کسانی که در امر دین با مسلمانان نجنگیده اند (جمشیدی، ۱۳۹۵: ۲۲۹). از دیدگاه قرآن، یکی از مبانی صلح، توحید و اعتقاد به خالقیت خداوند یکتاست. مبنای دیگر، اصل ضرورت پابندی به مفاد قراردادها با دیگران است. چنانکه در آیات ۱ تا ۱۲ سوره توبه و آیه ۶۱ سوره انفال به آن اشاره شده است. بر اساس نگاه قرآن، در مورد چگونگی تحقق صلح، آرامش و صلح تنها در پرتو ایمان و اعتقاد راسخ امکانپذیر است و با قوانین مادی مبتنی بر سود، جنگ، ناامنی و اضطراب برچیده نخواهد شد. زیرا عالم ماده همواره سرچشمه کشمکش ها و برخوردهاست و اگر نیروی معنوی ایمان، آدمی را کنترل نکند صلح غیر ممکن است (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۲).

ب- صلح در سنت و سیره پیامبر (ص) و ائمه (ع): از مطالعه و بررسی روایات و احادیث چنین بر می آید که همزیستی مسالمت آمیز و رابطه محبت، مودت و به طور کلی صلح آمیز با بیگانان امری است که مسلمانان در روابط بین الملل خود باید بدان توجه داشته باشند. پیشوایان اسلام همواره مسلمانان را به رعایت عدالت، انصاف، ادای حقوق، پرهیز از آزار و اذیت مذاهب دیگر و در مجموع روابط مسالمت آمیز با دیگران توصیه می کردند. پیامبر اسلام همیشه بر پایه آیات قرآنی، توصیه های مؤکدی دایر بر آشتی جویی و همزیستی مسالمت آمیز داشته اند. برای نمونه فرموده اند: «شایسته ترین مردم کسی است که بیشتر به اصلاح مردم و ایجاد صلح بین ایشان پردازد» (دیلمی، ۱۳۸۵: ۴۱۹). این بیان، نصی از پیامبر، بر ارزش صلح جویی و تاکید بر آن است. همچنین در حدیثی دیگر میفرمایند: «کاری بهتر از نماز و اصلاح میان مردم و خوش خلقی وجود ندارد» (نهج الفصاحه: ۲۶۵۱). به طور یقین، پس از اصول دین که ارکان اعتقادی اسلام هستند، فروع دین که در نظر شیعه، درده مورد جمع گردیده است، به عنوان با اهمیت ترین محورهای اعتقادی محسوب میشوند. اما بسیار جالب است وقتی بدانیم پیامبر(ص) چه چیزی را بالاتر از فروع دین (که جهاد هم یکی از آنهاست) می دانند. «آیا شما را به چیزی با فضیلتتر از روزه و نماز و صدقه با خبر سازم؟ آن آشتی جویی در میان مردم است، زیرا بر هم زدن میانه مردم، مایه هلاکت است» (نهج الفصاحه، ح ۴۵۸). پیامبر اسلام (ص) در جایی دیگر

به ابو ایوب انصاری فرمود؛ ای ابو ایوب، آیا تو را راهنمایی کنم به عملی که با آن خداوند خشنود می‌شود؟ عرض کرد بلی یا رسول‌الله. پیامبر (ص) فرمود؛ «بین مردم آشتی بده هر گاه فسادى بین آنها پدید آید و هرگاه با یکدیگر دشمنی کردند بینشان ایجاد دوستی کن» (دیلمی، ۱۳۸۵: ۵۰۱). در نزد نبی مکرم اسلام (ص) صلح طلبی و گسترش صلح آن قدر ارزشمند و دارای اهمیت است که حتی دروغ‌گویی ای که منجر به آشتی بین افراد گردد را نیز جایز دانسته‌اند. روایت شده؛ «میان مردم آشتی برقرار کنید، هر چند دروغ باشد» (نهج الفصاحه، ح ۳۱۸). تأمل در این روایت نشان می‌دهد که آن حضرت فقط اصلاح بین مسلمانان را مهم ندانسته، بلکه از واژه الناس استفاده نموده‌اند. ناس، خود اسم ذات است و بر عموم دلالت دارد و الف و لام عموم نیز بر سر آن آمده است و معنی تمام مردم را داراست؛ یعنی پیامبر نفرمود بین مؤمنین و یا بین مسلمین، بلکه فرموده‌اند بین تمام مردم آشتی برقرار کنید و خود همین واژه و استفاده از آن نشانگر اهتمام پیامبر بر حقوق بشر و حقوق انسانهاست (حرانی، ۱۳۸۲: ۱۳). اما مورد نهي از این عمل، تنها در یک جاست و آن هم جایی که با صلح و اتحاد مباشرت یا معاونت در ظلم و جور و تبدیل حرام بر حلال یا تبدیل حلال بر حرام موجب گردد. در همین رابطه پیامبر اسلام (ص) می‌فرمایند: «الصلح جایز بین المسلمین الا صلحا احل حراماً او حرم حلالاً» (جرعاملی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳: ۱۶۴). پیامبر اسلام (ص) همواره در سیره عملی نیز مانند گفتارشان در پی صلح‌جویی بودند. شواهد و مصادیق بسیاری مانند: صلح حدیبیه، صلح بین اوس و خزرج، صلح با یهود و فتح مکه را می‌توان به عنوان مهمترین نمونه‌های تاریخی سیره عملی پیامبر اسلام در اهتمام به صلح بیان نمود. امیرالمؤمنین علی (ع) نیز، در فرمان خود به مالک اشتر فرمودند: «هرگز پیشنهاد صلح از طرف دشمن را که خشنودی خدا در آن است رد مکن که آسایش رزمندگان و آرامش فکری تو و امنیت کشور در صلح تأمین می‌گردد. لکن زنها! زنها! از دشمن خود، پس از آشتی کردن؛ زیرا گاهی دشمن نزدیک می‌شود تا غافلگیر کند. پس دوران‌دیش باش و خوشبینی خود را متهم کن. حال اگر پیمانی میان تو و دشمن منعقد گردید، یا در پناه خود، او را امان دادی؛ به عهد خویش وفادار باش و آنچه بر عهده گرفتی امانت‌دار باش و جان خود را سپر پیمان خود گردان. زیرا هیچیک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست که همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در افکار و تمایلات دارند، در آن اتفاق نظر داشته باشند. تا آنجا که مشرکین زمان جاهلیت به عهد و پیمانی که با مسلمانان داشتند وفادار بودند،

زیرا که آینده ناگوار پیمان شکنی را آزمودند؛ پس هرگز پیمان شکن مباش و در عهد خود خیانت مکن و دشمن را فریب مده، زیرا کسی جز نادان بدکار، بر خدا گستاخی روا نمیدارد. خداوند عهد و پیمانی که با نام او شکل می گیرد با رحمت خود مایه آسایش بندگان و پناهگاه امنی برای پناه آورندگان قرار داده است تا همگان به حریم امن آن روی آورند (علی (ع)، نامه ۵۳: ۴۱۹-۴۱۷). همچنین آن حضرت، در حال نیایش می فرماید: «خداوندا، تو میدانی که کوشش ما در موضع خلافت برای رقابت در سلطه گری و به دست آوردن چیزی از متاع محقر دنیا نبود، بلکه برای آن بود که به نشانه ها و حقایق دین تو را وارد شویم و در شهرهایی تو اصلاح نماییم (صلح را برقرار کنیم) تا ستمدیدگان از بندگان در امن و آسایش باشند و قوانین متروک تو بار دیگر به جریان بیفتد» (علی (ع)، خطبه ۱۳۱: ۱۷۵). ایشان در یکی از روزهای جنگ صفین شنید که بعضی از یاران آن حضرت به لشکریان دشمن دشنام می دهند، فرمود: «من نمی خواهم شما مردمی ناسزاگو باشید، ولی شما اگر کردهای آنان را به یکدیگر توصیف کنید و به یاد بیاورید، صحیح تر و برای معذور بودنتان کاملتر خواهد بود. به جای ناسزا گفتن، چنین بگویید؛ خداوندا، خون های ما و خون های آنان را حفظ فرما و در میان ما و آنان صلح را برقرار بفرما» (علی (ع)، ۳۰۵).

صلح امام حسن (ع) و بیانات آن حضرت در خصوص چرایی تحقق آن نمونه ای بارز دیگری از نگاه اسلام به مساله صلح پایدار است. امام حسن (ع) درباره علت صلح با معاویه چنین فرمود: «من چنان دیدم که با معاویه به مسالمت رفتار کنم و آتش بس برقرار سازم و با او مصالحه کنم، و چنان دیدم که جلوگیری از خونریزی بهتر است و منظوری از این کار جز خیرخواهی و بقای شما ندارم» (اربلی، ۱۴۲۶ق، ج ۱: ۵۷۱). در احادیث مربوط به ظهور حضرت مهدی (عج) نیز آمده است: «تملا الارض من السلم کما یملاء الاناء من الماء» «زمین پر از صلح و سلم می شود همان گونه که ظرف از آب پر می شود» (ابن ماجه، ۱۴۲۲ق: ۶۲۰). می توان گفت از نظر پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع)، صلح میان مسلمانان با ادیان و ملل دیگر از اهمیت زیادی برخوردار است. همچنین جهاد پاسخی به مخالفان توحید و وحدت و تلاشی برحسب ضرورت های اجتناب ناپذیر- به منظور حذف ریشه های زور، سلطه گری و سرکوبی دشمنان صلح است. در این دیدگاه، مبنای انسانی صلح نیز، اصول حق، و کرامت انسانی است. براین

اساس صلح دارای هدفی عالی بر مبنای امنیت، توسعه و سایر ارزش‌های انسانی است. همچنین تحقق صلح در دیدگاه پیامبر (ص) و ائمه (ع)، بر اساس رضایت و خشنودی حق تعالی است.

۳- انقلاب اسلامی و مؤلفه‌های صلح پایدار: شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران هنگامی رخ

داد که پیش‌فرض‌های ماکیاولیستی در میان اغلب کشورهای جهان، حتی آن دسته از گروه‌هایی که به زعم خود در جهت مبارزه با امپریالیسم آمریکا و غرب سر بر آورده بودند؛ به طبیعت ثانوی تبدیل شده بود. کاری که ماکیاولی و هابز انجام دادند؛ صرف بیرون کردن اخلاق و فضیلت از دایره مناسبات سیاسی نبود؛ بلکه افول شأن انسانی به موجودی خودخواه و قدرت‌طلب و در عین حال دچار ترس جاودان از مرگ بود که انسان‌شناسی خاصی را رقم می‌زد؛ نوعی از نگاه به انسان که به تقلیل سیاست و مناسبات سیاسی به سیاست قدرت و منافع شخصی و گروهی را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت. بنابراین می‌توان گفت که انقلاب اسلامی ایران در درون چنین فضایی شروع به رشد و نمو کرد. انقلاب اسلامی ایران و رهبران آن، پیشوایان بزرگ مذهب تشیع را به عنوان و الگوهای عملی و فکری خود در پیشبرد جریان انقلاب معرفی کردند (انصاری؛ سیدین زاده، ۱۳۹۵: ۲۸). امام خمینی (ره) به عنوان رهبر انقلاب اسلامی در حکومت و سیاست تأکید بر منابع، مبانی و آموزه‌های اسلام داشت. ایشان در شیوه سیاسی خود از آیات، اندیشه و سیره پیامبر (ص) و ائمه (ع) بهره می‌گرفت؛ پس از ایشان نیز آیت‌الله خامنه‌ای بر همین اساس ادامه مسیر می‌دهند. لذا با توجه به اندیشه، گفتار و سیره امام خمینی (ره) و آیت‌الله خامنه‌ای می‌توان تأکید بر صلح پایدار را که برگرفته از آموزه‌های دینی است درک نمود. با بررسی سخنان ایشان و عملکرد جمهوری اسلامی ایران در روابط با کشورهای دیگر و همسایگان خود، به ویژه افغانستان می‌توان موارد زیر را به عنوان مؤلفه‌های صلح پایدار پس از انقلاب اسلامی ایران معرفی نمود. در ادامه هر یک از این مؤلفه‌ها به اختصار توضیح داده می‌شوند.

۳-۱- نفی ظلم و سلطه طلبی: اصل ۱۵۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی به این امر اشاره

صریح دارد: سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری، حفظ استقلال همه جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز متقابل با دول غیرمحابر استوار است. همچنین امام خمینی در این زمینه، بیان می‌کنند: «این قدرت ایمان ملت و قوه اسلام بود که

بر ظلم، استبداد و استعمار غلبه کرد. امیدوارم دیگر ملل نیز از این طریق به ما متصل شوند» (صحیفه نور، ج ۶: ۱۷۷).

۲-۳- نفی خشونت: در زمینه نفی خشونت در گفتمان انقلاب اسلامی، امام خمینی (ره) بیان می‌کنند: «اجرای حدود در اسلام موکول به تحقق شرایط و مقدمات بسیار است و باید جهات بسیاری را از روی کمال عدالت و توجه به اینکه اسلام در کلیت خود اجرا گردد در نظر گرفت. اگر این امر در نظر گرفته شود، ملاحظه خواهد شد که مقررات اسلامی کمتر از هر مقررات دیگری خشونت آمیز است (صحیفه نور، ج ۴: ۲۴۷). همچنین در سخنان دیگری بیان می‌کنند: «کسی که تابع مذهب اسلام است باید با ابرقدرتها مخالفت کند و مظلومان را از زیر چنگال آنها بیرون بیاورد (صحیفه نور، ج ۱۳: ۶۹).

۳-۳- نفی اصالت جنگ و توسل به زور: در گفتمان انقلاب اسلامی، اساس روابط جوامع بشری، و به دنبال آن دولتها بر اساس منازعه نیست و اصالت جنگ و وضع طبیعی جنگ مورد نفی قرار می‌گیرد. پس، مفهوم «توسل به زور» و «خشونت طلبی» مورد پذیرش آموزه های اسلام نیست و شکل دهی به نظام جهانی و سازوکارهای بین المللی از طریق ابزار جنگ و توسل به زور و خشونت و تجاوز مردود شمرده می‌شود؛ انتخاب گزینه جنگ، تنها، به صورت اضطراری و در زمان مقابله با ظلم و متجاوز مطرح می‌شود، که آنهم با امر «ولی» و با در نظر گرفتن مصالح است. در این زمینه، امام خمینی بیان می‌کنند: «مسابقه و رقابت دو ابرقدرت در مجهز شدن به سلاح مدرن اتمی و هسته ای که از مبانی شیطانی و نفسانی سرچشمه می‌گیرد، چه مصیبت هایی برای بشریت دارد» (صحیفه نور، ج ۱۷: ۳۹۳).

۴-۳- اصل احترام متقابل: احترام متقابل به معنای احترام به حقوق، منافع، خواست، فرهنگ، عقیده، ملت، قوانین، استقلال، حاکمیت و تمامیت ارضی یک دولت- ملت قلمداد می‌شود، که در صورت رعایت این مهم حتی احتمال وقوع جنگ و منازعه نیز بسیار کم‌رنگ می‌گردد. در واقع، این اصل موجب می‌شود که واحدهای منفک دولت- ملت، در عین اختلاف در منافع، فرهنگ، ملیت و... در چارچوب همزیستی مسالمت آمیز کنار یکدیگر زندگی کنند (آجیلی، اسماعیلی اردکانی، ۱۳۹۲: ۱۲۳). در این زمینه، امام خمینی (ره) بیان می‌کنند: «ما با تمام ملتها در صورتی که دخالت در امر داخلی ما نکنند و برای ما احترام متقابل قایل باشند با احترام رفتار می‌کنیم

(صحیفه نور، ج ۴: ۳۸). همچنین در بیانی دیگر می‌فرمایند: «ما با هرکس که با ما به طور انسانی رفتار کند، ما با او دوست هستیم» (صحیفه نور، ج ۱۱: ۱۴).

۳-۵- نفی تفرقه افکنی: برخی کشورهای سلطه طلب قصد داشته و دارد که با ایجاد تفرقه میان ملتها و دولت‌ها به -ویژه ملتهای جنوب، ملتهای ستمدیده و فقیر و ملتها و دولتهای اسلامی- مانع شکل‌گیری گفتمان بلوک ضدهژمونیک در مقابل خود شود. این تفرقه افکنی نیز عمدتاً از طریق فتنه‌انگیزی، بحران‌سازی و حتی جنگ‌افروزی میان این کشورها صورت می‌پذیرد. به طور کلی، اصل ایجاد فتنه شعله‌ور نمودن آتش جنگ و از بین بردن صلح و امنیت بشری- چه از سوی ابرقدرتها و چه از سوی غیر آن- از دیدگاه انقلاب اسلامی مذموم شمرده می‌شود (آجیلی، ۱۳۸۹: ۲۶۴). در این زمینه، آیت‌الله خامنه‌ای بیان می‌کند: «یکی از کارآمدترین حيله‌ها افروختن آتش اختلاف است. آنان با صرف پول و تلاش سراسیمه و بی‌درنگ در پی آنند که مسلمانان را سرگرم اختلافات میان خود کنند و بار دیگر با بهره‌گیری از غفلت‌ها و کج‌فهمی‌ها و تعصبها ما را به جان یکدیگر بیندازند» (بیانات، ۱۳۸۵).

اگر دولتها، منافع و اهداف خود را از طریق همکاری، حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات، و احترام متقابل پیگیری کنند، مجال کمتری برای ایجاد منازعه و جنگ به وجود می‌آید. اما زمانی که برخی دولتها، جهت تحقق منافع و اهداف سلطه‌طلبانه و برتری‌جویانه خود، سعی در مداخله در امور دیگران، تجاوز به سایر دولتها و ملتها، چه تجاوز نظامی و چه تجاوز فرهنگی دارند و نیز به ایجاد ائتلاف‌های نظامی، مسابقه تسلیحاتی، شعله‌ورکردن آتش جنگ میان سایر کشورها، سیاست استثنائگرایی و تبعیض و تفرقه افکنی می‌پردازند، صلح و امنیت جهانی به خطر می‌افتد لذا در پی اینگونه رفتارها، فضای ناامنی و بی‌اعتمادی و رشد نگاه‌های منازعه‌محور در عرصه روابط بین‌الملل پدید می‌آید (آجیلی، اسماعیلی اردکانی، ۱۳۹۲: ۱۲۱-۱۲۰).

۳-۶- همزیستی مسالمت‌آمیز: مطابق این اصل، در واقع، واحدهای منفک سیاسی، در روابط خارجی خود، اصل را بر منازعه‌محوری قرار نمی‌دهند و اختلافات فی‌مابین را بر اساس راهکارهای «حل و فصل مسالمت‌آمیز» مرتفع می‌سازند که در صورت رعایت این اصل، احتمال وقوع جنگ، درگیری و خشونت میان دولت-ملتها بسیار اندک میشود و مسیر برای تحقق صلح جهانی هموارتر می‌گردد. در واقع، در این زمینه، اصل فقهی «برائت» قابل بهره‌گیری است

(آجیلی، اسماعیلی اردکانی، ۱۳۹۲: ۱۲۴). چنانکه امام خمینی می فرماید: «آنچه غایت تعلیمات اسلامی هست، همزیستی مسالمت آمیز در سطح جهان است» (صحیفه نور، ج ۱۱: ۲۵۶).

۳-۷- اصل برابری دولت ها: تحقق حقوق و منافع و اهداف هیچ دولتی یا دسته خاصی از دولتها نسبت به تحقق حقوق و اهداف سایر دول ارجحیت ذاتی ندارد. بنابراین، رعایت اصل برابری دولتها موجب احترام متقابل و در نهایت، همزیستی مسالمت آمیز در عرصه بین المللی است. لازم به ذکر است که اگر دولتی اهداف سلطه طلبانه برای خود تعریف کند و به دنبال تحقق منافع غیرانسانی و غیراخلاقی باشد، این اهداف و منافع نمی تواند با سایر کشورها «برابر» تلقی شود، چون در ذات خود، نقض غرض می کند و متناقض است. در واقع، آنچه باید مبنای برابری دولتها باشد استقلال، حاکمیت، تمامیت ارضی، حقوق بین المللی و ملیت است (آجیلی، اسماعیلی اردکانی، ۱۳۹۲: ۱۲۴). چنانکه امام خمینی می فرماید: «ما با همه ملت‌های عالم می خواهیم دوست باشیم ... می خواهیم روابط حسنه به احترام متقابل نسبت به هم داشته باشیم» (صحیفه نور، ج ۱۰: ۲۵۲).

۳-۸- ضرورت پایبندی به تعهدات بین المللی: در چارچوب مفهوم سازی پیرامون صلح در گفتمان انقلاب اسلامی، یکی از عوامل و زمینه های تحقق این دو مفهوم در عرصه بین المللی رعایت حقوق و قواعد پذیرفته شده بین المللی و پایبندی به تعهدات از سوی دولتهاست. پایبندی به تعهدات، وفای به عهد و التزام به قراردادها برای معتقدان به این گفتمان و دین اسلام تکلیف شرعی و برای دیگران نیز ضرورت عقلی است. به عبارت دیگر، یکی از پایه های حفظ ثبات، آرامش و نظم و عدالت در عرصه بین المللی قواعد و قوانینی است که در قالب حقوق بین الملل از سوی همگان پذیرفته می شود و عدم پایبندی به تعهدات موجبات بحران، جنگ و منازعه بین المللی را فراهم می کند. به هر حال، در هر منازعه، خشونت و جنگ و ناامنی می توان اثر و ردپایی از نقض تعهدات، قراردادها و قواعد بین المللی یا بین طرفینی را مشاهده کرد (آجیلی، اسماعیلی اردکانی، ۱۳۹۲: ۱۲۸-۱۲۷). در این زمینه، امام خمینی (ره) می فرماید: «ما از باب اینکه تابع اسلام هستیم، قراردادهایی که شده است، محترم می شماریم» (صحیفه نور، ج ۱۴: ۸۳). از سوی دیگر برای نمونه، مطابق آیه ۱۲ سوره توبه، دلیل اینکه باید با مستکبران مبارزه کرد عدم پایبندی آنها به تعهدات و قراردادها است، چرا که یکی از تبعات این مسئله بر هم خوردن صلح و آرامش است. همچنین، می توان به آیات ۱ سوره مائده و ۳۴ سوره اسراء به عنوان برخی

از مبانی عقیدتی گفتمان انقلاب اسلامی در رابطه با ضرورت پایبندی به حقوق، قواعد و تعهدات بین‌المللی استناد نمود.

۳-۹- مخالفت با تروریسم: امام خمینی (ره) تروریسم را محکوم و آن را عامل تهدید صلح در مناطق مختلف جهان می‌داند. «فعالیت‌های گسترده‌ای از سوی قدرت‌های شیطانی... چندین سال است تجربه کرده‌اند... جهان‌خواران که با نام‌های پرزرق و برق و شعارهای طرفداری از حقوق بشر و صلح دوستی و آرامش جهان و طرفداری از توده‌های کارگر و کشاورز، به جان جهانیان مظلوم افتاده و فساد و ترور و قتل و غارت را در صحنه‌گیتی روزافزون می‌کنند و از بیداری مظلومان و ستم‌دیدگان جهان در طول تاریخ خطر را از نزدیک می‌بینند، به فکر اغفال آنان افتاده‌اند. و رفت‌وآمدها برای برچیدن سلاح‌های مخرب که جهان را تهدید می‌کند، جز شعاری بیش نتواند بود» (صحیفه نور، ج ۱۹: ۱۴۶-۱۴۷). از نظر امام خمینی (ره) آمریکا هم به عنوان تروریست دولتی و هم تروریست جهانی با رعب و آتش افروزی آن دولت، صلح جهانی تهدید می‌شود. امام خمینی در این باره چنین گفته است: «ملت ما... مفتخرند به این که دشمنان آنان... درندگانی هستند که از هیچ جنایت و خیانتی برای مقاصد شوم جنایت‌کارانه خود دست نمی‌کشند... و در رأس آنان آمریکا، این تروریست بالذات دولتی است که سرتاسر جهان را به آتش کشیده و هم پیمان او صهیونیست جهانی است» (صحیفه نور، ج ۲۱: ۳۹۸).

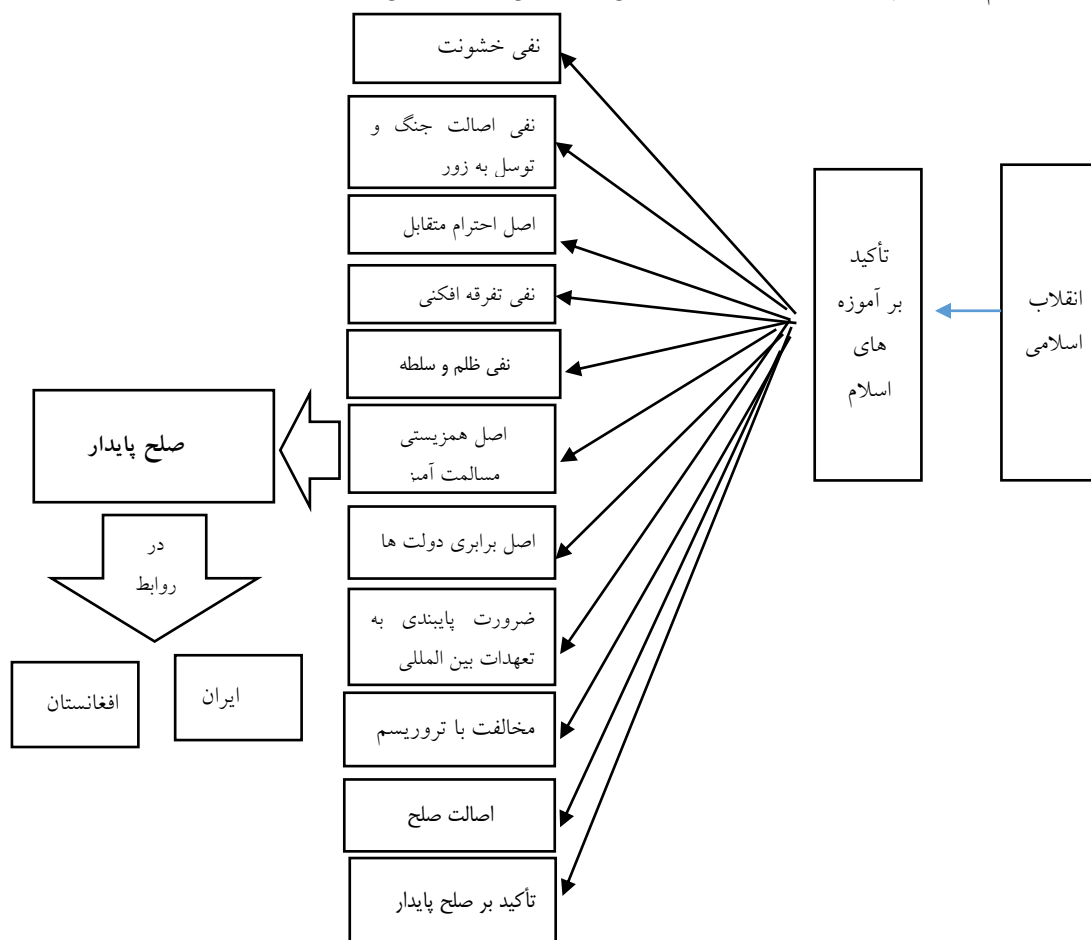
۳-۱۰- اصالت صلح: در چارچوب اسلام، اصل بر صلح در روابط بین‌الملل است، نه جنگ. در واقع، وقوع جنگ نیاز به ضرورت و مشروعیت دارد در غیر این صورت، از مسیر اصلی منحرف است و مردود تلقی می‌شود. بنابراین، مطابق آیات متعدد قرآن که مبنای عقیدتی رهبران انقلاب اسلامی است و نیز بر مبنای بیانات این افراد، وضع طبیعی و ضروری در روابط بین‌الملل «صلح و همکاری» است و برای نیل به آن نیز باید تلاش و مبارزه کرد. لذا مسئله جهاد در اسلام در اصل «جهاد دفاعی» است. بدین سبب، جنگ در این نگاه برای دفع متجاوز و مشروع و بر مبنای حقوق و قواعد پذیرفته شده بین‌المللی است (آجیلی، اسماعیلی اردکانی، ۱۳۹۲: ۱۲۶). چنانکه امام خمینی بیان می‌کنند: «ملتهای اسلام صلح‌جویی و زندگانی مسالمت‌آمیز را با تمام دولتها و ملتها طالب می‌باشند» (صحیفه نور، ج ۱۶: ۲۶). در بیانی دیگر نیز می‌فرمایند: «ما به تبع اسلام، همیشه با جنگ مخالفیم و میل داریم که بین همه کشورهای آرامش و صلح باشد، لکن اگر جنگ را بر ما تحمیل کنند، همه ملت‌مان جنگ‌جوست» (صحیفه نور، ج ۱۳: ۲۶۱). به عبارت

دیگر، همان طور که ظلم و تبعیض موجب ناامنی و برهم خوردن صلح جهانی می شود، تحقق و رعایت عدالت در مناسبات بین المللی موجب برقراری صلح، جلوگیری از متجاوزان و ظالمان و احساس امنیت در افکار جهانی می شود. از سوی دیگر، در صورت رعایت موازین انسانی و بنا نهادن و تنظیم مناسبات جهانی برمحوریت نیازها و ابعاد و اهداف «انسان» و نیز احترام با اخلاق جهانشمول و پذیرفته شده همگانی، از جمله احترام به حقوق دیگران، پرهیز از ظلم و جنگ و برتری جویی و پذیرش برابری دولتها و ملتها، زمینه ایجاد ناامنی کم رنگ می شود و صلح پایدار قابل تحقق است (آجیلی، اسماعیلی اردکانی، ۱۳۹۲: ۱۲۷).

امام خمینی (ره) در این زمینه بیان می کنند: «امیدواریم که صلح جهانی بر پایه استقلال ملتها و عدم مداخله در امر یکدیگر و مراعات اصل حفظ تمامیت ارضی کشورهای منطقه بنا گردد و هرگونه تعرضی به کشورهای دنیای سوم و اسلامی و به خصوص در این منطقه بر خلاف موازین است که باید پایه و اساس درستی مابین ملتها باشد» (صحیفه نور، ج ۱۲: ۱۵۳).

۳-۱۱- تأکید بر صلح پایدار: عوامل ایجاد خشونت و ناامنی از منظر این اسلام همان ظلم و تبعیض، سلطه طلبی، بی اخلاقی، فقر و محرومیت و استثمار است که، به صورت ساختاری، احساس ناامنی را نهادینه می کند و امکان تحقق صلح پایدار را از بین می برد. در چنین شرایطی، اگر صلحی هم ایجاد شود، موقتی، متزلزل و ناعادلانه خواهد بود و دوامی نمی یابد؛ صلح باید به صورت ساختاری نهادینه شود و عوامل مذکور، شامل عدالت و اخلاق و انسانیت، از این منظر، می توانند این شرایط پایدار صلح امنیت و آرامش را فراهم نمایند. از اینرو، به صورت ایجابی، استقرار چنین صلحی مستلزم برقراری عدالت، معنویت، توسعه انسانی پایدار و نبود استکبار و ظلم است (آجیلی، اسماعیلی اردکانی، ۱۳۹۲: ۱۲۵). امام خمینی (ره) در این زمینه بیان می کنند: «ما در چارچوب قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت به صلحی پایدار فکر میکنیم، و این به هیچ وجه تاکتیک نیست» (صحیفه نور، ج ۲۱: ۱۰۲). همچنین، آیت الله خامنه ای در این زمینه بیان نموده اند: «ما منفعی در جنگ افروزی نداریم، منفعت ما در آرامش است» (بیانات، ۱۳۸۸). می توان گفت با وجود اینکه کشور افغانستان درگیر خشونت طلبی گروه های افراط گرا در داخل شده؛ همچنین به بهانه های مختلف قربانی تجاوز خارجی کشورهای قدرت طلب بوده است. اما ایران همواره بر اساس آموزه های دینی و مؤلفه های تعریف شده صلح پایدار در روابط خود با افغانستان از ملت و دولت برآمده از آن و استقلال آن کشور حمایت نموده است. جمهوری

اسلامی ایران با توجه و تأکید بر اصول نفی ظلم و سلطه طلبی، اصالت صلح، مخالفت با تروریسم، اصل احترام متقابل، نفی جنگ و زور، نفی تفرقه افکنی، اصل همزیستی مسالمت آمیز و ... همواره سعی در ایجاد صلحی پایدار در روابط خود با افغانستان داشته است. بر اساس بررسی های انجام شده در پژوهش حاضر ۳ مدل مفهومی زیر را می‌توان طراحی نمود.



نمودار شماره ۱: مدل مفهومی انقلاب اسلامی و مؤلفه های صلح پایدار

۴- نتیجه

این پژوهش به منظور پاسخ به این سؤال اصلی تأثیر انقلاب اسلامی و مؤلفه های صلح پایدار در رابطه با افغانستان چیست؟ به رشته تحریر در آمده است. لذا برای پاسخ به این سؤال ابتدا در

چارچوب نظری به بحث صلح در اسلام بیان گردید. با توجه به آیات، روایات، احادیث و سیره عملی پیامبر (ص) و ائمه (ع) می توان گفت صلح در اسلام از اهمیت ویژه ای برخوردار است. چنانکه در موارد متعدد به برقراری صلح چه در روابط فردی و چه در روابط اجتماعی توصیه و تأکید شده است. سپس در بخش بعدی به بررسی انقلاب اسلامی و مؤلفه های صلح پرداخته شد. بر این اساس مواردی چون: نفی ظلم و سلطه طلبی؛ نفی خشونت؛ نفی اصالت جنگ و توسل به زور؛ اصل احترام متقابل؛ نفی تفرقه افکنی؛ اصل همزیستی مسالمت آمیز؛ اصل برابری دولت ها؛ ضرورت پایبندی به تعهدات بین المللی؛ مخالفت با تروریسم؛ اصل صلح؛ تأکید بر صلح پایدار، از جمله مؤلفه های صلح در گفتمان انقلاب اسلامی است. بر این اساس سیاست داخلی و خارجی آن پی ریزی می شود. بدین ترتیب جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب اسلامی، با نهادینه سازی و فرهنگ سازی این آموزه ها در روابط خود با کشورهای منطقه و همسایگان خود به ویژه کشور افغانستان موجب مهار خشونت، مدیریت کنش ها و پرهیز از افراط گرایی در جهت ایجاد صلح پایدار نقش مؤثری ایفا می نماید.

۵-منابع

-قرآن.

-نهج الفصاحه، سخنان پیامبر(ص). (۱۳۹۰). گردآوری و ترجمه ابوالقاسم پاینده. قم: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت.

-آجیلی، هادی؛ اسماعیلی اردکانی، علی. (۱۳۹۲). «درآمدی بر معنا و مفهوم صلح در روابط بین‌الملل رویکرد اسلام سیاسی-فقهاتی». پژوهش سیاسی اسلام. سال اول. ش ۴. زمستان. صص ۱۳۴-۱۰۵.

- آجیلی، هادی. (۱۳۸۹). صورتبندی گفتمان اسلامی در روابط بین‌الملل. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

- امیر مؤمنان علی (ع). (۱۴۱۹ق). نهج البلاغه، گردآوری و تألیف سید رضی. قم: دارالتقلین.
-انصاری، منصور؛ سیدین زاده، میرقاسم. (۱۳۹۵). «برندسازی ایده‌ها: «صلح پایدار» به مثابه یکی از اصول گفتمانی انقلاب اسلامی». پژوهشنامه متین. سال ۱۸. ش ۷۱. تابستان. صص ۱۹-۴۰.

- ابن ماجه، ابو عبد الله محمد قزوینی. (۱۴۲۲ق). سنن ابن ماجه. بیروت: دار ابن حزم.

- اربلی، علی بن عیسی. (۱۴۲۶ق). کشف الغمه. مجمع جهانی اهل بیت(ع).

-ابن منظور. (۱۴۰۸). لسان العرب. بیروت: داراحیاء التراث العربی.

-بیگ زاده، ابراهیم. (۱۳۸۷). «در تکاپوی صلح پایدار». مجله تخصصی الهیات و حقوق. ش ۲۸.

-جمشیدی، محمدحسین. (۱۳۸۹). مبانی اندیشه نظامی در اسلام. تهران: دانشگاه جامع امام حسین (ع).

-جمشیدی، محمدحسین. (۱۳۹۰). دیپلماسی پیامبر (ص). تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.

-جمشیدی، محمدحسین؛ نجفی، مصطفی، زبیدی، زینب. (۱۳۹۵). «بررسی مقایسه‌ای مقوله صلح پایدار از منظر اسلام و لیبرالیسم اخلاقی (کانتی)». مجله سیاست دفاعی. سال ۲۴. ش ۹۷. زمستان. صص ۲۴۸-۲۲۰.

-اص-حرانی، ابن شعبه. (۱۳۸۲). تحف العقول. قم: انتشارات آل علی علیهاالسلام.

- حـر عاملی، محمدبن الحسن. (۱۴۱۴ق). وسائل الشیعه. قم: موسسه آل البیت.
- دیلمی، حسن بن محمد. (۱۳۸۵). ارشادالقلوب. ترجمه علی سلگی نهاوندی. قم: ناصر.
- قربان نیا، ناصر. (۱۳۸۲). «حقوق جنگ در اسلام». مجله رواق اندیشه. ش ۲۲.
- کریمی نیا، محمدمهدی. (۱۳۸۲). «اصالت صلح و همزیستی یا جنگ و قتال در اسلام». فصلنامه بصیرت. سال ۱۲. ش ۲۴.
- کریمی نیا، محمدمهدی. (۱۳۸۶). «دیدگاه اسلام درباره همزیستی مسالمت آمیز». نشریه پژوهش های مدیریت راهبردی. ش ۳۵.
- مکارم شیرازی، ناصر. دیگران. (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- موسوی الخمینی، روح الله. صحیفه نور. تهران: عروج.
- Adams, D., Barnett, S. A., Bechtereva, N. P., Carter, B. F., Delgado, J. M. R., Diaz, J. L., et al. (۱۹۹۰) "The Seville statement on violence". *American Psychologist*, ۴۵ (۱۰).
- Bush, Kenneth (۱۹۹۶). Beyond Bungee Cord Humanitarianism: Towards a Democratic Agenda for Peacebuilding,. *Canadian Journal of Development Studies*, Special Issue on Governance, Democracy & Human Rights, ۷۵° ۹۲.
- Keating, Tom and Andy Knight. (۲۰۰۴) *Building Sustainable Peace*, United Nation University Press.

بررسی توصیفی پتانسیل بالقوه نهادهای آموزشی استان سیستان و بلوچستان در بهبود وضعیت سلامت زنان استان و کشور افغانستان

خدیدجه اسدی سروسنانی

چکیده

وضعیت زنان بالاخص از بعد سلامت یکی از مهمترین شاخص های توسعه هر جامعه ای محسوب می شود. یکی از مهمترین عوامل موثر بر بهبود وضعیت زنان، بهبود سطح آموزش و سواد می باشد. بر این اساس هدف این مطالعه توصیفی-تحلیلی، بررسی پتانسیل بالقوه نهادهای آموزشی استان سیستان و بلوچستان در بهبود وضعیت سلامت زنان استان، ایران و کشور همسایه خود افغانستان است.

متدلوژی: این پژوهش به روش اسنادی و تحلیل ثانویه اطلاعات موجود انجام شده است. عمده داده ها و اطلاعات استفاده شده در این مطالعه از پژوهش های صورت گرفته در ایران و کشور افغانستان به علاوه منابع داده های ارایه شده توسط سازمان های بین المللی است استخراج شده است.

یافته ها و نتیجه گیری: یافته های این مطالعه نشان داد هر چند ایران یکی از کشورهای موفق در حوزه سلامت و بهداشت است اما همچنان بخش هایی از ایران مانند استان سیستان و بلوچستان از کمبودهایی در این زمینه رنج می برند. آمار نشان می دهد که کشور افغانستان نیز وضعیت بسیار نامطلوبی در این زمینه دارد. یکی از مهمترین راههای بهبود وضعیت زنان در ابعاد مختلف افزایش سطح سواد و آموزش در بین آنها می باشد. استان سیستان و بلوچستان با برخورداری از دانشگاههای توانمند و متخصصین در حوزه های مختلف پتانسیل گسترده ای در بهبود وضعیت زنان ایران و افغانستان از طریق تربیت نیروی متخصص و مشارکت در پروژه های آموزشی و پژوهشی دارد.

واژگان کلیدی: آموزش، بهداشت، زنان، مرگ و میر، سیستان و بلوچستان، افغانستان

مقدمه

مفهوم کلی توسعه به معنی ارتقای سطح مادی و معنوی جامعه انسانی و ایجاد شرایط مناسب برای زندگی سالم تمام افراد جامعه می‌باشد (امینی، ۲۰۰۶). یکی از مهمترین عناصر توسعه هر جامعه‌ای، وضعیت زنان و حضور فعال آنان در جامعه است. نقطه آغازین پرداختن به موضوع زنان و توسعه به رسمیت شناختن اصل برابری زن و مرد در منشور سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵، و در پی آن انتشار بیانیه حقوق بشر در سال ۱۹۴۸ است؛ اما واقعیتها بیانگر آن است که اغلب برنامه ریزان و مجریان برنامه‌های توسعه به موقعیت زنان در فرایند توسعه، توجه چندانی نداشته‌اند. بر این اساس، فرایند پیچیده توسعه و نقش منابع انسانی به مثابه یکی از اصلی‌ترین عوامل آن، مستلزم بازنگری در نقش زنان است که نیمی از جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند. این موضوع در کشورهای در حال توسعه و مناطق کمتر توسعه یافته بیشتر حائز اهمیت است. از سوی دیگر یکی از پیش شرط‌های مهم حضور زنان در جامعه، سلامت آنها از ابعاد روانی و جسمی است. در ارتباط با وضعیت سلامت زنان، شاخص‌های متعددی وجود دارد اما یکی از مهمترین شاخص‌هایی که وضعیت زنان را در جامعه نشان می‌دهد، میزان مرگ و میر مادران است. میزان مرگ و میر مادران نه تنها وضعیت سلامت زنان یک جامعه را نشان می‌دهد بلکه به خوبی نمایانگر وضعیت اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی یک جامعه است. به علاوه، بدیهی است که وضعیت مرگ و میر مادران و به طور کلی وضعیت سلامت آنها یک متغیر وابسته است که تحت تاثیر مجموعه‌ای پیچیده از عوامل مختلف قرار دارد. آموزش یکی از مهمترین عوامل موثر بر وضعیت سلامت زنان، خانواده و جامعه و یکی از مهمترین پیش نیازهای توسعه هر کشوری است. در نتیجه نهادهای آموزشی می‌توانند نقش بسیار مهمی را در ارتقاء سلامت یک جامعه ایفا کنند. بی شک نقشی که نهادهای آموزشی می‌توانند ایفا کنند می‌تواند فراتر از مرزهای یک کشور باشد. به عبارت دقیق‌تر، نهادهای آموزشی نه تنها می‌توانند در بهبود شاخص‌های توسعه و سلامت جامعه خود گام‌های موثری را بردارند بلکه می‌توانند کشورهای همسایه را در این راستا یاری رسانند. براین اساس، هدف اصلی از این مقاله توصیفی-تحلیلی، فرصت‌های بالقوه‌ی نهادهای آموزشی استان سیستان و بلوچستان به عنوان یک استان مرزی در بهبود وضعیت سلامت زنان در استان سیستان و بلوچستان و کشور افغانستان است. به بیان دقیق‌تر، این مطالعه به دنبال آن است تا به سوالات ذیل پاسخ دهد.

- وضعیت زنان در استان سیستان و بلوچستان از لحاظ سلامتی چگونه است؟
- وضعیت زنان در استان سیستان و بلوچستان از لحاظ سلامتی چگونه است؟
- نهادهای آموزشی استان سیستان و بلوچستان چه نقشی می توانند در بهبود وضعیت زنان استان سیستان و بلوچستان و کشور افغانستان ایفاء کنند؟

روش پژوهش

این پژوهش به روش اسنادی و تحلیل ثانویه اطلاعات موجود انجام شده است. کار عمده تحلیل ثانویه، تحلیل داده‌های تحقیقات ماقبل مطابق با موضوع مورد مطالعه است. به عبارت دیگر این روش مبتنی بر استفاده از داده‌هایی است که مؤسسه‌ها یا محققان دیگری گردآوری کرده‌اند. با دستیابی به این اطلاعات کل مراحل ساخت پرسشنامه، اجرای آن و نمونه‌گیری حذف می‌شود. تحلیل ثانویه با مزیت سرعت بیشتر، کاهش هزینه و نمونه‌عالی، میدان تحقیق را بر روی طیف گسترده‌ای از محققان باز می‌کند. این روش امکان تحلیل مقایسه‌ای و طولی را نیز به پژوهشگر می‌دهد (دواس، ۱۳۸۵). شایان ذکر است مطالعه تجربی و ثانویه پژوهش حاضر، شامل استفاده از چند نوع اطلاعات است. اطلاعاتی که این پژوهش در تحلیل ثانویه استفاده کرده است شامل:

الف) مقاله‌ها و پایان‌نامه‌های مرتبط با وضعیت سلامت زنان با تاکید بر شاخص مرگ و میر در یک دهه اخیر (بین سالهای ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۷). با توجه به اینکه این مقاله در مورد استان سیستان و بلوچستان و کشور افغانستان انجام شده است سعی بر آن بوده که بیشتر از مقالات، طرح‌های پژوهشی و پایان‌نامه‌هایی استفاده شود که در مورد دو منطقه مذکور انجام شده است.

ب) اطلاعات و داده‌ها موجود در سایت امور بانوان نهاد ریاست جمهوری در ارتباط با وضعیت زنان

ج) اطلاعات در مورد دانشگاه‌های استان سیستان و بلوچستان با توجه به اینکه مقاله حاضر با روش تحلیل ثانویه انجام شده است، نمی‌توان از روش‌های آماری مرسوم برای اثبات اعتبار آن سود جست؛ بلکه باید بر دقت جمع‌آوری اطلاعات موجود تاکید کرد (سلیمی و داوری، ۱۳۸۶).

چارچوب این مقاله به این صورت است که ابتدا توصیفی از وضعیت سلامت زنان در استان سیستان و بلوچستان و کشور افغانستان ارائه می‌گردد. در مرحله بعد مروری بر نهادهای آموزشی

(با تاکید بر نهادهای آموزشی دولتی) استان سیستان و بلوچستان به منظور آشنایی مخاطب با ساختار و پتانسیل های بالقوه این مراکز در گسترش آموزش و بهبود شاخص های سلامت ارائه می گردد.

یافته ها:

وضعیت سلامت زنان در ایران و افغانستان

شاخص سلامت یکی از شاخه های مهم توسعه پایدار محسوب می شود. سلامتی و تندرستی یکی از محورهای اصلی توسعه پایدار و بخش جدایی ناپذیر آن برای بهبود کیفیت زندگی است (جوشیو، وینتر & چنگ: ۲۰۰۵). بر اساس گزارش سازمان جهانی بهداشت، هر روز تقریباً ۸۳۰ زن از عوارض قابل پیشگیری ناشی از بارداری و زایمان فوت می کنند که ۹۹٪ از این مرگ ها در کشورهای در حال توسعه اتفاق می افتد (آتراش، ۱۹۹۰). بر اساس تعریف سازمان جهانی بهداشت، مرگ مادر در طول دوره حاملگی یا در حین زایمان و تا ۴۲ روز بعد از خاتمه حاملگی به هر علتی به جز حوادث، ناشی از عوارض بارداری و زایمان محسوب می شود (چام، ساندبای & ونگ: ۲۰۰۵). مرگ مادر نه تنها منجر به از دست رفتن یک انسان می شود بلکه تبعات متعددی را برای خانواده و جامعه به همراه دارد. بنابراین، با توجه به بار قابل توجهی که مرگ و میر مادران بدنبال دارد، در اهداف توسعه هزاره سازمان ملل، شاخص مرگ و میر مادران به عنوان شاخص توسعه تعیین شد و جایگزین شاخص تولید ناخالص ملی در قرن بیستم گردید (وزارت بهداشت، ۲۰۰۵). به بیان دقیق تر، یکی از اهداف هزاره توسعه سازمان ملل کاهش ۷۵ درصدی میزان مرگ و میر مادران تا سال ۲۰۱۵ نسبت سال ۱۹۹۰ بود (گودبرن). هر چند نرخ مرگ و میر مادران از ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵ در سراسر جهان ۴۴٪ کاهش داشته است اما نرخ بالای آن در کشورهای در حال توسعه، یک نگرانی اساسی در حوزه سلامت است (۲). در حقیقت، شاخص مرگ و میر مادران در کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته بیشترین تفاوت را در بین شاخص های بهداشتی دارد.

ایران جزو کشورهایی است که در ارتباط با مرگ و میر مادران به هدف پنجم سند توسعه هزاره جهانی رسیده است، به طوری که میانگین شاخص کشوری مطابق با هدف سند توسعه هزاره است. اما آنچه که قابل تامل است این موضوع است که تمامی مناطق ایران از یک میزان مساوی از موفقیت در زمینه کاهش مرگ و میر برخوردار نبوده اند. یکی از استان های که فاصله

قابل توجهی از میانگین کشوری در این زمینه دارد، استان سیستان و بلوچستان است. هیچ شکی نیست که میزان مرگ و میر مادران در این استان کاهش قابل توجهی داشته است اما هنوز نرخ مرگ و میر مادران در این استان نسبتاً بالاست و فاصله زیادی در سلامت مادران و تحقق عدالت سلامت وجود دارد. آمار نشان می دهد که در سال های اخیر، میانگین مرگ و میر مادران باردار در کشور از ۲۴۰ در ۱۰۰ هزار بارداری در سال ۱۹۹۰ به ۲۰ فوتی در ۱۰۰ هزار بارداری در سال ۲۰۱۰ کاهش یافته است (سازمان جهانی بهداشت، ۲۰۱۷) اما استان سیستان و بلوچستان، تنها در سال ۱۳۹۷-۱۳۹۶ حدود ۴۵ مورد مرگ مادر داشته است (دانشگاه علوم پزشکی زاهدان، ۱۳۹۷).

در ارتباط با کشور افغانستان، آمار نشان می دهد که در سال ۲۰۱۰ تعداد مرگ و میر مادران ۳۲۷ نفر در هر ۱۰۰ هزار نفر بارداری بوده است. اما آمار مربوط به سال ۲۰۱۵ نشان می دهد که علی رغم تلاش ها، این رقم به ۶۰۰ تا ۷۰۰ مورد مرگ مادران در ۱۰۰ هزار بارداری رسیده است (سازمان جهانی بهداشت، ۲۰۱۷). شاخص مرگ و میر مادران، تابعی از وضعیت سواد زنان، شبکه راه های روستایی، دسترسی به فوریت های مامایی و زایمان، کفایت و کیفیت مراقب های سلامتی-بهداشتی، هزینه خدمات درمانی، وجود شبکه های ارتباطی مخابراتی است و درحقیقت نشان دهنده وضعیت اقتصادی و اجتماعی جامعه است (محمدی نیا). به بیان دیگر، شاخص مرگ و میر مادران، نه تنها یکی از شاخص های مهم بهداشتی است بلکه یکی از شاخص های مهم توسعه هر کشوری محسوب می گردد. از سوی دیگر، این شاخص تابعی از عوامل مختلف است و عوامل بهداشتی-درمانی فقط بخشی از عوامل موثر می باشند.

تاثیر آموزش بر بهبود سلامت

گذشته از فاکتورهایی مانند دسترسی به مراکز بهداشتی-درمانی و مراقبت های دوران بارداری، یکی از فاکتورهای مهم در کاهش مرگ و میر مادران، سطح سواد و آموزش بویژه سطح سواد و آموزش زنان است. سواد از طرق مختلف نقش بسیار مهمی در کاهش نرخ مرگ و میر مادران و بهبود شاخص های سلامت و بهداشت دارد. یکی از مهمترین تاثیرات غیر مستقیم آموزش و سواد بر میزان مرگ و میر و سطح سلامت زنان از طریق کاهش نرخ ازدواج در سنین پایین و کودک همسری است. به اعتقاد اکثر حقوقدانان، ازدواج زودهنگام از منظر حقوقی تجاوز به حقوق انسانی است (بانتیگ، ۲۰۰۵). از منظر جامعه شناختی، کودک همسری مانعی برای

کسب مهارت‌های شهروندی و اجتماعی تلقی می‌شود (یونیسف، ۲۰۰۵). ازدواج زودهنگام می‌تواند در افزایش فشارهای روانی و اجتماعی روی نوجوانان، افزایش استرس و خشونت جنسی نقش مهمی ایفا کند (گیج، ۲۰۰۹). از منظر آموزشی ازدواج زودهنگام مانعی برای دستیابی به تحصیلات و آموزش بهتر و کامل‌تر می‌باشد (نگویان، وودون و وودون، ۲۰۱۵). ازدواج در سنین پایین می‌تواند به دلیل عدم تکامل اندام‌های جنسی و عدم آشنایی با فعالیت‌های جنسی عوارض جنسی نیز همراه باشد (سنفورد ۲۰۰۵). دخترانی که به علت ازدواج زودهنگام ترک تحصیل می‌کنند، دانش و مهارت لازم را در زندگی کسب نکرده و در شکل‌دهی به هویت خود با مشکل مواجه شده و به دلیل نداشتن اعتماد به نفس کافی، همواره متکی به دیگران بوده و از قدرت تصمیم‌گیری بالایی در زندگی برخوردار نیستند. همچنین می‌تواند منجر به افزایش تعداد فرزندان، حاملگی و زایمان زودرس، مرگ‌ومیر در مادر نوجوان باردار و در حین زایمان، افزایش ابتلا به HIV و سایر بیماری‌های به مقاربتی، افزایش، انزوای اجتماعی، افسردگی، خودکشی و همسر کشی گردد (لطفی، ۱۳۸۹).

آمارها نشان می‌دهد که استان سیستان و بلوچستان یکی از استان‌هایی است که بالاترین نرخ ازدواج کودکان را دارد (امور بانوان ریاست جمهوری، ۱۳۹۷). همچنین برخی آمارها نشان می‌دهد که ازدواج کودکان در شهرهای مرزی منتهی به افغانستان و عراق بیشتر این اتفاقات می‌افتد. ازدواج زیر سن ۱۸ سال یا کودک همسری تاثیر معنی داری بر مرگ و میر مادران دارد، چرا که ازدواج از بعد جمعیت شناختی یعنی در معرض باروری قرار گرفتن و بارداری زیر هجده سال یعنی مواجهه با خطرات بسیار برای مادر و افزایش احتمال مرگ و میر. هیچ شکی نیست که یکی از مهمترین فاکتورهای تعیین کننده سطح بالای باروری زیر هجده سال، سطح سواد پایین بویژه در بین زنان می‌باشد. استان سیستان و بلوچستان دارای بالاترین رتبه در نرخ حاملگی زیر هجده سال می‌باشد. استان سیستان و بلوچستان همچنین رتبه اول را از لحاظ نرخ باروری (۳.۵) دارد (سازمان آمار ایران، ۱۳۹۵) که این خود زنگ خطری در ارتباط با عدم رعایت فاصله بین بارداری‌ها به عنوان یکی از فاکتورهای موثر بر مرگ و میر، می‌باشد. به علاوه، استان سیستان و بلوچستان دارای پایین‌ترین میزان شیوع پیشگیری از بارداری به وسیله کل روش‌ها است و این یعنی مرگ میر بالاتر مادران، نرخ بالاتر حاملگی‌های ناخواسته و سقط جنین و در نتیجه افزایش خطر برای سلامت مادر و کودک. این در حالی است که ایران یکی از موفق‌ترین کشورها در

حوزه تنظیم خانواده و گسترش استفاده از روش های پیشگیری از بارداری می باشد. همچنین مطالعات نشان می دهد افزایش سطح سواد زنان دانش آنان را در حوزه تنظیم خانواده، مراقبت های دوران بارداری، فاصله بین حاملگی ها، مراقبت های دوران بارداری و... را که هر کدام به تنهایی نقش موثری را بر کاهش نرخ مرگ و میر مادران می گذارد، افزایش می دهد.

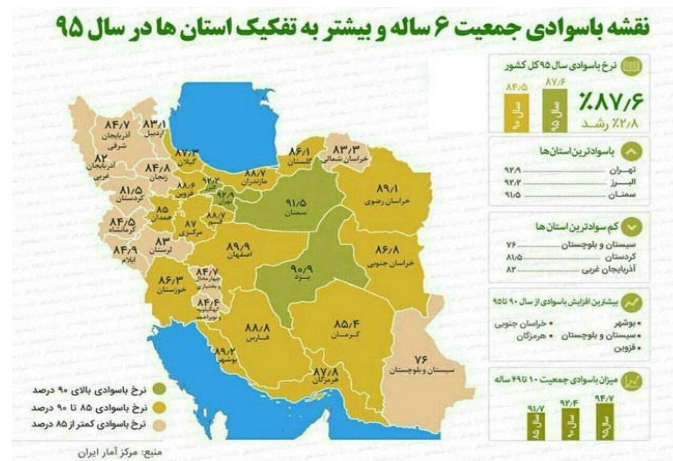
در ارتباط با افغانستان، آمار منتشر شده از سوی سازمان ملل متحد نشان می دهد بیشتر از ۵۰ درصد دختران در افغانستان پیش از رسیدن به سن ۱۹ سالگی ازدواج کرده در این میان ۴۰ درصد آنان بین سنین ۱۰ تا ۱۳ سالگی، ۳۲ درصد در سن ۱۴ سالگی و ۲۷ درصد آنان در سن ۱۵ سالگی تن به ازدواج می دهند. سازمان ملل متحد همچنین گزارش داده است که سالانه در سرتاسر جهان هفت میلیون و ۳۰۰ هزار دختر زیر سن مجبور به ازدواج می شود که ۱۲ درصد این مجموعه را دختران افغان تشکیل می دهد. در ارتباط با باروری، این کشور دارای یکی از نرخ های باروری یعنی حدود ۵.۵ به ازای هر زن است. به علاوه نرخ استفاده از وسایل از پیشگیری از جلوگیری حدود ۲۰ درصد که حتی در مقایسه یا بسیاری از کشورهای در حال توسعه نیز رقم بسیار پایینی است (سازمان ملل متحد، ۲۰۱۷). بر اساس آنچه مورد بحث واقع شد وضعیت بهداشتی - سلامتی زنان که یکی از شاخص های مهم آن مرگ و میر زنان است تنها یک مقوله پزشکی - بهداشتی نیست و قویا عوامل اجتماعی و فرهنگی بر آن موثر است. در این میان آموزش و نهادهای آموزشی تاثیر معنی داری بر بهبود وضعیت سلامت و بهداشت، کاهش مرگ و میر مادران و بهبود وضعیت زنان دارد. کشور ایران در سال های اخیر، پیشرفت قابل ملاحظه ای در زمینه آموزش داشته است. آنچنان که آمار نشان نشان می دهد در سال ۱۳۳۵ فقط حدود ۵۰ درصد از جمعیت ایران باسواد بوده اند اما این رقم در سال ۱۳۹۵ به حدود ۸۵ درصد رسیده است. در ارتباط با زنان نیز آمار نشان می دهد که نرخ باسوادی زنان که از کمتر از ۱۵ در سال ۱۳۳۵ درصد به حدود ۸۰ درصد در سال ۱۳۹۵ رسیده است (سازمان آمار ایران، ۱۳۹۵). هر چند ایران یکی از کشورهای موفق در زمینه گسترش سواد بویژه در بین زنان می باشد اما تمامی استان ها از در وضعیت مشابهی برخوردار نیستند. در ارتباط با جامعه مورد مطالعه این پژوهش، هر چند استان سیستان و بلوچستان نیز پیشرفت قابل ملاحظه ای در زمینه گسترش سواد داشته است، اما توجه به ارقام نشان می دهد که پایین درصد باسوادی بالای شش سال بویژه در مورد زنان مربوط به استان مذکور می باشد. در ارتباط با کشور افغانستان، هر چند اطلاعات دقیقی درباره جزئیات

وضعیت آموزشی در این کشور وجود ندارد اما آمار نشان می‌دهد که هم اکنون سه میلیون و ۵۰۰ هزار کودک - عمدتاً دختران - در افغانستان به نظام آموزشی دسترسی ندارند (پژمان، سرآمد & حسرت، ۱۳۸۱). حال سوال این است که نهادهای آموزشی در استان سیستان و بلوچستان چه پتانسیلی در بهبود وضعیت استان سیستان و بلوچستان و کشورهای همسایه بویژه افغانستان، بردارد؟ جهت پاسخ به این سوال ابتدا مروری اجمالی بر ساختار و ظرفیت برخی از دانشگاه‌های استان سیستان و بلوچستان خواهیم داشت. استان سیستان و بلوچستان دارای حداقل ۴۰ مرکز آموزش عالی است که در ادامه به برخی از آنها اشاره می‌شود. یکی از مهمترین دانشگاه‌های آن، دانشگاه سیستان و بلوچستان است که از آن به عنوان قطب علمی در شرق ایران یاد می‌شود. به صورت خلاصه این دانشگاه در حال حاضر دارای ۱۶ دانشکده مصوب است و در سه مقطع دکتری، کارشناسی ارشد و کارشناسی در ۴۱۵ رشته گرایش دانشجو می‌پذیرند. به این نکته باید اشاره کرد که رشته‌های ارائه شده توسط این دانشگاه طیف وسیعی از علوم مختلف از قبیل علوم پایه، علوم انسانی و مهندسی را در برمی‌گیرد. این دانشگاه با دارا بودن بیش از ۲۱ هزار دانشجو به عنوان دومین دانشگاه پرجمعیت کشور است. یکی از نکات قابل توجه این دانشگاه آن است که در چند سال گذشته مسوولان آن تلاش‌های بسیاری در جهت بین‌المللی ساختن دانشگاه و جذب دانشجویان از سایر کشورها بویژه از افغانستان نموده است. در نتیجه، در حال حاضر تعداد قابل توجهی از دانشجویان افغانستانی در رشته‌های مختلف این دانشگاه در حال تحصیل هستند. یکی دیگر از دانشگاه‌های که نقش بسیار مهمی را نه تنها در مبحث آموزش و تربیت نیروی انسانی در حوزه‌های مختلف علوم پزشکی ایفا می‌کند، بلکه نقش مهمی در افزایش سلامت و بهداشت در استان سیستان و بلوچستان را دارد، دانشگاه علوم پزشکی زاهدان می‌باشد. دانشگاه علوم پزشکی زاهدان در هشت رشته تخصصی بالینی (چشم پزشکی، داخلی، جراحی عمومی، کودکان، زنان و زایمان، عفونی، رادیولوژی، بیهوشی) و شش رشته کارشناسی ارشد (میکروب شناسی، انگل شناسی، بیوشیمی، فیزیولوژی، روانشناسی بالینی و تشریح) و رشته کارشناسی تغذیه و دوره پودمانی مدیریت عالی بهداشت (MPH) فعالیت آموزشی و پژوهشی دارد.

دانشگاه زابل با دارا بودن ۸ دانشکده، یک پژوهشگاه در قالب سه پژوهشکده و یک مرکز تحقیقات و با ۱۱۰ رشته و گرایش تحصیلی در مقاطع کارشناسی، کارشناسی ارشد، دکتری حرفه ای و دکتری تخصصی یکی دیگر از دانشگاه‌های مهم این استان است. دانشگاه دریانوردی و

علوم دریایی چابهار که در بندر فوق راهبردی و بازرگانی چابهار قرار دارد هم اکنون به عنوان یکی از دانشگاه‌های تخصصی و قطب آموزش و پژوهش صنعت دریانوردی و علوم دریایی ایران و خاورمیانه است و ۳ دانشکده و حدود ۳۰۰۰ دانشجو در حال تحصیل دارد. آنچنان در قسمت قبل به آن اشاره شد، این دانشگاه‌ها فقط بخشی از دانشگاه‌هایی هستند که در استان سیستان و بلوچستان وجود دارند. نکته مهم که در ارتباط با این دانشگاه‌ها باید در نظر داشت آن است که این دانشگاه‌ها دارای طیف وسیعی از متخصصان در حوزه‌های مختلف علم، دانش و تکنولوژی هستند. بر این اساس این دانشگاه‌ها نه تنها می‌توانند در پرورش متخصصان مورد نیاز این استان و کشور همسایه مان گام مهمی بردارند بلکه می‌توانند در افزایش سلامت این استان و کشورهای همسایه خود بویژه افغانستان و بهبود شاخص‌های مرتبط با آن بویژه کاهش مرگ و میر مادران از طریق مشارکت در طرح‌های آموزشی و پژوهشی نقش مهمی ایفا کنند. به عبارت دقیق‌تر، مسئله سلامت و تمامی حوزه‌های مرتبط با آن متغیر وابسته‌ای است که تحت تاثیر مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی قرار دارد، بر این اساس حل مشکلات در این زمینه و ارتقای شاخص‌های مرتبط با آن نیازمند حضور و فعالیت دامنه گسترده‌ای از متخصصان می‌باشد.

گراف ۱: نرخ باسوادی استان‌های مختلف کشور ایران



نتیجه

مسائل بهداشتی- جمعیتی شاخص‌هایی از وضعیت یک جامعه از ابعاد مختلف فرهنگی، آموزشی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هستند. در این میان شاخص‌های مرتبط با وضعیت سلامت و بهداشت زنان جایگاه ویژه‌ای دارند به طوری برخی از شاخص‌ها همچون سطح مرگ و میر مادران به عنوان شاخص‌های جهانی سطح توسعه یک کشور در نظر گرفته می‌شود. یافته‌های این مطالعه توصیفی نشان داد که هر چند کشور ایران یکی از کشورهای موفق در حوزه کاهش مرگ و میر مادران، گسترش تنظیم خانواده، ترویج استفاده وسایل پیشگیری از بارداری و گسترش آموزش می‌باشد و پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای در این زمینه داشته است اما این دستاوردها در تمام نقاط ایران یکسان نیست. یکی از این مناطق استان مرزی سیستان و بلوچستان است که علی‌رغم وجود پتانسیل‌های متعدد، این استان از بعد شاخص‌های بهداشتی- سلامتی بویژه در ارتباط با زنان وضعیت مطلوبی ندارد. در مرز این استان نیز کشور افغانستان قرار دارد که این کشور نیز در شاخص‌های مذکور بسیار وضعیت نامطلوبی دارد.

اما آنچه قابل توجه است آن است که استان سیستان و بلوچستان با حدود ۴۰ نهاد آموزش عالی و طیف وسیعی از متخصصان مختلف پتانسیل قوی در جهت رفع مشکلات مذکور نه تنها در پهنه استان سیستان و بلوچستان و کشور ایران دارد بلکه می‌تواند نقش مهمی را در کشور

همسایه خود افغانستان از طریق پرورش نیروهای متخصص و مشارکت متخصصانش در پروژه های آموزشی، پژوهشی، سلامت و بهداشت نماید.

منابع

- امور بانوان ریاست جمهوری ایران (۱۳۹۷). زنان در ایران، <http://women.gov.ir>
- پژمان، اسدالله، محمدحسین سرآمد، محمدحسین حسرت (۱۳۸۱)، وضعیت اطفال در افغانستان. افغانستان: کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان
- دواس، دی اس (۱۳۸۵). پیمایش در تحقیقات اجتماعی، ترجمه هوشنگ نایی، تهران: نشر نی.
- سلیمی، علی؛ داوری، محمد (۱۳۸۶). جامعه شناسی کجروی. تهران: انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- لطفی، راضیه (۱۳۸۹). پیامدهای ازدواج زودرس در زنان، مجله زن و بهداشت، دوره ۱، شماره ۲.

- Amini N, Yadolahi H, Inanlu S. Health ranking in Iran province. *Social Welfare Quarterly*. ۲۰۰۶; ۵(۲۰): ۲۷-۴۸
- Atrash HK, Koonin LM, Lawson HW, Franks AL, Smith JC. Maternal Mortality in the United States, ۱۹۷۹-۱۹۸۶. *Obstet Gynecol*. ۱۹۹۰; ۷۶(۶): ۱۰۵۵-۶۰.
- Bunting, A. (۲۰۰۵). Stages of development: marriage of girls and teens as an international human rights issue. *Social & Legal Studies*, ۱۴(۱), ۱۷-۳۸.
- Cham M, Sundby J, Vangen S. Maternal Mortality in the Rural Gambia, A Qualitative Study on Access to Emergency Obstetric Care. *Reproductive Health*. ۲۰۰۵; ۲(۳)
- Gage, A. J. (۲۰۰۹). Coverage and effects of child marriage prevention activities in Amhara region Ethiopia. Findings from a ۲۰۰۷ study.
- Goodburn E, Campbell O. Reducing maternal mortality in the developing world: sector-wide approaches may be the key. *BMJ* ۲۰۰۱; ۳۲۲(۷۲۹۱): ۹۱۷-۲۰.
- Iran Statistical Center. (۲۰۱۶). Census of population and housing of Iran, ۲۰۱۱. Tehran: Iran Statistical Center.
- Jokhio AH, Winter HR, Cheng KK. An Intervention Involving Traditional Birth Attendants and Perinatal and Maternal Mortality in

Pakistan. N Engl J Med. ۲۰۰۵;۳۲۵(۲۰):۲۰۹۱-۹. doi: ۱۰.۱۰۵۶/NEJMsa۰۴۲۸۳۰.

-Education Family & Population Ministry of Health & Medical Office Maternal Health Unit. Report of performance and achievement of the nation maternal mortality surveillance system; ۲۰۰۱.

-World Health Organization (۲۰۱۷). Maternal mortality in ۱۹۹۰-۲۰۱۵. https://www.who.int/gho/maternal_health_countries/afg.pdf

- World Health Organization (۲۰۱۷). Maternal mortality in ۱۹۹۰-۲۰۱۵ https://www.who.int/gho/maternal_health/countries/irn.pdf

-Mohammadi nia N, Samiei zadeh T, Rezaei M, Rostaei F.

[Prevalence and risk factors of maternal mortality in Sistan-bluchestan Province(۲۰۰۲-۲۰۰۹) (Persian)]. The Iranian Journal of Obstetrics, Gynecology and Infertility. ۲۰۱۳;۱۶(۴۴):۲۸-۳۴.

-UNICEF. (۲۰۰۵). Early marriage a harmful traditional practice a statistical exploration ۲۰۰۵. Unicef.p.۳۴-۵۰.

بررسی نقش آموزش و زنان در توسعه پایدار (مروری بر تحقیقات زیست محیطی)

۱- مونا اسالم نژاد

۲- مرتضی مسرور علی نودهی

چکیده

مطالعه حاضر با هدف بررسی جایگاه دو متغیر آموزش و جنسیت در عرصه توسعه پایدار انجام گرفته است. بر اساس نظریات موجود، یکی از مؤلفه‌های مهم در شکل دادن به توسعه پایدار، توجه به محیط زیست است که امروزه از آن به سواد زیست محیطی تعبیر می‌شود. بر این اساس، دیدگاه نظری مناسب برای تبیین یافته‌ها، نظریه اکوفمنیسم است که جایگاه و نقش زنان در محافظت از محیط زیست را مورد تأکید قرار می‌دهد. برای انجام این کار، مجموعه‌ای متشکل از ۳۰ پژوهش صورت گرفته در ارتباط با این موضوعات مورد بررسی قرار گرفتند. فراتحلیل نتایج این تحقیقات نشان داد که هر دو متغیر آموزش و جنسیت، تأثیری معنادار در ارتقاء سواد زیست محیطی دارند. البته امکان پیشرفت در هر دو عرصه در شرایط کنونی مهیاست. آموزش مباحث زیست محیطی در آموزش و پرورش رسمی کشور هنوز تا رسیدن به نقطه مطلوب فاصله دارد و نقش راهبری زنان در این عرصه نیز هنوز به اندازه ظرفیت‌های بالقوه ایشان نیست.

واژگان کلیدی: توسعه پایدار، سواد زیست محیطی، اکوفمنیسم

مقدمه و بیان مسأله

معمولاً «داستان زیست محیطی یکی از پیچیده‌ترین و اضطراری‌ترین داستان‌ها در عصر ماست که مستلزم پیچیدگی ناشی از وجود علم محض و احتمالی، قوانین پر پیچ و خم، سیاستمداران عالی مقام، اقتصادهای خاص و اثر متقابل و پیچیده افراد و جوامع است» (هانینگن^۱، ۱۳۹۳: ۱۹۳). با پیشرفت جوامع و تغییرات بوجود آمده در سبک زندگی انسان، ارتباط انسان با محیط پیرامون خود دستخوش تغییرات شگرفی شده است. اگر تا پیش از این انسان‌ها صرفاً متأثر از محیط پیرامون خویش بودند، امروزه هر چه بیشتر این محیط طبیعی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند.

۱- استادیار پژوهشکده گیلان شناسی دانشگاه گیلان m.asalemnejad@guilan.ac.ir

۲- استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه سیستان و بلوچستان m.masroor@lihu.usb.ac.ir

بدین سبب است که در تعاریف جدید، ویژگی انسان و تأثیرات او بر این محیط نیز به تعریف محیط طبیعی افزوده شده است. «اصطلاح محیط طبیعی به جهانی غیر انسانی اطلاق می‌شود که در درون آن جوامع انسانی و تولیدات آنان وجود دارد». (ساتن^۱، ۱۳۹۳: ۲۰) با تغییر در گفتمان حاکم بر مواجهه انسان و طبیعت، نگاه به محیط زیست نیز دستخوش تغییر شد و بحث در مورد محیط زیست از موضوعی تکنولوژیک، به موضوعی فرهنگی تبدیل شد. در نتیجه همانگونه که هاوارد نیوبای^۲ (۲۰۰۱)، در سخنرانی تأثیرگذاری در زمینه رابطه بین جامعه‌شناسی و محیط زیست (۱۹۹۱) این موضوع را مطرح کرد «تغییر زیست‌محیطی همان قدر که مسئله علوم طبیعی است، مسئله علوم اجتماعی هم هست». (همان: ۱)

دستیابی به توسعه پایدار در راستای عدالت محیطی، متضمن وجود چهار عامل محیط، جمعیت و منابع، اقتصاد و فرهنگ و جامعه است (احمدی و حاجی‌نژاد، ۱۳۸۹). توسعه پایدار وقتی تحقق می‌یابد که اطلاعات زیست‌محیطی در میان مردم گسترش یافته و مشارکت مردم در حفظ و حراست از آن دو چندان گردد. بدون حمایت مردمی، جهش به توسعه نیز مشکل‌آفرین خواهد بود (محرم‌نژاد و حیدری، ۱۳۸۵: ۷۰؛ به نقل از همان: ۱۰).

برای مشارکت یا عدم مشارکت افراد در امور مربوط به محیط زیست، دلایل بسیاری مطرح شده است. مسلماً یکی از مؤلفه‌های تأثیرگذار در این میان، اندوخته معرفتی و دانسته‌های افراد است. «پرداختن^۳ یا نپرداختن^۴ به محیط زیست برآمده از دانش مردم نسبت به محیط زیست طبیعی‌شان است. «بسیاری از انسان‌ها پس از آگاهی از ارزش منابع طبیعی و محیط زیست به نحو شایسته‌ای از تخریب آن جلوگیری می‌کنند. از این رو آگاه‌سازی عمومی و آموزشی جامعه درباره ارزش و اهمیت محیط زیست امری ضروری است» (علوی پور و دیگران، ۱۳۹۵: ۶۷۵) در خلاصه گزارش پایش جهانی آموزش در سال ۲۰۱۶ که توسط سازمان ملل انجام گرفته است، آموزش به عنوان یکی از مفیدترین ابزارها جهت دستیابی به توسعه پایدار عنوان شده است. در بخشی از این متن، آموزش با برخی از اهداف توسعه پایدار نظیر "درک مردم از تأثیر تغییرات

^۱ Sutton

^۲ Howard Newby

^۳ Involvement

^۴ Detachment

اقلیمی و تطبیق و تعدیل رفتارهای آنها"، "کاربرد پایدارتر منابع طبیعی"، "صرفه‌جویی در مصرف انرژی و گرایش به استفاده از منابع تجدید پذیر" و "رشد آگاهی‌ها نسبت به محیط زیست دریایی و ایجاد اجماع فعال در مورد استفاده پایدار از منابع دریا" ارتباط مستقیمی دارد (بناوت^۱، ۲۰۱۶: ۷). باید بین اطلاعات و دانش تمایز قایل شد. اطلاعات مجموعه‌ای از نوشته‌ها است که انسان آن‌ها را جذب و تحلیل می‌کند، اما این جذب و تحلیل کامل نیست. زمانی که این جذب و تحلیل در انسان کامل شود، اطلاعات به دانش تبدیل می‌شود؛ چون در جریان تبدیل اطلاعات به دانش، اطلاعات با پیشینه‌های آموزشی و فرهنگی ضبط شده در مغز تلفیق و به اصطلاح از آن انسان می‌شود. بنابراین دانایی وضعیتی از آگاهی نسبت به روابط بین عناصر اطلاعاتی است که انسان از آن برخوردار می‌شود. البته همه سطوح دانش لزوماً به عمل نمی‌انجامد. در اینجا مفهوم سواد عام‌تری است که علاوه بر دانش که در حیطه شناختی است، ملزومات دیگری هم در حیطه‌های نگرشی و مهارتی می‌طلبد. برای برخورداری از سواد زیست محیطی، نیازمند آموزش زیست محیطی هستیم و آموزش زیست محیطی نیز همچون هر آموزش دیگر، متضمن سه حیطه دانش (شناخت)، نگرش (تعهد اخلاقی و زیباشناختی) و مهارت (عمل به راه‌کارهای زیست محیطی) است (رها دوست، ۱۳۸۷: ۱۱۷).

البته تحقیقات نشان داده‌اند که افراد گوناگون به مقدار مساوی در برابر آموزش‌ها و آگاهی بخشی‌های مربوط به حوزه محیط زیست واکنش نشان نداده و به طور مساوی در اقدامات مربوط به حمایت عملی از آن مشارکت نمی‌کنند. عوامل اجتماعی بسیاری در این بین به محک آزمون گذاشته شده‌اند و تحقیقات مختلف به اشکال گوناگونی این رابطه را گاه معنادار و گاه بی‌معنا نشان داده‌اند. در این بین، مطالعه حاضر در نظر دارد با تأکید بر یکی از این متغیرها به نام جنسیت، و با توجه به نقش عنصر آموزش در ارتقاء سواد زیست محیطی، جایگاه این مفاهیم در عرصه توسعه پایدار را مورد بررسی قرار دهد.

○ اهمیت و ضرورت تحقیق

به طور کلی «رشد شهرنشینی، مصرف‌گرایی و رشد جمعیت بیش از پیش به آلودگی‌ها و مشکلات زیست محیطی شهرها می‌افزاید و در نتیجه، نگرانی انسان‌ها در مواجهه با این چالش-

^۱ Benavot

های بحرانی مضاعف می‌گردد. (پوراحمد و حیدری، ۱۳۹۵: ۱۴۳) جهت هر گونه اقدام ترویجی و برنامه‌ریزی اجتماعی، شناخت جامع مفهوم مورد نظر و مؤلفه‌های مرتبط با آن جهت کارایی بیشتر ضروری است و با بررسی عوامل تأثیرگذار بر سواد زیست محیطی زنان می‌توان به بهترین شکل، ابعاد سه‌گانه این مفهوم در نزد زنان را تقویت کنیم.

○ روش تحقیق

روش تحقیق به‌کار گرفته شده در این پژوهش روش فراتحلیل می‌باشد. در روش فراتحلیل پژوهشگر با ثبت ویژگی‌ها و یافته‌های توده‌ای از پژوهش‌ها در قالب مفاهیم کمی، آنها را برای استفاده از روش‌های نیرومند آماری آماده می‌کند. به عبارت دیگر این روش مهارتی است که در آن از روش‌های آماری و ریاضی استفاده می‌شود و درباره کیفیت تحقیق پیشداوری نمی‌شود. بدین ترتیب محققان در سال ۱۹۸۰ کلید حل بحران پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی را تصحیح فرآیند بازنگری می‌دانستند. فراتحلیل روشی است که به کمک آن می‌توان تفاوت‌های موجود در پژوهش‌های انجام شده را استنتاج کرد و در دستیابی به نتایج کلی و کاربردی از آن بهره‌جست. در فراتحلیل، ابتدا از طریق شکستن اجزای کل به ماوراء و فراتر از کل اولیه می‌رسیم و سپس تحلیل اولیه صورت می‌گیرد. سرانجام تحلیل ترکیب‌شده ثانویه اطلاعاتی را نشان می‌دهند که اطلاعات اولیه نشان نمی‌دهند (سفیری و صدفی، ۱۳۹۱: ۴۵).

در این مطالعه، یافته‌های ۳۰ مطالعه پیشین که به نحوی با موضوعات آموزش، زنان، سواد زیست محیطی و توسعه پایدار در ارتباط بوده‌اند به صورت مشخص، مورد بررسی قرار گرفته‌اند تا به نحوی جامع، ارتباط بین این متغیرها آشکار گردد.

مبانی نظری

صاحب‌نظران، سواد زیست محیطی را به اشکال گوناگونی معنا نموده‌اند. «بر اساس نظر سیمونز (Simons, ۱۹۹۵) و ولک و مک‌بث^۱ سواد زیست محیطی، دارای سه جزء اساسی و مهم می‌باشد که این سه جزء عبارتند از دانش^۲، نگرش^۳، رفتار^۴ (عملکرد). دانش، به عنوان یک ضرورت

^۱ Volk & McBeth

^۲ Knowledge

^۳ Attitude

^۴ Behavior

برای انجام موفقیت‌آمیز فعالیت‌ها قلمداد می‌شود (Corraliza & Bereguer, ۲۰۰۲). نگرش زیست محیطی نیز، مجموعه نسبتاً پایداری از احساسات، باورها، آمادگی‌های رفتاری اشخاص و گروه‌ها است. محیط زیست جزئی از نظام باورها و احساسات است و نگرش ریشه در نظام ارزشی اشخاص دارد. نگرش‌های افراد در مورد موضوعات محیطی بر اساس نوع ارزشی است که این اشخاص برای خود، دیگران، گیاهان و حیوانات قائل هستند (نجاززاده و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۲۹). رفتار زیست محیطی، مجموعه‌ای از کنش‌های افراد جامعه نسبت به محیط زیست است که در یک طیف وسیعی از احساسات، تمایلات و آمادگی‌های خاص قرار دارد (شبیبری و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۵). به عقیده عده‌ای دیگر، دانش زیست محیطی سه شکل عمده به خود می‌گیرد: دانش نظام‌مند^۱، دانش مربوط به عمل^۲ و دانش اثربخشی^۳. دانش نظام‌مند به نحوه عمل اکوسیستم می‌پردازد. دانش مربوط به عمل شامل دامنه وسیعی از راه‌حل‌های رفتاری است و دانش اثربخشی به فرد برای انتخاب راه‌حل‌های رفتاری گوناگون کمک می‌کند. این دانش در ارتباط با رفتارهای مشخص، فواید و منافع نسبی آن است. البته میزان تأثیر این اشکال سه‌گانه دانش بر رفتار عینی افراد یکسان نیست. بر اساس تحقیقات، «دانش مربوط به عمل و دانش اثربخشی در مقایسه با دانش نظام‌مند تأثیر بیشتری بر رفتار دارند؛ اما علی‌رغم این که دانش نظام‌مند تأثیر مستقیم بر رفتار ندارد، اما آن اساس ضروری برای دانش مربوط به عمل و دانش اثربخشی فراهم می‌کند» (فریک و همکاران، ۲۰۰۴ به نقل از فردوسی و همکاران، ۱۳۸۶: ۲۵۵-۲۵۴). یکی از بسترهای انتقال دانش زیست محیطی به نسل بعدی مدرسه است. «مدرسه دانش آموزان را در درک مشکلات محیط زیست، تبعات آن‌ها و انواع اقدامات برای رسیدگی به آن‌ها یاری می‌دهد. دانش محیط زیست به طور فزاینده‌ای در برنامه درسی مدارس ادغام می‌گردد. تجزیه و تحلیل ۷۸ برنامه درسی ملی نشان می‌دهد که ۵۵٪ از آن‌ها عبارت "بوم‌شناسی" و ۴۷٪ از آن‌ها عبارت "آموزش محیط زیست" را در بر دارند. آموزش زیست محیطی مشوق سبک زندگی پایدار است و به بهبود مصرف انرژی، کاهش حجم زباله، افزایش استفاده از وسایط نقلیه عمومی، حمایت از سیاست‌های حافظ محیط زیست و گرایش به کنشگری زیست محیطی می‌انجامد» (بناوت، ۲۰۱۶: ۱۱-۱۲).

^۱ System Knowledge

^۲ Action-related Knowledge

^۳ Effectiveness Knowledge

آموزش حفاظت از محیط زیست یک فرایند است که برای ایجاد یک جمعیت مسئولیت‌پذیر نسبت به حفظ محیط زیست تلاش می‌کند و به زعم هاثورن و آلستر^۱ (۱۹۹۹) شامل مجموعه‌ای از اجزای گسسته اما مرتبط می‌باشند: اطلاعات، آگاهی، نگرانی، نگرش‌ها، باورها، آموزش و پرورش، دانش، مهارت، سواد و رفتار مسئولیت‌پذیرانه نسبت به محیط زیست می‌شود (سلیمان پورعمران و همکاران، ۱۳۹۶: ۴۸).

یکی از اولین اسناد مربوط به جایگاه زنان در توسعه پایدار که امروزه تبدیل به مرجعی کلاسیک شده است، کنفرانس سازمان ملل در مورد محیط زیست و توسعه در شهر ریودوژانیرو است. در بیانیه پایانی این نشست، بر نقش زنان در محیط زیست تأکید شده است و مشخصاً به دولت‌ها پیشنهاد شده است تا با بکارگیری استراتژی‌های آینده‌نگرانه نایروبی در زمینه مزایای استفاده از زنان، خصوصاً مشارکت آنان در مدیریت و کنترل آسیب‌های زیست محیطی، عملکرد خود را در این حوزه بهبود بخشند. همچنین، موارد دیگری نظیر افزایش سهم زنان در تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی، مشاوره فنی، مدیریت و اقدام در حیات عمومی؛ تثبیت مکانیسم‌هایی در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی جهت ارزیابی تأثیرات سیاست‌های توسعه‌ای و زیست محیطی بر زندگی زنان و حصول اطمینان از تضمین منافع و مشارکت آنان تا سال ۱۹۹۵؛ سنجش، مرور، بازبینی و عملیاتی کردن برنامه‌های آموزشی و سایر اقدامات تربیتی با تأکید بر ارتقاء انتشار دانش مربوط به جنسیت در میان زنان و مردان و نیز اعتبار بخشیدن به نقش زنان از طریق آموزش رسمی و غیررسمی در کنار نهادهای تربیتی و سازمان‌های غیردولتی نیز در این سند مورد تأکید قرار گرفته‌اند (UNCED, ۱۹۹۲: ۲۷۱). به زعم هاتفیلد کسی که در پی فهم محیط زیست و مسائل آن در جامعه است، باید توجه داشته باشد که جامعه‌ای که به وسیله عواملی مثل طبقه، نژاد و جنسیت قشربندی شده است، درباره مسایل محیط زیست نیز به نوعی این قشربندی را باز می‌تاباند. هنگامی که از رابطه بین محیط زیست و جنسیت سخن می‌گوییم، نظریه اکوفمنیسم را برمی‌گزینیم. اکوفمنیسم به عنوان آنالیزی بر روابط جامعه - طبیعت و هم به عنوان نسخه‌ای برای تغییر این رابطه در دو حوزه فرهنگی (زنان بیشتر پرورش دهنده، صلح‌جو و همکاری‌کننده‌اند لذا حامی بالقوه سیاست‌ها و جنبش‌های زیست محیطی‌اند) و اجتماعی (زیرا زنان با طبیعت در

^۱ Hawthorne & Alabaster

تجربه تحت سلطه بودن شریک‌اند) مد نظر قرار می‌گیرد (احمدی و همکاران، ۱۳۹۶: ۷). به طوری که ساله^۱ نظریه اکوفمینیسم را بر اساس رابطه بین الگوهای فرهنگی و طبیعت تعریف می‌کند. «اکوفمینیسم یکی از پیشرفت‌های متأخر در تفکر فمینیسم است که معتقد است بحران‌های زیست محیطی اخیر در جهان، پیامد قابل پیش بینی فرهنگ پدرسالار است» (Salleh, ۱۹۸۸, ۲۷) نظریه اکوفمینیستی، پیوندهای مفهومی، نمادین، فرهنگی بین زنان و طبیعت را بیان می‌کند. تاریخدان فرهنگی رزماری رادفورد روتر^۲ ارتباطات نمادین سلطه بر زنان و طبیعت را بررسی کرده است. بر اساس نتایج مطالعات انسان‌شناسی، این ایده مطرح می‌شود که زنان با طبیعت هم هویت می‌شوند و تعریف فرهنگ برای مردان را هم به شکل باستانی و هم جهانشمول منحصر می‌سازد (Sahinidou, ۲۰۱۷: ۲۵۰) به عبارت دیگر، «نظریه زیست محیطی اکوفمینیسم، پیوند بین فمینیسم و بوم‌شناسی است که در آن عمل سلطه را در روابط مرد با زن و انسان با طبیعت را همزمان مورد بررسی قرار می‌دهد» (سلیمان پورعمران و همکاران، ۱۳۹۶: ۴۹) البته، اصطلاحات "زن" و "بوم‌شناسی" مترادف نیستند. اکوفمینیست بودن بدین معنا نیست که زنان به طور ذاتی نسبت به مردان پیوند بیشتری با طبیعت و زندگی دارند. مردانی وجود دارند که زندگی خود را وقف دفاع از محیط زیست و یا حیوانات کرده‌اند و زنانی که نسبت به این اشکال جدید آگاهی بی‌تفاوت یا مخالف هستند. با این حال، واقعیت است که به لحاظ آماری، در سطح بین‌المللی، زنان در جنبش‌های زیست محیطی و دفاع از حیوانات در اکثریت قرار دارند» (Puleo, ۲۰۱۷, ۲۷). چرایی هویت یابی و تأکیدات اکوفمینیسم نیز از منظرهای گوناگون مورد توجه قرار گرفته است. به عقیده فیلدز، سکوت نظریه بوم‌شناختی در برابر سلطه دوگانه بر طبیعت و زنان ناشی از مقاومت بوم‌شناسان در برابر سوگیری‌های خودشان است ... آیا این سکوت به معنای خودداری از نگاه نزدیکتر به فرهنگ "نامید کننده" مدرن در مقایسه با فرهنگ قبیله‌ای "پر از احساسات" است؟ چنین پرسش‌هایی منجر به انجام اقداماتی می‌شود تا در برابر مسائل مبتلا به که زندگی روزمره ما را تحت تأثیر قرار می‌دهند، وارد عمل شویم. اقداماتی که اگر صورت نپذیرند، مانع اتفاق افتادن تغییرات موثر می‌شوند (Fields, ۲۰۰۰: ۳۲۰).

^۱ Salleh^۲ Rosemary Radford Ruether

○ یافته‌ها

در این بخش، نتایج بخشی از تحقیقات انجام گرفته در حوزه تأثیر آموزش و جنسیت در سواد زیست محیطی و توسعه پایدار مورد بررسی قرار گرفته است. بررسی تطبیقی اسناد و مدارک مربوط به اهداف غایی و کلی آموزش زیست محیطی و نیز فعالیت‌های مرتبط با آن در کشورهای سوئد، استرالیا، ترکیه و ایران پریشانی و همکاران (۱۳۹۶) نشان می‌دهد که هدف غایی کشورهای مورد بررسی دستیابی به توسعه پایدار است. در بخش اهداف بین ایران و کشورهای مورد مقایسه، کلی در سه حوزه تقویت دانش، مهارت و نگرش مثبت نسبت به طبیعت شباهت وجود دارد. در بخش فعالیت‌های مرتبط با آموزش محیط زیست فاصله بسیاری بین کشورهای منتخب با ایران هست که ناشی از وجود فاصله زیاد بین اهداف مدنظر با برنامه اجرا شده در دو سطح کلان (ملی) و در سطح خرد (محلی) کشورمان دارد.

یزدخواستی و همکاران (۱۳۹۲) مفهوم ردپای بوم‌شناختی را به عنوان مبنایی برای بیان تفاوت آنچه که طبیعت به فرد عرضه می‌کند تا برای زندگی مصرف کند و آنچه شخص در زندگی مصرف می‌کند و اقدامات و تاثیرات او بر محیط و عوامل موثر بر آن را در تحقیق خود بر روی شهروندان تبریزی، مورد بررسی قرار داده‌اند. نتایج حاکی از آن است که میزان معرفت، باور، آگاهی و دانش افراد در زمینه محیط زیست (سرمایه فرهنگی بوم‌شناختی)، منجر به بروز رفتارهای مسئولانه یا بی‌تفاوتی آن‌ها نسبت به محیط زیست‌شان می‌شود. به زعم (احمدیان و حقیقتیان ۱۳۹۵) ارزش‌ها، باورها و آگاهی‌های زیست محیطی به ترتیب رابطه نیرومندتری با رفتارهای مسئولانه زیست محیطی دارند. آموزش زیست محیطی به زعم ویگلیانیسی و سابلا (۲۰۱۱)، بیش از سایر ابزارها و یا استراتژی‌ها قادر به بازی کردن نقشی اساسی در تغییر آگاهی‌ها و رفتارها زیست محیطی‌اند، چرا که گستره متنوعی از ابزارهای ارتباطی را فراهم می‌کند که دستیابی به انبوهی از افراد را ممکن می‌سازد که می‌توانند تغییرات مهمی را موجب شوند. شوماخر^۱ (۲۰۱۳) تأکید دارد جوامعی که دچار وضعیت زیست محیطی نابسامان شده‌اند، سرمایه-گذاری در امر فرهنگ می‌تواند موجب بهبود چرخه‌های بازخورد زیست محیطی آنان شود؛ به طوری که تقویت فرهنگ زیست محیطی موجب بهبود کیفیت زیست محیطی می‌گردد که به نوبه

^۱ Schumacher

خود فرهنگ زیست محیطی را ارتقاء می‌بخشد. نتایج تحقیق شرفی و علی‌بیگی (۱۳۹۴) نشان داد که سازه‌های اجرای طرح‌های زیست محیطی در روستا، مشارکت و همکاری تمام اهالی روستا، وجود نهادهای محلی و سازمان‌های دولتی حامی محیط زیست، وجود اعتقادات و باورهای زیست محیطی، آموزش‌های لازم در زمینه پیامدهای اقدامات مخرب محیط زیست و وجود تجربیات قبلی و دانش بومی زیست محیطی در روستا با بارهای عاملی بالای ۰.۶۶ در سنجش پایداری زیست محیطی موثرند. تحلیل رفتارهای زیست محیطی ساکنان شهر رشت توسط فتحی و همکاران (۱۳۹۴) نشان می‌دهد که بین رفتارهای زیست محیطی و میزان تحصیلات تفاوت معناداری وجود دارد؛ یعنی به موازات افزایش سطح تحصیلات رفتارهای مساعد زیست محیطی نیز افزایش می‌یابد. نتایج حاصل از پژوهش برک‌پور و جهان‌سیر (۱۳۹۴) بیانگر پایین بودن رفتار شهروندی محیط زیستی شهروندان است. و مهم‌ترین عوامل موثر بر این امر نیز پایین بودن سطح دانش محیط زیستی و ناکارآمدی عوامل زیرساختی و قانونی کافی جهت بروز این رفتارها می‌باشد. تحقیق زارع شاه‌آبادی و همکاران (۱۳۹۵) نشان می‌دهد که متغیرهایی چون تحصیلات، آگاهی از تغییرات آب و هوا، دانش عمومی درباره تغییرات آب و هوا، ادراک از خطر تغییرات آب و هوا و نگرش نسبت به تغییرات آب و هوایی می‌تواند ۲۹ درصد از تغییرات رفتارهای حامی محیط زیستی در شهر کرج را تبیین کند. همچنین رفتارهای حامی محیط زیست زنان بیش از مردان می‌باشد و این اختلاف معنادار است. تجزیه و تحلیل نتایج تحقیق زراعی محمود آبادی (۱۳۹۱) نشان می‌دهد که رابطه معناداری بین مدیریت زیست محیطی و ارتقاء سواد زیست محیطی پرسنل دارد. آموزش محیط زیست و افزایش سطح آگاهی عمومی در کشورهای در حال توسعه، می‌تواند برای متوقف نمودن حرکت پرشتاب نابودی محیط زیست و طبیعت یکی از راه-حل‌های جدی و مؤثر قلمداد شود.

نتایج مطالعه فردوسی و همکاران (۱۳۸۶) نشان داد دانشجویانی که واحدهایی در زمینه محیط زیست گذرانده‌اند، نگرش‌های محیط مدارانه بیشتر و در عین حال رفتارهای محافظت از محیط زیست بیشتری در مقایسه با سایر دانشجویان از خود بروز می‌دهند. به زعم صالحی و پازوکی‌نژاد (۱۳۹۳) دانشجویانی که با علوم محیط زیستی ارتباط نزدیک‌تری دارند، عملکرد زیست محیطی بهتری دارند. ندرلو و شمس (۱۳۹۶) نشان می‌دهند که دانش و نگرش دانشجویان در بین زیرگروه‌های متفاوت از نظر سن، میزان استفاده از منابع اطلاعاتی محیط زیست، مقطع تحصیلی

تفاوت معناداری با همدیگر دارند. پژوهش حمایت‌خواه جهرمی و قربانی (۱۳۹۶) تأیید می‌کند دانشجویانی که گروه تحصیلی آن‌ها با موضوعات زیست محیطی ارتباط بیشتری دارد مانند علوم کشاورزی و علوم پایه، نگرش مناسب‌تری نسبت به محیط زیست در مقایسه با علوم انسانی و فنی مهندسی داشته‌اند. افزایش سطح تحصیلات نیز منجر به نگرش زیست محیطی مطلوب‌تر آنان شده است. نگرش زیست محیطی زنان اندکی بیشتر از مردان است اما این مقدار تفاوت معناداری بین دو گروه نشان نمی‌دهد. سواد محیط زیستی دانش‌آموزان روستایی بیشتر از دانش‌آموزان شهری است زیرا با طبیعت بیشتر در تماس هستند. نکته حائز اهمیت دیگر، عدم وجود رابطه معنادار میان سواد زیست بوم و رفتار محیط زیستی دانش‌آموزان می‌باشد که محقق علت این امر را در این نکته یادآور می‌شود که در مدارس ما به سواد و آگاهی زیست محیطی دانش‌آموزان و هدایت آن به مسیر رفتار و عادت توجه نمی‌کنند (زارع فکری، ۱۳۹۰). بررسی ساختار عاملی مقیاس باورهای معرفت‌شناختی شومر (۱۹۹۰) در بین دانش‌آموزان توسط خالقی‌نژاد و همکاران (۱۳۹۰) نشان داد که سه خرده مقیاس قضاوت شخصی درباره دانستن، باور فرد به سرعت و توانایی ذاتی یادگیری و قطعیت دانش دارای شاخص‌های برازش بهتری هستند. علوی‌پور و همکاران (۱۳۹۵) نشان می‌دهند که با افزایش دانش زیست محیطی، علاقه و حساسیت محیط زیستی بیشتر می‌شود. این در حالی است که تحصیلات دانشگاهی والدین نقش مؤثری در دانش عمومی دانش‌آموزان نسبت به محیط زیست نداشته است. بنابراین باید با جایگزین کردن مطالب محیط زیست مؤثرتر و کارآمدتر این فقر اطلاعاتی در تحصیلات دانشگاهی را جبران نمود. ارزیابی سواد زیست محیطی دانش‌آموزان واریشلی^۱ (۲۰۰۹) نیز حاکی از تأثیر آن بر نگرش مثبت و علاقه‌مندی بالا نسبت به محیط زیست است، گرچه دانش زیست محیطی در سطح متوسط و پایین بوده است. آزمون‌های آماری نیز نشان دهنده این بودند که تأثیر جنسیت بر علاقه به محیط زیست (به نفع دختران) معنادار بوده، رابطه بین تحصیلات والدین با سواد زیست محیطی معنادار نشان داده شده، تأثیر منزلت شغلی مادر بر سواد زیست محیطی نیز معنادار است. اگرچه بخش عمده معضلات زیست محیطی ریشه در عدم آگاهی و ضعف فرهنگی در زمینه ارتباط انسان و طبیعت دارد اما مطالعه وی حاکی از پایین بودن سواد زیست محیطی معلمان است. آموزش و

^۱ Varisli

پرورش و دانشگاه‌ها می‌توانند با آموزش و افزایش سطح دانش و سواد زیست محیطی افراد در تربیت نیروی انسانی متخصص و مسئول در قبال محیط زیست، گام مؤثری برای تحقق اهداف توسعه پایدار بردارند. به زعم کلانتری و همکاران (۱۳۹۵)، در حالی که تحقیقات بسیاری بر اهمیت تأثیر تحصیلات و طبقه اقتصادی - اجتماعی بر بهبود احساسات و در پی آن رفتارهای زیست محیطی تأکید داشته‌اند اما این روابط در مطالعه فوق معنادار نبوده است. این موضوع به زعم ایشان، می‌تواند حاکی از توفیق نیافتن نظام‌های آموزشی در درونی سازی احساس تعلق در مقاطع گوناگون تحصیلی می‌باشد. آن دسته از معلمان که معرفت را نسبی، اکتسابی، پیچیده و فرایند یادگیری را تدریجی تلقی می‌کنند از دانش زیست محیطی بالاتری نسبت به سایرین برخوردارند. علاوه بر این، سطح دانش زیست محیطی معلمان با افزایش سطح تحصیلات آنها افزایش می‌یابد. دغدغه و نگرش زیست محیطی معلمان زن بیشتر از مردان اما در مورد رفتار و دانش در یک سطح قرار دارند (مرادی افرایلی، ۱۳۹۰). بررسی‌ها نشان می‌دهد که از مجموع بیش از ۸۲۰۰ صفحه کتاب‌های درسی در دو مقطع تحصیلی دبستان و راهنمایی تنها ۰.۹ درصد از صفحات به موضوعات زیست محیطی اختصاص داده شده است. در حالی که بخش اعظمی از آموزش محیط زیست می‌بایست از طریق کتاب‌های درسی به کودکان ارائه شود، این آموزش‌ها تا کنون از نظر کیفی و کمی دچار نقصان بوده و نیازمند بازنگری‌اند (رمضانی قوام آبادی، ۱۳۹۱: ۲۴۳). تحقیق پورمعصوم و همکاران (۱۳۹۵) نشان می‌دهد که آموزش برنامه درسی و برنامه‌ریزی چند بعدی مبتنی بر آن در شکل‌گیری و ارتقاء سواد زیست محیطی کودکان پیش‌دبستانی استان البرز، مؤثر بوده است. به طوری که میانگین دانش زیست محیطی از ۳۲.۲۵ به ۵۸.۲۰، نگرش زیست محیطی از ۲۳ به ۳۸.۰۸، مهارت‌های زیست محیطی از ۱۷.۲۹ به ۳۰.۲۵ و به طور کلی میانگین سواد زیست محیطی از ۷۲.۵۴ به ۱۲۶.۵۴ ارتقاء یافته است.

تحقیق مختاری ملک آبادی و همکاران (۱۳۹۳) که به تحلیل و بازشناسی رفتارهای زیست محیطی شهری در اصفهان می‌پردازد، دو متغیر سن، جنس و ارتباط با طبیعت رابطه معنادار و مثبتی با رفتارهای محیط زیستی دارند. یافته‌های احمدی و همکاران (۱۳۹۶) با هدف بررسی رابطه جنسیت با شهروندی زیست محیطی نشان می‌دهد که زنان از نظر زیست محیطی نسبت به مردان آگاه‌تراند و بیشتر در فعالیت‌های حفاظت از محیط زیست از قبیل خرید کالاهای سازگار با محیط زیست، عدم ریختن آشغال در محیط درگیر هستند. بررسی تفاوت رفتار زیست محیطی

شهروندان با توجه به جنسیت، وضعیت تأهل، تحصیلات و گروه‌های مختلف سنی به نفع زنان، مقاطع تحصیلی ارشد به بالا و گروه سنی ۳۰-۱۶ افراد مجرد معنادار است (اسدی و مهربانی ۱۳۹۷). اقدسی و بابایی (۱۳۹۳) بر نقش زنان تسهیلگر روستایی در آموزش توسعه پایدار و حفاظت از محیط زیست در روستاهای استان قزوین تأکید دارند. زنان در اکثر کشورها بیشتر از مردان اقدامات عملی در حفاظت از محیط زیست و مصرف بهینه از منابع انجام می‌دهند؛ در حالی که در زمینه اقدامات تشکیلاتی و حضور در تصمیم‌گیری‌ها و چانه‌زنی‌های زیست محیطی چندان فعال نیستند (اکبری، ۱۳۹۱). یافته‌های پژوهشی دیگر (اسالم نژاد، ۱۳۹۷) نیز نشان از علاقه‌مندی و درگیری عملی بیشتر زنان نسبت به مردان در عرصه محیط زیستی دارد. بر اساس این یافته‌ها، از مجموع ۱۵۰۰ عضو تشکل‌های زیست محیطی غیردولتی در سطح شهر رشت، تنها ۳۰۰ نفر (۲۰٪) را مردان تشکیل می‌دهند. در میان اعضاء فعال این تشکل‌ها نیز دقیقاً همین نسبت برقرار است. به طوری که از ۱۸۰ عضو فعال، ۱۴۴ نفر (۸۰٪) را زنان و ۳۶ نفر (۲۰٪) باقی مانده را مردان به خود اختصاص داده‌اند.

○ بحث و نتیجه

مطالعه حاضر با هدف بررسی نقش دو عامل آموزش و جنسیت در سواد زیست محیطی و تأثیر آن‌ها در توسعه پایدار انجام گرفته است. با مرور تحقیقات انجام گرفته در این حوزه، مشخص شد که «یکی از ملزومات اصلی داشتن محیط زیست سالم و حفاظت از آن، درک صحیح و عمیق از نحوه ارتباط انسان و طبیعت با یکدیگر است که بی‌تردید منشأ آن از کودکی در اذهان انسان‌ها شکل می‌گیرد و در بزرگسالی خود را در نحوه تعامل با محیط زیست، نمایانگر می‌سازد» (ذکایی، ۱۳۹۴: ۳). «حفاظت از محیط زیست دانش و عادت است که باید از کودکی آموخته شود تا همراه با سواد هنری، علمی و فناورانه به یک باور ذهنی تبدیل شود. این باور ذهنی انسان را موظف می‌کند تا از یگانه زیستگاه خود به بهترین شکل محافظت نماید» (پورمعصوم و همکاران، ۱۳۹۵: ۹-۱۰). متأسفانه تحقیقات نشان داده‌اند که اهتمام جدی به قرارگیری آموزش زیست محیطی در مواد آموزش عمومی کشور چه در سطح مقدماتی و چه در سطح عالی وجود ندارد. «در برنامه‌های درسی کشور ما آموزش محیط زیست موضوعی فراموش شده به شمار می‌رود. نه تنها در مدارس (اعم از دبستان، دوره‌های متوسطه اول و دوم) چندان

توجهی به این موضوع مهم و محوری نمی‌شود بلکه در سطح دانشگاه نیز نسبت به آن عنایتی نمی‌گردد» (تومه، ۱۳۸۰: ۲). چنانچه تحقیقات کلانتری و سایرین نیز این نکته را نشان داده‌اند که قرار گرفتن در معرض تحصیلات رسمی، تغییر معناداری در سواد زیست محیطی افراد به وجود نمی‌آورد. این البته نافی نقش تأثیرگذار آموزش در ارتقاء سواد زیست محیطی نیست. چنانچه تحقیقات پورمعصوم و همکاران نشان داد افزودن مواد زیست محیطی به برنامه آموزشی کودکانها موجب افزایش توجه آنان به مسائل مربوط به این حوزه می‌گردد و همچنین، در سطح دانشگاهی نیز ارائه دروسی در زمینه محیط زیست، موجب افزایش نگرش‌ها و رفتارهای حامی محیط زیست در دانشجویان گشته است (فردوسی و همکاران، ۱۳۸۶؛ صالحی و پازوکی نژاد، ۱۳۹۳؛ ندرلو و شمس ۱۳۹۶). اهمیت محتوای آموزشی به حدی است که کیفیت رشته تحصیلی نیز می‌تواند در شکل دادن به دانش و نگرش دانشجویان نقش ایفا کند. به نحوی که دانشجویان رشته‌های کشاورزی و علوم پایه که برخورد نزدیک‌تری با عناصر محیطی دارند، از نگرش مساعدتری در این زمینه برخوردارند (حمایت‌خواه جهرمی و قربانی، ۱۳۹۶). چنانچه مشخص گردید دانش آموزان روستایی نیز به دلیل تماس با طبیعت، سواد زیست محیطی بالاتری نسبت به دانش آموزان شهری دارند (زارع فکری، ۱۳۹۰). در نهایت، تقریباً تمامی پژوهش‌های انجام گرفته، حاکی از سطح پایین دانش افراد جامعه در زمینه مسائل زیست محیطی هستند که از این نظر، «نیاز به یک کمپین اطلاعاتی جهت افزایش سطح آگاهی زیست محیطی شهروندان، وجود دارد» (برک‌پور و جهان سیر، ۱۳۹۵: ۵۷). دومین نکته قابل اشاره، اهمیت و نقش زنان در عرصه محافظت از محیط زیست است. پژوهش‌های مورد بررسی (مختاری ملک آبادی ۱۳۹۳؛ احمدی و همکاران، ۱۳۹۶؛ اسدی و مهرابی، ۱۳۹۷؛ اقدسی و بابایی، ۱۳۹۳؛ اکبری، ۱۳۹۱؛ اسالم نژاد، ۱۳۹۷) به اتفاق، حاکی از فعالیت گسترده‌تر زنان در حوزه حمایت از محیط زیست هستند. یافته‌های این بخش، به نوعی، مدعاهای متفکرین اکوفمنیسم را تأیید می‌کنند. البته، نقش مدیریتی و تصمیم سازی زنان، تناسبی با مشارکت عملی ایشان نداشته و همچنان موقعیت‌های تصمیم‌گیری در این عرصه در اختیار مردان قرار دارند. بدین ترتیب، بخشی از راهکارهای ارتقاء سواد زیست محیطی جهت نیل به توسعه پایدار را می‌توان از این قرار دانست: در سطح کلان، تغییر رویکرد مسئولین امر به مقوله محیط زیست و عملگرایی بیشتر در این عرصه، بهبود کیفی مواد آموزشی مربوط به سواد زیست محیطی در مقاطع مختلف تحصیلی، «فراهم نمودن فرصت‌های

بیشتر زنان از آموزش‌های زیست محیطی، اتخاذ استراتژی آینده‌نگرانه درباره مشارکت زنان در مدیریت محیط زیست و برطرف کردن موانع مشارکت زنان اعم از مشکلات تشکیلاتی، قانونی، اداری، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی» (رمضانی قوام آبادی، ۱۳۹۱: ۶-۲۵۵) در سطح میانی، تشکیل و فعالیت نظارتی نهادهای مردم‌نهاد، فرهنگ سازی صدا و سیما در مورد حفاظت از محیط زیست و داشتن برنامه درسی آموزش محیط زیست در مدارس. در سطح خرد، حضور دانش‌آموزان در مناطق طبیعی و پارک محلی، حضور دانش‌آموزان در مناطق آلوده محلی خود، داشتن مدارس جامع محیط زیست، داشتن معلم متخصص در زمینه محیط زیست در مدارس، استفاده از فضاهای باز برای آموزش محیط زیست، برگزاری اردوهای یک روزه یا یک هفته‌ای در محیط زیست طبیعی، برگزاری جشنواره‌ها و همایش‌های حفاظت از محیط زیست در مدارس، بازنگری سنت‌های قدیمی در زمینه حفاظت از محیط زیست و احیای مجدد آن‌ها، آموزش و فعال کردن دانش‌آموزان برای آگاهی و نظارت بر اجرای آن در خانواده و جامعه و آموزش مشاغل مختلف است (پریشانی و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۰-۱۷).

منابع

- احمدی، اصغر؛ مشکینی، قاسم؛ صابر دمیرچی، حسین (۱۳۹۶)؛ بررسی رابطه جنسیت با شهروندی زیست محیطی (مطالعه موردی مناطق ۳، ۱۱ و ۱۹ تهران)، پژوهشنامه زنان، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال هشتم، شماره سوم، صص ۱۸-۱
- احمدی، علی؛ حاجی‌نژاد، علی (۱۳۸۹)؛ تخریب محیط زیست مانعی در برابر توسعه پایدار، چهارمین کنگره بین‌المللی جغرافیدانان جهان اسلام، ایران، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان
- احمدیان، داریوش؛ حقیقتیان، منصور (۱۳۹۵)؛ تحلیل جامعه‌شناختی نقش عوامل فرهنگی بر رفتارهای زیست محیطی شهری مورد مطالعه شهروندان شهر کرمانشاه، مطالعات جامعه‌شناختی شهری، سال ششم، شماره هجدهم، صص ۷۶-۵۱
- اسالم‌نژاد، مونا (۱۳۹۷)؛ بررسی نظریه‌های جامعه‌شناختی و مطالعات پیشین در زمینه سواد زیست محیطی و ارزیابی وضعیت آن در بین شهروندان شهر رشت، بخشی از طرح پژوهشی "طرح جامع رشت من، شهر پاک"، سازمان پسماندهای شهرداری رشت

- اسدی، معصومه؛ مهربانی، محبوبه (۱۳۹۷)؛ بررسی عوامل زمینه‌ای و اجتماعی مؤثر بر رفتارهای زیست محیطی شهروندان بندرعباس، پژوهش‌نامه فرهنگی هرمزگان، شماره ۱۵، صص ۱۱۸-۱۳۴
- افدسی، سحر؛ بابایی، فرزام (۱۳۹۳)؛ نقش زنان تسهیلگر روستایی در آموزش توسعه پایدار و حفاظت از محیط زیست، پایداری، توسعه و محیط زیست، دوره اول، شماره ۱، صص ۳۹-۳۱
- اکبری، حسین (۱۳۹۱)؛ نقش زنان در توسعه پایدار محیط زیست، زن در توسعه و سیاست، دوره ۱۰، شماره ۴، صص ۳۷-۵۶
- برک‌پور، ناصر؛ جهان‌سیر، فاطمه (۱۳۹۴)؛ شهروندی محیط زیستی و تحلیل رفتار شهروندی در شهر قزوین، هویت شهر، سال دهم، شماره ۲۸، صص ۵۳-۶۶
- بناوت، آرون (۲۰۱۶) خلاصه گزارش پایش جهانی آموزش در سال ۲۰۱۶، آموزش برای همه مردم و سیاره زمین: آفرینش آینده‌ای پایدار برای همه، ترجمه کاوه مستشاری، انتشارات یونسکو
- پیشانی، ندا؛ میرشاه جعفری، سید ابراهیم؛ شریفیان، فریدون؛ فرهادیان، فرهاد (۱۳۹۶)؛ بررسی تطبیقی اهداف آموزش محیط زیست و فعالیت‌های مرتبط با آن در کشورهای منتخب و ایران در راستای پیشنهاد فعالیت‌هایی برای ایران، رویکردهای نوین آموزشی، سال ۱۲، شماره ۱، پپی ۲۵، صص ۱-۲۴
- پوراحمد، احمد؛ حیدری، رقیه (۱۳۹۵)؛ بررسی آلودگی‌های زیست محیطی در کشورهای جهان اسلام، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال ششم، شماره اول، صص ۱۷۰-۱۴۳
- پورمعصوم، بهمن؛ فیاض، ایراندخت؛ بازرگان، سیمین (۱۳۹۵)؛ شکل‌گیری سواد زیست محیطی کودکان بر اساس برنامه درسی راهبردی چند بعدی و بسته یادگیری چند رسانه‌ای، فصلنامه تعلیم و تربیت، شماره ۱۲۹، صص ۹-۳۲
- تومه، ژرژ (۱۳۸۰)؛ توسعه فرهنگی و محیط زیست، محمد شارع پور، باز، چاپ اول
- حاجیلو، فتنه؛ یزدخواستی، بهجت (۱۳۹۴)؛ جامعه پایدار، انتشارات آیدین، تبریز، چاپ اول
- حمایت‌خواه جهرمی، مجتبی؛ قربانی، مهدی (۱۳۹۶)؛ تئوری فرهنگی و تبیین نگرش زیست محیطی (مورد مطالعه: دانشجویان دانشگاه تهران)، محیط زیست طبیعی، مجله منابع طبیعی ایران، دوره ۷۰، شماره ۳، صص ۵۸۲-۵۶۵
- خالقی‌نژاد، سید علی؛ بشارت، محمد علی؛ زمانپور، عنایت‌اله (۱۳۹۰)؛ ساختار عاملی مقیاس باورهای معرف شناختی شوهر، فصلنامه اندازه‌گیری تربیتی، شماره ۵، سال دوم، صص ۱-۲۶

- ذکایی، محمد (۱۳۹۴)، گزارش ملی وضعیت محیط زیست ایران ۹۲-۱۳۸۳، سازمان حفاظت از محیط زیست و دانشگاه شهید بهشتی
- رضانی قوام آبادی، محمد حسین (۱۳۹۱)؛ آموزش حفاظت محیط زیست در ایران: ضرورت‌ها و تنگناها، فصلنامه راهبرد، سال ۲۱، شماره ۶۵، صص ۲۵۷-۲۳۳
- رهادوست، بهاره (۱۳۸۷)؛ سواد زیست محیطی، زیبا شناخت، شماره ۱۸، صص ۱۲۴-۱۱۱
- زارع شاه‌آبادی، اکبر؛ سیار خلیج، حامد؛ آقا عبدالله ماهوت فروش، ستاره (۱۳۹۵)؛ عوامل مرتبط با رفتارهای حامی محیط زیست در محیط شهری (مورد مطالعه: شهروندان شهر کرج)، سال پنجم، شماره ۱، صص ۳۹-۲۷
- زارع فکری، منانه (۱۳۹۰)؛ بررسی سواد و رفتار محیط زیست دانش‌آموزان مدارس شهری و روستایی دوره متوسطه: مفاهیم زیست کره و زیست بوم، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم تربیتی گرایش برنامه‌ریزی آموزشی، دانشگاه کردستان
- زرعی محمود آبادی، سعید (۱۳۹۱)؛ نقش استقرار مدیریت زیست‌محیطی در ارتقاء سواد زیست محیطی کارکنان صنایع فولاد (مطالعه موردی: شرکت فولاد آلیاژی ایران)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور مرز شهر ری، گروه آموزش محیط زیست
- ساتن، فیلیپ دبلیو. (۱۳۹۳)؛ درآمدی بر جامعه‌شناسی محیط زیست، صادق صالحی: سمت
- سلیمان پورعمران، محبوبه؛ علیدادیانی، فریبا؛ سوداگر، حمید رضا (۱۳۹۶)؛ جهانی شدن، سیاست و سواد زیست محیطی: سیری تاریخی به مکاتب و نظریه‌پردازان محیط زیست، محیط زیست، دوره ۲، شماره ۵۸، صص ۵۶-۴۳
- شبییری، سید محمد؛ فرج‌اللهی، مهران؛ کوهی‌ا قدم، الهام؛ میبودی، حسین (۱۳۹۲)؛ رابطه میزان استفاده از رسانه‌های جمعی (با تأکید بر تلویزیون) بر ارتقای سطح سواد زیست محیطی معلمان، فصلنامه اطلاعات و ارتباطات در علوم تربیتی، سال چهارم، شماره اول، صص ۴۰-۲۳
- شرفی، لیدا؛ علی‌بیگی، امیر حسین (۱۳۹۴)؛ الگوی سنجش پایداری محیط زیست روستایی (مورد: روستای شروینه در شهرستان جوانرود)، فصلنامه اقتصاد فضا و توسعه روستایی، سال چهارم، شماره ۲، پیاپی ۱۲، صص ۱۳۲-۱۱۵

- صالحی، صادق؛ بازوکی نژاد، زهرا (۱۳۹۳)؛ تحلیل عوامل اجتماعی مؤثر بر نگرش و عملکرد زیست - محیطی دانشجویان، جامعه‌شناسی کاربردی، سال بیست و پنجم، شماره پیاپی ۵۵، شماره ۳، صص ۷۱-۸۸
- علوی‌پور، فاطمه سادات؛ کریمی، سعید؛ یزدان‌داد، حسین؛ وحیدیان، عاطفه (۱۳۹۵)؛ سنجش دانش و نگرش محیط زیستی دانش‌آموزان روستایی (نمونه مورد مطالعه: منطقه طرقله و شاندریز)، فصلنامه پژوهش‌های روستایی، دوره ۷، شماره ۴، صص ۶۸۷-۶۷۵
- فتاحی، ضرغام؛ کنعانی، محمد امین؛ چاوشیان، حسن (۱۳۹۴)؛ تحلیل رفتارهای زیست محیطی ساکنان شهر رشت با تأکید بر سبک زندگی؛ جامعه‌پژوهی فرهنگی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سال ششم، شماره سوم، صص ۹۱-۱۰۹
- فردوسی، سیما؛ مرتضوی، شهرناز؛ رضوانی، نعیمه (۱۳۸۶)؛ رابطه بین دانش زیست محیطی و رفتارهای محافظت از محیط، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۳۳، صص ۲۶۶-۲۵۳
- کلانتری، عبدالحسین؛ کیانپور، مسعود؛ مزیدی شرف‌آبادی، وحید؛ لشکری، مجتبی (۱۳۹۵)؛ بررسی عوامل اجتماعی مؤثر بر تعلق‌مندی نسبت به محیط زیست (مورد مطالعه: شهروندان شهر تهران)؛ جامعه‌شناسی کاربردی، سال بیست و هفتم، شماره پیاپی ۶۲، صص ۱-۱۶
- محرم‌نژاد، ناصر؛ تهرانی، مهناز (۱۳۸۹)؛ مروری بر نظریه‌های اجتماعی و مدیریت محیط زیست، انسان و محیط زیست، دوره ۸، شماره ۱ (پیاپی ۲۳-۱۲)؛ صص ۳-۱۱
- مختاری ملک آبادی، رضا؛ عبداللهی، عظیمه السادات؛ صادقی، حمیدرضا (۱۳۹۳)؛ تحلیل و بازشناسی رفتارهای زیست محیطی شهری (مطالعه موردی: شهر اصفهان، سال ۱۳۹۱)، مجله پژوهش و برنامه‌ریزی شهری، سال پنجم، شماره ۱۸، صص ۱-۲۰
- مرادی افراپلی، زینب (۱۳۹۰)؛ بررسی رابطه بین باورهای معرفت‌شناختی و میزان سواد زیست محیطی معلمان شهر بابلسر، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته برنامه‌ریزی آموزشی، دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه علامه طباطبائی
- مشهدی، علی (۱۳۹۵)؛ دولت و محیط زیست: از رویکردهای بدون دولت تا رویکردهای مشارکتی، فصلنامه دولت پژوهی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال دوم، شماره ۸، صص ۵۹-۸۰
- نجارزاده، محمد؛ جعفری، سکینه؛ جعفری، نرگس؛ رجبی، نگار (۱۳۹۷)؛ رابطه ساختاری نگرش و دانش محیط زیستی با تمایلات رفتاری در حفاظت از محیط زیست: نقش میانجی رضایت

گردشگر و فایده درک شده، فصلنامه علمی پژوهشی آموزش محیط زیست و توسعه پایدار، سال هفتم شماره اول، صص ۱۴۲-۱۲۷

-ندرلو، سمیه؛ شمس، علی (۱۳۹۶)؛ بررسی دانش و نگرش محیط زیستی دانش‌جویان دانشگاه زنجان، علوم و تکنولوژی محیط زیست، دوره نوزدهم، ویژه نامه شماره ۴، صص ۵۴۵-۵۵۷

-هانینگن، جان (۱۳۹۳)؛ جامعه‌شناسی محیط زیست، صادق صالحی: سمت و دانشگاه مازندران

-یزدخواستی، بهجت؛ حاجیلو، فتانه؛ علیزاده اقدم، محمد باقر (۱۳۹۲)، بررسی رابطه بین سرمایه فرهنگی بوم‌شناختی با ردپای بوم‌شناختی (مورد مطالعه: شهروندان تبریز)، فصلنامه اخلاق زیستی، سال سوم، شماره هشتم، صص ۱۳۲-۱۰۱

-United Nations Conference on Environment & Development (UNCED), (۱۹۹۲) Rio de Janeiro

-Salleh, Ariel (۱۹۸۸) Environment: Consciousness and Action, Journal of Environmental Education, Vol. ۲۰, No. ۲, PP. ۲۶-۳۱

-Sahinidou, Ioanna (۲۰۱۷) Ecofeminism Theologies Challenge Domination, Open Journal of Philosophy, ۷, ۲۴۹-۲۵۹

-Puleo, Alicia H. (۲۰۱۷) What is Ecofeminism? Quaderns de la Mediterrania, Vol. ۲۵, PP. ۲۷-۳۴

-Field, Terri (۲۰۰۰) Caring Relationships with Natural and Artificial Environments, Environmental Ethics, Vol. ۱۷, PP. ۳۰۷-۳۲۰

-Viglianisi, Fabio Massimo; Sabella, Giorgio (۲۰۱۱) Biodiversity, Environmental Education and Social Media; Biodiversity Journal, ۲ (۴): ۱۹۵-۲۰۰

-Schumacher, I. (۲۰۱۳). The endogenous formation of an environmental culture. Working Paper, Ipag Business School.

-Varisli, Tugce (۲۰۰۹) Evaluating eighth grade students' environmental literacy: The role of socio-demographic variables, Master of Science thesis, The elementary Science and Mathematics Education, Middle East Technical University, Turkey

نقش نخبگان علمی و دانشگاه در مهار افراط‌گرایی و خشونت و برقراری صلح پایدار: مورد ایران و افغانستان

طاهره جهان پرور

چکیده

توسعه و رسیدن به خودکفایی و پیشرفت، مستلزم گسترش دانش و آشنایی با علوم روز است، از این رو به ویژه در کشورهای توسعه یافته، بر اهمیت نقش دانشمندان و متخصصان در این زمینه و لزوم حمایت از آنان تاکید می‌شود. در کشور ما نیز چند سالی است با هدف تولید علم و رسیدن به خودکفایی به پرورش نخبگان، متخصصان و همچنین شناسایی و جذب دانشمندان مقیم خارج برای بهره‌گیری از دانش و تخصص به روز آنان پرداخته می‌شود. دانشگاه‌ها به طور سنتی به دنبال ارائه آموزش‌های تخصصی و ارتقا مهارت‌های مرتبط با توانمندسازی افراد به منظور ایفای نقشی مفید در تحولات اجتماعی هستند و عمدتاً به کارویژه دانشگاه‌ها از منظر آموزشی و آماده‌سازی افراد برای حضور موثر در اجتماع پرداخته می‌شود. در این میان نقش نخبگان و شیوه تربیتی دانشگاه‌ها در مناطق و جوامع درگیر منازعه و ظرفیت بالقوه آن در صلح‌سازی پایدار و ترویج ارزش‌ها و فرهنگ صلح در جامعه جهانی کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. چرا که وجود رهبران و نخبگانی که پا ببنند به هنجارهای مشترک و مسالمت‌آمیز برای حل و فصل اختلافات باشند و از شیوه‌های مسالمت‌آمیز برای مدیریت تنش‌ها بهره‌برند، امکان بروز و تشدید منازعات منطقه‌ای را تخفیف می‌دهد و بسترهای لازم را برای صلح پایدار و اثبات فراهم می‌کند. دانشگاه‌ها نقش مهمی در تقویت سرمایه اجتماعی و اعتماد اجتماعی دارند و در همین راستا ایجاد یک شبکه اجتماعی بین نخبگان دانشگاهی برای حل مسائل کشوری و منطقه‌ای ضروری به نظر می‌رسد. افزایش اعتماد عمومی به نهاد دانشگاه باید دانشگاه‌ها را در مسیری هدایت کند که در حل مشکلات جامعه در مقیاس ملی، منطقه‌ای و ناحیه‌ای موثر باشند. بر همین اساس، سوال این است که عملکرد نخبگان و دانشگاه‌ها چگونه می‌تواند در مدیریت منازعات منطقه‌ای و صلح‌سازی نقش‌آفرینی کند؟ مقاله در بررسی سیاست‌های فرهنگی دو کشور ایران و افغانستان با ادبیات تاریخی تحلیلی به نتایج دست یافته است.

واژگان کلیدی: نخبگان، افراط‌گرایی، صلح پایدار، دیپلماسی علمی و فرهنگی افغانستان و ایران.

کارشناس ارشد رشته علوم ارتباطات و دانشجوی رشته مطالعات فرهنگی دانشگاه کاشان
Email:jparvar@yahoo.com

مقدمه

تجارب مختلف نشان می‌دهد که یک مجموعه به تنهایی در هیچ عرصه‌ای نمی‌تواند موفقیت لازم را کسب کند جز اینکه به سمت سیاستگذاری مشارکتی، گفتگو و ارتباط دستگاه‌های مختلف فکری و اجرایی با یکدیگر قدم بردارند. در شرایط جدید نظام دانشگاهی در دنیا، دانشگاه‌ها سعی می‌کنند چارچوب‌های علمی را با هدف رفع چالش‌ها و بحران‌ها و نیز کاهش نتایج تصمیمات عمومی دولت، دانش و سیاست‌گذاری پیوند داده و بستری عقلانی برای حل مشکلات خلق کند. امروزه دانشگاه‌ها، علاوه بر کارویژه‌های سابق با هدف رفع دغدغه‌ها و چالش‌ها و نیازهای جامعه ایجاد شده و فارغ‌التحصیلانی را به جامعه ارائه می‌دهد که دانش را در کنار پژوهش‌های کاربردی به خدمت گرفته و با نوآوری کار می‌آفرینند و دانشگاه‌های این‌چنینی را باید مرتبط‌تر با جامعه، غوطه‌ور در سیالیت تجربیات زندگی روزمره، مشکلات و چالش‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی جامعه و منطقه دانست. شبکه ملی جامعه و دانشگاه به مثابه یک تلاش نهادی نوپا می‌تواند بسترساز ارتباط بین پژوهشگران و اندیشمندان و متخصصان منطقه‌ای و محلی با سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیران در سطوح کلان و خرد باشد و گسست دانایی و توانایی را کاهش دهد. شبکه ملی جامعه و دانشگاه با متوجه ساختن تصمیم‌گیران ملی و محلی به ظرفیت‌های بومی می‌تواند عرضه‌کننده ایده‌ها و نظرات متخصصین و پژوهشگران به سازمان‌های محلی، دولت و بخش خصوصی باشد. شبکه ملی جامعه و دانشگاه به مثابه پیشگام نهادی این بازار عرضه و تقاضا عمل نماید و ظرفیت‌های کارآفرینانه دانشگاه را عینی سازد. موفقیت این اقدام مستلزم حمایت این شبکه از سوی دولت و نهادهای محلی وابسته به آن، سازمانهای غیردولتی و بخش خصوصی از سویی و از سوی دیگر حرکت پژوهشگران و متخصصین دانشگاهی به سوی خلق ایده‌ها و پژوهش‌های عینی معطوف به حل مشکلات و چالش‌های محلی، منطقه‌ای و ملی است. فرض این است که نخبگان و دانشگاه‌ها از طریق هنجارسازی (صلح، عدالت، حقوق بشر)، تقویت ظرفیت‌های مشترک و ظرفیت‌سازی اجتماعی می‌توانند موجب گسترش فرهنگ صلح و کاهش شدت و میزان منازعات منطقه‌ای شود.

«نخبه» نباید همانند یک کالاتصور شود، چراکه نخبگی موضوعی نیست که بخواهد ارزشی افزون برای فردی به وجود آورد، بلکه در این زمینه نخبگان باید همه توان خود را در اختیار رشد و تعالی جامعه قرار دهند. اکثر پژوهش‌هایی که به بررسی دلایل بی‌ثباتی دولت در افغانستان

پرداخته‌اند، عمدتاً بر نقش مؤلفه‌های داخلی همچون؛ ساختار قبیله‌ای و سنتی و شکاف‌های قومی، مذهبی و زبانی و دخالت عوامل خارجی و یا تلفیقی از این دو صحه گذاشته‌اند. این در حالی است که مؤلفه‌های مذکور بیش از آنکه علت اصلی بحران مذکور باشند، خود معلول علت دیگر، یعنی عامل میانی (کارگزار) بوده‌اند. بسیاری از پژوهشگران به جای علت‌یابی، به معلول‌یابی پرداخته‌اند. پاسخ به سؤالاتی چون چرا شکاف قومی و مذهبی و مداخلات بیگانگان در افغانستان افزایش یافته است؟ نه صرفاً به بافتار داخلی جامعه و عامل خارجی، بلکه مرتبط با سیاست‌ها و عملکردهای رهبران و نخبگان سیاسی این کشور بوده است. از سوی دیگر، تاریخ دولت در افغانستان بیانگر آن بوده که بیش از اقلیت‌ها، اکثریت جامعه یعنی قوم پشتون نسبت به سیاست‌ها و اقدامات دولتی نخبگان عکس‌العمل نشان داده‌اند و یا متضرر شده‌اند. لذا دولت در افغانستان به ندرت به سمت‌وسوی سیاست‌های تبعیض‌آمیز قومی، اقلیتی و مذهبی کشیده شده است. مقاله در پی پاسخ به پرسش از جوانب متعدد با تاکید بر نقش نخبگان افغانستان و جریانات سیاسی فرهنگی در این کشور و تلاش برای دستیابی به دیدگاهی جامع در این موضوع است.

پیشینه تحقیق

به لحاظ پیشینه مطالب پراکنده در نشریات و برخی آثار تالیفی به دست آمد از جمله گزارش اخیر با عنوان *Iran's Influence in Afghanistan* (۲۰۱۴) که به موضوع تاریخ روابط ایران و افغانستان و روابط مشترک این دو کشور در حوزه‌های مختلف از جمله جمعیت، کودک و خانواده، آموزش و تحصیلات، محیط زیست و سلامت، زیرساخت‌ها و امور بین‌الملل و تجارت منطقه ای، امنیت ملی و عمومی، علوم و تکنولوژی و افراط‌گرایی و تروریسم به صورت کلی پرداخته است اما به موضوع فرهنگ و نخبگی بصورت تخصصی نپرداخته است. در دیگر آثار تالیفی اروپایی نیز فقط به گذشته تعاملات اشاره شده و کمتر به موضوع همگرایی فرهنگی دو کشور پرداخته شده است. همچنین آثار تالیفی در ایران نیز حول محور تحولات تاریخی است برای نمونه می‌توان از کتاب «آداب، آیین‌ها و باورهای مردم افغانستان...» نام برد که نویسنده در آن به نقل قول‌ها و مقالات محققین و شاعران و نویسندگان افغانستان پرداخته است. در دیگر آثار تالیفی نیز مطالب به صورت پراکنده و گذرا به روابط علمی فرهنگی دو کشور ایران و افغانستان اشاره کرده‌اند. از این رو در ادامه به بررسی تخصصی نخبگی فرهنگی در افغانستان و

موانع موجود در برقراری و توسعه روابط علمی فرهنگی دو کشور در رفع موانع موجود پرداخته شده است.

تمهیدات نظری

واژه‌ی "elite" به معنای نخبه در قرن هفدهم میلادی برای توصیف کالاهای مرغوب به کار می‌رفت و بعدها کاربرد آن برای اشاره به گروه‌های برتر اجتماعی تعمیم یافت. اصطلاح نخبه که در قاموس سیاسی و اجتماعی غرب تا اوایل قرن ۲۰ م. کاربرد ویژه‌ای نداشت، با اندیشه‌های ویلفردو پاره‌تو ۱۸۴۸-۱۹۲۳ م. گسترش یافت (طاهری، ۱۳۸۷: ۳۳) پاره‌تو و دیگر طرفداران نظریه نخبگان معتقد بودند که در جوامع سیاسی همواره یک الیت یا گروه سرآمد حاکم است که برخلاف توده‌ی مردم، توانایی و قدرت ساماندهی دولت و جامعه را دارد. بدین‌سان، تضاد واقعی در جامعه سیاسی نه در میان الیت و توده بلکه میان خود الیت‌ها جریان دارد. از نظر اینان، جامع‌شناسی سیاسی الیستی تنها به معنی شناخت عمل سیاسی رهبران و نخبگان حاکم است (بشیریه، ۱۳۹۱: ۶۶-۶۵)؛ با این رهیافت، این دسته از نظریات نه جامعه‌محور و طبقات‌محور، بلکه «دولت‌محور» هستند (بشیریه، ۱۳۸۳: ۵) پاره‌تو با رویکرد روانشناختی به جنگ با دموکراسی و مارکسیسم پرداخت. از نظر او انسان عمدتاً موجودی غیرعقلانی و احساسی است که تاریخ، دگرگونی عمده‌ای در او به وجود نمی‌آورد. وی از شش نوع غریزه و احساس بنیادین انسان نام می‌برد که عبارتند از: غریزه یا احساس «قدرت ترکیبات» که در توانایی تفکر، خلاقیت و ابتکار تجلی می‌یابد و عامل اصلی ترقی دولت و ملت به شمار می‌رود، غریزه «تداوم مجموعه‌ها»؛ یعنی سنت، عرف و عقاید که روی هم رفته

تشکیل دهنده‌ی فرهنگ و عامل تداوم و همبستگی زندگی اجتماعی است. غریزه «ابراز احساسات» از طریق اعمال آشکار و جمعی خودجوش است. غریزه «اجتماعی بودن» که به ضرورت زندگی مدنی انسان همچون تفریح، مذهب، سیاست و غیره مربوط می‌شود، غریزه «همبستگی فردی و احساس مالکیت» که اساس تعادل زندگی اجتماعی است و غریزه جنسی. از نظر پاره‌تو، غریزه‌ی نوع اول (قدرت ترکیبات) در نخبگان و غریزه‌ی نوع دوم (تداوم مجموعه‌ها) در توده‌ها متمرکز است. غریزه‌ی نخست، تباه‌کننده و تضعیف‌کننده است که صاحبان آن همواره قدرت خویش را از دست می‌دهند، در حالی که غریزه دوم قوتبخش در جامعه است (بشیریه، ۱۳۹۱: ۷۲-۷۰) اگرچه پاره‌تو، طبقه نخبگان حاکم را به دو گروه ترقی‌خواه و

محافظه کار تقسیم‌بندی نمود (طاهری، ۱۳۸۷: ۱)؛ اما نظریه گردش نخبگان وی گویای آن است که او باور چندانی به پیشرفت و تکامل واقعی بشر ندارد، بلکه از دید او جامعه و تاریخ پیوسته دستخوش تحولات ناگوار و عقب‌گرد خواهد بود؛ مهمترین نمود تاریخی که نکته‌ی کلیدی در نظریه نخبگان است، به اعتقاد پاره‌تو «زندگی یا مرگ نخبگان» است. از دید وی، نوشدن نسل حاکمان و راه یابی دیگران به لایه‌ی برگزیدگان (چرخش نخبگان) از طریق کودتا و انقلاب صورت می‌گیرد که همراه با نتایج ناگوار برای رهبران سیاسی حاکم خواهد بود (عابدی اردکانی، ۱۳۸۸: ۷۸-۷۹). بدین جهت، قدرت و اقتدار سیاسی یکی از ویژگی‌های اساسی طبقه حاکم تلقی شده است؛ در واقع از دیدگاه پاره‌تو گرایش‌های فکری و ایدئولوژیکی نخبگان در طول تاریخ معمولاً یکی از تأثیرگذارترین عوامل بر ساختارهای سیاسی جامعه و دولت بوده است. (سبکتکین ریزی و موحدی، ۱۳۸۴: ۷۲) در این مقاله، نخبگان شامل اساتید، محققان، پژوهشگران افغانستان می‌گردد.

نخبه و نخبگی

نقش نخبگان در توسعه جامعه بسیار مهم و نخبه سرمایه فرهنگی و علمی یک جامعه است. نقش علما و نخبگان در توسعه نقش مهم و کلیدی است که متأسفانه در بسیاری از موارد مورد غفلت قرار گرفته است و استفاده از این نیروهای نخبه و توانمند می‌تواند مسیر و روند توسعه را تسهیل ببخشد. کشور ایران دارای مهم‌ترین ظرفیت‌های فرهنگی است و اگر کشورهای غربی در مسائل مختلف به رشد رسیده‌اند به دلیل استفاده مناسب از ظرفیت دانشگاهیان و نخبگان کشورهاشان بوده است. (شهباز محسنی، ۱۳۹۶) برای پیشرفت و توسعه راههای مختلفی وجود دارد که مهمترین آن نخبه گرایی است و منظور از آن اصلاح حوزه نخبگی است که بتواند با تخصیص و تعهد و مهارت و تفکر و نظارت نه تنها پیشرفت جامعه را به دست گیرد بلکه الگویی برای دیگر جوامع باشد. توسعه فرهنگی ناشی از افزایش ظرفیت، نوآوری و آفرینندگی نخبگان موجود در آن جامعه می‌باشد در واقع نخبگان فکری در هر جامعه از عوامل و انگیزه‌های توسعه فرهنگی محسوب می‌شوند. مهمترین نقش نخبگان در توسعه فرهنگی عبارت است از: شناخت محیط جامعه، شناخت فرد، شناخت امکانات و مقدرات، شناخت فرهنگ ملی و محلی، آموزش و پژوهش، آرامش اجتماعی، ایجاد تشکل‌های اجتماعی و باور کردن آنها، تعامل میان نخبگان فکری و ابزاری. (کوهساری، کوهساری، ۱۳۸۸)

نقش نیروی انسانی و اندیشه نخبگان علمی در به کارگیری ظرفیت‌های داخلی و بین‌المللی به عنوان الگو و مدلی برتر نسبت به سایر عوامل می‌تواند درجه اهمیت آنان بر جنبه‌های مختلف توسعه را نشان دهد. رویکرد رهبران و نخبگان کشورها در فراهم نمودن زمینه‌های رشد سیاسی، آموزشی، و اقتصادی بر اساس عوامل مرتبط با امر توسعه متوازن تجزیه و تحلیل شده است و همچنین، به ضعف و کاستی برخی از کشورهای مورد مطالعه از جمله ایران و افغانستان در جهت عدم حرکت متوازن به سوی توسعه فراگیر و پلورالیسم از منظر تاریخی، سیاسی، و اجتماعی اشاره شده است. همچنین تاثیر گذاری آن بر مهار و جلوگیری از گسترش خشونت و افراطی‌گری تاکید شده است. (نوریان؛ ۱۳۹۳: ۱۵۸-۱۳۳)

نخبگان و فضای علمی افغانستان در فضای افراط‌گرایی

دانشگاه، مرکز گردآمدن انسانهای مشتاق به دانش و فن، جایگاه پرورش سرمایه انسانی، عامل نوسازی مناسبات اجتماعی، مهد نوسازی اجتماعی و توسعه و در یک کلام مغز متفکر جامعه می‌باشد. در چند سال اخیر بارها جدال‌های بعضا خشونت‌باری در دانشگاه‌های کشور بر سر موضوعات مختلفی رخ داده است. دانشگاه امروزه شاید یکی از مهمترین نهاد‌هایی باشد که در همه کشورهای سرمایه‌گذاری‌های ویژه‌ای در خصوص آن می‌کنند. سرمایه‌گذاری‌ها برای آن است که دانشگاه نقش موثر در دگرگونی و تحولات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی داشته است. (قادری؛ ۱۳۹۱). این مهم در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه بیشتر ملموس بوده است. خیلی از اندیشمندان توسعه، توسعه را ارتقاء ظرفیت انسانی ذکر کرده‌اند و دانشگاه را بهترین و در عین حال کارآمدترین نهاد و جایی می‌دانند که می‌تواند به خوبی ظرفیت انسان‌ها را بالا ببرد. در دیگر کشورها حد اقل دانشگاه محل رشد نخبگان سیاسی، فکری، اقتصادی و اجتماعی بوده است و جدال‌های سنت و مدرنیته به صورت مسالمت‌آمیز در دانشگاه‌ها مطرح شده و حل می‌شود. از طرفی دانشگاه جایی است که خرد جمعی تولید و باز تولید می‌شود و انسان‌ها در پرتو خرد است که می‌تواند زندگی معقول داشته باشد. به صورت کلی می‌توان گفت که رسالت اصلی دانشگاه تربیت نیروی انسانی، ایجاد خلاقیت، ابتکار و نوآوری است. دانشگاه به عنوان جایی که نخبگان فکری، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را پرورش می‌دهد، شناخته می‌شود. این نهاد نخبگان سیاسی را پرورش می‌دهد که در آینده جامعه را به سمت توسعه به حرکت در آورده و جدال‌های فراروی توسعه که یک امر طبیعی می‌باشد را به خوبی

حل نموده در نهایت قدرت، ثروت و ارزش را به طور اقتدارآمیز و به صورت عادلانه میان همه شهروندان توزیع نماید. دانشگاه به عنوان نهاد آموزشی نخبگان فکری را به جامعه تقدیم می کند که این نخبگان بیرون یا درون حوزه حاکمیت به تولید و بازتولید اندیشه پرداخته و نیازهای فکری و اندیشه ای شهروندان را ارضا می کند. در صورت نیاز این نخبگان فکری است که افکار شهروندان را برای پذیرش اندیشه ها و کار های جدید آماده می سازد تا نخبگان سیاسی بتواند به آسانی به سمت توسعه حرکت نماید. دانشگاه به عنوان نهادی که به پرورش نخبگان می پردازد در نهایت به نخبگان یاد می دهد که چطور از راههای مسالمت آمیز برای حل مشکلات و بحران ها استفاده نماید. (همان؛ ۱۳۹۱). در بیشتر کشورها که اندیشه های جدید مطرح شده بیش از دیگر جا ها اول در دانشگاه ها مطرح شده است. دانشگاه جایی بوده است که بیش از دیگر جاها جدال فکری و اندیشه ای مانند جدال سنت و مدرنیته را در خود جای داده است. جدال این دو سنت فکری سنت گرایان و نو اندیشان را به وجود آورده است که سنت گرایان بیشتر گرایش های دینی و بازگشت به اعصار گذشته را در ذهن خود می پروراند و نواندیشان نوید از آینده ای می دهد که مشکلات و بحران های گذشته دیگر دامن گیر بشر نخواهد بود. جدال این دو جریان بیش از همه در مسئله مشروعیت بخشی به اندیشه ها و برنامه ها مشهود است. (همان؛ ۱۳۹۱)

سنت گرایان مشروعیت خود و تمام سازوکارهای خود را از سنت های گذشته می گیرد و مدرنیست ها مشروعیت خود را معطوف به دست آورد ها و نوید های خود در آینده می داند. این جریان ها قبل از قدرتمند شدن نهاد دانشگاه جدال های بس خشونت آمیز داشته است که میلیون ها انسان را قربانی خود کرده است. تبلور عینی سنت گرایان افراطی را امروزه می توان در وجود و جریان بنیادگرایی دینی دید جریانی که امروزه توجه همه را به خود جلب کرده است. توسعه اما تبلور جریان مدرنیست ها دانسته می شود. چیزی که همه کشورها آنرا به نوعی گم شده خود می داند (همان؛ ۱۳۹۱). دانشگاه اما جای تولید و بازتولید خرد جمعی نیز می باشد. خرد جمعی معطوف به این است که انسان ها به عنوان فاعلان و عاملان کنشگر عقلانی می توانند سرنوشت خود را تعیین نمایند. بدون توجه به خرد جمعی امروزه دموکراسی به عنوان یک نظام سیاسی معنی نخواهد داشت چون دموکراسی سالار بودن را به انسان ها می دهد. سالار بودن انسان معطوف به این است که انسان تنها موجودی است که دارای خرد بوده و می تواند به صورت درست و عاقلانه خوب و بد خود را تشخیص دهد. خرد جمعی هم در جایی معنی پیدا می کند

که همه در یک فضایی که شرایط و امکانات برابر در اختیار همه وجود داشته باشد و همه بتواند دست به انتخاب بزند. (همان؛ ۱۳۹۱). در افغانستان اما دانشگاه بیش از آن که این کارکرد ها را داشته باشد جایی برای بازگشت به سنت ها، جدال های خونین و به رخ کشیدن جهالت به همدیگر است. دانشگاه نه تنها جایی برای پرورش نخبگان سیاسی، فکری و اجتماعی نیست بلکه بیشتر جایی است که استعداد ها و ظرفیت ها از بین برده می شود. در دانشگاه جدال سنت و مدرنیته محل از اعراب ندارد و به نوعی تاکید بر بازگشت به سنت دارد. دانشگاههای افغانستان بیش از آنکه زمینه را برای گفت‌وگو و فهم اندیشه های جدید فراهم کند زمینه را برای سرکوب اندیشه های جدید و افراد حاملان این اندیشه ها فراهم می کند. به صورت تاریخی می توان شکل گیری جنبش های مارکسیستی و جهادی را در دانشگاه کابل مورد مطالعه قرار داد. این دو جریان بیش از آنکه به گفت‌وگو پردازد به خشونت به عنوان تنها راه پیروزی نگریست. این دو جریان بیش از آنکه باب گفت‌وگو باز کند دست به اسلحه و کشتار زدند. می توانیم بگویم که دانشگاه امروز افغانستان به نوعی سنت جنبش های مارکسیستی و جهادی را بر دوش می کشد. از طرفی دیگر اگر دانشگاه را جایی برای فهم علوم جدید و تولید و بازتولید علم بدانیم باید در نظر داشته باشیم که در علوم جدید نسبت گرایی یک اصل است و هیچ نظریه علمی با قطعیت اعلان موجودیت نمی کند. نظریه "ابطال گرایی" کارل پوپر و "انقلاب علمی" کوهن برای همین مطرح شده است. دانشگاه افغانستان بیش از آنکه این اندیشه‌ها مطرح نماید و نسبت گرایی را به عنوان یک اصل در علوم جدید به دانشجویان بفهماند دانشجویان را به دام قطعیت گرایی می اندازد که در ذات قطعیت گرایی خشونت نهفته است. (همان؛ ۱۳۹۱). تولید و بازتولید خرد جمعی در دانشگاه های افغانستان از برخوردهای گاه ناگاه دانشجویان نمایان می شود. تضاد ها و جدال های که در دانشگاه میان دانشجویان به وجود می آید بیش از آنکه خردمندانه و عاقلانه حل شود به درگیری های خونین منجر می شود. بنابراین دولت و وزارت تحصیلات عالی باید سنت های حاکم بر دانشگاه را تغییر دهد و زمینه را برای ورود اندیشه های جدید و علمی ساختن محیط دانشگاه فراهم نماید. این مهم زمانی ممکن می گردد که وزارت تحصیلات عالی بجای کمیت به کیفیت بیشتر بها دهد و نصاب درسی دانشگاه ها را تغییر داده و مطابق نورم ها و استانداردها و نیازهای روز نماید. (همان؛ ۱۳۹۱). دانشگاه‌ها که منبع تغذیه فکری جامعه به شمار می روند، می‌بایست جایگاه ویژه ای در برنامه ریزی های دولت افغانستان داشته باشد. دانشگاه نباید زمینه

های ترویج افراط گرایی و تفکرات تندروانه را فراهم سازد. دانشگاه جای عقلانیت است و اگر دانشگاه نتواند خاصیت اصلی خود که همانا گسترش عقلانیت، تفکر، انتقاد، اصلاح گری و سازندگی خود را حفظ کند، مطمئناً به هیچ صورت نمی توان به آن جامعه امیدوار بود و انتظار داشت که بتواند رو به رشد و ترقی و توسعه راه بییماید. (هویدا؛ ۱۳۹۵). هشدارهای زیادی در سال های گذشته از سوی منابع و افراد مختلفی نسبت به گسترش افراط گرایی و نفوذ افراط گرایان در دانشگاه های کشور داده شده بود. حتی در ماه های گذشته، در یکی از دانشگاه های کشور شماری از دانشجویان در حمایت از یکی از گروه های تروریستی شعار داده بودند و پرچم آن را بالا کرده بودند. این هشدارها معمولاً با انکارهایی همراه بوده است و چنان که رسم دولت افغانستان است، هشداردهندگان متهم به بدبینی شده بودند. در حالی که دانشگاه ها و مدارس از دیر زمانی به مکان های جذابی برای گروه های افراطی و تندرو شناخته شده است. در این مکان ها گروه های افراطی با استفاده از پتانسیل هایی که در میان جوانان وجود دارد به ترویج افکار و اندیشه های تند و افراطی اقدام می کنند. غایب بودن و بی توجه بودن دولت افغانستان به این مهم نیز زمینه را برای حضور افراط گرایان بیشتر فراهم ساخته است. حتی بروز حوادث ناگواری در شماری از دانشگاه ها که در بعضی موارد به مرگ محصلان انجامید نیز نتوانسته است دولت افغانستان را بیدار کند که حساسیت بیشتری نسبت به حضور گروه ها و افراد تندرو در دانشگاه های کشور داشته باشند. کسانی که در سال های اخیر در دانشگاه های کشور درس خوانده اند به خاطر می آورند که اندیشه ها و افراد افراطی چگونه در دانشگاه ها حضور علنی دارند. بخش عمده ای از این وضعیت به مدیریت دانشگاه ها و اساتیدی که به گونه های مختلف وارد دانشگاه شده اند برمی گردد. جذب پایین و ناچیز اساتید با ظرفیت های علمی بالا که در رشته های مختلف تحصیل کرده اند و فضای بسته دانشگاه نیز مزید بر علت شده است. نمی توان نادیده گرفت که شماری از پوهنزی های در دانشگاه مختلف کشور شدیداً بسته هستند که کمتر کسی می تواند وارد این گونه مجموعه ها شود. دولت افغانستان باید در مورد فضاهای فرهنگی و علمی توجه ویژه ای داشته باشد و نگذارد دانشگاه ها به محیط های تبلیغ افراط گرایی مبدل شوند. هر گونه نشانه افراط گرایی باید با جدیت دنبال شود و با هر گونه علامت افراط گرایی شدیداً مبارزه شود. (هویدا، ۱۳۹۵)

گفتمان‌های دانشگاهی در ایران

برای شناخت وضعیت دانشگاه‌ها در ایران، باید گفتمان‌های آن را به درستی شناخت. چالش‌های موجود ناشی از چالش‌های «گفتمان دانشگاه» است و نه صرفاً ماهیت و معرفت‌شناسی. گفتمان دانشگاه نیز بخشی از گفتمان تجدد است و از این‌رو چالش‌های دانشگاه در ایران را باید بخشی از چالش‌های تجدد در ایران دانست. یکی از پدیده‌های مدرن که در فرآیند شکل‌گیری مدرنیته متولد و گسترش یافته است، علم مدرن و نهادهای مولد و مروج آن به‌ویژه نهاد دانشگاه است. این نهاد طی تاریخ نسبتاً طولانی‌اش توانسته است در سراسر جهان جای خود را تثبیت کند. اکنون دیگر هیچ کشوری وجود ندارد که در آن نهاد مدرن دانشگاه نباشد. دانشگاه هم محصول مدرنیته است و هم ماشین مولد و محرک آن. از این‌رو تمام کشورها هنگام تحقق برنامه‌های نوسازی، شکل دادن به دولت ملی، تجربه کردن انقلاب صنعتی، توسعه دادن شهرنشینی، ایجاد نظام بروکراسی یا دیوان‌سالاری، بسط و گسترش عقلانیت جدید و تحقق بخشیدن به دیگر ابعاد مدرنیته، لاجرم یکی از نخستین اقدامات آنها، تاسیس دانشگاه مدرن با هدف تولید تجدد و در عین حال به مثابه نشانه‌ی از تجدد است (فاضلی، ۱۳۹۵). در ایران مدرن، از همان سرآغاز تجدد ایرانی یعنی از سال‌های آغازین قرن نوزدهم میلادی یا قرن سیزدهم، تجدد را در اخذ و اقتباس علم جدید و تاسیس نهاد دانشگاه مدرن فهمید، اعزام دانشجویان به غرب یا فرنگ، تاسیس دارالفنون، ایجاد نهادهای ترجمه و نشر کتاب، شکل دادن و گسترش نظام آموزشی جدید، تاسیس دانشگاه تهران و موسسات آموزش عالی دیگر، جملگی اقداماتی بود که ما برای تولید تجدد و توسعه آن انجام داد. به تدریج با بسط و گسترش تجدد و سیاست‌های نوسازی ایران، نهاد دانشگاه نیز در ایران به طور شتابناکی گسترش یافت. با گسترش شهرنشینی، نظام دیوان‌سالاری، بسط روابط ایران و غرب، تحکیم و تثبیت دولت ملی، ترویج علم جدید و نشر متون و کتاب‌های این علم، نهاد دانشگاه نیز روز به روز افزایش یافت. به تدریج تحولات دیگر و متناسب با اقتضات زندگی اجتماعی و اقتصادی در ایران، زمینه برای رشد آموزش عالی فراهم شد. در نتیجه یکی از نتایج تحول آموزش عالی در یک قرن گذشته، تحول و گسترش «نهاد دانشگاه مدرن» بوده است. اما گسترش نهاد دانشگاه و آموزش عالی در ایران معاصر، همواره با ناسازه‌های گوناگون اقتصادی-اجتماعی و معرفتی روبه‌رو بوده است. این ناسازه‌ها موجب شد تا از همان ابتدای پیدایش و شکل‌گیری آموزش عالی در ایران، مجموعه‌ی از گفت‌وگوها، مناقشات،

مشاجرات، بر سر کم و کیف و چند و چون نهاد دانشگاه در بین روشنفکران، سیاستمداران، تحصیلکرده‌ها و حتی توده مردم شکل بگیرد. این مناقشات و گفت‌وگوها، گاه و بیگاه به صورت کتاب‌ها و مقالات و متون رسانه‌یی و مطبوعاتی منتشر شدند. می‌توان این مجموعه مناقشات و منابع و متون را «گفتمان دانشگاه» نامید. (همان؛ ۱۳۹۵). «گفتمان دانشگاه» در ایران، طرز سخن و اندیشیدن ما درباره نهاد دانشگاه را شکل می‌دهد؛ و این گفتمان تعیین می‌کند که ما دانشگاه را چگونه ببینیم، به چه چیزهای آن توجه کنیم، چه چیزهای آن را نادیده بگیریم و به چه چیزهای دانشگاه حساس باشیم و اهمیت دهیم. به طور کلی گفتمان دانشگاه ایرانی نه تنها اندیشه ما درباره دانشگاه، بلکه هستی و «هویت دانشگاه ایرانی» را نیز شکل می‌دهد. ما البته مانند اروپا و امریکای شمالی از همان ابتدای راه‌اندازی دانشگاه، درباره دانشگاه اندیشه مفهومی و فلسفی نکردیم بلکه اندیشه‌های ما مبتنی بر مقتضیات عملی، سیاسی و ایدئولوژیک بود. نهاد دانشگاه در ایران یکی از نیروهای قدرتمند و تاثیرگذار و مولد تجدد در ایران بود، این نیروی مولد لاجرم احساسات، افکار و واکنش‌های مردم، نخبگان و روشنفکران جامعه ایران را برمی‌انگیخت. از این رو وقتی به بررسی تاریخ معاصر ایران، اعم از تاریخ سیاسی یا فرهنگی یا اجتماعی آن می‌پردازیم، لاجرم به دانشگاه اشاره می‌کنیم و نقش نهاد دانشگاه را در تک‌تک رخدادهای بزرگ و کوچک ایران امروز مشاهده می‌کنیم. اینها بیانگر آن است که گفتمان دانشگاه در ایران معاصر شکل گرفته است. بدون وجود این گفتمان، ما هرگز قادر به توسعه آن نیز نبودیم. این گفتمان به ما امکان معنادار ساختن و بازنمایی نهاد علم جدید و دانشگاه مدرن را داده است. در چارچوب این گفتمان است که ما نه تنها دانشگاه را فهم می‌کنیم، بلکه برای توسعه آن و تحصیل و تدریس و تحقیق در آن اقدام می‌کنیم. همه کنش‌ها و واکنش‌های ما در این نهاد به گفتمان دانشگاه ایرانی بازمی‌گردد. این گفتمان البته مانند هر گفتمان دیگری به ابعاد گوناگون دانشگاه می‌پردازد. از این رو با نظام اقتصادی، نظام سیاسی، ایدئولوژی‌ها و تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ایران معاصر هم‌پیوند و همراه و همزمان است. در نتیجه، برای درک و شناخت عمیق نهاد دانشگاه در ایران معاصر، نیازمند درک و فهم «گفتمان دانشگاه» در ایران هستیم. بدون داشتن شناخت از روند شکل‌گیری این گفتمان و تحول آن و فهم مولفه‌ها و ویژگی‌های آن، ما نمی‌توانیم به هیچ یک از جنبه‌های دانشگاه پی ببریم. در اینجا نیز مانند هر جای دیگری ناگزیر باید به گونه‌شناسی و طبقه‌بندی روی آوریم. (همان؛ ۱۳۹۵)

گفتمان‌های دانشگاهی چیست؟

قریب به بیش از ۱۵۰ سال از تاسیس نخستین نهاد آموزش عالی در ایران می‌گذرد. در این یک قرن و نیم، گفتمان‌های گوناگونی از دانشگاه ایرانی شکل یافته است. متناسب با وضعیت جامعه، نوع تلقی از معرفت و چگونگی توسعه و ترویج دانشگاه و نحوه تعامل دانشگاه و جامعه ایرانی و به ویژه همراه با تحول نظام‌های سیاسی در ایران، گفتمان دانشگاه ایرانی نیز تغییر کرده است. شاید بتوان در یک چشم‌انداز کلی، گفتمان دانشگاه ایرانی را به سه گفتمان متفاوت شامل گفتمان سیاسی، گفتمان اجتماعی و گفتمان فرهنگی گونه‌شناسی طبقه‌بندی کرد. این طبقه‌بندی لزوماً بهترین یا تنها شکل طبقه‌بندی گفتمان دانشگاه نیست اما از این طریق می‌توان چگونگی و منطق برخی تحولات و ریشه برخی مسائل کنونی نهاد دانشگاه در ایران امروز را توضیح داد (همان: ۱۳۹۵).

گفتمان سیاسی دانشگاه: این گفتمان را می‌توان گفتمان تاسیس یا ترویج دانشگاه دانست و از همان ابتدای تاسیس نهاد جدید دانشگاه در ایران شکل گرفت و تاکنون تداوم یافته است. این گفتمان که از همان آغاز تاسیس دارالفنون به وجود آمد، بر پایه چند ایده ساده استوار بود: نگاه ابزاری به دانشگاه به مثابه بازوی تقویت‌کننده دولت، برای تحقق هدف‌های نظامی و تحکیم و تثبیت قدرت سیاسی؛ دانشگاه به مثابه ابزار یا ماشین انتقال علم که به کمک آن می‌توان محصولات معرفتی را به صورت بسته‌های آماده از جهان غرب به ایران منتقل یا وارد ساخت. این گفتمان آغازین بر تمام تاریخ ۱۵۰ سال گذشته به صورت زمینه تفکر ما درباره دانشگاه بوده است. این گفتمان دانشگاه را صرفاً در چارچوب نظام سیاسی و هدف‌های آن فهم می‌کند. پیدایش دولت ملی مدرن این گفتمان را تقویت کرد. این گفتمان بدون در نظر گرفتن تحولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مبنای برنامه‌ریزی‌ها و سیاستگذاری‌های دولت‌ها در زمینه آموزش است. اما تحولات و واقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران زمینه ظهور «گفتمان‌های رقیب» برای این گفتمان سیاسی را در بستر تاریخ معاصر ایران خلق کرده است (همان: ۱۳۹۵).

گفتمان اجتماعی: دومین گفتمان دانشگاه ایرانی از دل اقتضائات شرایط اجتماعی ایران سر برآورد. همگام با توسعه شهرنشینی و تحول اقتصاد معیشتی کشاورزی محور به اقتصاد صنعتی یا واسطه‌یی و شکل‌گیری و گسترش طبقه متوسط شهری، به تدریج نظام آموزش عالی در ایران معنای تازه‌یی به خود گرفت و دانشگاه به مثابه نردبان تحرک اجتماعی طبقات گوناگون جامعه

تبدیل شد. این نردبان قادر بود تا طبقات فرودست را به طبقه متوسط تبدیل کند، جایگاه طبقه متوسط را تثبیت و تحکیم بخشد و این امکان را فراهم کند تا طبقه متوسط به طبقه فرادست راه یابد. در این فضای جدید، که دانشگاه نردبان صعود طبقات اجتماعی در ایران بود، هر گروهی سعی می‌کرد به تناسب طبقه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی‌اش از پله‌های این نردبان بالا رود. دانشگاه نردبان منعطفی بود که می‌توانست صعود برای هر کس را در هر موقعیتی فراهم سازد. در چنین شرایطی دیگر دانشگاه نه صرفاً ابزار تحقق آرمان‌های دولت یا ماشین حمل و نقل دانش و ترابری محصولات معرفت از غرب به ایران، بلکه یک راه بود برای انسان ایرانی مدرن و معاصر، راهی برای متجدد شدن، متمدن شدن و شدن‌های امروزی دیگر. در چنین شرایطی گفتمان دانشگاه ایرانی پیش از آنکه گفتمانی سیاسی باشد، به یک «گفتمان اجتماعی» تبدیل شد. منظور از گفتمان اجتماعی، پیوند خوردن دانشگاه به سیاست زندگی و منطق عمل در گروه‌های مختلف مردم است. این گفتمان با گسترش آموزش عالی و توسعه شهرنشینی از سال‌های ۱۳۳۰ به بعد به تدریج اهمیت بیشتری یافت و تا سال‌های ۱۳۷۰ توانست خود را به طور کامل تثبیت سازد. در این گفتمان، مانند گفتمان پیشین مهم‌ترین چیز که غایت است، مهم‌ترین مأموریت دانشگاه یعنی «تولید دانش» و «تفکر انتقادی» نیست. به عبارت دیگر، گفتمان اجتماعی و سیاسی این ویژگی را دارند که دانشگاه ایرانی را به عنوان نهاد مولد علم یا نهادی برای اندیشیدن انتقادی تعریف نکنند. مأموریت دانشگاهی ماهیتاً معطوف به معرفت و ساز و کارهای آن نیست. از این رو این دو گفتمان ضمن آنکه زمینه را برای تاسیس و گسترش دانشگاه ایرانی فراهم می‌سازند، تلقی‌ای را موجب می‌شوند که از نظر منطق توسعه علمی، این نهاد عقیم و نابارور می‌شود. گفتمان اجتماعی و گفتمان سیاسی دانشگاه ایران گفتمان‌هایی هستند که هر گونه دانشگاهی را حمایت می‌کنند، آن را عزیز می‌دارند و سرمایه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی لازم برای گسترش آن را تضمین می‌کنند. این گفتمان‌ها به دلیل اهداف عملگرایانه‌ی که دارند، ماهیتاً ایدئولوژیک و مبتنی بر منافع و تنازع گروه‌ها استوارند. دانشگاه ایرانی در چارچوب این گفتمان‌ها گرفتار مناقشات وسیع سیاسی و ایدئولوژیک شد. با در نظر گرفتن این واقعیت که دانشگاه مدرن به عنوان چهره‌ی از مدرنیته غربی ظهور و بسط یافته است و این الگوی تجدد نیز ماهیتاً عرفی است، در نتیجه تمام محصولات آن از جمله دانشگاه عرفی است. علاوه بر این، خاستگاه غربی دانشگاه جدید، باعث می‌شود تا این نهاد جهانی علم که در قرون ۱۸ و ۱۹ گسترش یافت، قرونی

که کشورهای اروپایی امپراتوری‌های استعماری خود را تشکیل دادند، در نتیجه دانشگاه جدید به نوعی با ایده امپراتوری‌گری و استعمار نیز عجین و قرین شود. از این رو دانشگاه جدید در هر جا و از جمله ایران از همان ابتدا، نه تنها با چالش بین خود و مذهب روبه‌رو بود، بلکه به نوعی در مظان اتهام ابزار استعمار و استثمار نیز شناخته می‌شد. اما شاید اصلی‌ترین چالش موجود بین دانشگاه جدید و جامعه ایرانی، مساله تعارض عرفی‌گری و مذهب، یا مساله بیگانگی و استعمار نباشد، بلکه چالش اصلی آن تعارض کلی بین کلیت سنت ایرانی و تجدد امروزی که نهاد دانشگاه ماموریت ترویج آن را بر عهده داشت، است. این تعارض را می‌توان به سادگی این‌گونه توضیح داد که دانشگاه جدید در ایران از همان ابتدای پیدایش تا به امروز عامل بسیار اساسی در زمینه تعریف نوعی شیوه یا سبک زندگی بود؛ شیوه یا سبکی که از ابعاد گوناگون، با شیوه تثبیت شده سنت تعارض داشت. دانشگاه جدید در ایران پیش از آنکه بتواند نیروی ماهر، متخصص، اندیشمند و خودمولد علم تربیت کند، نهادی برای تربیت انسان مدرن، متجدد و متمدن در بافت و معنای جدید آن بود. اگر چه در سنت ایرانی، علم از حرمت بسیاری برخوردار بوده و هست، اما معنای منظور ما از علم و معرفت در گذشته، با معنای علم و جهان‌بینی‌هایی که علم جدید ارائه می‌کند تفاوت دارد. در واقع شرط موفقیت «دانشگاه ایرانی» این بود که بتواند انسان ایرانی را از چارچوب سنت بیرون آورده و وارد فرهنگ و دنیای متجدد کنونی کند. این امر را می‌توان نوعی «گذار از مرزهای فرهنگی» دانست. دقیقاً در این مرزهاست که تنازع خونین بین دانشگاه و جامعه ایران شکل می‌گیرد. با توجه به این واقعیت که انسان‌ها معمولاً در برابر تغییر مقاومت می‌کنند، انسان ایرانی نیز در برابر تغییری که نهاد دانشگاه در پی آن بود، مقاومت می‌کرد؛ مقاومتی که شاید امروز در این ۱۵۰ سال بتوان به وضوح آن را مشاهده کرد. این نزاع و چالش بین دانشگاه ایرانی با جامعه و فرهنگ ایران پیامدهای گوناگونی داشته است. چرخش فرهنگی و ظهور گفتمان فرهنگی دانشگاه طی سه دهه گذشته تحولاتی در جهان رخ داد که شرایط را برای تحول در دانشگاه فراهم ساخت. چرخش فرهنگی در دانشگاه‌ها به معنای آن است که فرآیندهای تحول فرهنگی عمومی در جهان امروز شامل دانشگاه نیز شده‌اند. این فرآیندهای تحول عمومی عبارتند از رسانه‌پی شدن، بصری شدن، زنانه شدن، زیباشناسانه شدن، دموکراتیک شدن، شهری شدن، مصرفی شدن، عامه‌پسند شدن، الکترونیک و مجازی شدن، جهانی شدن و بسیاری فرآیندهای دیگر. گسترش فناوری‌های نوین ارتباطی مانند اینترنت و ماهواره، توسعه فرآیندهای جهانی شدن، توده‌گیر شدن

دانشگاه یا ورود انبوه دانشجویان از تمام گروه‌های اجتماعی، فرهنگی و قومی به دانشگاه، تحول در کارکردهای گوناگون نهاد دانشگاه در جهان، گسترش پیوند دانشگاه و علم با جامعه و مردم، تحول در شیوه‌های تولید علم، و بسیاری تحولات دیگر، جمعا باعث آن شد تا دانشگاه به تدریج در چارچوب گفتمانی جدید قرار گیرد که آن را «گفتمان فرهنگی» دانشگاه ایرانی می‌نامند در این گفتمان جدید، نهاد دانشگاه به عنوان نهادی شناخته می‌شود که در آن دیگر نه تنها گروهی از نخبگان سیاسی، بلکه همه مردم مشارکت دارند. دانشگاه محلی است برای مشارکت مردم در توسعه فرهنگی و اجتماعی. همچنین در این گفتمان نهاد دانشگاه عرصه‌یی برای ظهور و بروز مجموعه وسیعی از رمزگان و نشانگان است. در این چرخش فرهنگی، نهاد دانشگاه به صورت محیطی برای تجربه کردن و تولید و بازتولید مجموعه وسیعی از نشانگان و ارزش‌های دینی، قومی، زبانی، نژادی و اجتماعی بدل شده است. (همان؛ ۱۳۹۵)

گفت‌وگوهای فرهنگی

گفتمان فرهنگی مفهومی بیش از تاثیرات و تبدلات هنری، ادبی یا فلسفی محدود است. فرهنگ‌ها مرتب در جریان تعاملات رشد و تغییر میکنند. "گفت‌وگوی فرهنگی" و رای چندگانگی تعاملات دشوار در درک مفاهیم مثبت قرار دارد و نشاندهنده این واقعیت است که روابط انسانی و رای روابط فردی و دولت‌هاست. گفت‌وگو بین گروه‌های مختلفی که از ارزش‌ها، هنجارها، مدل‌ها، رفتارها و روش‌های معرفی دیگران که در موسسات رسمی کم و بیش به چشم می‌خورد، فراتر می‌رود. رابطه بین گروه‌های انسانی وزن فرهنگی عظیمی را به همراه دارد که بدلیل محدودیت‌های جغرافیایی بطور سنتس محدود شده است، حتی اگر تاریخ انسانی نیز از روابط دور شده باشد، بخش گسترده‌ایی از "نخبگان" در تبادل مستمر با فرهنگ‌های خارجی بوده اند. سرعت تکامل حمل و نقل و ارتباطات، جهانی شدن جریان‌های فرهنگی را به ارمغان آورده است. امروزه رسانه‌ها، حتی بیش از حمل و نقل و پویایی نخبگان، نقش مهمی را در تعاملات بین جوامع و فرهنگ‌ها ایفا می‌کنند. در این زمینه، اختلاط گسترده رسانه‌ها، به طور مستمر، کسانی را که فرهنگ‌های دیگر را مورد انتقاد قرار می‌دهند، ابزاری برای ارتقای موفقیت ارزش‌های غربی و روش‌های ایجاد تفاهم و گفتمان عمیقا نابرابر «آنها» می‌دانند. این وضعیت یکی از مهمترین سوالات زمان ما را مطرح می‌کند: چگونه آمادگی درک دیگر فرهنگ‌ها را داشته باشیم؟ رسانه‌ها فرهنگ‌های عربی، آسیایی و آفریقایی و و را چگونه معرفی می‌کنند؟ آیا

فرهنگ‌ها غیر از تولیدات رسانه‌ای درکی از فرهنگ یکدیگر دارند؟ در کدام کشورها، در صورت وجود، فرصتی برای معرفی فرهنگ‌شان در روزنامه‌ها، نشریات و صفحه‌نمایش تلویزیون و ... دیگر فرهنگ‌ها اختصاص داده می‌شود؟ گفت‌وگوی میان فرهنگ‌ها نیاز به دانش کافی متقابل دارد. با توجه به قدرت نمایی فرهنگی برخی کشورهای آمریکایی و اروپایی زمان تبادل فرهنگ بین‌المللی فرارسیده است و شرایط نابرابر مبادلات میان فرهنگی، تهدیدی برای امنیت فرهنگی کشورهای است که به لحاظ استراتژیکی نیز دارای اهمیت منطقه‌ای هستند. امنیت فرهنگی، "گسترش ظرفیت جامعه برای حفظ ویژگی‌های خاص خود، به رغم تغییر شرایط و تهدیدات واقعی یا مجازی و پایداری زبان، فرهنگ، انجمن‌ها، هویت و برنامه‌های ملی یا مذهبی است تا تغییرات غیرقابل اجتناب قابل قبول باشد. مفهوم امنیت به وضوح نگرانی اساسی هر جامعه درخصوص مسائل فرهنگی است که باید با توجه به شرایط کنونی جامعه بین‌الملل مورد توجه قرار گیرد. نیاز به امنیت فرهنگی برگرفته از "منافع ملی" است. کسانی که از ارزش‌ها صحبت می‌کنند، از فرهنگ نیز سخن می‌گویند. برابری فرهنگ‌ها اصولی است که برای برقراری موفق گفت‌وگو و تبادلات حقیقی بین آنها با در نظر گرفتن وزن کامل سرمایه داری فرهنگی در تحولات اخیر، به آن نیاز داریم و جامعه‌نخبگان در خلق این فضا مجهز به ابزار آن هستند چرا که گفت‌وگوی نخبگان به دلیل بهره‌گیری از چارچوب‌های منطقی و عقلی، از تاثیرگذاری و ثمربخشی بیشتری برخوردار می‌باشد. کارآمدسازی نظام آموزشی، رسانه‌ها، تسهیل و ترویج نهضت ترجمه، برگزاری همایش‌ها و جشنواره‌ها و سایر مبادلات و همکاری‌های مشترک در زمینه میراث فرهنگی و تاریخی سازوکار مناسبی برای ترغیب و بهبود روابط و تبادل نظر مستمر میان نخبگان و گروه‌های مرجع برای همفکری و رسیدن به فهم مشترک برای یافتن راه‌های مناسب برای خروج از بحران‌های حاکم و کاهش آسیب و مخاطرات رشد افراط‌گرایی و منازعات مذهبی و سیاسی به شمار می‌آید.

نتیجه

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که به طور کلی میزان اعتماد نخبگان علمی و مذهبی افغانستانی به جمهوری اسلامی ایران در شرایط خنثی قرار دارد. منظور از نخبه‌ها در این پژوهش، دست‌اندرکاران و متصدیان امور فرهنگی، و همچنین استادان، و دانش‌آموختگان جامعه‌ی افغانستان است. با توجه به حجم گسترده روابط افغانستان و ایران و اینکه استعمار و ایجاد

دولت-ملت مدرن و تنش‌های ایدیولوژیک، فرصت شناخت کشورهای منطقه را از هم گرفته است، در حالی که افغانستان و کشورهای ماحول آن نیازمند شناخت یکدیگرند، بدون شک یافته‌های پژوهش حاضر در راستای طرح خط‌مشی خارجی و سیاست‌گذاری‌های کلان فرهنگی ملی و منطقه‌یی برای دو کشور فارسی‌زبان افغانستان و ایران کمکی شایانی خواهد کرد. می‌توان گفت برخلاف تصویرسازی شبکه‌های ماهواره‌ای و کانال‌های معاند، وجود نخبگان و بسترسازی برای رشد این افراد، منفعتی دوجانبه برای هر دو ملت ایران و افغانستان خواهد داشت. استفاده درست از این ظرفیت، مستلزم داشتن ساختار، قوانین و حکمرانانی توانمند برای جذب و هدایت ایشان، اصلاح فرهنگی و بسترسازی فرهنگی تربیت نخبگان و نیز ملموس بودن برآوردها و نتایج اقتصادی برای کشور است. نکته آخر اینکه، دولت‌های غربی هم اینک با تربیت نسل‌های مدیریتی حال و آینده افغانستان، از بین همین نخبگان علمی درصدد تأمین منافع ملی خود هستند، لذا بسیار ضروری است که دولت جمهوری اسلامی ایران نیز به عنوان مقابله با این سیاست استعماری که نتایج و عواقب آن دامن کشور را می‌گیرد، به تربیت نیروهای شایسته و کارآمد همت گماشته و در شکل‌گیری آینده افغانستان آباد و اسلامی تأثیر مثبت خود را دریغ نکند. دو کشور ایران و افغانستان منافع کلان و راهبردی دارند که ضرورت توسعه همکاری‌ها در تمامی بخش‌ها را توجیه می‌کند؛ با افزایش توانایی‌ها و ظرفیت‌های نهادهای علمی فرهنگی کشور و همین‌طور ظرفیت‌های موجود در نهادهای علمی فرهنگی کشورهای همسایه در صورت شکل‌گیری همکاری‌های صادقانه و جدی در مبارزه با تروریسم و افراط‌گرایی می‌توان به آینده امنیت و ثبات بهتری در منطقه امیدوار بود.

منابع

۱. -آراسته، ح. ر.؛ محمودی راد، م. (۱۳۸۳). شناسایی، ویژگی‌ها و رشد نخبگان. رهیافت، (۵)، ۴-۱۲.
۲. -آقاجانی؛ مصطفی (۱۳۹۷)، «موفقیت نخبگان مهاجر افغانستان در آموزش عالی ایران؛ فرصت‌ها و چالش‌ها»، پژوهشکده مطالعات راهبردی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
۳. -باتومور، تی بی (۱۳۶۹) نخبگان و جامعه، ترجمه علیرضا طیب، تهران
۴. -جمالزاده فلاح، فریبرز (۱۳۸۲) مفاهیم توسعه و توسعه پایدار، ماهنامه علمی (مقاله ژورنالی)

- ۵- حسین فرزانه پور، ناصر یوسف زهی (۱۳۹۶)، «کاربست تاریخی نظریه نخبگان و آسی بشناسی نقش کارگزاران برشکنندگی دولت‌های افغانستان»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال هفتم، شماره اول، صص ۹-۱۲۲.
- ۶- دوستار، م؛ فروغی، ن؛ نوروزی، خ؛ جوادی، م. (۱۳۹۲). بررسی راهبردهای جذب نخبگان در نظام آموزش عالی ج.ا.ا با استفاده از مدل گسترش عملکرد کیفیت. فصلنامه سیاست‌های راهبردی و کلان ۱ (۴)، ۱-۲۰.
- ۷- رحیمی، ثریا؛ عموری نعیم (۱۳۹۴)، «احیای فرهنگ گفتگو و ضرورت همگرایی جهان اسلام»، فصلنامه حبل المتین.
- ۸- زاهدی، شمس السادات، (۱۳۸۶)، "توسعه پایدار"، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- ۹- ساعی، احمد. (۱۳۸۳) مسائل سیاسی اقتصادی جهان سوم. تهران: انتشارات ...
- ۱۰- سریع القلم، محمود. (۱۳۸۲) عقلانیت و آینده توسعه یافتگی ایران. تهران: مرکز پژوهش‌های ...
- ۱۱- طهماسبی، ر؛ قلی‌پور، آ؛ جواهری زاده، ا. (۱۳۹۱). مدیریت استعدادها: شناسایی و رتبه‌بندی عوامل مؤثر بر جذب و نگهداشت استعدادهای علمی. پژوهش‌های مدیریت عمومی، ۵(۱۷)، ۵-۲۶.
- ۱۲- فاضلی، نعمت‌الله (۱۳۹۲)، «تاریخ فرهنگی ایران مدرن: گفتارهایی در زمینه تحولات گفتمانی ایران امروز از منظر مطالعات فرهنگی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- ۱۳- معین، محمد (۱۳۸۳) فرهنگ فارسی. تهران: انتشارات سرایش
- ۱۴- منتظر، غ؛ ناظمی، ا. م؛ موسوی‌نسب، م. (۱۳۹۱). پیامدهای بازاندیشی در مفهوم نخبگی. فصلنامه علمی - پژوهشی، ۵ (۲).
- ۱۵- منصور، جواد. (۱۳۷۴) فرهنگ استقلال و توسعه. تهران: وزارت امور خارجه.
- ۱۶- هویدا؛ محمدرضا (۱۳۹۵)، «مبارزه جدی با نشان‌های افراط‌گرایی در محیط‌های فرهنگی»، روزنامه افغانستان ما.

نقش دانشگاه و نخبگان علمی (تعاملات علمی) در مهار خشونت در کشور افغانستان

عبدالرسول حسنی فر

چکیده

در دوره کنونی یکی از مهمترین آسیب‌های اجتماعی و سیاسی خشونت است، این خشونت که هم وجوه فردی و هم وجه اجتماعی و بین‌المللی دارد به عنوان مهمترین مانع توسعه و پیشرفت در کشورهای مختلف می‌باشد. یکی از کشورهای که درگیر این خشونت در وجوه مختلف از خشونت فردی تا اجتماعی می‌باشد کشور افغانستان است به طوری که آمارها و گزارش‌های جهانی حکایت از خشونت فزاینده در کشور افغانستان خصوصاً در سالهای اخیر دارد. با توجه به اهمیت و تبعاتی که این مسئله دارد این مقاله به بررسی خشونت در کشور افغانستان پرداخته است. بر این اساس در این مقاله تلاش شده است با طرح مسئله خشونت در افغانستان به طور کلی و مطالعه موردی خشونت علیه زنان به کشف علل و عوامل این خشونت در جامعه افغانستان بپردازد.

نتایج مقاله نشان می‌دهد اگرچه عوامل خشونت در افغانستان متعدد و متکثر است اما همه آنها ریشه و منشا مشترک دارد که نقش دانشگاه و نخبگان علمی و آشنایی و تعاملات بین دانشگاهی کشورهای مختلف از جمله ایران می‌تواند مهمترین راهکار مهار خشونت در افغانستان در وجوه مختلف اجتماعی باشد.

واژگان کلیدی: خشونت، افغانستان، خشونت علیه زنان، دانشگاه، نخبگان علمی، ایران

۱- مقدمه

خشونت همزاد انسان و از آغاز خلقت با انسان قرین بوده است. یافته‌های باستان‌شناسان نشان دهنده شواهدی مبنی بر درگیری، خشونت و صلح جوئی به عنوان ویژگی ابتدایی انسان است. (Whipps, ۲۰۰۶) به عبارت دیگر خشونت به عنوان وجهی از طبع انسان و به تعبیر سندی فازی می‌تواند مکانیسمی طبیعی برای مشارکت، حفظ نسل (Cindy Fazzi, ۲۰۰۲) یا

به عنوان منبع غرور و دفاع از افتخار باشد. خشونت را از ابعاد مختلف می‌توان تعریف کرد. خشونت از نظر لغوی به معنای خشکی، تندی، تیزی و سختی است (دهخدا، www.vajehyab.com/dehkhoda) که به منظور قراردادن دیگران در وضعیتی بر خلاف

خواستشان استفاده می‌شود (Merriam-Webster Dictionary Retrieved, ۲۰۰۹).

در روانشناسی «خشونت» به رفتاری از روی خشم اطلاق می‌شود که به منظور صدمه و آسیب رساندن به دیگران صورت می‌گیرد. درحقیقت می‌توان گفت اگر حالت روانی خشم به عنوان یک هیجان طبیعی کنترل و مدیریت نشود تبدیل به رفتار نامناسبی به نام خشونت می‌گردد که عواقب آسیب‌زایی هم برای خود و هم برای دیگری دارد. رفتار خشونت‌آمیز می‌تواند در سطح آگاهانه یا ناآگاهانه صورت گیرد. ژان ولوکا بدین منظور تأکید می‌کند که رفتار خشونت‌آمیز به عنوان رفتار تهاجمی فیزیکی عمدی در مقابل فرد دیگر تعریف شده است (Volavka, ۱۹۹۹:۳).

نظریه کلاسیک فروید یکی از نظریه‌های مطرح در روانشناسی اجتماعی در باره خشونت است. فروید یکی از زمینه‌های مهم خشونت را وجود اصلی به نام غریزه مرگ (تاناتوس) در روان انسانی می‌داند (سفیری، ۱۳۷۹: ۵۹).

خشونت طیف گسترده‌ای را پوشش می‌دهد. اگرچه وجهی از خشونت می‌تواند متعارف و به عنوان ابزار کنترل اجتماعی باشد اما خشونت در جامعه امروز به عنوان آسیب اجتماعی و بستر رفتارهای ضد بشری و مانع رشد و تکامل فرد و در سطح جامعه مانع پیشرفت و توسعه است. همچنین خشونت می‌تواند از درگیری لفظی و فیزیکی تا جنگ و نسل‌کشی که کشته شدن میلیون‌ها نفر از نتایج آن است را شامل شود.

خشونت را براساس مولفه‌های مختلف می‌توان به انواعی تقسیم کرد. به طور نمونه خشونت را بر اساس شکل بروز می‌توان به سه دسته خشونت عریان، خشونت پنهان، خشونت نمادین تقسیم نمود. همچنین خشونت به دو نوع روانی و جسمانی از یک منظر و خشونت آگاهانه یا ناآگاهانه از منظر دیگر تقسیم کرد. بر اساس محل و مکان بروز خشونت هم می‌توان انواعی چون خشونت خانگی یا خانوادگی، کاری و ... تقسیم کرد. بر اساس گروه یا افراد مورد خشونت هم تقسماتی وجود دارد مانند خشونت علیه کودکان، خشونت علیه زنان و ... همچنین بر اساس جنس و نوع خشونت اعمال شده هم انواعی دارد مانند خشونت جنسی، خشونت مذهبی و ...

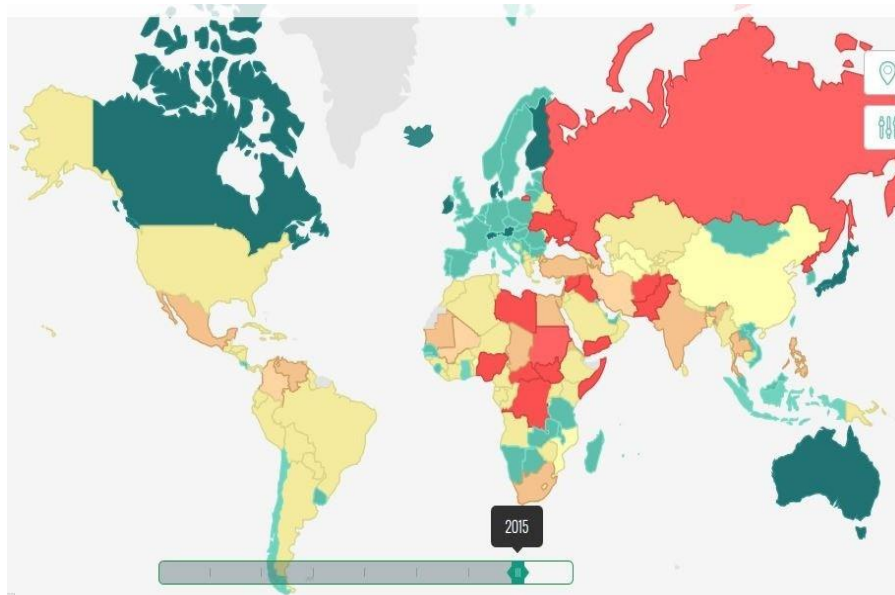
کشور افغانستان با وجود برخورداری از تاریخ و تمدن کهن و غنی، متأسفانه امروز در وجوه مختلف درگیر خشونت در ابعاد فردی، اجتماعی و سیاسی است. اگر چه تصور می شد پس از سقوط طالبان و حاکمیت حکومت مرکزی از میزان این خشونت کاسته شود ولی چنین نشد و آمار حتی از فزونی این خشونت حکایت دارد. با توجه به اهمیت این مسئله و تأثیری که بر شاخصه‌های مختلف توسعه و پیشرفت کشور دارد در این مقاله به این مسئله مهم از جهت ارائه راه‌ها مهار این خشونت پرداخته شده است.

بر این اساس مقاله در ابتدا پس از بیان وضعیت خشونت در جامعه افغانستان، به یکی از انواع رایج خشونت در جامعه یعنی خشونت علیه زنان پرداخته است و با بررسی و کنکاش آن، علل و عوامل مختلف خشونت را استخراج نموده است. در ادامه بحث، مقاله کوشیده است نقش دانشگاه و نخبگان علمی را در مهار این خشونت مورد بررسی قرار دهد و در همین راستا بر تعاملات دانشگاهی توجه نماید.

۲- خشونت در افغانستان

میزان خشونت در جوامع مختلف به عوامل متعدد محیطی، جغرافیایی، اجتماعی، فرهنگی و ... بستگی دارد. این میزان اگرچه در همه کشورها تا حدودی وجود دارد اما میزان آن در برخی کشورها زیاد و غیر قابل تصور است. همه ساله بر اساس شاخص صلح جهانی کشورها بر اساس معیار «خشونت و عدم خشونت» طبقه‌بندی می شوند. تخمین می‌زند که هر سال تقریباً ۱/۶ میلیون زندگی در سراسر جهان به خاطر خشونت از دست می‌رود به طوری که خشونت در میان عوامل پیشرو در دلایل مرگ برای افراد ۴۴-۱۵ به خصوص مردان ۴۴-۱۵ سال است (World Report on Violence and Health, ۲۰۰۲).

بر این اساس گزارشی در سال ۲۰۱۵ که از سوی موسسه اقتصاد و صلح درباره شاخص صلح جهانی (GPI) بر اساس شاخص‌هایی مانند نرخ قتل، هزینه‌های نظامی، درک مجرمیت، سطوح تروریسم و ... منتشر شده است در مجموع ۱۶۳ کشور جهان، ایسلند برای دومین سال پیاپی در جایگاه نخست قرار گیرد و سوریه در انتهای جدول و خشونت‌بارترین کشور می باشد. پس از سوریه نیز کشورهای سودان جنوبی، افغانستان، عراق، سومالی، یمن، جمهوری آفریقای مرکزی، اوکراین، سودان، و لیبی قرار دارند. <https://www.parsine.com/fa/news/۲۸۸۴۶۳>. در نقشه ذیل می توان وضعیت کشورها را بر اساس این شاخص مشاهده کرد.



رنگ کشورها از سبز تیره به قرمز از امن به خطرناک تنظیم شده است

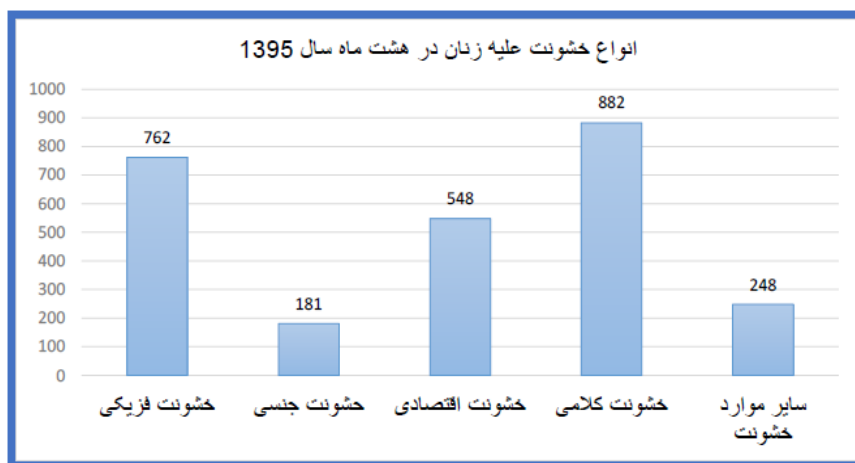
ایران در این گزارش توانسته است با بهبود شاخص نسبت به سال گذشته در جایگاه ۱۳۳ جهان قرار گیرد. این گزارش در سال ۲۰۱۷ نیز تغییر چندانی جز جابجایی چند کشورها نداشته است.

با بررسی‌های انجام شده، چنانکه در نقشه و رتبه‌بندی کشورها در قسمت پیشین نیز بیان شد کشور افغانستان با توجه به علل و عوامل مختلف جز کشورهای با فراوانی خشونت بالا می‌باشد به طوری که امروزه آن چنان خشونت در افغانستان فراگیر است که گویی خشونت بخش جدایی‌ناپذیر این سرزمین است و هر جا سخن از خشونت و جنگ باشد نام افغانستان مطرح است. البته باید ذکر کرد که خشونت در افغانستان وجوه و اقسام و به همین دلیل، علل مختلف دارد به طوری که قاعدتا بخشی از خشونت ناشی از جنگ‌های بین‌المللی و تاریخ سیاسی این کشور است که در سال‌های اخیر تا حدودی کاهش هم یافته است اما آنچه در این مورد توجه است خشونت در بافت اجتماعی و فرهنگی افغانستان است که بر وجوه سیاسی نیز تاثیر می‌گذارد. بر این اساس خشونت در افغانستان را از ابعاد مختلف می‌توان مورد بررسی قرار داد که ما در اینجا از یک جهت و به طور خاص خشونت علیه زنان به عنوان یک شاخص بررسی خشونت در جهان را مورد توجه قرار می‌دهیم.

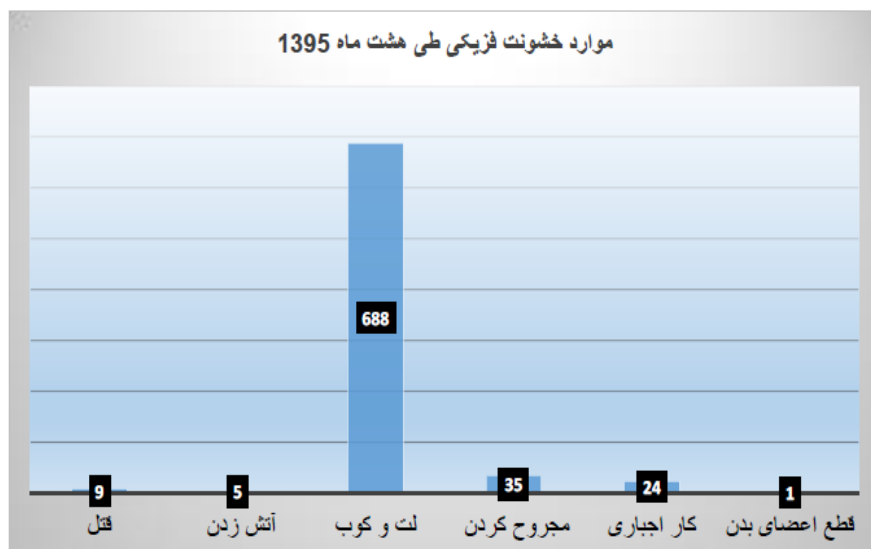
۳- خشونت علیه زنان

خشونت علیه زنان یکی از مشکلات عمده زنان در افغانستان محسوب می‌گردد. ارقام و احصائیه‌های مربوط به خشونت علیه زنان، سالانه از سوی وزارت امور زنان، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان و برخی موسسات غیر دولتی به ثبت رسیده که اگرچه نشان دهنده روند کاهشی داشته است اما هنوز هم از تعداد بالایی حکایت دارد. (اداره مرکزی احصائیه، ۲۰۱۴: ۳۶) بر اساس گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشر در افغانستان پدیده خشونت در کل و خشونت علیه زنان بطور خاص، واقعیت فراگیر و انکار ناپذیر در جامعه افغانستان به شمار می‌آید. (گزارش خشونت علیه زنان، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ۱۳۹۵)

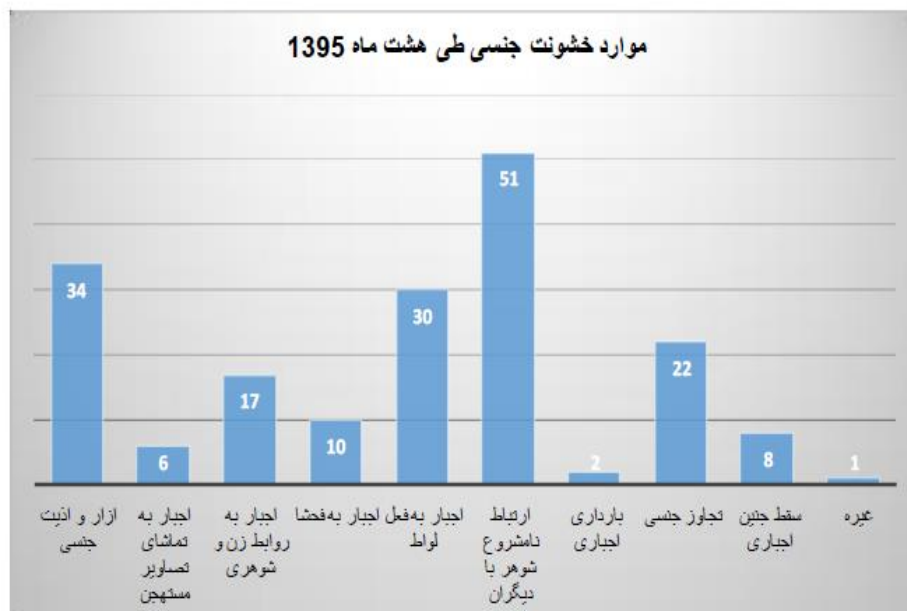
جهت روشن شدن این میزان خشونت به اختصار بخشهایی از این گزارش را مورد بررسی قرار می‌دهیم: در این گزارش ۲۶۲۱ مورد خشونت علیه زنان مورد بررسی قرار گرفته است که انواع مختلف آن در نمودار ذیل مورد اشاره قرار گرفته است.



بر اساس این گزارش گسترده‌ترین نوع خشونت علیه زنان همانا خشونت جسمی می‌باشد به طوری که ۷۶۲ مورد خشونت جسمی به ثبت رسیده است. البته باید توجه داشت این میزان فقط شامل مواردی است که بر اساس گزارشهای پلیس و ... به ثبت رسیده است و نه کل موارد خشونت جسمی. انواع این خشونت جسمی در نمودار ذیل نشان داده شده است.

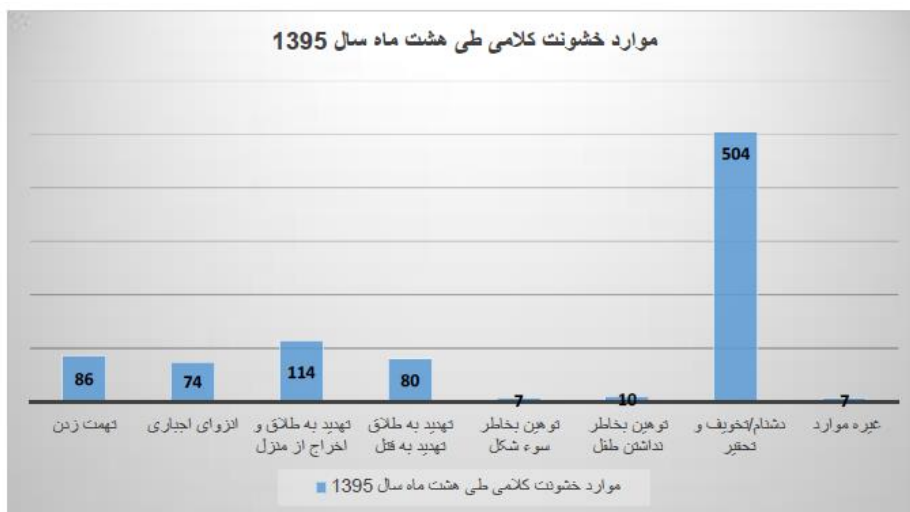


بر اساس گزارش، خشونت جنسی یکی از جدی‌ترین مشکلات زنان در افغانستان است که هر ساله زنان و دختران زیادی قربانی آن می‌گردند. با وجود آنکه آمارهای موجود از خشونت جنسی، بسیار نگران‌کننده است و هرازگاهی مواردی از این گونه قضایا در رسانه‌ها نیز منتشر می‌شود، ولی این آمارها رقم واقعی این معضل را نشان نمی‌دهد، زیرا مسایل جنسی در بستر سنت‌های جامعه افغانی، حالت تابویی دارد و پرداختن به آن‌ها کراهت آور قلمداد می‌شود. با همه این محدودیت‌ها در این گزارش، ۱۸۱ مورد خشونت جنسی علیه زنان در دفاتر کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان به ثبت رسیده است. این موارد خشونت جنسی به شیوه‌های مختلف همچون تجاوز جنسی، روابط نامعمول جنسی، توهین و تحقیر و بی‌حرمتی جنسی، و روسپی‌گری اجباری، سقط جنین اجباری و غیره اتفاق افتاده است. این نوع خشونت نه تنها خود باعث جراحات مستقیم جسمی می‌شود بلکه موجب آسیب‌های روانی بسیاری از قبیل افسردگی، مبتلا شدن به ایدز، بارداری ناخواسته و ... نیز می‌شود. همچنین زنانی که صدای شان را درمورد تجاوز جنسی بلند نمایند به خطرات و تهدیدهایی همچون لکه‌بدنامی، ترک شدن از سوی شوهر، محرومیت از حقوق اجتماعی و اقتصادی مواجه می‌شوند. انواع این نوع خشونت در نمودار ذیل آمده است:

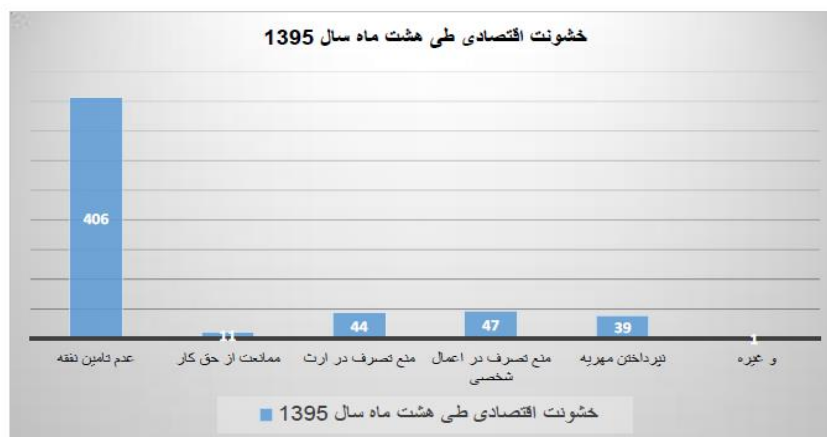


یک نوع دیگر از خشونت علیه زنان افغانستان خشونت کلامی و زبانی است که در بین انواع خشونت با وجود پیامد منفی زیادیکه بر روح و روان زنان قربانی دارد حتی کمتر به عنوان خشونت مورد توجه قرار می گیرد. تحقیر، دشنام و تهدید از اشکال رایج این نوع خشونت می باشد که می تواند تاثیرات جدی را بر شخصیت و روان زنان وارد سازد و پیامدهای ناگواری را بر زندگی شخصی و اجتماعی آنها به جا بگذارد که سرانجام آن ها را به انزوا و کم جرئی، سرخوردگی، اضطراب و استرس، ناامیدی و خود حقیر بینی و حتی عقده نسبت به دیگران دچار سازد.

بانک اطلاعات کمیسیون نشان دهنده ۸۸۲ مورد خشونت کلامی است که انواع آن در نمودار نشان داده می شود.



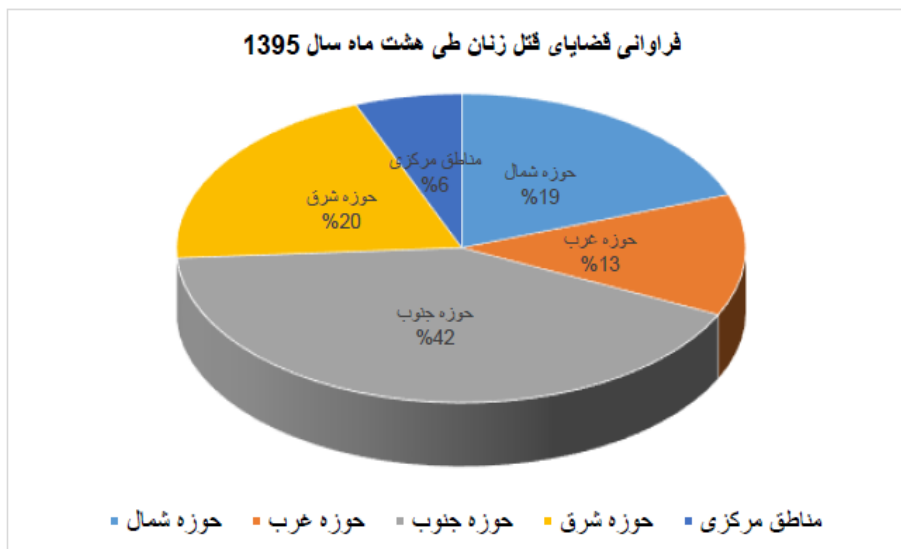
یکی از عوامل خشونت علیه زنان در جامعه افغانستان عدم استقلال اقتصادی زنان در محیط خانواده و وابستگی اقتصادی آنان به شوهران شان می باشد که سبب شده تا زنان در محیط خانواده و همچنان در سطح اجتماع از موقعیت نازل تر نسبت به مردان برخوردار باشند. از طرف دیگر این وضعیت سبب شده تا زنان از تصمیم‌گیری در امور خانواده به دور بمانند و مشارکتی در امور خانواده نداشته باشند. این امر که به نوعی خشونت اقتصادی نامیده می شود در آمارهای کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان به تعداد ۵۴۸ مورد ثبت شده است.



خشونت در برابر زنان در افغانستان محدود به شیوه های یادشده فوق نمی باشند، بلکه موارد دیگر خشونت نیز وجود دارد که ریشه های آن را در فرهنگ و الگوهای فرهنگی جامعه می توانیم جستجو نمائیم. حق تعلیم و آموزش، حق ازدواج و حق دسترسی به تسهیلات سلامت از جمله حقوق اساسی افراد است که برخی زنان و اطفال واجد شرایط در افغانستان هنوز هم بنابر دلایلی از آن محروم اند. تحقیقات کمیسیون نشان داده که امروزه یکی از عوامل مهم فرار از منزل، قتل های ناموسی و افزایش آمار طلاق، ازدواج های ناخواسته و زود هنگام بوده که بیشتر در سنین کودکی صورت گرفته است.

بانک اطلاعات کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ۲۴۸ مورد از این انواع خشونت ذکر کرده است که به طور مثال شامل خشونت هایی از قبیل اخراج از منزل، ازدواج اجباری، ازدواج زود هنگام، ممانعت از حق انتخاب همسر، بد و بدل دادن، ممانعت از حق تحصیل و غیره می باشد.

در انتهای این گزارش نموداری از موارد قتل زنان به تفکیک مناطق مختلف افغانستان بیان شده است که به همراه نقشه ولایات افغانستان ارائه می گردد.





۵- بررسی خشونت در افغانستان

با بررسی این مورد از انواع خشونت در افغانستان به عمق و شیوع خشونت در این کشور پی می‌بریم. سوالی که پس از این بررسی با آن مواجه هستیم علل و عوامل این خشونت در افغانستان است. با توجه به انواع و فراوانی خشونتی که مورد بررسی قرار گرفت می‌توان نتیجه گرفت خشونت به طور کلی در افغانستان و به طور خاص علیه زنان ناشی از عوامل متعددی می‌باشد که از جمله این عوامل متعدد می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- ۱- فقر
- ۲- جنگ داخلی
- ۳- فساد اقتصادی، اداری و اجتماعی
- ۴- پنهان‌نگاری، کتمان و سانسور جرایم و خشونت به خصوص علیه زنان
- ۵- اعتیاد به مواد مخدر و ...
- ۶- بیکاری
- ۷- فرهنگ مردسالاری، ترس و قبح اجتماعی اظهار برخی خشونت‌ها خصوصاً خشونت‌های جنسی
- ۸- بی‌اعتمادی به رسیدگی به خشونت در جامعه

- ۹- نقش افراد متنفذ مذهبی و قومی هم در عدم طرح خشونت و هم در امر رسیدگی به قضایا
 - ۱۰- عدم حمایت لازم از قربانیان خشونت
 - ۱۱- دخالت‌های نهادهای غیر رسمی و قانونی
 - ۱۲- غلبه نگاه و نگرش غالب جنسی نسبت به زنان
 - ۱۳- قوم گرایی و ترجیح منافع قومی، مذهبی بر منافع ملی
 - ۱۴- قرائتها و تفسیرهای خشونت گرا از دین اسلام
- ۶- نقش دانشگاه و نخبگان علمی در مهار خشونت**

با بررسی عوامل خشونت در افغانستان به یک نتیجه مهم و قابل توجه می‌رسیم و آن اینکه اگرچه عوامل این خشونت‌ها متعدد و متنوع هستند اما ریشه و منشا یکسانی دارند. به نظر می‌رسد ریشه هم این عوامل خشونت در جهل و عدم آگاهی در سطوح مختلف جامعه افغانستان دانست. هر یک از این عوامل متعدد را که مورد توجه قرار دهیم به نوعی پای در جهل و عدم آگاهی چه به صورت عمومی و چه در سطح نهادها و سازمان‌های رسمی و غیر رسمی جامعه دارد.

درست در همین بستر است که نقش دانشگاه و نخبگان علمی در مهار و کنترل خشونت طرح می‌گردد. فلسفه وجودی دانشگاه از آغاز شکل‌گیری تا امروز و در هر جامعه‌ای که مورد توجه قرار دهیم آگاهی‌سازی و آموزش و پرورش چه به صورت مستقیم و چه غیر مستقیم است. پادزهر و راه حل هر کدام از عوامل متعدد خشونت را که در فوق برشمردیم در همین آموزشها و آگاهی‌سازی‌ها می‌شود جستجو کرد.

دانشگاه امروز یک نهاد آموزشی - پژوهشی مدرن است که کارکردهای زیادی دارد به طوری که روز به روز شاهد گسترش نقش و تاثیرگذاری دانشگاه در حیات اجتماعی هستیم. در حال حاضر دانشگاه محل اصلی تربیت کادر و نیروی انسانی دستگاه‌های صنعتی - اداری کشور از یک سو و همچنین عمده‌ترین محل تولید یا توزیع علوم از جمله علوم انسانی - اجتماعی با توجه به حساسیت‌های بینشی و اخلاقی آن از سوی دیگر است. این نقش پست‌ترده و چندسویه دانشگاه‌ها در زمانهای گذشته موضوعیت نداشته است (قادری، ۱۳۸۱: ۳۴۳).

دانشگاه علاوه بر تولید دانش و آموزش و پژوهش، نقش و کارکرد تاثیرگذاری به‌عنوان عقل منفصل و نقاد جامعه دارد که باید آن را شناخت و در خدمت ایجاد یک نظام اجتماعی آزاد،

عادلان، اخلاقی و در عین حال رو به پیشرفت‌های همه‌جانبه قرار داد. دانشگاه نه تنها در قلمرو توسعه علمی بلکه در حوزه‌های عام توسعه یک نهاد در عرض نهادهای دیگر جامعه نیست. دانشگاه یکی از مهم‌ترین نهادهای تولید معرفت است که با حساسیت نسبت به مسائل «جامعه سیاسی» «جامعه مدنی» و «جامعه اخلاقی» می‌تواند سهم موثری در توصیف و تبیین آنها داشته باشد (خانیک، ۱۳۹۳). تجربیات سایر کشورها نشان دهنده نقش آفرینی دانشگاه در حوزه مختلف سیاسی- اجتماعی است. دانشگاه در بسیاری از کشورها موتور و پیشگام توسعه بوده است، به طوری که رد پای آن را در جریان مختلفی اجتماعی می‌توان دید و از این جهت موجب رشد چشمگیر دانشگاه شده است.

در سده بیستم، به ویژه، در نیمه پایانی این سده، شاهد افزایش فزاینده متقاضیان دسترسی به آموزش عالی و در نتیجه، افزایش شمار دانشگاهها، به ویژه در کشورهای شمالی بودیم. به گونهای که، در ایالات متحد آمریکا، شمار دانشجویان از ۱/۵۰۸ نفر در ۱۰۰۰۰۰ نفر در سال ۱۹۵۰ به ۳/۶۴۳ نفر در سال ۱۹۶۹ رسید. این فرایند در بسیاری از کشورهای توسعه یافته نیز طی شد و در طی سالهای ۸۰-۱۹۶۰ شمار دانشجویان در سه کشور فرانسه، آلمان و بریتانیا سه برابر شد (Mazzarol, ۲۰۰۱). در مجموع ۱۳ میلیون دانشجوی سال ۱۹۶۰ به ۸۲ میلیون در سال ۱۹۹۲ تبدیل شده است (یونسکو، ۱۳۷۸: ۴). این فرایند، با اندکی تأخیر در کشورهای در حال توسعه نیز، ادامه یافت. به عنوان مثال، شمار متقاضیان آموزش عالی و دانشجویان در کره جنوبی افزایش چشمگیری داشت. به شکلی که شمار متقاضیان آموزش عالی این کشور از ۸۲/۲۹۶ نفر در سالهای ۷۰ به ۴۱۹/۴۶۳ نفر در ۱۹۹۰ رسید. شمار پذیرفته شدگان نیز در طی همین سالها به حدود ۵ برابر رسید. (جاودانی، ۱۳۸۲: ۲۴۴)

در کشور ایران شکل گیری دانشگاه و گسترش آن در سطح کشور اگرچه با مشکلاتی همراه بوده است اما نمی‌توان نقش بزرگ این دانشگاهها را در آموزش، آگاهی سازی و گسترش آگاهی های اجتماعی و فرهنگی را نادیده گرفت. در ایران امروز، شاهد وجود دانشگاه در اقصی نقاط کشور هستیم به طوری که در ایران ۲۵۶۹ دانشگاه به شرح جدول ذیل وجود دارد (موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی وزارت علوم).

تعداد موسسات آموزش عالی به تفکیک نوع وابستگی در سال تحصیلی ۹۵ - ۹۶

نوع	تعداد
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری	۱۴۱
دانشگاه پیام نور	۴۶۶
دانشگاه علمی و کاربردی	۹۵۳
موسسات آموزش عالی غیرانتفاعی و غیردولتی	۳۰۹
دانشگاه آزاد اسلامی	۵۳۰
دانشگاه فنی و حرفه‌ای	۱۷۰

بر اساس همین آمار تعداد ۳ میلیون و ۷۹۴ هزار و ۴۲۰ دانشجو در دانشگاه‌های کشور مشغول تحصیل هستند که از این تعداد یک میلیون و ۷۲۳ هزار و ۲۶۹ نفر زن و ۲ میلیون و ۷۱ هزار و ۱۵۱ دانشجو مرد بر اساس جدول ذیل هستند.

تعداد دانشجویان به تفکیک نوع و جنسیت در سال تحصیلی ۹۵ - ۹۶

نوع	مرد	زن	جمع
وزارت علوم، تحقیقات و فناوری	۳۲۹۷۸۱	۳۵۷۲۵۵	۶۸۷۰۳۶
دانشگاه پیام نور	۱۹۳۸۶۵	۳۵۳۰۲۱	۵۴۶۸۸۶
دانشگاه جامع علمی کاربردی	۳۲۰۰۶۵	۱۵۳۷۳۳	۴۷۳۷۹۸
دانشگاه فنی و حرفه‌ای	۱۳۶۸۸۷	۶۰۴۱۸	۱۹۷۳۰۵
موسسات آموزش عالی غیردولتی-غیرانتفاعی	۱۷۷۸۰۰	۱۶۱۵۲۵	۳۳۹۳۲۵
دانشگاه آزاد اسلامی	۹۱۲۷۵۳	۶۳۷۳۱۷	۱۵۵۰۰۷۰
جمع کل	۲۰۷۱۱۵۱	۱۷۲۳۲۶۹	۳۷۹۴۴۲۰

این تعداد دانشگاه در سطح کشور نیز از پراکندگی خوبی برخوردار هستند. آمار دقیق تعداد مراکز دانشگاهی استان‌های مختلف در جدول زیر قابل مشاهده است.

تعداد واحدهای دانشگاهی به تفکیک استان سال تحصیلی ۹۵-۹۶

استان	فنی حرفه‌ای	غیرانتفاعی	آزاد	علمی کاربردی	پیام‌نور	دولتی
آذربایجان شرقی	۸	۱۲	۴۸	۳۷	۲۶	۸
آذربایجان غربی	۴	۱۱	۲۱	۲۴	۱۹	۳
اردبیل	۳	۳	۱۶	۲۰	۱۲	۱
اصفهان	۱۲	۳۰	۳۴	۴۳	۴۰	۷
البرز	۲	۲	۶	۳۹	۸	۵
ایلام	۲	۲	۸	۱۳	۹	۱
بوشهر	۲	۳	۱۲	۲۰	۱۱	۱
تهران	۸	۲۲	۴۸	۱۸۸	۱۷	۲۹
چهارمحال و بختیاری	۵	۱	۵	۱۴	۱۱	۱
خراسان جنوبی	۵	۲	۸	۱۶	۱۲	۳
خراسان رضوی	۱۱	۳۳	۲۴	۶۲	۲۷	۱۱
خراسان شمالی	۵	۳	۶	۱۲	۸	۴
خوزستان	۵	۷	۲۹	۳۳	۳۰	۷
زنجان	۲	۴	۱۰	۱۹	۸	۲
سمنان	۴	۱۱	۹	۲۰	۸	۶
سیستان و بلوچستان	۴	۷	۱۱	۲۹	۱۰	۵
فارس	۱۳	۱۰	۵۲	۴۲	۳۹	۱۴
قزوین	۲	۲۲	۱۱	۱۴	۸	۲
قم	۲	۱۲	۲	۱۸	۳	۵
کردستان	۳	۴	۷	۲۱	۹	۱
کرمان	۱۲	۱۱	۱۸	۳۷	۲۸	۸

۲	۱۴	۲۱	۱۳	۴	۴	کرمانشاه
۱	۹	۱۲	۶	۲	۲	کهگیلویه و بویراحمد
۳	۱۲	۱۹	۱۵	۱۴	۵	گلستان
۲	۱۹	۲۹	۲۴	۱۷	۷	گیلان
۲	۹	۳۱	۱۱	۵	۵	لرستان
۷	۱۷	۳۶	۲۴	۴۲	۱۱	مازندران
۴	۱۱	۲۲	۱۹	۹	۴	مرکزی
۴	۱۳	۲۰	۲۱	۲	۳	هرمزگان
۵	۱۱	۱۹	۱۴	۷	۶	همدان
۳	۹	۲۳	۱۳	۴	۹	یزد

این تعداد و پراکندگی دانشگاه ها در بسیار مسائل کشور ایران تاثیر گذار و نقش آفرین بوده است به طوری که بر اساس مصاحبه با نخبگان و بررسی چند طرح تحقیقاتی انجام شده نشان دهنده نسبت مستقیم افزایش تحصیل دانشجویان دختر در دانشگاه با روند نقش آفرینی و مشارکت زنان در مسائل سیاسی - اجتماعی و به تبع آن کاهش خشونت علیه زنان می باشد. در استانهای مختلف کشور هم همین امر را می توان مشاهد کرد به طوری که سطح تحصیلات بر خشونت تاثیرگذار است (دفتر سازمان جهانی بهداشت در ایران، گزارش طرح خشونت خانگی در ایران: عوامل خطر و سیاست های پیشگیرانه، ۱۳۹۱) و هر چه تعداد تحصیل دختران در افزایش یافته است، میزان خشونت در آن کاهش یافته است.

طرح «بررسی پدیده همسرآزاری در شهر تهران» نیز که با روش مطالعه‌ی مقطعی به بررسی مسئله خشونت و همسرآزاری پرداخته استف ارتباط بسیار قوی تحصیلات پایین با رخداد این پدیده اجتماعی را نشان می دهد. (آقابیکولی، ۱۳۷۹)

طرح «پیشگیری از همسرآزاری در نظام بهداشتی کشور» نیز همین نتایج را مورد تایید قرار داده و نشان می دهد بین مورد خشونت واقع شدن و تحصیلات پایین زن و شاغل نبودن که آن هم با تحصیلات در ارتباط است ارتباط مستقیمی برقرار است. (بوالهروی، ۱۳۸۹)

نتیجه

نتایج گزارش‌ها و طرح‌های تحقیقاتی انجام شده نشان دهنده تاثیر دانشگاه و افزایش سطح تحصیلات دانشگاهی در کاهش میزان خشونت در جامعه ایران از طرق مختلف است. بر اساس این نتایج راه کشور افغانستان هم در کاهش و مهار خشونت گسترش دانشگاه‌ها و تقویت نقش و تاثیرگذاری دانشگاه‌ها در سطح کشور در جهت رفع جهالت‌ها و ترویج نگاه تساهل و تعامل به جای انحصارگرایی و حق دانستن خویش و باطل دانستن دیگران به عنوان عمده‌ترین ویژگی گروه‌های رادیکال و افراط‌گرا می‌باشد. اگر در جامعه افغانستان قوم‌گرایی وجود دارد، اگر تفسیر خشونت باز از دین می‌شود، اگر به زنان فقط نگاه جنسی می‌شود، اگر در جامعه خشونت کتمان می‌شود، اگر فرهنگ مردسالاری در جامعه وجود دارد و همه دیگر عوامل متعدد خشونت که گفته شد در عدم آگاهی و آموزشی است که دانشگاه هم مقصر اصلی این موارد و هم تنها چاره و راه حل است. به عبارت ساده دانشگاه در افغانستان یا وجود و گستردگی لازم را ندارد یا نخبگان دانشگاهی نقش خود را به خوبی ایفا نمی‌کنند. آگاهی‌سازی مردم نسبت به حقوق و امتیازات اجتماعی و فردی، ایجاد و خلق فرصت‌ها و زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی برای اقشار مختلف جامعه از جمله زنان و سهم ساختن آنان در

تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های کلان ملی، تقویت روحیه مسولیت‌پذیری و احترام به حقوق بشر، نقد و نفی فرهنگ مردسالاری و نگاه جنسی به زنان، تعلیم‌های فرهنگی و بهداشتی قبل از ازدواج و آموزش مهارت‌های کنترل خشم و خشونت، تقویت جامعه مدنی و هزاران راهکار دیگر در مهار خشونت فقط از طریق دانشگاه و نخبگان علمی امکان‌پذیر است.

همچنین بیان و روایت قرائت درست دینی که برخی به غلط ریشه خشونت را از آن استنباط می‌کنند فقط در دانشگاه و مراکز علمی صورت می‌گیرد به طوری که دانشگاه و نخبگان علمی می‌توانند کانون مبارزه با افراط‌گرایی دینی و تفسیرهای غلط در این حوزه باشند.

تاریخ افغانستان این سابقه همزیستی مسالمت‌آمیز، هم‌پذیری و مدارا را دارد. این سرزمین محل ظهور اندیشمندان و شاعران بزرگی بوده است که در نفی خشونت و تعامل در تاریخ نظیر ندارند متفکرانی چون مولانا، سنایی، جامی، خواجه عبدالله و ناصر خسرو که می‌توانند امروز نیز محمل این اندیشه عدم خشونت باشند به شرطی که در سطح جامعه طرح و معرفی شوند امری که دانشگاه و نخبگان دانشگاهی نقش یگانه‌ای نهادینه کردن آن دارند.

فهرست منابع

- آقابایگولی، عباس و آقاخانی، کامران (۱۳۷۹)، بررسی پدیده همسرآزاری در شهر تهران، مجموعه مقالات آسیب های اجتماعی ایران، تهران: نشر آگه.
- اداره مرکزی احصائیه (۲۰۱۴)، زنان و مردان در افغانستان.
- بوالهیری، ج. رسولیان، م. حبیب، س. نجومی، م. عابدی، ش. حکیم شوشتری، م. کریمی، ع. (۱۳۸۹)، گزارش نهایی طرح پیشگیری از همسرآزاری در نظام بهداشتی کشور، انستیتو روانپزشکی تهران- مرکز تحقیقات بهداشت روان، معاونت سلامت وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی.
- دفتر سازمان جهانی بهداشت در ایران (۱۳۹۱)، گزارش طرح خشونت خانگی در ایران: عوامل خطر و سیاست های پیشگیرانه، دانشگاه علوم پزشکی تهران.
- جاودانی، حمید و همکاران (۱۳۸۲)، طرح پژوهشی افزایش دستیابی به آموزش عالی: بخش دولتی. وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- خانیکی، هادی (۱۳۹۳)، نقش نهاد دانشگاه در توسعه، (<http://www.khaniki.com/?p=۱۲۱>).
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، <http://www.vajehyab.com/dehkhoda>.
- سفیری، مسعود (۱۳۷۹)، کالبدشکافی خشونت، تهران: نشر نی.
- قادری، حاتم (۱۳۸۱)، آزادی وجدان مفهوم پساپیامبری، تهران نشر اختران.
- کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان (۱۳۹۵)، گزارش خشونت علیه زنان در هشت ماه.
- یونسکو (۱۳۷۸)، بیانیه جهانی آموزش عالی برای قرن آینده: دیدگاه ها و دستورالعمل ها. ترجمه حمید جاودانی، مؤسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی.
- Volavka, Jan (۱۹۹۹), The Neurobiology of Violence, An Update, Journal of Neuropsychiatry Clin Neurosci ۱۱:۳.

- WWW.merriam-webster.com.Merriam-Webster Dictionary(۲۰۰۹),
- Whipps, Heather(۲۰۰۶), Peace or War? How early humans behaved, LiveScience.Com.
- Debunking the «killer ape» myth, Dispute Cindy Fazzi(۲۰۰۲)
.Resolution Journal
- World Report on Violence and Health, ۲۰۰۲.
<https://www.parsine.com/fa/news/۲۸۸۴۶۳>
<https://www.isna.ir>
- Mazzarol Tim,Soutar geoffrey Norman (۲۰۰۱). The Global Market for Higher Education: Sustainable Competitive Strategy for the New Millennium.

بررسی نحوه تعامل و همکاری سازمان آموزش فنی و حرفه ای استان خراسان رضوی

با کمیساریای عالی پناهندگان و انجمن پناهندگان دانمارک و نروژ

۱- زهره سادات حسینی قصر ۲- مجید بهادری کمیجانی ۳- مرتضی علیزاده

چکیده

امروزه مساله پناهندگی یکی از مسائل مهم اجتماعی و سیاسی در سطح بین المللی می باشد و روز به روز ابعاد گسترده تری به خود گرفته. هر فرد که بنا به عمل نژادی یا مذهبی یا ملیتی یا عضویت در گروه های سیاسی و اجتماعی، جان و یا «حقوق پناهندگی» بنیادین خود را در مخاطره ببیند، حق دارد به کشور دیگری پناه برد و این حق، جزو حقوقی است که در اعلامیه جهانی حقوق بشر به رسمیت شناخته شده است. ایران نیز به عنوان یکی از کشورهای مهم خاورمیانه و داشتن موقعیت سوق الجیشی و همچنین به خاطر بروز جنگ های بیشمار در کشورهای همسایه خود، همه ساله با ورود شمار زیادی از پناهندگان به کشور روبرو می باشد. لذا با عنایت به اینکه یکی از اهداف دولت جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با پناهندگان ایجاد شرایطی برای بازگشت داوطلبانه ایشان به کشور خود می باشد، وزارت کشور و سازمان آموزش فنی و حرفه ای کشور وابسته به وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی با همکاری کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان، درصدد حمایت های آموزشی در حوزه مهارت آموزی و آموزش فنی و حرفه ای به پناهندگان مقیم ایران به منظور حرکت در جهت فراهم نمودن بستر توسعه اقتصادی کشور مذکور از طریق تجهیز جوانان پناهنده به مهارت و بازگشت نیروی ماهر و رونق اشتغال و تولید در کشورهای مبدأ به ویژه افغانستان، برآمده است. بنابراین در این مقاله به چگونگی روند تعامل و همکاری سازمان با کمیساریای عالی پناهندگان و انجمن پناهندگان دانمارک پرداخته می شود.

واژگان کلیدی: آموزش های فنی و حرفه ای، سازمان آموزش فنی و حرفه ای، استان خراسان رضوی، کمیساریای عالی پناهندگان، انجمن پناهندگان دانمارک و نروژ، پناهندگان افغان.

۱- مری مرکز آموزش مهارت های پیشرفته ارم استان خراسان رضوی (نویسنده مسئول)

zhossinighasr@yahoo.com

۲- کارشناس ارشد مدیریت تحول و مسئول پژوهش اداره کل فنی و حرفه ای استان خراسان رضوی

۳- کارشناس ارشد روانشناسی عمومی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تربت جام

مقدمه

کشور بزرگ ایران در ۳۰ سال گذشته یکی از معدود کشورهای است که بیشترین آمار پناهنده را در خود جای داده است. این کشور جزء کنوانسیون وضعیت پناهندگان ۱۹۵۱ و پروتکل الحاقی آن بوده که این پروتکل، مرتبط با کنوانسیون اما مستقل از آن است و محدودیت‌های زمانی و جغرافیایی کنوانسیون ۱۹۵۱ را از میان برمی‌دارد و در مجموع به همراه کنوانسیون ۱۹۵۱ سه موضوع اصلی را تحت پوشش قرار می‌دهد که عبارتند از:

۱- تعریف اولیه پناهنده و همچنین شرایط پایان وضعیت پناهندگی

۲- وضعیت حقوقی، حقوق و تعهدات پناهندگان در کشور پناهنده از جمله حق برخوردار شدن از حمایت اصل منع اعاده یا بازگشت قهری به کشوری که حیات یا آزادی آنها در آن کشور در معرض تهدید خواهد بود.

۳- تعهدات دولت‌ها شامل همکاری با کمیساریای پناهندگان در اجرای وظایف و کمک به وظیفه نظارت آن بر کاربرد کنوانسیون (فتاحی آلکوهی، ۱۳۹۴).

طولانی شدن مدت زمان پناهندگی و وضعیت آوارگی از موانع رشد و توسعه فردی بخصوص در از بین رفتن مهارتها و سرمایه‌های انسانی در بین آنها می‌باشد. بنابراین ارائه آموزشهای فنی و حرفه‌ای بازارمحور در ارتقای مهارت و سرمایه انسانی آنان ضروری به نظر می‌رسد و به تبع آن افزایش ظرفیت اقتصادی خانواده می‌تواند امکان دستیابی به راه‌های مفید و پایدار در بازگشت موفقیت‌آمیز به کشورشان شود. بر این اساس پروژه آموزش غیررسمی و مهارتی جهت تحصیل و آموزش حرفه‌های مختلف توسط کمیساریای عالی سازمان ملل پیگیری گردید، تا با همکاری سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای کشور که به عنوان متولی آموزشهای فنی و حرفه‌ای کوتاه مدت و بلندمدت می‌باشد به همراه اداره اتباع و مهاجرین خارجی در یک تفاهم‌نامه سه جانبه برنامه ریزی و اجرا گردد.

طبق گزارش نهایی سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای، تعداد کل پناهندگان آمایش شده در جمهوری اسلامی ایران برابر ۸۸۲۶۵۹ نفر در سال ۲۰۱۲ بوده است که تعداد ۸۴۰۱۵۸ نفر از آنها افغانی و ۴۲۵۰۱ نفر از آنها عراقی می‌باشند، که بیشترین تعداد از این افراد در استان خراسان رضوی اقامت داشته و بر این اساس اداره کل فنی و حرفه‌ای استان خراسان رضوی از سال ۱۳۸۹ و پیرو تفاهم‌نامه سه جانبه سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای کشور با اداره کل امور اتباع و مهاجرین

خارجی وزارت کشور و کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان اجرای آموزشهای فنی و حرفه ای ویژه اتباع خارجی را در دستور کار خود قرار داد و باره اندازی این آموزشها در سطح یک مرکز نسبت به آموزش تعداد ۶۲ نفر، در مجموع دو حرفه برقکار ساختمان درجه ۳ و جوشکاری E۲ اقدام نمود، البته این آموزشها فقط جهت کارآموزان مرد پیش بینی گردیده بود که در ادامه و در سالهای بعد نقش خواهران اتباع پررنگ تر گردید. به طوریکه استقبال بیش از اندازه آنان بویژه در مرکز خواهران نجمه باعث گردید که اجرای تعهدات در بعضی از دوره ها تنها برای کارآموزان خواهر صورت پذیرد. همچنین همزمان با استان خراسان رضوی ۱۲ استان مهم دیگر نیز نسبت به راه اندازی این آموزشها اقدام نموده اند.

لذا پژوهش حاضر با هدف بررسی روند اجرای آموزشهای مهارتی جهت اتباع خارجی مقیم کشور ایران و نحوه تعامل و همکاری سازمان با کمیساریای عالی پناهندگان و انجمن پناهندگان دانمارک انجام شده، که با تاکید عمده با استفاده از آمارهای بدست آمده از میزان نفرت و تعداد حرفه ها در سطح استان خراسان رضوی در سال های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۷ (۲۰۱۱-۲۰۱۸) تهیه گردیده است.

سوالات پژوهشی

۱. نحوه تعامل و همکاری سازمان آموزش فنی و حرفه ای ایران با کمیساریای عالی پناهندگان و انجمن پناهندگان دانمارک و نروژ به چه ترتیبی می باشد؟
۲. میزان آموزشها بر اساس نفر ساعت، نفر دوره، حرفه محل ها، تنوع رشته ها، جنسیت شرکت کنندگان و بودجه مصرفی اداره کل استان خراسان رضوی، جهت پناهندگان چه روندی را طی سالهای اخیر طی نموده است؟

روش شناسی

این پژوهش از نوع پژوهشهای کاربردی بوده و به شیوه توصیفی و مطالعات کتابخانه ای و بررسی اسناد و سوابق انجام شده است. در این مقاله سعی بر این است تا نحوه تعامل و همکاری سازمان آموزش فنی و حرفه ای از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۷ با کمیساریای عالی پناهندگان و انجمن پناهندگان دانمارک بررسی شود و در این خصوص کلیه آموزشهای انجام شده و روند برگزاری و تعامل در خصوص تشکیل و اداره این کلاسهای آموزشی مورد بررسی قرار گرفته شده است.

جهت تجزیه و تحلیل اطلاعات با کمک نرم افزار اکسل جداول و نمودارهای مورد نظر استخراج و مورد طبقه بندی قرار گرفته است.

ارائه یافته ها

سوال اول پژوهش: نحوه تعامل و همکاری سازمان آموزش فنی و حرفه ای ایران با

کمیساریای عالی پناهندگان و انجمن پناهندگان دانمارک و نروژ به چه ترتیبی می باشد؟

شرح توافقنامه: جمهوری اسلامی ایران میزبان یکی از بزرگ ترین جوامع پناهنده در جهان

است. از دسامبر سال ۲۰۱۲، بر اساس اطلاعات به دست آمده از اداره کل امور اتباع و مهاجرین خارجی، تعداد کل جمعیت پناهندگان آمایش شده که به ثبت مقامات رسیده اند برابر با ۶۵۹،۸۸۲ نفر است که ۸۴۰،۱۵۸ نفر آنها افغانی و ۵۰۱،۴۲ نفر از آنها عراقی هستند. اکثر پناهندگان در جمهوری اسلامی ایران ساکن مناطق شهری بوده و تنها ۳ درصد این جمعیت در مهمان شهر ها زندگی می کنند. هدف دولت ایران و کمیساریا ارتقای راه حل های پایدار یعنی بازاسکان، بازگشت داوطلبانه و بازادغام پایدار برای پناهندگان ثبت نام شده از طریق بهبود دسترسی به خدمات اولیه و فرصت های متنوع معیشتی، تسهیل بازگشت داوطلبانه و کمک به بازادغام پایدار در مناطق بازگشت کنندگان است.

دولت های جمهوری اسلامی ایران و افغانستان با همکاری تنگاتنگ کمیساریا شرایط مناطق بازگشت را داخل افغانستان ارزشیابی کرده و از مداخلات در جهت بهبود بازادغام پایدار حمایت می کند. علاوه بر این، ایران و کمیساریا اطلاعات بیشتری در مورد جمعیت پناهندگان در ایران گردآوری کرده تا از تلاشهای دولت افغانستان در ایجاد مناطق الگوی بازگشت با خدمات اولیه و فرصتهای معیشتی مناسب برای بازادغام پایدار حمایت نمایند. در حالیکه بازگشت داوطلبانه همچنان بعنوان راه حل پایدار ارجح برای پناهندگان افغان در جمهوری اسلامی ایران مطرح است، برنامه هایی تدوین شده تا شکافهای موجود در بخشهای مرتبط آموزش، سلامت و معیشت را با هدف توانمندسازی پناهندگان و امکان دادن به آنها در جهت بازسازی کشور خود پس از بازگشت برطرف نمایند. لذا در این زمینه آموزش نهاد محور از طریق سازمان آموزش فنی و حرفه ای کشور در دستور کار قرار گرفته است.

پناهندگان پس از بازگشت به کشور مبدأ، اکثرا جذب همه ی بخش ها می شوند که البته سه بخش در این حوزه تقاضای بیشتری دارد:

کارهای ساختمانی، عمده فروشی و مغازه داری و تولید. کمترین دستمزدها متعلق به بخش کشاورزی (۹۰ دلار در ماه)، آموزش (۷۹ دلار در ماه) و هم چنین کارگران ساده می باشد. بالاترین دستمزدها نیز متعلق به مدیران و مقامات عالی رتبه (۷۲۰ دلار در ماه) و هم چنین سازمان های بین المللی و سازمان های غیر دولتی است. زنان اکثرا جذب بخش های آموزش، مغازه ها و خدمات و صنایع کوچک می شوند. بنابراین آموزشهای انجام شده و توافقات صورت گرفته نیز بیشتر حول محور رشته های کوتاه مدت، کاربردی و زودبازده می باشد (توافقنامه سه جانبه سازمان).

پس از امضای موافقتنامه سه جانبه سازمان آموزش فنی و حرفه ای کشور اداره کل امور اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور و کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان؛ عنوان حرفه های آموزشی و میزان تعهدات آموزشی هر استان تعیین و به ادارت کل آموزش فنی و حرفه ای استان های اصفهان، تهران، خراسان جنوبی، خراسان رضوی، سمنان، فارس، قزوین، قم، کرمان، گلستان، مرکزی و یزد ابلاغ شده و تأکید گردید که در مدت زمان مشخص شده در موافقتنامه (پایان سال میلادی) ادارات کل آموزش فنی و حرفه ای استان ها آموزش به اتباع خارجی را در دستور کار خود قرار دهند.

لازم بذکر است به استان ها تأکید گردید که می توانند با تشکیل جلساتی با حضور نمایندگان سه طرف موافقتنامه، هماهنگی و برنامه ریزی لازم را در سطح استان جهت اجرای دوره های آموزشی انجام دهند. همچنین تأکید گردید با تشخیص کمیته سه نفره استان ها می توانند نسبت به تغییر حرفه های آموزشی و یا جابجایی نقطه محل اجرای دوره ها اقدام نمایند.

جمعیت هدف توافقنامه ها: فعالیتهای این پروژه بیشتر برای افراد آسیب پذیر در میان تعداد

۸۴۰۱۵۸ نفر پناهنده ی افغانی و ۴۲۵۰۱ عراقی که در حال حاضر ساکن ایران هستند پیش بینی شده است.

۱- سوابق مهارت آموزی به پناهندگان

الف: موافقتنامه سه جانبه با کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان و اداره کل امور اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور

ب: موافقتنامه سه جانبه با انجمن پناهندگان دانمارک و اداره کل امور اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور

همچنین عمده خدمات ارائه شده به پناهندگان طبق توافقنامه های سال های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۸ به شرح زیر می باشد:

۱- مهارت آموزی به ۴۹۹۷ نفر از پناهندگان

۲- ارائه کیف ابزار مناسب برای فعالیت در حرفه های آموزش دیده به مهارت آموختگان

۳- ارائه خدمات پشتیبانی شامل تغذیه (میان وعده)، سرویس ایاب و ذهاب، کتاب و لوازم التحریر، بروشور معرفی دوره ها و ...

برای سال ۲۰۱۵ نیز پروپوزال سه تفاهم نامه سه جانبه با شرکای خارجی به اداره کل امور اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور به شرح زیر ارسال شد که عبارتند از:

۱- کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان ۲- انجمن پناهندگان دانمارک

۳- سازمان پناهندگان نروژ

از این سه تفاهم نامه تا این تاریخ تفاهم نامه سه جانبه با کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان به شرح زیر در حال اجرا می باشد:

۱- شماره موافقتنامه: ۱۷۹

۲- تعهد آموزشی: ۸۲۸ نفر

۳- استان های مجری: اصفهان، ایلام، بوشهر، تهران، خراسان جنوبی، خراسان رضوی، خوزستان، قزوین، قم، کرمان، گلستان و لرستان

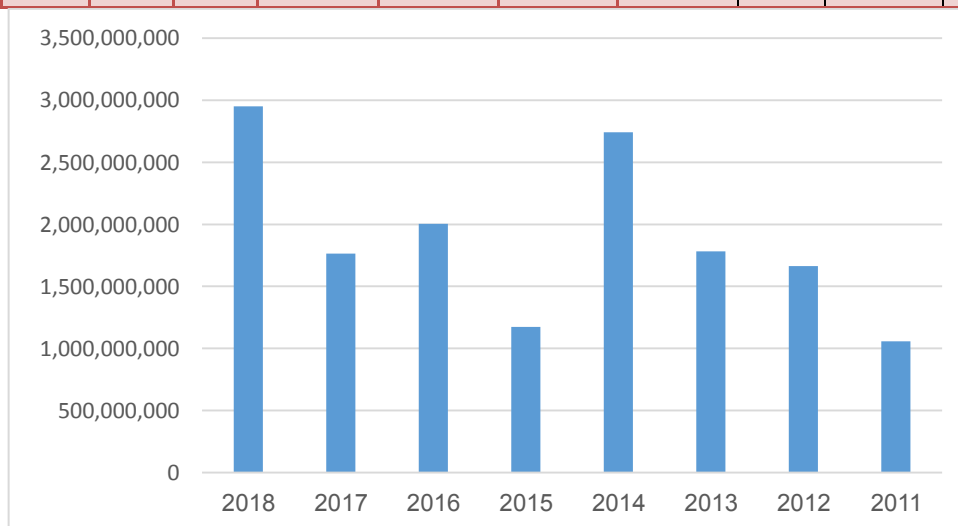
لازم به ذکر است در سال ۲۰۱۵ کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان به دلیل مشکلات مالی ناشی از بحران های منطقه ای در سوریه، یمن و عراق؛ اعتبارات کمتری را به کشور ما اختصاص داده است که از حجم قرارداد همه سازمان ها و وزارتخانه های کشور ایران کاسته شده است.

سوال دوم پژوهش: میزان آموزشها براساس نفر ساعت، نفر دوره، حرفه محل ها، تنوع رشته ها، جنسیت شرکت کنندگان و بودجه مصرفی اداره کل استان خراسان رضوی، جهت پناهندگان چه روندی را طی سالهای اخیر طی نموده است؟ همان طور که از جدول ونمودار زیر بر می آید در برخی از سالها محدودیت های مالی مانع اختصاص اعتبارات بیشتر جهت آموزش پناهندگان شده، اما در سالهای ۲۰۱۸، ۲۰۱۴ و ۲۰۱۶ شاهد بیشترین رشد این اعتبارات بوده ایم که توسط کمیساریای سازمان ملل جهت آموزش به پناهندگان در استان خراسان رضوی تخصیص یافته است.

جدول شماره ۱- اعتبارات اختصاص یافته توسط کمیساریای سازمان ملل جهت آموزش به پناهندگان در استان خراسان

رضوی طی سالهای ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۷ (۲۰۱۱ تا ۲۰۱۸)

سال	۲۰۱۸	۲۰۱۷	۲۰۱۶	۲۰۱۵	۲۰۱۴	۲۰۱۳	۲	۲	جمع کل اعتبارات
جمع کل به ریال	۲,۹۳۹,۶۹۶,۰۰۰	۱,۷۶۳,۱۳۶,۰۰۰	۲,۰۰۲,۷۶۵,۰۰۰	۱,۱۳۳,۸۶۳,۰۰۰	۲,۷۳۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۷۸۳,۹۱۳,۰۰۰	۱,۶۶۳,۰۰۰,۰۰۰	۱,۰۵۷,۳۵۳,۰۰۰	15,133,718,000



نمودار شماره ۱- وضعیت اعتبارات اختصاص یافته توسط کمیساریای سازمان ملل جهت آموزش به پناهندگان طی سالهای

(۲۰۱۸-۲۰۱۱)

جدول شماره ۲- عملکرد مهارت آموزی به پناهندگان در چارچوب تفاهمنامه های سه جانبه با کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان / انجمن پناهندگان دانمارک و نروژ و اداره کل امور اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور

ردیف	سال اجرا	طرف قرارداد	عملکرد آموزشی	
			نفر دوره	ساعت دوره
۱	۲۰۱۱	کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان	۲۰۲	۹۷۰۳
۲	۲۰۱۲	کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان و انجمن پناهندگان دانمارک	۲۵۴	۵۱۱۵
۳	۲۰۱۳	کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان و انجمن پناهندگان دانمارک	۴۳۲	۵۸۸۳
۴	۲۰۱۴	کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان و انجمن پناهندگان دانمارک	۶۵۶	۹۲۲۷
۵	۲۰۱۵	کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان و انجمن پناهندگان نروژ	۳۱۲	۵۹۰۵
۶	۲۰۱۶	کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان و انجمن پناهندگان دانمارک	۶۱۰	۷۷۰۰
۷	۲۰۱۷	کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان	۲۴۳	۱۵۱۲۲
۸	۲۰۱۸	کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان و انجمن پناهندگان نروژ	۳۰۸	۵۸۶۴
جمع کل			۳۰۱۷	۶۴۵۱۹

میزان ساعت های آموزشی، نفر ساعت و نفر دوره ویژه اتباع، طبق توافقنامه های سه گانه به شرح جدول شماره ۲ طی سالهای ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۷ به تفکیک ارائه گردیده است که در سال ۱۳۹۶ (۲۰۱۷) شاهد بیشترین افزایش میزان ساعتهای آموزشی و در سال ۱۳۹۱ (۲۰۱۲) شاهد کمترین میزان ارائه ساعتهای آموزشی بر حسب ساعات استاندارد دوره های آموزشی می باشیم. بر اساس نفر ساعت بیشترین نفر ساعت مربوط به سال ۱۳۹۵ (۲۰۱۶) و کمترین نفر ساعت آموزش به سال ۱۳۹۶ (۲۰۱۷) بر می گردد. همچنین بر حسب نفر دوره تعداد ۳۰۱۷ نفر دوره در این سالها آموزش داده شده است که سهم قابل توجهی از برنامه ریزی کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان را استان خراسان رضوی به خود اختصاص داده است. همچنین بر اساس حرفه محلها و جنسیت افراد شرکت کننده جداول و نمودارهای زیر، حاکی از افزایش حرفه محلها در رشته های مختلف و تراکم رشته ها با محوریت رشته های دوخت و دوز، صنایع دستی و صنایع ساختمانی می باشد که همگی از جمله رشته های زود بازده و سودآور از لحاظ مالی برای افراد می باشد.

سال	عنوان دوره آموزشی اجرا شده در سازمان آموزش فنی و حرفه ای	ساعت	جنسیت		
			زن	مرد	
نفر ساعت					
۱۳۹۰	تعمیرکار برق خودرور برق خودرو	۴۸۰	۰	۱۲	۵۷۶۰
	لوله کش و نصاب لوازم بهداشتی	۵۰۰	۰	۹	۴۵۰۰
	آرایش و پیرایش زنانه	۳۲۳	۵۰	۰	۱۶۱۵۰
	حسابداری عمومی (مقدماتی)	۱۳۰	۴۶	۰	۵۹۸۰
	حسابداری عمومی (تکمیلی)	۱۵۰	۱۴	۰	۲۱۰۰
	نازکدوز زنانه درجه ۲	۴۶۰	۲۳	۰	۱۰۵۸۰
	برفکار ساختمان درجه ۲	۷۲۱۰	۰	۱۲	۸۶۵۲۰
	قالیباف درجه ۲	۴۵۰	۳۶	۰	۱۶۲۰۰
جمع آمار سال ۹۰					
۱۳۹۱	تعمیر اتومبیل های سواری درجه ۲	۷۲۰	۰	۱۱	۷۹۲۰
	لوله کش و نصاب وسایل بهداشتی درجه ۲	۷۰۰	۰	۲	۱۴۰۰
	تعمیر برق خودرو درجه ۲	۴۸۰	۰	۱۲	۵۷۶۰
	آرایش و پیرایش زنانه	۳۲۳	۲۵	۰	۸۰۷۵
	دوخت لباس زنانه	۲۰۷	۱۴	۰	۲۸۹۸
	آرایش و پیرایش زنانه	۳۲۳	۲۵	۰	۸۰۷۵
	حسابداری عمومی (مقدماتی)	۱۳۰	۱۲	۰	۱۵۶۰
	حسابداری عمومی (پیشرفته)	۱۵۰	۲۵	۰	۳۷۵۰
	نازکدوز زنانه درجه ۲	۴۶۰	۲۰	۰	۹۲۰۰
	نازکدوز زنانه درجه ۲	۴۶۰	۲۰	۰	۹۲۰۰
	کیف دوز زنانه	۲۲۸	۱۷	۰	۳۸۷۶
	خیاط لباس شب و عروس	۲۱۶	۱۴	۰	۳۰۲۴
	آی سی دی ال درجه ۲	۳۲	۱۸	۰	۵۷۶
	آی سی دی ال درجه ۱	۹۸	۱۸	۰	۱۷۶۴
	جوشکاری E۳	۲۸۸	۰	۱۲	۳۴۵۶
	پیراهن دوز مردانه و شومیزه زنانه و بیچگانه	۱۵۰	۶	۰	۹۰۰
	پرورش قارچ دکمه ای	۱۵۰	۳	۰	۴۵۰
جمع آمار سال ۹۱					
		۵,۱۱۵	۲۱۷	۳۷	۷۱,۸۸۴

۱۰۰۸۰	۱۴	۰	۷۲۰	تعمیر اتومبیل سواری درجه ۲	۱۳۹۲
۶۷۲۰	۱۴	۰	۴۸۰	تعمیر برق خودرو درجه ۲	
۲۶۸۸	۱۴	۰	۱۹۲	مکانیک سیستمهای سوخت رسانی خودروهای سبک	
۱۱۳۴	۱۴	۰	۸۱	سرویس کارمقدماتی خودروهای سبک	
۴۴۸	۰	۱۴	۳۲	رایانه کار ICDL درجه ۲	
۱۳۷۲	۰	۱۴	۹۸	رایانه کار ICDL درجه ۱	
۴۴۸	۱۴	۰	۳۲	رایانه کار ICDL درجه ۲	
۱۳۷۲	۱۴	۰	۹۸	رایانه کار ICDL درجه ۱	
۴۴۸	۰	۱۴	۳۲	رایانه کار ICDL درجه ۲	
۱۳۷۲	۰	۱۴	۹۸	رایانه کار ICDL درجه ۱	
۲۳۴۰	۰	۱۸	۱۳۰	حسابداری عمومی (مقدماتی)	
۲۷۰۰	۰	۱۸	۱۵۰	حسابداری عمومی (پیشرفته)	
۴۵۶۰	۰	۲۰	۲۲۸	کیف دوز زنانه	
۶۸۰۰	۰	۲۰	۳۴۰	خیاطی با اندازه گذاری مستقیم روی پارچه	
۵۷۰۰	۰	۲۰	۲۸۵	سراج سنتی	
۳۰۰۰	۰	۲۰	۱۵۰	عکاسی دیجیتال	
۳۰۰۰	۰	۲۰	۱۵۰	عکاسی دیجیتال	
۳۰۰۰	۰	۲۰	۱۵۰	عکاسی دیجیتال	
۶۴۶۰	۰	۲۰	۳۲۳	آرایش و پیرایش زنانه	
۲۰۸۰	۰	۱۶	۱۳۰	حسابداری عمومی (مقدماتی)	
۲۴۰۰	۰	۱۶	۱۵۰	حسابداری عمومی (پیشرفته)	
۳۸۷۶	۰	۱۲	۳۲۳	آرایش و پیرایش زنانه	
۱۳۲۰	۰	۱۲	۱۱۰	سری دوز سرویس خواب	
۸۴۰۰	۱۲	۰	۷۰۰	لوله کش گاز خانگی و تجاری	
۱۹۸۰	۰	۱۸	۱۱۰	سری دوز سرویس خواب	
۶۴۴۰	۰	۱۴	۴۶۰	نازک دوز زنانه	
۲۰۹۶	۰	۱۶	۱۳۱	تکه دوز باچرخ	
۹۲,۲۳۴	۹۶	۳۳۶	۵,۸۱۳	جمع آمار سال ۹۲	

۱۶۰۰	۰	۱۶	۱۰۰	پروورش فارچ دکمه ای	۱۳۹۳	
۵۲۵۰	۰	۲۱	۲۵۰	کشیکار گلخانه های خاکی		
۱۰۸۰۰	۱۵	۰	۷۲۰	تعمیر اتومبیل سواری درجه ۲		
۶۷۲۰	۱۴	۰	۴۸۰	تعمیر برق خودرو درجه ۲		
۶۷۵۰	۱۵	۰	۴۵۰	تعمیر کار دستگاہهای سردکننده خانگی و تجاری		
۳۴۵۶	۱۲	۰	۲۸۱	جوشکاری E۳		
۲۴۳۶	۱۴	۰	۱۷۴	بنای سفت کار ساختمان درجه ۲		
۱۰۰۰۰	۰	۲۰	۵۰۰	خیاط لباس شب و عروس		
۹۲۰۰	۰	۲۰	۴۶۰	نازک دوز زنانه درجه ۲		
۳۱۳۷	۰	۲۰	۱۸۴	عکاس پرتره و آتلیه		بوچستان
۶۰۰۰	۰	۲۰	۳۰۰	سفره آرای مجالس		
۳۰۰۰	۰	۲۰	۱۵۰	عکاس و چاپگر دیجیتال		
۵۸۰۰	۰	۲۰	۲۹۰	متعادل سازچهره زنانه (آرایش صورت)		
۷۶۰۰	۰	۲۰	۳۸۰	تدوین گر تصویر		
۸۹۰۰	۰	۲۰	۴۴۵	ضخیم دوز زنانه		
۳۶۷۵	۰	۱۵	۲۴۵	کارور گرافیک مقدماتی		
۳۶۰۰	۰	۲۰	۱۸۰	عکاس پرتره و آتلیه		
۱۶۵۰	۰	۱۵	۱۱۰	دوزنده لباس میل		
۱۷۶۰	۰	۱۶	۱۱۰	سری دوز سرویس خواب		
۲۱۱۲	۰	۱۶	۱۳۲	دوزنده پوشاک حمام		
۲۴۶۴	۰	۱۴	۱۷۶	تزیین کننده فضای داخلی		
۱۷۹۲	۰	۱۶	۱۱۲	معرق کار چوب بدون قالب درجه ۲		
۴۰۲۰	۰	۲۰	۲۰۱	سازنده تزیینات عروس		
۴۱۳۰	۰	۱۴	۲۹۵	نقاشی روی سفال		
۲۱۰۰	۰	۲۰	۱۰۵	سازنده گلهای رویایی و کریستالی		
۷۵۴۰	۰	۲۰	۳۷۷	آرایش موی زنانه		
۱۸۷۰	۰	۱۷	۱۱۰	طراح و توسعه دهنده سامانه های مدیریت محتوا (CMS)		
۶۶۰۰	۰	۲۴	۲۷۵	راسته دوز		
۱۱۰۴۰	۰	۲۴	۴۶۰	نازک دوز زنانه درجه ۲		
۴۴۸	۰	۱۴	۳۲	رایانه کار ICDL درجه ۲		
۱۳۷۲	۰	۱۴	۹۸	رایانه کار ICDL درجه ۱		
۴۴۸	۰	۱۴	۳۲	رایانه کار ICDL درجه ۲		
۱۳۷۲	۱۴	۰	۹۸	رایانه کار ICDL درجه ۱		
۱۶۹۰	۱۳	۰	۱۳۰	کمک سنگ کار درجه ۲		
۷۸۰	۱۳	۰	۶۰	کمک کاشی کار درجه ۲		
۴۰۶۰	۰	۱۴	۲۹۰	متعادل سازچهره زنانه (آرایش صورت)		
۴۴۸	۰	۱۴	۳۲	رایانه کار ICDL درجه ۲		
۳۰۲۴	۰	۱۴	۲۱۶	خیاط لباس شب و عروس		
۲۵۲۰	۰	۱۴	۱۸۰	مانتو دوز		
۱۶۱,۷۰۷	۱۱۰	۵۴۶	۹,۲۲۷	جمع آمار سال ۹۳		

دانشگا

۵۴۰	۱۲	۰	۴۵	تهویه مطبوع پراید و زانتیا	۱۳۹۴
۶۰۰۰	۰	۱۲	۵۰۰	خیاط لباس شب و عروس	
۲۱۰۰	۰	۱۲	۱۷۵	دوزنده چادر و مقنعه	
۵۷۶۰	۱۲	۰	۴۸۰	تعمیرکار برق خودرو درجه ۲	
۸۶۴۰	۱۲	۰	۷۲۰	تعمیرکار اتومبیل های سواری بنزینی درجه ۲	
۲۱۶۰	۰	۱۲	۱۸۰	مانتودوز	
۲۱۶۰	۰	۱۲	۱۸۰	مانتودوز	
۶۰۰۰	۰	۱۲	۵۰۰	آرایشگر موی زنانه	
۱۲۰۰	۰	۱۲	۱۰۰	تعمیر کار عمومی رایانه های شخصی	
۹۸۴	۰	۱۲	۸۲	کارور Photoshop	
۳۰۷۲	۰	۱۲	۲۵۶	طراحی صفحات web با نرم افزار PHP	
۳۴۵۶	۱۲	۰	۲۸۸	جوشکاری با فرآیند قوس الکتریکی دستی SMAW (E۳)	
۱۹۴۴	۱۲	۰	۱۶۲	سنگ کار درجه ۱	
۲۱۲۴	۱۲	۰	۱۷۷	کاشی کار درجه ۱	
۲۵۳۲	۰	۱۲	۲۱۱	دوزنده کیف چرمی با دست	
۷۶۸	۰	۱۲	۶۴	نقشه کشی و اصول اولیه ترسیم	
۳۱۲۰	۰	۱۲	۲۶۰	نقشه کش و طراح به کمک رایانه	
۳۸۷۶	۰	۱۲	۳۲۳	الگوساز و پرشکار لباس زنانه	
۲۹۴۰	۰	۱۲	۲۴۵	تریکودوز	
۲۱۶۰	۰	۱۲	۱۸۰	عکاس پرتره و آتلیه	
۱۳۰۸	۰	۱۲	۱۰۹	معرق کار چرم	
۱۵۳۶	۰	۱۲	۱۲۸	سوخت نگار چوب و نی	
۳۴۸۰	۰	۱۲	۲۹۰	متعادل سازچهره	
۱۸۰۰	۰	۱۲	۱۵۰	عکاس و چاپگر دیجیتال	
۶۰۰	۰	۱۲	۵۰	کارآفرینی	
۶۰۰	۰	۱۲	۵۰	کارآفرینی	
۷۰.۸۶۰	۷۲	۲۴۰	۵.۹۰۵	جمع سال ۹۴	
۴۱۹۹		۱۳	۳۲۳	آرایش و پیرایش	۱۳۹۵
۴۹۲۰		۱۲	۴۱۰	الگو ساز لباس به روش حجمی	
۴۱۴۰		۱۲	۳۴۵	کارور گرافیک پیشرفته	
۱۹۵۰		۱۵	۱۳۰	عکاس صنعتی و تبلیغاتی (شاخه جواهرات و اشیای درخشنده)	
۶۱۹۵		۱۵	۴۱۳	کاربر مواد شیمیایی در آرایش زنانه	
۱۸۰۰		۱۲	۱۵۰	حکاک چرم	
۲۲۴۹		۱۳	۱۷۳	مشبک کار چوب	
۵۵۲۰		۱۲	۴۶۰	نازک دوز زنانه	
۲۶۸۸	۱۴		۱۹۲	مکانیک سیستم های سوخت رسانی خودرو های سبک	
۱۳۲۰	۱۲		۱۱۰	در و پنجره ساز پروفیل UPVC	
۵۱۲	۱۶		۳۲	رایانه کار ICDL درجه ۲	
۶۰۸		۱۹	۳۲	رایانه کار ICDL درجه ۲	
۱۸۶۲		۱۹	۹۸	رایانه کار ICDL درجه ۱	
۱۵۶۸	۱۶		۹۸	رایانه کار ICDL درجه ۱	
۱۳۹۴		۱۷	۸۲	کارور PHOTOSHOP	
۳۸۴۰	۱۶		۲۴۰	d max۳	
۸۴۰۰	۱۲		۷۰۰	برقکار ساختمان درجه ۲	
۳۶۱۴	۱۳		۲۷۸	تعمیر لوازم برقی گردنده حرارتی و برقی	
۲۶۳۲		۱۴	۱۸۸	پیرایشگر موی زنانه	
۱۴۳۰		۱۳	۱۱۰	سری دوز سرویس خواب	
۱۹۰۵		۱۵	۱۲۷	پیرایشگر ابرو و صورت زنانه	

۵۱۲	۱۶		۳۲	رایانه کار ICDL درجه ۲	
۱۵۶۸	۱۶		۹۸	رایانه کار ICDL درجه ۱	
۴۸۰		۱۵	۳۲	رایانه کار ICDL درجه ۲	
۱۴۷۰		۱۵	۹۸	رایانه کار ICDL درجه ۱	
۴۲۰۰		۱۵	۲۸۰	عکاس دیجیتال	
۲۵۲۰	۱۴		۱۸۰	پستایی سازکفش زنانه مردانه و بچه گانه	
۱۵۶۶	۹		۱۷۴	کمک بنای سفت کار درجه ۲	
۱۴۷۶	۱۸		۸۲	شیرینی پزستی	
۱۹۵۰		۱۵	۱۳۰	حسابدار عمومی مقدماتی	
۴۸۴۵		۱۵	۳۲۳	آرایش و پیرایش زنانه	
۲۲۵۰		۱۵	۱۵۰	عکاس و چاپگر دیجیتال سیار	
۸۲۸۰		۱۸	۴۶۰	نازکدوز زنانه	
۶۱۹۵		۱۵	۴۱۳	کاربر مواد شیمیایی در آرایش زنانه	
۲۷۰۰		۱۵	۱۸۰	مانتو دوز	
۸۱۰	۱۵		۵۴	طراحی وب	
۱۲۳۰		۱۵	۸۲	کارور PHOTOSHOP	
۱۰۹۲		۱۲	۹۱	سازنده وسایل و جعبه های تزئینی (کارتوناز)	
۹۸۴		۱۲	۸۲	کارور فتوشاپ	
۱۶۰	۱۰		۱۶	کارگر آرماتوربند درجه ۳	
۴۴۴	۱۲		۳۷	نصب و راه اندازی وسایل گازسوز	
۶۷۲	۱۲		۵۶	توانایی عیب یابی آبگرمکن دیواری	
۷۵۹	۱۱		۶۹	انجام سرویس و نگهداری خودرو	
۱۰۸,۹۰۹	۲۳۲	۲۷۸	۷,۷۰۰	جمع سال ۹۵	
۲۴۷۵	۱۵		۱۶۵	پرورش دهنده قارچ دکمه ای	۱۳۹۶
۳۷۵۰	۱۵		۲۵۰	کشکار گلخانه های خاکی	
۹۶۶	۷		۱۳۸	پیشکار کفش زنانه مردانه و بچه گانه	
۱۰۰۱	۱۳		۷۷	نانوای نان های حجیم و نیمه حجیم	
۱۰۲۴۰	۱۶		۶۴۰	تعمیرکار برق خودرو درجه ۱	
۸۵۰		۱۷	۵۰	کاربر نرم افزار لایت روم	
۲۲۸۰		۱۲	۱۹۰	کارور AFTEREFFECTS	
۷۵۰۰		۱۵	۵۰۰	خیاط لباس شب و عروس	
۲۷۰۰		۱۸	۱۵۰	عکاس و چاپگر دیجیتال	
۱۲۰۰		۸	۱۵۰	حسابدار عمومی تکمیلی	
۱۴۶۳	۱۹		۷۷	شهروند الکترونیکی	
۳۶۰۰		۱۲	۳۰۰	کاربر رایانه	
۴۲۹۰	۱۱		۳۹۰	برق ساختمان درجه ۱	

۱۶۰۰	۱۰		۱۶۰	سرویس و نگهداری خودرو	
۲۶۵۲		۱۳	۲۰۴	آشپزی درجه ۲	
۵۱۰۰		۱۵	۳۴۰	الگوساز و برشکار لباس زنانه (تکدوزی)	
۱۱۳۴		۱۴	۸۱	سرمه دوز سنتی	
۲۶۵۲		۱۳	۲۰۴	آشپزی درجه ۲	
۵۵,۴۵۳	۱۰۶	۱۳۷	۱۵,۱۲۲	جمع سال ۹۶	

۲۷۵۰	۱۱		۲۵۰	کشتکار گلخانه های خاکی	۱۳۹۷
۳۲۵۰	۱۳		۲۵۰	کشتکار گلخانه های خاکی	
۲۴۷۰	۱۳		۱۹۰	تعمیر کار آبگرمکن دیواری	
۳۸۴۰	۱۲		۳۲۰	جوشکاری گاز محافظ آرگون	
۶۰۰۰		۱۲	۵۰۰	خیاط لباس شب و عروس	
۵۵۲۰		۱۲	۴۶۰	نازکدوز زنانه درجه ۲	
۲۹۶۴		۱۳	۲۲۸	عکاسی پرتره و آتلیه	
۹۲۴		۱۲	۷۷	شهروند الکترونیکی	
۱۳۳۲		۱۲	۱۱۱	بازاریاب فروشگاه مجازی	
۱۸۲۰	۱۴		۱۳۰	عکاس صنعتی تبلیغاتی از اشیاء قیمتی	
۳۳۰۰	۱۱		۳۰۰	کاربرد کامپیوتر و اینترنت در محیط کار	
۳۶۰۰		۱۲	۳۰۰	کاربرد کامپیوتر و اینترنت در محیط کار	
۷۳۶۰		۱۶	۴۶۰	نازکدوز زنانه درجه ۲	
۹۰۰	۹		۱۰۰	جوشکاری با فرآیند قوس الکتریکی دستی SMAW	
۱۲۰۰	۱۲		۱۰۰	سرویس کار ماشین های دوخت خانگی	
۱۵۰۰	۱۲		۱۲۵	تعمیر موبایل و تبلت سامسونگ	
۲۳۴۰	۱۳		۱۸۰	پیرایشگر مردانه	
۱۴۴۰	۱۲		۱۲۰	کوتاه کردن مو با زوایای مختلف با قیچی در پیرایش مردانه	
۱۲۰۰	۱۲		۱۰۰	کارآفرینی با رویکرد KAB (سطح پیشرفته)	
۶۴۴۰		۱۴	۴۶۰	نازکدوز زنانه درجه ۲	
۲۶۰۰		۱۳	۲۰۰	مانتو دوز	
۳۸۷۶		۱۲	۳۲۳	آرایشگر و پیرایشگر زنانه	
۴۵۶۰		۱۲	۳۸۰	آرایشگر موی زنانه	
۱۲۰۰		۱۲	۱۰۰	کارآفرینی با رویکرد KAB(سطح کامل)	
۱۲۰۰		۱۲	۱۰۰	کارآفرینی با رویکرد KAB(سطح کامل)	
۷۲,۰۲۶	۱۴۴	۱۶۴	۵۸۶۴	جمع سال ۹۷	

همچنین کمترین تنوع رشته ها در رشته های کشاورزی، صنایع غذایی ، مکانیک خودرو و هنرهای تجسمی می باشد. وضعیت شرکت کنندگان در دوره های آموزشی بر حسب جنسیت نیز

نشان دهنده استقبال بیشتر زنان نسبت به مردان در خصوص شرکت در دوره‌ها می‌باشد. که تعداد زنان آموزش دیده ۲۰۸۷ نفر و مردان ۸۳۰ نفر را تشکیل می‌دهند، البته لازم به ذکر است که بیشترین شکاف تعداد ثبت نام شدگان بر حسب جنسیت در سال ۱۳۹۳ (۲۰۱۴) و کمترین شکاف در سال ۱۳۹۷ (۲۰۱۸) مشاهده گردید که این خود نشانگر روند رو به رشد استقبال آقایان در سالهای اخیر از دوره‌های مهارت آموزشی می‌باشد.

جدول شماره ۳- وضعیت آموزشهای مهارتی انجام شده به پناهندگان در استان خراسان رضوی در

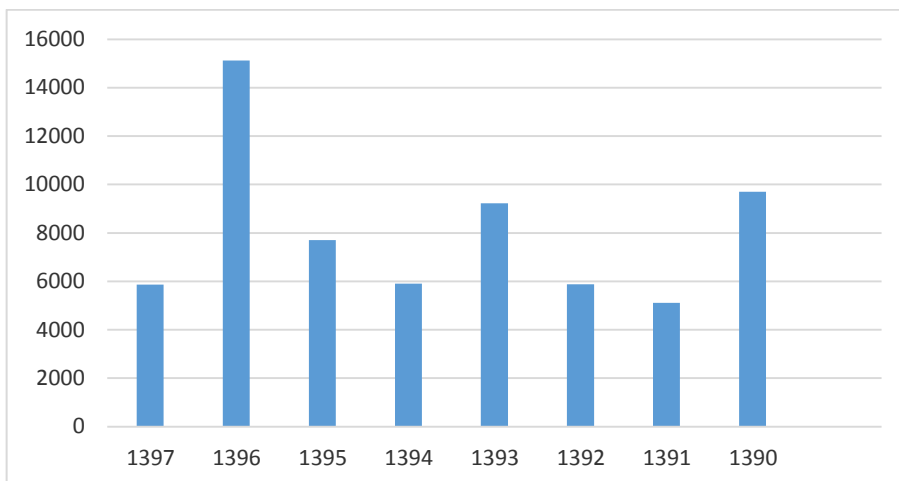
سال ۱۳۹۰ (۲۰۱۱)

ردیف	نوع رشته	فراوانی تعداد رشته	ردیف	نوع رشته	فراوانی تعداد رشته
۱	دوخت و دوز	۱۶	۷	خدمات آموزشی	۵
۲	صنایع دستی	۱۵	۸	هنرهای تجسمی	۴
۳	صنایع ساختمانی	۱۳	۹	مکانیک خودرو	۴
۴	فناوری اطلاعات	۱۱	۱۰	صنایع غذایی	۴
۵	تعمیرات	۷	۱۱	کشاورزی	۲
۶	آرایش و پیرایش	۶			

جدول شماره ۴- وضعیت تنوع و فراوانی رشته‌های آموزش داده شده به پناهندگان طی سالهای ۲۰۱۱ تا

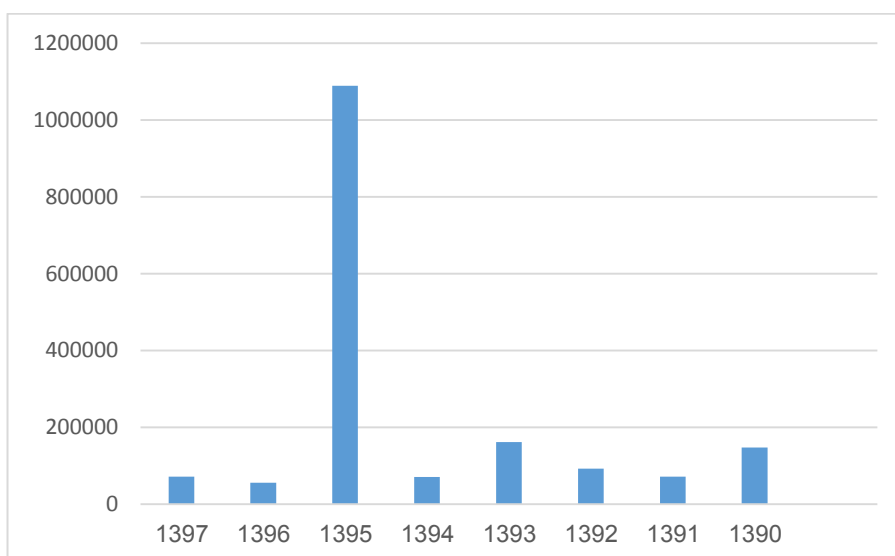
۲۰۱۸

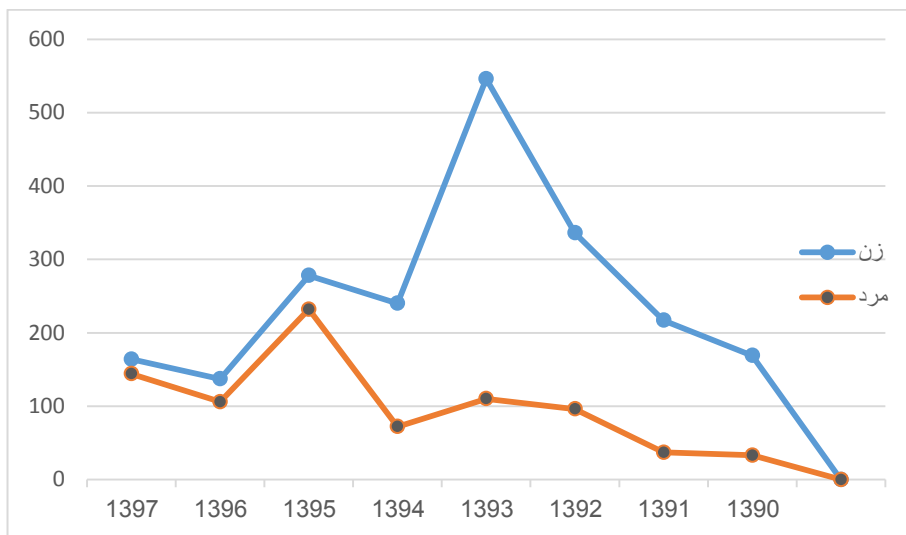
ردیف	نوع رشته	فراوانی تعداد رشته	ردیف	نوع رشته	فراوانی تعداد رشته
۱	دوخت و دوز	۱۶	۷	خدمات آموزشی	۵
۲	صنایع دستی	۱۵	۸	هنرهای تجسمی	۴
۳	صنایع ساختمانی	۱۳	۹	مکانیک خودرو	۴
۴	فناوری اطلاعات	۱۱	۱۰	صنایع غذایی	۴
۵	تعمیرات	۷	۱۱	کشاورزی	۲
۶	آرایش و پیرایش	۶			



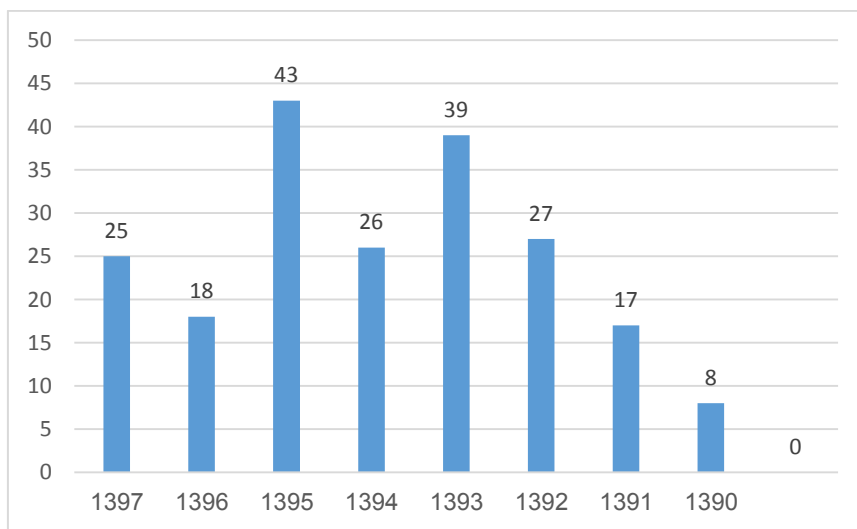
نمودار شماره ۲- وضعیت ساعت آموزشهای مهارتی انجام شده طی سالهای ۱۳۹۷ تا ۱۳۹۰

نمودار شماره ۳- وضعیت نفرساعت آموزشهای مهارتی انجام شده طی سالهای ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۰





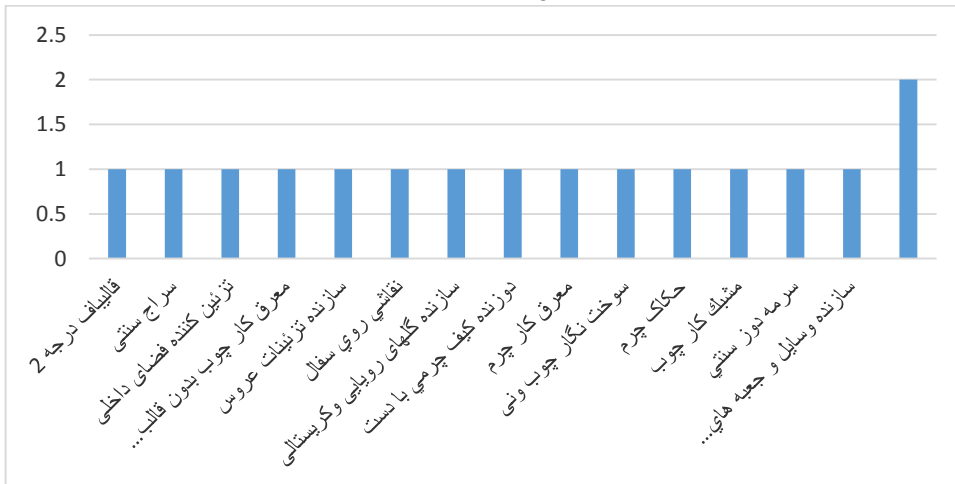
نمودار شماره ۴- وضعیت شرکت کنندگان در دوره های آموزشی بر حسب جنسیت طی سالهای ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۷



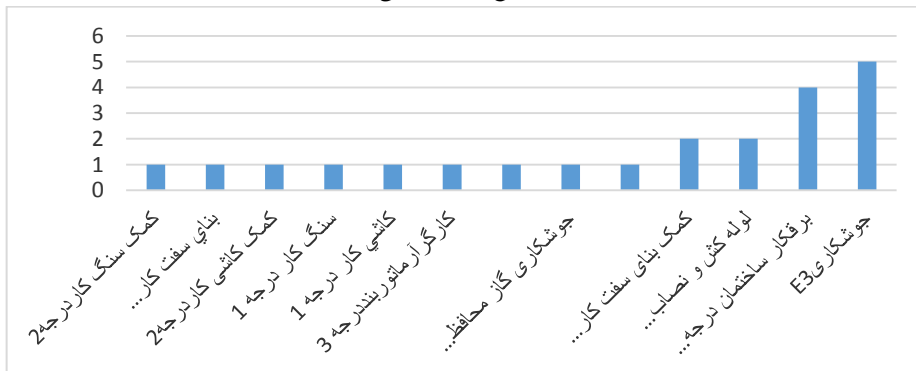
نمودار شماره ۵- تعداد دوره های آموزشی انجام شده طی سالهای ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۷



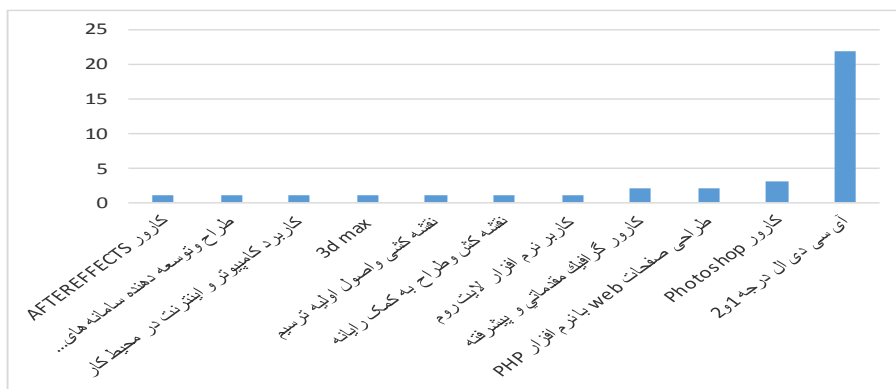
نمودار شماره ۶-تنوع رشته های دوخت و دوز



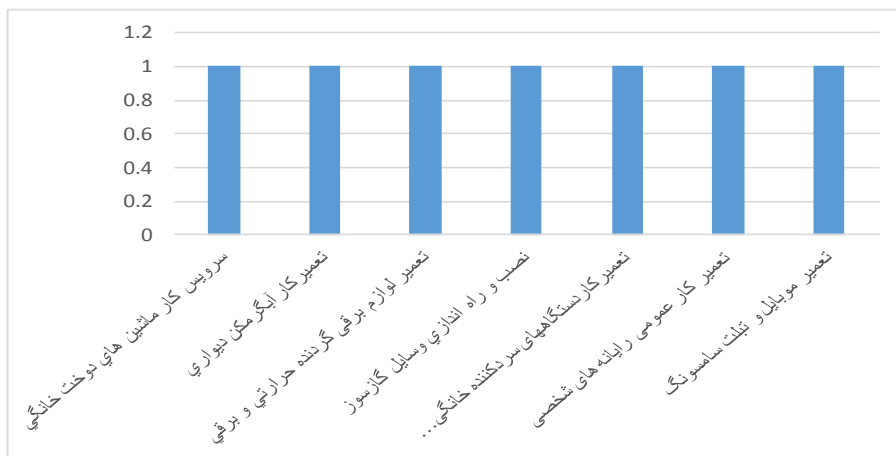
نمودار شماره ۷-تنوع رشته های صنایع دستی



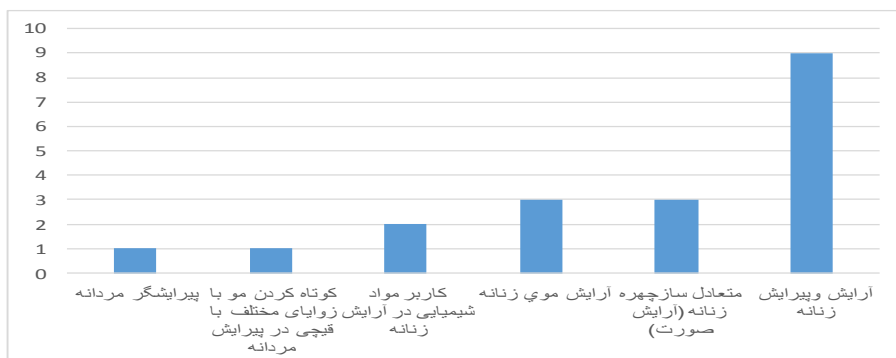
نمودار شماره ۸-تنوع رشته های ساختمانی



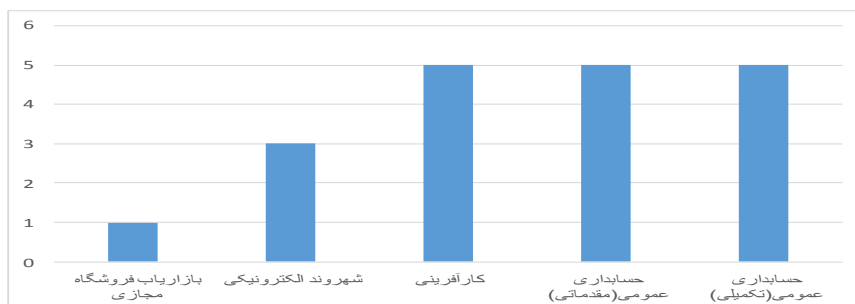
نمودار شماره ۹-تنوع رشته های فناوری اطلاعات



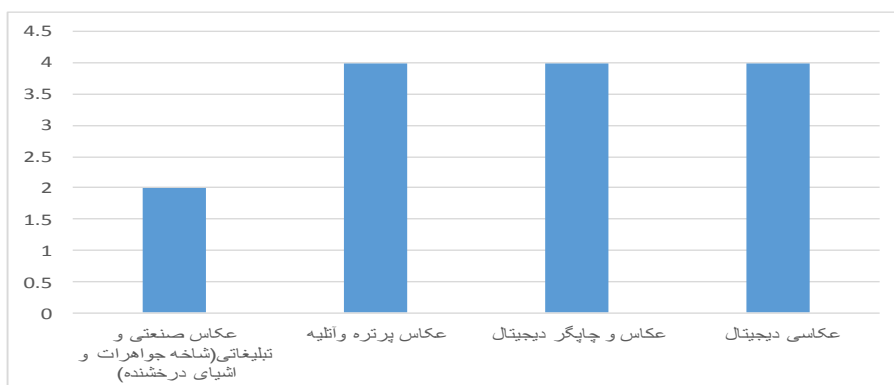
نمودار شماره ۱۰-تنوع رشته های تعمیرات



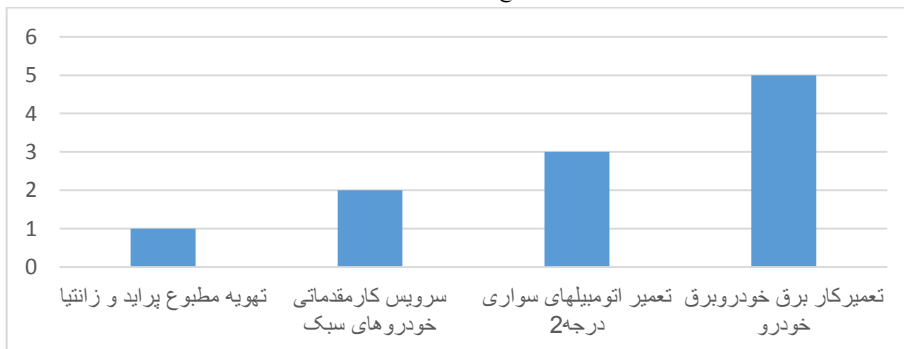
نمودار شماره ۱۱-تنوع رشته های آرایش و پیرایش



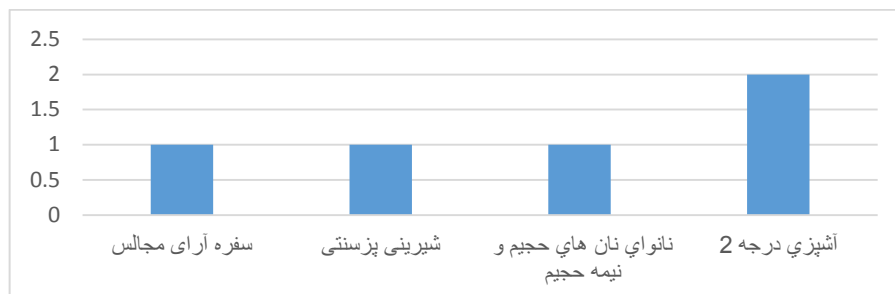
نمودار شماره ۱۲- تنوع رشته های خدمات آموزشی



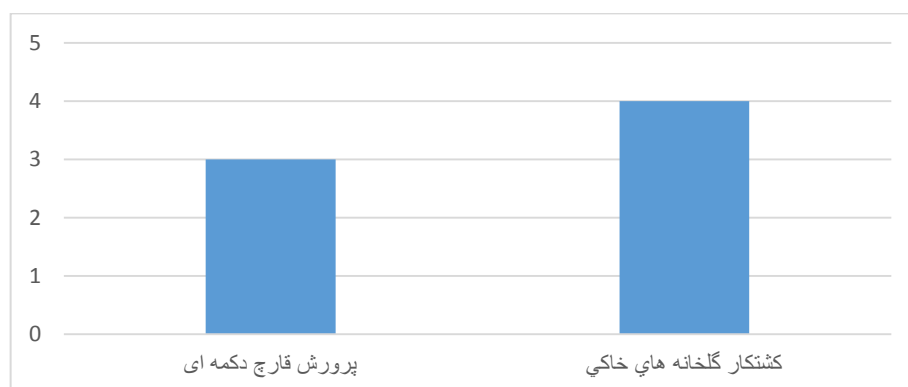
نمودار شماره ۱۳- تنوع رشته های هنرهای تجسمی



نمودار شماره ۱۴- تنوع رشته های مکانیک خودرو



نمودار شماره ۱۵-تنوع رشته های صنایع غذایی



نمودار شماره ۱۶-تنوع رشته های کشاورزی

نتیجه

نوع دوستی و همکاری با هم نوعان از زمانی که زندگی اجتماعی در جامعه بشری شکل گرفته، وجود داشته و مساله پناهنده یا در اصطلاح قدیم، غریبه از دیرباز در جوامع انسانی مطرح بوده است. در عصر حاضر که زندگی اجتماعی و ارتباط بین افراد جوامع مختلف توسعه چشمگیری پیدا کرده، اندیشه حمایت و همکاری با هم نوعان در نظام حقوق جهانی اهمیت بسیاری یافته است. تجلی و ظهور این اندیشه در قالب وضع مقررات حقوقی در دفاع و همکاری از پناهندگان و مهاجران کشورهای مختلف نمایان است؛ سازمان ملل و مجامع کشورهای مختلف قطعنامه ها، میثاق ها و اعلامیه های متعددی را در دفاع از حقوق پناهندگان تصویب کرده اند که مورد پذیرش بسیاری از کشورهای جهان قرار گرفته است. افرادی که به دلایلی از سرزمین خود رانده یا مجبور به ترک آن می شوند، در اندیشه جهانی و نظام حقوق بین المللی از مزایا و حقوقی برخوردارند. بنابراین، از جهت نظری و حقوقی مشکل آوارگان مورد توجه جامعه بین

الملل قرار گرفته است، اما حقوق و مقررات پناهندگی به دلیل نداشتن پشتوانه اجرایی، از جهت عملی و اجرایی با مشکلات جدی روبه‌رو است؛ به گونه‌ای که کشورها با توجه به مصالح و منافع ملی خود با پناهندگان برخورد نموده و گاهی مسائل حقوقی تحت الشعاع مسائل سیاسی قرار می‌گیرد. از این رو، پناهندگان در بیش‌تر کشورها با سختی‌ها و دشواری‌های متعددی مواجه هستند (حقوق پناهندگان در اسناد بین‌المللی). از جمله مسائلی که در ماده ۲۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر مطرح شده، حق بهره‌مندی از آموزش و پرورش تا مرتبه عالی آن می‌باشد. لذا کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان طبق همین بند اقدام به تنظیم توافقنامه‌های سه‌جانبه بین سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای و اداره اتباع و مهاجرین خارجی و انجمن پناهندگان دانمارک و نروژ نموده که با بررسی‌های به عمل آمده طبق آمارهای کسب شده طی سال‌های ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۷ (۲۰۱۱-۲۰۱۸) از ارائه آموزش‌های فنی و حرفه‌ای ویژه پناهندگان در استان خراسان رضوی، نتایجی به دست آمده که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

۱. افزایش حدود ۱۰ برابری تعداد شرکت‌کنندگان از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۷
۲. افزایش حدود ۲۰ برابری تعداد حرفه‌های آموزشی از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۷
۳. افزایش حدود ۳ برابری تعداد شرکت‌کنندگان زن از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۷
۴. آموزش تعداد ۳۰۱۷ نفر از پناهندگان به ویژه پناهندگان افغان که حدود ۹۹ درصد از شرکت‌کنندگان در دوره‌ها را به خود اختصاص داده است.
۵. اختصاص ریال اعتبارات به بحث آموزش پناهندگان در استان خراسان رضوی.

نقاط قوت طرح آموزش به پناهندگان

الف) وجود مشکلات عدیده‌ای از جمله تروریسم و عدم امنیت، کشت مواد مخدر، فقر و محرومیت و... در دو کشور افغانستان و عراق که در همسایگی کشور ایران قرار دارند، باعث مهاجرت تعداد کثیری از اتباع آن دو کشور مخصوصاً اتباع افغان شده است. لذا توانمندسازی آنان در امر مهارت جهت اشتغال و راه اندازی کسب‌کار و ایجاد انگیزه در بازگشت به کشورشان توسط سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای کشور با برگزاری حرفه‌های مهم و مورد تقاضا صورت پذیرفت. مسلماً بازار کار در این دو کشور نیازمند کارگران ماهر و نیمه‌ماهر است و داشتن مهارت و مدرک معتبر فرصت مناسبی است جهت اتباع خارجی تا در ساختن کشور خود سهیم بوده و از موقعیتهای

بکر موجود نهایت استفاده را بنمایند و انتظار می رود فرایند بازگشت پناهندگان با این آموزشها تسهیل گردد.

ب) اثرات مهم این آموزشها افزایش درآمدزایی و خوداتکایی جوانانی است که باکسب مهارتهای موردنیازکشورشان سریعاً جذب شده و ازشرایط اجتماعی و اقتصادی بهتری نسبت به دیگرافشاربهره مندخواهندگردید.

ج) تسهیل هزینه های بالای فراگیری درحوزه آموزشهای مهارتی باهدف دسترسی به فرصتهای شغلی توسط کمیساریای عالی سازمان ملل متحد وحمایت ازدولت دراین حوزه کمک شایانی به توسعه معیشتی و نیازهای فردی واجتماعی آنان خواهد نمود.

د) کاهش مشاغل کاذب در سطح جامعه و به تبع آن سریعتر شدن روند اشتغال و کاهش جرم و جنایت.

نقاط ضعف طرح آموزش به پناهندگان

الف) محدودیت تعداد استان های مجری.

ب) افزایش هزینه ها با توجه به شرایط تحریم اقتصادی.

ج) عدم انطباق شرایط تحصیلی یا سنی پناهندگان با بعضی از دوره های آموزش فنی و حرفه ای
د) عدم استقبال پناهندگان در بعضی از استان ها بویژه در دوره های آقایان (تفاوت ذاتی مأموریت سازمان آموزش فنی و حرفه ای با آموزش و پرورش یا وزارت بهداشت که در آنها پناهنده مجبور به استفاده از این امکانات است).

چالش های فراروی طرح آموزش به پناهندگان

الف) بحران های منطقه ای (سوریه؛ عراقی؛ یمن و ...) و اولویت کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان در کمک به این کشورها به جای ایران و کاهش سهم حمایت مالی از پناهندگان ایران.

ب) تأخیر در انعقاد تفاهمنامه ها (با توجه به ارائه پیشنهادات سازمان قبل از سال میلادی ۲۰۱۵ و پیگیری های مکرر سازمان در این خصوص) به دلیل تغییرات مدیریتی در اداره کل امور اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور و متعاقب آن محدودیت زمانی برای برنامه ریزی اجرای دوره ها.

ج) اغلب چالش‌های این تفاهم‌نامه‌ها خارج از کنترل سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای کشور بوده و به مسائل داخلی طرفین دیگر تفاهم‌نامه ارتباط دارد.

فرصتهای فراروی طرح آموزش به پناهندگان

الف) تعامل بیشتر سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای کشور و کمیساریای عالی در زمینه نیازسنجی آموزشی می‌تواند در کاهش تغییر در دوره‌های آموزشی و اجرای هرچه بهتر این تفاهم‌نامه مؤثرتر باشد.

ب) انعقاد تفاهم‌نامه پیش از آغاز سال شمسی جدید می‌تواند امکان برنامه‌ریزی بهتر را برای آموزش پناهندگان فراهم آورد.

ج) همکاری مؤثر طرفین در تمامی مراحل اجرای موافقت‌نامه سبب بهبود بهتر شرایط اجرا خواهد گردید.

د) معرفی افراد آسیب‌پذیر توسط اداره کل امور اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور و کمیساریای عالی سازمان ملل متحد در امور پناهندگان به سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای جهت شرکت در دوره‌ها برای رعایت بهتر عدالت در آموزش

منابع

۱- توافق‌نامه سه‌جانبه سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای کشور با انجمن پناهندگان دانمارک و اداره کل امور اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور.

۲- حقوق پناهندگان در اسناد بین‌المللی <http://www.ensani.ir/fa/content/۱۴۲۸۶۰/default.aspx>

۳- فتاحی آکوهی، محمد. (۱۳۹۴). پناهندگی سیاسی، مفهومی حقوق بشری یا ابزاری سیاسی در دست دولتها. بانک مقالات حقوقی نشر عدالت. منبع: [http://nashreedalat.ir/maghalat-](http://nashreedalat.ir/maghalat-hoghoghe/hoghogh-bashar/۱۱۵۱--.html)

[hoghoghe/hoghogh-bashar/۱۱۵۱--.html](http://nashreedalat.ir/maghalat-hoghoghe/hoghogh-bashar/۱۱۵۱--.html)

۴- مهارت آموزی به پناهندگان. سایت سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای کشور.

۵- ولیخانی، اژدر. (۲۰۱۲). گزارش نهائی مهارت آموزی به پناهندگان در سال ۲۰۱۲: معاونت اداری و پشتیبانی سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای کشور.

نقش آموزش در توسعه فرهنگی دو کشور ایران و افغانستان

سیدابراهیم حکمت

چکیده

در افغانستان هر روزه این معنی بر زبان ها تکرار می گردد، گاه به حس نیت و گاهی به سوء نیت. گفته می شود: این تعداد دانشگاه و دانشکده چه می کند؟ ما نان می خواهیم و امنیت و کار و... و گاهی هم شنیده می شود: همین دانشگاهی ها بودند روز ما را تیره و تار کردند! نوشته‌ی هذا تلاش کرده است تا با بحث بر علم و انتقال آن، برای پرسندگان پاسخی ارائه بدارد، که دانش و علم، زیربنای همه پیشرفت ها است، تمدن ها را دانش به وجود آورده است. **کلمات محوری:** دانش دانشگاه، ابزار انتقال دانش، سرقت ادبی، بازار کتاب.

مقدمه

آموزش از مولفه های بشمار می آید، که تشکیل دهنده یک سلسله پدیده ها است که در تاریخ تمدنها و تجمعات بشری، از زیربناها و تهدابها گفته می شود، برنامه های ملت سازی، در هر مورد و هر احتمال که باشد.

آموزش همچون ستون فقرات آنها می باشد. در مورد ایران و افغانستان نیز محور اصلی همین است. چون آموزش فرهنگ خود را می خواهد، که در موضوع ما یعنی ایران و افغانستان اشکال لغوی نداریم، چون زبان ادبی و علمی ما یک زبان است و لهجوی آن گونه نیست که زحمت زیادی در میان باشد، بلکه زبان فارسی دری، یک زبان است. آنانی که در شک و تردید به سر میبرند، فکر می کنم، در فهم موضوع چندان توفیق ندارند،

چون کسانی که کتاب می خوانند ۹۹ فیصد تالیفات این دو کشور را به راحتی می خوانند و نادیده گرفتن این حقیقت مکابره است و بس. بلی در تاجیکستان مشکل رسم الخط داریم. اما زبان با وجود روسی و رسمیت داشتن آن، برای ما در ایران و افغانستان فهما است.

و بررسی تالیف و چگونگی کتاب در کشور افغانستان، شاید در ایران هم صدق کند، و بسیار قابل فهم می باشد، ساحه آموزش و تعلیم و تربیت در سرزمین خراسان قدیم و ماورا نهر تا منطقه غربی که شامل عراق امروزی هم می شود، یک ساحه موحد و یگانه است، وحدت آفرینش و

تشابه خلقی، بین این دو کشور، و عناصر زندگی و حیات عملی آن، دارای یک فرهنگ گفته میشود. لهذا می‌توان به صدای بلند، اعلان کرد، آموزش با همه ساز و برگ خود به طور یکنواختی و همگونی، دیده میشود. آموزش در همه موارد و در همه میدانهای منطقه، عمل دارد که در مسیر تمدنی یگانه قرار می‌گیرد.

سابقه کار: در ایران کار زیاد شده است، و نوشته‌های علمی تحقیقی انجام گرفته است، اگر چه در حد کفایت نخواهد بود. مگر در افغانستان بسیار کم است، بعضی کتابها در ساحة تدریس و آموزش نوشته شده است اما به هر حال بسیار ناچیز است.

اهمیت کار: حرکت ملتها از نقطه آموزش و تعلیم و تربیت آغاز می‌گردد، تا هنوز در برخی موارد، به علیم و تربیت اهمیت لازم و در خور آن را قایل نمی‌شوند. در حالی که در اهمیت آن، علاوه بر متون قرآن و سنت نبوی، تجارب انسانی خود نشان می‌دهد، که شاخصهای بسیار روشن و دیدنی دارد.

نیم‌نگاهی به دنیای تالیف در کشور

در قدیم گفته شده است: معلومات صید است و نوشتن آن قید، پدیده به نام دانش و یا علم از آغاز پیدایش آدم ابوالبشر، بسیار به وضاحت مطرح گردیده است که قرآن از آن گذارش داده است. قرآن حین بیان آفرینش اولین انسان و این که او خلیفه الهی در زمین خواهد بود از مشورت خداوند با فرشتگان، حرف می‌زند، که نکته قابل توجه در داستان آفرینش انسان، برجستگی و اهمیت علم و دانش است. آنگاه که خداوند به فرشته‌گان اعلان می‌دارد که در زمین خلیفه و جانشینی می‌گمارد، آنها می‌گویند، آیا کسی را که در زمین تباهی می‌آورد و خونریزی می‌کند، خلیفه می‌سازی در حالی که ما همه به تسبیح و تحمید و تقدیس تو مشغول و پابندیم. در همان لحظه بیان الهی چنین می‌گوید. من آنچه را که شما نمی‌دانید می‌دانم. ملاحظه میشود، که جواب سوال فرشته‌گان مبتنی بر علم و دانش است. قرآن داستان را این گونه پیگیری می‌کند «و نامهای (نامیده‌ها) را خداوند به آدم داناند» بعد از آن آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: (اگر راست می‌گویید، نامهای آنها را بگویید) فرشتگان آنگاه به بارگاه الهی رو آورده چنین گفتند «و تو را به پاکی یاد می‌کنیم، ما جز آنچه که تو برای ما تعلیم دادی نمی‌دانیم، بی تردید تویی دانای با حکمت» (بقره ۲۹-۳۱).

چنانچه دیده می شود علم و دانش مدار و محور، این داستان گفته میشود، معیار لیاقت و کفایت آدم تنها علم و دانش است. از همین جا است که برخی علما اصطلاح ((معلم)) را بر خداوند جایز الطلاق می دانند و کلمه معلم و صفت معلم قداست پیدا کرده است. معلوم می شود که علم و دانش در انسان عطیه الهی بوده است ، و باید از خداوند سپاس گذار بود. پیغمبر اسلام (ص) علم و دانش را یک امانت الهی گفته، برای کسی که این امانت را رعایت نمیکند، می فرماید: کسی که دانش خود را در وقت ضرورت کتمان می کند، در قیامت بر دهنش لجام آتشین زده می شود. نسل و ذریت آدم ضرورت علم و دانش را خوب دانسته آنرا منجیث یک امانت قیمت بها دست به دست کردند و تا توان داشتند آن را صیقل زده بدون کمی و کاستی به آینده گان خود نقل دادند که تا امروز دوام دارد و تا خداوند متعال بخواهد دوام خواهد داشت ...

انتقال علم ودانش از یک شخص به شخص دیگر چند صورت دارد:

- ۱:- تدریس، استاد در صنف و یا در یک جای دیگر شاگرد میپذیرد و داشته های خود را به شاگردان مستقیم و بدون استفاده از ابزار دیگر انتقال میدهد، چنانچه امروز جریان دارد...
- ۲:- یا از طریق سوال و جواب و استفتا و افتاء انتقال انجام میگیرد چنانچه برنامه های تلویزیونی و رادیویی گرفته می شود. و همین سوال و جواب گاهی مستقیم و حضوری در مسجد و یا خانقاه صورت می گیرد....
- ۳:- همین انتقال گاهی به صورت نوشته در لباس کتاب، مجله، روزنامه، فصل نامه و امثال اینها دیده میشود...
- ۴:- کار انتقال توسط ابزار مدرن الکترونیکی در اشکال کست، فلش و همانند اینها نیز انجام می شود
- ۵:- گاهی نقل علم و معلومات توسط خواب و رویاها هم به وقوع می پیوندد، اگر چه بسیار کم و نادر می باشد ...
- ۶:- منبر و میز خطابه هم وسیله انتقال است ...
- ۷:- راویان اشعار و سروده های مردمی که به قوه حافظه خالص تکیه دارد.
- ۸- ناشران و کتاب فروشان هم انتقال دهندگان امانت های معنوی و علمی گفته می شوند زیرا بخشیدن و مانوله یک اثر به اهل تخصص آن در واقع نقل دادن محتوای آن کتاب است و ناشر و فروشنده دست رسی اهل تخصص را به کتاب های همان رشته، آسان می سازد . هرگاه

نیت ناشر خدمت به علم باشد بدون تردید ماجور خواهد بود. در اثرها آمده است: کن عالماً او متعلماً اوخادماً ولاتکن رابعاً فتهلك (یعنی عالم و دانشمند باش و یا دانشجو و طالب علم باش و یا در خدمت علما و علم باش. اما هرگز در درجه چهارم قرار نگیری که هلاک می شوی.

۹:- سیمینارها وسیله انتقال معلومات میشود اگر چه غیر مباشر هم باشد.

۱۰:- تیاتر و صحنه تمثیل، نیز از ابزار نقل دانش به شمار می آید.

۱۱:- هنر و فن تمثیل نقاشی، رسامی و مجسمه سازی.

۱۲:- اعلانات عمومی تجارتي که بوسیله شعارها در بنرها و در راه های عام و اماکن عامه به

چشم می خورد.

بنا بر این شخص نویسنده در واقع امانت دار اصلی است که اما نتهای خود را طی کتاب قید کرده، و نوشته اش را از ضایع شدن و تلف گردیدن نجات می دهد. به عبارت دیگر، مولف در تهیه و نوشته اش، خود نسبت به خواننده ها ادای امانت می کند که باید به صداقت و ظرافت عملی شود تا مسئولیت بر عهده اش نماند. این روش خود یکی از نمادهای امانت علمی می باشد که در بسیاری کشورها جای خود را در بین ارزشهای انسانی پیدا کرده و به اصطلاح نهادینه شده است. وضعیت در کشور ما اینگونه است که همه ابزار یاد شده مورد استفاده میباشد بهترین طریقه آن در فهمیدن و برداشت درست همین تدریس است چون شاگرد از استاد پرسیده میتواند و زودتر رفع تشویش و تفکیک کرده میتواند و تسلسل آن یعنی دوام تدریس بسیار مهم است اگر انقطاع نه آید، انتقال خیلی شامل و کامل انجام خواهد یافت... اما از طریق کتاب هم خیلی خوب و به شکل سالم و مانده گار صورت میپذیرد چون کتاب امانت گاه فوق العاده است. اهمیت این کار یعنی نقل علوم و دانشها زمانی آشکارا دیده می شود که به فرمایشات نبوی در این مورد توجه شود. چنانچه می فرماید: با رسیدن مرگ عمل انسان قطع می شود مگر سه عمل است که فایده و ثوابش پایان نمی یابد از آن جمله علم نافع است علم نافع آن است که بعد از عمل به نشر رسیده باشد تا دیگران از او بهره ببرند و استفاده کنند. در بهره گیری و استفاده از آن تدریس و تالیف نقش به سزای دارد. بلکه می توان آن را مصداق امانت واقعی دانست. نظر به آنچه گفته آمد، معلوم می شود که تالیف در حقیقت انجام یک مکلفیت است نه یک کار مباح و مستحب ولی به یک شرط که بعد از تصحیح نیت و اقرار امانتی در اختیار او بوده و توان انتقال آن را داشته باشد، زیرا علمی و دانشی در فکر و مغزش اگر نباشد چه را انتقال بدهد و به کی؟

مثل معروف است که می گوید: (فاقدش چیزی را داده نمی تواند)

پس نویسنده در هر بخشی و یا رشته ای باشد لازم است در آن رشته تمکن داشته باشد و هم ابزار انتقال در توانش باشد یعنی بعد از دانش توانایی تعبیر آن را هم دارا باشد نه این که از مطالعه اثرش چیزی بدست نه آید و موضوع فهمیده نه شود. برای این که موضوع یک اندازه روشن شود می بینیم که علما و اهل تخصص در مورد تالیف چه

گفته اند. ابن خلدون بنیان گذار جامعه شناسی و فلسفه تاریخ ۸۰۰ وفات در مقدمه مشهور خویش، انگیزه و هدف نوشتن کتاب را می شمارد که خلاصه انرا به عرض میرسانم...

۱:- کتاب باید دارای علم جدید و یا رشته جدید باشد.

۲:- و یا شرح موضوعات مشکل و پیچیده در تالیفات دیگران باشد.

۳:- تذکر اخطاء و لغزشهای موجود در آثار گذشته گان.

۴:- تکمیل نواقص در ترتیب و یا محتوای یک رشته و یا یک فن. مثلا اضافه کردن یک فصل و یا کم کردن آن.

۵:- اصلاح بی نظمی و بی ترتیبی در تبویب، تفصیل و تقسیم مسایل.

۶:- جمع آوری مسایل پراکنده در کتب دیگران که آگاهی، منجر به میان آمدن رشته جدیدی میگردد.

۷:- تلخیص و اختصار کتابی بسیار مهم که طویل و مطنب باشد چنانچه طول و گسترده گی، استفاده از آنرا مشکل و دشوار ساخته باشد. مثل تلخیص کتاب "احیاءالعلوم" غزالی "

ابن خلدون بعد از بیان لست بالا من باب امانت علمی چنین میگوید "ارسطو مقاصد مزبور را بر شمرده است و غیر آن را نادانی و بی شرمی گفته است "

به هر حال لازم است در زمینه کاوش بیشتر صورت گیرد اینک دیده شود که وضعیت کتابها و تالیفات در داخل کشور از چه قرار است ؟ نسبت گسترده گی موضوع اصلی یعنی انتقال علم و ابزار آن نظر به محدودیت در مقاله، خواستم تنها در مورد تالیف و کتاب به بحث بپردازیم

کتاب فروشی ها و دارالنشرها و چاپخانه ها در کشور، به خصوص در بعضی شهرها از جمله کابل مملو از کتاب است بعد از آمدن حکومت های دست نشانده درد و دهه اخیر وضع مطبوعه خیلی خوب شده تجهیزات و تکنالوژی چاپ و نشر به کشور آورده شده و مردم از سفر به پاکستان و ایران برای چاپ کتاب و سایر منشورات بی غم گردیدند . قرار اظهارات برخی از

ناشران، بازار از کتاب‌های درسی، لیسه‌ها و دانشگاه‌ها و مدارس مملو است، به همین سبب تالیفات هم در همین بخش رو به افزونی است. بعضی از نویسندگان در سال یک تا دو کتاب درسی در حدود دوصد و سه صد صفحه به بازار عرضه می‌کنند اما کتاب‌های غیر درسی چندان بازار ندارد. که عامل آن یکی نبود علاقه به کتاب است و از طرفی نبود پول. در مجموع می‌توان گفت؛ آنی که کتاب می‌خواند پول ندارد تا بخرد و آنیکه پول دارد کتاب نمی‌خواند. فرهنگ کتاب‌خوانی در کشور بحرانی ما بسیار ضعیف و کم‌رنگ است که بی‌سوادی و فقر گسترده با شعور و احساس ناامنی از عوامل جدی ناآشنایی با کتاب است. از طرف دیگر برخی ناشران مانند هم‌تایان بازاری خویش بیشتر از این که خدمت علم را در نظر داشته باشد، خدمت کیسه خویشتن را تحت نظر دارد. به فایده کم قناعت نمی‌کنند. در این زمینه عوامل دیگری هم به نظر می‌رسد که اثرگذار است. از قبیل خود مراکز علمی و فرهنگی چه رسمی و چه غیر رسمی. مثلاً تقدیر و تحسین از محصلان ممتاز و یا شاعران و استادان موفق، و یا محافلی دیگری مانند محفل فراغت و یا معرفی اثری و کتابی، در همه‌ای اینها هدایا و تحفه‌ها و جایزه‌ها هم از قالبینچه و لنگی (عمامه) تجاوز نه می‌کند، حال آنکه کتابهای قابل اهدا در هر رشته وجود دارد. ملتها چه امروز و چه دیروز، پیشرفت و رشدشان در پرتو کتابخانه‌ی و کتابدانی‌شان بوده است. شنیدم در نیویارک امریکا کتاب‌خانه‌ها از مزدحم‌ترین جاها گفته می‌شود. پدران و مادران اطفال شش ماهه را با خود به کتاب‌خانه می‌برند تا بازی‌های خود را با کتاب و تصویر آن انجام بدهند و از کودکی علاقه‌شان به کتاب برقرار گردد. در دربار خلیفه‌ای عباسی کتاب و کتابخانه وزن زیاد داشت، مثلاً در پیمان‌های صلح با همسایه‌ها از شرایط خلافت، رفع موانع از دسترسی دانشمندان به کتابخانه‌های طرف شکست خورده و یا طرف مصالحه‌ی بوده است خلافت به دانشمندی که یک کتاب را از غیر عربی به عربی ترجمه می‌کرد به وزن آن کتاب برای او طلا می‌داد. چون کتاب از توجه افتاد و رونق نداشت تا نظارت و تفتیش در میان باشد، کتابها و اثرهای تقلبی و فضل‌فروشی‌های پست و غیر اخلاقی در ساحه تبارز می‌کند و جای اثرهای جدی و با ارزش را می‌گیرد. کتابی را دیدم در میدان عرفان و تصوف نوشته شده است، چنین ادعا دارد: رسیدن به شناخت سه راه دارد. اول آن زهد و عبادت خداوند به هدف دستیابی و رسیدن به بهشت و پادشاهای روحانی دیگر، مانند کرامات نویسنده استاد با نام در یک پوهنتون بزرگ حکومتی است. معلوم می‌شود که نویسنده محترم عجله کرده و درست مطالعه

نموده است. و گرنه بهشت را روحانی نمی گفت و کرامت را پاداش روحانی نمی خواند. و کرامات را کسبی و ارادی توصیف نمی کرد. کرامات اولیا، اولاً امر روحانی نیست که برابر جسدی و بدنی قرار داشته باشد. چنانچه کرامت را پاداش نامیده نمی شود. انتها درجه کرامت فضل و کرم الهی است، که در ظاهر استقامت و التزام دینی شخص صاحب کرامات در عقب آن می باشد. کرامات نه تنها ارادی و اختیاری نیست بلکه در مواردی صاحب کرامات از کرامات خود بی خبر است. اما بهشت نزد علمای اسلام جای ابدی و همیشگی اهل آن است که با اجساد حشر شده و وارد آن گردیده اند. تفصیل سخن در کتب کلامی مطالعه شود. این یک نمونه از آشفستگی در نوشتن کتاب می تواند باشد. گاهی اثرهای دیده می شود که تکرار مکررات است و بس و گاهی کتاب محتوای خوب دارد. مگر نویسنده پابند ویرایش نبوده، نوشته اش خسته کن و بی جاذبه می گردد. املا و قواعد زبانی را رعایت نمی کند، مثلاً از استعمال کامه، نقطه و سایر رموز و مصطلحات خوشش نمی آید و یا در نوشتن فهرست های کتاب و تهیه نمودن آن به شکل مسلکی و تخصصی، کوتاهی کرده فهرست ناقص تهیه می بیند که داشته های زیاد کتاب را بازتاب نمی دهد. متخصصان ساحه تحقیق و تصحیح علمی می گویند؛ کتاب بدون فهرست، گنجی است بدون کلید. مطلب از فهرست، فهرست کامل و مفصل است که آینه کتاب باشد تا خواننده سرگردان نشود و به هدف خود در اسرع وقت ممکن برسد. فهرست های موجود در کتابهای روز غالباً ابواب و فصول و یا عنوان های بزرگ را مطابق صفحات از اول کتاب تا آخر آن ردیف میکند چون کار بسیار سهل و محدود است توگویی نویسنده محترم وقتی به فهرست میرسد دیگر توان و انرژی را ختم کرده یا رایی و حوصله کار برایش نمانده است..... با یک مثال بسیار ساده موضوع را روشن می سازیم: کتاب و یا رساله زیر نام "جلوه های روان شناختی در مثنوی معنوی" به قلم استاد گرامی استاد اسدالله ضیا استاد روانشناسی در پوهنتون بلخ و ریس موسسه عالی تاج در شهر مزارشریف است، این رساله حدود یکصد صحیفه است از قطع و سایز کوچک برای این یکصد صحیفه فهرست موضوعات داده در هشت عنوان و بس. در آخرلیست منابع دارد. از این اثر جالب تنها "مدخل" را به بررسی می گیریم، می بینیم که تا کدام اندازه مواد قابل فهرست دارد در آخر دیده می شود که این عناوین ارزش به معرض گذاشتن را دارد که به خواننده کمک کند که زود تر به جواهر خفته در همین مدخل دسترسی پیدا کند. موضوعات مدخل ازین قرار است:

- ۱- زبان فارسی مولانا فارسی سهل، روان و زبان مردم است .
- ۲- مولانا به زبانهای عامیانه عربی، ترکی و یونانی هم شعر می گفته است.
- ۳- این که مولانا در ذهنش چه بوده و واقعات را به کدام دیدگاه می نگریسته، تا هنوز در ابهام است.
- ۴- مولانا اندیشه ها و احساسات خود را می خواسته به زبان مانوس ما تعبیر کند، که گاهی موفق نبوده است.
- ۵- انگیزه نویسنده بیشتر از همه، اخلاص واردات او به شخصیت مولانا بوده است .
- ۶- مولانا در یک تضاد درونی بسر می برده است .
- ۷- تغییرات در مولانا همه به کلی مرهون شمس نیست و گرنه چرا مولانا و یا نیم مولانای دیگری نساخت.
- ۸- سخن شیخ عطار در باره مولانا.
- ۹- از اصول فیزیولوژیکی « همه یا هیچ».
- ۱۰- محیط مباحث فقهی و نحوی نمی توانست ظرفیت معنوی مولانا را اقناع کند .
- ۱۱- مطلع هفتاد و یک غزل مولانا به نام صلاح الدین است .
- ۱۲- بعد از گذشت صلاح الدین مولانا به حسام الدین چلیپی رو آورد .
- ۱۳- مخاطب واقعی مولانا در مثنوی فقط انسان است .
- ۱۴- از ابتکارات مولانا حدس وجود جاذبیت و مسایل مربوط به روانکاوی و تضاد های درونی و بیرونی .
- ۱۵- مولانا با رسوخ تمام در چارچوب ایدلوزی اسلام زندگی کرده است .
- ۱۶- ۲۲۰۰ آیت قرآن و ۵۰۰ حدیث در مثنوی به صراحت مورد استفاده قرار گرفته است .
- ۱۷- مولانا در مثنوی و در دیوان کبیر در بیان موضوعی، بیان تحقیقی علمی نمی کند، بلکه علم را به مردم و در حد درک آنان در لباس حکایت و تمثیل، عرضه می دارد .
- ۱۸- در مدخل ۵ بیت از مولانا آورده است، باید وجود آن در مدخل نشانی شود.

۱۹- نامهای عطار، شمس، صلاح الدین و حسام الدین، ذکر شده است، باید برجسته شود. طوریکه ملاحظه می شود لست موضوعات و وسایل درج شده در مدخل این رساله کوچک و مختصر در حدود بیست عنوان میباشد این را بادو بار مطالعه خود رساله، از تنها مدخل آن برداشت کردیم. شاید از این بیشتر باشد و یا کسی دیگر بخواند حتمی شماره لست را بالا خواهد برد. وقتی که مدخل دارای این اندازه مواد قابل تعریف و قابل استعراض باشد، بدون شک در فصل ها و صفحه های اصلی و در متن کتاب به مراتب بسیار خواهد بود، که خواننده را از خیلی مراجعه ها مستغنی خواهد ساخت ...از طرف دیگر، عامه نویسندگان، در قسمت مراجعه و بازنگری، بی تفاوت می نمایند. بازنگری هر نوشته آن را پخته می سازد؛ کاستی ها زدوده شده، اشتباهات املایی و طباعتی اصلاح می شود. این بازنگری توسط خود نویسنده باید انجام شود مگر به آن نباید بسنده شد؛ زیرا نویسنده هر اندازه دقت کند باز هم اشتباهات می ماند، چون ذهن خود را می خواند نه نوشته اش را. بنا براین هر اثر مکتوب را کسی دیگری غیر از نویسنده اش باید بخواند و ویراستاری نماید؛ چون در نبود ویراستاری، یک خلای قابل دید است که حسن و ملاحظت کتاب و رساله و هر نوشته را می رباید و زیبایی و جاذبه اش را بسیار پایین می برد. چه کتاب ها و نوشته های پرمحتوی و خواندنی وجود دارد، که نسبت نبود ویراستار مورد پسند خواننده قرار نمی گیرد و در طاق فراموشی و آرشیف نه چندان با اهمیت سپرده می شود. که خود یک آسیب و محرومیت جدی به شمار می آید. برعکس این حالت، دیده می شود، کتاب ها و نوشته های در مارکیت کتاب گذاشته شده است که باصحافت و زیبایی ویراستاری مسلکی و فنی، خواننده و خریدار را جذب می کند، در حالی که از محتوای برخوردار نیست. و گاهی دارای محتویات پوسیده و گندیده می باشد که نه باید چاپخانه را ببیند. مصداق گفته مولانا که فرمایند:

خودچه چیز است آن ولی آن نبی...
و از درون ز اندیشه ها او زار زار
و از درون قهر خدا عزوجل

و از برون پیر است و در باطن صبی
از برون بر ظاهرش نقش و نگار
از برون چون قبر کافر پرحلل

همان گونه که در باب صحت و تندرستی غذاها مفید و مضر نظریه حالات گوناگون بیماران و جود دارد. در ساحه فرهنگ و دین نیز مفید و مضر دیده می‌شود. اندیشه مفید و مضر، مفکوره مفید و مضر، موضوع مفید و مضر، مضمون مفید و مضر، درسی مفید و مضر، هنر مفید و مضر، کار مفید و مضر ... و بنابراین دنیای کتاب و سکتور نویسندگی از تولید تا فروش ضرورت به نظارت دارد چنانچه به همکاری نیز نیاز دارد. در آشفته بازار کتاب، یکی از عوامل آشفتگی آن، بی خبری و بی پروایی در مورد قانون حمایت از حقوق نویسندگان و مترجم دانسته می‌شود. ناشر و تاجر کتاب کمتر به قانون توجه دارد. چون همیشه احساس آزادی می‌کرده است و قید و بندی را در کار خود نمی‌دیده است. اما اینک قانون وضع شده است باید تطبیق شود به نظرش غیر قابل تطبیق می‌نماید و آماده نیست که کار و فعالیت خود را قانون مند و مشروع بسازد. و حق طبع و نشر را به دیده مغشوش می‌بیند و از آن گریز می‌کند لہذا در بازار کتاب، تقلب و تزویر از هیچ بازار دیگر در کشور کوتاهی ندارد. از همه درد آورتر این است که دست برد و خیانت در طبع و نشر کتابهای دینی و تاریخی معمول گردیده است. مثلاً: کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری نوشته امام ابن حجر عقلانی (عقلان شهری است در سرزمین فلسطین) (متوفی ۸۵۴ هـ) با مقدمه اش در نزده جلد در عربستان سعودی به تحقیق و تصحیح محدث داکتر نظر محمد فاریابی به نشر رسیده است. همین کتاب با عظمت و با برکت با کمال سود جویی و بهره گیری، توسط یک ناشر پاکستانی به کمک و مشارکت ناشر افغانی بدون اطلاع محقق و ناشر اصلی، کاپی شده به بازار عرضه گردیده است. این عمل یک مصداق عینی از سرقت ادبی است که به مراتب زشت تر از سرقت های مادی و زورگیری و غصب املاک مردم است. می‌شود این عمل را سوء استفاده از شعائر و آموزه های دینی و اسلامی نامید. این گونه تجارت ها را خیانت و امانت شکنی باید گفت و این تاجر را در نقطه مقابل تاجرامین و صادق قرار دارد. سرقت ادبی و خیانت علمی به صورت گسترده و بی باکانه در کشور ما به وقوع می‌پیوندد. کتابی را دیدم در علم میراث به نام حقوق میراث، از آدرس یک پوهنتون با نام و نشان حکومتی، تالیف یک گروه از استادان دانشگاهی، بعد از اندک توجه دریافتم که سرقت ادبی بزرگی در تالیف مذکور واقع شده است، از اثر یکی از استادان بر داشتها و اقتباسهای قابل توجهی به عمل آمده است بدون آنکه اشارتی به آن شده باشد. کفر اگر از کعبه خیزد کجا ماند مسلمانی؟ دانشگاه ها خود به شکل سازمان یافته مرتکب خیانت علمی و وظیفوی می‌شوند. مستشرق آلمانی دکتر زیگرید هونکه به مناسبت بیان

اوضاع علما و دانشمندان مسلمان می گوید: یک عالم مسلمان از شرق جهان اسلام به قصد حج و یا آموزش به سوی غرب حرکت می کند او در عرض راه با علما روبرو می شود، دانشگاه ها را می بیند، تبادل نظر می کند، منبری می رود، درسی میدهد، شاگردی می کند با کمال صداقت و امانت معلوماتی را باخود انتقال می دهد. نظریه جدید در بصره یا بغداد داده میشد به فردایش به شمال افریقا و به اندلس می رسید و هیچ گونه سرقت ادبی صورت نمی گرفت چون امانت علمی مانع آن بود. پوهنتون های اورپایی از مدرسه های عربی امانت علمی را آموختند (۱) ملاحظه می شود امروز از پوهنتون ها سرقت ادبی و خیانت علمی در لباس تحقیق و دانش سر می زند...از نمونه ها و مصداق های سرقت ادبی، خیانت علمی و سوء استفاده از صلاحیت ها و موقفهای رسمی و اجتماعی در تالیفات و نوشته های بعضی بزرگان و صاحبان القاب علمی و رسمی است . جناب رئیس یک عنوان را به یک تن و یا چند تن از شاگردان لایق و یا زیر دستان با سواد خود میدهد و از او و یا آنان می خواهد که در اطراف موضوع از فلان کتاب و یا منابع بگیرند یا این حجم نوشته را ترجمه کنند، بعد مواد گرد آورده شده را به کسی می دهد تا تنظیم و ترتیب شود و پس از آن خود جناب آنرا میخواند، یک مقدمه می نویسند و بس و نام مبارک خود را در پشت آن می نگارد و خود این استاد، قلم را گرفته یک فهرست کوتاه از موضوعات به ترتیب ورود مسایل و موضوعات که کاری نمی خواهد، ترتیب می دهد و نتیجه را هم یک مرور می کند. چندی نمی گذرد کتاب جدیدی وارد بازار می شود. کتاب با عنوان زیبا و نام مشهور جلوه نمای می کند؛ در حالی که مولف محترم ده در صد آن را کارنه کرده است و دیانت هم مانع این آقا نشده است تا از حقیقت پرده بردارد و بگوید که نویسنده فلان و فلان زیر نظر فلان استاد و یافلان رئیس، به گفته مولانا

کاشکی هستی زبانی داشتی

تا ز هستان پرده ها برداشتی

در نتیجه بی آن که زحمت تالیف را جناب ریس کشیده باشد افتخار می کند و درلست تالیفات خویش آن را شامل کرده بخود می بالد. این در حالی واقع می شود که جناب ریس به این گونه فخر فروشیها ضرورت هم ندارد، محور قضاوتها و کلید روابط اجتماعی، امروز قدرت و ثروت است که هر دو را دارا می باشد پس در میدان تالیف و تدوین اگر ایشان نباشند هیچ اثر منفی به ایشان ندارد مگر همین گوشه ای از واقعیت ها در زنده گی ما میباشد و معیارهای تازه نیز در همکاری به این گونه اخلاق و سلوکیات همسانی و همگونی دارد

.....وضعیت در رابطه به ترجمانان نیز از همین قبیل می باشد یک تعداد جوانان آرمان گرا، به نوشته بسیار علاقه می گیرند و با سرعت دست به تالیف و ترجمه میزنند و بدون این که کارهای بخصوص خود را با کسی که نسبت به او وارد تر باشد در میان بگذارند و صورت و شکل کار خود را مورد توجه قرار بدهد او خود غرقه خود بینی و خود خواهی گردیده به گفته مولانا:

زانکه جاهل ننگ دارد ز او استاد
لاجرم رفت و دکان نوکشاد

در واقع اشتغال به نویسندگی و تالیف و ترجمه به یک دکانداری مبدل گردیده است، یکی از فضل تر ایشان هم عصر مارا در محفلی معرفی کردند و گفتند این آقای فاضل تنها سیاستمدار نیست بلکه دانشمند زبردست است که تالیفات ایشان به شصت عنوان رسیده است. آقای مولف ناراحت شده از محل نشستن فریاد میزند که نخیر ۶۳ عنوان است نه شصت از عجایب روزگار ما اینکه برخی کسان هستند که با زیرپا کردن همه اصول و آداب نویسندگی اقدام به آن می کنند و از خلای ساحت و نبود چهارچوب قانونی و نبود اخلاق علمی استفاده کرده خود را مرجع فتوا قرار داده اند که فرجام کارها عقیم و بی بنیاد می شود. اگر باز خواستی در این جامعه می بود ممکن نبود که شاگرد درس نخوانده و استاد ندیده صحیح بخاری و یا صحیح مسلم را به نقد بگیرد، فلهدا حضرت پیغمبر فرمود "مردم جاهلان و بی خبران را من حیث مراجع علمی و دینی قرار داده سوالات خود را به آنان می برند که به سوال مردم گوش داده فتوای صادر می کنند که دست آورد و آخر کار خودگمراه و منحرف شدند و دیگران را نیز گمراه کردند. در حدیث لفظ "روساء جهالاً" یعنی روسای جاهل، نادان و لجوج را برگزیدند و مرجع حل و فصل امور خویش گردانیده اند که نتیجه بدست آمده جز گمراهی و سرگردانی چیزی دیگری نخواهد بود.

نتیجه

نتیجه بدست آمده این است: وضعیت کتاب در مجموع درست و طبیعی نیست. قصور و کوتاهی از همه جوانب به چشم می خورد. مولف خود در بیشترین حالات حق کتاب و نوشته خود را ادا نمی کند. عجله در نوشته و عدم دقت درپای بندی به اصول و قواعد نویسندگی، از قبیل امانت در نقل و در حواله از مهمترین موارد کوتاهی است. همین گونه نبود فهرست دقیق و جامع برای کتاب جفا در حق اوست. اکثریت نویسندگان زمانی به فهرست نزدیک می شوند احساس خستگی کرده از تهیه فهرست دقیق و محققانه کوتاه می آیند، تنها به یک فهرست عناوین از اول کتاب تا آخر به طور موازی پیش می روند و فهرست نهایت مختصر از عناوین

بشمول ابواب و فصول می نویسند و خیر. و این چنین ناشران و مطبعه داران را نیز نظرشان به کتاب کاملاً تجارتمحوظ بوده، دیده می شود که اکثریت شان در این کار آنقدر افراط می کنند که حقوق مولف و مترجم را زیر پای می نمایند و از سرقت‌های ادبی و معنوی که نوعی از سرقت و دزدی تلقی شده است، ابا نورزیده به جرات تمام به این کار خود ادامه می دهند و نبود نظارت و تساهل زیاد در کار تالیف و ترجمه از طرف حکومت‌ها عامل مهم خلط و بی نظمی در ساحه مذکور شده است که در مواردی تالیف و ترجمه را به ابتدال کشیده است. و باز بودن دروازه‌ها و وردگاه‌های کشور به روی کتاب، بدون نظارت خود باعث دیگری از هرج و مرج فکری و فرهنگی شده است. بیگانه‌گی شهروندان نسل جوان با کتاب و حذف کتاب خوانی از برنامه‌های روزانه، اثر قبیح و غیر معقول خود را بر کتاب و بازار کتاب گذاشته است. کتاب‌نخواندن یک سبب مهم بی‌سوادی است که بصورت بسیار ظالمانه همه را فشار می دهد و در آخر کشور را در همه ابعاد به انحطاط کشانیده است.

پیشنهادها

با توجه به آنچه گفته شد و با مطالعه نتیجه بحث، می شود برای رسیدن به یک سطح از فرهنگ کتاب خوانی و کتاب داری در ساحه جوانان بطور ویژه نکات ذیل مورد عنایت و تطبیق قرار گیرد:

۱. اداره‌های خاص فرهنگی حکومتی و غیر حکومتی، به این موضوع عطف توجه کرده شامل اجندای کاری خود بنمایند.
۲. حکومت در قسمت سانسور و کنترل بازار و اوضاع نشر و طبع کتاب، بودجه کافی در نظر بگیرد.
۳. با رعایت آزادی بیان و چهارچوب قانونی آن راه‌های بهبودی تالیف و ترجمه را در سطح کشور باید جویا شود و جلو ابتدال و بیهودگی را در زمینه تالیف و ترجمه بگیرد.
۴. در اجرایی شدن قانون خاص مربوط به کتاب و فرهنگ بذل مساعی شود.
۵. پیش از همه برنامه آگاهی دهی منظم روی دست گرفته شود.

۶. ارگان‌های ذی‌ربط از قبیل: اکادمی علوم، وزاتهای اطلاعات و فرهنگ، تحصیلات عالی، معارف، حج و اوقاف و عدلیه و بخش نشرات و فرهنگ ریاست جمهوری و سایر اداره‌ها و وزارتخانه‌ها، موضوع را شامل اجندا کرده از گسترش کتاب‌خوانی حمایت نمایند.
۷. مراکز تحقیق و پژوهش باید حمایت شده مورد تشویق حکومت قرار گیرد.
۸. برنامه‌های تشویقی گوناگون برای کتابهای با ارزش و با اهمیت گرفته شود و از طرق مسابقه‌ها و اعطای جایزه‌ها حمایت جدی شود.
۹. برای هر نوع قانون شکنی و تخطی در رابطه به قانون حق مولف و سرقت‌های ادبی... موضع‌گیری قاطع و روشن به میان آید.
۱۰. برای خدمت به کتاب و کتابخوانی از هر نوع ابتکار و نوع آوری استقبال شده و از انحطاط و ابتدال قاطعانه جلوگیری شود.
۱۱. دانشگاه‌ها بصورت عام در مورد کتاب‌نویسی و کتاب‌خوانی، برنامه‌ریزی کنند و جلونابسامانی‌ها را در قسمت تالیف و ترجمه بگیرند و بخش تحقیقات و نشرات خود را حمایت نموده جامعه را از وضعیت فعلی هرچه زودتر بیرون کشند.

مروری بر وضعیت بهداشت و سلامت مهاجرین افغانستانی در ایران

پریچهر حناچی^۱

روشنک زرین قلمی^۲

چکیده

طی بیست و سه سال جنگ داخلی در افغانستان، بیش از پنج میلیون پناهنده از کشور افغانستان به سایر کشورها مهاجرت کرده اند. ایران سومین کشور در جهان با بالاترین میزان پناهندگان افغانستانی است. آنها از خطرات بهداشتی و اجتماعی رنج می برند اما وضعیت سلامتی آنها هرگز به طور کامل مشخص نشده است. موضوع اختلال خدمات بهداشتی به عنوان یک نتیجه نگران کننده برای مهاجرین به حساب می آید که میتواند ناشی از تولید بروز بیماری های واگیردار و بیماری های روانی در اردوگاه های پناهندگی به دلیل ناامیدی و ناتوانی حاکم؛ و در نتیجه ایجاد یک محیط مطلوب برای ظهور و گسترش بیماری های گوناگون برای پناهندگان به دلیل طبیعت ناگوار جنگ و خشونت باشد. در مقایسه با جمعیت ایران، یافته ها نشان می دهد که شیوع بالایی از بیماری ها در بین مهاجران و پناهندگان افغان میباشد. این نشان دهنده اهمیت افزایش دسترسی مهاجران به خدمات بهداشتی و همچنین حقوق بشر است. اگر چه دولت ایران ابتکارات جدیدی را برای مبارزه با این چالش در پیش گرفته است، اما مشکلات و راه حل های بالقوه برای ارتقاء این دسترسی به خدمات بهداشتی هنوز در حال بررسی است. انتظار می رود که سازمان بهداشت جهانی با ملل متحد برای دفاتر پناهندگی در ایران ارتباط برقرار کند تا کمک های بشردوستانه به بیماران پناهنده ارائه شود.

کلیدواژگان: افغانستان، ایران، بحران، پناهندگان، بهداشت

مقدمه

مهاجرت مردم در مرزهای بین المللی به دو شکل عمده تقسیم شده است: مهاجرت کارکنان به دنبال بهبود زندگی و فرار پناهندگان از جنگ و نابودی. در میان بزرگترین طبقات مهاجران

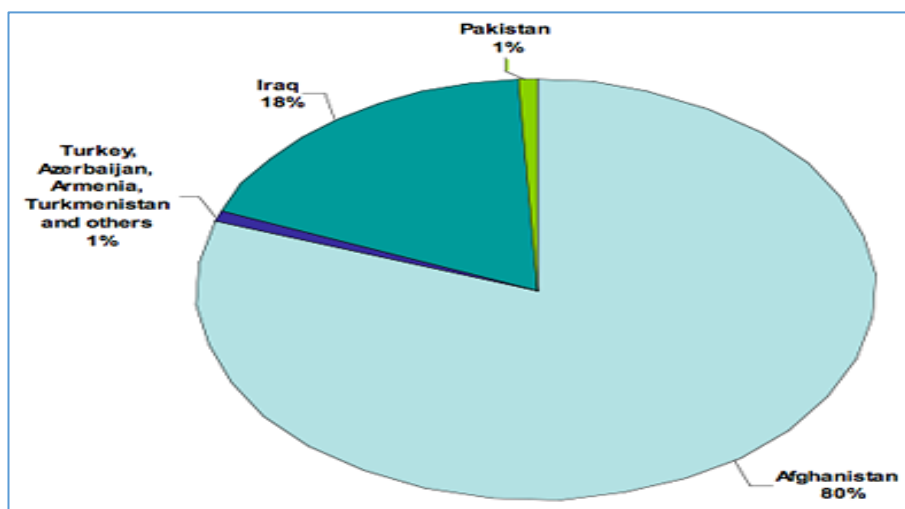
۱- گروه بیوشیمی، دانشکده علوم زیستی، دانشگاه الزهرا،

۲- گروه بیوشیمی، دانشکده علوم زیستی، دانشگاه الزهرا

جمعیت، پناهندگان قرار دارند. پناهندگان معمولاً از یک کشور جنگ‌زده به یک کشور کمتر توسعه یافته فرار می‌کنند، در حالی که مهاجران مایل به رفتن از یک کشور کمتر توسعه یافته به کشور صنعتی‌تر هستند [۱].

یکی از نتایج دنیای توسعه یافته، پیشرفت جنبش و حرکت انسانی در سراسر مرزهای جهان است که منجر به افزایش مهاجرت‌های بین‌المللی است.

طبق گزارشی که از مهاجرت بین‌المللی توسط سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۵ اعلام شده است، میزان مهاجرت بین‌المللی در طی پانزده سال گذشته به میزان قابل توجهی افزایش یافته است و به میزان ۲۴۴ میلیون نفر در سال ۲۰۱۵ افزایش یافته است. تنوع زیادی از مهاجران سلامت مهاجران را تبدیل به یک اولویت برای سلامت جهانی کرده است. [۲].



شکل ۱: درصد مهاجران خارجی در کشور ایران (مرکز آمار ایران، ۱۹۹۶)

افغانستان در جنوب آسیای مرکزی قرار دارد. ایران، پاکستان، ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان از همسایگان افغانستان هستند. این کشور دارای وسعتی به اندازه ۶۵۲،۱۰۰ کیلومتر مربع است و جمعیت آن ۲۸ میلیون نفر است که میلیون‌ها پناهنده در خارج از کشور زندگی می‌کنند.

کنند. اکثریت مردم زیر خط فقر و با طول عمر حدود چهل و سه سال زندگی می کنند. از سال ۱۹۷۸ تا ۲۰۰۱ جنگ داخلی در این کشور وجود داشته است [۳].

یکی از چهار افغان پناهنده است. ایران و پاکستان، دو کشور همسایه افغانستان، تعداد زیادی از افغان ها را به عنوان پناهنده در هنگام تهاجم شوروی به افغانستان تا به امروز در اختیار داشتند.

امروزه افغانها بزرگترین گروه پناهندگان در جهان هستند. این مقدار زیادی از مهاجرین، مسبب آماده سازی مراقبت های بهداشتی برای این جمعیت و همچنین سایر مسائل حیاتی شده اند. [۴،۵]

سال های طولانی جنگ، زیرساخت های مراقبت های بهداشتی را در سراسر افغانستان دچار آسیب کرده است [۶].

بحث و نتیجه گیری

وضعیت افغانستانی ها در ایران با (a) بررسی تروما تبعید طولانی مدت، (b) مشخصات تعداد زیادی پناهنده (۱،۰۱۹،۷۰۰ پناهنده افغانی از ژوئیه ۲۰۱۱)، (c) محل اقامت پناهنده در مناطق شهری، (d) ظهور نسل دوم پناهندگان، و (e) سیستم پشتیبانی قابل توجه اجتماعی ارائه شده توسط کشور میزبان مشخص می گردد [۳-۵].

این عوامل تا حد زیادی نقش کمک کننده را در مراقبت های بهداشتی برای این جمعیت تعیین شده دارد. با این حال، کمبود اطلاعات در مورد وضعیت سلامت افغان ها در تبعید وجود دارد [۴].

پناهجویان یک گروه بسیار آسیب پذیر هستند که در معرض خطر بیماری های ذهنی به دلایل مختلف هستند، مانند: تجربیات وحشتناک برای فرار از کشورشان، تفاوت فرهنگی، تجربه سختی اردوگاه یا حمل و نقل، و مشکلات سازگاری در کشور و تلفات اعضای خانواده و از دست دادن کشور و شیوه زندگی جدید. بنابراین مهاجرین افغان در معرض خطر بالای بیماری روانی یا مشکلات عاطفی به علت تجربیات جنگ و جابجایی به کشور دیگری هستند [۷،۸].

پناهندگان افغان مانند دیگر پناهندگان در هنگام مواجهه با چندین مشکل ناشی از زندگی پناهندگی که همراه با قوانین محدود کننده و شرایط سخت ناشی از زندگی در یک کشور و فرهنگ جدید است، دچار مشکلات سلامت روحی و جسمی می شوند.

مخصوصاً تجربیات ناراحت‌کننده در طول مهاجرت بیشتر زنان افغان را تحت اثر قرار داده و منجر به مشکلات سلامت روانی آنها میشود که علائم آن از اضطراب و افسردگی شروع می‌شود [۸].

مطالعات بسیاری نشان می‌دهد که بیماری سل (TB) و مشکلات بهداشت روانی پناهندگان افغان در ایران، پاکستان و سایر کشورها وجود دارد. همچنین فقدان اطلاعات بهداشتی یک چالش بزرگ در افغانستان به حساب می‌آید. توسط وزارت بهداشت عمومی افغانستان گزارش شده است که اطلاعات کمی در مورد وضعیت سلامت فعلی مردم مقیم افغانستان در بخش سلامت وجود دارد. سازمان بهداشت جهانی (WHO) صریحاً اعلام کرده است که افغانستان یک کشوری است که در آن اطلاعات مربوط به اغلب علل مرگ و میر و بیماری محدود است، بنابراین برآورد وضعیت سلامت بسیار مشکل است، زیرا از هیچ‌گونه اطلاعات مرگ و میر در کشور پشتیبانی نمی‌شود [۲،۴].

الزامات بهداشتی مهاجران و پناهندگان افغان در ایران کاملاً شبیه مهاجران دیگر جهان است. کمبود اطلاعات در برخی از بیماری‌ها بیشتر است.

طی ۲۳ سال جنگ داخلی در افغانستان، جریان بیش از ۵ میلیون پناهنده از کشور خارج شده است. ایران حدود ۴۰ درصد از تمام پناهندگان را میزبانی کرده است.

اکثریت پناهندگان خارج از اردوگاه‌ها دارای فرصت‌های ادغام به صورت محلی، دسترسی به بازار کار ایران و خدمات دولتی مانند دیالیز و پیوند کلیه بوده‌اند. ایران همچنین دارای یک برنامه پیوند کلیه برای پناهندگان دارد که در آن خارجی‌ها می‌توانند پیوند را از اهداکنندگان دارای نسبت خویشاوندی و یا افراد داوطلب از همان ملیت، دریافت کنند. در ژوئن ۲۰۰۴، در میان ۲۴۱ پناهنده با بیماری کلیوی در ایران، ۱۷۹ نفر در همودیالیز بودند و ۶۲ نفر پیوند کلیه داشتند. ۹ بیمار کلیوی از اهداکنندگان خویشاوند کلیه دریافت کردند، ۱ نفر از همسر، ۵۰ نفر از اهالی افغانی اهداکننده غیر خویشاوند، و ۱ نفر از اهداکننده مرده توانستند با دریافت کلیه زندگی خود را احیا کنند. هیچ پناهنده به عنوان یک اهداکننده کلیه به یک بیمار ایرانی مورد استفاده قرار نگرفته است [۹،۳].

پیگیری تمام پناهندگان افغان که نیازمند پیوند کلیه هستند و عدم استفاده آنها به عنوان اهداکنندگان کلیه به بیماران ایرانی شواهد قوی را دال بر موفقیت این روش ارائه می دهد و دلیل اعتقاد بر این است که شرایط پیوند با استانداردهای اخلاقی عمل ان می دهد [۹].

مطالعات انجام شده میزان بالای مشکلات روانپزشکی در مهاجران را نسبت به بومیان نشان داده اند. در میان مشکلات روحی افراد پناهنده شایع ترین آنها افسردگی، پرخاشگری و شکایت های روان شناختی است. دامنه شیوع افسردگی بین ۲.۳ تا ۸۰ درصد، اختلال استرس پس از سانحه (۴.۴-۸۶ درصد) و برخی اختلالات اضطرابی (۲۰.۳-۸۸ درصد) است. این میزان شیوع بستگی به کشور دارد که پناهندگان از آن خارج شده و در چه کشوری مستقر شده اند. [۲،۱۰]. در سال ۲۰۰۲، مراکز کنترل و پیشگیری از بیماری ها بررسی بهداشت روان در افغانستان را مورد بررسی قرار می دهند. در این بررسی از افغان ها، میزان شیوع افسردگی، اضطراب و اختلال استرس پس از سانحه (PTSD) بالا بود [۱۱].

مطالعات متعدد نشان می دهد که میزان شیوع نسبی مالاریا، هپاتیت B، بیماری سل، وبا، تب کرونر کبدی، لیشمانیوز و HIV در میان مهاجران افغان در ایران گزارش شده است. [۱۲-۱۸]

مشکلات بهداشتی، به ویژه، مشکلات سلامت روان اغلب به لحظات تلخی مربوط می شود که پناهندگان افغان در طول مهاجرت از افغانستان به ایران، گذراندن شرایط سخت و شرایط سازگاری با کشور جدید، جدایی از خانواده و کشور، و همچنین شرایط سخت کار، با آنها مواجه هستند. این عوامل و بسیاری دیگر مشکلاتی را در وضعیت سلامتی پناهندگان به وجود آورده اند، اما مشکلات سلامت روان به طور قابل توجهی بالاتر از دیگر مشکلات سلامتی است که افسردگی بالاترین میزان را در بی مشکلات سلامت روان دارا می باشد. برای حل این مشکلات، دولت باید بیش از هر زمان اقدام کند، به عنوان مثال دولت باید بیمه سلامت را برای تمام پناهندگان افغان فراهم بکند که دسترسی به مزایای بیمه سلامت تقریباً مشکل سلامتی یک میلیون پناهنده افغان را که در ایران زندگی می کنند، حل می کند و مشکلات مالی مربوط به هزینه بالای مراقبت های بهداشتی را بهبود میبخشد.

در نتیجه توجه به نیازهای اطلاعاتی مهاجران در جامعه ایرانی امری ضروری می باشد. ارائه اطلاعات و آگاهی از نیازهای بهداشتی افراد مهاجر بوسیله متخصصان حوزه سلامت، اطلاع رسانی سلامت، پرستاران و پزشکان باید صورت بگیرد و همچنین از میان برداشتن موانع و

چالش‌های دسترسی آنها به اطلاعات سلامت، با استفاده از برنامه‌های ارتقای سلامت بهداشتی، تدوین برنامه‌های جامع آموزشی بهداشتی مهاجران می‌باشد تا بتوانند از امکانات بهداشت و سلامت آگاهی لازم را کسب کنند. با این وجود هنوز هم سطح آگاهی و اطلاعات بهداشتی مهاجران در کشورمان ناکافی است [۱۹].

توصیه می‌شود پیگیری‌های لازم در جهت آموزش مهاجران، ارتقای دانش و سطح آگاهی‌آنها در مورد بهداشت انجام شود تا با ایجاد برنامه‌های مراقبتی و پیشگیرانه، علاوه بر کاهش هزینه‌های درمانی، به شکل‌گیری جامعه مهاجر سالم نیز کمک شود. با توجه به افزایش روزافزون جمعیت مهاجران و آسیب‌پذیر آنها، و چالش‌های ناشی از آن در کشورمان، توجه به برنامه‌های بهداشتی و سلامت آنها امری ضروری به حساب آورده می‌شود و عدم برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری در این زمینه، مشکلات جدی اقتصادی، اجتماعی و بهداشتی را برای مهاجران و جامعه ایرانی به دنبال خواهد داشت.

منابع

- ۱ Moravej, Masuma. *Cross-Cultural Adaptation Among Young Afghan Refugees Returning from Iran to Afghanistan*. Diss. Université d'Ottawa/University of Ottawa, ۲۰۱۴.
- ۲ Divkolaye, Nasim Sadat Hosseini, and Frederick M. Burkle Jr. "The Enduring Health Challenges of Afghan Immigrants and Refugees in Iran: A Systematic Review." *PLoS Currents* ۹ (۲۰۱۱).
- ۳ Ghods, A. J., D. Nasrollahzadeh, and M. Kazemeini. "Afghan refugees in Iran model renal transplantation program: ethical considerations." *Transplantation proceedings*. Vol. ۳۷. No. ۲. Elsevier, ۲۰۰۵.
- ۴ Otoukesh, S., Mojtahedzadeh, M., Sherzai, D., Behazin, A., Bazargan-Hejazi, S., & Bazargan, M. (۲۰۱۲). A retrospective study of demographic parameters and major health referrals among Afghan refugees in Iran. *International journal for equity in health*, ۱۱(۱), ۸۲.
- ۵ Ruiz, Hiram A. "Afghanistan: conflict and displacement ۱۹۷۸ to ۲۰۰۱." *Forced Migration Review* ۱۳.۸ (۲۰۰۴).

- ۶ Otoukesh, Salman, et al. "Lessons from the profile of kidney diseases among Afghan refugees." *Medical science monitor: international medical journal of experimental and clinical research* ۲۰ (۲۰۱۴): ۱۶۲۱.
- ۷ Lipson, Juliene G. "Afghan refugees in California: Mental health issues." *Issues in mental health nursing* ۱۴.۴ (۱۹۹۳): ۴۱۱-۴۲۳.
- ۸ Omeri, Akram, Christopher Lennings, and Lynnette Raymond. "Beyond asylum: implications for nursing and health care delivery for Afghan refugees in Australia." *Journal of Transcultural Nursing* ۱۷.۱ (۲۰۰۶): ۳۰-۳۹.
- ۹ Ghods AJ: Should we have live unrelated donor renal transplantation in MESOT countries? *Transplant Proc* ۳۵:۲۰۴۲, ۲۰۰۳
- ۱۰ Kalafi, Y., H. Hagh-Shenas, and A. Ostovar. "Mental health among Afghan refugees settled in Shiraz, Iran." *Psychological reports* ۹۰.۱ (۲۰۰۲): ۲۶۲-۲۶۶.
- ۱۱ Cardozo, Barbara Lopes, et al. "Mental health, social functioning, and disability in postwar Afghanistan." *Jama* ۲۹۲.۵ (۲۰۰۴): ۵۷۵-۵۸۴.
- ۱۲ ۱۱. Molae Zadeh M, Shahanbeh K, Bigdeli S, Basseri HR. Conflict in Neighboring Countries, a Great Risk for Malaria Elimination in Southwestern Iran: Narrative Review Article. *Iranian Journal of Public Health*. ۲۰۱۴; ۴۳(۱۲): ۱۶۲۷-۱۶۳۴.
- ۱۳ ۱۲. Behzadi MA, Ziyaeyan M, Asaei S. Hepatitis B virus DNA level Among the Seropositive Afghan Immigrants, Southern Iran. *Jundishapur Journal of Microbiology* ۲۰۱۴; ۷(۵): e۱۰۱۲۷
- ۱۴ Moradi M, Hassanshahi G, Arababadi MK. Tuberculosis in the Afghan immigrant in Kerman Province of Iran. *Journal of Biological Sciences* ۲۰۰۸, ۸(۶)
- ۱۵ Hajia M, Rahbar M, Farzami MR, Asl HM, Dolatyar A, Imani M, Saburian R, Mafi M, Bakhshi B. Assessing clonal correlation of epidemic *Vibrio cholerae* isolates during ۲۰۱۱ in ۱۶ provinces of Iran. *Curr Microbiol*. ۲۰۱۵; ۷۰(۳): ۴۰۸-۱۴
- ۱۶ Alavi-Naini R, Moghtaderi A, Koohpayeh HR, Sharifi-Mood B, Naderi M, Metanat M, et al. Crimean-Congo hemorrhagic fever in Southeast of Iran. *J Infect* ۲۰۰۶; ۵۲: ۳۷۸-۳۸۲.

- ۱۷ Mohammadi Azni S, Nokandeh Z, Khorsandi A, AR SD. Epidemiology of cutaneous leishmaniasis in Damghan district. Iranian Journal of Military Medicine ۲۰۱۰; ۱۲(۳): ۱۳۱-۵.
- ۱۸ Jabbari H, Sharifi AH, SeyedAlinaghi S, Kheirandish P, Sedaghat A, Sargolzaei M, Djavid GE, Khanbabae A, Rasoolinejad M, Mohraz M, McFarland W. Assessing the Prevalence of HIV among Afghan Immigrants in Iran through Rapid HIV Testing in the Field. Acta Med Iran ۲۰۱۱; ۴۹(۷): ۴۷۸-۹.
- ۱۹ Reyahi Aref, Hariri Najla, and Noushin Fard Fatemeh. "Health information needs and barriers to accessing it among Afghan and Iraqi immigrants in Iran." ۵۹۷-۶۱۰.

نقش نخبگان علمی و دانشگاه، در مهار افراط گرایی و خشونت و برقراری صلح پایدار

عباس خسروی

چکیده

بنیادگرایی و افراطی گری خشونت آمیز ناشی از آن، که به یکی از پدیده های تهدیدکننده صلح در جهان تبدیل شده است، همچون هر پدیده دیگر در جوامع انسانی، حاصل علل مختلف در حوزه های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی است. بنیادگرایی و افراطی گری، تنها خاص جهان اسلام نبوده و در میان دیگر ادیان نیز دیده می شود. اما به طور ویژه در جهان امروز، بنیادگرایی و افراطی گری سلفی اسلامی است که با وجوه خشونت آمیز خود برجسته شده و صلح جهانی را تهدید می کند، به طوری که با وجود آن، آرمان جهانی عاری از خشونت، در حال حاضر دست نیافتنی به نظر می آید. هدف این مقاله که با روشی تاریخی- توصیفی به انجام رسیده است، آن است که نشان دهد که عوامل ایجاد این نوع افراط گرایی بر خلاف آنچه در رسانه های داخلی و خارجی تبلیغ می شود، تنها خارج از جهان اسلام بویژه غرب و یا تنها در میان اهل سنت در جهان اسلام نبوده است. از این رو پرسش اصلی مقاله این است که علل شکل گیری افراط گرایی سلفی چیست و این علل چه تاثیری بر صلح جهانی داشته است؟ نتیجه کلی مقاله نیز آن است که مجموعه عوامل داخلی و خارجی در حوزه های مختلف در تعامل و تقابل با یکدیگر موجب شکل گیری افراط گرایی سلفی خشونت ورز شده است که پیامد آن، دور بودن صلح جهانی در آینده ای نزدیک برای جامعه بشری است.

واژگان کلیدی: نخبه علمی، دانشگاه، افراط گرایی، خشونت، صلح

مقدمه

خشونت، تنفر، انسان کشی و انهدام مظاهر تمدنی و به بیان دقیق تر؛ افراط گرایی و خشونت دینی، یکی از پدیده های هراسناک و وحشت انگیز دوران معاصر ما است که به خصوص دنیای اسلام را تحت تاثیر جدی قرار داده است. پدیده خشونت و افراط گرایی دینی، بریده از این که؛ یک پدیده سیاسی و محصول توافق و قرار دادهای محسوس و نامحسوس سیاسی و استخباراتی

قدرت‌ها و نهادهای نظام بین‌المللی سلطه می‌باشد، پدیده دینی نیز هست! پدیده‌ای که با مستندات و محمل‌های مفسرانه دینی و توجیحات اجتهادی و مبتکرانه تفکر اسلامی، توجیه و استدلال‌پذیری رفتارها و کنش‌های خشونت‌بار گروه‌های افراطی را مشروعیت بخشیده و قابل ارتکاب می‌سازد. این یک واقعیت است که پدیده خشونت و افراط‌گرایی دینی و از نوع اسلامی آن، با پوشش‌های کلامی، حقوقی و مستندات فقهی مورد حمایت تیوریکی قرار گرفته و مقبولیت‌انگاری می‌گردد. بسیار روشن است که خواستگاه اصلی افراط‌گرایی و خشونت دینی، حوزه‌های علوم دینی و مدارس مذهبی بوده و در این قلمروها به توسعه و گسترده‌گی رسیده و به برگ و بار نشسته است. فرزندان جوان و عصیان‌منش مدارس دینی است که با انگیزه‌ها و مشروعیت‌بخشی‌های تفکر دینی جرات و شهامت یافته و جمعیت‌های کثیری از انسان‌ها و مظاهر تمدنی آنان را به یک باره به خاکستر تبدیل می‌کند. بدیهی است که بدنه اصلی خشونت‌گران دینی را مستندات دینی و فرهنگ مذهبی به وادی هراسناک انتحار و انفجار هدایت نموده و اطمینان و رضایت خاطر آنان را برای انسان‌کشی تمهید و مهیا می‌سازد.

تعریف موضوع

پدیده هراس‌انگیز و بنیان‌برانداز خشونت و افراط‌گرایی دینی زندگی و حیات فردی و جمعی شهر و ندان مسلمان و غیر مسلمان را دچار گسست و تباهی ویران‌گر و بنیان‌برانداز نموده است و براساس تحلیل این چینی از این پدیده، ضرورت‌های عاجلی، فراتر از بررسی حقانیت و غیر حقانیت چنین قرایت خشونت‌بار و افراطی را در دنیای اسلام مطالبه می‌نماید. این پدیده بدون تردید، ضرورت‌ها و الزامات متفاوت و غیر معمولی را لازم دارد که تمامی اقدار اجتماعی و به خصوص متولیان حوزه دین با درک مسئولیت و مکلفیت‌های دینی و انسانی‌شان به جستجوی آن باید پردازد.

سوالات تحقیق

آیا نقش‌نخبگان در مهار افراط‌گرایی تاثیر گذار است؟

آیا نخبگان علمی و دانشگاهی می‌توانند صلح پایدار برقرار کنند؟

آیا نخبگان علمی و دانشگاهی می‌توانند خشونت را در جامعه از بین ببرند؟

اهمیت و ضرورت تحقیق

تنها راه حل موثر که همراه با راه حل‌های نظامی، سیاسی و امنیتی، که به ریشه‌کنی این پدیده

دهشتناک منتهی شود، راه حل های درون دینی است که ظرفیت و پتانسیل وسیع و گسترده ای برای مهار این بازی دهشت آفرین و خشونت بار، دارا می باشد. محو و پایان پذیری این پدیده دهشتناک، زمان به صورت موثر تحقق و عینیت خواهد یافت که راه حل ها، بر بنیاد ظرفیت ها و پتانسیل های دینی و قرابت های اعتدال گرایانه و هم سو با حیات تمدنی انسان بنیاد یافته و به سمت و سوی استعلا و محوریت بخشی حقوق و امتیازات بنیادین و اساسی جامعه بشری در چارچوبه های تفکر دینی حرکت و نهادینه گی بیابد. بدیهی است که اگر راه حل های درون دینی برای حل این معضل منطقه ای و بین المللی جستجو نشود، راه حل های نظامی، سیاسی و استخباراتی، ممکن است به سرکوب این پدیده موفق شود، ولی ریشه های آتش هم چنان در لایه های خاکستری این سرکوب ها روشن نگهداشته شده و به موقع مناسب مشتعل گردد.

هدف تحقیق

بررسی نقش نخبگان علمی و دانشگاه، در مهار افراط گرایی و خشونت و برقراری صلح پایدار

پیشنه تحقیق

۱. آدمی علی، مرادی عبدالله (۱۳۹۴) چیستی افراط گرایی در اسلام سیاسی: ریشه های هویتی و کنش هنجاری نتیجه اینکه اندیشه سلفی گری و پدیده خشونت افراط گرایی از جمله مسائل پربسامد در مطالعات سیاسی و بین المللی به شمار می رود. در حالیکه با یک نگرش تقلیل گرایانه و متأثر از این همانی اسلام با بنیادگرایی تلاش می شود تمامی اسلام با همه تنوع و تکثر فکری، فقهی، فلسفی و سیاسی آن به افراط گرایی فروکاسته شود، اما به نظر می رسد شناخت ماهیت افراط گرایی مستلزم مطالعه ای عمیق تر در لایه های شکل گیری اسلام سیاسی معاصر است.
۲. حسینی رسول (۱۳۹۳) علل و ریشه های افراطی گری در خاورمیانه (مطالعه موردی: داعش)

در این مقاله درصدد تبیین علل و توضیح انگیزه های شکل گیری افراط گرایی در خاورمیانه هستیم و درصدد پاسخ به این سؤال اصلی هستیم که چه علل و انگیزه هایی باعث شکل گیری، تقویت و گسترش افراط گرایی و خشونت در خاورمیانه شده است؟ و بطور اخص علل و عوامل شکل گیری و گسترش گروه تکفیری و افراطی داعش چیست؟ واضح است تاریخ این کشورها علی الخصوص کشور عراق تاریخ خشونت، نابرابری، فقر، دیکتاتوری و رنج بوده است و در نبود سایه وحشت دیکتاتورها این جنبش های گوناگون فرقه ای و بنیادگرایی که از ابزار خشونت و

وحشت برای رسیدن به اهداف خود بهره می‌برند سر بر آورد. کشور عراق علاوه بر داشتن تاریخ طولانی حکومت‌های دیکتاتور و غیر ملی و بی‌ثباتی‌های سیاسی، بسترهای قومی و مذهبی زیادی برای گسترش افراط و خشونت در خود جای داده است.

افراط‌گرایی خشونت طلب از کجا نشات گرفته است؟

ارزشهای انسانی مانند عطفوت، عشق به هم‌نوع، صبوری، بردباری و بخشش همواره از اجزای بنیادی پیامی بوده‌اند که کلیه مذاهب، بویژه اسلام، همواره در طول تاریخ سعی در اشاعه آنها داشته‌اند. با این حال، در طول بیش از دو قرن گذشته یک گروه کوچک از عوام فریبان با سوابقی مشکوک و به بهانه پیراستن دین، شروع به ارائه چهره‌ای مسخ شده و غیر واقعی از اسلام کرده‌اند. آنها با هدف نیل به اهداف سیاسی و پیشبرد دستور کار کوتاه‌بینانه خود، در جهت قلب پیام اسلام و تحریف تعالیم دینی کوشیدند و تلاش کردند تا رحمانیت و عطفوت را از دین بزدایند. بر این مبنا، جماعت تکفیری و پیروانشان بیش از پیش نسبت به آنهایی که با چنین تفسیری از دین همراه نشدند، سخت گرفتند و آنان را "خارج از دین" شمردند. آنها بر مبنای چنین تفاسیر بی‌پایه‌ای، اقدام به رد و نفی روایتهای غیر همسو با نظرات خود کردند و به تکفیر همه کسانی پرداختند که یا اعتقادات متفاوتی داشتند یا به یک گروه جمعیتی متفاوت متعلق بودند. آنها مدعی‌اند که تنها خود درک درستی از اسلام دارند و تمامی حقیقت یکجا در تملک آنها است. چنین نگرشی جوهره تکفیرگرایی است، و به باور من معضلات کنونی در منطقه و افراط‌گرایی موجود از چنین نگرشی ریشه گرفته‌اند.

مادام که چنین تفسیری از دین به گروه کوچکی از معتقدان به آن محدود بود، این معتقدان می‌توانستند و می‌توانند نظرات خود را داشته باشند.

مشکل زمانی رخ نمود که کسانی برخوردار از ثروت و قدرت عهده دار اشاعه این تفاسیر جاهلانه در کشورهای اسلامی دور و نزدیک و تحمیل آن به مردم در جوامع فقیر به مدد پول و تبلیغات شدند. اینبار، اولویت این جمع ثروتمند و قدرتمند دیگر "خلوص دینی" نبود، بلکه اقدامات آنها بر مبنای اهداف سیاسی خاص و پاره‌ای محاسبات راهبردی کوتاه‌نظرانه صورت می‌گرفت. به این ترتیب با کمال تاسف، افراد و گروههایی که به واسطه شرایط اجتماعی و اقتصادیشان در برابر ایدئولوژی‌های افراطی آسیب‌پذیر بودند، جذب شدند. از سوی دیگر، در حالیکه اکثریت کسانی که به تفاسیر تکفیری اعتقاد دارند، همواره از توسل به زور برای اشاعه و

اعمال نظراتشان اجتناب کرده اند، اما برخی از آنها دست به اسلحه بردند و حتی در مواردی بر علیه بانیان خود نیز شوریدند. درست در این نقطه ای بود که افراطی گری خشونت طلب متولد شد.

ضرورت یک راهبرد جامع برای مبارزه با افراط گرایی خشونت طلب

بر اساس اجماع وسیع موجود در سطح بین المللی، داعش یک موجودیت جنایتکار است که باید شکست داده شود و ایادی اش به دست قانون سپرده شوند. این اجماع حاکی از آن است که تمامی جامعه بین المللی منافع مشترکی در شکست داعش و گروه های مشابه، از جمله آنان که به فرقه گرایی دامن می زنند، دارد. در حالیکه این اجماع گسترده یک امتیاز بزرگ است، اما هنوز راه قابل توجهی تا ترجمه آن به مجموعه ای از اقدامات هدفمند و موثر باقی است.

جامعه جهانی همچنان از فقدان یک راهبرد جامع، همساز و منسجم برای مقابله با افراط گرایی خشونت طلب در رنج است. چنین راهبردی باید به این مسئله در تمامیت آن پردازد و برای این منظور باید حاوی عناصر زیر باشد:

۱- این راهبرد باید جدی، جهانی، قانونمند، غیر تبعیض آمیز و مشارکتی بوده و از اتخاذ رویه های گزینشی که مبتنی بر الگوهای کهنه بازهای قدرت باشد، اجتناب کند. در چنین صورتی، کلیه بازیگران باید از اولویت دادن به ملاحظات سیاسی بجای سرکوب افراط گرایی پرهیزند.

چنین راهبردی همچنین باید زمینه ساز یک تحول پارادایمی باشد که در چارچوب آن همه بازیگران متعهد شوند تا از بکارگیری مبارزه با افراطی گری به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی خودداری کنند و در راستای مبارزه با گروه های افراطی از برخورد گزینشی و استانداردهای دو گانه اجتناب نمایند. افراطی گری نباید به عنوان انگ جدیدی برای حمله به دشمنان مورد استفاده قرار گیرد. افراطی گری همچنین خطرناکتر و جدی تر از آن است که در محدوده یک کشور یا منطقه باقی بماند. مبارزه جدی و جهانی علیه داعش و گروههای مشابه مستلزم یک تحول ادراکی و تغییر پارادایمی است.

۲- این راهبرد باید مبتنی بر هنجارها و اصول حقوق بین الملل و مفاد منشور ملل متحد، بویژه اصل اجتناب از تهدید یا استفاده از زور علیه دیگر کشورها باشد. هیچ تهدیدی را نمی

توان از طریق محکم کردن مبانی آن و گسترده تر کردن فرصت های عضو گیری برای آن ریشه کن کرد.

۳- این راهبرد ایجاب می کند که هر جنگی علیه افراط گرایی باید در وهله اول در عرصه های فرهنگی و ایدئولوژیک صورت گیرد. لذا یک راهبرد موفق راهبردی است که رهبران مذهبی و اجتماعی، رسانه ها، دانشگاهها، شبکه های اجتماعی و ابزارهای مشابه را برای رد و نفی تفاسیر مسخ شده و خشونت گرا از مذاهب بسیج کند و فلسفه های تنفرآلود و خشن را که اساسا در مغایرت کامل با اصول اولیه تعالیم عالیه همه مذاهب است، افشا نماید.

رهبران مذاهب از سراسر جهان باید در صف اول تلاشها برای افشای ایده های جعلی افراط گرایان باشند و بدون هر گونه ابهامی فرقه گرایی و حملات علیه اقلیتهای مذهبی و قومی را رد کنند. در این زمینه پیام حضرت آیت الله العظمی امام خامنه ای به جوانان اروپا و امریکا گامی جدی برای گشودن باب مفاهمه روشنگرانه فرهنگی و عقیدتی است.

۴- این راهبرد باید عواملی مانند دیکتاتوری، فقر، فساد و تبعیض را نیز که موجب ایجاد فضا و محیط مناسب برای رشد افراط گرایی می شوند، مورد توجه قرار دهد. به حاشیه رانده شدن جوانان در غرب از جهات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و نیز تدابیر تبعیض آمیزی که اثرات مشابهی بر مهاجران خارجی در غرب دارد، باید مد نظر قرار گیرند. تداوم اشغال فلسطین و مصائب مردم فلسطین و وضعیت اسفبار آنها ابزار موثر دیگری در دست افراطیونی چون داعش برای عضوگیری بوده، که باید حل و فصل شوند.

۵- این راهبرد باید حاوی تدابیری بر علیه اسلام هراسی باشد که افراطیون خشونت طلب و مسلمانان راستین را در یک زمره قرار می دهد و از این نظر به عنوان ابزاری در دست داعش و دیگر گروه های تکفیری قرار می گیرد و مستقیما آب به آسیاب آنها می ریزد. در حالی که باید به درستی نژادپرستی و یهودستیزی را محکوم کنیم و در واقع نیز چنین می کنیم، باید همزمان همگان اسلام ستیزی و بی حرمتی آشکار به ارزشها، اعتقادات و مقدسات مسلمانان را نیز محکوم کرده و در جهت جرم دانستن آن اقدام کنند.

اسلام هراسی باید به عنوان شکلی از افراط گرایی که به نحوی از انحا موجب تحریک به انجام خشونت می شود، مورد شناسایی قرار گیرد و به این ترتیب کلیه اشکال افراطی گری خشونت طلب محکوم و مردود اعلام شود.

۶- این راهبرد باید کلیه دولت های منطقه ای و نیز همه بازیگران بین المللی را برای نفی دسترسی افراطیون به پول، عضو جدید و دیگر منابع لازم برای اشاعه ترور در سراسر منطقه و ورای آن همسو و همدستان سازد. در این رابطه، اتخاذ تدابیر جدی با هدف خاتمه دادن به حمایت های معنوی، مادی، پشتیبانی مالی به افراطیون که از بخش های خصوصی و عمومی یا افرادی در داخل و خارج از منطقه منشاء می گیرد، باید خاتمه یابد.

جلوگیری از تردد آزاد تروریست ها از جمله از طریق اعمال کنترل موثر و هماهنگ بر مرزها، مختل کردن شبکه هایی که عهده دار حمایت مادی و پشتیبانی از تروریست ها هستند و نیز مبادله اطلاعات در مورد فعالیت های افراطیون حائز اهمیت حیاتی برای موفقیت این مبارزه است.

در چارچوب این راهبرد، جامعه بین المللی از جمله کشورهای غربی (اگر واقعا مایل به شکست داعش هستند) باید تشویق شوند تا ارائه کمک نظامی و حمایت سیاسی به کشورهای منطقه را به مبارزه واقعی آنها با داعش و دیگر گروههای خشونت طلب مشروط نمایند.

۷- این راهبرد باید شامل تشویق همه کشورها به ارائه کمک به کشورهایی باشد که مستقیماً درگیر جنگ با افراطیون خشونت طلب هستند. این کشورها باید در تلاشهایشان برای تقویت وحدت ملی و تحکیم تمامیت ارضی شان مورد حمایت قرار گیرند. چنین رهیافتی مستلزم تلاش برای مهار نیروهای گریز از مرکز و عدم مداخله در روابط بین اقوام و فرق مختلف در این کشورها است. هر رویه ای که موجب تضعیف مقامات این کشورها شده یا موجب تضعیف بین اقلشار مختلف در امر ارائه حمایت برابر افراطیون باشد، اسباب شکست مبارزه علیه داعش و اذنباش را فراهم خواهد کرد.

۸- این راهبرد باید زمینه ساز تمرکز بر ضرورت مبارزه با داعش و گروه های مشابه و خودداری کشورها، بویژه در خاورمیانه، از تضعیف جبهه متحد علیه افراط گرایی در همه اشکالش شود. جنگ علیه یمن یکی از موارد مشخصی است که موجب تشجیع القاعده در شبه جزیره عربستان و دیگر گروه های افراطی در آن کشور و ایجاد فضای بیشتری برای آنها شده است.

ما به جای اینکه شهرها و فرودگاه های یکدیگر را بمباران کنیم باید علیه داعش متحد شویم. تفاهم بین کشورها و جناحهای مخالف علیه داعش و اذنباش آن شرایط

مساعدتری برای مبارزه علیه افراطیون فراهم می‌آورد. بعلاوه، تلاش برای تضعیف آنان که عزم و پابندی خود برای مبارزه با داعش را به اثبات رسانده‌اند و در مقابل همراه شدن با آنان که در این راه متزلزل بوده‌اند، تنها می‌تواند موجب تضعیف تلاشها در جهت مهار و ریشه‌کنی افراط‌گرایی شود.

ایرانیان در هر سن و از هر گرایش فکری، بویژه جوانان، همواره در نفی و رد افراط‌گرایی خشونت طلب، از طالبان و القاعده در افغانستان گرفته تا داعش و دیگر گروه‌های مشابه در یمن، عراق و سوریه، مصمم و پیگیر بوده‌اند.

ایران افتخار دارد که ضمن حمایت از نیروهای مخالف طالبان نقش عمده‌ای در جلوگیری از تحکیم حکومت افراطیون در افغانستان در دهه ۱۹۹۰ ایفا کرد. ایران همچنین عزمی پیگیر در کمک به دولت عراق و هماهنگی با آن برای کمک به همه کسانی که در معرض تهدید داعش قرار داشته‌اند، از خود نشان داده است.

وقتی که در جریان نخستین یورش غافلگیرکننده این گروه در حون و جنوری ۲۰۱۴، دیگران غافلگیر و بهت زده شدند، ایران برای مبارزه با این چالش زودتر از دیگران به صحنه رسید و با اعزام مستشار و ارسال ملزومات نظامی به دفع حملات داعش علیه بغداد، اربیل و آمرلی کمک کرد. ارائه مشورت و آموزش به نیروهای عراقی در ماههای اخیر نیز در اخراج داعش از برخی از متصرفاتش در غرب عراق مثمر ثمر بوده است.

ما همچنین با عزمی راسخ با چالش‌های موجود در جبهه‌های فرهنگی و ایدئولوژیک مواجه شده‌ایم. در زمانی که در سال ۲۰۰۱ برخی در پی جنگی ویرانگر و مهندسی اجتماعی در منطقه بودند، ایران "دستورکار جهانی برای گفتگوی تمدنها" را پیشنهاد کرد که در همان سال به تصویب مجمع عمومی رسید.

اخیرا و بسیار پیش از موفقیت‌های افراطیون در عرصه نظامی، ابتکار رئیس‌جمهور روحانی در زمینه "جهان‌عاری از خشونت و افراطی‌گری" هشدار آشکاری بود به جهانیان در مورد این تهدید جدید. این ابتکار که در ۲۰۱۳ به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید، مسیر روشنی را برای مبارزه با افراطی‌گری خشونت طلب ترسیم کرده است. اگر این ابتکار و قطعنامه مربوطه به خوبی پیگیری و اجرا شود، می‌تواند به ملت‌های منطقه و دیگر ملتها در سایر مناطق امکان دهد تا به نحوی موثر با این چالش جدی مبارزه کنند.

ایران بر مبنای تجربیاتی که تا کنون به دست آورده و تلاشهایی که در جهت مهار و شکست طاعون افراط گرایی خشونت طلب صورت داده، آماده کمک به همه کوششهای واقعی و جامع در این رابطه در سطوح دو جانبه، منطقه ای و بین المللی است.

همکاری در همه این سطوح برای شکست داعش "داعش، القاعده، جبهه النصره و گروههای وابسته ضروری است، چرا که این جریان نه تنها جوامع در سطح منطقه بلکه جوامعی را نیز که در فواصل بسیار دور از مرکز این بحران قرار دارند، تهدید می کند. ما امیدواریم که همه طرفهای ذی نفع در این زمینه در سطح منطقه و جهان هر چه زودتر این الزام را بشناسند و در این تلاش مشترک سهم بگیرند.

ویژگیهای اعتدال گرایی» به اختصار مورد بررسی قرار می گیرند از این جهت که در نقطه مقابل افراط گرایی قرار دارند.

۱. عقلانیت: جوهر و قلب اعتدال است. پروژه اعتدال استفاده گسترده از عقل برای مدیریت زندگی روزمره است. منظور از عقلانیت محاسبه شرایط و وسایل مناسب برای رسیدن به اهداف مطلوب است. ضرورت تطابق وسیله با هدف در نقطه مقابل اندیشه افراط گرایان است. عقلانیت با گفتگو و مذاکره بر مبنای استدلال و کار کارشناسی در مقابل رفتارهای هیجانی و واکنشی تعریف می شود.

۲. واقع بینی: شناخت مقدم بر تصمیم و اندیشه مقدم بر عمل است. واقع بینی یعنی شناخت مسایل واقعی و تلاش برای حل تدریجی آنها نه طرح رمانتسیسم سیاسی به معنای مدیریت جهان. مدیریت واقع بینانه به معنای ارزیابی درست از جایگاه خود است نه اغراق و سفسطه گویی. واقعیتها با آمار و گزارش های کارشناسی روشن می شود. در حالی که تبلیغات مورد تأکید افراط گرایان تحلیلی غیر واقعی از جامعه و محیط بین المللی ارائه می کند.

۳. مصلحت اندیشی: به عقیده ماکس وبر، تفاوت میان دانشمند و سیاستمدار در این است که دانشمند به حقیقت می اندیشد و سیاستمدار به مصلحت. در سیاست، سازش به اندازه مبارزه اهمیت دارد. نکته مهم در اینجا مکان شناسی و زمان شناسی لازم است. درک این موضوع مهم است که در چه زمانی باید مصالحه نمود و در چه زمانی مبارزه. در یک زمان می توان سفارتخانه کشور کودتاگر را اشغال نمود و در زمانی دیگر با همان کشور وارد مذاکرات هسته

- ای شد. در غیر این صورت، مبارزه دائمی و مصالحه دائمی به همان سرنوشت نظریه معروف شیران و روباهان در نظریه ویلفردو پارتو، جامعه شناس ایتالیایی، دچار خواهند شد.
۴. حزم اندیشی: به معنای رعایت احتیاط و دوراندیشی در اتخاذ تصمیمات و نحوه اجرای آنهاست. برنامه اعتدال کیفیت تغییرات را بر سرعت تغییرات تقدم می دهد و از شتابزدگی در انجام کارها پرهیز می کند. در یک دولت اعتدال گرا، مردم و حکومت با آرامش مشغول تولید فکر و افزایش کیفیت هستند نه اینکه هر روز در صفحه اول روزنامه ها باشند.
۵. برنامه محوری: به معنای هیجانی نبودن، مزاجی نبودن، واکنشی نبودن و فی البداهه نبودن است. تندروری ریشه در هیجان، احساس، تعصب و کینه دارد. باید هیجان و لذت ناشی از نمایش و تبلیغات جای خود را به مدیریت آرام و اتاق های فکر بدهد. فکر و برنامه محور اعتدال است. با تصمیمات سرپایی و فکرهای نسنجیده و روش های هیجانی و واکنشی نمی توان جامعه را اداره کرد. باید مدیریت مقدم بر تبلیغات باشد.
۶. روش تدریجی تغییر: نحوه انجام کارها به اندازه محتوا و هدف کارها دارای اهمیت است. روش اعتدالی به معنای انجام تدریجی و انباشتی امور است. با صبر و حوصله عمل کردن، آهسته و پیوسته رفتن است. حتی افراط در پیشرفت و توسعه یا سرعت غیرمجاز در بهبود وضعیت مردم خود می تواند کاری خسارت بار باشد. لذا ابتدا باید زیرساختهای لازم را برای تغییر فراهم نمود.
۷. جامع نگری: برنامه اعتدال بر ضرورت توجه به همه جنبه های یک موضوع و همه ابعاد جامعه تأکید می کند. جامعه تنها یک بعد سیاسی ندارد و تأکید بیش از اندازه بر سیاست مانع از توجه به همه ظرفیتهای درون نظام می شود. باید خودمحوری و نگرش تک بعدی کنار گذاشته شود تا از ظرفیت همه نیروهای سیاسی و اجتماعی درون نظام استفاده شود.
۸. تعادل گرایی: به معنای توازن میان امکانات (محظورات) و اهداف مطلوب باعث می شود تا از امکانات موجود نهایت بهره برداری صورت گیرد. بر این اساس، اعتدال به معنای حرکت در چارچوب نظام است.

برخی اصول صلح پایدار جهانی

۱. این است که صلح پایدار جهانی بدون عدالت و عدالت بدون صلح قابل تحقق نیست.
۲. صلح پایدار جهانی در جهانی که نابرابریهای اجتماعی و فقر و گرسنگی در آن وجود دارد محقق نمی‌شود.
۳. صلح پایدار جهانی بدون رد مطلق خشونت قابل تحقق نیست مطلق خشونت، و نه تعمیم آن به خشونت مجاز و خشونت غیرمجاز
۴. صلح پایدار جهانی به وجود نمی‌آید مگر اینکه تعلیم و تربیت براساس ارزشهای عالی انسانی و دینی شکل گرفته باشد. نه براساس تقلید و سنت.
۵. صلح پایدار جهانی به وجود نمی‌آید مگر اینکه به نحو مناسب و شایسته حقوق اقلیت‌ها به رسمیت شناخته شود به خصوص اقلیت‌های دینی.

نتیجه

الف. راه حل بنیادین و استراتژیک.

این راه حل پیشنهاد می‌کند که مطالعات عمیق دینی با اصالت دادن به ارزش‌های حقوق بنیادین بشری چون؛ حق حیات، حق آزادی، حق مالکیت و ... و حقوق اساسی دیگر، صورت گرفته و در پرتو ارزش‌های دینی فارغ از هر نوع گرایش‌ها و دخالت‌های تفسیری مذاهب اسلامی، بنیاد یک نظام فکری و حقوقی اسلامی را پی‌ریزی نماید. این مطالعه ضرورت است که ارزش‌های انسانی را در منابع و متون اولیه دینی جستجو نموده و در جهت استعلاء و نهادینه نمودن آن متمرکز شود. این مطالعه ضرورت است که به صورت نظام مند و فارغ از دسته بندی‌های کلامی چون؛ کفر و مسلمان، سنی و شیعه، غالی و ناصبی و مانند آن عبور نموده و نظام فکری و حقوقی نوینی را بر بنیاد کرامت ذاتی انسان و حقوق و امتیازات آن، پی‌ریزی نماید. روشن است که منابع دست اول دینی ما و بسیاری از شاخه‌های علوم دینی چون، فقه و عرفان انسان‌گرا به حمایت از این نوع مطالعات عمیق و استراتژیک دینی برخواهد آمد.

میکانیزم که برای این راه حل می‌توان جستجو نمود، ایجاد یک مرکز علمی قوی در ساختار شورای عالی صلح می‌باشد که با اختصاص امکانات و بودجه لازم و کافی و جمع‌آوری متخصصین علوم دینی، حقوق، جامعه‌شناسی و ... از نهادها و مذاهب گوناگون اسلامی، به دست

آوردهای علمی قوی نایل خواهد آمد که برای کشور، منطقه و جهان می‌تواند راه‌گشا و الگو قرار بگیرد.

مسئولیت این مرکز مطالعات عمیق در جهت گره‌گشایی از بن‌بست‌های فکری، ایدئولوژیکی و دینی می‌باشد که خشونت و افراط‌گرایی را تیوریزه نموده و رفتارهای ضد انسانی را مشروعیت دینی می‌بخشد. این مرکز ضرورت خواهد داشت که با امکانات قوی و گسترده‌ای چون امکانات شورای عالی صلح‌حمایت و پشتیبانی شود تا موفقیت‌ها و نتایج ملموس و موفق را به جا بگذارد.

ب. راه حل میانه و کاربردی

راه حل دیگر که برای پایان دادن به پدیده خشونت و افراط‌گرایی دینی کمک می‌کند، ترویج، انتشار و گسترش ارزش‌های حقوقی و انسانی جامعه بشری از منظر متون و منابع دینی می‌باشد. ترویج چنین ارزش‌ها، از آن‌جای که از پشتوانه قوی استدلالی و دینی برخوردار می‌باشد، اثرگذاری عمیقی از خود به جا گذاشته و در جهت ریشه‌کنی پدیده خشونت و افراط‌گرایی، نقش بی‌بدیلی ایفا خواهد نمود. بسیار به جا خواهد بود که این دو راه حل به عنوان مکمل هم دیگر به جریان افتاده و نتایج و برآیندهای مرکز مطالعات دینی و استراتژیک به نشر و ترویج سپرده شود و البته انتشار و ترویج چنین اندیشه‌ها زمان از موثریت لازم برخوردار خواهد شد که به صورت یک گفتمان مسلط فکری و دینی، ذهنیت و افکار عمومی را تحت تاثیر قرار دهد. بر همین اساس ضرورت است که:

۱. تبلیغات و سیع و گسترده ارزش‌های حقوقی و انسانی انسان از منظر تفکر دینی، در قالب سیمینارها، مختلف در ولایات و مرکز کشور، تبلیغ و ترویج دوام‌دار از طریق رسانه‌های جمعی چون؛ رادیو، تلویزیون، روزنامه‌ها، صفحات مجازی و... صورت بگیرد.
۲. تمویل و تشویق نیروها و گرایش‌های معتدل دینی در جهت ترویج و هم‌رسانی ارزش‌های حقوق بشری دینی از طریق مساجد، منابر و مدارس علوم دینی، انجام پذیرد.
۳. آموزش‌های علوم دینی و معارف اسلامی با رویکرد حقوق بشری و ارزش‌های انسانی تحت نظر قرار داده شده و متون حقوق بشر اسلامی و اعلامیه حقوق بشر جهانی در کسب‌های درسی مدارس دولتی و مراکز علوم دینی گنجانده شود.

هرچند چنین راه حل‌ها نیازمند نیروی کافی و متخصص، هزینه و بودجه سنگین و وقت و زمان کافی را لازم دارد، ولی در عین حال یک ضرورت است که حکومت افغانستان در کنار تدبیرهای نظامی، سیاسی و استخباراتی به چنین راه حل‌ها، نیز به عنوان راه حل‌های اسای و استراتژیک توجه نماید. متأسفانه اما، حکومت افغانستان در این زمینه کدام پلان و پالیسی مشخص و روشنی را ارائه نداده و فاقد اراده لازم برای عملیاتی نمودن چنین راه حل‌ها نیز می‌باشد. بدیهی است که اگر به چنین راه حل‌ها نیاندیشیده و به اقدام‌های نیز نرسد، مبارزات سیاسی و نظامی کشور بدون نتیجه خواهد ماند.

منابع

- راهی، سعید مراد. (۱۳۸۹). اصول و فنون مذاکره. کابل: مطبعه بهیر .
- عمید، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ فارسی عمید. تهران: چاپخانه ی سپهر، چاپ هفتم.
- غیاثی، انجینیر توریالی. (۱۳۸۳). ما و جامعه مدنی، مشهد: کانون فرهنگی میهن .
- فیاض، جلات خان زاهد. (۱۳۸۹). فصلنامه مطالعات استراتیژیک، شماره بیست و یکم و بیست دوم .
- یار، دوکتور محمد داوود. (۱۳۹۰). فصلنامه مطالعات استراتیژیک، شماره بیست و پنجم و بیست ششم .
- House of Commons International Development Committee, Afghanistan: Development Progress and Prospects after ۲۰۱۴, Sixth Report of Session ۲۰۱۲-۲۰۱۳, London: The Stationary Office Limited.
- Katzman, Kenneth. (۲۰۱۴). Afghanistan: Post-Taliban Governance, Security and U.S. Policy; Congressional Research Service.
- Robert, D. Lamb. (۲۰۱۲). Political Governance and Strategy in Afghanistan, Washington: Center for Strategic & International Studies.
- www.ariaye.com
- www.bbc.com/persian/afghanistan
- <https://www.avapress.com/fa/article-https://khateete dal.ir>

نقش آموزش در توسعه امور زنان و ارتقاء فرهنگی و تحول حیات فکری خانواده و جامعه

عباس خسروی

چکیده

آموزش یکی از فرآیندهایی است که زمینه ساز ایجاد توسعه در جامعه است. ایجاد مراکز آموزشی براساس فرهنگ، تمدن، اعتقادات و نیازهای جامعه زمینه ساز توسعه در بین جوامع مختلف است. در این بین توسعه زنان در حوزه فرهنگ می تواند به سرعت توسعه جامعه کمک کند و به نوعی تحول فکری در خانواده و به تبعیت آن در جامعه ایجاد کند در این مقاله پس ارائه سوالات و پیشینه تحقیق به اهمیت آموزش و نقشی که می تواند برای توسعه زنان ایجاد کند و توسعه بانوان ایرانی پس از انقلاب اسلامی پرداخته و مشکلات و وجود فرهنگ و تعصبات حاکم بر بانوان و موانع توسعه آموزشی و فرهنگی را در افغانستان بررسی نموده و می توان با در نظر گرفتن اشتراکات فرهنگی ایران و افغانستان و تلاش برای پررنگ کردن و تاکید بر این اشتراکات موانع زیادی را در جامعه اسلامی افغانستان رفع نمود وجود مهاجرین افغانی در ایران و آمیخته شدن با فرهنگ ایرانی اسلامی یکی دیگر از مواردی است که در طول دهه های گذشته رخ داده است. بررسی فرهنگ خانواده ایرانی و افغانستانی می تواند ابعاد مختلف فرهنگی که باعث تحول فکری در خانواده و جامعه توسط زنان می شود را ایجاد نماید و در پایان راهکارهای قابل اجرا در حوزه آموزش در توسعه امور زنان و ارتقاء فرهنگی و تحول حیات فکری خانواده و جامعه را در کشور افغانستان خواهیم داشت.

کلیدواژه: آموزش، توسعه زنان، فرهنگ، تحول فکری، خانواده و جامعه، افغانستان

مقدمه

هویت انسانها تحت تاثیر فرهنگ و تمدن آن کشور است. ساست برنامه ریزی و اجرای برنامه های توسعه، دربرگیرنده فرآیندهای پیچیده ای است که همواره با نوعی جهت گیری نیز همراه

کارشناس ارشد مدیریت تحول

است. مسائل مربوط به زنان و نقش آن در توسعه و ارتقا فرهنگی جامعه با هدف تحول فکری خانواده و جامعه از جمله مباحثی است که باعث جلب نظریه پردازان توسعه جوامع انسانی شده است. پیشرفت جوامع بسته به پیشرفت افراد آن جامعه دارد و افراد تحت تاثیر مستقیم خانواده به عنوان ریشه و زیر ساخت آن هستند و از مهمترین افرادی که می‌توانند افراد را تحت کنترل و ارتقا فکری و فرهنگی قرار دهد زن خانواده است بنابراین زنان تاثیر مستقیم بر افکار و رشد فکری و فرهنگی خانواده و به تبع جامعه دارند و در این میان هرچقدر بر روی توسعه فکری و فرهنگی زنان هزینه شود بازخورد بسیار تاثیر گذار و پر بازده دارد. که این امر با آموزش دادن زنان خانواده در حوزه های یاد شده امکان پذیر است.

تعریف موضوع

آموزش یکی از مهمترین زیر بناهای توسعه در کشورهاست وجود دانشگاهها و مراکز آموزشی نشان دهنده میزان رشد توسعه و آمادگی افراد جامعه برای توسعه است. مشکلات درونی کشورها اعم از جنگ های داخلی، وجود خرده فرهنگ هایی که تبدیل به فرهنگ شده، تهاجم فرهنگی، تعصبات قومی و قبیله ای در جامعه باعث عدم رشد بانوان در حوزه های مختلف توسعه از جمله توسعه فرهنگی به عنوان مهمترین موضوع توسعه یک کشور خواهد شد. بررسی علت های عدم توسعه نیافتگی، بررسی وضعیت زنان در جامعه و فرهنگ خانوادگی و ارائه راهکارهایی که می‌تواند باعث رشد توسعه توسط بانوان در یک کشور شود و تحول فکری که باید از مسیر فرهنگ بگذرد از مواردی است که باید مورد بررسی قرار بگیرد.

سوالات تحقیق

۱. آیا آموزش در توسعه امور زنان تاثیر گذار است؟
۲. ارتقا فرهنگی زنان چه تاثیری بر توسعه جامعه دارد؟
۳. آیا آموزش زنان در تحول فکری خانواده و جامعه تاثیر دارد؟

اهمیت و ضرورت تحقیق

آموزش یکی از کلیدی ترین محورهای توسعه محسوب می‌شود اما در سده حاضر دانش یکی از برترین عوامل تولید و فراتر از زمین، کار و سرمایه در توسعه فرهنگی و تحول فکری خانواده و جامعه نقش دارد.

فرهنگ دربرگیرنده اعتقادات، ارزشها، اخلاق و رفتارهای متأثر از این سه و همچنین آداب و رسوم عرف جامعه تعریف می شود رشد فرهنگ در جامعه باعث رشد روز افزون ابعاد مختلف توسعه خواهد داشت. زنان بیشترین سهم را در رشد فرهنگی و فکری خانواده و جامعه رابرعده دارند و آموزش می تواند باعث رشد روز افزون فرهنگ و تحول فکری شود. توسعه جریانی است که در خود تجدید جامعه و سخت گیری متفاوت به همراه دارد. توسعه در بسیاری از موارد حتی عادات، رسوم و عقاید جامعه را نیز در بر می گیرد. بروکفیلد در تعریف توسعه می گوید: توسعه را باید بر حسب پیشرفت به سوی اهداف رفاهی نظیر کاهش فقر، بیکاری و نابرابری تعریف کرد.

هدف تحقیق

بررسی نقش آموزش در توسعه زنان به منظور توسعه ارتقا فرهنگی و ایجاد تحول فکری در خانواده و جامعه

پیشینه تحقیق

۱. حسن زاده، رضان (۱۳۸۵) با موضوع بررسی نقش آموزش عالی و دانشگاه در پیشرفت اجتماعی و اقتصادی زنان. نتیجه این تحقیق نشان داد که آموزش می تواند در رشد، انگیزه و توسعه فرهنگی، اجتماعی زنان نقش داشته باشد.
۲. کاظمی، نصرت (۱۳۸۶) "زنان، توسعه و آموزش" با نتیجه گیری: دختران با دستیابی به آموزش عالی می توانند در کوتاه کردن مسیر توسعه گامی اساسی بردارند و این موضوع پدیده ای است که بدون صرف هزینه و برنامه ریزی دقیق مسیر توسعه را برای بانوان می گشاید.
۳. فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران - دانشگاه الزهراء (س) ف سال بیست و پنجم، شماره ۲۷ (۱۳۹۴). موانع همگرایی اجتماعی - فرهنگی ایران و افغانستان در دوره پهلوی * موسوی، بهرام و دهقان نژاد، تقی، نورائی، نقی) نتیجه اینکه در دوران حکومت پهلوی بسیاری از روشنفکران فمحققان و مورخان افغان متأثر از فضای سیاسی کشور خود و تبلیغات دولت بیگانه علاوه بر آنکه مرزبندی های فرهنگی با ایران پرداختند، بسیاری از مشاهیر فرهنگی ایران را بصورت افراطی به نام افغانستان صادر کردند و

رهبران سیاسی و روشنفکران و دخالت‌های خارجی که همگرایی و اتحاد ایران و افغانستان را منافی منافع خود می‌دانستند، مهمترین نقش را در این زمینه ایفا کرده‌اند.

۴. یحیایی، سبحان، کیا، سید مرضیه (۱۳۸۸) "انگاره‌های هویت فرهنگی و هویت ملی ملت‌های ایران و افغانستان با تأکید بر نگره‌های مهاجران افغانی به ایران" نتیجه اینکه: هویت افغانیان هزاره به ایرانیان و فرهنگی که میزبان آنان است. به مراتب مثبت‌تر از اقوامی نظیر پشتونی‌ها و تاجیک است. در مورد تفاوت مذهبی، هزاره‌ها تأکید بسزایی بر همسانی و نزدیکی شان به فرهنگ ایران دارند. هویت فرهنگی ایران مستلزم نوعی بازاندیشی در مولفه‌های آنان است و از طریق این بازاندیشی هویت فرهنگی است که می‌تواند افغانستان، تاجیکستان و ماورای ارسی را در زیر بال و پر خود بگیرد. بالا بردن سطح دانش عمومی در حوزه فرهنگ و پرهیز از آلودن فرهنگ به افراط و تعصب، هنوز هم می‌تواند پنجره‌ای به احیای هویت فرهنگی ایران باشد و دو ملت ایران و افغانستان را چون گذشته آنان به هم گره زند که با هیچ دندانی سیاسی نتوان آن را گشود.

نقش آموزش در توسعه امور زنان در ایران و افغانستان

۱- ایران

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی آموزش بزرگترین سهم را در رشد برنامه‌های نظام جمهوری اسلامی ایران داشته است به گونه‌ای که در اوایل انقلاب جمعیت دانشجویی ما حدود ۱۷۰ هزار نفر بوده به امروز ۲۶ برابر شده و ۵ برابر بیشتر از نرم جهانی است و در حال حاضر در کشور ۲۸۰۰ مرکز دانشگاهی وجود دارد. سهم بانوان در حوزه دانشجویی بیشتر از ۵۵ درصد جمعیت دانشجویان کشور است. در سال ۵۵ رشد مرتبه علمی ایران ۵۲ جهان بوده و در سال ۹۰ در جمع ۱۵ کشور جهان قرار گرفته است. سهم بانوان در کشور ایران در حوزه‌های مختلف از جمله توسعه فرهنگی سهم به‌سزایی بوده و تأثیر بانوان در خانواده در حوزه تحول فکری باعث شده تا بعد از انقلاب اسلامی حضور بانوان را در نهضت سوادآموزی به وضوح دیده شود و انگیزه آموزش به فرزندان خود انتقال داده که نشان از رشد فکری و فرهنگی بانوان در جمهوری اسلامی ایران داشت. حضور زنان در مجامع مختلف فرهنگی، ورزشی، اداری، کارآفرینی، بهداشتی حتی

مشاغل تخصصی مثل صنعت نفت، انرژی هسته ای و... بعد از انقلاب اسلامی یکی از موثرترین برنامه های جمهوری اسلامی در حوزه عدالت محوری بوده است به گونه ای که بانوان حتی در نیروهای مسلح از جمله نیروی انتظامی، بسیج و سپاه حضور فعال و قابل توجهی دارند همه اینها مدیون انقلاب اسلامی و اهمیت دادن به آموزش توسعه فرهنگی و فکری بانوان بوده است. یکی دیگر از رشد بانوان ایرانی در عرصه های مختلف فرهنگی و اسلامی بودن کشور است و تقریباً می توان گفت که برای همه دستگاهها سهم حضور و مشارکت در توسعه برای بانوان تعریف شده و مورد حمایت مسئولان ارشد نظام و دوست داران در طول چهل سال انقلاب اسلامی قرار گرفته است.

۲- افغانستان

وجود باورهای غلط و تبعیض طی سالیان گذشته در کشور افغانستان در حوزه بانوان مشهور بوده است. متأسفانه جامعه افغانستان تحت تاثیر باورها، اندیشه ها و رهیافت های قبیله ای و غیر قانونی و غیر اسلامی بوده و شاهد انواع خشونت ها علیه زنان بوده ایم. وجود تعصب و نگاه تحقیر آمیز به بانوان در کشور افغانستان باعث شکنجه دادن های روانی و جسمی و یا تهدید به قتل بوده است در سالهای اخیر سلطه رژیم های زن ستیز به ویژه طالبان بر وسعت دامنه خشونت ها افزوده شده است. تخریب زیر ساخت های قضایی، اجتماعی و فرهنگی توسط طالبان در طول سالیان گذشته بسیار مشهور بوده است. خشونت ها بر علیه زنان در کشور افغانستان و نگاه ابزاری به زنان یکی از مهمترین عوامل است که باعث عقب ماندگیهای آموزشی، فرهنگی و فکری شده است چرا که این کشور دهها سال است که دارای اختلافات داخلی جنگ و نزاع های قومی و قبیله ای، حضور ابرقدرت های شرق و غرب و گروههای زن ستیز طالبان و در حال حاضر گروههای تروریستی و تکفیری داعش بیبوده است. وجود تفکر مرد سالاری حیات اجتماعی و فرهنگی زنان را در کشور افغانستان گرفته و نقض حقوق زنان در جوامع افغانی به صورت یک امر عادی در آمده است.

نبود و یا کمبود فضای آموزشی در کشور افغانستان برای حضور زنان به راحتی ملموس است چرا که وجود تفکر زن ستیزی اجازه توسعه فرهنگی زنان را در افغانستان نمی دهد. وجود برخی تفکرات افراطی به نام اسلام در کشور افغانستان وجود دارد باعث عدم توسعه بانوان در این کشور شده است که می توان وجود مدارس دینی که زنان در آن تعلیمات دینی می آموزند را نام

برد چرا که قوانین این مدارس برای بانوان افغان به گونه ایی است که حق شنیدن رادیو، دیدن تلویزیون، گرفتن عکس، گرفتن بزرگداشت برای روزمادر و... را حرام می دانند. در کشور افغانستان زنان همه به این صورت نیستند اما نمونه ای از جامعه بانوان افغانستان است. وجود دولت های ضعیف و نبود زیر ساخت های فرهنگی و اجتماعی برای بانوان در افغانستان باعث توسعه نیافتگی در این کشور شده است.

اشتراکات فرهنگی ایران و افغانستان

برگزاری مراسم ملی از جمله عید نوروز باستان نقطه اشتراک و مهم فرهنگی در حوزه تمدن است. با توجه به اینکه در قرون گذشته کشور افغانستان بخشی از خاک ایران بوده است در حوزه فرهنگ های تمدنی دارای اشتراک زیادی هستیم که می توان بر روابط دو کشور تاثیر گذار باشد. سبک معماری ایرانی بخش مهمی از فرهنگ و تمدن ایرانی است که در کشور افغانستان مشابه آن وجود دارد.

دین

اسلام، عنصر مشترکی است که می تواند سرچشمه وحدت زایی تمدن ایرانی و هویت فرهنگی ایرانی قلمداد شود. این یکی است و مناسک آن متفاوت (کاسیرو، ۱۳۶۰: ۱۰۶). مسلمان بودن کشورهای ایران و افغانستان وجود مذاهب مختلف اسلامی را می توان از مهمترین اشتراک این دو کشور نام برد که فرهنگ ها تحت تاثیر مذاهب هستند.

اسطوره

زبان و اسطوره هم خانه یکدیگر اند و رابطه تنگاتنگی با هم دارند چنانچه کاسیرو می گوید زبان و اسطوره دو جوانه مختلف از یک ریشه واحد اند (کاسیرو، ۱۳۶۰: ۱۵۶). اسطوره را می توان در معنای گسترده اش مشتمل بر داستان ها، افسانه ها حماسه ها، سنن خاطرات خوش ناخوش احساسات و علائق عاطفی مشترک دانست. اسطوره های مشترک ایرانیان و افغانیان در شعر، موسیقی، آداب و رسوم و بیان تمثیلی و رمزی و تاریخ نمود یافته است.

زبان

زبان فارسی بیش از هر عنصر فرهنگی دیگر، ویژگی های برجسته و بی همتای فرهنگ ایرانی را که همان انعطاف پذیری با حفظ هویت است به نمایش قرار می گذارد (نقدی، ۱۳۷۹: ۱۳۷۹).

۲۷۴). بخشی از زبان فارسی در کشور افغانستان رایج است و بخشی از اقوام ایرانی و افغانی در هر دو کشور حضور دارند و سالیان سال است که به زندگی خود ادامه می دهند. در حوزه ادبیات و شاعران نیز اشتراکات زیادی نیز وجود دارد. علاوه بر اشتراک زبان فارسی برخی گویش ها نیز در کشور ایران و افغانستان نیز مشترک است.

فرهنگ مهاجرین افغان با ایرانیان

وجود اختلافات و درگیری ها ، داخلی در کشور افغانستان باعث شده تا تعداد دو میلیون و سیصد و هشتاد و هشت هزار نهصد هشتاد و دو مهاجر افغانی در کشور ایران وجود داشته باشد. (وبسایت) وزارت امور مهاجرین و عودت کنندگان جمهوری اسلامی افغانستان وجود مهاجرین افغانی در استان تهران، اصفهان، خراسان رضوی، کرمان، فارس، قم شامل شدن عمده خدمات که ایرانیان استفاده می کنند از جمله مدارس و دانشگاه باعث شده تا تحت تاثیر فرهنگ ایران قرار گیرند. تنیده بودن تار و پود افغانی و ایرانی در طول تاریخ این معنا را به ذهن مبادله می کند که مهاجر افغانی ،چندان هم در ایران ،با مشکل فرهنگی و هویتی مواجه نخواهد شد. دیر زمانی نیست که افغانستان از ایران جدا شده در طول هشت سال دفاع مقدس چیزی حدود دو هزار شیعه افغانی داشته ایم و در چند سال اخیر که داعش در کشورهای مسلمان سوریه و عراق بروز کرد تیپ فاطمیون افغانی ،شهدای زیادی را تقدیم نموده است. وجود پزشک ،اساتید دانشگاه و متخصصین افغانی در ایران مشهود است.

خانواده ایرانی و افغانی

زنان ایرانی در قبل و بعد از انقلاب اسلامی توجه زیادی به حفظ فرهنگ و خصوصیت ایرانی بودن و اسلامی بودن خود داشته اند. هرچند در دو دهه اخیر دشمن از طریق تهاجم فرهنگی غرب تلاش بر تغییر ایرانی اسلامی بودن فرهنگ ایران داشته اند که سازمان ها و ارگانهای فرهنگی از جمله دانشگاه، حوزه علمیه ،آموزش و پرورش ،رسانه ملی و دیگر سازمان های مرتبط تلاش بر مقابله بر تهاجم فرهنگی غرب را دارند. حفظ جایگاه زن در خانواده بعد از انقلاب اسلامی قوت و قدرت بیشتری به خود گرفت و فرهنگ خانواده از مرد سالاری به زن سالاری سوق پیدا کرد. تاثیر زن در خانواده ایرانی به قدری است که می توان علاوه بر مدیریت همسر و فرزندان تصمیم های آینده فرزندان خود را نیز رقم بزنند به طبع این فرهنگ تحت تاثیر جامعه قرار گرفته است و به عنوان یک فرهنگ در خانواده ای ایرانی مرسوم شده است. زنان ایرانی در حال حاضر

در جایگاهی قرار دارند که در چهل سال گذشته رشد بسیار زیادی داشته‌اند و می‌توان گفت که زن ایرانی علاوه بر مدیریت خانواده و تربیت فرزند توانسته در مسیر توسعه کشور گام زیادی را بردارد اما در یک خانواده افغانی فرهنگ خانواده تحت تاثیر افکار تعصبی قرار دارد و نگاه به زن نگاه ابزاری است اما در طی سال‌های گذشته زنان مهاجر افغانی توانسته‌اند تا حدودی رشد آموزشی داشته و در جایگاه بهتری نسبت به زنان غیر مهاجر پیدا کنند علت عقب ماندگی خانواده افغانی را قبلاً نیز توضیح دادیم که وجود اختلافات قومی و جنگ‌ها و نزاع‌های داخلی این کشور بوده است.

نتیجه

با وجود همه مشکلاتی که در حوزه بانوان در کشور افغانستان وجود دارد اما اشتراکات فرهنگی و اسلامی با کشور ایران می‌تواند نقطه امید توسعه فرهنگی را در کشور افغانستان ایجاد کند. باید از فرصت‌های فرهنگی بین دو کشور استفاده نمود و جایگاه کشور افغانستان را که به عنوان یک کشور جنگ‌زده و متعصب است را به جایگاه واقعی خود رساند و این امکان پذیر نخواهد شد مگر با رشد فکری و فرهنگی زنان افغانی و نقش آموزش در این بین به عنوان زیرساخت این تحول شناخته می‌شود. قطعاً در یک خانواده‌ای که مادر آن خانواده فردی با سواد و آشنا به مسائل اجتماعی باشد می‌تواند فرزندانی تربیت کند که آن فرزندان علاوه بر اینکه آینده درخشان خود را رقم می‌زنند در توسعه آن کشور نیز سهم خواهند بود بنابراین رشد خانواده تاثیر مستقیم بر تحول خانواده و جامعه خواهد داشت. در پایان راهکارهایی را در خصوص تاثیر آموزش در توسعه زنان و ارتقاء فرهنگی و تحول فکری خانواده و جامعه اشاره خواهیم کرد:

- بانوان مهاجر افغان که سالهاست در کشور ایران زندگی می‌کنند و علاوه بر آموختن فرهنگ زن ایرانی این فرهنگ را در خود باور کرده‌اند می‌تواند کمک شایانی را در توسعه آموزشی بانوان در کشور افغانستان داشته باشد.
- ایجاد مدارس و دانشگاه‌های ویژه بانوان که از تعصب و فرهنگ غرب دور باشد می‌تواند زمینه‌ساز توسعه فرهنگی در جامعه افغانستان باشد.
- برگزاری کارگاه‌های آشنایی زنان با مسائل اجتماعی در روستاها و شهرهای افغانستان با هدف رشد فرهنگ بانوان و از بین بردن تعصب حاکم در خانواده

- برگزاری همایش ها و جشنواره های فرهنگی اسلامی بانوان بین دو کشور جهت به هم آمیختن دو فرهنگ مشترک
- برگزاری مسابقات فرهنگی ورزشی بانوان افغانستان و ایران
- کمک به تولید محتوای آموزشی اسلامی به کشور افغانستان جهت از بین بردن تعصبات حاکم و جلوگیری از افراط گرایی که توسط جریانات تکفیری در حال شکل است و مقابله با غریزدگی که از حضور چندین ساله نیروهای مستقر آمریکایی در این کشور شکل گرفته است.
- با توجه به اینکه آموزش نقش اصلی را در توسعه یک کشور بازی می کند باید زمینه تحصیل بانوان افغانی به شیوه ای که کشور جمهوری اسلامی ایران بعد از انقلاب اسلامی انجام داد فراهم شود. فعال کردن نهضت سواد آموزی
- آموزش صحیح و متمدن و اسلامی کشور افغانستان توسط کارشناسان و متخصصین بومی این کشور نیز در طول سالیان می تواند یکی از زمینه های توسعه افغانستان محسوب شود که با همکاری دو کشور می توان مریبان بانوان افغان را در کشور ایران تربیت و به کشورشان اعزام نمود.
- استفاده از توان علمی کشور ایران در حوزه آموزشی کشور افغانستان به عنوان مثال ایجاد شعبات دانشگاهی با رشته های متنوع فرهنگی و آموزش های اجتماعی که زمینه ساز توسعه فرهنگی در خانواده و جامعه افغانستان خواهد شد.
- زنان ایرانی در حوزه کارآفرینی در منزل و خارج از منزل نقش قابل توجهی را در کشور ایران دارند که می توان با الگو گیری از این روش و ارائه آموزش های لازم به بانوان افغانی زمینه ساز ارتقاء فرهنگی و تحول حیات فکری و جامعه را در کشور افغانستان در حوزه بانوان را ایجاد نمود.
- آموزش باید با شیوه هایی که مورد مقبول جامعه کنونی افغانستان را دنبال کرد چرا که هنوز این کشور درگیر نزاعات و درگیری های تعصبی است البته نه در همه جای کشور اما باید

این موضوع نیز در نظر گرفته شود و شیوه‌های متنوعی را برای آموزش دادن انتخاب نمود تا هم مورد درک جامعه باشد و هم تاثیر خود را در جامعه بجا بگذارد.

منابع

۱. آکوچکیان، احمد (۱۳۸۲)؛ منشورهای زنان در فرایند توسعه پایدار - ماهنامه فرهنگی و پژوهشی مرکز امور مشارکت زنان، سال اول شماره ۴.
۲. افشاریزدی، محمود (۱۳۲۴)؛ ایران و افغانستان آینده؛ س ۳، ش ۷.
۳. امیریان زاده، منصوره و امیریان زاده، مژده (۱۳۸۳)؛ مجموعه مقالات همایش زنان در توسعه پایدار وزارت آموزش و پرورش عمومی.
۴. انوری، مریم (۱۳۸۲)؛ زنان توانمند توسعه سیاسی و فرهنگی - ماهنامه فرهنگی و پژوهشی مرکز امور مشارکت زنان، سال اول، شماره ۴.
۵. بابایی، یحیی و غلامرضا جمشیدیها (۱۳۸۰)؛ «بررسی عوامل مؤثر بر بازگشت مهاجرین افغانی با تاکید بر ساکنین گلشهر مشهد»؛ نامه علوم اجتماعی؛ ش ۲۰، صص ۹۰-۷۱.
۶. بشیریه، حسین (۱۳۷۴)؛ جامعه‌شناسی سیاسی؛ تهران: نشر نی.
۷. تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۴)؛ روایت غیرت و هویت در میان ایرانیان؛ تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.
۸. ثلاثی، محسن (۱۳۷۹)؛ جهان ایرانی و ایران جهانی؛ تهران: نشر مرکز.
۹. جنکینز، ریچارد (۱۳۸۱)؛ هویت اجتماعی، ترجمه تورج یاراحمدی؛ تهران: نشر پژوهش شیرازه.
۱۰. خبرگزاری صدای افغان (آوا).
۱۱. رجایی، فرهنگ (۱۳۸۲)؛ مسئله هویت ایرانیان امروز؛ تهران: نشر نی.
۱۲. رحمان، سید عبد الوهاب (۱۳۸۳)؛ راهنمای حقوق خانواده در افغانستان - انتشارات روزنه (کمیته دفاع از حقوق زنان افغانستان) - چاپ اول.
۱۳. ستاری، جلال (۱۳۸۰)؛ هویت ملی و هویت فرهنگی؛ تهران: نشر مرکز.

۱۴. شایگان، داریوش (۱۳۸۰)؛ افسوس زدگی جدید: هویت چهل تکه و تفکر سیار؛ ترجمه فاطمه ولیانی؛ تهران: نشر فروزان روز.
۱۵. شجاعی، سید اسحاق (۱۳۹۵)؛ حقوق زنان افغانستان در قانون اساسی.
۱۶. صفا، ذبیح الله (۱۳۸۱)؛ «نگاهدشت سنت های ملی در گیر و دار تحولات اقتصادی و اجتماعی»، مجله فرهنگ و زندگی (۱۳۵۶-۱۳۴۸)، انتشار در مجموعه مقالات توسعه فرهنگی؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۷. طالب قندهاری، محمدحسین (۱۳۶۲)؛ نگاهی به دیروز و امروز افغانستان؛ قم: کانون مهاجر
۱۸. عاملی، سعیدرضا (۱۳۸۳ الف)؛ درسنامه ارتباطات بین فرهنگی؛ تهران: دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
۱۹. غبار، میر غلام محمد (۱۳۸۹)؛ افغانستان در مسیر تاریخ؛ ج ۲، تهران: عرفان.
۲۰. فرخ، سیدمهدی (۱۳۱۴)؛ تاریخ سیاسی افغانستان، ج ۲، قم: چاپخانه اسماعیلیان ۱۳۷۱. با همکاری کمیسیون فرهنگی حزب وحدت اسلامی افغانستان.
۲۱. فرهنگ، میرمحمدصادق (۱۳۹۰)؛ افغانستان در ۵ قرن اخیر؛ تهران: عرفان.
۲۲. فرهنگ، میرمحمدصدیق (۱۳۷۴)؛ افغانستان در پنج قرن اخیر؛ تهران: نشر نی.
۲۳. کچوئیان، حسین (۱۳۸۴)؛ تطورات گفتمان های هویت ایرانی؛ تهران: نشر نی.
۲۴. گریگوریان، وارتان (۱۳۸۸)؛ ظهور افغانستان نوین؛ ترجمه علی عالی کرمان، تهران: عرفان.
۲۵. مجله حقوق دادگستر ۱۷۴۷۷ شماره ۷۲ - زمستان ۱۳۸۹ - صفحات ۱۳۳ تا ۱۴۹ در خصوص پیشرفت های اخیر در قانون خانواده ی افغانستان.
۲۶. نژاد بهرام، زهرا (۱۳۸۲)؛ مقایسه تطبیقی مشارکت سیاسی زنان در ایران و جهان - ماهنامه فرهنگی و پژوهشی مرکز امور مشارکت زنان، سال اول، شماره ۴.
۲۷. هرمیداس باوند، داود (۱۳۷۹)؛ «میزگرد تحول هویت ملی در ایران»، مطالعات ملی؛ س ۲، صص ۱-۶۷.

۲۸. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۴۹)؛ تاریخ روابط خارجی ایران؛ تهران: امیرکبیر.

۱. Ameli, S. R (۲۰۰۲); Globalization and British Muslim Identity; London: ICAS Press.
۲. Daulatzati, Anila (۲۰۰۶); Acknowledging Afghanistan, Sage Publication. Cultural Dynamic ۲۰۰۶; ۱۸: ۲۹۳. John Hopkins University, USA.
۳. Fletcher, Arnold (۱۹۶۵); "Afghanistan, Highway of Conquest", New York: Published by Cornell University Press.
۴. Huldts Bo & Jansson, Erland (۱۹۸۸); "The Tragedy of Afghanistan", New York: Published by Croom Helm.
۵. Mathews, Gordon (۲۰۰۰); "Global Culture, Individual Identity", London & NY: Published by Routledge.
۶. Piate. R.M. (۲۰۰۳); "Assessing Intercultural Sensitivity: on Empirical Analysis of the Hammer and Bennt Intercultural Development Inventory"; International Journal of Inter Cultural Relations; ۲۷, pp. ۴۶۷-۴۸۶
۷. Pool, Ross (۱۹۹۹); "Nation and Identity", London: Routledge.
۸. Woodward, Kath (۲۰۰۰); "Questioning Identity", London: Routledge; Produced by the Open University ۱۱ New Fetter Lane, London EC۴P ۴EE.
۹. <http://ameli-saied.com/farsi/index.php?op=articles&co=view&ARID=۲>
۱۰. www.avapress.com/fa/article/۶۲۶۴
۱۱. www.Women.gov.ir/fa/news/۴۹۴۲

مقایسه تطبیقی جایگاه و سهم آموزش عالی در اقتصاد ایران و افغانستان با تاکید بر لزوم همگرایی دانش

مرجان رادنیا

چکیده

هدف این مقاله بررسی امکان همگرایی دانش و منافع حاصل از آن برای توسعه دو کشور ایران و افغانستان می باشد. بدین منظور با بیان مبانی نظری مربوط به آن و ارائه شاخص های آموزشی و توسعه ای دو کشور؛ چالش های آموزشی و توسعه ای موجود و فرصت ها و منافع ناشی از همگرایی در زمینه آموزش عالی ایران و افغانستان مورد بحث قرار می گیرد. نتایج حاصل از تحقیق حاکی از آن است که ارتباطات در زمینه آموزش عالی، منافع دو طرفه برای ایران و افغانستان داشته و لزوم همگرایی دانش جهت بهبود روند توسعه دو کشور تایید می گردد.

واژگان کلیدی: آموزش عالی، ایران، افغانستان، رشد اقتصادی، همگرایی دانش

۱- مقدمه

سرمایه گذاری در آموزش، به عنوان یک نوع استراتژی توسعه انسانی، همواره مورد نظر اقتصاددانان و سیاست گذاران بوده است. این نوع سرمایه گذاری؛ بازده های اقتصادی را با ایجاد نیروی کار ماهر حفظ نموده و نه تنها به نفع افراد به واسطه بهبود درآمد آنها است، بلکه منجر به افزایش بهبود کیفیت زندگی، افزایش رقابت و رشد اقتصادی کل جامعه می گردد. (جانسون^۱، ۲۰۱۱). سرمایه گذاری آموزشی به ویژه از طریق گسترش و بهبود عملکرد مراکز آموزشی و دانشگاه ها، علاوه بر تربیت و تعالی توانمندی های نیروی انسانی؛ منجر به تقویت و بهبود زیر ساختهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه برای بهره برداری از روش ها و

دکترای علوم اقتصادی، دانشگاه سیستان و بلوچستان Email: Radnia_marjan@yahoo.com

^۱ - Johnson

تکنولوژی‌های نو خواهد شد. به همین دلیل توسعه آموزشی را می‌توان مؤثرترین روش سرمایه‌گذاری در منابع انسانی دانست که با آموزش، دانش‌افزایی و ارتقای نگرش و مهارتها، زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی لازم را برای توسعه فراهم می‌کند. (باریک رو و همکاران، ۱۳۹۴)

همچنین منافع حاصل از سرریزهای دانش و بهبود مولفه‌های آموزش عالی، می‌تواند به کشورهای مجاور نیز انتقال یابد. به عبارت دیگر منطقه‌گرایی با ایجاد تعامل و اجرای سیاست‌های تعالی بخش آموزش هماهنگ میان کشورهای دارای ویژگی‌های مشترک فرهنگی، سیاسی و تاریخی و تبادل مولفه‌های آموزشی و پژوهشی به ویژه در سطوح عالی؛ یکی از راهکارهای عملی برای کشورهای کمتر توسعه یافته و یا در حال توسعه به جرگه توسعه اقتصادی است.

ایران و افغانستان به دلایل تاریخی، فرهنگی، جغرافیایی و بنا به ضرورت‌های امنیتی فراوری دو کشور؛ نیازمند دوستی و همکاری‌های گسترده و حتی همگرایی در زمینه‌های مختلف از جمله دانش و توسعه اقتصادی می‌باشند. همگرایی از لحاظ لغوی به مفهوم تشکیل یک کل به وسیله اجزاست و به لحاظ مفهومی عبارتست از تقریب و نزدیک شدن کشورها به سمت نقطه‌ای مشخص که معمولاً به عنوان هدف مشترک آنان شناخته می‌شود (کولایی، ۱۳۷۹). بنابراین همگرایی و مشارکت در ابعاد مختلف می‌تواند به عنوان یکی از اولویت‌های مهم سیاست‌های توسعه‌ای ایران و افغانستان در نظر گرفته شود.

لذا در مطالعه حاضر تلاش گردیده تا با بررسی مولفه‌های مربوط به آموزش عالی و شاخص‌های کلیدی اقتصادی دو کشور ایران و افغانستان، در رابطه با ضرورت تعاملات دانشگاهی و پژوهشی به ارائه راهکارهایی جهت ارتقای چشم‌انداز رشد و توسعه اقتصادی دو کشور پردازد. در این راستا پس از بیان ادبیات تحقیق که شامل مرور مبانی نظری و مروری بر مطالعات صورت گرفته می‌باشد، با بررسی شاخص‌های آموزشی در سطوح عالی و تعیین‌کننده‌های نمای اقتصادی دو کشور مذکور، منافع حاصل از تعاملات و همگرایی دانشی جهت پیشبرد اهداف توسعه‌ای دو کشور بر اساس تحلیل داده‌ها تشریح گردیده و در بخش پایانی پس از نتیجه‌گیری، به ارائه پیشنهادات سیاستی و راهکارهایی جهت گسترش تعاملات دانشگاهی ایران و افغانستان پرداخته خواهد شد.

۲- ادبیات تحقیق

۲-۱- چارچوب نظری

رابطه بین آموزش و رشد اقتصادی ابتدا توسط آدام اسمیت^۱ (۱۷۷۶) مطرح گردید و سپس توسط مارشال^۲، شولتز^۳، بومان^۴ و دیگران توسعه یافت. اما برآورد تجربی از این رابطه به سال ۱۹۵۷ و هنگامی که رابرت سولو؛ تاثیر کار، سرمایه و تغییرات تکنولوژیکی را بر رشد اقتصادی در ایالات متحده در طول دوره ۱۹۰۹-۱۹۴۹ محاسبه کرد، بر می گردد. (چودهری^۵، ۲۰۰۹).

نظریه ها و مدل های مختلفی برای بررسی رابطه بین تحصیلات و رشد اقتصادی مورد استفاده قرار گرفته و اکثر آنها بر انباشت سرمایه انسانی به عنوان منبع شتاب در رشد اقتصادی تمرکز دارند. برخی از آنها نیز از سرمایه انسانی به عنوان موتور رشد اقتصادی تا تغییرات تکنولوژیکی استفاده می کنند. و معتقدند این امر به طور مستقیم (افزایش دستمزد نیروی کار به دلیل بهبود مهارت) و غیرمستقیم (از طریق افزایش تحصیلات) بر نظام اقتصادی اثر می گذارد. در این راستا وجود و گسترش مراکز جهت کسب و آموزش افراد در سطوح عالی مورد توجه سیاستگذاران اقتصادی جوامع می باشد.

دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی، دارایی های ارزشمند اقتصاد یک کشور هستند و نسبت به سایر بخش ها تمایل به ثبات در یک منطقه دارند، زیرا کمتر از سایر بخش های اقتصاد مستعد رکود هستند.

نقش دانشگاهها در طول زمان در حال تغییر می باشد. براساس دیدگاه ویسما^۶ (۲۰۰۹) سه نسل و بر اساس دیدگاه پولوسکی^۷ (۲۰۰۹) چهار نسل از دانشگاه ها در طول زمان شکل می گیرند. خصوصیات این دانشگاهها در جدول ۱ خلاصه گردیده است.

^۱ - Adam Smith

^۲ - Marshall

^۳ - Schultz

^۴ - Bowman

^۵ - Chaudhary et al

^۶ - Wissema

^۷ - Pawlowski

جدول ۱ ویژگی های دانشگاه های نسل اول، دوم، سوم و چهارم

منظر	نسل اول	نسل دوم	نسل سوم	نسل چهارم
هدف	آموزش	آموزش و پژوهش	آموزش و پرورش، تحقیق، و استفاده از دانش	آموزش و پرورش، تحقیق، استفاده از دانش و توسعه اقتصادی فعالانه
نقش	حفاظت از حقیقت	شناخت ماهیت	خلق ارزش افزوده ^۱	شتاب دهنده اقتصادی محلی و تعیین استراتژی
خروجی	افراد متخصص	متخصصین و دانشمندان	متخصصین، دانشمندان و کارآفرینان	متخصصین، دانشمندان و کارآفرینان و اقتصاد محلی رقابتی
مدیریت	ریاست عام	محققین حوزه ای	مدیریت حرفه ای	مدیریت حرفه ای و خبرگان محلی

منبع: برگرفته از مطالعه زاتی و لوکویس^۲ (۲۰۱۴)

اساساً در زمینه رشد، سه دسته مدل های عمده رشد وجود دارند که عبارتند از: مدل رشد هارود - دومار^۳، مدل رشد نئوکلاسیک سولو-سوان^۴ (۱۹۵۶) و مدل های رشد درونزا. در منابع و پژوهش های مربوط به نقش آموزش در رشد اقتصادی، هر چند سولو سهم آموزش در رشد را اندازه گرفت؛ اما، به لحاظ اینکه کار وی مباحثی را در مورد علل واقعی تغییر بهره وری برانگیخت و موجب شد تا دیگران از آموزش به عنوان یک متغیر در تابع تولید استفاده کنند، کار او برجسته و نقطه شروع شناخته می شود و به دلیل سادگی و سهولت کاربرد، مورد استفاده بسیاری از کشورهای در حال توسعه قرار گرفته است. در این چارچوب، رشد پایدار به پیشرفت فنی و رشد جمعیت بستگی دارد که هر دو نسبت به مدل برونزا هستند. (متوسلی، ۱۳۷۰)

مدل پایه نئوکلاسیکی سولو و سوان شامل ۴ متغیر تولید (Y)، نیروی انسانی (L)، سرمایه (K) و عامل فن آوری ناشی از دانش یا کارایی نیروی انسانی (A) می باشد. در نظر گرفتن پارامتر A حاوی این نکته است که "سرمایه"، فقط به سرمایه فیزیکی محدود نمی شود، بلکه صور دیگری مانند سرمایه گذاری انسانی (توسعه کیفیت منابع انسانی) نقشی ویژه در ایجاد

^۱ - value added^۲ - Zuti-Lukovics^۳ - Harrod-Domar^۴ - Solow - Swan

ظرفیت و رشد تولیدات ایفا می کنند. به عبارت دیگر، برای تحقق رشد اقتصادی، هم از راه سرمایه گذاری فیزیکی و هم از راه سرمایه گذاری انسانی می توان اقدام کرد. یکی از مولفه های تاثیر گذار بر انباشت سرمایه انسانی کسب مهارت و تخصص از طریق آموزش می باشد که و منطقی است که سطوح تحصیلی بالاتر (به ویژه تحصیلات دانشگاهی)، نقش بیشتری در انباشت سرمایه انسانی تخصصی دارند.

$$Y(t) = F(K(t), A(t)L(t)) \quad (1)$$

در این مدل فرض می شود کشورها از منابعشان به صورت کارا استفاده کرده و در افزایش سرمایه و نیروی کار، بازده نزولی وجود دارد و براساس این فروض سه پیش بینی مهم را مطرح می کند: اول، تا زمانی که بازده نیروی کار بیشتر از بازده سرمایه باشد، افزایش سرمایه نسبت به نیروی کار رشد اقتصادی را ایجاد می کند. دوم، کشورهای فقیر و با سرمایه کمتر سریع تر از بقیه کشورها رشد می کنند، زیرا در این کشورها هر سرمایه گذاری که روی کالاهای سرمایه ای صورت می گیرد، بازده بیشتری را نسبت به کشورهای ثروتمند با میزان سرمایه بیشتر، تولید می کند. سوم، به دلیل بازده کاهنده سرمایه و وزن رو به رشد استهلاک، سیستم های اقتصادی در نهایت به نقطه ای می رسند که در آن نقطه افزایش در سرمایه، رشد اقتصادی را ایجاد نمی کند، این نقطه حالت پایدار نام دارد. این مدل همچنین اشاره می کند که کشورها می توانند بر این حالت پایدار چیره شده و با ایجاد تکنولوژی جدید رشد خود را ادامه دهند. در این مدل فرآیندی که در آن کشورها با وجود بازده کاهنده، رشد اقتصادی خود را ادامه می دهند یک فرآیند برون زاست و بیان می کند ایجاد تکنولوژی جدید، تولید با منابع کمتر را ممکن می کند. تکنولوژی ارتقا می یابد، حالت پایدار سرمایه بالاتر می رود و کشور همراه با سرمایه گذاری رشد می کند (وارسکی^۱، ۲۰۱۸). به عبارت دیگر روند همگرایی براساس وجود بازده های کاهنده در تشکیل سرمایه برای همه کشورها تضمین می گردد.

با باز نویسی مدل نئوکلاسیکی سولو و سوان در قالب یک معادله تفاضلی با راه حل زیر خواهیم داشت:

$$y(t) = e^{-\lambda t} y(0) + (1 - e^{-\lambda t}) y^* \quad (2)$$

^۱ - Varszegi

می‌باشد. هر چه $\lambda = \phi(1 - \theta)$ و پارامتر سرعت همگرایی t تولید سرانه در زمان $y(t)$ که بزرگتر باشد اقتصاد با سرعت بیشتری به سمت موقعیت پایدار خود حرکت می‌نماید و پارامتر باقی خواهد ماند. $y(0)$ باشد اقتصاد در موقعیت اولیه $\lambda = 0$ در صورتی که

۲-۲- پیشینه تحقیق

در این بخش به مروری بر مطالعات خارجی و سپس مطالعات داخلی مهم اخیر در رابطه با جایگاه آموزش عالی بر اقتصاد پراخته شده است.

مطالعات خارجی

والروا و ون رینن^۱، (۲۰۱۸)، با استفاده از یک مجموعه داده جدید حاوی اطلاعات ۱۵،۰۰۰ دانشگاه در حدود ۱۵۰۰ منطقه در ۷۸ کشور، ارائه شده توسط یونسکو؛ تاثیر اقتصادی دانشگاهها را طی سال های ۱۹۵۰-۲۰۱۰ مورد بررسی قرار دادند. آن ها دریافتند افزایش تعداد دانشگاه ها با رشد آینده تولید ناخالص داخلی سرانه ارتباط مثبت دارد و برآوردها حاکی از آن است که افزایش ۱۰ درصدی تعداد دانشگاهها در سرتاسر دنیا با ۰.۴٪ افزایش تولید ناخالص داخلی سرانه در آن منطقه همراه است و اثرات مثبت از دانشگاه به مناطق جغرافیایی نزدیک مناطق همجوار آشکار می شود.

فوتی آ و گوتو^۲ (۲۰۱۶)، در پژوهش خود به بررسی چارچوب تاریخی و نظری رابطه بین موسسات آموزش عالی و روند توسعه اقتصادی منطقه ای پرداختند. یافته های آن ها حاکی از آن است که هم ادبیات نظری و هم شواهد عملی نشان می دهد؛ که رابطه بین موسسات آموزش عالی و اقتصادهای اطراف به یکدیگر به رقابتی تر شدن کمک نموده و بیش از هر زمان دیگر، مناطق و ملت ها باید در موسساتی که آموزش عالی و نوآوری را فراهم می نمایند، سرمایه گذاری کنند.

پیگاسا و سامادیاسا^۳ (۲۰۱۴)، در مطالعه ای تأثیر آموزش عالی بر رشد اقتصادی در یونان طی دوره زمانی ۱۹۶۰-۲۰۰۹ را مورد بررسی قرار داده اند. آن ها با الهام از مدل رومر، منکیو و ویل

^۱ - Valeroa and Van Reenen

^۲ - Fotea, Guțu

^۳ - Pegkasa and Tsamadiasa

^۱(۱۹۹۲)، با استفاده از نرخ ثابت نام مقاطع تحصیلی بالاتر به عنوان یک پروکسی از سرمایه انسانی به این نتیجه رسیدند که همبستگی بلند مدتی میان آموزش عالی، سرمایه فیزیکی و رشد اقتصادی وجود دارد.

بشیر^۲ و همکاران (۲۰۱۲)، با هدف بررسی رابطه بین رشد تحصیلات عالی و رشد اقتصادی در غرب ویرجینیا، مجموعه ای از معادلات همزمان با سه متغیر درونی، یعنی تغییر درآمد سرانه، تغییر آموزش و تغییر جمعیت، را برای تحلیل مورد استفاده قرار دادند. نتایج حاصل از مطالعه آن ها نشان می دهد که رشد درآمد و رشد آموزش عالی رابطه مثبت دارند، و در عین حال رشد آموزش عالی باعث کاهش رشد جمعیت در غرب ویرجینیا می شود.

مطالعات داخلی

بریری و همکاران (۱۳۹۶)، در پژوهشی به بررسی تأثیر آموزش عالی بر توسعه، در بازه زمانی ۱۹۸۰-۲۰۱۵ در ایران و ۱۱ کشور منتخب با استفاده از متغیرهای نرخ باسواد، تعداد دانشجویان و هزینه آموزش عالی پرداختند. بر اساس مدل پانل برازش شده؛ مشخص گردید نرخ سواد برای کشورهای مورد مطالعه بیشترین تأثیر را بر توسعه داشته اما کشور ایران علیرغم اینکه در دوره مذکور با رشد فزاینده تعداد دانشجویان مواجه بود، شاخص توسعه از رشد مناسبی برخوردار نگردیده و ضرایب مربوط به شاخص آموزش عالی در مقدار پایبندی نسبت به آنچه انتظار می رود قرار گرفته است. این بدین معنا است که علیرغم گسترش آموزش عالی؛ دیگر عوامل منجر به توسعه در کشور فراهم نبوده و امکان پر کردن شکاف علمی و فن آورانه به وجود نیامده است.

ملکی نیا (۱۳۹۵)، در مطالعه خود به بررسی نقش و جایگاه آموزش عالی در رشد و توسعه اقتصادی پرداخته است. برای این منظور، مبانی نظری مرتبط مورد بررسی و واکاوی قرار گرفته است. نتایج تحقیق حاکی از این است که آموزش عالی دارای دو دسته پیامدهای فردی (بهبود بهره وری، کارآفرینی، افزایش درآمد و سهولت در یافتن شغل) و اجتماعی (بهبود وضعیت تحقیق و توسعه، افزایش سرمایه گذاری مستقیم خارجی، تحقق حکمرانی خوب، ارتقاء امنیت و توسعه اقتصادی- اجتماعی) می باشد که در نهایت منجر به افزایش رشد و توسعه اقتصادی و کاهش فقر در جوامع خواهد شد.

^۱ - Mankiw, Romer and Weil

^۲ - Bashir et al

هراتی و همکاران (۱۳۸۷)، به بررسی نظم آموزش عالی در توسعه فعالیت‌های اقتصادی (با تأکید بر نقش دانشگاه پیام نور) پرداخته‌اند. نتایج حاصل از این مطالعه اسنادی با رویکردی تحلیلی، نشان می‌دهد که نظام آموزشی عالی از طریق خلق یا انتقال و توسعه و ایجاد نوآوری در تولیدات جاری، به طور مستقیم و همچنین به واسطه افزایش شاغلین تحصیلکرده، افزایش نرخ عمومی دستمزدها، افزایش درآمدهای دولتی، افزایش درآمدهای توریستی و ایجاد و تقویت روحیه کارآفرینی به طور غیر مستقیم بر توسعه فعالیت‌های اقتصادی موثر می‌باشد.

۳- بررسی مقایسه‌ای شاخص‌های آموزش عالی و اقتصادی دو کشور ایران و افغانستان

در این بخش ابتدا به بررسی برخی شاخص‌های آموزش عالی و مقایسه تطبیقی آنها خواهیم پرداخت:

- دستاوردهای آموزش عالی: این شاخص در ارتباط نزدیک با مهارت‌ها و صلاحیت‌های جمعیت هر کشوری است و می‌تواند به عنوان یک پروکسی از جنبه‌های کیفی و کمی سرمایه انسانی دیده شود. این شاخص به زیربخش‌هایی تقسیم می‌شود که عبارتند از:
 - حداقل لیسانس یا معادل آن برای جمعیت ۲۵ سال به بالا: درصدی از جمعیت ۲۵ سال به بالا که مقطع تحصیلی کارشناسی را به اتمام رسانده‌اند.
 - حداقل کارشناسی ارشد یا معادل آن برای جمعیت ۲۵ سال به بالا: درصدی از جمعیت ۲۵ سال به بالا که مقطع تحصیلی کارشناسی ارشد را به اتمام رسانده‌اند.
 - حداقل دکتری یا معادل آن برای جمعیت ۲۵ سال به بالا: درصدی از جمعیت ۲۵ سال به بالا که مقطع تحصیلی دکتری را به اتمام رسانده‌اند.
 - دستاورد آموزشی مربوط به گذراندن دوره‌های کوتاه مدت تخصصی جمعیت ۲۵ سال به بالا: درصدی از جمعیت ۲۵ سال به بالا که دوره‌های تخصصی کوتاه مدت آموزش عالی را گذرانده‌اند.

لازم به ذکر است وضعیت افغانستان بر اساس شاخص‌های فوق و نیز بسیاری شاخص‌های آموزشی موثر دیگر توسط بانک جهانی محاسبه نگردیده و اطلاعات آن‌ها جهت مقایسه تطبیقی بیشتر موجود نمی‌باشد.

جدول ۲: دستاوردهای آموزش عالی ایران

کشور	دستاوردهای آموزشی	۲۰۱۲	۲۰۱۳	۲۰۱۴
ایران	لیسانس	۱۴/۸۱	۱۶/۳۲	۱۶/۸۷
	کارشناسی ارشد	۲/۷۸	۳/۲۱	۳/۶۴
	دکتری	۰/۲۲	۰/۳۰	۰/۲۹
	دوره های تخصصی کوتاه مدت	۱۹/۸۰	۳۱/۲۱	۲۱/۷۲

ماخذ: سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (UNESCO)

- سهم آموزش عالی از مخارج دولت بر آموزش (درصد): که به وسیله تقسیم مخارج دولتی صرف شده بر آموزش عالی به کل مخارج دولتی صرف شده بر آموزش به دست می آید و امکان ارزیابی اولیاتی که دولت به آموزش عالی نسبت به سایر سطوح می دهد را امکان پذیر می سازد.
- مخارج دولت به ازای هر دانشجو (درصدی از تولید ناخالص داخلی سرانه): که به وسیله تقسیم کل مخارج صورت گرفته در آموزش عالی به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی سرانه بر تعداد دانشجویان در سطح آموزش عالی محاسبه می گردد.
- نسبت ثبت نام ناخالص در آموزش عالی: نشان دهنده ظرفیت هر سطح سیستم آموزش عالی را نشان می دهد.
- شاخص برابری جنسیتی برای نسبت ثبت نام ناخالص کل در آموزش عالی (GPI): نشان دهنده نسبت زنان به مردان است که در مراکز آموزش عالی ثبت نام می شوند و گویای برابری دختران و پسران می باشد. GPI کمتر از یک نشان می دهد دختران به نسبت پسران بیشتر از فرصت های یادگیری محرم می باشند. از بین بردن تفاوت های جنسیتی در آموزش عالی به افزایش قابلیت ها و بهبود وضعیت زنان کمک می کند.

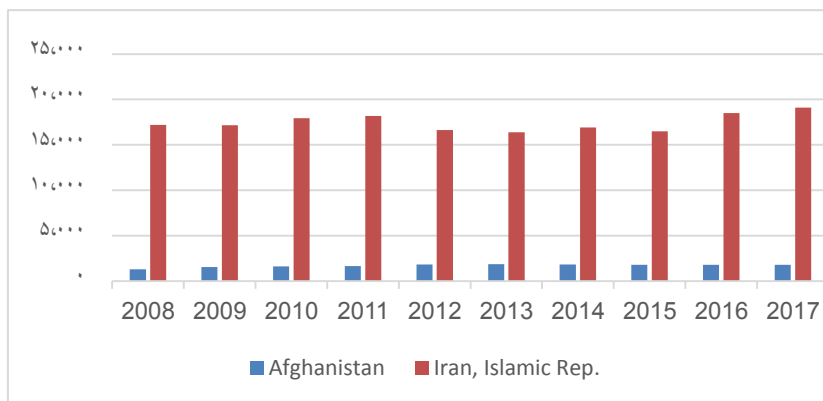
جدول ۳: برخی از مهمترین شاخص‌های آموزش عالی برای دو کشور ایران و افغانستان

کشور	شاخص	۲۰۱۰	۲۰۱۱	۲۰۱۲	۲۰۱۳	۲۰۱۴	۲۰۱۵
ایران	سهم آموزش عالی از مخارج دولت بر آموزش (درصد)	۲۱/۳۶	۲۷/۲۳	۲۷/۶۳	۲۲/۹۴	۲۸	۲۹/۴۱
	مخارج دولت به ازای هر دانشجو (درصدی از تولید ناخالص داخلی سرانه)	۱۶	۱۷/۹۷	۱۵/۲۱	۱۲/۶۰	۱۳/۶۲	۱۳/۹۷
	نسبت ثبت نام ناخالص در آموزش عالی	۴۲/۶۱	۴۸/۵۲	۵۴/۹۰	۵۷/۸۵	۶۵/۹۶	۷۱/۸۸
	شاخص برابری جنسیتی	۰/۹۹	۱	۱/۰۱	۰/۹۶	۰/۹۳	۰/۸۹
افغانستان	سهم آموزش عالی از مخارج دولت بر آموزش (درصد)	۹/۰۳	۸/۹۹	۱۲/۷۴	۱۱/۴۷	۱۲/۴۱	۱۵/۹۷
	مخارج دولت به ازای هر دانشجو (درصدی از تولید ناخالص داخلی سرانه)	-	۷۱/۲۱	-	-	۴۰/۹۳	-
	نسبت ثبت نام ناخالص در آموزش عالی	۳/۹۰	۳/۷۶	۵/۲۲	۷/۱۲	۸/۳۲	۸/۶۶
	شاخص برابری جنسیتی	۰/۲۴	۰/۳۴	۰/۳	۰/۲۹	۰/۲۸	۰/۲۵

ماخذ: آمارهای بانک جهانی (World Bank) و سازمان آموزشی، علمی و فرهنگی ملل متحد (UNESCO)

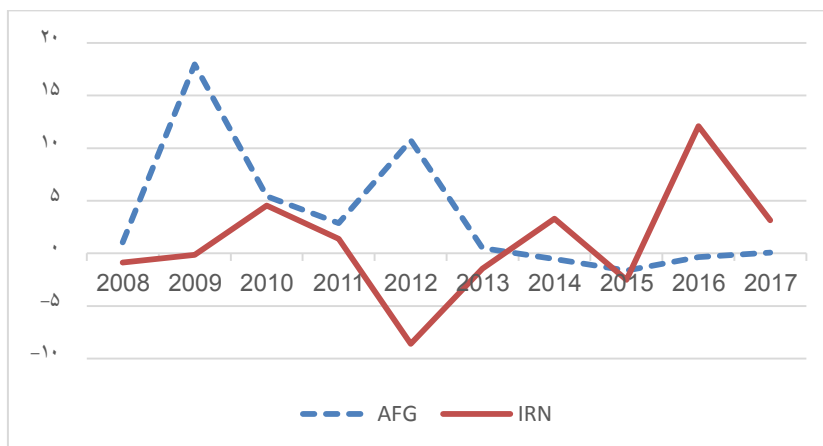
همان گونه که از جدول فوق استنباط می‌شود، شاخص‌های آموزش در افغانستان به نسبت ایران بسیار پایین‌تر بوده که مهمترین آن به دلیل نبود زیرساخت‌های اصلی جهت بسترسازی فضای آموزش عالی در این کشور می‌باشد. پس از بررسی شاخص‌های آموزش عالی دو کشور به بررسی عملکرد اقتصادی ایران و افغانستان از طریق متغیرهای تولید ناخالص داخلی بر حسب قدرت خرید دلار و رشد واقعی تولید ناخالص داخلی سرانه خواهیم پرداخت.

نمودار ۱: تولید ناخالص داخلی (برابری قدرت خرید بر حسب دلار) کشورهای ایران و افغانستان



ماخذ: آمارهای بانک جهانی ۲۰۱۸

نمودار ۲: رشد واقعی تولید ناخالص داخلی سرانه کشور ایران و افغانستان



ماخذ: آمارهای بانک جهانی، ۲۰۱۸

نمودار ۱، میزان تولید ناخالص داخلی دو کشور بر حسب قدرت خرید دلار را نشان می دهد. علی رغم این که تولید ناخالص بر حسب قدرت خرید دلار در ایران به مراتب بالاتر از افغانستان است، اما به نسبت سایر کشورهای پیشرفته طی دوره مورد بررسی رتبه قابل توجهی به خود اختصاص نداده است.

همچنین در نمودار ۲، رشد تولید واقعی سرانه برای دو کشور مورد نظر ترسیم گردیده است. تولید ناخالص داخلی سرانه یکی از مهمترین شاخص های عملکرد اقتصادی است که میزان

تولید به وسیله هر نفر را به صورت سرانه نشان می‌دهد. در واقع رفاه مردم یک کشور متأثر از تولید ناخالص داخلی و میزان جمعیت آن کشور است که در تولید ناخالص داخلی سرانه منعکس می‌شود.

به منظور رسیدن به توسعه پایدار که در آن سیاست‌های محیط زیستی و استراتژیهای توسعه با یکدیگر پیوستگی می‌یابند؛ بهبود و ثبات در روند رشد اقتصادی کشورها ضروری می‌باشد. بررسی روند تاریخی تولید سرانه و نرخ رشد اقتصادی در ایران و افغانستان، بیانگر معضلات مهمی در اقتصاد دو کشور است. معضل اول، پایین بودن تولید سرانه به نسبت کشورهای پیشرفته با توجه به ظرفیت‌های بالقوه دو کشور که نشان دهنده سطح پایین رفاه اقتصادی می‌باشد. معضل دوم این است که علاوه بر پایین بودن سطح تولید، نرخ رشد تولید و به تبع آن سرعت افزایش رفاه اقتصادی نیز چندان مناسب نیست. در نهایت معضل سوم این است که نرخ رشد اقتصادی بسیار بی‌ثبات و پرنوسان است.

متأسفانه آمارهای مربوط به شاخص آموزش عالی برای کشور افغانستان برای تحلیل مقایسه‌ای در بخش‌های زیادی موجود نبود و این مسئله بیان‌گر اهمیت و جایگاه ضعیف آموزش عالی در این کشور به دلیل وجود بحران‌های متعدد می‌باشد. کشور افغانستان با مشکلات بسیاری در زمینه آموزش عالی مواجه است. از آنجایی که دولت زیرساخت‌های اساسی آموزش عالی را فراهم نکرده و سهم قابل‌قبولی در مخارج خود برای آموزش عالی اختصاص نداده است، وضعیت استانداردهای آموزشی در دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی این کشور مساعد نمی‌باشد. این استانداردها طیف وسیعی از مؤلفه‌ها مانند توان علمی اساتید، کتابخانه، امکانات و بودجه‌های پژوهشی، امکانات آموزشی و آزمایشگاهی، فضای آموزشی مناسب، مواد درسی به‌روز و علمی، تولید مقالات علمی با استانداردهای جهانی، چاپ کتاب‌ها و مقالات در ژورنال‌های معتبر علمی داخلی و خارجی و... را در بر می‌گیرد. مسئله دیگر ضعف علمی و کارکردی هیئت علمی در دانشگاه‌های کشور است. هیئت علمی و ناکارآمدی که بیشتر بر اساس ملاحظات قومی و بر اساس روابط گزینش می‌شود، به بازتولید ناتوانی علمی و تخصصی فارغ‌التحصیلان منجر خواهد شد.

از طرف دیگر برای کشور ایران؛ رشد بی‌رویه و غیر کارشناسی تعداد مراکز آموزش عالی طی دهه اخیر و به مرور کاهش تقاضا برای ورود به دانشگاه‌ها به دلیل کاهش نرخ رشد جمعیت

و تعداد واجدین شرایط ورود به سطح آموزش عالی منجر به این گردیده که در واقع بسیاری از ظرفیت‌ها و هزینه‌های ایجاد شده در بدنه آموزشی کشور در عمل کارایی نداشته باشد. بنا به گزارش‌های سالانه موسسه پژوهش و برنامه ریزی آموزش عالی وزارت علوم، تحقیقات و فن آوری، تعداد دانشجویان در سال تحصیلی ۹۴-۹۳ از ۴۸۱۱۵۸۱ نفر به ۳۶۱۶۱۱۴ نفر در سال تحصیلی ۹۷-۹۶ رسیده و می‌توان گفت این مراکز بعد از گذشت چند دهه معضلات زیادی را ایجاد نموده‌اند، بطوریکه از یک سو به دلیل در نظرنگرفتن تمهیدات در بازار کار، آمار بیکاری در بین فارغ‌التحصیلان دانشگاهی رو به افزایش بوده و از سوی دیگر صندلی‌های خالی از دانشجوی، سالیانه بودجه هنگفتی از سرمایه کشور را هدر می‌دهد. بنابراین به نظر می‌رسد ارتباطات در زمینه آموزش عالی با کشور افغانستان بتواند منافع دوسویه‌ای برای هر دو کشور ایجاد نماید.

ایران و افغانستان با حدود هزار کیلومتر مرز مشترک به سبب پیوندها و پیوستگی‌های مذهبی، فرهنگی، نژادی، زبانی، تاریخی و جغرافیایی دارای بیشترین و بهترین زمینه‌های روابط و همکاری هستند. با توجه به اهمیت بعد سرمایه انسانی به ویژه نیروی تحصیلکرده و متخصص به عنوان موتور اصلی توسعه پایدار جوامع؛ تعاملات آموزش عالی میان دو کشور می‌تواند مستقیماً بر تولید و رشد اقتصادی دو کشور تاثیر داشته باشد و عملکرد اقتصادی این دو کشور را بهبود بخشد. در واقع منافع مشترک ناشی از آموزش در سطوح عالی و همچنین بسترهای آموزشی و دانشگاهی در کشورهای ایران و افغانستان این امکان را فراهم می‌نماید تا زمینه‌های توسعه دانش در قالب همگرایی منطقه‌ای ظهور یابد.

نتیجه‌گیری و ارائه پیشنهادات سیاستی

امروزه واقعیت این است که دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی تاثیر بسزایی در اقتصاد منطقه داشته و اهمیت روز افزونی در مطالعات مربوط به توسعه در قالب بهبود دهنده سرمایه انسانی پیدا کرده‌اند. موضوع بررسی تاثیر اقتصادی زمانی جذابیت بیشتری خواهد داشت که دو منطقه با سطح متفاوتی از توسعه یافتگی دارای دانشگاه بین‌المللی موفق مشترک باشند. در این مقاله تلاش گردید با ارائه تصویری از شرایط حال حاضر وضعیت آموزش عالی و مولفه‌های اساسی تعیین‌کننده سطح توسعه و رشد اقتصادی دو کشور ایران و افغانستان، لزوم تدوین برنامه‌هایی جهت همگرایی دانش و توسعه اقتصادی میان دو کشور مذکور بیان گردد.

با بررسی برخی شاخص‌های مربوط به کیفیت آموزش عالی برای ایران مشخص گردید؛ علی‌رغم رشد فزاینده تعداد دانشجویان طی سال‌های اخیر؛ آموزش عالی در کشور ایران نتوانسته تأثیر قابل توجهی بر رشد اقتصادی و به تبع آن توسعه اقتصادی داشته باشد و همچنین کشور افغانستان به دلیل وجود مشکلات بسیار که مهمترین آن عدم وجود زیرساخت‌های کافی جهت اثربخشی نظام آموزش عالی در اقتصاد این کشور می‌باشد؛ نتوانسته از طریق کانال آموزش عالی در راستای توسعه اقتصادی گام بردارد. لذا به نظر می‌رسد به دلیل همجواری این دو کشور و وجود تشابهات بسیار در فرهنگ، گویش، دین و ... با ایجاد ارتباطات موثر نظام آموزش عالی و دانشگاهها؛ فضا برای اشتغال بخشی از جمعیت فارغ‌التحصیل جویای کار در ایران فراهم گردد و منجر به افزایش بهره‌وری، افزایش درآمد، کاهش خطر فقر و بهبود استانداردهای زندگی شود. بنابراین سرمایه‌گذاری در آموزش عالی و تعاملات با کشور افغانستان، می‌تواند مسیر توسعه ایران را هموار نماید و متقابلاً منافع قابل توجهی برای کشور افغانستان در ابعاد مختلف بهداشت، فرهنگ، دانش، امنیت و ... نیز خواهد داشت. از سوی دیگر نیز با در اختیار قرار دادن فضاهای آموزشی مازاد در آموزش عالی ایران و امکانات مورد نیاز و حتی ایجاد دانشگاه‌های بین‌الملل؛ شرایط تحصیل و کسب علم برای متقاضیان کشور افغانستان نیز فراهم می‌گردد. لذا از طریق سرریزهای دانش و منافع حاصل از فرایند همگرایی دانش و رشد اقتصادی، شاخص‌های کمی و کیفی توسعه اقتصادی در دو کشور بهبود خواهد یافت. در این راستا به سیاستگذاران پیشنهاد می‌گردد با گسترش ارتباطات در حوزه‌های فرهنگی و علمی نظیر تبادل استاد و دانشجو، برگزاری دوره‌های مشترک، برگزاری کنفرانس‌های علمی مشترک، اجرای تحقیقات علمی مشترک و چاپ کتاب و مجلات علمی به سمت اهداف توسعه‌ای دو کشور گام بردارند.

منابع

- باریک رو، ندا؛ میرمحمدصادقی، جواد و قاسمی، محمدرضا، (۱۳۹۴)، تحلیل تأثیر آموزش عالی بر رشد اقتصادی در کشورهای منتخب درحال توسعه در سالهای ۱۳۹۰-۱۳۹۵، کنفرانس بین المللی مدیریت و علوم انسانی دبی، امارات، صص ۱۸-۳۵
- بربری، م.، راغفر، ح.، کلانتری، ع.، غفاری، غ.، (۱۳۹۶)، بررسی تطبیقی تأثیر توسعه آموزشی بر توسعه ایران و کشورهای منتخب، پژوهش در نظامهای آموزشی، شماره ۸۸، ۱۰۳-۱۳۶
- فلاح نژاد، ع.، امیری، ع.، (۱۳۹۴)، روابط ایران و افغانستان؛ همگرایی یا واگرایی، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال هشتم، شماره ۲۹، صص ۱۲۵-۱۵۰
- کولایی، الهه (۱۳۷۹)، تحول در نظریه های همگرایی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۴۸، صص ۱۵۵-۱۹۴
- متوسلی، م.، (۱۳۷۰)، ثروت انسانی و رشد اقتصادی، فصلنامه تحقیقات اقتصادی، شماره ۳.
- ملکی نیا، ع.، (۱۳۹۵)، بررسی نقش و جایگاه نظام آموزش عالی در توسعه اقتصادی، کنگره ملی آموزش عالی ایران
- هراتی، ش.، اکبری، الف.، (۱۳۸۷)، بررسی نقش نظام آموزش عالی در توسعه فعالیت های اقتصادی (با تأکید بر نقش دانشگاه پیام نور)، اولین همایش ملی توسعه فعالیتهای اقتصادی، تهران، دانشگاه پیام نور
- Bashir, S., Herath, J., Gebremedhin, T, (۲۰۱۲), An Empirical Analysis of Higher Education and Economic Growth in West Virginia, Selected Paper for Presentation at Agricultural & Applied Economics Association Annual Meeting, August ۱۲-۱۴,
- Chaudhary, A. R., Iqbal, A., and S. Y. M. Gillani. (۲۰۰۹). The Nexus between Higher Education and Economic Growth: An Empirical Investigation for Pakistan. Pakistan Journal of Commerce and Social Sciences ۳, ۱-۹.
- Fotea, A.C., Guțu, C. (۲۰۱۶), Historical and Theoretical Framework of the Relation between Higher Education Institutions and the Process of Regional Economic Development, Entrepreneurial Business and Economic Review, Vol ۴, No ۱, pp, ۲۳-۴۲

- Johnson, A. O. (۲۰۱۱). Human Capital Development and Economic Growth in Nigeria. *European Journal of Business and Management* ۳ (۹), ۲۹-۳۸.
- Pawlowski, K. (۲۰۰۹). The 'fourth generation university' as a creator of the local and regional development. *Higher Education in Europe*, ۱, pp. ۵۱-۶۴.
- United Nations Educational, Scientific and Cultural Organization (UNESCO), (۲۰۱۷), <https://en.unesco.org/>
- Valero, A , Reenen, J.V., (۲۰۱۸), The Economic Impact of Universities: Evidence from Across the Globe, *Economics of Education Review*, PII: S۰۲۷۲-۷۷۵۷(۱۸)۳۰۰۴۱-۴
- Varszegi, B., (۲۰۱۸), On the convergence and the steady state in a delayed Solow model , *IFAC Papers Online*, ۵۱-۱۴ (۲۰۱۸) ۹۴-۹۹
- Wissema, J. G. (۲۰۰۹). *Towards the third generation university. Managing the university in transition.* Edward Elgar, Cheltenham.
- World Development Indicators (WDI), (۲۰۱۷), <http://datatopics.worldbank.org/world-development-indicators/>
- Zuti, B., Lukovics, M. (۲۰۱۴), Fourth Generation” Universities and Regional Development. In Hamm, R. – Kopper, J. (eds.): *Higher Education Institutions and Regional Development.* Mönchengladbach, pp. ۱۴-۳۱

دو سوی روابط و چالش‌های ایران و افغانستان در عهد ناصری (با تأکید بر عهدنامه مرزی آمبالا ۱۸۶۹م)

۱-عباس رایان پور

۲-حمید اسدپور

چکیده

عهدنامه سیاسی و مرزی آمبالا ۱۸۶۹م - ۱۲۸۹هـ ق حلقه مفقوده‌ی تاریخ روابط و تحولات سیاسی ایران با افغانستان در قرن نوزدهم میلادی محسوب می‌گردد که آن‌چنانکه باید و شاید موردتوجه و عنایت واقع نگردیده درحالی‌که مرزهای جدید افغانستان در نواحی شمالی و تشکیل ترکستان جنوبی یا افغانی از نتایج مهم و پیامدهای تأثیرگذار آن بر آینده سیاسی افغانستان و ایران قلمداد می‌گردد. از سوی دیگر دوران پرفرازونشیب ده‌ساله‌ی امارت امیر شیرعلی خان از خاندان محمد زایی یا بارکزیایی در افغانستان ۱۸۷۹-۱۸۶۸م - ۱۲۹۷-۱۲۸۸هـ ق آغازی بر شکل‌گیری مرزهای سیاسی افغانستان و همچنین نقطه عطفی بر اصلاحات و رواج تجدد در آن سرزمین محسوب می‌گردد. پرسش این است که آثار و پیامدهای عهدنامه‌ی آمبالا بر مرزهای افغانستان و ایران چه بوده است؟ و عملکرد امیر شیرعلی خان محمد زایی در آغاز روند اصلاحات و تجدد در افغانستان چه می‌باشد؟ در طی این پژوهش به هر دو سؤال مطروحه که بر شکل‌گیری مرزهای شمال شرقی و شرقی ایران اثرگذار بوده پاسخ‌داده شده است. این تحقیق با روش ترکیبی یعنی توصیفی و تحلیلی انجام و در آن از داده‌ها و منابع کتابخانه‌ای و اسنادی استفاده و منابع افغانی نیز در طی این پژوهش از جایگاهی والا برخوردار است.

واژگان کلیدی: آمبالا، آخال، ترکستان، مرزها، تجدد

۱- دانشجوی مقطع دکتری تاریخ دانشگاه خلیج فارس A.rayanpoor@gmail.com

۲- عضو هیئت علمی بخش تاریخ دانشگاه خلیج فارس

مقدمه

افغانستان امروزه با تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان سابق روسیه شوروی (ترکستان) دارای هم‌جواری نزدیک بوده و در منتهی‌الیه شمال شرقی آن ولایت و اخان قرار دارد که با جمهوری خلق چین و از شمال با روسیه و از مغرب با ایران و از جنوب و شرق با پاکستان هم‌جوار است. کاردوپی در ۱۹۷۳م/ یازده ناحیه اصلی در کشور افغانستان بازشناخته که یا بخشی از کوهستان هندوکش یا دشت‌ها و کویرهای حاشیه‌ای است. پامپروالان و اخان در افغانستان به‌منزله دسته بادبزین است، منطقه مرزی باریک و درازی که ضرورت سیاسی اواخر قرن نوزدهم میلادی آن را به‌عنوان منطقه‌ای حائل میان روسیه تزاری و هند و انگلیس به وجود آورده است. (گروهی افغانستان، ۱۳۷۶، ص ۴) نقشه شماره ۱

با ایجاد شورش و مرگ امیر صید محمدخان ظهیرالدوله حاکم انتصابی ایران در هرات در سال ۱۲۷۲هـ ق ناصرالدین‌شاه قاجار به‌منظور جلوگیری از تصرف هرات به‌دست امیر دوست‌محمد خان محمد زایی که توسط بریتانیا حمایت می‌گردید، آنجا را محاصره و در سال ۱۲۷۳هـ ق به تصرف خود درآورد. (هدایت، ۱۳۳۹، ج ۹، ۷۷) و با واکنش شدید و اعلان جنگ بریتانیا و تصرف جزیره خارک و بندر بوشهر و اهواز. (مهدوی، ۱۳۸۶، ۲۷۲-۲۷۴ و شمیم، ۱۳۸۴، ۲۳۵-۲۳۴) سرانجام با میانجی‌گری ناپلئون سوم معاهده پاریس در سال ۱۸۵۷م - ۱۲۷۳هـ ق منعقد و هرات برای همیشه از خراسان بزرگ جدا گردید. طبق این معاهده ایران هرگونه ادعایی نسبت به هرات را نخواهد داشت و این مورد تمامی بخش‌های حاکمیتی و حتی شائبه داشتن نظر بر هرات را نیز شامل می‌شد. (سپهر، ۱۳۳۷، ج ۳، ۱۲۵۵ و خورموجی، ۱۳۶۳، ۱۸۷) با عقد عهدنامه پاریس توسعه‌طلبی روس‌ها نیز در آسیای مرکزی و ترکستان ادامه یافت و با معطوف شدن سیاست خارجی روسیه به مسائل شرق بعد از جنگ کریمه ۱۸۵۶م و خصوصاً با از دست رفتن هرات برای همیشه از نفوذ و سیطره‌ی ایران، روس‌ها شروع به تصرف ترکستان غربی و شرقی و دره‌های سیحون و جیحون کردند و در سال ۱۲۷۰هـ ق خیوه، و در سال ۱۲۸۱هـ ق تاشکند و سرانجام در سال ۱۲۸۵هـ ق - ۱۸۶۵م/ سمرقند و بخارا را به تصرف خود درآوردند و برای باز کردن راه خود به‌سوی افغانستان با سرکوب ترکمانان آخال و تکه در سال ۱۲۹۶هـ ق و

عقد عهدنامه آخال در سال ۱۲۹۹ هـ ق - ۱۸۸۱ م در همسایگی ایران در ناحیه خراسان مستقر شدند. (آوری، ۱۳۷۳، ۱۳۴) عمده تحولات سیاسی افغانستان در دوران فرمانروایی سلسله محمد زایی یا بارکزایی‌ها و با امارت امیر دوست‌محمدخان آغاز و آنان موفق شدند که سلسله امیران ابدالی یا سدوزایی را به کنار گذاشته و در طی سال‌های ۱۸۸۰ م - ۱۸۶۸ م حکومت افغانستان را که مورد حمایت شدید بریتانیایی‌ها نیز بود در قبضه‌ی قدرت خود درآوردند. اوضاع ترکستان در این برهه از زمان از ثبات سیاسی برخوردار نبود به گفته وامبری: تمام سرزمین‌های واقع در این طرف جیحون تا هندوکش در شمال و هرات در غرب مدت مدیدی به واسطه جنگ و نفاق دائمی تبدیل به ویرانه کامل شده بود. نه تنها دولت‌های کوچک و نیمه‌مستقل مانند قندوز، خولوم، بلخ و آقچه و سرپل و شیبیرقان و اندخوی و بدخشان و میمنه بلکه امرای بخارا و کابل در این کشمکش‌ها داخل بودند. در همین اواخر دوست‌محمد خان کابلی گاهی بازور و گاهی با حيله تمام این کشورهای کوچک به‌جز بدخشان و میمنه را به زیر اقتدار خود درآورده است او از این کشورهای کوچک ایالت (ترکستان جنوبی یا افغانی) را تشکیل و بلخ را پایتخت آن قرار داده است. دوست‌محمد خان به بدخشان که منطقه‌ای فقیر و کوهستانی است چندان علاقه‌ای نشان نمی‌دهد اما به میمنه توجه کامل دارد. در سال ۱۸۶۲ م تمامی آسیای میانه در معرض اشغال و تصرف او قرار گرفته بود به‌جز میمنه که ازبکان آن دیار در جسارت ضرب‌المثل عموم گردیده‌اند. (وامبری، ۱۳۸۷، ۳۱۲-۳۱۱) نقشه شماره ۲

در این دوران پرآشوب روس‌ها و انگلیس‌ها نیز نقش مهمی را در تحریک اقوام ساکن در ترکستان به نفع خود بازی می‌کردند. تحریکات مذهبی ترکمانان علیه ایران و دربار قاجار و حمایت‌های مالی و نظامی و تجاری روسیه از خانان بخارا و خیوه علیه ایران از یکسو و علیه یکدیگر از سوی دیگر اساس سیاست خارجی دولت تزاران را طی یک قرن آینده در ماوراءالنهر و ترکستان تشکیل می‌داد و روس‌ها موفق شدند نخست از سال (۱۸۴۰ م) به بعد خان‌نشین خیوه و به تدریج در سال (۱۸۶۵ م - ۱۲۸۰ هـ ق) با استفاده از درگیری‌های خان خوقند و بخارا به طرف جیزخ پیشروی کرده و درنبردی میان الله بیگ دیوان‌بیگی و ارتش روس بخارا و جیزخ را ضمیمه

روسیه نمایند، ژنرال چرنایف با دادن خودمختاری داخلی دوباره، بخارا را به امیر مظفر بازگردانید اما نفوذ خود را در آنجا حفظ کرد. (محمود، ۱۳۲۸، ج ۳، ص ۸۴۸-۸۴۷ و بخارایی، ۱۳۷۷، ص ۲۵۴) در تمامی دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه مراکز مهم و خان‌نشین‌های مطرح در صفحه ترکستان یکی پس از دیگری به تصرف روسیه تزاری درمی‌آمد و تمامی وقت و هزینه‌های مالی و نظامی دولت ناصری فقط صرف جنگ‌وگریزهای ممتد و نافرجام با ترکمانان مرو، سرخس و استرآباد گردیده بود. کنفرانس آمبالا (آمباله) در سال ۱۸۶۹م مابین بریتانیا، روسیه تزاری و امیر شیرعلی خان محمد زایی در وقایع و حوادث سیاسی تاریخ معاصر افغانستان و در عصر این امیر توانای افغانی به‌عنوان حلقه مفقوده‌ی تاریخ تحولات سیاسی ایران و افغانستان و ایران و روسیه تاکنون مورد توجه جدی واقع نگردیده است. در طی این عهدنامه مرزی نواحی شمال شرقی در دالان واخان با هند تا نواحی شمال غربی افغانستان به‌عنوان مرزهای جدید جغرافیایی شناخته گردید و از این زمان تمامی تحرکات و توانایی‌های امیران محمد زایی برای حفظ و تقویت این مرزهای جدید از پامیر تا ترکستان افغانی در شمال غرب افغانستان جدید معطوف گردید. همچنین دوران سراسر بحران و نزاع برای حفظ و ایجاد افغانستان امروز در طی سال‌های ۱۸۷۸-۱۸۶۸م یعنی در سرتاسر امارت امیر شیرعلی خان از یکسو در حفظ تمامیت ارضی و حفاظت از مرزهای افغانی در برابر روسیه و ایران سپری و از سوی دیگر روابط نزدیک این امیر جوان افغانی و جانشین امیر دوست‌محمد خان با هند بریتانوی و حکومت انگلیسی‌ها در هند سرآغاز عصری جدید به لحاظ تجدد و اصلاحات همه‌جانبه برای افغانستان محسوب می‌گردد که در طی این پژوهش هم‌زمانی و تلاقی این دوران با روزگار ناصرالدین‌شاه قاجار به لحاظ تطبیقی مورد توجه واقع و برای تاریخ معاصر ایران و افغانستان دارای اهمیت می‌باشد. چالش‌ها و روابط سیاسی ایران و افغانستان در همین دوران ده‌ساله‌ی امارت یا پادشاهی امیر شیرعلی خان و ناصرالدین‌شاه موضوعی است که تجدد و مدرنیته و اصلاحات و تغییرات را در دو کشور همسایه و در میان دیدگاه دو حاکم مسلمان مطرح می‌نماید که مورد شرح و تبیین قرار گرفته است.

۱- کنفرانس آمبالا (آمباله) ۱۸۶۹م - ۱۲۸۹هـ ق و پیامدهای آن بر شکل‌گیری مرزهای شرقی و شمال شرقی ایران با افغانستان: کنفرانس آمباله درصدد ایجاد یک منطقه به‌اصطلاح بی‌طرف بود. این منطقه بی‌طرف در بین متصرفات انگلیس و روسیه در آسیای مرکزی خصوصاً به جهت جلوگیری از پیشروی روس‌ها به سمت افغانستان تشکیل گردید و روس‌ها پذیرفتند که افغانستان

منطقه‌ی بی‌طرف و خارج از حوزه روس‌ها قرار گیرد. در مورد مسئله تعیین سرحدات شمال افغانستان و نواحی روشن و شغنان، روس‌ها پذیرفتند که این نواحی را در خاک خود قرار دهند. این نواحی در ساحل راست آمودریا قرار داشت درحالی‌که دولت بخارا یا درواقع خود روس‌ها نه‌تنها روشن و شغنان بلکه بدخشان در جنوب آمویه را خارج از افغانستان می‌دانستند، مذاکره میان مدعیان اصلی یعنی افغانستان و بخارا به مذاکرات مستقیم از سال ۱۸۷۳ م - ۱۸۶۹ م/ بین سال‌های ۱۲۹۳ - ۱۲۹۰ هـ ق بین سن‌پترزبورگ و لندن و دهلی تبدیل شده بود که البته امیر شیرعلی خان نیز در این مذاکرات که در مکانی بنام آمبالا در هند برگزار می‌شد حضور داشت. سرانجام در سال ۱۸۷۳ م تزار روس، الکساندر دوم، کنت شوالوف سیاستمدار معروف را به لندن فرستاد و منازعه را فیصله داد، به‌این‌ترتیب که افغانستان از روشن و شغنان و دولت بخارا از بدخشان و واخان صرف‌نظر نمایند و آمودریا که مردم محلی آن را دریای پنج می‌نامند از حد سرکول در شرق تا نقطه‌ی ریزش رودخانه کوچک در آن و از آنجا تا گذر خواجه سالار در سر راه بلخ و بخارا که رودخانه به‌طرف شمال غرب می‌پیچد سرحد دو کشور شناخته شود. از طرف خواجه سالار به‌طرف غرب چنین فیصله شد که خط سرحدی به استقامت سرحد ایران امتداد یابد به‌طوری‌که آندخوی و میمنه را در خاک افغانستان بگذارد و مرو و اراضی ترکمن نشین مجاور آن را در خارج افغانستان قرار دهد. این موافقت‌نامه مرزی که در تعیین سرحدات و حدود شمالی افغانستان نقش مهمی داشت توسط پیام (۳۱ ژانویه ۱۸۷۳ م) پرنس گورچاکف صدراعظم روسیه عنوان حکومت انگلیس مسجل و قطعی گردید و به‌وسیله‌ی آن بریتانیا دو منظور آتی خود را تعیین کرد که امکان تعرض روسیه به افغانستان به حداقل تنزل نماید و دوم زمینه برای تعیین خط اصلی در محل در سال‌های بعدی آماده گردد. روسیه نیز تصدیق کرد که افغانستان منطقه بی‌طرف و خارج ساحه نفوذ آن کشور در آسیای مرکزی (ترکستان) باشد. (صدیق فرهنگ، ۱۳۴۷، ج ۱، ۳۳۷-۳۳۸ و بخارایی، ۱۳۷۷، ۲۶۲-۲۶۱) سرانجام در سال ۱۸۹۵ م - ۱۳۱۴ هـ ق حدود مرزی شمال شرقی افغانستان به‌طور قطع و دائم تعیین شد، از افغانستان غلام محی‌الدین خان حاکم کشم و مفتی عاشور محمدخان، از روسیه ژنرال چایکوفسکی و از طرف هند انگلیس ژنرال جرارد، پس از سه ماه بررسی قرارداد سه‌جانبه به امضاء طرفین رسید، واخان به افغانستان و روشن و شغنان به امیر بخارا سپرده شدند. (صدیق فرهنگ، ۱۳۴۷، ۴۱۷-۴۱۹-۴۰۶ و غبار، ۱۳۴۶، ۶۷۳ و بخارایی، ۱۳۷۷، ۲۶۲) نقشه شماره ۳

اهم بندهای قرارداد آمبالا ۱۸۶۹م

- ۱- بدخشان با نواحی متعلقه‌اش و اخان از سرپل جهبیر و یکتوریا در شرق تا محل وصل رود کوکچه با رود آمویه یا پنجه سرحد شمالی این ولایت را در سرتاسر امتدادش به وجود می‌آورد.
 - ۲- ترکستان افغانی یا جنوبی (جنوب آمودریا) مشتمل بر منطقه قندوز، خلم و بلخ می‌باشد، رود آموی از حمل اتصال رود کوکچه امتداد مسیر خواجه صالح بالای شاهراه بخارا را به بلخ در برمی‌گیرد و سرحد شمالی آن را تشکیل می‌دهد.
 - ۳- نواحی داخلی آقچه، سرپل، میمنه، شیرغان و اندخوی از متصرفات سرحدی افغانستان به طرف شمال غربی بوده و صحرای وسیع ماورای آن به قبایل آزاد ترکمن‌ها مربوط است. (عملاً در اختیار روسیه قرار می‌گیرد)
 - ۴- سرحد غرب افغانستان مشتمل بر هرات و ملحقات آن که حدود آن با ولایت خراسان، فارس واضح و روشن است و ضرورت ایجاب تعیین و مشخص شدن را در اینجا ندارد. (عملاً پایان آمال و آرزوهای دولت قاجاری ایران برای الحاق مجدد هرات)
- وزارت خارجه انگلیس به صورت واضح اعلان نمود که قلمروهای یادشده از نگاه حق و مالکیت به امیر شیرعلی خان محمد زایی فرزند و جانشین امیر دوست‌محمد خان تعلق یافته و حق طبیعی اوست که از این متصرفات در صورت دستبرد و تجاوز دفاع نماید. این سرحدات هم‌زمان تنظیم و به اختیار حکومت روس گذاشته شد تا این سرحدات را به رسمیت بشناسد و هم متوجه باشد تا این حدود از طرف مردمانی که در حیطه نفوذ روس قرار دارند (ترکمانان، اوزبکان و تاجیکان) احترام گردد. (افغانستان و هند برتانوی، حسن بلگرامی، به نقل از سایت مجما، موسسه مجتمع جامعه مدنی افغانستان)
- آثار و پیامدهای عهدنامه‌ی آمبالا در واقع مهم‌ترین رکن این پژوهش بوده و به حق حلقه‌ی مفقوده‌ی تحولات و روابط سیاسی ایران با افغانستان و روسیه در نواحی ترکستان محسوب می‌گردد. با کنفرانس آمباله در واقع افغانستان امروزی از ماوراءالنهر و ترکستان جدا و به شکل رسمی به‌عنوان یک کشور مستقل شناسایی شد، از سوی دیگر تصرف مرو و عهدنامه آخال ۱۸۸۱م با ایران مورد تأیید قدرت‌های آن روز واقع و نواحی ترکمن‌نشین ایران برای روسیه به رسمیت شناخته گردید، ایران از هرگونه حق تاریخی و سنتی خود بر هرات و مرو و سرخس محروم و

کشور ترکمنستان روسیه تزاری و سپس روسیه شوروی با توافقات به عمل آمده در کنفرانس آمبالا به وجود آمد. قرارداد آخال بین ایران و روسیه معلول علتی بزرگ‌تر بود که در ورای مرزهای ایران و توسط بازیگران بزرگ سیاست جهانی و در عین نادانی و بی‌توجهی دولت قاجاری انعقاد یافت حال خواه دولت قاجاری بدان عهدنامه (آخال) راضی بود یا نبود، روس و انگلیس در تغییرات جغرافیای سیاسی ماوراءالنهر و ترکستان با یکدیگر تفاهم و آشتی کامل داشتند. با تصرف کامل مناطق شمالی خراسان از جمله گئوگ تپه در سال ۱۸۸۱م و عقد معاهده آخال، مرو و سرخس نیز در سال ۱۸۸۴م یعنی چهار سال بعد بدون جنگ به تصرف روس‌ها درآمد و تزارالکساندر دوم و سوم رسماً الحاق ناحیه آخال و تکه متعلق به ترکمن‌ها را با نام جدید سرزمین ماورای خزر به روسیه اعلام داشتند. (سایکس، ۱۳۶۳، ج ۲، ۵۱۸ و سارلی، ۱۳۷۳، ج ۱، ۳۱۱) ناصرالدین شاه در ادامه‌ی سیاست موازنه‌ی مثبت خود در مقابل معاهده پاریس و حذف بخشش افغانستان به بریتانیا، این‌بار دولت روسیه را با عقد معاهده آخال راضی نمود یعنی بخشیدن خط مرزی جدید از دریای خزر و اترک تا روستای چات و بابادورمز در شمال خراسان و سرانجام در اختیار گرفتن سرخس کهنه و جلگه‌ی تجن و به اعتباری از دست رفتن خراسان بزرگ و محدودیت ایران به مشهد. (جهانبانی، ۱۳۳۶، ۲۳ و کاظم زاده، ۱۳۷۲، ۷۳ و تیموری، ۱۳۳۳، ۶۱ و محمود، ۱۳۲۸، ج ۴، ۱۴۴)

۲- مطالعه تطبیقی عملکرد امیر شیرعلی محمد زایی و ناصرالدین‌شاه و تأثیر آن بر مرزهای شرقی ایران: در کتاب ارزشمند ظفرنامه خسروی مؤلف ناشناخته‌ی آن اخبار مهمی را درباره امارت بخارا در زمان منغیتیان و افغانستان امروزی در نیمه قرن نوزدهم میلادی آورده و صحنه درگیری‌های دو دولت در زمان امیر نصرالله منغیتی، امیر بخارا و کابل در عهد امیر دوست‌محمد خان محمد زایی در سال‌های ۱۲۵۰ هـ ق را ترسیم نموده است. این درگیری‌ها در نواحی کناره چپ رودخانه آمودریا (جیحون) یعنی چار ولایت که در شمال افغانستان امروزی است روی داده، ناحیه‌ای که ساکنانش تاجیکان و اوزبکان بودند و رسماً تابعیت امارت بخارا را اعتراف کرده اما به طرز نیمه‌مستقل بسر می‌بردند. اساس سیاست امیر دوست‌محمد خان از نو

برقرار کردن مرزهای پادشاهی احمدشاه درانی (ابدالی) در طی قرن نوزدهم میلادی بود. این نبردها در سال ۱۲۴۷ هـ ق در نواحی بلخ و آقچه و تاشقورغان، مزار شریف، شبورغان، میمنه و اندخوی و قندوز در جریان بوده و در سال ۱۲۵۵ هـ ق باز تکرار گردید. (ستوده، ۱۳۷۷، ۱۰۶)

در طی زمامداری امیر شیرعلی خان فرزند و جانشین امیر دوست‌محمد خان ولایات ترکستان و قصبات آن از جمله بدخشان و میمنه ضمیمه قلمرو افغانستان تازه تأسیس شده و مرزهای شمال شرقی و شمال غربی آن در جوار با روسیه به وجود آمد و در غرب نیز با ایران همسایه‌ی جدید گردید. امیر شیرعلی خان جانشین امیر دوست‌محمد خان طبق گفته‌های غبار در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ فردی سازش‌کار بوده که با انگلیسی‌ها و از جمله با روس‌ها و ایران از در سازش و دیپلماسی درآمد. تمامی دوران حکومت او به مذاکرات پی‌درپی با انگلیسی‌ها، روس‌ها و ایران سپری شد. (دولت‌آبادی، ۱۳۸۷، ۳۵۵)

پژوهشگر افغان میر محمد غبار با نظری بدبینانه در خصوص اعمال و رفتار امیر شیرعلی خان می‌نویسد: قشون‌کشی انگلیس به خاک افغانستان در جنگ دوم افغانستان و انگلیس ۱۸۷۹ م - ۱۲۹۶ هـ ق در حالی آغاز گردید که کشور انگلیس در طول نیم‌قرن از شروع جنگ، در نیم قاره‌ی هند نفوذ کرده بود و در تلاش و تکاپو بود که با حمایت برخی از سران قبایل تضاد و نزاع بین اقوام و قبایل را در افغانستان دامن بزند. در این زمان توانسته بود شاهراه‌های اتصال افغانستان به دریای آزاد دنیا و ارتباط افغانستان با کشورهای دیگر را تحت تصرف بگیرد و افغانستان را در خشکی محصور کند. لشکرکشی‌ها و یاغی‌گری‌های امیر زادگان دوست‌محمدخان و امیر شیرعلی خان که در راستای سیاست انگلیس و حمایت مستقیم آن کشور به وجود آمد، سال‌ها افغانستان را در آتش جنگ‌های داخلی درگیر کرد. بعد از فوت امیر دوست‌محمدخان، امیر شیرعلی خان به قدرت رسید، و در برابر برادرانی سرکش قرار گرفت که هرکدام بر حصه‌ای از کشور حکومت می‌کردند و برای سرنگونی حکومت امیر شیرعلی ابایی نداشتند که با انگلیس هم همسو گردند. از سوی دیگر امیر شیرعلی خان اصلاحات فکری و اجتماعی را با استمداد از اندیشه‌ی سید بزرگوار سید جمال‌الدین افغانی در نظر داشت که در کشور اعمال کند و این خود در مقابل برنامه‌های بریتانیا قرار می‌گرفت. سرانجام امیر جوان در طول یک دهه حکومت همراه با جنگ‌وگریز به هیچ‌یک از اهداف خود نرسید و انگلیس به بهانه‌هایی قصد حمله به افغانستان را مطرح نمود. بعد از یک مکاتبه با امیر، لشکریان انگلیس از هند به افغانستان سرازیر شدند، امیر که این اوضاع و

جنگ‌های مستمر داخلی با برادرانش او را خسته و ناتوان ساخته بود، تصمیم به مسافرت به روسیه گرفت، اما روس‌ها همواره با صداقت رفتار نمی‌کردند و در پی منافع خود بودند و هدف آنان تعامل و معامله با دولت بریتانیا بود نه منافع افغانستان یا امیر آن. امیر شیرعلی در سفر به مزار شریف از دنیا رفت. و بریتانیا در سال ۱۸۷۹م از سه جبهه یا جهت قندهار، خیبر و کرم به خاک افغانستان حمله کرد و کابل را تصرف نمود. با فوت امیر شیرعلی، پسر جوانش امیرمحمد یعقوب خان که هشت سال در زندان پدر بود به تخت نشست. امیرمحمد یعقوب با امضای عهدنامه گندمک در سال ۱۸۷۹م با بریتانیا و سپس بعد از او امیر عبدالرحمان خان جانشینش با تأیید این عهدنامه به سرعت به سوی ایجاد یک افغانستان باثبات گام برداشتند. (غبار، ۱۳۵۹، ۶۱۱-۶۱۰ و سایت اینترنتی جامعه و تاریخ سرزمین من، علی اکبر فیاض، ۱۳۸۷)

اینجاست که معتقدیم که دولت قاجاری ایران می‌توانست با اشتراک مساعی و توافق با بریتانیا خود این نقش ثبات‌آفرین را در افغانستان به عهده گرفته و با ایجاد اطمینان خاطر برای حفظ منافع بریتانیا در هند به‌عنوان حافظ منطقه‌ی حائل در برابر روسیه مانع از، دست رفتن افغانستان گردد اما صد افسوس که در عهد ناصری حفظ تمامیت ارضی ایران به بازی کودکانه دربار و صدراعظم با شاه تبدیل گردیده بود. به هر شکل این حس بدبینی در نوشته‌های غبار از ارزش خدمات و اقدامات امیر شیرعلی خان برای افغانستان آن دوران به‌هیچ‌وجه نمی‌کاهد. ضمن مقایسه‌ی ضمنی این اقدامات با پادشاه هم‌عصر وی در ایران مشخص و روشن می‌گردد که چگونه امیر شیرعلی با قرارداد آمبالا در هند بر حفظ تمامیت ارضی افغانستان در شمال آن کشور در برابر روسیه تأکید کرد و در مقابل ناصرالدین‌شاه با امضای عهدنامه هم‌زمان آخال در شمال شرق ایران اراضی وسیع ترکستان را به روسیه هدیه نمود.

اهم اقدامات امیر شیرعلی خان محمد زایی

۱- امیر شیرعلی خان نسبت به سید جمال‌الدین (اسدآبادی) که در سال ۱۸۵۷ میلادی به دربار امیر دوست محمد خان پدر امیر شیرعلی خان راه یافت به دیده احترام می‌نگریست و هرچند که او را از افغانستان به اجبار بیرون کرد اما پیشنهادات سید جمال را در خصوص تأسیس و نشر یک نشریه پذیرفت و دستور به انتشار شمس‌النهار داد.

۲- بر اساس پیشنهادات سید جمال، امیر شیرعلی مکاتب ملکی و عسکری را برای اولین بار در مملکت بنیان گذاشت.

۳- درزمینه‌ی خارجی، بیداری فکر امیر در کنار زمینه‌های داخلی، تأثیراتی بیرونی نیز داشت و این امر به لحاظ نزدیک بودن افغانستان با هند بریتانوی و تماس‌های مکرر با آنان در او جوانه زد. دیدگاه امیر شیرعلی و تأثیرپذیری از افکار و مدنیت اروپایی در هند و تلاش در جهت نوسازی افغانستان این شاه را از دیگر هم‌قطاران وی متمایز ساخته و بیانگر این است که اکثر تغییرات به وجود آمده برگرفته از ذهنیت و شخص امیر می‌باشد.

۴- امیر شیرعلی خان بنیان‌گذار معارف جدید در افغانستان گردید، قبل از او سیستم معارف و مکتب در این کشور وجود نداشت. معارف به دو نوع آغاز گردید یکی آنکه تعلیم و تربیت در مدارس خانگی و محلی به روش قدیم جریان داشت و دیگری تأسیسات مکاتب اصولی و رسمی بود که در مرکز کشور (کابل) شروع شد و مصارف بودجه‌ای آن در مجموع بر دوش دولت در عصر امیر شیرعلی بود. مکاتب دوگانه ملکی و نظامی تأسیس و در عصر او مطبوعه سنگی به چاپ کتب پرداخته و نشریه دولتی نیز انتشار یافت.

۵- مکاتب نظامی در شیرپور کابل افتتاح شد که در آن فرزندان امیر و خوانین دربار و سرداران و مقامات کشور در آن درس می‌خواندند و در آن‌ها حقوق، علم سیاست و علوم ادبی نیز تدریس می‌گردید. این اقدام کوچک او در واقع گامی بس بلند و بزرگ در ساحه‌ی علم و فرهنگ کشور تلقی می‌گردد.

۶- امیر شیرعلی خان در کنار ایجاد مکاتب و رشد فرهنگ جدید در افغانستان بانی مطبوعات نیز می‌باشد. ایجاد چاپخانه در کابل و تأسیس اولین نشریه در واقع تأثیر نزدیکی با هند بریتانوی بخصوص در زمان تبعید وی و دیدن نشریات گوناگون در هند بود که به امیر فهماند که مطبوعات تأثیری زیاد در رشد حکومت وی و بیداری مردم دارد و نشریه‌ی شمس‌النه‌ار را بر این اساس ترویج داد. این نشریه در سال (۱۸۷۳م) کار خود را آغاز کرد و ۱۶ صفحه داشت. نشریه-ی شمس‌النه‌ار امیر گامی به‌سوی جمهوریت در سال‌های پس از او بود و آخرین شماره‌ای که از جلد سوم (سال سوم) در کابل وجود دارد شماره ۴۷ آن می‌باشد، که سرانجام با آغاز جنگ دوم افغانستان و بریتانیا در سال (۱۸۷۸م) هم چاپخانه و هم روزنامه شمس‌النه‌ار از میان رفت ولی تاریخ صنعت چاپ و روشنگری اذهان مدیون اقدامات این امیر خردمند است.

۷- یکی از کارهای ماندگار امیر شیرعلی خان تشویق و ایجاد موسیقی شرقی در کشور بود. وی بعد از سفر به شهر آمباله در سال (۱۸۶۹م) در هند تعدادی از هنرمندان مسلمان را به کابل آورد و در بخش شعر و شعرخوانی نیز کارهایی کرد که بعد از تیمور شاه درانی و شاه شجاع کمرنگ تر شده بود.

۸- در بخش‌های حکومت‌داری و اداره کشور امیر تغییراتی به وجود آورد، وی توانست نوسازی و نوآوری‌هایی را در این بخش از دیوانسالاری کشور به وجود آورد. وی یک کابینه به وجود آورد که قبلاً وجود نداشت و افراد آن همه مسلکی و خدمت‌گذار به کشور بودند و از طرف دیگر هیچ‌کدام از اعضای کابینه از اقوام امیر و متعلق به خانواده محمد زایی نبودند که همین امر خود بیانگر یک نوع تغییر بینش در سیستم قومی افغانستان می‌باشد. در کنار کابینه، شورای دولتی متشکل از ۱۲ نفر را انتخاب نمود، این شورا موظف بود تا همه امور کشور را تحت مطالعه و ارزیابی قرار داده و نظریات خود را ارائه نمایند. نخستین لویه جرگه یا مجلس از طرف امیر شیرعلی خان در سال ۱۸۵۶م دایر گردید که در آن دو هزار نفر نماینده از همه مناطق و اقوام مسکون در افغانستان شرکت کرده بودند. صدراعظم، وزیر خارجه، وزیر مالیه، وزیر خزان، سر منشی شاه و دیگر مسئولان حکومتی از تمامی اقوام مطرح در افغانستان انتخاب می‌شدند و همین امر کشور را از حالت قوم‌مداری و قبیله‌گی و خانوادگی دور ساخته که در ذات خود یک تغییر بزرگ محسوب می‌گردید.

۹- امیر دست به تأسیس ارتش منظم با صنف بندی‌های نظامی جدید زد، او ارتشی می‌خواست تا بتواند مرزهای کشورش را حفاظت کند و از جانبی ملوک‌الطوایفی و قیام‌های اشخاص غیرمسئول را از میان بردارد. او تشکیلات اردوی ملی را از نو بنیان گذاشت، امیر هنگامی که به خاطر مشارکت در اجلاس آمباله درباره مرزهای شمالی افغانستان به هند رفت، متخصصان هندی در امور اردو و نظامی‌گری را استخدام نمود و به هند آورد. امیر توانست نیروی نظامی قومی و عشیرتی را منظم نماید و این رفرم را به پایه‌ی تکمیل رسانید که از زمان پدرش امیر دوست‌محمد خان آغاز گردیده بود. انگلیسی‌ها با کمک‌های نظامی و ارسال اسلحه و مهمات و توپ به ارتش امیر بر آن بودند که از بازی بزرگ میان خود و روسیه پیروز بیرون آیند و برای جلوگیری از پیشروی روسیه تزاری به شدت خواستار کشوری حائل بودند و تلاش کردند تا در طی کنفرانس آمباله در سال (۱۸۶۹م) امیر شیرعلی را بیشتر به خود نزدیک ساخته و او را تجهیز نمایند.

کارخانجات نظامی دارای دستگاه‌های توپ‌ریزی، تفنگ‌سازی و باروت‌سازی بود، ساختن توپ‌های جنگی در کابل و هرات کارخانه‌های منظمی داشت و در مجموع کارخانجات توپ‌ریزی، تفنگ‌سازی، پتافی‌سازی، نجاری، سراجی که همه به نام مستری‌خانه در بالا حصار کابل تأسیس شده بودند با شدت مصروف تهیه‌ی وسایل نظامی گردیدند.

۱۰- اصلاحات مالیاتی، عوارض و عمران و آبادانی کشور با وضع قوانین جدید منظم گردید، استقرار تمامی اردوهای نظامی در خارج از شهرها قرار گرفت تا به مردم لطمت وارد نیورد، کم کردن فشارهای مالیاتی از دوش دهقانان کمک به افغانستان با اقتصادی زراعتی بود و به نیرومند شدن بنیه اقتصادی کشور انجامید. عمران، بازسازی و نوسازی در حکومت امیر شیرعلی خان به تدریج ولی مستمر ادامه داشت و بیشتر مختص به کابل جدید بود که او آن را بنیان گذاشت هرچند که این عمران در سرتاسر خاک افغانستان دیده نمی‌شد اما گامی بزرگ بود تا آیندگان از آن الگوبرداری نمایند. ایجاد کابل جدید و تغییر در زندگی ابتدایی مردم و شهری شدن آنان که خود مزایای مدنیت بود در امیر بیشتر از پدرش و دیگر اسلافش و من جمله در پادشاه ایران (ناصرالدین‌شاه) دیده می‌شد. (ماهنامه آریانا، اسناد و یادداشت‌های تاریخی، حافظ نور محمد، مؤسس و مدیر احمدعلی کهزاد، سال ۱۳۲۲ ش ماه‌های عقرب و جدی)

پیامد کارهای اصلاحی و تجددگرایانه‌ی امیر بعد از خودش بخصوص در قرن بیستم میلادی بیشتر دیده می‌شود، دستاوردهایی که بعداً اتفاق افتاد خواهی، نخواهی متأثر از کارکردهای وی در دوره ده‌ساله حکومتش بود. در طی دوران امارت و پادشاهی او یک وجب از خاک افغانستان از دست نرفت که هیچ بلکه با معاهده سیاسی آمباله مرزهای جدید شمال غربی افغانستان تثبیت و موردپذیرش روسیه تزاری نیز قرار گرفت و این در حالی بود که در دوره پنجاه‌ساله‌ی ناصری هرچند مدتی ناحیه یا قطعه‌ای از سرزمین ایران جدا می‌گردید و به واسطه سیستم نظامی ناکارآمد و ضعف دیوان‌سالاران او مرزهای ایران از یک انسجام حتی ظاهری و بین‌المللی نیز برخوردار نبود.

نتایج مهم این پژوهش برای افغانستان و ایران

۱- تاریخ معاصر ایران و افغانستان پر از فراز و نشیب‌های گوناگون و با برقراری سیستم اشرافیت و نظام قبیله‌ای و ارباب‌رعیتی و اتکا بر سنت‌های کهن در نظام حکمروایی به بسیاری جهات مشابه یکدیگر بوده اما تفاوت اصلی میان ایران و افغانستان در پایان قرن ۱۹م و این دو پادشاه که در یک‌زمان به سر می‌بردند ایجاد تغییر و گرایش به نوگرایی و اصلاحات اساسی هرچند کوتاه و سطحی می‌باشد. ناصرالدین‌شاه به لحاظ سنت‌های قبیله‌ای و کهن هرگز نتوانست در ایران منشأ تغییرات گردد ولی امیر شیرعلی خان علی‌رغم همان قوانین و سنت‌های فرهنگی توانست در افغانستان منشأ خیرات و برکات فراوان گردد.

۲- در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی افغانستان برخلاف ایران امیری را تجربه کرد که نسبت به دیگران تلاش کرد تا کار متفاوت‌تری انجام دهد و این سرزمین را از حالت کند و بسته‌ی آن به سوی مدنیت و پیشرفت مرزهای مشخص و تمامیت ارضی سوق دهد و با نوظهوری توانست سنت‌های کهن را از میان برده و مظاهر جدیدی از تجدد را جایگزین آن سازد، اما ناصرالدین‌شاه قاجار درست در همین برهه‌ی زمانی با رویکردی واپس‌گرایانه و دیوانسالاری معیوب و ناتوان نه تنها نتوانست تمامیت ارضی ایران را حفظ کند بلکه به‌دفعات در زمان او از میزان مرزها و جغرافیای سیاسی ایران در شرق و شمال شرق نیز کاسته گردید.

۳- پیامدهای دوران ناصرالدین‌شاه برای جامعه‌ی ایرانی سنت‌های ناروا و دوری از تجدد و رفرم در تمامی زمینه‌ها بود. تأسیس نشریه‌ی سراج‌الانخبار افغانی و حتی جنبش مشروطیت ایران در اوایل قرن بیستم میلادی تا اندازه‌ای متأثر از دوره‌ی امیر شیرعلی خان بود. هرچند کارهای امیر شیرعلی بنیادی و ساختارمند نبود، و مختص به کابل و بعضاً شهرهای بزرگ آن کشور داشت، اما این قدم بزرگی برای باز کردن راه نسل‌های بعدی بود. وی نوگرا، اصلاح‌طلب و خواهان تغییر و اولین متجدد کشور افغانستان در قرن ۱۹ میلادی به شمار می‌رفت. ایجاد مکتب، نشریه، کابینه، شورا، مجلس، اصلاحات ارضی و سیستم نوین مالیاتی و ده‌ها کار دیگر در طی فقط ده سال در مقایسه با سلطنت پنجاه‌ساله‌ی ناصری، خود نشان‌دهنده‌ی این بود که وی خواهان برون‌رفت از

سنت‌های کهن و تغییر در سیستم گذشته بود، کارهای او بیشتر در چارچوب اصلاحات و تجدید پیاده می‌شد، نوآوری و پذیرش پدیده‌های نوین را از هند بریتانوی آن روز که در زیر محاسن و جوانب مثبت انگلیس بود فراگرفت و از اساس بنیان‌گذار تغییرات در بخش حکومت‌داری، دیوانسالاری، معارف و فرهنگ و ارتش منظم بود، همان چیزی که پادشاه هم‌عصر او در ایران نتوانست به آن‌ها اقدام ورزد و آسیب‌های جبران‌ناپذیری را برای کشور و مردمش آشکارا به همراه آورد.



نقشه شماره ۱ - جغرافیای افغانستان در شرق ایران



نقشه شماره ۲ - نواحی بلخ و بدخشان در شمال افغانستان



نقشه شماره ۳ - جغرافیای افغانستان در شمال ترکمنستان در دوره امیران محمدزایی

منابع

- ۱- بخارایی، میرزا شمس، تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر، محقق محمد اکبر، چاپ اول، انتشارات دفتر نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۷
- ۲- تیموری، ابراهیم، عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۳۳
- ۳- جهانبانی، سپهد امان‌الله، مرزهای ایران و شوروی، چاپ اول، انتشارات چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۳۶
- ۴- خورموجی، محمدجعفر، حقایق الاخبار ناصری، به کوشش حسین خدیم جم، انتشارات نی، تهران، ۱۳۶۳
- ۵- دولت‌آبادی، بصیر احمد، شناسنامه افغانستان، چاپ چهارم، ناشر محمدابراهیم شریعتی افغانستانی (عرفان)، تهران، ۱۳۸۷
- ۶- سپهر، میرزا محمدتقی (لسان‌الملک)، ناسخ التواریخ سلاطین قاجار، به تصحیح بهودی، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۵۳ و انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۷ و انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷
- ۷- شمیم، علی‌اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، انتشارات مدبر، تهران، ۱۳۸۴، و چاپ پنجم، انتشارات زریاب، ۱۳۸۸
- ۸- صدیق فرهنگ، میر محمد، افغانستان در پنج قرن اخیر، کابل (افغانستان)، ۱۹۶۸/م، و انتشارات احسانی، قم، ۱۳۴۷

- ۹- غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، کابل (افغانستان)، ۱۳۴۶ ش - ۱۹۶۷ م
- ۱۰- غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، کانون مهاجر قم، چاپ دوم، ۱۳۵۹
- ۱۱- کاظم‌زاده، فیروز، روس و انگلیس در ایران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲
- ۱۲- گروهی از پژوهشگران، افغانستان، چاپ اول، انتشارات بنیاد دائره المعارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۶
- ۱۳- محمود، محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹ م، انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۲۸، ۸ جلد، و انتشارات اقبال، تهران، ۱۳۶۷
- ۱۴- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، تاریخ روابط خارجی ایران، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۶
- ۱۵- وامبری، آرمینیوس، سیاحت درویش دروغین در آسیای میانه، ترجمه فتحعلی خواجه‌نوریان، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۷
- ۱۶- -----، ظفرنامه خسروی، محقق و مصحح منوچهر ستوده، چاپ اول، انتشارات میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۷

سایت‌های اینترنتی

- ۱- حسن بلگرامی، افغانستان و هند برتانوی، ترجمه عبدالوهاب فنایی، به نقل از سایت مجما، موسسه مجتمع جامعه مدنی افغانستان (صدایی برای مردم)، اسدالله ولواجی
- ۲- فیاض، علی اکبر، سایت اینترنتی جامعه و تاریخ سرزمین من، به تاریخ ۳۰ آبان ماه ۱۳۸۷، ساعت ۱۰/۵۸
- ۳- ماهنامه آریانا، اسناد و یادداشت‌های تاریخی، حافظ نور محمد، موسس و مدیر احمد علی کهزاد، سال ۱۳۲۲ ش ماه‌های عقرب و جدی

تعاملات فرهنگی ایران و افغانستان در مسیر رشد و توسعه پایدار

علی رضا رحمانی

چکیده

افغانستان و ایران دو کشور با تاریخ، تمدن، فرهنگ و موقعیت جغرافیایی مشترک می باشند که در سطوح مختلف می توانند زمینه ساز رشد و همدیگرپذیری زیادی باشند. این همدیگرپذیری برخاسته از فرهنگ خاصی است که در این دو کشور جریان دارد و جامعه تقریباً مشترکی را تشکیل داده اند. این امر را خصوصاً در قسمت های مرزی این دو کشور مشاهده می کنیم که تفکیک نژادی و زبانی جوامع هم‌مرز در ایران و افغانستان به سختی قابل تشخیص می باشد و تاریخ مشترک و جغرافیای مشترک کهن این دو کشور در این امر، مهم ترین نقش را بازی می کند. امروزه کشورهای ایران و افغانستان مسیر رشد و ترقی را می پیمایند و از آنجا که این دو کشور با هیچ یک از همسایگان خویش این سطح اشتراکات را ندارند، می توانند با همکاری های مستمر در زمینه های گوناگون زمینه ساز ترقی، تجربه، تجارت، فرهنگ و پیشرفت یکدیگر شوند. در این مقاله ذکر شده است که این مناسبات و تعاملات می تواند در سه زمینه بیشترین کاربرد و بهترین نتیجه را داشته باشد که از جمله تعاملات دینی و مذهبی جهت رشد اسلام‌گرایی در منطقه با توجه به دین غالب این دو کشور که اسلام است، تعاملات فرهنگی و ادبی با وجود شاعران و نویسندگان مهاجر موجود در ایران و همچنین تعاملات دانشگاهی و علمی جهت تبادل تجارب و نظریات برای آماده سازی جامعه در پذیرش فرهنگ و ترقی کنونی در مقیاس جهانی باشد.

کلیدواژگان: افغانستان؛ ایران؛ فرهنگ؛ تعاملات ادبی؛ تعاملات علمی.

مقدمه

۱ - تعریف موضوع

اگر نگاهی به تاریخچه سرزمین های ایران و افغانستان بیندازیم، متوجه می شویم که این دو

استاد دانشگاه راه سعادت

کشور از هزاره های قبل تا چند قرن اخیر دارای مرز مشترک، فرهنگ مشترک و جامعه مشترک بوده است این اشتراکات خود می تواند زمینه ساز حس همدیگرپذیری باشد که بین مردم این دو جامعه صورت بگیرد. با پیشرفت تکنالوژی یک امری که بلااستثناء مورد توجه کشورهای اسلامی قرار گرفته است، تهاجمات فرهنگی می باشد و کشورهای غربی درصدد تاثیرگذاری فرهنگی بر کشورهای شرقی هستند، اینجاست که اگر کشورهای اسلامی توجهی به این امر نشان ندهند، سبب اختلالات فرهنگی بین جامعه می شود که برای هرکشوری امری خطرناک محسوب می شود. امروزه ما نیز با این پدیده شوم روبرو هستیم و مشاهده می کنیم که امر نفوذ فرهنگی به گونه ها و طرق متفاوت و گوناگون از طریق رسانه ها بر کشورهای ما تحمیل می شود و اگر در برابر این امر سکوت اختیار کنیم، فرهنگ های متناقضی در سطح جامعه رشد می کند که سبب دو دستگی و پراکندگی می شود و به مرور کشورهای ما را به منجلاب تفرقه و تشتت فرو می برند.

۲ - سوالات موضوع

سوالاتی که با توجه به این سخنان پیش می آید این است که اول باید بدانیم فرهنگ چیست؟ چه تاثیری در جامعه دارد و ارتباط فرهنگی چگونه تعبیر می شود و چه ارتباطی در بین کشورهای ایران و افغانستان می تواند رابطه فرهنگی را گسترش دهد؟ در پاسخ به سوالات مطرح شده می توان اینگونه پاسخ گفت که فرهنگ به یک سلسله اصول، رسوم و رفتارهای یک جامعه گفته می شود که جهت ایجاد یک رابطه فرهنگی موثر برای هر کشوری یک نیاز اساسی محسوب می شود و ارتباط فرهنگی بیشتر از هرچیز بر مسایل معنوی و آگاهی عمومی شامل می شود و ایران و افغانستان دو کشوری هستند که در پناه اشتراکات فرهنگی زیادی که دارند، می توانند در عرصه های مختلف علوم انسانی و مسایل معنوی همکار و همراه همدیگر باشند.

۳ - ضرورت و اهمیت تحقیق

از آنجا که امور، روابط و تهاجمات مادی در جهان پس از سپری شدن یک دوره طولانی کم کم به انزوا می رود و کشورهای پیشرفته و توسعه یافته از طریق معنوی سعی در استعمار و استثمار جوامع دیگر هستند، سعی در ایجاد اختلافات فرهنگی در این جوامع می کنند و این کشورها را به درگیری های ناخواسته می کشانند، لازم است که این جوامع نسبت به این امر توجه بیشتری کرده و با درک اشتراکات و فرهنگ مشترک سعی در تقویت معنوی و فرهنگی خویش

کنند. از این رو این تحقیق سعی داشته است با برجسته کردن روابط فرهنگی و تعاملات بین کشورهای ایران و افغانستان، بر این اتحاد و همدیگر پذیری تاکید کند و زمینه رشد و پرورش معنوی این دو جامعه را در امور دینی، ادبی و علمی فراهم سازد.

۴ - پیشینه تحقیق

سیر روابط تاریخی ایران و افغانستان مساله‌ای است که در طول سالیان متمادی همواره مورد توجه اندیشمندان و جامعه شناسان دو کشور بوده است و پیوند عمیق این رابطه را هیچکس نمی تواند انکار کند و هر از گاهی اشخاصی درصدد برجسته ساختن این روابط بودند و کتاب ها و مقالاتی در این عرصه نوشته شده اند که این مطلب را یارای آن نیست که به تمام این مسایل بپردازد و فقط مروری کوتاهی بر چند اثر مهم در این عرصه می کنیم. یکی از کتاب های مهمی که در دوران معاصر به افغانستان و مساله‌ی فرهنگ این کشور پرداخته شده است، دانشنامه ادب فارسی از داکتر حسن انوشه می باشد که در جلد سوم این کتاب به مرور کلی افغانستان پرداخته است و از لحاظ ادبی و فرهنگی کشور افغانستان را به خوبی تشریح کرده است، در زمینه های ادبی در افغانستان نیز افرادی چون خلیل الله خلیلی به واسطه روابط ادبی خوبی که با شعرای کشور ایران داشته است، در شناساندن این کشور تلاش غیر قابل انکاری کرده است و در زمینه های دینی جناب عبدالقیوم آیتی، کتابی تحت عنوان تمدن و فرهنگ شیعیان افغانستان نگاشته است و به معرفی کشور افغانستان از حیث مسایل دینی پرداخته است. مقالات و کتب حقوقی، علمی و ادبی فراوان دیگری نیز در این عرصه نوشته شده است که امروزه در افغانستان از این کتاب ها به خوبی استقبال صورت می گیرد.

ارزش فرهنگ در رشد اجتماع

یکی از مقوله های اساسی در زندگی بشر هنر و فرهنگ می باشد که انسان ها را به روابط بینابینی دعوت می کند، چرا که فرهنگ و هنر حیطه خاص مکانی و زمانی ندارد و قابلیت تاثیرگذاری در هر شرایط زمانی و مکانی است، طوری که حافظ همانگونه که در قرون اخیر مورد توجه بوده است، امروز نیز در بین جوامع مختلف اعم از فارسی زبان و غیره شناخته شده است و هنر ناب او مورد توجه همگان قرار گرفته است. از این رو می توان دریافت که هنر برخاسته از زندگی اجتماعی مردم است و در اینجا جامعه شناسی دیدگاه خاصی را ارائه می کند که تاثیر

زندگی اجتماعی بر آفرینش ادبی است و در این بین عوامل اقتصادی و روابط میان طبقات اجتماعی را بیشتر نمایان می‌سازد. (فرهنگ و ادبیات، ص ۲۴۹)

این سخن نشان دهنده روابط فرهنگی عمیق بین جامعه و فرهنگ است که نشان می‌دهد، جوامع فرهنگ را مشخص می‌سازند و آثار هنری باید متأثر از جامعه باشد. زیرا آفرینش‌های ادبی همواره بر یک اصل اساسی متکی هستند و آن نیز جهان بینی می‌باشد و جهان بینی نیز پدیده‌ای اجتماعی است و خواه ناخواه با جامعه و مردم آن ارتباط برقرار می‌کند. (فرهنگ و ادبیات، ص ۲۵۱)

بنابراین جامعه از هنر دور نیست و هنر نیز یک اصل برای ارتباط و هماهنگی بین جوامع گوناگون است که مردم در پناه این امر به روابط بیشتر دسترسی داشته باشند، طوری که آیت الله مطهری بیان می‌کند: کمال انسان در تعادل و توازن اوست؛ یعنی انسان با داشتن این همه استعدادهای گوناگون آن وقت انسان کامل است که فقط به سوی یک استعداد گرایش پیدا نکند و استعدادهای دیگرش را مهمل و معطل نگذارد و همه را در یک وضع متعادل و متوازن، همراه هم رشد دهد که علما می‌گویند اساساً حقیقت عدل به توازن و هماهنگی برمی‌گردد. مقصود از هماهنگی در اینجا این است که در عین اینکه همه استعدادهای انسان رشد می‌کند، رشدش رشد هماهنگ باشد. مثال ساده‌ای برایتان عرض می‌کنم: یک کودک که رشد می‌کند، دست، پا، سر، گوش، بینی، زبان، دهان، دندان، احشاء و امعاء و سایر چیزها را داراست. کودک سالم کودکی است که همه اعضایش به‌طور هماهنگ رشد می‌کنند. حال اگر فرض کنیم که یک انسان فقط بینی‌اش رشد کند و سایر قسمت‌های بدنش رشد نکند- مثل کاریکاتورهایی که می‌کشند- یا فقط چشم‌هایش رشد کند یا فقط سرش رشد کند و تنش رشد نکند و برعکس، و یا دستش رشد کند و پایش رشد نکند و یا پایش رشد کند و دستش رشد نکند، چنین انسانی رشد کرده است ولی رشد ناهماهنگ. (مطهری، ۱۳۷۷، ص ۱۱۲)

جوامع برای رشد خویش نیازمند ارتباط و هماهنگی است تا در پناه این ارتباط اندیشه‌های گوناگون را دریافت کرده و پس از انتخاب، آنچه برای او ضروری است را دریافت کند و آنچه با اولویت‌های زندگی ایشان را دور بیندازد. طوری که مشخص است هر جامعه‌ای علاقمند است که تأثیرات فرهنگی بر جوامع دیگر داشته باشد و اگر جامعه‌ای بدون شناخت و آگاهی به جذب

فرهنگ های گوناگون بپردازد به مدت زمان کوتاهی دچار اغتشاش می شود، زیرا فرهنگ اصلی ترین عامل جذب توده ها در یک دایره مشخص است.

فرهنگ جزوی از زندگی بشر است و اهمیت آن به راحتی قابل درک و شناخت می باشد، فرهنگ به معنای تربیت، دانش، علم و آگاهی است و در اصطلاح عبارت است از «مجموعه کلی دانش، شناخت و باور، هنر، اخلاقیات، قانون، سنت و ظرفیت ها و عادت هایی که فرد به عنوان عضوی از جامعه کسب می کند». (الیوت، ۱۳۶۹، ص ۵)

یعنی فرهنگ تمام رفتارها و سلوک یک جامعه را در خویش دارد و از این طریق انسان ها می توانند در شناخت یکدیگر آگاهی کسب کرده و رفتارهای خویش را سمت و سوق دهند و همچنین از طریق فرهنگ می توانیم که در گسترش ارتباطات نیز استفاده کنیم و قدم اول برای ایجاد یک تفاهم مشترک با یک جامعه باید فرهنگ آن را به خوبی بشناسیم. چرا که محور چرخش فرهنگ بسیار گسترده است و شامل: دانش و علم، ارزش ها و باورها، هنر و فنون، آداب و رسوم، اخلاق و قانون، سنت و ظرفیت ها و توانمندی ها و شیوه های زندگی انسانی می شود که کاربردهای زیادی در حوزه های علمی، تمدنی، صنعتی و ... دارد. (آیتی، ۱۳۵۸، ص ۲۲)

در نتیجه اصطلاحاتی چون کلچر و ثقافت که در افغانستان کاربرد فراوانی دارد و امروزه در مقابل مفهوم فرهنگ به کار برده می شوند، نوعی اشتراک معنایی نیز وجود دارد و در تمامی آنها عناصری چون رشد و کمال و هنر و فضیلت نهفته است. شاید علت آنکه بسیاری از اندیشه وران کلاسیک در حوزه های فرهنگی مختلف، فرهنگ را به معنی اعتلاء یک جامعه گرفته اند، توجه بیشتر آنها به ریشه ی لغوی این اصطلاح بوده است. البته نمی توان نادیده گرفت که اکثر متفکران که این تعریف کلاسیک از فرهنگ را به کار برده اند در جوامع و یا دوره های از تاریخ می زیسته اند که رشد و اعتلای معنوی آن جوامع ولزوم دستیابی به علوم و فنون و فضایل و هنرها بیش از هر زمان احساس می شده و این متفکران در صدد آن بوده اند که با ارائه ی این مفهوم از فرهنگ راه را برای پیشرفت و ارتقاء جامعه خویش فراهم سازند. (فرهنگ گرایی، جهانی شدن و حقوق بشر - چاپ چهارم سال ۱۳۸۸ - سلیمی ص ۷)

ضرورت افغانستان برای رشد فرهنگ

افغانستان کشوری است که دارای موقعیت استراتژیک خاصی می‌باشد و برخورداری از منابع غنی و همچنین دارا بودن توانمندی‌های توسعه‌ولی هنوز نتوانسته است که از رشد لازم در عرصه‌های مختلف، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و صنعتی برخوردار شود و علت اصلی این توسعه نیافتگی را می‌توان در چند شماره خلاصه کرد:

۱ - طبیعت سخت و کوهستانی افغانستان و کمبود جلگه‌های هموار؛

۲ - راه نداشتن به آب‌های جهانی؛

۳ - فقدان و شناسایی نشدن منابع شاخص انرژی چون نفت و گاز؛

۴ - تنوع قومی و نژادی و در نتیجه رقابت‌های زیانمند و درگیری‌های متعدد بین گروه

های مذهبی و زبانی. (متولی حقیقی، ۱۳۸۹، ص ۱۲)

اگر بین این علل بخواهیم به دقت بررسی صورت بگیرد، به قطع یقین می‌توان حداقل نیمی از این عوامل را ریشه در عدم توسعه در فرهنگ دانست، فرهنگ را طوری که مشخص کردیم به سنن، روابط، رفتارها و عملکرد مردم یک جامعه تاثیر مستقیم دارد و در صورت پیشرفت و پیشبرد فرهنگ جهت پر کردن خلاء موجود در هر یک زمینه‌های بالا به سرعت می‌توان آن مشکل را حل و فصل کرد. به طور مثال عدم شناسایی منابع شاخص انرژی دلیل جز نداشتن امکانات و متخصصین در این رشته است و بنابراین نیاز است که برای جبران آن از کشورهای دیگر استمداد جست و یا تنوع قومی در کشورهای دیگر نیز به خوبی مشاهده می‌شود اما میزان منازعات قومی در افغانستان، از حد معمول خارج می‌باشد، به طوری که به یکی از عوامل اساسی در عدم رشد جامعه مبدل شده است.

این عدم پیشرفت در جامعه افغانستان دلایل فراوانی می‌تواند داشته باشد که از استعمار، دسیسه کشورهای دیگر، به هم خوردن تعادل در فرهنگ سازی و تکنالوژی، سیاست‌های اشتباه، عدم فعالیت‌های بنیادی در حذف این محرومیت‌ها و غیره مسایل از این قبیل را می‌توان در نظر گرفت اما محور تمام این مسایل در رشد و ترقی فرهنگی جامعه بستگی دارد و تا زمانی که جامعه برای پیشرفت آمادگی ذهنی و روحی نداشته باشد، با مخالفت‌ها و سرکوب‌های فراوانی روبرو هستیم.

برای پیشبرد جامعه‌ای مانند افغانستان به سوی رشد تکوین افکار عمومی مردم، نخستین عامل به شمار می‌رود. در میان مردم، عده‌ی نقش مهمتری از دیگران بازی می‌کنند که می‌توان آنها را تدوین‌کنندگان افکار عمومی دانست. همین افراد به صورت نمایندگان مردم در قوه مقننه، روزنامه‌نگاران، مدیران یا سیاستمداران حرفه‌ی، به طور جدی با مسائل عمومی سروکار دارند. دانشمندان و محققانی را هم می‌توان به این فهرست افزود که به مسائل عمومی از جنبه‌های خاصی توجه دارند. روی‌هم‌رفته، این گونه افراد با نشان دادن واکنش به سیاستها و رخداد های که اتفاق می‌افتند افکار عمومی را می‌سازند و به آن قالب و شکل می‌دهند. این گونه افراد کسانی هستند که توجه یا احساس وظیفه سیاسی و مدنی آنها را آماده کرده است تا به مسائل عمومی بپردازند و البته بنابه اقتضای منافع ممکن است میان افکار فرق گذارند. همچنین ممکن است به گسترش افکاری که می‌خواهند و مطلوب می‌دانند کمک کنند. اما اکثریت بزرگی از مردم، نسبت به مسائل عمومی بی‌تفاوت اند، کمتر می‌خوانند و حتی کمتر از آن می‌اندیشند. نیازهای روزمره‌ی زندگی در جامعه‌ی مبتنی بر رقابت یا نظام سرمایه‌داری برای آنها دیگر فراغتی نمی‌گذارد تا به مسائل عمومی توجه کنند و به طور معمول افکار عمومی حاضر و آماده‌ی را از دیگران می‌گیرند که ممکن است رهبر، همسایه یا کس دیگری باشد که به او وجه دارند. این گروه از مردم «متفکران سازنده‌ی افکار، اصلاح‌گر یا اعتلا بخشنده‌ی آن نیستند، بلکه فقط حجم آن را بیشتر می‌کنند». بنابراین، افکاری از این دست، از چند نفر سرچشمه می‌گیرد و عده‌ی زیادی آن را می‌پذیرند و به افکار عمومی تبدیل می‌کنند. (بنیادهای علم سیاست-ص ۳۶۵)

در مورد نقش فرهنگ جهت توسعه سخن‌های زیادی رانده شده است که به هر حال انسان آنگاه که در بدو آفرینش بر روی زمین ظاهر شد تفاوت قابل ملاحظه‌ای با سایر موجودات جز آنکه به هر شکل توانایی بالقوه انسان شدن را داشت که نداشت؛ تفاوت این انسان به عنوان موجود دوپای هوشمند اما بی‌چیز و برهنه و گرسنه رها شده در طبیعت بکر و خشن آغاز آفرینش با انسان امروزی که به هر شکل خوب یا بد و یا حق یا ناحق توانسته نه فقط طبیعت که زمین و زمان را به زیر سلطه خود درآورد در چه میتواند باشد جز اینکه به یاری عقل و هوشش با درتیدن در روابط بسیار گسترده و پیچیده زندگی اجتماعی راه درازی را در تاریخ پیش آمده و از این طریق تحقّقاً توانسته در قالب علم و دانش و صنعت و در کل «فرهنگ و تمدن» تنها بخشی از آن توانایی بالقوه انسان شدن خویش را به فعلیت برساند و هنوز البته راه بسیار دراز و دشواری در

پیش رو دارد. (شیران، ۱۳۹۳، ص ۸۸) چیزی که امروزه افغانستان نیازمندی شدید به آن دارد تا خود را با سیر صعودی اجتماع هماهنگ کرده و به قافله پیشرفت جهانی نزدیک کند.

تاریخچه تأثیرات فرهنگی و ادبی ایران و افغانستان

نهضت بازگشت ادبی در نیمه دوم قرن دوازدهم به همت و اشارت شاعرانی از قبیل مشتاق (ف ۱۱۶۵ ق) و شعله اصفهانی (ف ۱۱۶۰ ق) پدید آمد. انگیزه بنیانگذاران نهضت بازگشت، احیای شعر فارسی و نجات دادن آن از انحطاط و ابتذال سبک هندی بود. با این همه، پیشنهاد سخنوران اصفهان تنها در ایران مورد استقبال واقع شد و در سایر حوزه‌های زبان و ادبیات فارسی نظیر هند، افغانستان و سرزمین‌های فرا رود اقبالی نیافت؛ اما حرکتی شبیه به بازگشت ادبی پس از شکست جنبش مشروطه خواهی در افغانستان، در این کشور روی داد که باعث شد تا درونمایه و مضامین شعری که تحت تأثیر مشروطه خواهی به سمت نوگرایی رفته بود، دوباره به حال و هوای سبک هندی رجعت نماید. اما پس از دوره‌ای شاعران افغانستان نیز به تغییرات اساسی در ادبیات روی آوردند. (شفیق، ۱۳۹۱، ص ۱)

از آنجا که ادبیات در جوامع شرقی از دیرباز نماینده فرهنگی جامعه محسوب می‌شود و شاعران و نویسندگان زیادی در طول تاریخ سعی داشتند که بار این نمایندگی را به دوش بکشند، لذا بهترین راه درک درست از ادبیات یک جامعه شناخت ادبیات آن است، طوری که در ایران در دوره بازگشت ادبی، شاعران بیشتر به سبک خراسانی رجوع کردند و افغانستان به سبک هندی متمایل بودند.

شعر معاصر فارسی در افغانستان از زمان ایجاد تا امروز دستخوش دگرگونی‌هایی بوده است. اگرچه همپای شعر معاصر در ایران تحول نیافت اما از تحول درونی و از تاثیرپذیری از شاعران ایران دورنماند. شعر معاصر فارسی در افغانستان گاه در دوری از ایران و گاه در ارتباط با آن بالندگی یافته است و سخن‌سرایانی به پهنه‌ی زبان و فرهنگ غنی فارسی که به یکسان به همه‌ی پارسی‌گویان تعلق دارد عرضه کرده است. که موجب غرور و سربلندی فرهنگ غنی پارسی است. (پهلوان، ۱۳۷۱، ص ۱۲) تأثیرات نیما و شاملو خصوصا در قالب‌های شعری در افغانستان امری انکارناپذیر است.

افغانستان در قرن اخیر وارد عرصه‌ی تازه‌ای از ادبیات می‌شود. ما در این عصر نوآوری‌هایی در عرصه‌های گوناگون ادبیات را شاهد هستیم که می‌توان نوآوری‌هایی در قالب‌های شعری، داستان‌های کوتاه، تغییر مضامین و محتوای اشعار، دید و بینش جدید شاعران به محیط اطراف، همه‌ی این مسایل را می‌توان از عواقب دوران جدیدی در ادبیات کشور به حساب آورد. در این امر مسایل زیادی می‌تواند دخیل باشد عواملی چون رشد صنعت چاپ، سبر و سفرهای شعرا و ادیبان ممالک مختلف، وارد شدن کتب اروپایی و ترجمه‌هایی که بر آن‌ها صورت می‌گرفت. نیازهای جدید جامعه، پیشرفت ادبیات در کشورهای دیگر و تاثیر پذیری از آنان، رشد مجله‌ها از لحاظ ساحه‌ی نفوذ و کمیت و کیفیت، تاسیس مکاتب عصری و مدرن و ... بسیاری از مسایل دیگر سبب شد که ادبیات وارد عرصه‌های جدید شود. سروده‌های اقبال، بر جریان نوجویی شعر این دوره در افغانستان بی‌تاثیر نبوده است و از همه مهمتر انتشار شماری از شعرهای علی اسفندیاری (نیما یوشیج) در مجله‌ی موسیقی ست. مجله‌ی موسیقی نه تنها در ایران، بلکه در میان روشنفکران و شاعران حوزه‌ی زبان فارسی دری و منطقه از اعتبار ویژه‌ی بر خور دار بود. این مجله به افغانستان میرسد و دست به دست می‌گشت. مسلماً چنین اشعاری برای آن عده از شاعرانی که در جستجوی نوجویی در شعر بودند و دیگر نمی‌خواستند به تقلید از کلاسیک‌ها به نظیره‌گویی بپردازند، تاثیرات جدی داشته است. (جعفریان، ص ۴)

به مرور افغانستان در ادبیات به سبک و سیاق معاصر آراسته شد و شاعرانی چون قهارعاصی و واصف باختری در این امر از پیشتانان بودند و شاعران دیگر نیز به پیروی از آنان پرداختند و داستان‌های معاصر نیز شیوه‌ی معاصر گرفتند و امروزه شاعران و نویسندگان زیادی به این شیوه سخن آرای می‌کنند.

همکاری‌های علمی و فرهنگی ایران و افغانستان جهت توسعه پایدار

افغانستان و ایران دو کشوری هستند که از هزاره‌های کهن دارای فرهنگ و تمدن مشترکی هستند و این اشتراکات می‌تواند در رشد دوجانبه از اهمیت بالایی برخوردار باشد، زیرا طوری که پیش‌تر بیان کردیم، فرهنگ می‌تواند در آماده‌سازی جامعه جهت رشد از کاربرد خوبی داشته باشد و فضا و زمان مورد نیاز را برای اصلاحات آماده سازد. تاریخ و تمدن مشترک ایران و

افغانستان می‌تواند یک نقطه عطف جهت ارتباط بیشتر این دو کشور باشد تا به برطرف کردن موانع پیشرفت به یک جامعه ایده آل برسند.

طوری که مشخص است در دوران مدرن تحقیقات حرف اول را در فضاهای آکادمیک می‌زند و فضاهای تحصیلی و تعلیمی نیز خاستگاه اندیشه‌ها و اندیشمندان است، کشورهای ایران و افغانستان دو کشوری هستند که دارای خط و زبان مشترک نیز هستند و این امر می‌تواند خود یکی از عوامل اساسی جهت تحکیم روابط دو کشور باشد که از معلومات و تحقیقات یکدیگر جهت رشد و تکامل بخش‌های مختلف استفاده کند. به جز از تعاملات تحقیقی و علمی در عرصه‌های رشد و انکشاف تکنالوژی و منابع نیز می‌تواند با یکدیگر همکاری‌های خوبی داشته باشند که سعی من در این مقال همین است که ظرفیت‌های پیشرفت این دو کشور را در پناه تعاملات فرهنگی جستجو کنم.

۱ - **تعاملات دینی:** مشخص است که مردم افغانستان اکثریت غالب مسلمان هستند که ۹۹ درصد جمعیت مردم این کشور را تشکیل می‌دهند که این جمعیت به دو شیعه تشیع و تسنن تقسیم می‌شوند؛ بیشتر مردم افغانستان، سنی مذهب و یک سوم آن‌ها شیعه هستند و دیگر اقلیت‌های دینی در افغانستان هندو، سیک و یهود می‌باشند. (آیتی، ۱۳۵۸، ص ۳۱)

جمهوری اسلامی ایران؛ کشوری که نقش تعیین‌کننده‌ای در منطقه دارد و از آنجا که تمام کشورهای اطراف نیز مسلمان هستند، دین اسلام می‌تواند یکی از عوامل تعیین‌کننده در حفظ وحدت کشورهای منطقه باشد؛ وحدتی که سبب تقویت همه‌جانبه می‌شود و این وحدت مهم‌ترین عامل برای جلوگیری از نفوذ بیگانگان، تهاجمات فرهنگی، اختلاف و نزاع‌های منطقه‌ای و رشد نیروی انسانی در گرو تعلیمات مشترک می‌شود. افغانستان نیز کشوری با پتانسیل بالا در رشد دین و فرهنگ بوده و می‌تواند یکی دست‌اندرکاران خوب برای حفظ امنیت و رشد اجتماعی منطقه باشد. طوری که دین مقدس اسلام بر پایه حمایت‌های کشورهای اسلامی به یکدیگر بنا شده است و آیات محکمی در این راستا نازل شده است و در سوره مائده به همکاری و تعاون دستور داده شده است و خداوند متعال می‌فرماید: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» (مائده: ۲)

همچنین از آیات کلام الهی همواره استنباط شده است که کشورهای اسلامی منحیث کشوری واحد بوده و بر اساس آموزه‌ها و تعالیم دین مبین اسلام، همه مسلمانان امتی واحد را تشکیل می‌دهند و اسلام مرزهای جغرافیایی و ملی که امروزه مسلمانان را تقسیم کرده به عنوان

حکم ثانویه میپذیرد، ولی به تدریج آنان باید در قالب یک امت یکپارچه متشکل و متحد گردند. کشورهای اسلامی به عنوان یک نظام اسلامی مکلف و موظف به پیگیری و تأمین این هدف راهبردی در سیاست خارجی و عرصه بین‌المللی است. (دهقانی، ۱۳۸۸، ص ۱۶۶-۱۶۷)

در سال‌های اخیر روابط دینی و مذهبی ایران و افغانستان سیر رشد و ترقی خوبی به خویش گرفته است و این امر را می‌توان در ایجاد مساجد، مدارس دینی و مذهبی توسط ایران در افغانستان خارج از بحث‌های تعصبات مذهبی در نظر گرفت که از جمله می‌توان مسجد امام خمینی «ره» که به همت آیت‌الله محقق کابلی در شهر کابل بنا شده است را در نظر گرفت که محل اجتماع مسلمین و مرکزی برای برپایی مراسم بزرگ دینی می‌باشد. (آیتی، ۱۳۵۸، ص ۲۶۸)

یا دانشگاه خاتم النبیین که در سال ۱۳۸۲ به مدیریت آیت‌الله شیخ محمد آصف محسنی، تاسیس شد و در غرب کابل موقعیت دارد که با دانشگاه خاتم النبیین در ایران نیز ارتباط خوبی دارند و سالانه تعداد زیادی طلبه و اهل علم دین را به جامعه اهدا می‌کند و نکته قابل توجه این است که این دانشگاه اولین دانشگاهی است که برادران اهل سنت و اهل تشیع در کنار یکدیگر به تعلیم علوم اسلامی می‌پردازند و داخل ساختمان خاتم النبیین، مدرسه ام المومنین حضرت خدیجه کبری موقعیت دارد که جهت تحصیل خواهران طلبه تا سطوح عالی دینی ایجاد شده است. (همان اثر، ص ۲۶۶) از طرفی هم در سال‌های اخیر؛ تغییر عظیم در رویکرد نهادهای آموزشی ایران به وجود آمده و فرصت‌های تحصیلی بسیار برای مهاجرین افغانستانی ایجاد شده است. در همین راستا فعالیت‌های دانشگاه مذاهب اسلامی، دانشگاه اهل بیت، جامعه المصطفی و سایر نهادهای آموزشی و تحصیلی در فراهم ساختن زمینه تحصیلات تکمیلی برای جوانان افغانستانی قابل ستایش است. بدون شک نتیجه مثبت این تلاش‌ها را در سال‌های آینده در امر خشنونت زدایی و افراطیت زدای خواهیم دید.

۲ - تعاملات فرهنگی و ادبی: یکی دیگر از موضوعات اساسی در ایجاد ارتباطات بین‌المللی و حائز اهمیت تعاملات فرهنگی و ادبی است که این امر در قرن اخیر با توجه زیاد شعرا و نویسندگان روبرو بوده است و برنامه‌های مشترک ادبی همواره بین کشورهای فارسی‌زبان برگزار می‌شود و علاقمندان زیادی از کشورهای مختلف در این همایش‌ها و برنامه‌های ادبی اشتراک می‌کنند. این تعاملات می‌تواند ارزش‌های ادبی و علمی یک جامعه را تحت تأثیر قرار دهد و با رشد ادب و فرهنگ، دو کشور ایران و افغانستان می‌تواند با دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی

روبرو شوند که مصداق کامل این امر را در قرن اخیر به طور کامل شاهد بودیم، موضوعاتی چون نهضت مشروطه که در ایران و افغانستان به دلیل ارتباطات فرهنگی بین دو کشور ایجاد شده بود و می‌توان گفت که شعر مشروطیت افغانستان از نظر صورت و سیرت شبیه و شاید تحت تأثیر شعر مشروطیت در ایران است، بدین معنی که شاعران آزادی خواه میکوشند تا مضامین سیاسی و اجتماعی جدید را در قالبهای کهن بازگو نمایند. (شفق، ص ۶۲)

ما شاهد این امر هستیم که تغییرات فراوانی در افغانستان به دلیل حضور ادبیات مشروطه ایجاد شد و اگرچه شباهت های زیادی با کشور ایران و شاعرانی چون فرخی یزدی داشت اما بازهم تفاوت هایی در این زمینه بود که با این تفاوت که غرب زدگی در آن بسیار کم رنگ تر از غرب زدگی در ایران است. و در عوض، اسلام گرایی در آن پر رنگ تر است. صبغه اسلامی روشنفکری در افغانستان دو دلیل عمده دارد؛ یکی اینکه شاعران، نوعاً انسان هایی دیندار و پایبند به شرع بوده اند و دیگر آنکه اساساً نهضت بیداری در افغانستان تحت تأثیر اندیشه های بیداری اسلامی و نواندیشی دینی سیدجمال‌الدین و علامه اقبال شکل گرفت. اما در ایران تاثیرات فرنگی و غربی در آن بیشتر دیده می‌شود.

در دوره او برای نخستین بار تهداب دانش و فرهنگ گذاشته شد. نخستین مرکز آموزش عصری به نام «مکتب حبیبیه» در سال ۱۹۰۳ م. در کابل تأسیس شد. همچنان در کابل یک دارالمعلمین ابتدای و در دیگر شهرهای افغانستان مکتب های محلی به شیوه قدیم در مسجدها ترویج یافت، بالاتر و مهمتر از این انکشاف جنبش تازه روشنفکری در کشور بود که در نتیجه موفقیت آن تأسیس و ایجاد مشروطه شاهی آرزو برده می‌شد. (قویم، ۱۳۸۵، ص ۱۶)

امیر حبیب الله خان برای التیام زخم های بی حساب مردم که از ستم های پدرش مستأصل شده بود سرزمین های ضبط شده را اعاده کرد و تبعیدشدگان را اجازه داد که به میهن بازگردند. از آن جمله خاندان سردار غلام محمد خان طرزی شاعر برازنده که در سوریه و ترکیه به سر می بردند به زودی بازگشت. (آهنگ، ۱۳۸۳، صص ۴۹ - ۵۰) ادبیات زبان پارسی دری در این دوره، جان گرفته رونق یافت. امیر که در مدت دوازده سال اقامت پدر خود در بخارا آموزش خوب یافته و با اثرهای بیدل علاقه مفرط گرفت و به طبع کلیات آن شاعر بزرگ اقدام کرد. (شهرستانی، ۱۳۸۳، ص ۶۱) وضع ادب پارسی دری، در سنجش با دوره های پرآشوب پیشین، با توجه به تأسیس

مدرسه های تازه که فارغ التحصیلان باسواد از آن برون آمدند و هم چنین بازگشت بسیاری از تبعیدیان دانشور به کشور، بسیار مساعدتر بود. (همان اثر، ص ۶۰)

در سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۱م. محمود طرزی اجازه نشرجریده «سراج الاخبار افغانیه» را از امیر حبیب الله گرفت و آن را به نشر سپرد و این جریده در واقع آئینه تمام نمای فرهنگ تنور و ادبیات روشنگرانه در کشور شد. (انوشه، ۱۳۸۱، ص ۳۱۷)

تفاوت مضمونی دیگر بین شعر مشروطیت ایران و افغانستان ستایش شاه و دربار در شعر مشروطه افغانستان، خصوصاً در شعر جنبش مشروطه خواهی اول و در آثار امثال محم □ دسرور واصف است که در شرایط خفقان و اختناق، برای نیل به اهداف و برنامه های اصلاحی نهضت، به تمجید از پادشاه و رجال حکومت پرداخت هاند. از نظر سبک و زبان نیز نکته جالب توجه در شعر این دوره آن است که حتی شاعران مشروطه خواه که در بیان مضامین جدید از زبان و سبکی تازه استفاده می کنند در اشعار تغزلی و شخصی به همان سبک رایج یعنی سبک هندی نظر دارند. (همان، ص ۶۲)

اما بازهم نفس کار این دو گروه یکسان بود و مردم افغانستان پس از تلاش های مستمر توانستند که به آزادی های نسبی برسند و در سال ۱۹۱۹ استقلال خویش را تهاجمات پی در پی انگلستان به دست آورند. اما با سرکوب های فراوان توانستند این رشد فرهنگی را در افغانستان جلوگیری کنند، شعر نوپا و نوگرای مشروطیت در مدتی کوتاه به بن بست کامل رسید. اعدام عبدالرحمان لودین، پرشورترین شاعر مشروطه خواه، حبس طولانی عبدالهادی داوی، موجه ترین شاعر این جریان، ترور و تبعید نسلهای بعدی جنبش نظیر جويا و ... همچنین، ایجاد فضای رعب و وحشت و اختناق در کشور، موجب شد که شعر افغانستان دچار نوعی درو نگرایی افراطی شود. البته در ایران نیز جنبش آزادی خواهی با روی کار آمدن رضا خان دچار شرایط مشابهی از توقف و رکود شده بود؛ اما نویسندگان و شاعران ایران خیلی زود راه بیرون شدن از بنبست را پیدا کردند و با گرایش به «ناسیونالیسم» که حساسیت رژیم را برنمی انگیخت و از سویی با استعمار و استبداد مخالف بود؛ توانستند فرهنگ جامعه را به دست خویش بگیرند و شاعران بزرگی در این عرصه مانند اخوان ثالث، شاملو، فروغ و ... ظهور کردند. (شفق، ص ۶۴) اما کشور افغانستان از این نعمت محروم بود و تهاجمات فرهنگی انگلیس توانست به زودی جنبش های علمی و سیاسی را در افغانستان خاموش کند.

در کل از این مبحث نتیجه می‌گیریم که رشد فرهنگ و ادب می‌تواند تا چه میزان در رشد و غنای یک کشور اهمیت داشته باشد و جامعه‌ای را به سمت پیشرفت و ترقی ببرد و در مقابل نیز عدم رشد فرهنگی یک جامعه سبب می‌شود که شاعران و آزادی خواهان به دست جلادان زمان اعدام و تبعید شوند و مردم نیز به این مساله بی‌توجه باشند.

۳- **تعاملات علمی و دانشگاهی:** تا اوایل دهه هشتاد میلادی، الگوواره غالب بر جامعه جهانی، الگوواره رشد بود و تمام رویکردهای اقتصادی و اجتماعی را تحت تأثیر خود قرار داده بود، نظام های آموزش عالی و رویکردهای آن نیز از این قاعده مستثنا نبوده اند. پژوهش ها و آموزش ها به ویژه در دانشگاه ها به سمت افزایش دانش و تخصص در یک حوزه خاص و غالباً به منظور افزایش رشد اقتصادی شکل گرفته اند. در آموزش نیز ساختارها، فرایندها، روش های تدریس، محتوای آموزشی، شیوه های ارزیابی و... نیز متناسب با آن به وجود آمده اند. (آراسته، ۱۳۹۱، ص ۳۲) دانشگاه های ایران و افغانستان در مقایسه به سطح جهانی و کشورهای توسعه یافته، نیازمند رشد و ترقی بیشتر و بهتر جهت تکمیل خلاءهای موجود در فضای علمی خویش هستند و از آنجا که افغانستان امروزه به حیث یکی از کشورهای در حال توسعه مطرح است و در مقایسه به سال های قبل به آرامش نسبی رسیده است، می‌تواند ظرفیت رشد بالایی را در خویش جای دهد و از این طریق به مرور زمان خود را با معیارهای جهانی عیار بسازد که در این امر نیاز به رشد فرهنگ و تعاملات علمی و دانشگاهی با کشورهای منطقه است و ایران نیز به دلیل به اشتراکات فراوان با افغانستان از حیث، تاریخ، تمدن، فرهنگ، زبان و جغرافیا بهترین گزینه برای این امر محسوب می‌شود.

یکی از مسایل مهم رشد فرهنگ در جوامع توسعه کشورهاست که این توسعه می‌تواند در تمام زمینه ها تاثیرگذار باشد، چرا که شکاف ایجاد شده بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و نیز آگاهی روزافزون فعالان سیاسی، اجتماعی، اقتصادی این جوامع از نقش تاثیرگذار توسعه فرهنگی به عنوان زیربنای توسعه پایدار و هم هجانبه این امر، ماهیت چشمگیری پیدا کرده است. جاپان در سال ۱۹۶۸ با تأسیس امور فرهنگی، گام های مؤثری را در راه توسعه فرهنگی برداشت؛ از جمله مأموریت های منظور شده در سیاست های فرهنگی این کشور، عبارتند از: بهبود شرایط جشنواره های فرهنگی و هنری، افزایش کمک به فعالیت های گروه های فرهنگی،

فراهم کردن مواد و تجهیزات فعالیت های هنری جوانان، کشف و پرورش استعداد های جوانان و بهبود اطلاع رسانی و تحقیقات فرهنگی. (محمدی، ۱۳۷۷، ص ۲۱۹)

امری که می تواند برای جوامع افغانستان و ایران نیز از اهمیت بالایی برخوردار باشد که در سایه تعاملات فرهنگی به تعاملات علمی نیز دست پیدا کنند و از تجارب یکدیگر در جهت رشد و ترقی خودی استفاده کند. کشور افغانستان با وجود سپری کردن جنگ های متمادی و پی در پی بازم در چند دهه اخیر به رشد و ترقی خوبی دست یافته است و آمار کتاب خوانی و مطالعه در این کشور رو به رشد است و با تعاملات بین دانشگاهی ایران و افغانستان، تبادلات علمی خوبی صورت می گیرد، همچنین اشخاص برجسته ای چون پژوهشگر توانا مایل هروی و دکتر سرور مولایی و دیگر بزرگانی از خطه افغانستان در فضای آکادمیک ایران در حال تدریس، تعلیم و پژوهش می باشند که نشان دهنده سیر مثبت تعاملات علمی دو کشور است. از سویی افغانستان کشوری است که در عرصه های علمی خواهان همکاری دیگر کشورهای اسلامی است که برگرفته از نیازها و وابستگی های متقابل، تهدیدات یکسان، منافع مشترک و متجانس بودن ارزشها. اما مهمترین عامل همگرایی، دین مشترک و تعلقات و روابط عاطفی ملت های مسلمان میباشد. (قانع، ۱۳۹۷، ص ۱۶۶)

۴- تعاملات رسانه ای: کشور افغانستان با وجود چند دهه جنگ و بی امنیتی به سر می برند. طی این مدت اشکال، اهداف و مقاصد آن و هم چنان اشتراک کننده جنگ ها در تغییر و تحول بوده است. اما با وجود این حالت و وضعیت زندگی ادامه داشت و مردم افغانستان مجبور به زندگی در همچو شرایط بوده اند بنابر آن وضعیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به خصوص وضعیت رسانه در افغانستان علاقه مندان و بیننده گان خود را داشته اند. رسانه ها به سبب برخورداری از مخاطبان زیاد به طور اجتناب ناپذیر تشویش و نگرانی ها را در ذهن مردم و دانشمندان این عرصه به وجود می آورد. تعداد از موارد خاصی همچون تاثیرات پخش مسایل یادگیری، تربیت آموزش و هم مسایل جنسی خشونت، بی حرمتی، طرز لباس پوشیدن، برقراری رابطه های نامشروع و بدرفتاری باعث ایجاد بحث و اختلاف نظر های بسیار شده است. به همین علت مسئله عمومی تر وجود دارد که درباره آن ها مطالب کمتر نوشته می شود. برنامه های که به نشر می رسد و به بروز دنیایی مجازی یعنی اینترنت که در این عرصه بیشترین طبقه جامعه نیم از وقت روزانه یا شبانه خویش با تکنالوژی و به هدر می دهد.

با توجه به وضعیت امروز جهان می‌توان دریافت که جامعه معاصر در تسخیر انواع نیروهای غیر عقلانی است یکی از مظاهر سلطه عقلانیت ابزاری چیزی است که او آن را «صنعت فرهنگ» می‌نامد. صنعت فرهنگ تمهیدی است که بورژوازی برای دست‌آموزی افکار و اطوار توده‌ها به کار می‌گیرد. صنعت فرهنگ رواج نوعی فرهنگ استاندارد با بهره‌گیری از انواع سرگرمیهای منحنی و توده‌گیری است که مردم را در چنگ خود اسیر می‌دارد. (برنامه‌های تلویزیونی نمونه آن است). این فرهنگ فردیت و آزادی را از میان بر می‌دارد. (پولادی، ۱۳۸۳، ص ۴۳)

توده‌ی مخاطبان، به عنوان بازار مصرف، دیگر به هیچ وجه نادیده‌گرفتنی نیست و سیاست‌گذاران فرهنگی به هر طریق می‌کوشند تا به شیوه‌های مطمئن‌تری برای رام کردن این توده‌ی و نظارت سیاسی و اجتماعی بر آن دست‌یابند. متولیان فرهنگ‌های ملی و دینی اگر به این فرهنگ جهانی فارغ از احساسات و شعار پراکنی خصمانه اندیشه‌نکنند یا به جای پاسخگویی مناسب، صرفاً به انحصار، سانسور و ممنوعیت‌های داخلی و دست‌بالا به همان شیوه‌های برآمده از صنعت فرهنگ غرب اکتفا کنند، بر اثر این خام‌اندیشی بی‌هیچ تردیدی دانسته و یا ندانسته فرهنگ خود را نیز نابود خواهند کرد. رویا رویی فرهنگ‌ها به اقتضای ذات فرهنگ با قهر و جنگ و سر نیزه هیچ حقی را برای همیشه به اثبات نمی‌رساند.

خطر دیگری که سیاست‌گذاری فرهنگی را تهدید می‌کند به کارگیری همان شیوه‌های انتشار پیام است که صنعت فرهنگ جهانی به کار می‌برد. فرهنگ‌های ملی و دینی با کاربرد همان شیوه‌های مغز شویی، مردم‌فریبی و افسون‌کننده‌ی که صنعت فرهنگ سوداندیش جهانی با چیره‌دستی به مراتب بیشتری به کار می‌برند در وهله‌ی اول خود را نفی می‌کنند. صنعت فرهنگ به معنای اعم نه تنها شامل رسانه‌ها و تولیدات آنها می‌شود بلکه از شیوه‌ی اشاعه و انتشار پیام فرهنگی نیز جدا شدنی نیست. (جمادی، ۱۳۹۰، ص ۱۰۰).

اینجاست که کشورهای با فرهنگ مشترک می‌توانند به یاری همدیگر آمده و زمینه‌های رشد فرهنگی همدیگر را فراهم‌کنند، طوری که امروز برنامه‌های تلویزیونی زیادی از کشور ایران در افغانستان مخاطبین فراوان دارد و برنامه‌های آموزنده‌ای چون سرگذشت پیامبران الهی در سمت و سو دادن فرهنگ اسلامی در کشور افغانستان نقش بارزی را ایفا می‌کند.

نتیجه

دو کشور ایران و افغانستان از دیرباز با همدیگر در روابط فرهنگی مشارکت داشته اند و نسبت به هم در بسیاری از مسایل همکاری ها و تعاملات خوبی داشته اند، امروزه با توجه به اوضاع سیاسی و اجتماعی خاصی که در این دو کشور است، نیاز است که این تعاملات شکل برجسته‌ای به خوبی بگیرد تا از این طریق پس از درک و شناخت کامل و بررسی نیازهای دوجانبه تلاش کنند که در رفع نیازمندی ها و رشد علم و فرهنگ به یکدیگر یاری برسانند. طوری که مشخص است ایران و افغانستان در زمینه های دینی، تاریخ، ادب و موقعیت استراتژیک همسانی های فراوانی دارد و این سبب می شود که تحقیقات در این زمینه از ارزش و اهمیت بالایی برخوردار باشد. افغانستان در تاریخ ادبیات خویش تا پیش از دوران معاصر با ایران اشتراک کامل داشته و در دوران معاصر نیز تاثیرپذیری های زیادی از شاعران ایرانی داشته اند، در زمینه های علمی نیز بنابر ضرورت تقویت و تحکیم ارتباطات دانشگاهی می توان دریافت که افغانستان زمینه ساز خوبی برای همکاری های همه جانبه با ایران است. با توجه به مسایل بزرگی منطقه‌ای؛ اگر سطح تعاملات فرهنگی و روابط دوکشور به درستی بلند نرود؛ این فرصت را افراط گرایی و تحجر پر خواهد ساخت. همکاری‌های دوجانبه ایران و افغانستان با گسترش فرهنگ انسانی و آرمانی فارسی می‌تواند در رفع چالش‌های موجود منطقه و افراطیت زدایی موثر واقع گردد. در گذشته بیشترین تعداد دانشجویان افغانستان به سبب نبود فرصت‌های تحصیلی در داخل افغانستان؛ جذب مراکز تعلیمی و مدارس دینی پاکستان و عربستان گردیده و در نتیجه تحت تاثیر اندیشه‌های وهابیت و سلفیت قرار می‌گرفتند که حال با ایجاد زمینه‌های بیشتر همکاری با جمهوری اسلامی ایران می‌توان از گسترش این نوع خشنونت پروری‌ها و افراطیت گرایی‌ها جلوگیری کرد.

منابع

۱. آراسته، حمیدرضا، الهام امیری. (۱۳۹۱). نقش دانشگاه ها در آموزش توسعه پایدار، نشریه نشاء علم، سال دوم، شماره دوم، سال ۱۳۹۱.
۲. آهنگ، محمد کاظم (۱۳۸۳)، سیر ژورنالیزم در افغانستان، چاپ سوم، کابل: انتشارات میوند.
۳. آیتی، عبدالقیوم. (۱۳۵۸). تمدن و فرهنگ شیعیان افغانستان. قم: ترجمه و نشر المصطفی.
۴. الیوت، تی اس. (۱۳۶۹). درباره فرهنگ، مترجم: حمید شاهرخ. تهران: مرکز.

۵. انوشه، حسن (۱۳۸۱)، دانشنامه ادب فارسی، جلد سوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۶. پولادی، کمال (۱۳۸۳). تاریخ اندیشه سیاسی در غرب، قرن بیستم، تهران: نشر مرکز.
۷. پهلوان، چنگیز (۱۳۷۱). نمونه های شعر امروز افغانستان، تهران، بنیاد نیشابور.
۸. جعفریان، حسین (بی تا) از واژه های اشک تا قطره های شعر (گفتگویی با پرتو نادری در پیوند به شعر معاصر افغانستان).
۹. جمادی، سیاوش (۱۳۹۰). ماهیت صنعت فرهنگ و رسانه های فنی از دیدگاه اندیشه و نظریه انتقادی. (مطالعات میان‌رشته‌ای در رسانه و فرهنگ، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، سال اول، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۰.
۱۰. دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۸). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سمت.
۱۱. رزمجو، حسین (۱۳۷۲)، انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، چاپ دوم، مشهد مقدس: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
۱۲. شهرستانی، شاه علی اکبر (۱۳۸۱)، ادبیات و زبان فارسی دری معاصر افغانستان، خط سوم، (شماره اول)، مشهد: مؤسسه فرهنگی ڈر دری.
۱۳. شیران، حسین (۱۳۹۳). جامعه شناسی شرقی. جلد اول، ناشر دیجیتال: ناشر شرقی.
۱۴. قانع، احمدعلی و دیگران (۱۳۹۷). مبانی فقهی حمایت حکومت اسلامی از کشورهای اسلامی. دوفصلنامه علمی پژوهشی دانش سیاسی، سال چهاردهم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۹۷.
۱۵. قویم، عبدالقیوم (۱۳۸۵). مروری بر ادبیات معاصر دری. چاپ اول، کابل، مطبعه فجر.
۱۶. محمدی، مجید (۱۳۷۷). درآمدی بر جامعه‌شناسی و اقتصاد فرهنگ در ایران امروز. تهران: قطره.
۱۷. مطهری، مرتضی (۱۳۷۷). مجموعه آثار شهید مطهری. تهران: صدرا.

بررسی زمینه‌های تعاملات هنری ایران و افغانستان

رضا رفیعی راد

چکیده

زبان، هنر و تاریخ در هم تنیده ایران و افغانستان، سبب ساز تعاملاتی در بسیاری از زمینه‌های فرهنگی و هنری است. چه در حوزه معماری یا مکتب مینیاتور هرات و چه در زمینه عرفان و ادبیات آثار درخشانی در افغانستان وجود دارد که بخشی از تاریخ درخشان ادبیات و هنر هر دو سرزمین محسوب می‌شود. این مقاله در پاسخ به این پرسش که چه زمینه‌هایی را می‌توان برای تعاملات معاصر هنری میان دو کشور عنوان نمود، با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع اینترنتی و آرشیوی و کتابخانه‌ای به این نتیجه رسید که سه عامل گالری و تجارت هنری، دوسالانه‌ها و جشنواره‌های نقاشی و نگارگری و همچنین نمایشگاه‌های هنر مفهومی، می‌تواند زمینه‌های مساعدی را در میان دانشگاه‌ها و فعالان حوزه هنر این دو کشور در جهت ایجاد تعاملات هنری به وجود بیاورد.

واژگان کلیدی: هنر افغانستان، هنر ایران، مکتب هرات، هنر معاصر

مقدمه

ایران و افغانستان، تاریخ هنری به هم پیوسته داشته‌اند به نحوی که در حوزه معماری، زیباترین دستاوردهای عصر تیموری و شاهکارهای قوام الدین شیرازی، در افغانستان و ایران احداث گردیده است. همچنین، مکتب مینیاتور درخشان هرات، زمینه‌ای افتخار آمیز برای هر دو کشور می‌باشد. همچنین، در ادبیات و عرفان نیز، خواجه عبدالله انصاری و دیگر عرفا و ادیبان، مفاخری هستند که با مرزهای این دو کشور قابل تفکیک نمی‌باشند. به همین جهت، می‌توان ادعا کرد که زمینه برای تعاملات آکادمیک هنری در این دو سرزمین هم‌سرنوشت، مهیاست. این مقاله با روش توصیفی و تحلیلی به برخی از این زمینه‌ها اشاره خواهد نمود. لازم به ذکر است که پژوهش‌های اندکی درباره هنر معاصر افغانستان صورت گرفته است و این خود یکی از موانع تحقیق است.

یافته‌ها

اگر هنر افغانستان را از قرن شانزدهم پیگیری کنیم، مکتب هرات سپس قرن بیستم با ایجاد «لیسه هنر و صنایع»، همچنین دپارتمان هنرهای زیبای کابل و همچنین دوره‌هایی که استاد میمنه‌گی برگزار نمود، دو دوره طلایی برای هنر افغانستان هستند. نسل معاصر هنری افغانستان نیز در سالهای اخیر مشغول به خلق آثار پرداخته‌اند. (عمرزاد: ۱۳۹۷: ۱۳) روند هنر افغانستان در سالهای اخیر رو به سوی مدرن شدن بوده و نیم‌نگاهی به آثار گذشته نیز در برخی آثار هنرمندان وجود دارد. آنچه که در این پژوهش مورد بررسی قرار خواهد گرفت، نشان دادن برخی فعالیت‌های معاصر هنری افغانستان در سالهای اخیر است که در آن می‌توان فعالیت‌های تعاملی دو کشور را مورد بررسی قرار داد.

الف) وجود گالری در افغانستان

هنگامی که طبقه بورژوا، حاکمیت فرهنگی خود را بر جامعه آغاز کرد، تجارت از روش‌های قدیمی فاصله گرفت و به سوی جذب بازارهای جدید در دوردستها پرداخت. اختراع گوتنبرگ نیز بر وسعت دادن به حوزه علمی صحنه گذاشت و بدین سان علم و تجارت از زیر اقتدار طبقه خاص بیرون آمد. خصلت روشنفکری بورژوا باعث شد با گذشت مدت زمان اندکی قبل از قرن هفدهم، تجارت آثار هنری نیز آغاز شد. اولین شو فروش آثار در بلژیک قرن شانزدهم اتفاق افتاد. این گونه بود که نوع جدیدی از تجارت در ساختار هنر بوجود آمد و مباحث خرید، فروش، قیمت‌گذاری، دلالتی هنر نیز به اشکال مختلف و روش‌های گوناگون مطرح شد. مساله دیگر در تجارت آثار هنری، بحث سنجش آثار از لحاظ کیفیت هنری بود که در گذشته سالن و در دوران معاصر دانشگاه‌های هنر، به طور تقریبی این امر را به عهده دارند. آنچه سبب شد که شکل امروزی گالری بوجود آید در واقع عصیانی بود که امپرسیونیستها علیه این داوری‌ها انجام دادند و بر معیارهای آنان تاختند و بدین گونه بر لزوم ایجاد نهاد دیگری به نام گالری صحنه گذاشتند. بعدها با ورود سرمایه‌داران آمریکایی، گالری، به عنوان محل عرضه و فروش آثار هنری، مکان ثابتی را به خود اختصاص داد.

گالری یا به زبان فارسی «نگارخانه»، «صورتخانه» و «نقش‌خانه» عبارت است از: مکانی که برای نمایش و عرضه آثار هنرهای تجسمی و هنرهای سنتی شامل تابلوهای نقاشی، خوشنویسی، عکس، مجسمه، سفال، آثار گرافیک، حکاکی، و نظایر آن توسط اشخاص حقیقی و یا حقوقی

ایجاد می‌گردد. انواع گالری‌ها را می‌توان به دو دسته دولتی و خصوصی تقسیم بندی نمود. این گالری‌ها با هدف هایی نظیر ارتقاء آشنایی مردم با آثار هنری و اشاعه مفاهیم و ارزش های فرهنگی و هنری، فراهم آوردن زمینه‌های رشد و اعتلای هنرهای تجسمی و سنتی از طریق معرفی هنرمندان و آثار هنری، عرضه و فروش آثار هنری، انجام مبادلات بین المللی آثار هنری در چهارچوب قوانین تاسیس می‌گردند. همان طور که در دیاگرام می‌بینید، گالری‌ها، از یک طرف با آکادمی، به دلیل آشنایی از جریان های نوین هنری، از طرفی با دلال ها، کلکسیونرها و... جهت فروش آثار به آنها، همچنین با هنرمند و اثر هنری نیز در ارتباطند. قوانین عام تجارت و دیگر قوانین اجتماعی نیز گالری‌ها را محدود می‌کند.

گالری های افغانستان

تعداد گالری های افغانستان، اندک است در نتیجه نمایش های اندک و محدود بودن هنرمندان و آثارشان در تمام این سالیان مشکلی اساسی در زمره هنر های افغانستان است. به عنوان نمونه از قدیمی ترین نمایشگاه های آثار هنری در افغانستان می‌توان به نمایشگاه سالانه (سالن خزان) در مدرسه (نجات) در دهه چهل شمسی اشاره کرد. این نمایشگاه همه ساله آثار نقاشی و مجسمه را از سراسر مدارس افغانستان جمع اوری میکرد که بسیاری از چهره های هنری مطرح وقت و امروز کسانی بودند که آثارشان در سالن خزان به نمایش در آمده بود. دومین محل نمایشگاه های بزرگ هنری و سراسری افغانستان (چمن حضوری) در سالروز استرداد استقلال افغانستان بود که « نندارتون» نامیده می شد. در این نمایشگاه هنرمندان سراسر کشور آثارشان را برای نمایش و فروش نیز به این جشن می فرستادند که از پربازدید کننده ترین نمایشگاه های کشور به حساب می‌آمد.

پیشینه گالری داری در افغانستان گذشته ای چندان دور و دراز ندارد، و اکثر گالری ها تنها چندی بعد از گشایش با شکست مواجه شدند که منجر به تعطیلی آنها شده است. لیست ذیل معرفی نامه ای مختصر از افتتاح اولین گالری هنرها در افغانستان تا امروز است:

گالری هنر، گالری ملی، گالری شمامه، مرکز فرهنگی فرانسه (ایفا)، گالری هفت قلم، باغ بابر، گالری خانه علم و فرهنگ، دفتر مدیوتیک، انستیتوت گویتو در کابل

گالری هنر

گالری هنر افغانستان در سال ۱۳۴۹ توسط محمد اسرائیل رویا، هنرمند برجسته و خطاط، در چهار راهی انصاری کابل گشایش یافت. از این گالری به عنوان اولین گالری در افغانستان یاد می‌شود. در ابتدا آثاری از هنرمندان خوشنویس و نقاش و مجسمه ساز در این گالری به نمایش در آمدند و بعد از آن مقرر دائمی نمایش آثار هنرمندان بود و ضمن آن نمایشگاه هایی نیز به راه انداخته می‌شد. این گالری علاوه بر آنکه پایگاهی برای جمع شدن هنرمندان بود به مکانی برای اجتماع فرهنگیان و شاعران نیز تبدیل شده بود. به دلیل تعبیر و تحولات سیاسی در آن دوران این گالری صرفاً توانست مدت کوتاهی پابرجا بماند و در سال ۱۳۵۱ با کودتای داوود خان گالری نیز تعطیل شد.

گالری ملی

این گالری در سال ۱۳۶۲ توسط محمد یوسف کهزاد، محمد انور نوروز، محمد اشرف انجورگر و رهبری وزارت اطلاعات و فرهنگ وقت در کابل افتتاح شد، که در سال های نخست با حدود ۲۰۰ اثر هنری از هنرمندان افغانستان



تصویر یک: نمای بیرونی گالری ملی افغانستان

و جهان رسماً شروع به فعالیت کرد. این گالری تا سال ۱۳۶۹ بالغ بر ۸۲۰ اثر هنری از هنرمندان داخلی و خارجی در آرشیو داشت که در سال ۱۳۷۱ تا ۷۵ با ورود مجاهدین و طالبان در افغانستان ۳۰۰ اثر این گالری از بین رفتند و باقی آثار در جایی امن مخفی نگهداری می شدند. پس از حکومت طالبان با روی کار

آمدن دولت جدید گالری مجدداً گشایش یافت و هم اکنون در ولایات: ننگرهار، لوگر، هرات، کندهار، هلمند، خوست، پکتیکا، پکتیا، بلخ، نمایندگی دارد. (تصویر یک)

گالری شمامه

گالری شمامه، میزان سال ۱۳۹۳ در کابل با شعار: «ما هنر را در افغانستان رشد می دهیم» آغاز به کار کرد و توانست از زمان گشایش تا سال ۱۳۹۵ نه نمایش گروهی و انفرادی از هنرمندان داخل و خارج و دو نمایش آنلاین عکس را برگزار کند. این گالری توسط منیره یوسف زاده، ساره نبیل و جهان آرا رفیع و با همکاری فائقه سلطانی آغاز به کار کرد اما در سال ۱۳۹۵ پس از دو سال فعالیت به دلیل عدم تامین بودجه و عدم حمایت هنرمندان تعطیل شد، این گالری نیز در برنامه کاری خود فروش و حراج هنری را نیز داشت.

گالری هفت قلم

این مرکز فرهنگی و هنری که از سوی آریا رئوفیان رییس اطلاعات و فرهنگ ولایت هرات با حضور شماری از فرهنگیان و هنرمندان دریکی از بناهای تاریخی شهر هرات در جوزای سال ۱۳۹۵ گشایش یافت با همت نوید اعلم یک تن از هنرمندان تاسیس شده است. نگارخانه هفت



تصویر دو: نمایی از گالری هفت قلم

قلم، محل دائمی نمایش آثار گرانبهای اساتید خط و خوشنویسی هرات و دیگر شهر های افغانستان است و تا کنون توانسته است دو نمایشگاه آثار هنری را نیز برای علاقه مندان هنر برگزار کند. (تصویر دو)

مرکز فرهنگی فرانسه (ایفا)

این مرکز که بزرگ ترین و فعال ترین مرکز هنری و فرهنگی در افغانستان است، در سال ۱۹۶۸ در کابل افتتاح شد. ایفا در دوره حکومت طالبان فعالیت چندانی نداشت و بعد از پایان جنگ های داخلی، در سال ۲۰۰۳ مجدداً به صورت گسترده آغاز به فعالیت کرد، در سال ۲۰۱۴ این مرکز برای اولین بار شاهد یک حمله انتحاری در سالن نمایش هنگام اجرای تئاتر بود و به

مدت یک سال و نیم در اجرای برنامه های هنری و فرهنگی آن اختلال به وجود آمد. اغلب نمایشگاه ها، اجراهای هنری و کنسرت های موسیقی در این مکان بدون محدودیت اجرایی و سانسور به نمایش در می آیند. مرکز فرهنگی فرانسه در همکاری با لیسه استقلال کار می کرد و از سالون نمایش آن

مکتب برای برگزاری برنامه های فرهنگی و نمایشگاه ها استفاده می کرد. حمله این در این مرکز انجام نشد بلکه در تالار نمایشات لیسه استقلال بود. (تصویر سه)

باغ بابر

باغ بابر در جریان جنگ های داخلی مرکز فرماندهی حزب جمعیت اسلامی بود و کاملاً تخریب گردیده بود اما بعد از به میان آمدن دوره موقت، بعد از چندین سال مطالعه، از سال ۲۰۰۲ الی ۲۰۰۸ توسط بنیاد فرهنگی آغا خان به هزینه هفت و نیم میلیون دلار ترمیم گردید، باغ بابر شامل کاروان سرا، قبر بابرشه، مسجد مرمرین شاه جهان و قصر ملکه است. در باغ بابر محافل زیاد تجلیل گردیده و می گردد، و تنها در سال ۲۰۱۶ میزبان ۱۱۲ محفل مانند: نمایشگاه کتاب،



تصویر سه: نمای داخلی مرکز فرهنگی فرانسه

نمایشگاه آثار تاریخی، ورکشاپ توریزم، قالین های تاریخی، صنایع دستی بانوان هرات، بامیان، کابل، کندز، نمایشگاه های نقاشی، عکاسی و خطاطی، صنایع دستی، شب های شعر، تیتر، کنسرت ها،

ورکشاپ های ۲ روزه و ۳ روزه، برنامه ستاره افغان، جشنواره ها، برنامه های عیدی و نوروزی طلوع، نمایشگاه زراعتی، نمایشگاه فلم، جشن همدلی، جشن کابل جان و غیره محافل هنری نمایشگاه ها و محافل مذکور از طرف ادارات مختلف برگزار گردیده است.

گالری خانه علم و فرهنگ

در سال های هشتاد خانه علم و فرهنگ اتحاد شوروی برای برگزاری نمایشگاه عکس و نقاشی و موسیقی شهرت داشت. این خانه در سال های نود هدف حملات مجاهدین در جنگ های بین الگروهی قرار گرفت و کاملاً ویران شد. در سال های اخیر سفارت روسیه دوباره آنرا احیا کرده است.

دفتر مدیوتیک

مدیوتیک مرکز اجتماعی، فرهنگی و رسانه‌ای است که در سال ۲۰۱۱ در شهر مزار شریف توسط افغان‌های مقیم آلمان تأسیس شد که مدیریت آن در بلخ به عهده صابر نقشبندی است. فعالیت عمده این دفتر در قسمت ظرفیت سازی در بخش های ذکر شده است، این دفتر به خاطر موقعیت فرهنگی و بازدید موسسات و مهمان های خارجی، گاه گاهی با از آثار هنرمندان شهر مزار شریف نمایشگاه هایی نیز برگزار میکند. از پنج سال پیش تا کنون دفتر مدیوتیک حدود ۱۰ نمایش از آثار هنرمندان افغانستان برگزار کرده است.

انسیتوت گویته در کابل

مرکز علمی آموزشی و فرهنگی گویته در دهه چهل بین سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ در کابل گشایش یافت. این مرکز از زمان گشایش تاکنون برنامه های بیشمار فرهنگی و هنری داشته است. گویته انسیتوت در گذشته فعالیتهای در زمینه تیاتر داشت و اولین کتاب تاریخ تیاتر افغانستان را منتشر کرد همچنان در فرصت های کنسرت اوازخوانان را برگزار می کرد. از اولین نمایشگاه های سالهای نخست این مرکز که بسیار مورد توجه قرار گرفت نمایش مجسمه های چوبی (حکیم امینی) بود. (رفیعی راد، ۱۳۹۶: ۳۰-۳۹)

ب) جشنواره ها و دوسالانه های افغانستان

افغانستان، علیرغم آشوب های داخلی، اما به طرز باور نکردنی در حوزه دوسالانه ها و جشنواره های هنری موفق بوده است. به اختصار به سه نمونه از این دوسالانه ها و جشنواره ها اشاره می کنیم:

نمونه اول: دوسالانه نگارگری دانشگاه هرات

دوسالانه نگارگری هرات در شهر هرات افغانستان، با تاکید بر ارزشهای نگارگری مکتب هرات از سال ۱۳۸۴ آغاز به کار نموده است. آثار برگزیده مشتمل بر تذهیب، تشعیر، مرقع، مصحف و مصوری بوده و در سالن دانشکده هنرهای دانشگاه هرات به نمایش در آمده اند. برگزار کنند. این دوسالانه، دیپارتمنت مینیاتور دانشکده هنرهای هرات می باشد. این دوسالانه تحت عنوان مکتب معاصر هرات، ارزشهای مکتب هرات را تداوم بخشیده و همچنین با توجه به برگزاری شش دوره

دوسالانه نگارگری در این شهر، گامهای بلندی در این راه برداشته شده است. خصوصا این که برخی از اساتید و دانشجویان تحت تاثیر استاد مسلم نگارگری، استاد مشعل^۱ قرار داشته و راه وی را در نگارگری تداوم می بخشند. (رفیعی راد، ۱۳۹۴: ۸-۹)

نمونه دوم: دوسالانه نقاشی دانشگاه هرات



تصویر چهارم: سومین افتتاحیه دوسالانه نقاشی هرات

سرنوشت هنر افغانستان بدلیل داشتن اشتراکات فرهنگی و هنری فراوان با ایران، برای ایرانیان اهمیت خاصی دارد. به طوریکه اساسا بخشی از تاریخ هنر ایران، اختصاصا متعلق به این کشور

^۱ استاد محمد سعید مشعل یکی از مشهورترین مینیاتوربست های عصر حاضر است که شاگردان زیادی به سبک مکتب هرات تیموری تربیت نمود وباهمین شاگردان سالن ولایت(خانه ی هرات)ت ذهیب و محراب مسجد جامع به شیوه حکاکای سنگ هفت قلم اجراء نمود. او فعالیت های هنری چشم گیری دارد ودر طراحی نقوش دست بالای و درمینیاتور به شیوه بهزاد کارمی کرد. استاد مشعل کتابهای در شعر دارد وخط شکسته نستعلیق را به نیکویی مینگاشت. استاد متولد۱۲۹۲ شمسی شد ودرسال ۱۳۷۶ وفات یافت و آرامگاه شان درامام فخر رازی درخیابان هرات میباشد.

و بویژه شهر **harat bienal** هرات می باشد. ضمن اینکه هرات در سال ۱۲۷۳ هجری قمری از ایران جدا شده است. هم اکنون شهر هرات حتی یک گالری برای نمایش آثار نقاشی ندارد و در کابل هم تنها می توان یک گالری شخصی بسیار کوچک پیدا کرد که اساسا فروش چندانی ندارد. و یک موزه رسمی هم هست که مختص نمایش آثار قدیمی است. در کابل دانشکده هنر دارای رشته های نقاشی، گرافیک، مجسمه سازی، تئاتر و موسیقی می باشد. شهر هرات نیز یک دانشگاه دولتی دارد که دانشکده هنر آن دارای سه دپارتمان نقاشی، گرافیک و مینیاتور می باشد. موسسات آموزشی غیر دولتی که در شهر هرات وجود دارند همگی فاقد آموزش رشته های هنری هستند.. اما دانشگاه هرات، این دوسالانه را برای چهارمین بار به انجام رسانیده است.

نمونه سوم: کانسپچوال آرت در دانشگاه کابل

دانشکده هنرهای زیبای کابل، در سال ۱۳۹۵ نمایشگاهی از هنرهای مفهومی صنف اول دانشجویان کارشناسی ارشد خود برگزار نمود. کارشناسی ارشد هنرهای تجسمی در دانشگاه کابل، در سال ۱۳۹۲ راه اندازی شده بود. در این نمایشگاه مدصا اثر از ۲۱ دانشجوی، برای یک هفته به نمایش گذاشته شد. موضوع آثار این نمایشگاه مسایل زندگی روزمره، زندگی بعد از مرگ، آزادی بیان و شرایط عمومی کشور بود. (تصویر پنج)



تصویر پنج: نام اثر: تلاش مواد: گچ سلینگ و سیم جستی هدف: رهایی از بحران تاریخ: ۱۳۹۵

ج) نقاشی معاصر به عنوان یک زبان مشترک

در افغانستان، نقاشان معاصر مشغول خلق آثاری در حوزه های مختلف نقاشی از جمله نقاشی مدرن هستند. آنها از نقاشی در موارد بسیاری به عنوان نشانه جهت بررسی وضعیت کنونی کشور نیز بهره جسته اند. در یک بررسی مختصر می‌توان نقاشی افغانستان را به چند بخش تقسیم نمود:

نقاشی در دوران پیش از اسلام

منابع باستانی به دست آمده از هنر نقاشی دوران پیش از اسلام عموماً باز می‌گردند به دوره حکومت هخامنشیان و ما قبل از آن، نقوش مینیاتور روی سکه ها، مهره های استوانه ای و ظروف سفالی کشف شده از معدن مس عینک، حفاری های شهری در منطقه خیر خانه شهر کابل و دیگر شهر ها چون بامیان و غزنی و هرات، حاکی از تخصص مردمان بومی آن منطقه در هنر پیکره تراشی و نقاشی دارند آنچنان که در قرن اول و دوم میلادی هنر نقاشی و پیکره تراشی در آن سرزمین به حد اعلای خود رسیده بود. مدارکی که نشان گر وجود مکتب صنعتی نقاشی و پیکره تراشی در سواحل اکسوس (آمو دریا) کشف شده و پروفیسور هرسفیلد آن مکتب را مبدا صنعت بودایی و صنایع مستظرفه مرکزی و صنعت دوره های (پارتی، کوشانی و ساسانی) میداند، همچنان نقاشی های بیشماری از پیکر زنان و مردان در مغاره های بامیان و حکایاتی نظیر نگارگری های مانی پیامبر که هنر خراسان زمین را به چین و ترکستان و کشورهای آسیای میانه برد و چون باز می‌گشت هنرش متأثر از هنر چینی شده بود در حالیکه پیروانی در چین و ترکستان داشت. (برشنا، ۱۳۳۳) سبک و شیوه نقاشی مانی با موضوع خلقت آدمیزاد نقاشی‌هایی از آدم و حوا بر سقف تالار نگارستان بود که به سفارش وی ساخته شد که برخی آثار بازمانده از نقاشی های مانوی (پیروان و مذهب مانی) در تورفان و ترکمنستان در چند کاخ متعلق به دوره ساسانیان کشف شده، بعدها این روش هنری به دیگر ادیان چون مسیحی و آیین بودایی رسید و آنها نیز سقف کلیسا و معابدشان را با پیکره‌هایی از آدم و حوا نقش میزدند. «پروفیسور آرتور پوپ معتقد است که از قرن پنجم پیش از میلاد تا قرن هشتم میلادی نقاشی آریایی و خراسانی حدود ۱۳ قرن تمام برابر با قرن دوم هجری قمری تاثیری پر نفوذ روی نقاشی چینی داشته است. امروزه اما جز منابع باستانی مکشوفه، نقاشی های دیواری مغاره های بامیان دیگر آثاری از هنر نقاشی دوران پیش از اسلام در افغانستان باقی نمانده است.» (رحیمی، ۱۳۸۹).

ب) نقاشی دوران پس از اسلام، مکتب هنری هرات

با ورود اسلام به افغانستان، هنرهای زیبا چون نقاشی و پیکره تراشی در ابتدا نه تنها به حاشیه رانده شدند بلکه تا مدتی طولانی ممنوع و حرام نیز بودند. در دوره اسلامی پس از سقوط خلافت عباسی و روی کار آمدن حکومت ایلخانی و تیموریان از قرن هفتم هجری قمری به بعد و همزمان با دوره کمال الدین بهزاد در قرن نهم، نگارگری (مینیاتور) با روشی اصولی و البته اسلامی از سر گرفته شد که دیری نپایید به پر طرفداران ترین رشته هنری در هرات تبدیل شد. نقاشی و نواختن شعرا، ترفندی بود که شاهان تیموری برای مشروعیت بخشیدن و ایرانی سازی حکومت خود از آنها بهره می گرفتند. از مشخصه های نقاشی در این دوران، ظرافت و آراستگی است که بازتابی است از جامعه پیچیده، متعادل، معتدل و ملایم دربار است. گرابار می گوید آنچه در هنر هرات تازگی دارد، روحی است که بهزاد در همه جزئیات به ویژه پیکره ها دمیده است. (گرابار، ۱۳۹۰: ۸۸) همچنان که کنبی معتقد است که بهزاد به پیکره ها و افراد حالتها و حرکات واقعی و ظاهری داد و حالتی از گفت و شنود در این پیکره ها برقرار است. (کنبی، ۱۳۸۹: ۷۴-۷۵)

ج) دوره رئالیسم (تاریخ ۱۲۵۲-۱۳۴۰ شمسی)

ریشه واقع گرایی را می توان از آثار بهزاد پی گرفت. بهزاد و کل زمانه عهد تیموری تحت تاثیر مشاهده هدفمند و منسجم زندگی روزمره در حکایات و اشعار سعدی است. این روند، خواسته یا ناخواسته در زمانه معاصر افغانستان نیز پیگیری شد. شاید یکی از دلایل آن رابطه تنگاتنگ مردم و هنرمندان با جنگ، جنایت، غربت و تنگی معاش بوده باشد. اگر دوران بهزاد را دوران طلائی اول رئالیسم بنامیم، دوران دوم طلائی رئالیسم در افغانستان با هنرمندانی چون غلام محمد میمنگی (۱۲۵۲)، عبدالغفور برشنا (۱۲۵۸)، کریم شاه خان (۱۲۹۸)، غلام محی الدین شبنم (۱۳۱۴) حفیظ پاکزاد (۱۳۳۴)، اکبر خراسانی (۱۳۴۰) و دیگر هنرمندانی که امروزه کمترین آثار و شرح احوالی از آنها باقی مانده شاخص می شود. غلام محمد میمنگی در سال ۱۲۵۲ در شهر میمنه افغانستان چشم به جهان گشود. او نقاش، شاعر، مجسمه ساز و از اعضای مهم حزب سری ملی مشروطه خواهان وقت در افغانستان بود. غلام محمد نقاشی را در دربار امیر عبدالرحمن، نزد جان گری طیب انگلیسی آموخت. در جوانی برای ادامه هنر خویش به صورت آکادمیک به آلمان رفت و در مدرسه صنایع نفیسه برلین از میان ۴۰۰ دانشجوی خارجی ممتاز و در سال ۱۹۲۲ میلادی برابر ۱۳۰۰ شمسی به مقام پروفیسوری در هنر نایل شد. وی در سال ۱۳۰۲ درخواست تاسیس مدرسه

صنایع نفیسه کابل را داد و از راه دور مراحل ساخت این مدرسه را مدیریت می‌کرد و پس از تاسیس مدرسه به سمت مدیر آن در آمد و در سال ۱۳۰۵ به کابل بازگشت. پس از ورود وی به افغانستان همزمان با اوج تحولات سیاسی و فعالیت‌های حزب مشروطه خواهان وقت بود، غلام محمد میمنگی به حزب پیوست و با آنکه نقاش دربار بود و استاد نقاشی فرزندان حبیب‌الله خان اما در حبس خانگی به سر می‌برد. سرانجام پروفسور میمنگی در سال ۱۳۱۴ در سن ۷۲ سالگی در افغانستان درگذشت (شهرانی، ۱۳۸۴). عبدالغفور برشنا، از شاگردان او بود و در سن ۱۴ سالگی به همراه استاد میمنگی عازم آلمان شد و در آنجا به همراه استاد نقاشی و چاپ لیتوگرافی را آموخت و نقاشی را نیز در سبک امپرسیونیسم ادامه داد. عبدالغفور برشنا از معدود هنرمندان وقت است که علاوه بر پیش بردن فعالیت‌های هنری، در زمینه پیشینه تاریخی هنر در افغانستان و خراسان بزرگ پژوهش میکرد و تالیفاتی از ایشان در زمینه هنر افغانستان باقی مانده است. اکرم شاه خان از دیگر شاگردان مدرسه صنایع نفیسه کابل بود که از هنرمندان مطرح دوره رئالیسم در افغانستان به شمار میرود. وی پس از پایان دوره تحصیل اش در مدرسه صنایع نفیسه به مدت ۴۰ سال در مدارس به عنوان معلم هنر تدریس کرد و از آنجا که علاوه بر پیکره نگاری در اسکچیج حیوانات و پرندگان انگشتان توانمندی داشت کتابی با عنوان «اسکیج حیوانات اهلی و وحشی» در سال ۱۳۳۳ از طرف وزارت معارف وقت به چاپ رساند. غلام محی‌الدین شبنم، هنر را در مکتب استاد میمنگی و برشنا ادامه داد و هنر نقاشی را در مقطع لیسانس در کشور فیلیپین آکادمیک آموخت. پس از آن به مدت ۳۹ سال در وزارت معارف افغانستان هنر تدریس کرد. کتاب راهنمای تدریس نقاشی برای کودکان و نوجوانان در سال ۱۳۸۰ و کتاب نقاشان معاصر افغانستان در سال ۱۳۸۱ از تالیفات وی هستند. از دیگر شاگردان مدرسه صنایع نفیسه کابل می‌توان حفیظ پاکزاد را نام برد. وی با درگرفتن جنگ‌های داخلی و تحولات سیاسی در افغانستان آنجا را ابتدا به مقصد ایران و سپس فرانسه ترک گفت و فعالیت‌های هنری خود را در فرانسه با شیوه‌های هایپررئالیسم و نقطه‌گذاری (Pointilliste) ادامه داد. وی در سال ۲۰۰۵ به عضویت هنرمندان فرانسه در آمد و در سال ۲۰۰۷ یکی از آثار ماندگار نقاشی استاد پاکزاد «مجسمه بودا» در موزه گیمة (Museum Guime) پاریس در کلکسیون هنرهای آسیایی نگه‌داری میشود. اکبر

^۱ رادیو آزادی (۱۳۸۸). ستاره ای در هفت آسمان هنر، استاد عبدالغفور برشنا

خراسانی هنر را در افغانستان در دانشکده هنرهای زیبا آموخت و پس از آن به اوکراین رفت و هنر را در مقطع دکترا در آنجا به پایان رساند. سبک کاری او در اوکراین شناخته شده است و نمایشگاه های زیادی برگزار کرده که همواره مورد تشویق و حمایت قرار گرفته اند. نقاشی های او در اوکراین به امپرسیونیسم شرقی شهره دارند و آثار بی نظیری در این شیوه تا کنون خلق کرده است. خراسانی پس از سالیان طولانی زندگی در اوکراین فعلا در آلمان زندگی می کند.

د) پایان دوران جنگ های داخلی (از دهه ۱۳۴۰ تا ۱۳۹۰ شمسی)

هنر افغانستان با تاسیس دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه کابل در سال ۱۳۴۵ توسط یکی از اساتید برجسته مجسمه سازی (امان الله حیدرزاد) که به تازگی از ایتالیا به افغانستان بازگشته بود، چهره جدی تر و مدرن تری به خود گرفت. در ابتدا فعالیت های دانشکده هنرهای زیبا فقط به دو بخش، نقاشی زیر نظر امان الله پارسا و مجسمه سازی زیر نظر امان الله حیدرزاد محدود می شد، در سال ۱۳۴۷ کلاس های موسیقی، بازیگری و خوشنویسی به آن اضافه شدند و در سال ۱۳۴۸ اولین آثار دانشجویان هنر در کتابخانه دانشگاه، انستیتو گوته، مرکز فرهنگی فرانسه و باغ بابر در کابل به نمایش در آمدند. سرانجام در سال ۱۳۵۴ دانشکده هنرهای زیبا به طور اساسی در بخش های عمده هنری توسط حیدر زاد و دکتر عنایت الله شهرانی و جمعی دیگر از اساتید دانشگاه کابل پایه گذاری شد که اولین دوره فارغ التحصیلان این دانشکده در سال ۱۳۵۷ که ده تن بود وارد جامعه افغانستان شدند. چند سال بعد در دهه ۶۰ شمسی گالری ملی با حدود ۲۰۰ اثر هنری از هنرمندان افغانستان و جهان رسماً شروع به فعالیت کرد. این گالری تا سال ۱۳۶۹ بالغ بر ۸۲۰ اثر هنری از هنرمندان داخلی و خارجی در آرشیو داشت که در سال ۱۳۷۱ تا ۷۵ با ورود مجاهدین و طالبان در افغانستان ۳۰۰ اثر این گالری از بین رفتند و باقی آثار در جایی امن مخفی نگهداری میشدند. از سال ۱۳۷۱ با شدت گرفتن جنگ های داخلی دانشگاه کابل و علی الخصوص دانشکده هنرهای زیبا به شدت آسیب دیدند. بسیاری منابع و آثار هنری از بین رفتند و اکثر اساتید دانشگاه و دانشجویان از افغانستان مهاجرت کردند و دانشکده بعد از تاراج به دست گروه های متخاصم و نیروهای طالبان به آتش کشیده شد. در سال ۱۳۷۵ در دوره حکومت طالبان فعالیت های هنری دانشکده ممنوع اعلام شد. با این حال، همزمان با ناآرامی ها در پایتخت، اما در قسمت های شمالی افغانستان از جمله شهر مزار شریف اوضاع نسبتاً آرام بود و در سال ۱۳۷۵ «محسن حسینی» توانست نمایشی در دانشگاه پزشکی مزار شریف از آثار اعتراضی کاریکاتور

خود برگزار کند. با شکست طالبان در افغانستان و مستقر شدن نیروهای نظامی بین‌المللی در سال ۱۳۸۰، افغانستان به امنیت نسبی رسید و با تشکیل حکومت موقت و پس از آن ریاست جمهوری حامد کرزی در ۱۳۸۳ افغانستان پس از چند دهه جنگ‌ها و کشمکش‌های داخلی شروع به بازسازی و از سر گرفتن فعالیت‌های فرهنگی، هنری، اقتصادی و اجتماعی و ... کرد. با روی کار آمدن دولت جدید و مساعد شدن زمینه برای سرمایه‌گذاری و فعالیت‌های موسسات خارجی و برگزاری ورکشاپ‌های هنری توسط هنرمندان امریکایی و اروپایی هنر به سرعت و جدی از سر گرفته شد و اولین گروه هنرمندان جوان که به افغانستان بازگشتند شاید بتوان در ابتدا از «مریم غنی»، که در آن زمان پدرش (اشرف غنی) مشاور ویژه حامد کرزی بود، با نمایش برخی آثار و فیلم‌های هنری، را نام برد و به دنبال او «لیدا عبدالله» (برنده جایزه Prince Claus Award) با نمایش ویدیو آرت و کارهای چیدمان و هنر اجرایی به افغانستان آمد. در سال ۲۰۰۴ مرکز هنرهای معاصر توسط رهرو عمرزاد با بخش‌های مختلف هنری راه اندازی شد. در اوایل این مرکز فقط برای بانوان کلاس‌های آموزشی برگزار میکرد اما چندی بعد کلاس‌ها از عموم افراد جامعه هنرجو جذب میکرد و اولین دسته آثار هنری تولید شده از هنرمندان معاصر جوان از بانوان هنرجوی این مرکز بود که آثارشان در سال ۲۰۰۷ در نمایشگاه‌هایی در آلمان و ایتالیا به نمایش درآمد. در همین سال‌ها هنرمندان جوان تر، با اشتیاقی مضاعف آثار هنری شان را همگام با هنر روز دنیا از جمله نقاشی، چیدمان، هنر اجرایی، ویدیو آرت، عکاسی و فیلم می‌آفریدند و در همین ایام هنر افغانستان با تغییرات جدید و جدی یکی از فعال‌ترین دهه‌های هنری خودش را بعد از دوران جنگ تجربه میکرد. بعد از حضور بانوان هنرمند در نمایشگاه‌های اروپایی گروه دیگری از هنرمندان جوان در سیزدهمین دور نمایشگاه بین‌المللی (داکیومنتا) در سال ۲۰۱۰ در شهر کاسل آلمان حضور پررنگی داشتند. این نمایشگاه بزرگ که هر ۵ سال یکبار به مدت ۱۰۰ روز برگزار میشود در اولین دور خود در سال ۱۹۵۵ آثاری از هنرمندانی چون پابلو پیکاسو، سالوادور دالی و واسیلی کاندینسکی را در کارنامه خود دارد و از بزرگ‌ترین نمایشگاه‌های آلمان و اروپا شمرده میشود. در این نمایشگاه چهره‌ای جدید از هنر معاصر افغانستان به نمایش گذاشته شد با آثاری از، امان مجددی با چیدمانی‌هایی از متن و صوت و نور، خادم علی با اثر نقاشی مینیاتوری، مسعود کمندی با چند اثر تصویری دیجیتال، قاسم فوشنجی با اثری ترکیبی از جلوه‌های صوتی و نقش و نگارهای دیواری، راهی عمرزاد با نمایش ویدیو آرت، «زینب حیدری» با

نمایش مجموعه عکس و نقاشی های دیواری، «محسن تاشه» با نمایش آثار مینیاتور شرقی و «مریم غنی» و «ژیانو غنی» برای نمایش آثارشان از هنرمندان جوان شرکت کننده در این نمایشگاه بین المللی بودند.

نتیجه

چنانکه ملاحظه گردید، مشترکات زبانی و هنری در ایران و افغانستان، از قدیم الایام سبب سازی ایجاد پیوند محکم میان این دو کشور هنرپرور بوده است. چنانکه دیدیم، فعالیتهای مختلفی می تواند زمینه‌ای برای ایجاد روابط هنری معاصر میان این دو کشور گردد:

الف) وجود گالری ها در افغانستان، همچنین درخواست آن از طرف جامعه هنری، و از طرف دیگر، عدم چرخش مالی و گاه ورشکستگی گالری ها در افغانستان، و در عوض، رونق نسبی تجارت هنری در ایران، می تواند پیوستگی خاصی در تعاملات هنری و فرهنگی این دو کشور ایجاد نماید. این تعاملات، با توجه به سطح بالای هنرمندان افغانستان، عملی و دست یافتنی است. ب) وجود جشنواره ها و دوسالانه های نقاشی، با توجه به اینکه نقاشی معاصر افغانستان، بر سه پایه هنر شرقی و هنر اسلامی و نیز هنر مدرن قرار گرفته، اشتراکات مبسوطی با هنر معاصر ایران دارد. به نحوی که هنرمندان هر دو کشور، به راحتی می توانند در جشنواره های یکدیگر شرکت نموده و نیز، دانشگاه های ایران نیز می توانند به عنوان حامی، از برگزار کنندگان این جشنواره ها حمایت نمایند.

ج) وجود جشنواره و دوسالانه های نگارگری در افغانستان نیز می تواند بر پایه پیشینه هنری و تاریخی دو کشور، به صورت مشترک انجام گیرد. رویکرد دوسالانه ها در افغانستان می تواند توسعه یافته و مشمول همه مکاتب هنری منطقه مانند مکتب هرات، تبریز، قزوین، مشهد، شیراز و ... گردد. و حوزه وسیعتری را در تعاملات هنری ایران و افغانستان تولید نماید.

منابع

- برشنا، عبدالغفور، (۱۳۳۳)، مدرسه صنایع مستظرفه افغانستان، سالنامه افغانستان.
- رحیمی، عبدالکریم، (۱۳۸۹). سیر تاریخی نقاشی و مینیاتور در افغانستان، هفته نامه افق، شماره ۳۸
- رفیعی راد، رضا و تومیریس، تهمینا (۱۳۹۶)، بررسی نقش پیکره در نقاشی دو دهه اخیر افغانستان، نشریه علمی تحقیق هنرهای زیبا، شماره هفتم، دانشگاه کابل

- رفیعی راد، رضا و تومیریس، تهمینا (۱۳۹۶)، نشانه‌شناسی بازنمایی معماری در نقاشی معاصر افغانستان، نشریه علمی تحقیق هنرهای زیبا، شماره هفتم، دانشگاه کابل
- رفیعی راد، رضا، مفهوم گالری و بررسی گالری‌های افغانستان، فصلنامه ادبیات معاصر افغانستان، ویژه‌نام عکاسی، سال دوم، شماره ششم، سال ۱۳۹۶
- رفیعی راد، رضا، "مکتب نگارگری هرات؛ آفتاب در آسمان کبود" گفتگو با دبیر پنجمین دوسالانه نگارگری معاصر هرات، روزنامه اطلاعات، ۱۹ آبان، ۲۱ آبان (۱۳۹۴).
- شبنم غزنوی، محی‌الدین (۱۳۸۱). نقاشان معاصر افغانستان، دفتر یونسکو
- شهرانی، عنایت‌الله (۱۳۸۴). شرح احوال و آثار پروفیسور غلام محمد میمنگی، پشاور، پاکستان، انتشارات الازهر
- شهرانی، عنایت‌الله (۲۱۴) کابلیان و کابلستان، مهتم: محمد رفیق زمانی.
- عمرزاد، عبدالواسع (۱۳۹۷)، فراز و فرود نقاشی افغانستان در سده اخیر، نشریه علمی تحقیق هنرهای زیبا، شماره نهم، دانشگاه کابل
- غبار، میرغلام محمد، (۱۳۵۲)، افغانستان در مسیر تاریخ، افغانستان: مرکز نشر انقلاب و جمهوری.
- کنبی، شیلا، (۱۳۸۹) نگارگری ایرانی، ترجمه مهناز شایسته فر، تهران: مطالعات هنر اسلامی
- گرابر، اولگ، (۱۳۹۰)، مروری بر نگارگری ایرانی، ترجمه مهرداد وحدتی دانشمند، تهران: شاد شادرنگ

منابع اینترنتی

- دانشنامه آزاد ویکی‌پدیا، فرهنگ افغانستان.
- پوپل، کریم، وبسایت سپرخی، (۲۰۱۴)، هنر معماری در افغانستان

جایگاه دیپلماسی مبادله علمی در تصویر سازی ملی مطالعه موردی دانشجویان افغانستانی دانشگاه فردوسی مشهد

محمد جواد رنجکش

چکیده

امروزه مبادلات علمی فرامرزی صرفاً درحد امری تخصصی و دانشگاهی باقی نمانده، و از منظر دولتمردان سیاسی یکی از ابزارهای سیاست خارجی، دیپلماسی و خاصه، تصویر سازی مثبت ملی است. این نوع دیپلماسی بواسطه بارزه های غیردولتی بودن، تخصصی بودن و مردمی بودن از ضریب تاثیرگذاری بیشتری نسبت به دیپلماسی های رسمی برخوردار است. این نوشتار برآن است تا با توجه به راهبردهای دانشگاه فردوسی مشهد در گسترش همکاری های بین المللی و مبادلات علمی، به تاثیر جذب و پرورش دانشجویان خارجی (افغانستانی) بر بهبود، ایجاد و ترسیم تصویر ملی بپردازد. نتایج حاصل از پیمایش میدانی نشانگر آن است که حضور دانشجویان افغانستانی در دانشگاه فردوسی بر ترمیم و ترسیم بهتر تصویر ملی کشورمان در اذهان آنها تاثیر مثبت داشته است.

واژگان کلیدی: دیپلماسی علمی، تصویر ملی، دانشجویان افغانستانی، دانشگاه فردوسی مشهد

مقدمه

تغییر و تحولات نظام بین الملل و پررنگ شدن نقش بازیگران غیردولتی و افکار عمومی اشکال جدیدی از دیپلماسی را در کنار دیپلماسی سنتی به وجود آورده است. در این خصوص، یکی از دیپلماسی های رایج که برخی کشورها به خوبی از آن بهره می برند، دیپلماسی عمومی^۱ است. وجه کارکردی دیپلماسی عمومی، ارتقای وجهه یک کشور و سازوکاری برای افزایش

۱- استادیار روابط بین الملل دانشگاه فردوسی مشهد ranjkesh@um.ac.ir

قدرت نرم^۱ می‌باشد. دیپلماسی عمومی به بیان جوزف نای ابزاری مهم در زرادخانه قدرت نرم و تلاش برای ارتباط با عموم مردم و نه تنها حکومت‌ها است. اگر دیپلماسی عمومی از راه مبادلات فرهنگی یا راه‌های دیگر بتواند در بین دیگر ملل جهان جذابیت ایجاد کند، در شکل-گیری قدرت نرم در درون کشور مبداء از تاثیرگذاری بیشتری برخوردار خواهد بود. از این رو دیپلماسی راهبردی ویژه و هدفمند است که بر نتایج کوتاه مدت متمرکز است و درصدد ساخت تصویری^۲ مثبت از کشوری نزد افکار عمومی خارجی است. (آقایی، علی‌وند، ثمودی پيله رود، ۱۳۹۵، ۶۳) در این میان استفاده از ابزارهای فرهنگی و آموزشی از مولفه‌های اصلی قدرت نرم می‌باشد که در تصویرسازی و نشان دادن وجهه مثبت از یک کشور تاثیر گزار است (صالحی امیری و دولت‌آبادی، ۱۳۹۲، ۴۷). امروزه یکی از ابزارهای مهم دیپلماسی عمومی "مبادله دانشجو"^۳ می‌باشد زیرا دانشجویان خارجی در هنگام اقامت می‌توانند دو نوع دانش و تجربه را کسب کنند؛ نخست دانش آشکار یا دانش تخصصی در رشته تحصیلی خود یا دیپلماسی علم و دوم دانش ضمنی یا دیپلماسی فرهنگی. بنابراین هر دانشجو علاوه بر آشنایی با روش‌ها و دستاوردهای علمی با مجموعه‌ای از تجارب اجتماعی و محیطی و فرهنگی مربوط به زندگی در کشور میزبان، شیوه نظام ارزشی و هنجاری آن، مسائل مربوط به اجتماعات علمی و مدیریتی دانشگاه و کیفیت آموزش به دست می‌آورد که می‌تواند در انتقال فرهنگ میزبان به کشور خود به عنوان یک سفیر فرهنگی و مبادلات علمی میان کشورها اهمیت زیادی داشته باشد. ایران به دلیل قرارگرفتن در موقعیت استراتژیک خاورمیانه و وجود همسایگان متعدد و اشتراکات زبانی، مذهبی و فرهنگی و تمدنی، لزوم رسیدن به اهداف سند چشم‌انداز توسعه علمی و فناوری و لزوم ایجاد تصویر مثبت از کشور در عرصه روابط بین‌الملل از پتانسیل مستعدی در این حوزه برخوردار است. این پژوهش با بررسی میدانی و با روش مصاحبه و پرسشنامه درصدد پاسخ به این پرسش می‌باشد که تحصیل دانشجویان افغانستانی در دانشگاه فردوسی مشهد چه تاثیری بر ذهنیت و برداشت آنها از کشور ایران برجای نهاده است؟ انگاره نوشتار این است که فرصت

^۱ Soft Power

^۲ Image making

^۳ Exchange Student

تحصیل در ایران موجب تغییر (مثبت) ذهنیت دانشجویان مطالعه شده از کشورمان قبل و بعد از ورود به ایران گردیده است.

پیشینه پژوهش

حوزه دیپلماسی علم در میان آثار نویسندگان زبان فارسی به شدت نحیف می باشد. مقالاتی همچون «مهم ترین چالش ها و راهبرد های جذب دانشجویان خارجی در ایران»، از حمید شفیع زاده به مهمترین چالش های جمهور اسلامی ایران در جذب دانشجو، مقاله دکتر نعمت الله فاضلی به بررسی تاریخی مبادلات علمی و دانشگاهی ایران و غرب بر اساس روش تاریخی و وضعیت کنونی این مبادلات علمی و محدودیت و امکانات ایران و ارائه راهبرد ها و خطی مشی هایی به منظور بهبود ارتباطات، مقاله "بررسی موانع جذب دانشجویان نخبه خارجی با تاکید بر سند چشم انداز ۱۴۰۴" از ابصت خراسانی و همکاران در همایش "آموزش در ایران ۱۴۰۴" تنها به بررسی موانع جذب دانشجویان خارجی از جمله موانع اقتصادی، ساختاری، مقاله ای با عنوان "دیپلماسی علم به مثابه قدرت نرم" به بررسی بحث های مربوط به موضوع دیپلماسی علمی و بخش های مربوط به همکاری علمی در اسناد کلان کشور و آسیب شناسی وضعیت موجود سیاست ها، فعالیت و برنامه ریزی های علم و فناوری کشور از منظر دیپلماسی علمی، اثر دیگر با عنوان تاثیر دیپلماسی علم و فناوری بر افزایش قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران" از هدی سادات سهی نیز به بررسی دیپلماسی علمی در ابعاد مختلف آموزشی، اداری، فرهنگی، اجرایی و تاثیر آن بر قدرت نرم جمهوری اسلامی، مقاله "بررسی راهبرد هایی برای جذب دانشجویان خارجی در ایران" با استفاده از شیوه اکتشافی و پیمایشی و بررسی نظرات نخبگان و مدیران آشنا به موضوع سعی در ارائه الگو های مختلف جذب دانشجویان داشته و راهبرد هایی برای جذب و اولویت بندی راهبرد های پذیرش دانشجو و سناریو های اجرایی در این زمینه ارائه داده است. آنچه که این مقاله دنبال می کند نقش مبادله دانشجو (عراقی) در دیپلماسی عمومی با تاکید بر پیمایش میدانی در دانشگاه فردوسی مشهد است که هیچ یک از مقالات قبلی به بررسی آن نپرداخته اند.

روش تحقیق

روش این پژوهش آمیزه ای از دو روش مطالعه میدانی (پرسشنامه / مصاحبه باز) و اسنادی و کتابخانه ای می باشد. به همین منظور با بررسی چارچوب نظری و اسناد بالادستی از طریق

اسنادی، به دانشجویان افغانی شاغل به تحصیل در دانشگاه فردوسی مراجعه و از طریق ارائه پرسشنامه و تا حدودی مصاحبه با افرادی که مایل به پرنمودن پرسشنامه نبودند، از طریق نرم افزار spss به تجزیه و تحلیل داده‌ها مبادرت شده است.

دیپلماسی علم و برساختگی تصویر ملی

دیپلماسی عمومی به بیان هانس ان تاچ، تلاش‌های رسمی و غیر رسمی نهادهای دولتی و غیر دولتی در ایجاد تصویر مثبت یا زدودن آثار سوء یک کشور نزد افکار عمومی کشورهای دیگر می‌باشد. خلق هویت و تصویرسازی دو شاخص اصلی در دیپلماسی عمومی می‌باشد. اشاره به یک کشور و تصویر آن، گذشته‌ای به قدمت کتاب مقدس (انجیل) باز می‌گردد و کارشناسان حوزه روابط بین‌الملل در یونان باستان و روم، بیزانس و پس از آن در دوره رنسانس ایتالیایی با اقدام‌های دیپلماتیک معطوف به مردمان خارجی آشنا بودند. جنگ جهانی اول شاهد پیدایی مقوله "پرورش تصویر" در گستره مرزهای ملی بود، و پس از این جنگ اجتناب ناپذیر بود که بررسی‌های آکادمیک درباره سیاست‌های بین‌المللی به سوی اهمیت چیزی که امروزه به طور کلی با نام قدرت نرم نامیده می‌شود، فعال می‌شود (میلسن: ۱۳۸۹، ۴۰). جان هرترز در اوایل دهه هشتاد قرن بیستم می‌گوید: "نیمی از سیاست‌های قدرت، تصویرسازی است." در هر حال توجه به تصویر و بر جسته ساختن برای انعکاس توجهات فکری جدیدتر نشانگر این واقعیت است که سمت و سوی مدیریت تصویر نخبگان سیاسی به سمت و سوی وسیعی تری حرکت کرده است. بدین سان بررسی مارک لئونارد صحیح است که دیپلماسی عمومی بر این مقدمه استوار است که: "تصویر و خوشنامی یک کشور کالاهای عمومی هستند که می‌توانند محیط را برای تعاملات خاص توانمند یا ناتوان سازند." استدلال می‌شود که این موضوع به سبب تغییرات بنیادین در طبیعت سیاست‌های بین‌المللی رخ داده است؛ چرا که سیاست‌های قدرت حوزه‌ای از جهانی شدن دوباره است و به نحو خاصی در دستور کار قرار گرفته‌اند. مدیریت تصویر، معطوف به تحقق طیفی از اهداف است. این طیف از اقناع مخاطبان ساده‌ای که هر کشوری درون خود دارد گرفته تا تاثیرگذاری بر اقدامات دیگران را در بر می‌گیرد. (میلسن، ۴۶)

کسب وجهه و اعتبار بین‌المللی و نفوذ در افکار عمومی و به عبارتی دسترسی به قدرت نرم از جمله اهداف مهم و در عین حال تصریح نشده دیپلماسی کشورها در حوزه سیاست بین‌الملل است که این مهم به تناسب موقعیت، جایگاه، امکانات، فرصت و ظرفیت‌های فرهنگی هر کشور

به شیوه و مکانیسم های مختلف تعقیب می‌گردد (خراسانی، ۱۳۸۷، ۴۸). به عقیده جوزف نای عوامل ایجاد کننده یا تقویت کننده قدرت نرم بر حسب تعاریف ارائه شده عبارتند از موقعیت ایدئولوژیک، ارتباطات دیپلماتیک مطبوع و گسترده، مناسبات و مبادلات فرهنگی، ترویج زبان و ادبیات، تبلیغ آرمان ها، ارزش ها و اهداف متعالی، ارائه تصویر مثبت و مطلوب از خود، ایجاد و ابراز صمیمت، بهره گیری مناسب از اطلاعات و فرهنگ در راستای مقاصد دیپلماتیک، طراحی و اتخاذ سیاست های استراتژیک مقبول، زدودن ذهنیت های تاریخی منفی، مبادلات دانشگاهی و سرمایه گذاری در تربیت نخبگان سایر کشورها، فعالیت های آموزشی و آگاهی بخشی، برخورداری اطلاعات زیاد و کارآمد، کسب جایگاه و موقعیت علمی پیشرفته و فناوری های تکنولوژیکی (صالحی و محمدی، ۱۳۹۲، ۱۲۷).

از ابزار های مهم ساخت و ساز و مدیریت روابط بین الملل علم، آموزش عالی، فن آوری و نوآوری بوده و مبادلات دانشگاهی و دانشگاه ها نقش مهمی در دیپلماسی عمومی بر عهده دارند. همکاری های آموزشی به منزله نوعی سرمایه گذاری برای آینده روابط دیپلماتیک میان ملتها محسوب می‌شود. تبادل دانشجویان تماس بین فردی با مردم کشور میزبان برقرار ساخته و در جریان ارتباطات تعداد زیادی از شرکت کنندگان ممکن است با نگرش دوستانه نسبت به کشور میزبان بازگردند. (Antonio F. DeLima Jr, ۲۰۰۷، ۸).

طی قرون متمادی دانشجویان و حتی استادان به منظور توسعه یادگیری ها و افق های فرهنگی خود به سایر کشورها سفر کرده اند و به همین دلیل، برنامه تبادل دانشجو و استادان از محورها و مصادیق عمده بین المللی شدن آموزش عالی محسوب می‌شود. در برنامه نظر سنجی که انجمن بین المللی دانشگاه ها به عمل آورد، جابجایی دانشجویان و استادان به عنوان اولویت اول بین المللی دانشگاه ها بیان شد (زمانی منش، فتیحی و اجارگاه و همکاران، ۱۳۹۰، ۶۶). برنامه های مبادله و تبادل آموزشی نقش مهمی در دیپلماسی عمومی، به ویژه به دلیل تماس چهره به چهره بین اتباع کشورهای مختلف داشته و به کاهش کلیشه های منفی و در نهایت تسهیل ارتباطات بین فرهنگی کمک می‌کند. با توجه به گزارش سازمان یونسکو حدود ۲۴۵۵۲۵۰ دانشجو در خارج از کشور خود تا پایان سال ۲۰۱۴ تحصیل می‌کنند. از جمله مهمترین هدف ها و برنامه های فرهنگی در آمریکا برنامه تبادل دانشجو با دیگر کشور هاست؛ این کشور برای این امر، در یک برنامه ده ساله مبلغی معادل ۱۲۵ میلیون دلار را پیش بینی کرده است.

(صادقی، ۱۸، ۱۳۹۳) «آکادمی علوم انسانی و اجتماعی بریتانیا» در گزارش اخیر خود با عنوان: "هنر مجذوب کردن؛ قدرت نرم و نقش انگلستان در جهان"، به تأثیرگذاری نرم دانشگاه‌های خود بر جوامع دیگر پرداخته و معتقد است: «حضور ۳/۵ میلیون دانش‌آموز خارجی در مدارس خصوصی بریتانیایی در سراسر جهان، فرصت بزرگی برای انگلستان در جهت تقویت قدرت نرم خود است. در سطح آموزش عالی نیز دانشگاه‌های انگلیسی همچون «آکسفورد» و «کمبریج» جزء برترین دانشگاه‌های جهان هستند که فرصت بالقوه و عظیمی برای توسعه قدرت نرم (انگلیس) فراهم آورده‌اند. (<https://www.tasnimnews.com>)

اهداف دیپلماسی عمومی در عرصه مبادله دانشجو برای کشورمان را می‌توان شامل اهداف سیاسی و غیر سیاسی ذیل دانست:

۱- تبادل ایده‌های علمی و آموزشی

دانشگاه‌ها می‌توانند نقش مهمی در تبادلات بین‌المللی فرامرزی ایفا نمایند. گردآمدن دانشجویان از کشورهای مختلف به ویژه در بخش تحصیلات تکمیلی می‌تواند در استفاده از اطلاعات و یافته‌های علمی بین آنها جامعه علمی استفاده کرد. با بازگشت این دانشجویان به کشور خودشان نیز می‌توان زمینه ارتباط و توسعه همکاری‌های علم با مراکز تحقیقاتی و جامعه علمی آن کشورها را فراهم آورد.

۲- توسعه‌ی زبان فارسی به عنوان یکی از زبان‌های علمی در سطح جهان

آموزش زبان از جمله ابزارهای مهم دیپلماسی فرهنگی می‌باشد. هرچه این ابزار در اختیار افراد بیشتری قرار گیرد امکان بیشتری برای افزایش تفاهم و گفتگو فراهم می‌آید. فراگیری یک زبان این امکان را فراهم می‌آورد تا شخص به طور دائم با یک فرهنگ در تماس باشد. هدف «دیپلماسی عمومی» یک کشور در کشورهای خارجی، آماده ساختن جوانان و نخبگان آینده این کشورها برای تکلم به زبان آن کشور و شناخت ادبیات و فرهنگ آن و به عبارت دیگر، ایجاد زمینه‌های لازم برای درک و ارجگذاری بیشتر گزارشها و تصویرهای انعکاس یافته از سوی وسایل ارتباط جمعی کشورهای انتقال دهنده زبان و ادبیات و فرهنگ پیشرفته است. مهمترین نمونه‌های ابزارهای دیپلماسی فرهنگی کشورهای غربی در کشورهای دیگر، از اواخر قرن

نوزدهم تا کنون، توسط موسسات و نهادهای آموزشی و فرهنگی معروف کشورهای نظیر انگلیس، فرانسه، آلمان، ایتالیا، آمریکا، ژاپن به کار گرفته شده اند. زبان و ادبیات فارسی طی سالیان طولانی در بخش های مهمی از آسیا و سواحل دریای سیاه تا کناره های خلیج بنگال، از آسیای مرکزی تا آسیای صغیر، استعمال می شده است این زبان در حال حاضر به عنوان زبان رسمی ایران و تاجیکستان و یکی از زبان های رسمی افغانستان دارای گویش و ران فراوانی در کشور های منطقه و جهان می باشد. آموزش زبان فارسی در گسترش حوزه تبادلات علمی و فرهنگی می تواند نقش مهمی ایفا کند که جذب دانشجوی خارجی و آموزش آنها در این زمینه بسیار مهم می باشد.

۳- معرفی فرهنگ و تمدن ایرانی

آشنایی با طرز زندگی و فرهنگ ایرانی می تواند در تقویت چشم انداز نگرش جهانی و بین المللی موثر باشد. کشور ایران به عنوان میراث دار یکی از کهن ترین و بزرگترین تمدن های بشری، گنجینه ارزشمند آثار باستانی را در خود جای داده که یادآور سابقه فرهنگی و تمدنی ایرانیان است. وجود این آثار می تواند زمینه جذب جوامع خارجی، تاثیر گذاری بر آنان و قرار دادنشان در معرض واقعیات جامعه ایرانی را فراهم سازد (روح الامین سعیدی، ۱۳۹۳، ۱۱۷). برنامه های بازدید و آشنایی دانشجویان بین المللی با آثار و مفاخر ایرانی در ایجاد تصویر دوستانه در ذهن دانشجویان موثر خواهد بود.

۴- معرفی ارزش های اسلامی

فرهنگ اسلامی را می توان مجموعه عقاید، باور ها، ارزش ها، آداب و رسوم، الگو ها و شیوه های عمل منبعت از شریعت اسلام قلمداد کرد. بر مبنای این تعریف اگر بخواهیم فرهنگ اسلامی را که به موازات فرهنگ ایرانی قوام بخش هویت ملت ایران محسوب می شود، به عنوان منبع قدرت نرم برای جمهوری اسلامی ایران در نظر بگیریم لازم است عناصر جاذبه آفرین این فرهنگ را شناسایی کنیم که به پشتوانه آنها بر مردم جوامع خارجی اعمال نفوذ کند مبادله دانشجوی می تواند زمینه درک مستقیم و اصیل آنها از ارزش های مذهبی و اسلامی و انقلابی جامعه ایران را فراهم آورد. نکته ای دیگر که می تواند در جذب دانشجویان به ویژه دختران جوان کشور های اسلامی جذاب باشد شرایط اسلامی و فرهنگی حاکم بر جامعه می باشد که در عین حضور درصد

بالایی از دختران تحصیل کرده در دانشگاه‌ها بسیاری از شئون اسلامی و مذهبی رعایت می‌شود.

۵- قالب ریزی شخصیت

فرهنگ شامل شیوه‌های تفکر، احساس و عمل یک گروه یا اعضا یک جامعه است. اگر فرهنگ را مجموعه نگرش‌ها، عقاید، آداب و رسوم و ارزش‌هایی بدانیم که در هر گروهی، مشترک یا مطرح است، یکی از کارکردهای اساسی آن، ایجاد هویت متمایز گروهی خواهد بود. مبادله دانشجویی می‌تواند از ابزارهای انتقال فرهنگ در دیپلماسی عمومی دانست. از آنجا که اغلب نخبگان سیاسی از میان دانشگاهیان برگزیده می‌شوند، گسترش اعطای بورس‌های تحصیلی بین‌المللی و پذیرش دانشجویان خارجی به منزله نوعی معرفی فرهنگ و جامعه خود به رهبران سیاسی و مدیران ارشد آینده کشورهای جهان است. به خصوص در شرایطی که روابط سیاسی و دیپلماتیک رسمی چندان مستحکم نیست (محسنی سہی، ۱۳۹۴، ۹۸). از سوی دیگر تعامل دانشجویان با مردم هر کشور می‌تواند در آشنایی فرهنگی و شخصیتی و علاقه‌مندی آنها به کشور میزبان تاثیرگذار باشد.

۶- ثروت زایی و مزایای اقتصادی

در واقع دانشجویان خارجی مستقیم و غیر مستقیم به اقتصاد کشورها کمک می‌کنند (زمانی منش و محمدی، کنفرانس بین‌المللی مدیریت انقلاب اسلامی، ۳) در نیوزلند پذیرش دانشجوی خارجی موجب تعیین سهمیه برای دانشگاه‌ها شده است. به عنوان مثال جذب دانشجوی خارجی نزدیک به ۱۸ میلیارد دلار برای اقتصاد ایالات متحده آمریکا در سال ۲۰۰۹ سود آوری داشته است همچنین در سال ۲۰۰۸ دانشجویان خارجی نزدیک به ۳۲۰۰۰ فرصت شغلی تمام وقت برای اقتصاد نیوزلند فراهم کرده‌اند. پذیرش دانشجویان خارجی در استرالیا تا به ان حد پیش رفته است که بعد از زغال سنگ و سنگ آهن و سنگ‌های معدنی، چهارمین بخش بزرگ درآمدی این کشور محسوب می‌شود و نزدیک به ۳۳۴۸۲ موقعیت اشتغال در بخش آموزش فراهم کرده است.

۷- خروج دیپلماسی از انحصار دستگاه سیاست خارجی

دستیابی غیر رسمی برای تماس با ملت‌ها به جای دولت‌ها در عرصه بین‌المللی از اهداف مهم دیپلماسی عمومی می‌باشد. در این میان دولت‌ها به دنبال راه‌های جدید برای تعامل می‌باشند. دستیابی آموزشی و علمی یعنی تأثیر گذاری از طریق محیط‌های دانشگاهی بر توسعه فضای دیپلماتیک کشور به شیوه غیر رسمی می‌افزاید. از ابزارهای موفقیت عرصه دیپلماسی مبادله دانشجویی می‌تواند حضور در در مجامع و نهاد‌های بین‌المللی باشد که زمینه ساز حمایت سایر کشورها را از کشور مورد نظر فراهم می‌سازد.

۸- تصویر سازی ، مقابله با تهدیدات و تبلیغات منفی

امروزه دستگاه سیاست خارج بیشتر کشورها، در کنار اقدامات دیپلماتیک برای بی‌اثر کردن فعالیت‌های دشمنانه دیگران یا نشان دادن واقعیات از ابزارهای مختلفی استفاده می‌کند. نهادها و مراکز فرهنگی و آموزشی از مهمترین کانال‌های تبادلات و کسب وجهه بین‌المللی هستند. در صورتی که جمهوری اسلامی ایران به دنبال برنامه‌های افق ۱۴۰۴ برای دستیابی به جایگاه اول در منطقه می‌باشد باید به دنبال تقویت درک دیپلماسی عمومی باشد. برگزاری سمینارها و نشست‌هایی با دانشجویان بین‌المللی برای تبادل فکری در موضوعات مختلف منطقه‌ای مانند علم، اطلاعات فناوری، محیط زیست و بهداشت و نیز مسائل امنیتی و مبارزه با تروریسم می‌تواند در این زمینه موثر باشد.

۹- دیپلماسی مبادله و لزوم درک متقابل چند فرهنگی

روابط دانشجویی در عرصه دانشگاه‌ها و تعاملات اساتید با دانشجویان بین‌المللی و قرار گرفتن دانشجویان در بستر هر جامعه مقصد با افزایش امکان تفاهم میان ملت‌های همگون ابزاری برای تقویت دیپلماسی تلقی گردیده و زمینه را برای صلح و دوستی میان جوامع ناهمگون فراهم می‌سازد

۱۰- استفاده از سرمایه انسانی دانشجویان خارجی

از دستورالعمل‌های اساسی سیاست تبادل دانشجویی ایجاد شبکه‌های انسانی می‌باشد. یکی از مهمترین اهداف جذب و پذیرش دانشجوی خارجی در دانشگاه‌های کشور، برقراری تعاملات

فکری، علمی و اجرایی پس از فراغت از تحصیل آنهاست این خود به تصویری بستگی خواهد داشت که ان دانشجویان از فرهنگ ایران و اسلامی در مدت اقامت آنها در ایران شکل می‌گیرد که در وجه مثبت آن، آنان را در مقام سفیران فرهنگی جمهوری اسلامی قرار دهد و برنامه ریزی های فرهنگی برای این دانشجویان ضرورت دارد (شفیع زاده، ۱۳۹۲، ۲۵۳). دانشجویان خارجی بعد از بازگشت به کشور خود شبکه ارزشمندی از منابع انسانی در ترویج کشور میزبان می‌باشند که در گسترش روابط بین‌المللی پایدار در میان کشورها یاری می‌رسانند. استفاده از سرمایه انسانی دانشجویان خارجی و ایجاد شبکه انسانی از دستورالعمل‌های اساسی سیاست تبادل دانشجویی است.

۱۱- افزایش درک متقابل میان دانشجویان

نزدیکی دانشجویان در دانشگاه‌ها در تبادل فکری و روحی دانشجویان و ایجاد نگرش و چشم‌انداز جدید به جامعه و عرصه بین‌المللی نقش و در تقویت مشارکت فکری برای حضور در عرصه بین‌المللی و استفاده از تجربیات دیگران بسیار موثر باشد بنابراین این امر می‌تواند در افزایش احترام میان فرهنگی ملل و کسب وجهه بین‌المللی و درک متقابل موثر باشد.

۱۲- معرفی دانشگاه‌های ایران در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی

در نظر سنجی که انجمن بین‌المللی دانشگاه‌ها به عمل آورد، جابه‌جایی استادان و دانشجویان به عنوان اولویت اول بین‌المللی دانشگاه‌ها یاد شد. نیکلسکو و همکاران برجسته‌ترین شاخص بین‌المللی شدن آموزش عالی را جابه‌جایی دانشجویان بیان کردند (فتحی، اراجگاه و همکاران، ۱۳۹۰، ۶۶). موقعیت جغرافیای ایران در منطقه خاورمیانه می‌تواند در جذب دانشجویان تاثیر گذار باشد ایران با قرار گرفتن در منطقه پر تنش خاورمیانه می‌تواند محیطی امن برای بسیاری از دانشجویان خارجی برای تدریس و تحقیق فراهم سازد.

۱۳- همگرایی منطقه‌ای و وحدت جهان اسلام و مقابله با افکار تروریستی و افراطی

دانشگاه‌ها نه تنها در عرصه مبادله علمی بلکه در شکل‌گیری استراتژی‌های سیاستگذاری نقش مهمی در سیاست خارجی کشورها دارند. فراهم شدن زمینه هم‌اندیشی و پیوند جوانان

کشور های منطقه با استفاده از جذب دانشجویان می تواند در همکاری و وحدت فکری در تبادل افکار در منطقه پر تنش خاورمیانه موثر باشد به ویژه با توجه به تبلیغات و تصویر سازی منفی و ترس از شکل گرفتن و ایجاد نظراتی از سوی برخی از کشور های منطقه در زمینه شکل گرفتن هلال شیعی و تنش و شکاف قومی و مذهبی حضور دانشجویان و برخورد مستقیم آنها در محیط در شکل گیری پیوند های انسانی و عاطفی و ضد رادیکال موثر است.

برنامه و جایگاه جمهوری اسلامی ایران و دانشگاه فردوسی مشهد در زمینه مبادله دانشجویان همان طور که اشاره کردیم در بستر دیپلماسی عمومی اهداف قدرت نرم مورد توجه قرار گرفته است. براساس سند چشم انداز ۱۴۰۴ جمهوری اسلامی ایران باید الهام بخش در جهان اسلام باشد توجه به این بعد قدرت بدون توسعه دیپلماسی عمومی دشوار است. در این میان دانشگاه ها می توانند به عنوان بازوی اجرایی مهمی در این هدف مورد توجه قرار گیرند. یکی از مهمترین اهداف جذب دانشجویان خارجی در دانشگاه های کشور ، برقراری تعاملات علمی- فرهنگی و اجرایی پس از فراغت از تحصیل آنهاست این امر خود بستگی به تصویری خواهد داشت که در ذهن این دانشجویان از فرهنگ ایرانی اسلامی و نظام جمهوری اسلامی در طول مدت اقامت آنها در ایران شکل می گیرد که دروجه مثبت آنها در قالب سفیران فرهنگی جمهوری اسلامی قرار می دهد با توجه به نیازهای یاد شده، تصویب و اجرای ساماندهی فعالیت های فرهنگی - اجتماعی و فوق برنامه دانشجویان خارجی از اهمیت بالایی برخوردار است. جذب ۲۵ هزار دانشجوی خارجی در کشور در قانون برنامه پنجم از سیاست های وزارت علوم بوده است و برای تحقق قانون جذب دانشجویان خارجی کمیته فراملی در معاونت آموزشی وزارت علوم تشکیل شده که تدوین آیین نامه ها و برنامه های اجرایی را در این راستا برعهده دارد. اولویت ایران در جذب دانشجویان خارجی به ترتیب جذب دانشجویان از کشورهای همسایه، منطقه خاورمیانه، کشورهای همسو همچون آفریقا و آمریکای لاتین و سپس کشورهای پیشرفته در تخصص های مورد نیاز است (www.msrt.ir:۱۳۹۲). تا ابتدای سال ۱۳۹۷ ۵۵ هزار و ۳۰۸ دانشجوی خارجی در ایران مشغول به تحصیل هستند که بر مبنای برنامه ششم توسعه تا سال ۱۴۰۰ دانشجویان خارجی به ۸۰ هزار دانشجو افزایش یابد و تا این سال باید ۱۸ از دانشجویان دانشگاه های کشور را دانشجویان دانشجویان خارجی تشکیل دهند. ۱۸ دانشگاه کشور در ردیف دانشگاه های برتر جهان بودند که در برنامه پنج ساله ششم توسعه و تا سال ۱۴۰۰ باید ۱۰ دانشگاه دیگر

کشور نیز در ردیف ۱۰۰ دانشگاه برتر آسیا قرار گیرند. همچنین تا سال ۱۴۰۰ باید ۱۶ شعبه دانشگاهی در خارج از کشور تاسیس شود (<https://www.msrt.ir>:۱۳۹۷) سازمان امور دانشگاه‌های ایران با هماهنگی وزارت امور خارجه شده است.

دانشگاه فردوسی مشهد، سومین دانشگاه کشور از نظر قدمت پس از دانشگاه‌های تهران و تبریز است و بر اساس چشم‌انداز سند راهبردی، این دانشگاه در سال ۱۳۹۹ یکی از دو دانشگاه برتر جامع کشور در تولید علم، نظریه پردازی و توسعه فناوری، برخوردار از جایگاه معتبر در بین ۱۰ دانشگاه اول جهان اسلام و جزء ۵۰۰ دانشگاه ممتاز جهان با هویتی اسلامی- ایرانی است. دانشگاه فردوسی مشهد با هدف همکاری‌های علمی و آموزشی بین‌المللی موفق شده است مقام اول پذیرش دانشجویان غیر ایرانی از سراسر جهان را به خود اختصاص دهد. اداره دانشجویان بین‌المللی دانشگاه فردوسی مشهد شهریورماه سال ۱۳۹۳ آغاز به کار نمود. هدف از راه‌اندازی این مرکز، تسهیل فرآیند برقراری ارتباط مؤثر بین دانشجویی بین‌المللی و مسئولان پذیرش دانشگاه می‌باشد. اداره دانشجویان بین‌المللی پل ارتباطی بین فرهنگ‌ها و آداب و رسوم ملت‌ها است و سعی دارد با آشنایی فرهنگ و آداب و رسوم دانشجویان غیر ایرانی و پیدا کردن نقاط مشترک به بهبود و تقویت آن‌ها بيفزاید. جذب دانشجویان خارجی در دانشگاه فردوسی مشهد در سال‌های ۹۷-۱۳۹۶ افزایش صد در صدی داشته است. با اجرای طرح حمایت تحصیلی و آموزشی دانشجویان غیر ایرانی در دانشگاه فردوسی مشهد و سیاست‌های این دانشگاه، هم‌اکنون این دانشگاه بیشترین تعداد دانشجویان غیر ایرانی در کشور را دارد. این دانشجویان از بیشتر کشورهای دنیا به ویژه کره جنوبی، چین، سومالی، انگلستان، ایتالیا، آلمان، فرانسه، اندونزی، عراق، افغانستان و ترکیه هستند. در اردیبهشت سال ۱۳۹۳ مرکز آموزش زبان فارسی به غیر فارسی‌زبانان دانشگاه فردوسی مشهد تاسیس شد این مرکز سومین مرکز آموزش زبان فارسی دانشگاهی کشور بعد از دانشگاه‌های بین‌المللی امام خمینی (ره) قزوین و تهران است.

به منظور بررسی و سنجش تاثیر فعالیت‌های بین‌المللی آموزشی دانشگاه فردوسی در حوزه دیپلماسی فرهنگی و مبادله علم و تصویر ملی کشورمان، ضمن بررسی اسناد موجود پرسشنامه‌ای با ۲۳ گویه تنظیم و بر اساس مدل لیکرت از جامعه آماری دانشجویان افغانی شاغل به تحصیل در این دانشگاه آزمون به عمل آمد. تجزیه و تحلیل نتایج به دست آمده با بهره از نرم افزار SPSS گویای واقعیت‌های ذیل می‌باشد.

الف) آمار توصیفی

جدول شماره ۱- تقاطع وضعیت تاهل و جنسیت

وضعیت تاهل	مرد		زن		جمع	
	نسبت به حجم نمونه	فراوانی	نسبت به حجم نمونه	فراوانی	نسبت به حجم نمونه	فراوانی
متاهل	۳۵.۲	۱۲۰	۷.۶	۲۶	۴۲.۸	۱۴۶
مجرد	۲۶.۴	۹۰	۳۰.۶	۱۰۴	۵۷.۲	۱۹۴
جمع	۶۱.۸	۲۳۰	۳۸.۲	۱۱۰	۱۰۰	۲۴۰

اکثریت حجم نمونه را مردان با حدود ۶۲ درصد به خود اختصاص داده اند و حدود ۳۸ درصد نیز زنان هستند. حدود ۴۳ درصد از حجم نمونه را افراد متاهل تشکیل می دهند و ۵۷ درصد نیز مجرد هستند.

جدول شماره ۲- تقاطع مقطع تحصیلی با جنسیت

مقطع تحصیلی	مرد		زن		جمع	
	نسبت به حجم نمونه	فراوانی	نسبت به حجم نمونه	فراوانی	نسبت به حجم نمونه	فراوانی
کارشناسی	۴.۷	۱۶	۲.۳	۸	۷	۲۴
ارشد	۵۱.۲	۱۷۴	۳۴.۵	۱۱۷	۸۵.۷	۲۹۱
دکتری	۵	۱۷	۲.۳	۸	۷.۳	۲۵
جمع	۶۰.۹	۲۰۷	۳۹.۱	۱۳۳	۱۰۰	۳۴۰

اکثریت حجم نمونه در مقطع کارشناسی ارشد با اختصاص حدود ۸۶ درصد در حال تحصیل هستند. مقطع دکتری و کارشناسی نیز با حدود ۷ درصد در رتبه بعدی قرار دارند.

جدول شماره ۳- تصور از ایران قبل از ورود

شاخص متغیر	میزان					
	نامناسب		بینابین		مناسب	
	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی
تصور ایران قبل از ورود	۳۴.۷	۱۱۸	۵۲.۳	۱۷۸	۱۳	۴۴
	۰.۷	۲	۰.۴۵۷	۱۰۰	۱.۳۴	۴۱.۷

اکثریت نسبی پاسخگویان قبل از ورود و تحصیل در ایران، شناختی در حد متوسط داشته اند اما در مقایسه وضعیت نامناسب و مناسب، این وضعیت نامناسب است که با حدود ۳۵ درصد در

برابر ۱۳ درصد، در رده دوم قرار گرفته است. به همین دلیل میانگین نیز کاهش پیدا کرده و به سمت نامناسب نزول کرده است (از وضعیت مطلوب که ۱۰۰ در نظر گرفته شده است، میانگین محاسبه شده حدود ۴۲ شده است که از حد میانه که ۵۰ باشد نیز کمتر است). انحراف معیار که وضعیت پراکندگی این متغیر از نمایان می‌سازد، از پراکندگی در حد مناسب (۰.۷) حکایت میکند. متغیر نرمال است (بیش از ۰.۰۵) بنابراین آماره‌های پارامتریک و تعمیم به جمعیت جامعه هدف قابل حصول است. انحراف معیار از میانگین که بازه اطمینان تعمیم نتیجه این متغیر به جامعه هدف را گزارش می‌نماید، در بازه (۱.۳۴- و ۱.۳۴+) قرار دارد. بدین معنی که در صورت تکرار پیمایش، میانگین به احتمال ۹۵ درصد میان حداقل ۴۰ و حداکثر ۴۳.۴ قرار خواهد داشت.

جدول شماره ۴- تصور از ایران بعد از ورود

شاخص	میزان									
	نرمال بودن	انحراف معیار از میانگین	انحراف معیار	میانگین (دامنه ۰ تا ۱۰۰)	مناسب		بینابین		نامناسب	
					درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی
تصور ایران بعد از ورود	۰.۳۴۲	۱.۲	۲.۲	۶۵.۲	۶۸	۲۳۱	۱۷.۹	۶۱	۱۴.۱	۴۸

اکثریت نسبی پاسخگویان پس از ورود و تحصیل در ایران، برداشتی مناسب داشته‌اند به همین دلیل نیز میانگین این متغیر با صعودی چشمگیر به حدود ۶۲ از ۱۰۰ رسیده است که نشان‌دهنده برداشتی نسبتاً مطلوب از حضور در ایران است. انحراف معیار که وضعیت پراکندگی این متغیر از نمایان می‌سازد، از پراکندگی در حد نسبتاً زیاد (۲.۲) حکایت میکند که به معنای حضور افرادی با نگرش کاملاً مطلوب و در عین حال افرادی با نگرش نامطلوب است. متغیر نرمال است (بیش از ۰.۰۵) بنابراین آماره‌های پارامتریک و تعمیم به جمعیت جامعه هدف قابل حصول است. انحراف معیار از میانگین که بازه اطمینان تعمیم نتیجه این متغیر به جامعه هدف را گزارش می‌نماید، در بازه (۱.۲- و ۱.۲+) قرار دارد. بدین معنی که در صورت تکرار پیمایش، میانگین به احتمال ۹۵ درصد میان حداقل ۶۱ و حداکثر ۶۸ قرار خواهد داشت.

جدول شماره ۵- تاثیر عامل اقتصادی در انتخاب ایران

نرمال بودن	انحراف معیار از میانگین	انحراف معیار	میانگین (دامنه ۰ تا ۱۰۰)	میزان						شاخص متغیر
				موافق		بینابین		مخالف		
				درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	
۰.۱۰۰	۱.۸	۱	۵۲.۸	۴۱.۵	۱۴۱	۴۳.۸	۱۴۹	۱۴.۷	۵۰	عامل اقتصادی

اکثریت نسبی پاسخگویان نظری بینابین در اثرگذاری عامل اقتصادی در انتخاب ایران داشته اند. اما در مقایسه دو وضعیت مخالف و موافق، برتری مطلق با پاسخگویانی است که معتقدند که عامل اقتصادی در انتخاب ایران برای تحصیل تاثیر گذار بوده است. با این وجود؛ حضور اکثریت نسبی در حد میانه سبب شده تا میانگین این متغیر در همان حدود میانگین باقی بماند (حدود ۵۳ از ۱۰۰). پراکندگی در حد متوسط است بدین معنی که تعداد زیادی از پاسخگویان در اطراف میانگین حضور دارند. نرمال بودن متغیر تایید گردیده است و قابلیت تعمیم را داراست. به احتمال ۹۵ درصد در صورت تکرار، این متغیر در بازه ۵۷ تا ۴۹ قرار خواهد داشت.

جدول شماره ۶- رضایت از حضور در ایران

نرمال بودن	انحراف معیار از میانگین	انحراف معیار	میانگین (دامنه ۰ تا ۱۰۰)	میزان						شاخص متغیر
				زیاد		بینابین		کم		
				درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	
۰.۱۳۲	۱.۴	۲.۳	۵۷.۸	۴۰	۱۱۱	۴۰	۱۱۲	۲۰	۵۷	رضایت از حضور در ایران

دو گروهی که رضایت مطلوب و بینابین را انتخاب نموده اند، مشترکاً اکثریت نسبی را به خود اختصاص داده اند و در عین حال ۲۰ درصد نیز ناراضی بوده اند. با توجه به پراکندگی گزارش شده که در حد نسبتاً بالایی است، میانگین نیز چندان بالاتر از میانه نرفته و در حدود ۵۸ محاسبه شده است که نشان دهنده رضایتی کمی بالاتر از میانه است. نرمال بودن متغیر تایید گردیده است و قابلیت تعمیم را داراست. به احتمال ۹۵ درصد در صورت تکرار، این متغیر در بازه ۶۱ تا ۵۴ قرار خواهد داشت.

جدول شماره ۷- تاثیر عامل فرهنگی - مذهبی در انتخاب ایران

نرمال بودن	انحراف معیار از میانگین	انحراف معیار	میانگین (دامنه ۰ تا ۱۰۰)	میزان						شاخص / متغیر
				زیاد		بینابین		کم		
				درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	
۰.۲۸۱	۱.۴	۲.۵	۵۵	۵۳.۳	۱۸۱	۱۲.۳	۴۲	۳۴.۴	۱۱۷	اشتراکات فرهنگی - مذهبی

اکثریت نسبی پاسخگویان معتقد بوده اند که اشتراکات فرهنگی-مذهبی در بهبود برداشت از ایران تاثیرگذار بوده است. اما به دلیل کم بودن افراد در میانه طیف و بالا بودن پراکندگی (انحراف معیار ۲.۵)، میانگین تحت تاثیر قرار گرفته و در همان حوالی میانگین قرار گرفته است (۵۵ از ۱۰۰). نرمال بودن تایید میگردد و در صورت تکرار به احتمال ۹۵ درصد این متغیر در بازه ۵۸ تا ۵۲ قرار خواهد گرفت.

جدول شماره ۸- نگرش نسبت به وضعیت اجتماعی ایران

نرمال بودن	انحراف معیار از میانگین	انحراف معیار	میانگین (دامنه ۰ تا ۱۰۰)	میزان						شاخص / متغیر
				زیاد		بینابین		کم		
				درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	
۰.۲۰۸	۱.۴	۲.۳	۵۴.۲	۳۳.۳	۹۳	۳۰.۷	۸۶	۳۶	۱۰۱	وضعیت اجتماعی ایران

پاسخگویان در هر سه گزینه نزدیک به هم هستند ولی با این وجود افرادی که گزینه اندک را انتخاب نموده اند با ۳۶ درصد اکثریت نسبی را دارا هستند. پراکندگی بالا که به دلیل نسبت های تقریباً مساوی است میانگین را اندکی بالاتر از میانه قرار داده است. نرمال بوده تایید شده و در صورت تکرار، متغیر در بازه ۵۷ تا ۵۱ قرار خواهد داشت.

جدول شماره ۹- وضعیت رضایت از تحصیل در ایران

نرمال بودن	انحراف معیار از میانگین	انحراف معیار	میانگین (دامنه ۰ تا ۱۰۰)	میزان						شاخص / متغیر
				زیاد		بینابین		کم		
				درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد	فراوانی	
۰.۲۰۶	۰.۹	۱.۷	۶۹.۸	۷۰.۸	۲۴۱	۱۲.۹	۴۴	۱۶.۳	۵۴	رضایت از تحصیل

اکثریت مطلق پاسخگویان رضایت از تحصیل در سطح مطلوبی را انتخاب نموده اند به همین دلیل نیز گرچه پراکندگی مقداری زیاد است اما میانگین در حد مطلوبی قرار گرفته است (۷۰٪ از ۱۰۰٪). نرمال بودن تایید شده و در صورت تکرار نیز این متغیر در بازه ۷۱ تا ۶۹ قرار خواهد گرفت.

ب) آمار استنباطی

فرضیه اصلی: میان تصور از ایران قبل و بعد از ورود تفاوت معنادار وجود دارد.

جدول شماره ۱۰- آزمون فرضیه تفاوت معنادار از ایران قبل و بعد از ورود

میانگین قبل از ورود	میانگین بعد از ورود	درجه آزادی	آزمون t	معناداری	نتیجه آزمون
۴۱.۷	۶۵.۲	۳۳۹	-۱۸.۴۸۰	۰.۰۰۰	تایید

معناداری محاسبه شده برای آزمون نشان می‌دهد میان دو بازه زمانی تفاوت معناداری وجود دارد؛ بدین معنی که میانگین نگرش دانشجویان افغانی پس از ورود بهبود یافته و این بهبود به لحاظ آماری نیز قابل اعتماد است.

جدول شماره ۱۱- آزمون فرضیات فرعی

آزمون فرضیات فرعی

شماره فرضیه	متغیر وابسته	متغیر مستقل	معناداری	شدت همبستگی	نتیجه آزمون
۱	تصور از ایران بعد از ورود	عامل اقتصادی	۰.۴۵۲	۰.۴۱	رد
۲		شرایط اجتماعی	۰.۶۶۵	۰.۰۲۵	رد
۳		اشتراکات فرهنگی-مذهبی	۰.۰۰۰	۰.۷۶۹*	تایید
۴		رضایت از حضور در ایران	۰.۲۲۳	۰.۰۷۳	رد
۵		رضایت از تحصیل	۰.۰۰۰	۰.۵۲۶*	تایید
* معناداری در سطح ۰.۰۱					

در میان ۵ فرضیه ارائه شده، ۲ فرضیه تایید شده و ۳ فرضیه رد گردیده اند:

-اشتراکات فرهنگی-مذهبی، بهبود تصویر از ایران را در پی دارد. خطای برآورد محاسبه شده نیز در سطح ۰.۰۱ قرار دارد، بدین معنی که اشتراکات فرهنگی به احتمال ۹۹ درصد موثر بر بهبود ذهنیت موثر است. ضریب همبستگی معادل ۰.۷۶۹ محاسبه گردیده که همبستگی در حد قوی را گزارش می نماید.

-رضایت از تحصیل، بهبود تصویر از ایران را در پی دارد. خطای برآورد محاسبه شده نیز در سطح ۰.۰۱ قرار دارد، بدین معنی که رضایت از تحصیل به احتمال ۹۹ درصد موثر بر بهبود ذهنیت موثر

است. ضریب همبستگی معادل ۰.۵۲۶ محاسبه گردیده که همبستگی در حد متوسط را گزارش می‌کند.

سه متغیر شرایط اقتصادی، شرایط اجتماعی و رضایت از حضور در ایران نیز فاقد رابطه مستقیم هستند و بنابراین فرضیه آنها رد شده است.

جدول شماره ۱۱- آزمون فرضیه تفاوت معنادار در تصور پس از ورود میان مردان و زنان دانشجوی افغانی

نوع آزمون	معناداری	میانگین زنان	میانگین مردان	آزمون t	نتیجه
Independent Sample T-test	۰.۰۰۰	۷۷	۵۷.۹	-۸.۳۹۶	تأیید فرضیه

نتیجه حاصل از مقایسه میانگین در دو گروه دختران و پسران نشان می‌دهد که تفاوت معناداری در این متغیر در میان آنها وجود دارد. با توجه به میانگین محاسبه شده، رضایت تحصیلی زنان دانشجوی افغانی بیش از مردان دانشجوی افغانی است.

جدول شماره ۱۲- آزمون فرضیه تفاوت معنادار در تصور پس از ورود میان مقاطع تحصیلی دانشجویان افغانی

گرایش به مصرف برون‌گروهی	جمع مربعات	درجه آزادی	میانگین مربعات	مقدار F	معناداری
۲۹۰۵۴.۶	۲	۱۴۵۲۷.۳	۳۴.۶۱۳	۰.۰۰۰	
۱۴۱۴۳۵.۳	۳۳۷	۴۱۹.۷	-----	-----	
۱۷۰۴۸۹.۸	۳۳۹	-----	-----	-----	

تفسیر: نتیجه آزمون تفاوت میانگین‌ها برای مقاطع تحصیلی نشان می‌دهند که این مقاطع در تصویر از ایران باهم تفاوت دارند. بهترین وضعیت در مقطع دکتری با میانگین ۷۹ است و پس از آن مقطع کارشناسی ارشد با میانگین ۶۶.۸؛ بدترین وضعیت را نیز مقطع کارشناسی با میانگین ۳۳.۸ دارا است.

جدول شماره ۱۳- آزمون فرضیه تفاوت معنادار میان دانشجویان متاهل و مجرد در تصویر پس از ورود

نوع آزمون	معناداری	میانگین متاهلین	میانگین مجردان	آزمون t	نتیجه
Independent Sample T-test	۰.۰۴۰	۶۲.۴	۶۷.۳	-۲.۰۱۶	تأیید فرضیه

معناداری محاسبه شده برای آزمون نشان می‌دهد که گرچه تفاوت زیادی میان میانگین‌های دو گروه وجود ندارد اما این تفاوت به لحاظ آماری معنادار است و فرضیه تأیید می‌گردد.

بررسی عوامل مؤثر

وجود همبستگی میان دو متغیر به معنی وجود رابطه تبیینی میان آنها نخواهد بود. پدیده‌های اجتماعی را نمی‌توان صرفاً با یک عامل تبیین نمود. لذا آزمون‌های قبلی صرفاً تأثیر منفرد متغیرها و نه تأثیر علی چندگانه متغیرها را بر رضایت از تحصیل را نشان دادند. هنگامی که چند متغیر

مستقل در مورد یک متغیر وابسته مورد بررسی قرار می‌گیرند، برای جلوگیری از همبستگی کاذب میان متغیرها و همچنین خالص نمودن میزان تأثیر هر متغیر مستقل با متغیر وابسته و تعیین نمودن ضریب تبیین، از مدل رگرسیون استفاده می‌گردد. این مدل با خالص نمودن میزان همبستگی متغیرهای مستقل، همبستگی کاذب را از معادله حذف نموده و بر اساس اولویت تأثیرگذاری بر متغیر وابسته، متغیرهای مستقل را وارد معادله نموده و میزان تأثیرگذاری متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته را محاسبه می‌نماید. برای مشخص نمودن ضریب تأثیر متغیرها به ترتیب اولویت، از روش گام‌به‌گام (Stepwise) استفاده شده است که متغیرهای مستقل را برحسب اهمیت تأثیرگذاری وارد معادله می‌نماید.

جدول شماره ۱۴- مدل رگرسیون چندگانه عوامل مؤثر بر گرایش

گام‌های مدل	ضریب همبستگی	ضریب تعیین	ضریب تعیین تعدیل شده	خطای استاندارد برآورد
۱	۰.۷۶۹	۰.۵۹۱	۰.۵۹۰	۱.۴
۲	۰.۷۹۸	۰.۶۳۷	۰.۶۳۵	۱.۳
۳	۰.۸۱۴	۰.۶۶۳	۰.۶۶۰	۱.۳
۴	۰.۸۱۸	۰.۶۶۹	۰.۶۶۵	۱.۳
۵	۰.۸۲۲	۰.۶۷۶	۰.۶۷۲	۱.۲

بر اساس اطلاعات موجود در جدول، عوامل در ۵ گام وارد مدل شده‌اند:

- در مدل اول، شرایط اشتراکات فرهنگی-مذهبی به عنوان تنها و مهم‌ترین عامل وارد مدل گردیده و توانسته است به‌تنهایی ۵۹ درصد از تغییرات را تبیین نماید.
- در مدل دوم، رضایت از تحصیل به اشتراکات فرهنگی اضافه گردیده و این دو در کنار هم ضریب تعیین را به حدود ۶۴ درصد افزایش داده‌اند.
- در مدل سوم، جنسیت اضافه گردیده و ضریب تعیین را به ۶۶ رسانیده است.
- در مدل چهارم، مقطع تحصیلی وارد گشته و ضریب تعیین را حدود ۶۷ رسانیده است
- و در نهایت در مدل پنجم، وضعیت تاهل وارد گردیده و ضریب تعیین را به بیش از ۶۷ درصد افزایش داده است.

اکنون میزان تأثیرگذاری تفکیکی متغیرهای نامبرده شده در جدول زیر بیان گردیده است:

جدول شماره ۱۵- میزان تأثیر تفکیکی متغیرهای مستقل بر رضایت تحصیلی

سطح معناداری	مقدار T	ضرایب استاندارد شده		
		بتا ($Beta$)		
۰.۰۰۰	۱۴.۹۸۰	-----	عدد ثابت	
	۲۲.۰۶۰	۰.۷۶۹	اشتراکات فرهنگی	
۰.۰۰۰	۱۵.۲۰۲	-----	عدد ثابت	
	۲۰.۷۷۹	۰.۷۰۸	اشتراکات فرهنگی	
	۸.۵۷۰	۰.۲۲۴	رضایت از تحصیل	
۰.۰۰۰	۴.۷۷۲	-----	عدد ثابت	
	۱۷.۴۹۰	۰.۶۳۲	اشتراکات فرهنگی	
	۵.۸۲۷	۰.۱۹۵	رضایت از تحصیل	
	۵۰.۸۳	۰.۱۸۴	جنسیت	
۰.۰۰۶	۲.۷۴۰	-----	عدد ثابت	
	۱۶.۳۷۶	۰.۶۰۹	اشتراکات فرهنگی	
	۵.۵۵۴	۰.۱۸۵	رضایت از تحصیل	
	۴.۸۷۰	۰.۱۷۶	جنسیت	
	۰.۰۱۸	۲.۳۷۹	۰.۰۸۱	مقطع تحصیلی
۰.۰۳۲	۲.۲۱۰	-----	عدد ثابت	
	۱۶.۷۷۰	۰.۶۲۳	اشتراکات فرهنگی	
	۴.۳۸۵	۰.۱۵۹	رضایت از تحصیل	
	۳.۸۸۸	۰.۱۴۲	جنسیت	
	۰.۰۰۲	۳.۱۹۴	۰.۱۱۴	مقطع تحصیلی
	۰.۰۰۵	۲.۸۰۶	۰.۱۰۲	وضعیت تاهل

هر ۵ متغیری که فرضیه آنها تایید گردید، در مدل رگرسیون نیز دارای تأثیرگذاری هستند؛ اشتراکات فرهنگی، رضایت از تحصیل، جنسیت، مقطع تحصیلی و وضعیت تاهل به ترتیب دارای بیشترین تأثیرگذاری شناسایی شده اند.

جدول شماره ۱۶- عوامل تأثیرگذار بر ارتقاء دانشگاه در نظر دانشجویان عراقی

متغیر	میانگین
ارائه دروس به زبان انگلیسی	۷۳.۱
اسکان در دانشگاه	۷۵.۲
اعتبار مدرک دانشگاه	۷۱.۱
دروس به روزرسانی شده	۶۷
امکان ادامه تحصیل در مقاطع بالاتر	۷۰.۵

به نظر دانشجویان افغانی محصل در دانشگاه فردوسی، ۵ متغیر مورد نظر که موثر بر ارتقاء سطح دانشگاه خواهند بود، به این ترتیب دارای اهمیت هستند: اسکان دانشجویان در محیط دانشگاه، ارائه دروس به زبان انگلیسی، اعتبار مدرک دانشگاه فردوسی، امکان ادامه تحصیل در مقاطع بالاتر و در نهایت دروس به روزرسانی شده.

منابع

- آدلر، ایمانوئل، بارنت، مایکل آن، جوامع امنیتی، ترجمه محمد بیاتی چالشتی، تهران، انتشارات کتابدار توس.
- آشنا، حسام الدین و جعفری هفت خوانی، نادر، "دیپلماسی عمومی و سیاست خارجی؛ پیوند ها و اهداف"، دو فصلنامه دانش سیاسی، شماره پنج، بهار و تابستان ۱۳۸۶.
- آقای، سید داوود و دیگران، راهبرد دیپلماسی عمومی آمریکا در خاورمیانه؛ ارزیابی تطبیقی دوران بوش و اوباما، راهبرد، شماره ۷۸، سال بیست و پنج، بهار ۱۳۹۵، ص ۶۳
- پاراما، اندرجیت، کاکس، مایکل، قدرت نرم و سیاست خارجی ایالات متحده (دیدگاه های نظری، تاریخی و معاصر)، مترجم علیرضا طیب، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول، ۱۳۹۰.
- توحید فام، محمد، فرهنگ در عصر جهانی شدن، چالش ها و فرصت ها، تهران، نشر روزنه، ۱۳۸۲.
- جوادی ارجمند، محمد جواد، "تاثیر جهانی شدن بر جایگاه دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی ایران"، فصلنامه علمی و پژوهشی انقلاب اسلامی، سال دهم، پاییز ۱۳۹۲، شماره ۳۴، صص ۱۶۳-۱۸۰.
- جوادی ارجمند، محمد جعفر و چابکی ام البنین، "هویت و شاخص های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران"، ۱۳۸۹، فصلنامه سیاست، دوره ۴۰، شماره ۱، صص ۳۹-۵۹.
- خانی، محمد حسن، ۱۳۸۴، "نقش فرهنگ و ابزار های فرهنگی در طراحی و پیشبرد دیپلماسی"، مجموعه مقالات همایش ارتباطات بین فرهنگی و سیاست.
- خراسانی، رضا، ۱۳۸۷، "جایگاه و نقش قدرت فرهنگی در سیاست خارجی و تاثیر آن در روند تحولات جهانی"، فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۴۱، بهار، صص ۴۷-۷۲.

-خلاصه مدیریتی "گزارش تحلیلی: بررسی مفهومی دیپلماسی علم و فناوری و ترسیم وضع موجود آن در جمهوری اسلامی ایران"، اسفند ۱۳۹۰، ریاست جمهوری معاونت علمی و فناوری .

-زمانی منش، حامد، و محمدی، عارف، "جذب دانشجویان خارجی راهبردی برای خودکفایی اقتصادی"، کنفرانس بین‌المللی نقش مدیریت انقلاب اسلامی در هندسه قدرت نظام جهانی (مدیریت، سیاست، فرهنگ، امنیت، اقتصاد، حسابداری).

-ژان میلسن و همکاران، دیپلماسی عمومی نوین کاربرد قدرت نرم در روابط بین الملل، ترجمه رضا کلهر، محسن روحانی، تهران، دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۹
-سادات محسنی سهی، هدی و سادات محسنی سهی، فریبا، "تأثیر دیپلماسی علم و فناوری بر افزایش قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران" مدیریت در دانشگاه اسلامی، ۹، سال چهارم، شماره ۱، بهار و تابستان، ۱۳۹۴.

-سعیدی، روح الامین، مقدم فرد حمید رضا، "منابع قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران"، دو فصلنامه قدرت نرم سال چهارم، شماره یازدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳.

-سمیر، رضا و مقیمی، احمد علی، "منافع ملی و شاخص های دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران"، سیاست جهانی، بهار ۱۳۹۴، دوره ۴، شماره ۱، صص ۷-۳۸
سلیمانی، پور لک، قدرت نرم در استراتژی آمریکایی خاورمیانه، تهران، نشر پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول، ۱۳۸۹.

-سلیمی، حسین، ۱۳۸۶، "نگرش سازه انگارانه به هویت ملی در ایران"، فصلنامه مطالعات ملی، سال ۸، شماره ۳، صص ۳۱-۵۳

شهرام نیا، امیر مسعود، "تأثیر جهانی شدن بر دیپلماسی فرهنگی با تاکید بر نظریه صلح سازی"، راهبرد فرهنگ شماره بیست و چهار زمستان ۱۳۹۲
شفیع پور، ابراهیم و پور روحانی، سیما، "مبانی دیپلماسی علم و فناوری"، مرداد ۱۳۹۲، شماره ۱، ماهنامه فناوری و نوآوری، ۱۷.

شفیع زاده، حمید، "بررسی مهمترین چالش ها و راهبرد های جذب دانشجویان خارجی در ایران (با استفاده از تکنیک گروه های کانونی)"، راهبرد، شماره ۶۹، سال بیست و دوم، زمستان ۱۳۹۲، صص ۲۴۷-۲۶۲.

- شهرام نیا، امیر مسعود، "تاثیر جهانی شدن بر دیپلماسی فرهنگی با تاکید بر نظریه صلح سازی"، راهبرد فرهنگ شماره بیست و چهار، زمستان ۱۳۹۲.
- شهرام نیا، سید امیر مسعود، علی ابراهیمی و میثم بلباسی، "واکاوی مفهومی قدرت نرم و راهکار (فرصت) های ایران در قبال آن"، مجله دانش سیاسی و بین الملل، سال اول، شماره سوم، پاییز، ۱۳۹۱.
- صادقی، محمد مسعود، مولفه های دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، تهران، سخنوران چاپ اول، ۱۳۹۳.
- صالحی امیری، سید رضا، عظیمی دولت آبادی، مبانی سیاستگذاری و برنامه ریزی فرهنگی، امیر، پژوهشکده تحقیقات راهبردی، چاپ چهارم، ۱۳۹۲.
- صالحی امیری، سید رضا، سعید محمدی، سعید، ۱۳۹۲، دیپلماسی فرهنگی ایران، تهران، ققنوس، چاپ دوم.
- عیوضی، محمد رضا، پارسا، مونا، "الگوی تحلیلی قدرت نرم و سیاست بین الملل"، دو فصلنامه قدرت نرم، ۱۳۹۲، صص ۹۹-۱۱۲.
- فتحی، کوروش، عارفی، محبوبه، زمانی منش، حامد، "بررسی موانع پذیرش دانشجویان خارجی در دانشگاه ها و موسسات آموزش عالی"، فصلنامه پژوهش و برنامه ریزی در آموزش عالی، سال ۱۷، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۰، صص ۶۵-۸۰.
- فیروزآبادی، سید جلال، خرمشاد، محمد باقر، رستگاری، محمد حسین، "مولفه های کلیدی در دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران"، رهیافت، سال نهم، شماره ۳۲، پاییز ۱۳۹۴، صص ۳-۲۴.
- قوام، عبد العلی، روابط بین الملل: نظریه ها و رویکردها، سمت، ۱۳۹۳.
- کاظمی، سید علی اصغر، دیپلماسی نوین در عصر دگرگونی روابط بین الملل، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰.
- معینی علمداری، جهانگیر، راسخی، عبدالله، روش شناسی سازه انگاری در حوزه روابط بین الملل، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین المللی، شماره چهارم، پاییز ۱۳۸۹، صص ۱۸۳-۲۱۴.

-ملک زاده، محمد، "قدرت نرم نظام جمهوری اسلامی ایران در ابعاد منطقه‌ای (مؤلفه‌ها، دستاوردها و راهکارها)"، سیاست متعالیه، سال سوم شماره چهارم، صص ۱۳۳-۱۵۴، زمستان ۹۳

-موسوی جشنی، سید صدرالدین، "الگوی تحلیلی قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در جهان اسلام"، فصلنامه اندیشه سیاسی در اسلام، سال اول، شماره ۱، پاییز ۱۳۹۳، صص ۱۴۷-۱۷۸

-موسوی موحدی، علی اکبر، کیانی بختیاری، ابوالفضل، "دیپلماسی علمی و فناوری"، نشریه نشاء علم، شماره دوم، خرداد ۱۳۹۱، صص ۷۱-۷۶

-هادیان، ناصر، "سازه‌انگاری از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی"، فصلنامه سیاست خارجی ف سال هفدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۳

مروری کوتاه بر روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی افغانستان و ایران در دوران معاصر

زلمی هوتک

چکیده

پژوهش حاضر به منظور بررسی مختصر روابط دیرینه و تاریخی افغانستان و ایران در رابطه مناسبات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در دوران معاصر صورت گرفته است. معلومات مورد نیاز به شیوه کتابخانه ای جمع آوری و به طریقه توصیفی مورد بحث قرار گرفته است تا حد امکان اطلاعات و معلومات از منابع ایرانی و افغانی در باره روابط دو کشور همسایه و برادر جمع آوری شده است. که بیانگر ریشه های عمیق تاریخی و مشترکات گسترده فرهنگی می باشد. باوجود مداخلات، تجاوزات و تحریکات استعمارگران وقت امپراتوری هند برتانوی و امپراتوری روسیه در امور این دو کشور باز هم مردمان افغانستان و ایران موفق شدند در پهلوی همدیگر با داشتن روابط نیک و حسن همجواری زیست نموده و روابط دوستانه خویش را حفظ نمایند.

کلمات کلیدی: روابط سیاسی؛ فرهنگی؛ اقتصادی؛

۱-مقدمه

افغانستان به علت واقع شدن در منطقه قلب آسیا و در مجاورت با کشورهای همجوار نظیر ایران، پاکستان و کشورهای آسیای میانه و چین از موقعیت حساس و استراتژیک برخوردار بوده، همچنان متأثر از وقایع و رویدادهای تاریخی کشورهای مذکور می باشد، تحولات و رخدادهای سیاسی و فرهنگی این کشور ها نیز توانسته اثرات خود را روی کشور یکدیگر باقی گذارد. ایران و افغانستان نیز یکی از کشورهای فوق الذکر بوده که در طول تاریخ گاهی دارای سرنوشت و مقدرات مشترک و زمانی در حوزه های جغرافیایی جداگانه بالای یکدیگر اثرگذار بوده است. کمتری کشوری در جهان به چنین مشترکات نزدیک همچو زبانی، دینی و نژادی وجود دارد که طی قرن ها و سده های متمادی پهلوی هم دوستانه زیست داشتند.

واضح است که در دوان معاصر بعضی کشیدگی‌های سیاسی روی مسایل مرزی و آب بین دو دولت افغانستان و ایران وجود داشته اما هیچگاه سبب جدایی ملت‌ها و مردم دو کشور نشده است. باوجود فراز و نیشب زمان توانستند روابط دوستانه خویش را در چوکات حسن همجواری حفظ نمایند. (۵)

۲- روابط سیاسی

در دوران معاصر دولت افغانستان در سال ۱۹۲۰م به عنوان یک کشور مستقل اولین تماس مقدماتی با ایران را با اعزام سردار عبدالعزیز خان به عنوان نماینده سیاسی به آن کشور، برقرار نمود. سردار عبدالعزیز خان در زمان حکومت امیر عبدالرحمن به ایران تبعید شده بود و در آن جا او با شاه ایران و نیز بسیاری از سران نظامی و ملکی آن کشور آشنایی حاصل و روابط دوستانه برقرار نمود. از آن جمله یک افسر نظامی بنام "رضا خان میر پنج" بود که از طرف دولت ایران به عنوان یاور وی توظیف گردیده بود.

همین رضا خان بعداً به عنوان فرمانده و یکی از شخصیت‌های مهم نظامی ایران گردید که بعدها با سقوط خاندان قاجار به شاهنشاهی ایران رسید. آشنایی و احترام که به سردار عبدالعزیز خان در ایران داشتند موجب گردید تا امان‌الله خان او را به عنوان سفیر به دربار ایران بفرستد اعتماد ایرانی‌ها به عبدالعزیز خان سبب عقد معاهده گردید که ایران با هیچ کشور دیگری چنین معاهده را عقد نکرده است. عبدالعزیز پیشنهادی را در پنج فقره با مقامات ایرانی به بحث گذاشت:

- آغاز مذاکرات دوستانه بین دو کشور
- تاسیس قونسلگری افغانی در مشهد
- برقراری روابط تجارتي
- تاسیس روابط سیاسی میان دو کشور
- این روابط باید به سویه سفیر باشد

دولت ایران به تمام این خواسته‌ها با جبین گشاده جواب مثبت داده و قبل از اینکه قرار داد رسمی بین دو کشور به امضاء برسد "مجددالملک" را به عنوان نماینده سیاسی این کشور به دربار کابل اعزام داشت و در مقابل سردار عبدالعزیز خان را به سفارت در تهران منسوب نموده و

این روابط منجر به معاهده مودت بین دو کشور گردید (۷). معاهده مودت که دوازده ماده داشت که از طرف افغانستان سردار عبدالعزیز خان سفیر افغانستان در تهران و از طرف ایران میرزا حسن خان محتشم السلطنه در تاریخ ۱۹۲۱م امضا کردند.

مطابق فصول این عهد نامه، دو کشور برای برقراری روابط دوستانه و رعایت حقوق دیپلمات ها و اتباع یکدیگر و داشتن جنرال کنسولی و کسنولگری در شهرهای بزرگ و استرداد مجرمان غیر سیاسی و اختیار کردن سیاست بی طرفی در صورت بروز جنگ، تعهداتی را پذیرفتند. بعد از مدتی اسدالله مشاور السلطنه، وزیر خارجه ایران و عبدالعزیز خان سفیر و وکیل مختار دولت افغانستان در فصل دیگر بر این افزودند. فصل اول این الحاقیه در مورد فراهم ساختن تسهیلات برای اتباع دو کشور توسط ماموران دولت متبوع خود و فصل دوم در مورد طایقه ها و ایل‌های بود که در گذشته به ایران آمده بودند. مطابق این فصل کسانی که قصد مسافرت به افغانستان را داشتند، بایستی حتماً تذکره خود را به امضا مامورین افغانستان مقیم ایران می رساندند با طایقه های سرحد نشین که در خاک دو کشور یلاق و قشلاق داشتند، در مدت توقف شان در هر کشور مانند تبعه آن کشور با آن ها برخورد می شد. در سال ۱۹۲۲م با تلاش میرزا نصرالله خان اعتلاءالملک فصل سوم نیز بر این الحاقیه افزوده شد.

با سقوط حکومت قاجاریه و روی کار آمدن رضا شاه در ایران ۱۹۲۴م روابط ایران و افغانستان همچنان دوستانه باقی ماند و در سال ۱۹۲۶م معاهده ودادیه و تامینه در نه فصل بین دو کشور به امضا رسید. این معاهده را از جانب ایران سید مهدی فرخ و از طرف افغانستان غلام صدیق خان چرخ‌چی وکیل وزارت خارجه امضا کردند (۲).

در فصل اول این معاهده اساس روابط طرفین همان عهد نامه نخستین مورخ اول سرطان ۱۳۰۰ مطابق ۳ جون ۱۹۲۱ افغان و ایران قبول شده بود از ماده دوم تا چهارم عدم تعرض به همدیگر و حفظ بی طرفی هنگام تعرض یک یا چند دولت ثالث به یکی از معاهدین - تصریح و تعهد گردیده بود. ماده ۵ آماده گی طرفین را برای عقد قرارداد های تجارتي و اقامت قنسولی و روابط پستی و تیلگرافی و اعاده مجرمین دربر می گرفت. در ماده ۶ و پروتوکول ضمیمه طرز ارجاع به حکمیت - در مسایل متنازع فیها - تشریح گردیده بود (۴).

مناسبات افغانستان و ایران در دوران معاصر به اندازه خوب بود که در سال ۱۹۶۳م نسبت اختلافات سرحدی و بخصوص خط دیورند روابط افغانستان و پاکستان قطع و راه های ترانزیت

افغانستان از طریق پاکستان مسدود گردید در ماه می همین سال حکمیت شاه ایران در رفع اختلافات افغانستان و پاکستان موثر و کارگر واقع شد. افغانستان هیت را به ریاست سید قاسم رشتیا وزیر مطبوعات به تهران فرستاد. این هیت در زیر نظر شاه ایران با هیت پاکستانی به ریاست ذوالفقار علی بوتو وزیر خارجه آن کشور در باره حل اختلافات دو کشور مذاکره نمود و در پایان گفتگو کوتاه اما قاطع، طرفین موافقه کردند که مناسبات سیاسی را دوباره بین کشورهای شان برقرار ساخته، تجارت و ترانزیت را از سر بگیرند و در ایجاد فضای مساعد مبنی بر تفاهم نیک، دوستی و اعتماد متقابل در بین کشورهای شان صرف مساعی کنند (۶).

۳- روابط فرهنگی

کشورهای افغانستان و ایران شامل سرزمین‌های است که روزگاری به نام آریانا و بعداً خراسان یاد می‌شد. در دوران معاصر دو کشور جدید با اشتراکات عمیق فرهنگی، نژادی، زبانی دینی و تاریخی بوجود آمد. وجود شخصیت‌ها و دانشمندان مشترک همچون ابن سینا، مولانا محمد جلال الدین بلخی، حافظ، فردوسی، سعدی و دیگران از جمله مولفه‌های فرهنگی است که همکاری دو جانبه را فراهم می‌سازد (۷).

جمهوری اسلامی افغانستان و جمهوری اسلامی ایران از جمله کشورهای استند که با داشتن مشترکات نژادی، تاریخی، زبانی و فرهنگی در همسایگی یکدیگر قرار دارند. ریشه‌های تاریخی و فرهنگی دو کشور آنقدر به هم نزدیک است که امروز می‌توان گفت کمتر کشوری در جهان وجود دارد که به این پیمان‌ها اشتراکات داشته باشند. هم‌چنان زبان پارسی نیز تنها با تفاوت لهجه به عنوان یکی از مشترکات میان دو کشور محسوب می‌شود که اساس و ریشه هر دو زبان پارسی دری و پارسی ایرانی همان زبان هندو آروپایی بوده که قسمت شرق آن بیشتر شهره هندوآریایی اطلاق می‌گردد.

زبان‌های معاصر هندوآریایی طبق نظر اورانسکی زبان‌های فارسی، تاجیکی، پشتو، اسیتنی، کردی، تاتی، بلوچی، زبان‌های پامیری "شغنایی و واخانی" و یک سلسله زبان‌ها و لهجه‌های انتشار یافته دیگر در حدود ایران، کشورهای آسیای میانه و ماورای قفقاز، افغانستان، تاجکستان، ترکیه و دیگر دولت‌های شرق شامل می‌شوند (۸).

ویژه گی برجسته دیگری که میان این دو کشور مشترک می باشد این است که اکثریت قریب به ۹۹ فیصد مردم هر دو کشور افغانستان و ایران پیرو دین مقدس اسلام هستند. طوریکه دین به عنوان یک عامل پیوند دهنده می تواند مبنای مناسب برای شکل گیری همگرایی بر پایه فرهنگ اسلام در کنار سایر وجوهات مشترک قرار گیرد امروزه جلسات ختم قرآن در روزهای خاص دینی بین مسلمانان اهل تشیع و تسنن هر دو کشور برگزار می گردد. از طرفی برگزاری نماز جماعت در مساجد، روزه ماه مبارک رمضان، جشن ها و اعیاد میلاد پیامبر اسلام، دهم محرم، نماز های جمعه، مراسم تولد، ازدواج، مرگ به خاک سپاری، سوگ واری، وضعیت زنان و حجاب البته با تفاوت های محلی خاص در بین دو کشور مشابه اند. نوروز به عنوان اولین روز سال در تقویم هر دو کشور نیز یکسان بوده که با اول حمل مصادف می گردد اساساً آئین نوروزی از چند هزار سال قبل از میلاد میان اقوام آریایی رواج داشته که امروز هم با ویژه گی های متفاوت در کشورها جشن گرفته می شود (۹).

افغانستان و ایران دو کشور مستقل اند که به یک خانواده فرهنگی و تمدنی تعلق دارد که در این مورد استاد خلیل الله خلیلی چنین می فرماید:

زآغاز تاریخ ایران و افغان	سرخوان دانش چو اخوان نشسته
زباغی دوسرو روان سر کشیده	به شاخی دو مرغی خوش الحان نشسته
دو شاگرد فطرت، دو استاد مشرق	دو همدرس در یک دبستان نشسته (۱۰)

به همین ارتباط سید محمد طباطبایی بسیار زیبا می سراید:

من و برادر من خیرخواه یکدگریم	دوتای زاده زیک جفت مادر و پدریم
من و برادر افغان مهربان دل من	به دوستی و صفا در زمانه مشتهریم
زهرچه می نگری می توان گذشت ولی	ازین برادری خویشتن نمی گذریم
زمین و باغ و سرا بالسویه شد تقسیم	که هرکدام در آن سهم خاص خود ببریم
ولی کمال پدر جامه ی نفیس نبود	که هر یکی بتوان وصله یی از آن بدریم
مفاخر پدر مشاع باقی ماند	نمی توان بفروشیم یا زهم بخیریم (۱۰)

سرودهای فوق و ادبیات دیگری این چنینی، بیانگر این حقیقت است که دو جغرافیای مستقل سیاسی، دو هویت ملی متمایز، دارای یک هویت فرهنگی و تمدنی است و متعادل ساختن منافع ملی با منافع تمدنی، راز ثبات و توسعه پایدار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در تمام منطقه است.

لازمی دانسته می‌شود که کشورهای که در حوزه‌ی فرهنگی و تمدنی مشترک قرار دارند باید منافع ملی خود را با منافع تمدنی متوازن نمایند در صورت متوازن شدن آن، همه چالش‌های موجود بین کشورهای منطقه منتفی می‌گردد و ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی متقارن فصل جدیدی را در روابط کشورها خواهد گشود (۱۱). خلاصه اینکه وقتی از ایران و افغانستان سخن می‌گویم، از گستره‌ی پرپهنه این خاک سخن در میان است که در طول تاریخ گاهی جدا و زمانی در مرزهای جغرافیایی مشترک، کشوری مشترک را تشکیل داده‌اند و در رابطه‌ی مشترکات دو ملت ایران و افغانستان بسیار سخن گفته شده از جمله اینکه در جهان کمتر ملتی با هم این همه شباهت‌ها را دارند.

۴- روابط اقتصادی

ایران یکی از مهم‌ترین همسایگان افغانستان است. این دو کشور دارای ۹۳۴ کیلومتر مرز مشترک و هم‌چنین دارای روابط عمیق تاریخی، فرهنگی و اقتصادی هستند. در سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۷۹ م هر دو کشور تحولات قابل ملاحظه‌ای را تجربه کردند که تأثیرات پایداری داشت، کودتا هفت‌تور در افغانستان در سال ۱۹۷۸ و انقلاب اسلامی ۱۷۷۹ در ایران سبب جمهوری اسلامی گردید (۸). در شرایط موجود سیاست خارجی افغانستان در قبال ایران با محوریت روابط و جلب مشارکت در بازسازی کشور، بیشتر در راستای کسب حمایت‌های اقتصادی و مشارکت در بازسازی افغانستان و تداوم میزبانی ایران از مهاجرین افغان بوده است. افغانستان بعد از سقوط طالبان توانست ۵۶۰ میلیون دالر تعهد ایران برای بازسازی بدست آورد و در کنفرانس پاریس نیز ایران ۵۰ میلیون دالر کمک بلاعوض و ۳۰۰ میلیون دالر قرضه وعده داد. بر اساس گزارش وزارت مالیه افغانستان از میزان کمک‌های تعهد شده کشورها و سازمان‌های منطقه‌ی و بین‌المللی برای بازسازی افغانستان، ایران ۲۵۴ میلیون دالر به صورت بلاعوض در چهارچوب تعریف پروژه‌های مختلف به افغانستان کمک کرده است (۱۲). یکی از محورهای سیاست خارجی ایران نسبت به افغانستان گسترش همکاری‌های ترانزیتی و صادرات است. ایران خود را همچنین همکار تجارتي افغانستان می‌داند که مصداق‌های برای نقش تجارتي ایران در افغانستان وجود دارد.

الف) تفاهم نامه دو جانبه در ماه حمل ۱۳۹۱ بین افغانستان و ایران، قطعه زمینی در بندر چاه بهار از سوی ایران در اختیار دولت افغانستان قرار داده شده است که بر اساس آن بعد از این حضور تاجران افغانستان در بندر چاه بهار فراهم می شود و از طریق آن تاجران افغان به آب های آزاد دسترسی خواهند داشت و ایران از طریق احداث خط آهن و توسعه بندر چاه بهار دسترسی افغانستان را به دریا عمان آسان کرده است.

ب) طرح انتقال آب تاجکستان توسط خط لوله از شمال افغانستان به ایران؛

ج) طرح خط ریل که کشور (ایران، افغانستان، تاجکستان، چین و قرقیزستان، را به طول ۲۲۶۰ کیلومتر به هم وصل می سازد و موجب گسترش مبادلات تجاری، افزایش صادرات و کاهش هزینه های ترانزیت بین این کشورها می گردد.

د) ایران در دوره پس از یازده سپتامبر کالاهای فراوانی به افغانستان صادر کرده است در حدود ۹ میلیارد و ۶۱۳ میلیون دالر صادرات به افغانستان داشته است.

ه) احداث پایپ لاین نفت به افغانستان

با توجه به محور های سیاست خارجی افغانستان و ایران، فرصت های خوب در همکاری دو جانبه در پرتو همکاری های منطقه ای، به خصوص پروسه استانبول وجود دارد. از زمان سقوط رژیم طالبان در اواخر سال ۲۰۰۱ میلادی حکومت ایران منابع قابل توجهی را برای بازسازی افغانستان اختصاص داده است. در حقیقت ایران یکی از بزرگترین تمویل کنندگان بین المللی افغانستان است. ایران در تعهدات کنفرانس بین المللی توسعه و بازسازی افغانستان در سال ۲۰۰۹م در توکیو منعقد گردید که سالانه در حدود ۵۰ میلیون دالر کمک می کند. ایران هم چنان برای بیش از ۲/۵ میلیون پناهنده افغان که از سال ۱۹۷۹م بنابر درگیری های طولانی مدت از این کشور فرار نمودند، پناهگاه داده است و برای بیش از ۱/۵ میلیون مهاجر بدون مدرک، اشتغال فراهم نموده است که از این طریق با وجوه ارسالی، خانواده های شان را در افغانستان حمایت می کنند. الویت های ایران کمک های اقتصادی (مانند ساخت و ساز جاده ها، تامین آب، زراعت، مراقبت های صحی، گمرک و تجارت) کمک در زمینه های فرهنگی و آموزش و کمک در مسایل امنیتی از طریق حمایت از دفاتر منطقه ای مبارزه با

مواد مخدر و ساخت پست‌خانه‌ها مرزی می‌باشد. موسسات غیر دولتی مانند انجمن هلال احمر ایران و بنیاد امداد امام خمینی نیز کمک‌های مالی ارائه می‌کند (۱۳).

۵- نتیجه

افغانستان و ایران دو کشور اسلامی است که در همسایگی همدیگر قرار دارند و دارای ریشه‌های عمیق تاریخی و فرهنگی همراه با تاریخ طولانی می‌باشد. این دو کشور در دوران معاصر با وجود فراز و نشیب‌های سیاسی، روابط نزدیک و دوستانه باهم داشتند مردم این دو سرزمین آنقدر باهم گره خوردند که هیچگاه نمی‌توان، آن‌ها را ملت‌های بیگانه و متفاوت از همدیگر تصور نمود. روابط نیک همجواری و مناسبات دوستانه سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و مشترکات دینی زبانی و بسا مسایل دیگر از جمله مولفه‌های هستند که مردمان این دو کشور مسلمان را در طول تاریخ باهم نزدیک ساخته‌اند. ملت‌های این دو سرزمین آرزو دارند از فرصت‌ها و امکانات که فرا روی آن‌ها وجود دارد به وجه احسن در جهت تامین و تحکیم مناسبات دوستانه مساعی به خرج دهند.

منابع

- تمنا، فرامرز، سیاست خارجی افغانستان، مرکز استراتژیک وزارت امور خارجه، سال ۱۳۹۲، ص ۹۱.
- حقیقی، متولی، افغانستان و ایران، چاپ استان قدس رضوی، سال ۱۳۸۳، ص ۳۲۶-۳۲۷.
- خلیلی، خلیل‌الله، کلیات اشعار، بلخ سال ۱۳۷۸.
- غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، سال ۱۹۶۷، مطبعه دولتی کابل، ص ۷۸۸.
- روح زنده، جمیله/ گزری بر روابط سیاسی ایران و افغانستان، www.AEL.AF
- فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، تهران، انتشارات عرفان، سال ۱۳۸۵، ص ۷۷۵.
- قل‌اف، داکتر محمد قل، آریایی‌ها و تمدن آریایی‌ها، تهران، انتشارات اساطیر، سال ۱۳۸۷، ص ۱۰۸.
- مطالعات استراتژیک، وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی افغانستان، سال ۱۳۹۷، ص ۱۰۱-۱۰۲.
- مشترکات فرهنگی افغانستان و منطقه، اکادمی علوم، سال ۱۳۹۵.
- مزده، وحید، روابط سیاسی ایران و افغانستان در قرن بیستم، انتشارات میوند، سال ۱۳۸۹، ص ۲۵-۲۹.
- یزدی، محمود افشار، جلد اول، تهران، سال ۱۳۵۹.

بررسی عملکرد تطبیقی سیاست خارجی اوباما و ترامپ در افغانستان

۱- زیبا زمانی

۲- محمدحسین اسماعیلی سنگری

چکیده

ایالات متحده در اکتبر ۲۰۰۱ به افغانستان حمله کرد و طولانی ترین جنگ در تاریخ آمریکا آغاز شد. آمریکا در طی سال های حضور در افغانستان آشکار ساخت که مبارزه با تروریسم هدف کوتاه مدت و عاملی برای حضور بلندمدت و دستیابی به اهداف استراتژیک در قلب آسیا است. بعد از ۱۰ سال در ۲۰۱۱ باراک اوباما اعلام کرد که نیروهای آمریکایی در آینده ای نزدیک شروع به خروج از افغانستان می کنند. سیاست اوباما در مورد افغانستان در واقع نقشه ی راه دولت وی در برخورد با مسئله افغانستان قلمداد می شود. استمرار مشکلات آمریکا در این کشور در برخورد با طالبان یکی از مهم ترین مسائلی است که دولت اوباما درصدد حل آن در کوتاه ترین زمان ممکن بود. ترس از تبدیل این کشور به جایگاه تروریست ها و هدف قرارگرفتن منافع آمریکا و متحدانش باعث اتخاذ استراتژی جدید آمریکا (دولت دونالد ترامپ) در قبال افغانستان شده است. تغییرات مداوم استراتژی آمریکا در افغانستان به دلیل عدم توجه به مسائل درونی، پیچیدگی های تاریخی، قومی، فرهنگی، سیاسی این کشور بود که نتیجه آن تنزل آمریکا در عرصه جهانی و ناکامی در سرکوب طالبان، پدیده تروریسم و فقدان ثبات در افغانستان می باشد. سؤال اصلی تحقیق این است که: چه عوامل و زمینه هایی در اتخاذ استراتژی اوباما و ترامپ در قبال افغانستان تأثیرگذار بودند؟ فرضیه کار بیان می دارد که به رغم حضور آمریکا و ناتو در افغانستان موفقیت چندانی در استقرار صلح و ثبات در افغانستان حاصل نشد و ترس از فروپاشی دولت افغانستان و تبدیل این کشور به جایگاه تروریست ها، باعث اتخاذ استراتژی جدید آمریکا در کاهش نصف نیروهای نظامی در افغانستان و مدیریت سیاسی دولت افغانستان (دولت سازی) از سال ۲۰۱۹ به بعد در افغانستان شده است. در این مقاله با استفاده از منابع اینترنتی - مقالات علمی معتبر و باروش توصیفی - تحلیلی به تدوین استراتژی و سیاست های تطبیقی اوباما و ترامپ در افغانستان پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: آمریکا، افغانستان، تروریست، طالبان، دولت سازی.

کارشناس ارشد روابط بین الملل - دانشگاه گیلان zibazamani۲۴@gmail.com

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان msangariam@guilan.ac.ir

مقدمه

حفظ و گسترش هژمونی آمریکا یک اصل اساسی و بنیادین در سیاست خارجی این کشور قلمداد می‌شود. کشورها در طول زمان و بر اساس تجربیات کسب شده، توانایی‌های خود و موقعیت نظام بین‌الملل دست به اتخاذ راهبردها و جهت‌گیری‌هایی می‌زنند که از آن با عنوان استراتژی یاد می‌شود. استراتژی‌ها می‌توانند از جهت‌های مختلف به دسته‌بندی‌های گوناگون تقسیم شوند. ایالات متحده در طول تاریخ خود استراتژی‌های متفاوتی را با توجه به زمان، مکان، حجم تهدید، توانایی‌های خود-موقعیت داخلی، منطقه‌ای، قاره‌ای و فراقاره‌ای اختیار کرده است. اوپاما که باشعار حامیان جنگ موفق به دریافت صلح نوبل شد، دو استراتژی متمایز را در دو مرحله اجرا کرد. در مرحله اول معتقد به جنگ کثیف و جنگ تمیز بود به این معنی که برای مبارزه با تروریسم افغانستان در اولویت است و عراق می‌بایست از کنترل تقسیم نیروهای آمریکایی خارج شود. در این فاصله در سال ۲۰۰۹ اوپاما ۱۷ هزار نیروی جدید به افغانستان اعزام کرد که اکثر آن در مناطق جنوبی مستقر شدند. در استراتژی دوم اوپاما دولت آمریکا بر مسئله‌ی کمک‌های اقتصادی به افغانستان تمرکز بیشتری کرد تا زمینه‌ی خروج نیروهای آمریکایی فراهم شود. در چارچوب این استراتژی آمریکا بیش از دو میلیارد و شصت میلیون دلار در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ به دولت افغانستان در زمینه‌ی کشاورزی کمک کرده است زیرا بیش از ۸۰٪ مردم این کشور از این راه امرامعاش می‌کنند. ایالات متحده در این استراتژی در صد انتقال مسئولیت تأمین امنیت به نیروهای افغان شامل ارتش ملی افغان و پلیس ملی است در آخرین مرحله از اجرای این استراتژی اوپاما در ژوئن ۲۰۱۱ تصمیم خود را در خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان اعلام کرد و به این ترتیب دوره‌ی جدیدی در تحولات افغانستان آغاز شد (فرجی راد و همکاران ۱۶۱: ۱۳۹۰-۱۶۲) دولت آمریکا استراتژی جدید خود در قبال افغانستان را که به استراتژی ترامپ معروف است، اعلام کرد. این استراتژی رویکرد دولت ترامپ نسبت به افغانستان را نشان می‌دهد. با وجود اینکه جنگ آمریکا در افغانستان در سال ۲۰۰۱ با عنوان "عملیات آزادی پایدار" شروع شد، اما جورج بوش پسر با اولویت دادن به جنگ عراق، عملاً افغانستان را در برابر تهدیدات تنها گذاشت. اوپاما اگرچه برای خروج از افغانستان، در آغاز توانمند ساختن ارتش افغانستان و واگذار کردن امنیت افغانستان به آنها را در دستور کار خود قرار داد. اما قبل از اینکه چنین اتفاقی بوقوع بپیوندد به کاهش نیروهای آمریکا در سال ۲۰۱۴ اقدام کرد. به این ترتیب اوپاما همانند بوش در به سرانجام رساندن بحران افغانستان ناکام

ماندند. واکنون ترامپ استراتژی خود را در قبال طولانی ترین جنگ آمریکا اعلام کرد. در سال ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ ترامپ با اشاره به بحران افغانستان آن را مصیبتی کامل خواند که باعث از دست رفتن زندگی آمریکایی ها و ائتلاف پولی می شود که از مالیات دهندگان آمریکایی اخذ می شود. (آمریکا از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۶ حدود ۸۰۰ میلیارد دلار در افغانستان هزینه کرده و ۲۴۰۰ نیروی آمریکایی نیز تاکنون در افغانستان کشته شدند). بنابراین او ضمن تقبیح مداخله آمریکا، بر خروج نیروهای آمریکایی تأکید کرد، با این حال ترامپ در جریان مبارزات انتخاباتی خود اظهار کرد که نیروهای آمریکایی باید در افغانستان حفظ شوند؛ هر چند از این کار متنفر است. بنابراین ترامپ استراتژی خود را ترس از فروپاشی دولت افغانستان و تبدیل شدن این کشور به جایگاه تروریست ها، کاهش دادن نصف نیروهای نظامی در افغانستان و مدیریت سیاسی دولت افغانستان (دولت سازی) از سال ۲۰۱۹ به بعد در افغانستان، ارائه داده است (شفیعی ۱۳۹۵: ۱۱۰-۱۱۱).

استراتژی باراک اوباما

با روی کار آمدن اوباما و تغییر نگرش نسبت به مسائل جهانی، لزوم تعیین سیاست ها و استراتژی جدید از سوی ایالات متحده و اتحادیه اروپا برای حل مسأله افغانستان مطرح شد. تغییر استراتژی دولت آمریکا با حضور اوباما در کاخ سفید هم سو با دیدگاه کشورهای اروپایی بود. وزارت دفاع و وزارت امور خارجه آمریکا از همان روزهای نخستین روی کار آمدن اوباما به کاخ سفید رئیس جمهوری رابه افزایش دادن شمار نیروهای رزمی آمریکا در افغانستان و پیاده کردن استراتژی مبتنی بر حضور همه سویه در آنجا تشویق کردند. دولت اوباما در استراتژی نوین خود به منظور برعهده گرفتن مسئولیتهای امنیتی و مبارزاتی باشبه نظامیان بر تقویت و گسترش نیروهای امنیتی افغانی تأکید کرد تا از این مسیر بتواند توانمندی سازی و افزایش کارایی نیروهای امنیتی افغانی، ارتش ملی و پلیس ملی را انجام دهد. اوباما سه هفته پس از ادا سوگند بر پایه نظرافراد درگیر در مسأله افغانستان، ۱۷۰۰۰ سرباز رابه این کشور روانه کرد. وی با اعزام ۳۰ هزار نیرو که عمدتاً غیرنظامی بودند اعلام کرد که اگرچه افغانستان دارای اولویت است اما این دولت به دلیل فساد ضعیف است و در ارائه خدمات اساسی به مردم مشکل دارد. دولت اوباما جهت افزایش مشروعیت حضور نظامیان این کشور در افغانستان بر ضرورت تغییر فرهنگ عملیاتی نیروهای ایساف به تمرکز بر پشتیبانی از مردم افغانستان، شناخت محیط آن ها و برقراری رابطه با آن ها تأکید ورزید و دو یگان جدید را در صحنه عملیاتی افغانستان در ساختار پنتاگون ایجاد نمود.

«برنامه دستان افغانستان و پاکستان» به عنوان جایگزین برنامه «نفوذ استراتژیک» در جهت اطمینان از پیشرفت در دستیابی به اهداف آمریکا در افغانستان و پاکستان با هدف اجرای بهتر عملیات آزادی پایدار، آموزش، تربیت و مدیریت نیروها یکی از این دو یگان است و یگان دیگر نیز با نام مرکز اطلاعات جدید می باشد که با هدف کسب اطلاعات جامع درباره ی شرایط و پویایی های مذهبی، سیاسی و قبیله‌ای افغانستان برای نیروهای آمریکایی تأسیس گردید. ناکارآمدی ایالات متحده در افغانستان باعث شد تادری تغییر و تحول در کاخ سفید محور سیاست خارجی آمریکا از مسایل عراق به برقراری امنیت در افغانستان معطوف گردد. رویکرد نظامی و چندجانبه او بامادردوره ی ریاست جمهوری خود توجه و توان نظامی آمریکا را به سمت افغانستان و پاکستان معطوف کرده و در عمل برای اجرای وعده های انتخاباتی خود و جلوگیری از تشدید نارضایتی در آمریکا به بازگرداندن سربازان این کشور از عراق اقدام کرد. دولت او بامادرسال ۲۰۰۹ با شعار تغییر در امریکاروی کارآمد، وضعیت امنیتی افغانستان را از اولویت های جدی دولت خود اعلام کرد. در آوریل ۲۰۰۹ او باما رئیس جمهور دموکرات آمریکا راهبرد جدید دولت خود را در افغانستان اعلام کرد. که در دو بخش راهبرد فرآیندی و راهبرد ساختاری بررسی می شود.

راهبرد آمریکا (باراک او باما) در افغانستان

برخلاف گذشته که آمریکا تنها برای شکست شوروی روی افغانستان متمرکز شد، امروز این دیدگاه دگرگون شده و ابعاد مختلف و پیچیدگی های خاصی یافته است. حادثه ۱۱ سپتامبر بار دیگر حضور آمریکا را در افغانستان برای از بین بردن ریشه های تروریسم فراهم کرد. افزایش عملیات های نظامی آمریکا علیه طالبان، اعزام نیروهای بیشتر به افغانستان، جلب همکاری های نظامی ناتو و تشویق پاکستان و عربستان برای میانجیگری بین دولت حامد کرزای و طالبان و سایر اقدامات نظامی-سیاسی آمریکا در دوره بوش نه تنها افغانستان را به ثبات و امنیت نرساند بلکه وضعیت این کشور را با چالش هایی مواجه ساخت. سرانجام دولت بوش به پایان رسید و او باما با ایده تغییر، قدرت را به دست گرفت.

۱) راهبرد فرآیندی

این راهبرد با توجه به اوضاع سیاسی-اقتصادی و فرهنگی جامعه افغانستان اتخاذ می شود. و او باما نیز مبارزه با تروریسم، ریشه کنی القاعده، مصالحه با طالبان میانه رو، مبارزه با فساد،

ایجاد همکاری های منطقه ای، برخورد با حکومت کابل و مبارزه با تولید و توزیع مواد مخدر مطرح شده است.

در دوره بوش، امریکا آشکارا اعلام کرده بود مهم ترین هدفش از حمله به افغانستان مبارزه با تروریسم است، اما آنچه سیاست ها و راهبردهای دولت امریکا را مشخص میکرد روند تحولات افغانستان و نوع بازیگران داخلی و بیرونی بود. در سالهای ۲۰۰۳-۲۰۰۱ نابودی بقایای طالبان و القاعده به شدت تبلیغ می شد، اما با حمله امریکا به عراق و قدرت یابی طالبان در مناطق جنوبی افغانستان، بار دیگر مبارزه با طالبان در دستور کار قرار گرفت. با این حال، از همان سالها ندای مذاکره با طالبان میانه رو نیز ظنین انداز شده بود. اگر سیاست ها و ابزارهای امریکا برای مبارزه با تروریسم به صورت هماهنگ به کار گرفته شود، مطمئنا نتیجه مطلوب خواهد داد. اما اگر برخلاف شعار مبارزه با تروریسم، درست تعریف نشود، می توان ادعا کرد که دولت امریکا در این زمینه صادق نیست و این سیاست، منطبق با سیاستی لازم را ندارد. سیاست های گوناگون و بعضا متناقض امریکا در افغانستان در برخورد با طالبان، مواد مخدر، ایجاد دولت کارآمد و بازسازی موجب شده است این ایده به ذهن خطور کند که راهبرد امریکا در افغانستان، فرایندی است و با توجه به اوضاع و شرایط سیاسی، تصمیمات سیاسی گرفته می شود. اگر طالبان تضعیف شود، امریکا نابودی این گروه را در دستور کار قرار می دهد. اما در صورت تقویت این گروه و برخوردار شدن از حمایت مردمی قوم پشتون، بحث مذاکره را پی می گیرد.

۲) راهبرد ساختاری

در راهبرد ساختاری، هر رئیس جمهور خواه ناخواه باید از سیاست های اصولی نظام امریکا پیروی کند. شاید سبک، شیوه و روش پیاده کردن سیاست های راهبردی تغییر کند، اما سیاست های اصولی تغییر نخواهند کرد. در بخش راهبرد فرایندی می توان گمانه زنی هایی کرد و سیاست های اعلانی دولت امریکا را در افغانستان مورد تحلیل قرار داد، اما در راهبرد ساختاری دیگر هدف امریکا مبارزه با تروریسم، مبارزه با القاعده و طالبان، ایجاد دولتی دموکراتیک و مدرن، بازسازی، ثبات و امنیت و... نیست. برای همگان روشن است که امریکا توان ایجاد امنیت، بازسازی و مبارزه با القاعده و طالبان را در افغانستان دارد، اما به دلیل اهداف راهبردی اعلام نشده و سیاست های پیچیده، هنوز خواستار نابودی صد درصدی طالبان و القاعده در افغانستان نیست. سیاست مبهم امریکا در مبارزه با مواد مخدر و طالبان، در پیش گرفتن سیاستی متناقض به جای

ایجاد دولتی قوی و متمرکز تأکید بر تشکیل گروه‌های قومی مانند شورای بیداری در عراق برای مقابله با طالبان، تأکید بر اعزام نیروی بیشتر به افغانستان به جای تجهیز و آموزش نیروهای ارتش و پلیس ملی افغانستان، بی‌توجهی به نیازهای ضروری دولت و مردم افغانستان و در اختیار گذاشتن کمک‌های بین‌المللی به شرکت‌ها و سازمان‌های غیردولتی، عدم توجه به توسعه و بازسازی و تأکید بر جنگ و نظامی‌گری علیه طالبان و انجام اقدامات سلبی، همه و همه نشان می‌دهد راهبرد ساختاری آمریکا در افغانستان مبهم و پرسش‌انگیز است. در واقع، آمریکا تلاش صادقانه‌ای در مبارزه با تروریسم و القاعده انجام نمی‌دهد. به طور مسلم آمریکا در عین توجه به راهبرد فرایندی، راهبردی ساختاری نیز دارد. مبارزه با اسلام‌گرایی و رشد آن در منطقه، کنترل چین، هند و روسیه در محاصره قرار دادن ایران و کنترل همه جانبه آن، دسترسی به آسیای مرکزی از طریق افغانستان... از مهم‌ترین راهبردهای ساختاری آمریکا در افغانستان و منطقه به شمار می‌رود. ۱۱ سپتامبر مبارزه با تروریسم را در محور سیاست راهبردی آمریکا قرار داد. از این رو، برای ساقط کردن طالبان از قدرت به افغانستان حمله کرد، اما سیاست دوگانه این کشور در دوران حکومت جورج بوش در مبارزه با القاعده و مدارا با طالبان، بی‌توجهی به سیاست‌های پاکستان در خصوص افغانستان و گروه‌های افراطی و تغییر توجه از افغانستان به عراق، موجب شد نیروهای القاعده و طالبان بار دیگر در منطقه قدرت یابند و تقویت شوند؛ به طوری که گروه طالبان محلی (پاکستان) به رهبری صوفی محمد در دره سوات طی توافق نامه‌ای با پاکستان، حکومت محلی به راه انداخت و قصد داشت حوزه نفوذ خود را در مناطق قبایلی گسترش دهد (باقری ۱۳۸۸: ۱۰۱-۱۰۴)

نقشه راه اوپاما در افغانستان، راهبردی فرایندی

اوپاما که منتقد سیاست‌های بوش به دلیل تمرکز بیش از حد بر عراق بود، سرانجام در هفتم فروردین ۱۳۸۸ راهبرد جدید آمریکا در افغانستان را اعلام کرد. وی امیدوار است با وجود دشواری دستیابی به اهداف اعلام شده مبنی بر نابودی بقایای طالبان و القاعده، سرانجام پیروز شود. راهبرد جدید آمریکا زمانی انتشار یافت که همایش مهم جهانی با شرکت بیش از هفتاد کشور در لاهه هلند درباره آینده افغانستان برگزار شد. بدون شک، راهبرد اوپاما، نقشه راه جدید آمریکا برای افغانستان است. اما چه تفاوتی میان راهبرد بوش و اوپاما وجود دارد؟ نقشه راه بوش در پی حوادث ۱۱ سپتامبر آغاز شد با هدف سرنگونی طالبان اما تقریباً به بن بست رسید؛ زیرا به

رغم اعلام امریکا مبنی بر نابودی بقایای القاعده و طالبان و تشکیل دولتی باثبات به عنوان الگوی حکومتی لیبرال دموکراسی، نه تنها طالبان و القاعده در هشت سال گذشته از بین نرفتند بلکه دوباره تجهیز و سازماندهی شدند و دولت افغانستان نیز همچنان لرزان و شکننده به حیات خود ادامه می دهد. ادامه این بی ثباتی و ناامنی به شکست سیاست های امریکا در افغانستان خواهد انجامید و تجدید قدرت سازمان القاعده و طالبان نه تنها تهدید بزرگی علیه افغانستان خواهد بود بلکه پاکستان را هم به عنوان حامی امریکا تهدید خواهد کرد. حتی بیم آن می رود که طالبان به تهدیدی منطقه ای تبدیل شود. بحث افزایش نیروی نظامی، مبارزه با طالبان تندرو و مذاکره با طالبان میانه رو، استفاده از ظرفیت ها و همکاری های کشورهای همسایه افغانستان، افزایش نیروهای نظامی امریکا و ناتو، و تشکیل گروه های قومی پشتون برای مقابله با طالبان و القاعده در دوره بوش هم مطرح شده بود، اما دولت جدید امریکا موارد فوق را با ادبیاتی جدید مطرح می کند. حتی این دیدگاه وجود دارد که اگر اوپاما هم پیروز نمی شد باز توجهات به سمت افغانستان و پاکستان معطوف می شد، زیرا تقریباً کار دولت امریکا در عراق رو به پایان بود و با ایجاد شوراهای بیداری اسلامی، القاعده تا حدودی مهار شد. به نظر می رسد راهبرد جدید اوپاما بیشتر راهبردی فرایندی و تنها ابزاری برای رسیدن به راهبرد ساختاری امریکاست. در ذیل به مهم ترین اهداف راهبرد فرایندی امریکا در افغانستان به طور مختصر اشاره می شود.

الف) افزایش نیروهای نظامی امریکا در افغانستان

افزایش نیروهای نظامی غرب، به ویژه امریکا در افغانستان، و تقویت این نیروها و سازمان ناتو و همچنین تربیت و افزایش نیروهای نظامی افغانستان در مرکز راهبرد جدید امریکا قرار دارد. این در حالی است که دولت بوش توجه کمی به تقویت نیروهای ائتلاف، ناتو و همچنین تقویت ارتش و پلیس افغانستان داشت. اوپاما یکی از عوامل پیروزی طالبان را بی توجهی به افغانستان و صرف منابع برای عراق می داند. به نظر وی اینک باید به افغانستان از لحاظ کمیت نیرو و منابع مورد نیاز توجه شود. وی همچنین برخلاف دولت بوش، توجه بیشتری به تسریع تربیت، تقویت و افزایش نیروهای امنیتی افغانستان از لحاظ کمی و کیفی دارد. قرار است تا سال ۲۰۱۱ شمار نیروی ارتش افغانستان به ۱۳۴ هزار نفر و پلیس ملی به ۸۲ هزار نفر افزایش یابد. اوپاما تصمیم دارد ۱۷ هزار نیروی تازه نفس و ۴ هزار مربی آموزش نظامی به افغانستان اعزام کند. به نظر می رسد به رغم تصمیم اوپاما برای اعزام ۱۷ هزار نیرو به افغانستان تغییر جدیدی در وضعیت افغانستان رخ

ندهد، چون این تصمیم در ادامه سیاست‌های جمهوری خواهان و شخص بوش قرار دارد. دبیح‌الله مجاهد، سخنگوی طالبان، در واکنش به افزایش نیروی نظامی امریکا به صراحت اعلام کرد با افزایش نیروهای خارجی، نبردها تشدید خواهد شد و تعداد قربانیان غیرنظامی افزایش خواهد یافت. ورود نیروهای تقویتی به افغانستان، فرصتی به طالبان برای اجرای حملات خواهد داد و بدین ترتیب دامنه جنگ گسترش خواهد یافت. با توجه به اینکه راهبرد ساختاری و فرایندی طالبان مبتنی بر خروج بی‌قید و شرط نیروهای خارجی از افغانستان است، پیش‌بینی می‌شود حملات آنان نیز گسترش یابد. در حالی که علاوه بر ۲۱ هزار نیروی امریکایی قرار است ۹ هزار نیروی ناتو نیز به افغانستان اعزام شوند. به هر حال اضافه کردن ۳۰ هزار نیروی تازه نفس نمی‌تواند دولت حامدکرزای رانجات دهد. تلاش واشنگتن برای خرید گروه‌های قبیله‌ای و قومی افغان با پول و حتی سلاح با شکست روبه‌رو شده است، زیرا بخش عمده این پول و سلاح به دست نیروهای طالبان می‌رسد.

ب) پیوند جغرافیایی تروریسم

در راهبرد بوش، افغانستان پایگاه تروریسم بی‌المللی معرفی شده بود، اما اوپاما ثبات در افغانستان را بدون نابودی پایگاه‌های طالبان و القاعده در پاکستان ناممکن می‌داند و معتقد به پیوند جغرافیایی تروریسم در افغانستان و پاکستان است. برخی رسانه‌های غربی برای اولین بار اصطلاح «افپک» را به کار برده اند که برگرفته از دو حرف اول افغانستان و پاکستان است. براساس این گفتمان، بسیاری از مشکلات امنیتی و قومی افغانستان، به ویژه در مناطق جنوبی هم‌مرز با پاکستان، برخاسته از قبایل پاکستان و سیاست‌های این کشور است. اوپاما معتقد است آینده افغانستان به طور جدا ناپذیری به آینده کشور همسایه آن، پاکستان، وابسته شده است. تقریباً در هشت سال گذشته از زمان حوادث سپتامبر، سازمان القاعده و سایر گروه‌های تندرو با عبور از مرز، در مناطق قبایلی پاکستان پناهگاه ساخته‌اند. از این رو، اوپاما معتقد به پیوند جغرافیایی تروریسم در افغانستان و پاکستان است. و به همین دلیل می‌گوید بدون ریشه‌کنی تروریسم در پاکستان نمی‌توان طالبان را در افغانستان مهار کرد.

ج) مقابله با تروریسم

بیش از ۶۰ درصد محتوای راهبرد جدید امریکا را برنامه‌های جنگی و شکست دادن تروریسم تشکیل می‌دهد. اما تروریسم در راهبرد اوپاما بیشتر در خطر القاعده محدود شده است. از دیدگاه

او، القاعده غده ای سرطانی در مناطق قبایلی پاکستان است که این کشور را از درون می پاشد. در راهبرد اوپاما همانند راهبرد بوش، نقش القاعده بسیار برجسته شده است، در حالی که طالبان و القاعده لازم و ملزوم یکدیگرند. القاعده بدون حمایت طالبان، به ویژه در اختیار گذاشتن مناطق قبایلی، هرگز نمی تواند آزادانه فعالیت کند.

د) مصالحه با طالبان میانه رو

در راهبرد اوپاما، بر مصالحه با طالبان میانه رو بیشتر تأکید شده است. او می گوید: در کشوری که فقر شدید و جنگ در طول سه دهه بیداد کرده است صلح بدون آشتی با دشمنان سابق محال است. البته تصور نمی کنم این کار آسان باشد. در افغانستان نمی توان با رهبران آشتی ناپذیر طالبان سازش کرد، بلکه باید آنها را شکست داد. اوپاما با اذعان به پیچیده بودن اوضاع افغانستان در مقایسه با وضعیت عراق، بر این امر صحنه می گذارد که رویکرد مذاکره در قبال طالبان به معنی مذاکره صلح جامع با رهبری طالبان نیست. به طور مسلم امریکا به دنبال ایجاد فاصله و تفرقه بین القاعده و طالبان است و می خواهد با کمک بخشی از طالبان که قابل مذاکره اند، طالبان اصلی و افراطی را تضعیف کند. طالبان طیف وسیعی از نیروها را در برمی گیرند، اما می توان آنها را به سه گروه تقسیم کرد: ۱) شورای «کوئته» به رهبری ملا عمر که ارتباط تنگاتنگی با القاعده دارد و حاضر به مذاکره با امریکا و ناتو نیست. این گروه، خواهان استقرار حکومت اسلامی در افغانستان است. مبارزه مسلحانه با نیروی بیگانه و خروج نیروهای خارجی از افغانستان راهبرد اصلی این گروه است. راهبرد امریکا در مقابل این گروه نیز تلاش برای محو آن به روش نظامی است. ۲) شورای «میرانشاه» که مقر آن در میرانشاه از توابع مناطق قبایلی پاکستان است. این شورا زیر نظر شبکه جلال الدین حقانی عمل می کند و کمتر ایدئولوژیک است. اعضای این گروه بیشتر مزد بگیرند و به جنگ به عنوان حرفه و کسب درآمد می نگرند. شورای میرانشاه مایل به مذاکره با امریکا و دولت کرزای است. ۳) اردوگاه «شمشانو» و شورای «باجاوا» که هر دو زیر نظر حزب اسلامی حکمتیار قرار دارند و مقر اصلی آنها ایالت سرحد پاکستان است. این گروه قابلیت مذاکره با امریکا و دولت کرزای را دارد و چندان با القاعده مرتبط نیست. با اینکه از دید برخی کارشناسان سیاسی، مصالحه با طالبان میانه رو از ویژگی های مفید راهبرد جدید امریکا است، گروهی دیگر از کارشناسان معتقدند تقسیم طالبان به دو بخش افراطی و میانه رو توسط اوپاما، تکرار اشتباه های چندین ساله دولت افغانستان و بعضی کشورهای اروپایی از جمله انگلیس است. طالبان چنان که

در عمل نیز ثابت کرده اند، همانند یک گروه متحد مافیایی توسط ملاعمر رهبری می‌شوند و تقسیم آنها به دو بخش، تفکری غلط و اشتباه است. همه گروه های طالبان راهبردی واحد و یکسان دارند و از متحدین جدایی ناپذیر سازمان القاعده به شمار می‌روند.

ه) مبارزه با فساد، برخورد با حکومت کابل، مبارزه با مواد مخدر و توسعه حقوق بشر

اوباما پس از دیدار از افغانستان هنگام مبارزات انتخاباتی خود در زمستان ۱۳۸۷، دولت حامد کرزای را فاسد و ناکارآمد خواند. وی کرزای ساختار سیاسی افغانستان را مانع تحقق راهبرد جدید قلمداد کرد از این رو، تعویض رهبری یا تغییر ساختار نظام ریاستی ناکارآمد را یکی از عناصر راهبرد جدید قرارداد. گمانه زنی‌هایی مبنی بر حضور زلمی خلیل زاد در افغانستان به عنوان نخست وزیر مطرح شده و دلیل استعفای علی احمد جلالی، گل آقا شیرزای و زلمی خلیل زاد از نامزدی ریاست جمهوری افغانستان نیز توافقاتی است که بین حامد کرزای و اوباما درواشنگتن صورت گرفته است. البته هنوز جزئیات چنین توافقاتی افشاء نشده است. بخشی دیگر از راهبرد امریکا به مبارزه با مواد مخدر و حقوق بشر اختصاص داده شده است که این راهبرد نیز به یک معما شبیه است.

ز) همکاری های منطقه ای (تشکیل گروه تماس افغانستان)

مهم ترین بخش راهبرد فرایندی اوباما افزایش همکاری های منطقه ای است. جورج بوش در جنگی موسوم به «جنگ با تروریسم» از سیاست یکجانبه گرایی پیروی می‌کرد و صرف نظر از پاکستان که خود حامی تروریسم بود، برای سایر همسایگان افغانستان در این جنگ هیچ ارزشی قایل نبود. رقابت امریکا بر سر آسیای مرکزی با روسیه و اتهام زنی به ایران مبنی بر حمایت از طالبان، سیاست راهبردی بوش بود. اما اوباما برخلاف بوش، نقش همسایگان افغانستان را در بازگشت ثبات به افغانستان و پاکستان مهم می‌داند. بسیار واضح است که ایجاد امنیت و ثبات در افغانستان می‌تواند جزء اهدا ف مشترک ناتو، امریکا، روسیه، پاکستان، هند و ایران باشد، اما هیچکدام از بازیگران، نه تنها راهبردی مشترک ندارند، بلکه گاه راهبردهایشان متضاد است. اوباما می‌گوید: ما مسئولیتی مشترک داریم نه به این علت که قدرت را برای خود جست و جو کنیم بلکه به این دلیل که امنیت ما در گرو امنیت منطقه است. مسلم است مشکل افغانستان در وجود القاعده خلاصه شده که از حمایت طالبان در مناطق قبایلی پاکستان برخوردار است و تمام سیاست ها در راستای مبارزه با القاعده طراحی شده است. افزایش نیروهای نظامی امریکا (و ناتو)، توجه

به تروریسم در افغانستان و پاکستان، مصالحه با طالبان میانه رو، ایجادگروه تماس و... تماما ابزارهایی برای رسیدن به راهبرد ساختاری امریکا هستند. گسترده‌گی راهبرد اوپاما در افغانستان و سیاست های مبهم، کاربردی ساختن آن را با تهدیدهایی جدی مواجه ساخته است. با این حال، گذشت زمان مطلوب و نامطلوب بودن سیاست ها و راهبرد جدید امریکا را در افغانستان و پاکستان نشان خواهد داد (باقری ۱۳۸۸: ۱۰۸-۱۱۲)

تبیین استراتژی اوپاما در افغانستان

پس از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و انتخاب باراک اوپاما به ریاست جمهوری، اوپاما در دومین سخنرانی خود در کشورهای اسلامی که در دانشگاه قاهره صورت گرفت، مهم ترین مسائل اسلام و غرب را بازتاب داد. وی در این سخنرانی که «آغاز نو» نام گرفت، این نیت را آشکار کرد: در جستجوی آغازی نو بین آمریکا و مسلمانان گوشه و کنار جهان، مبنی بر احترام و منافع متقابل و این حقیقت به قاهره آمده ام که آمریکا و اسلام رقیب نیستند. آنها اصول مشترکی مثل عدالت و پیشرفت، تساهل و احترام به مقام بشر را دارند... او پس از تعارفات اولیه به مسائل مهم تر میان آمریکا و جهان اسلام پرداخت. اوپاما نخستین تنش میان اسلام و آمریکا را جنگ با تروریسم معرفی کرده و به وظیفه خود به عنوان رئیس جمهور آمریکا در برابر تهدید امنیت مردم کشورش پرداخت و حضور هفت ساله آمریکا در افغانستان را به دفاع از امنیت مردم آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ مرتبط نمود، اما اطمینان داد که قصد نگه داتن سربازان آمریکایی در افغانستان را ندارد. او حساب افراطیون القاعده را از اسلام جدا نمود و اسلام را بخشی از راه حل رفع مشکل افراطیون، نه خود مشکل، معرفی کرد. همچنین به این امر اذعان کرد که قدرت نظامی به تنهایی نمی‌تواند مشکل تروریسم در افغانستان و پاکستان را حل کند. بنابراین استراتژی اوپاما در حل مشکل افغانستان بر سه محور کلی استوار است: «افزایش نیرو»، «افزایش ظرفیت دولت برای مقابله باناکارآمدی» و «مذاکره با طالبان» (www.whitehouse.gov)

افزایش نیرو: درست پس از به قدرت رسیدن اوپاما در سال ۲۰۰۹ استراتژی او مبنی بر کاهش نیروها در عراق و در عوض افزایش آن در افغانستان به اجرا درآمد. تمرکز نظامی در استراتژی آمریکا در افغانستان تا حدود زیادی از مفهوم افزایش نیرو در عراق متأثر بود. به این معنی که در سال های پایانی دولت بوش، پس از تلفات زیادی که در عملیات تروریستی در عراق

به وجود آمد، دولت بوش دست به یک افزایش جدی نیرو در عراق زد که تا حدودی در کاهش حملات مؤثر بود. اوپاما این استراتژی را به افغانستان تعمیم داد و در دسامبر ۲۰۰۹ تصمیم به افزایش نیرو در افغانستان گرفت (www.irdiplomacy.ir). بر همین اساس و در راستای افزایش نیرو، اعزام ۱۷ هزار نیروی نظامی و ۴ هزار نیروی مستشار را به افغانستان اعلام نمود. در مرحله بعد و متعاقب فشار فرماندهان نظامی موضوع افزایش ۳۰ هزار نیروی نظامی دیگر را مطرح و از سایر اعضای ناتو تقاضای ۱۰ هزار نیروی نظامی برای پیوستن به جمع نیروهای نظامی حاضر در افغانستان را نمود. تعداد نیروهای خارجی حاضر در افغانستان تا آگوست ۲۰۱۰ بیش از ۱۰۰ هزار نفر بود که بعد از اجرای راهبرد افزایش نیرو، تعداد نیروهای خارجی حاضر در افغانستان تا نوامبر ۲۰۱۰ به بیش از ۱۴۰ هزار نفر رسید (www.bbc.co.uk)

افزایش ظرفیت دولت برای مقابله با ناکارآمدی: ایالات متحده برای افزایش ظرفیت دولت افغانستان در مقابله با ناکارآمدی، بلافاصله پس از اتمام جنگ افغانستان به برگزاری کنفرانس‌هایی به جهت مشارکت سایر کشورها در بازسازی افغانستان مبادرت ورزید و خود نیز بیشترین کمک مالی را در این راستا تقبل نمود. همچنین ایالات متحده در دوره اوپاما به دولت مرکزی افغانستان کمک رساند تا بتواند نیروهای امنیتی بیشتری را به خدمت بگیرد و در همین راستا تعداد نیروهای امنیتی در این کشور به ۱۳۴۰۰۰ نفر و تعداد پلیس به ۸۴۰۰۰ نفر تا پایان سال ۲۰۱۱ رسید. با توجه به اینکه آمریکا قصد دارد که تا پایان سال ۲۰۱۴ تمامی نیروهای نظامی خود را از افغانستان خارج کند، شاید بتوان امضای پیمان امنیتی آمریکا با افغانستان را نیز در راستای کمک به دولت این کشور برای کارآمدی بیشتر دانست. پیمان امنیتی آمریکا - افغانستان در زمره موافقت‌نامه‌های همکاری طولانی مدت راهبردی است. این پیمان معطوف به موضوعات سیاسی، اقتصادی و امنیتی است. به دلیل حساسیت موضوع در این پیمان مقرر شده است که پیمان امنیتی دو جانبه تا سال ۲۰۱۳ تصویب شود. اجرای این پیمان نیز از سال ۲۰۱۴ خواهد بود. زیربنای اهداف اقتصادی و امنیتی راهبردی آمریکا - افغانستان بر اساس مفاد کنفرانس سال ۲۰۱۰ در کابل، کنفرانس ۲۰۱۰ در لندن بوده است. در این کنفرانس‌ها موضوع تقویت نهادهای دولتی برای حکومت داری مورد توجه قرار گرفته است. هدف اصلی پیمان امنیتی مقابله با تهدیدهایی است که فراروی صلح و امنیت جهانی قرار دارد. چنین اهدافی زمانی تحقق می

یابد که افغانستان در مسیر خودکفایی پایدار امنیتی، نظم سیاسی باثبات، توسعه اجتماعی-اقتصادی در داخل و همکاری سازنده در سطح منطقه ای قرار گیرد (Mancini, ۲۰۱۲).

مذاکره با طالبان: با روی کار آمدن اوپاما، استراتژی آمریکا در قبال افغانستان تغییراتی کرد و منجر به تمرکز بیشتر بر این کشور از سوی واشنگتن شد. در همین حال گمانه زنی هایی در مورد احتمال مذاکره با طالبان صورت گرفت. با این حال حامد کرزی رئیس جمهور افغانستان در ۲۶ نوامبر ۲۰۰۹ در مصاحبه با سی ان ان ضمن اشاره به نیاز ضروری به مذاکره با طالبان تصریح کرد که دولت اوپاما با چنین مذاکراتی مخالفت کرده است. دولت آمریکا هیچ پاسخ رسمی به این اظهار نظر نداد (CNN Website, April ۹, ۲۰۱۰). آنچه شرایط را برای تسهیل و تسریع گفتگوها میان آمریکا و طالبان فراهم ساخت، مربوط به تغییر موضع آمریکا در مورد پیش شرط هایش جهت تحقق فرایند آشتی با طالبان بود. در حالی که پیش از آن ایالات متحده تحقق این روند را منوط به سه شرط عدم مبادرت به خشونت، قطع روابط با القاعده و احترام به قانون اساسی افغانستان ذکر کرده بود، هیلاری کلینتون وزیر خارجه آمریکا اعلام کرد که این موارد دیگر به عنوان پیش شرط های آغاز مذاکرات با طالبان نیست، اما این موارد نتایج ضروری برای هر مذاکره ای است. علل و انگیزه های آمریکا از مذاکره با طالبان را می توان در این موارد برشمرد: یک) مسائل داخلی آمریکا؛ افزایش فشار افکار عمومی در مخالفت با ادامه جنگ در افغانستان، مشکلات اقتصادی ناشی از رکود در آمریکا و پر هزینه بودن جنگ افغانستان و نزدیک شدن به انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و نیاز اوپاما به اقدامات و ابتکارات جدید. دو) عوامل داخلی افغانستان؛ تقویت موقعیت طالبان در افغانستان و بی نتیجه بودن در این کشور. سه) عوامل بین المللی؛ کاهش حمایت های متحدان آمریکا از جنگ افغانستان، تحولات منطقه خاورمیانه و ترس و نگرانی ایالات متحده از نفوذ افراط گرایان در کشورهای انقلابی عرب (اسماعیلی، عطاری ۱۳۹۱: ۹۱).

اهداف استراتژی اوپاما

۱. از هم پاشیدن شبکه های تروریستی در افغانستان، به ویژه در پاکستان و محدود ساختن توانایی های آنها برای برنامه ریزی و اجرای حملات تروریستی در سطح جهانی

۲. تقویت و توسعه یک حکومت توانمند-حساب شده و مؤثر برای افغانستان جهت خدمت رسانی به مردم این کشور که توانایی تأمین امنیت داخلی خود را با حمایت های اندک جامعه جهانی داشته باشند.

۳. توسعه، افزایش و خودکفایی نیروهای امنیتی افغانستان که قادر به مبارزه با شورشیان و تروریست ها شوند و سپس تقلیل تلاش های امریکا در این زمینه.

۴. حمایت از تلاش ها برای تقویت و حمایت از حکومت پاکستان و حکومت مبتنی بر قانون اساسی در این کشور به منظور سرعت بخشیدن به تأمین فرصت های اقتصادی برای مردم پاکستان (سبحانی ۱۳۸۸: ۷۳۱-۷۳۲).

همان گونه که می دانیم در توصیف منافع امریکا در افغانستان و منطقه ای که افغانستان در آن مسقر است، دیدگاه های مختلفی مطرح شده، اما در مجموع می توان منافع زیر را برای امریکا در افغانستان و جنوب آسیا قائل شد:

- جلوگیری از تبدیل شدن افغانستان به بهشت تروریست ها به گونه ای که خاک افغانستان را به محلی برای وارد کردن ضربه در مقیاس وسیع به امریکا و متحدینش تبدیل نکنند. (منافع شدیداً مهم)

- جلوگیری از سقوط دولت افغانستان (منافع مهم)

- جلوگیری از تسلط و یا نفوذ ایران، روسیه، چین، و پاکستان بر افغانستان (مهم)

- جلوگیری از مواجهه اتمی در جنوب آسیا (منافع حیاتی)

- جلوگیری از تکثیر هسته ای به ویژه جلوگیری از دسترسی تروریست ها به ابزارهای هسته

ای قابل استفاده (منافع حیاتی)

- جلوگیری از تبدیل جنوب آسیا به محلی برای رشد تروریسم (منافع شدیداً مهم)

- پیشبرد مشارکت استراتژیک با هند (منافع شدیداً مهم)

- ارتقاء نفوذ و اعتبار امریکا (منافع مهم)

برای تعقیب و تأمین منافع فوق، امریکا با چالش های جدی در افغانستان مواجه است و اگر تحولی اساسی در استراتژی خود صورت ندهد، ممکن است هزینه هیجده ساله اش در افغانستان به راحتی بر باد رود. این چالش ها می تواند مبنای اصلی طراحی هرگونه استراتژی امریکا در افغانستان از جمله استراتژی جدید ترامپ باشد (شفیعی ۱۳۹۵: ۱۱۱)

عوامل اقتصادی-اجتماعی مؤثر در اتخاذ استراتژی دونالد ترامپ

از عوامل مؤثر بر اتخاذ استراتژی ترامپ، شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه افغانستان است. این مشکل امروزه مشروعیت دولت افغانستان را به شدت تحت تاثیر قرار داده و متاثر از آن موقعیت آمریکا را نیز در این کشور با چالش جدی مواجه ساخته است. معمولا پس از امنیت، رفاه دومین نیاز هر جامعه است که جامعه افغانستان در حال حاضر از هر دو آنها محروم است. در ذیل به برخی از شاخص های اقتصادی-اجتماعی جامعه افغانستان اشاره شده است:

(۱) **کاهش نرخ رشد اقتصادی:** در سال ۲۰۱۶ افغانستان از نظر شاخص های اقتصادی در میان ۱۸۹ کشور جهان در ردیف ۱۷۷ قرار گرفت. تولید ناخالص داخلی (GDP) افغانستان از ۹/۸ درصد در سالهای ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۲ به ۱/۳ درصد در سال ۲۰۱۴ رسید. رشد اقتصادی افغانستان در سال های ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۲ حدود ۱۱/۵ درصد بوده است (IMF Country Report, ۲۰۱۶). در سال ۲۰۱۵ این رقم به ۰/۸ درصد در سال ۲۰۱۶ به ۱/۲ درصد در سال ۲۰۱۷ به ۱/۸ درصد و احتمالا به ۳/۶ درصد در سال ۲۰۱۸ برسد (Cordesman, ۲۰۱۷: ۲۸).

(۲) **افزایش نرخ فقر:** نرخ فقر در ۲۰۱۲ از ۳۶ درصد به ۳۹ تا ۴۰ درصد در ۲۰۱۴ افزایش یافت. این میزان از جمعیت اساسا زیر خط فقر زندگی می کنند. نیمی از جمعیت فقیر را افراد زیر ۱۵ سال تشکیل که حدود ۷۵/۶ درصد این افراد زیر ۱۵ سال نیز بی سواد هستند. اغلب فقرا از روستاها هستند. با آنکه ۷۶ درصد جمعیت افغانستان روستایی هستند حدود ۸۱ درصد از فقرا راروستائیان تشکیل می دهند. جوان بودن به همراه بی سواد بودن دو عامل مهم در افزایش نرخ بیکاری در افغانستان است. از نظر فقر افغانستان در منطقه جنوب آسیا بیشترین فقیر را دارد. پس از آن به ترتیب بنگلادش، نپال، هندوستان، پاکستان و سریلانکا قرار دارند (World Bank, ۲۰۱۶a: ۲-۴).

(۳) **افزایش نرخ نابرابری:** نابرابری در جامعه افغانستان هم افزایش یافته است. در حالی که سرانه مصرف ۲۰ درصد از فقیرترین بخش جامعه افغانستان، ۲ درصد کاهش یافته، سرانه مصرف ۲۰ درصد از ثروتمندترین افراد این کشور ۹ درصد افزایش یافته است. براساس آمار سال ۲۰۱۴ حدود ۳۳ درصد از جمعیت میلیونی افغانستان یعنی ۹/۳ میلیون نفر از ناامنی غذایی رنج می برند.

۴۰/۹ درصد کودکان زیر ۵ سال افغانستان دچار سوء تغذیه هستند و این کشور یکی از بالاترین سطوح سوء تغذیه کودکان در جهان را دارد (World Food Programme, ۲۰۱۶).

۴) تخریب بخش کشاورزی: کشاورزی هنوز هم مهم‌ترین منبع تولید ناخالص داخلی، عامل اشتغال و منبع معاش افغانستان است. فقط ۱۲ درصد از ۶۵ میلیون هکتار از اراضی کشاورزی افغانستان قابل کشت است. متوسط دام هر دامدار افغان ۱/۳ گاو و ۱۰ رأس گوسفند است. در دهه ۱۹۷۰ افغانستان ۲۰ درصد محصولات باغی جهان را تولید می‌کرد. اما امروزه به کمتر از ۲ درصد رسیده است. رشد جمعیت، تخریب سیستم آبیاری، کمبود تسهیلات، تخریب شبکه حمل و نقل جاده‌ای و روستایی که همه در نتیجه جنگ حاصل شده علت این امر هستند (شفیعی ۱۳۹۵: ۱۱۴).

۵) افزایش تولید مواد مخدر: آمریکا از سال ۲۰۰۲ به این سو مبلغ ۸۵ میلیارد دلار برای مبارزه با مواد مخدر هزینه کرده است اما هنوز افغانستان با ۸۰ درصد تولید مواد مخدر جهان در صدر تولیدکنندگان مواد مخدر جهان قرار دارد. در سال ۲۰۱۶ زمین‌های زیر کشت خشخاش به ۲۰۱۰۰۰ هکتار رسید، که نسبت به سال ۲۰۱۵ حدود ۱۰ درصد افزایش نشان می‌دهد. این در حالی است که در سال ۲۰۰۱ یعنی هنگام ورود نیروهای آمریکا به افغانستان، جمع زمین‌های زیر کشت حدود ۸۰۰۰ هزار هکتار بود. در سال ۲۰۱۶ تولید مواد مخدر در افغانستان از ۲۷۰۰ تن تا ۳۹۰۰ تن به ۴۰۰۰ تا ۵۰۰۰ هزار تن افزایش یافت (UNDOC Afghanistan Ooium Survey, ۲۰۱۶).

۶) افزایش نرخ رشد جمعیت: افزایش نرخ رشد جمعیت امروزه به یک چالش جدی برای دولت افغانستان تبدیل شده است. با زایمان ۵/۳ فرزند توسط هر مادر، نرخ رشد جمعیت افغانستان بین سالهای ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۵ به ۳ درصد رسید به همین دلیل، افغانستان جوان‌ترین کشور در جنوب آسیا قلمداد می‌شود. حدود ۴۸ درصد افغان‌ها زیر ۱۵ سال سن دارند. پس از آن بیشترین جمعیت جوان زیر ۱۵ سال در منطقه به پاکستان، تاجیکستان، نپال، قرقیزستان، بیشترین جمعیت جوان زیر بنگلادش، هند، ازبکستان، ترکمنستان، مالدیو، بوتان، قزاقستان، سریلانکا و ایران تعلق دارد. به علاوه یک پنجم جمعیت بزرگسال افغانستان نیز بین ۱۵ تا ۲۴ سال سن دارند. در مجموع، بعد از آگاندا و چاد افغانستان سومین کشور جوان جهان است (Central

۲۰۱۵، UNDESA؛ ۲۰۱۶، Statistics Organisation). جوانی و رشد جمعیت هر دو می تواند برای افغانستان هم تهدید باشد و هم فرصت. این مهم به این بستگی دارد که این کشور تا چه اندازه بتواند از این ظرفیت استفاده کند. برای نرخ رشد ۳ درصد دولت افغانستان باید بتواند سالانه ۴ هزار شغل جدید ایجاد کند. بدیهی است چنین چیزی از کشوری که درگیر جنگ و ناامنی است، بعید است. همه عوامل فوق، مشروعیت دولت افغانستان را کاهش و این دولت را بر لبه پرتگاه سقوط قرار داده است. از این رو، تدوین استراتژی که بتواند به این مشکلات پایان دهد و مانع فروپاشی دولت افغانستان شود، برای ایالات متحده ضروری می نمود (شفیعی ۱۳۹۵: ۱۱۶)

عوامل سیاسی-امنیتی مؤثر بر اتخاذ استراتژی ترامپ

۱) **تداوم درگیری های نظامی:** دراصل از تعداد درگیری های نظامی در افغانستان کاسته شده است، اما شدت آن افزایش یافته است. به عنوان مثال در سال ۲۰۱۴ شمار حملات مؤثر گروه های مسلح مثل طالبان ۱۲۰۰ مورد، در سال ۲۰۱۵ حدود ۱۰۰۰ مورد و در سال ۲۰۱۶ حدود ۸۰۰ مورد بوده است (Department of Defense, ۲۰۱۶: ۲۹-۳۰). این حملات شامل درگیری های مستقیم، غیرمستقیم و مواردی مانند مین گذاری بوده است. بدین ترتیب، شمار حملات از سال ۲۰۱۶ نسبت به سالهای قبل از آن روند نزولی داشته است. این در حالی است که روند تلفات سیر صعودی داشته است. به عنوان مثال در سال ۲۰۰۹ حدود ۱۴۴۰ نفر غیرنظامی مجروح و ۱۰۵۲ نفر کشته شدند. این رقم در سال ۲۰۱۰ به ۱۹۹۰ مجروح و ۱۲۸۱ کشته رسید. این آمار ادامه داشت تا سرانجام در سال ۲۰۱۶ به ۳۵۶۵ زخمی و ۱۶۰۱ کشته رسید. که همگی نشان دهنده ی افزایش سطح تلفات غیرنظامیان در افغانستان است (UNAMA, ۲۰۱۶: ۵-۱۱).

۲) **پائین بودن میزان کنترل و نفوذ:** دولت افغانستان بر ۲۱/۶ درصد مناطق این کشور کنترل و بر ۴۱/۸ درصد مناطق دیگر نفوذ دارد. گروه های شورشی مثل طالبان بر ۲ درصد مناطق افغانستان کنترل و بر ۶/۱ درصد نفوذ دارند که عمدتاً در جنوب و جنوب شرق و شرق افغانستان قرار دارند. حدود ۲۸/۴ درصد مناطق دیگر افغانستان "مورد رقابت و مناقشه" بین دولت و شورشیان است (Sigar, ۲۰۱۶: ۱۰۵). امروزه ناتوانی دولت در اعمال کنترل مؤثر بر تمامی خاک افغانستان به یکی از چالش های جدی برای آن تبدیل شده است (Kolanda, ۲۰۱۷).

۳) **شکندگی سیاسی:** دولت امروزی افغانستان محصول چند توافق است. توافق عمومی جامعه مبنی بر وجود یک دولت برای ایجاد نظم در جامعه که البته چنین دولتی الگوی رایج در جهان است. دومین توافق، توافق معروف به دولت وحدت ملی است که از ریاست جمهوری غنی و رئیس اجرایی دکتر عبدالله تشکیل شده است. سومین توافق به ورود گلبدین حکمت یار به ساخت قدرت مربوط می‌شود. تا این گروه نیز از طریق یک توافق جدید وارد ساخت قدرت شود (The White House, ۲۰۱۶). مسأله مهم که چالشی بزرگ برای دولت محسوب می‌شود، شکندگی چنین توافق‌هایی است. به عنوان مثال رئیس جمهور غنی و رئیس اجرایی، عبدالله عبدالله، هر دو مسیرهای جداگانه‌ای را برای اداره مملکت در پیش گرفته‌اند و بین آنها اختلاف وجود دارد (Kolanda, ۲۰۱۷). درسوی دیگر، عطا محمد نور، ژنرال دوستم و محمد محقق با خروج از دولت، جبهه نجات ملی افغانستان را تشکیل داده‌اند و موقعیت دولت وحدت ملی را با چالش مواجه کرده‌اند. تلاش برای توافق با طالبان نیز به رغم تلاش‌های صورت گرفته، راه به جایی نبرده است و حکمت یار هم به جای فرصت، به دلیل حساسیت نیروهای رقیب و طرفداری حساسیت برانگیز اشرف غنی از وی، خود به یک چالش تبدیل شده است. این در حالی است که از سال پدیده آشوب ساز دیگری به نام دولت اسلامی خراسان که داعش نیز خوانده می‌شود، بر این چالش اضافه شده است. در شرایط کنونی حفظ وحدت دولت ملی در افغانستان جزء سیاست اصلی امریکا است (Smith, ۲۰۱۶).

۴) **سلطه منطقه‌ای چین، روسیه، پاکستان:** این سه کشور در شرایط فعلی بازگشت طالبان به قدرت را بر وضع موجود در افغانستان ترجیح می‌دهند و یا لاقلاً طالبان را جهت اخلال در وضع موجود تحریک و تشویق می‌کنند این دقیقاً عکس آن چیزی است که محورواشنگتن-دهلی نو-کابل به دنبال آن هستند؛ یعنی تثبیت وضع موجود. از این منظر، امریکا سعی دارد از طریق یک ابتکار عمل دیپلماتیک، افغانستان را به یک کشور "بی طرف" در معادلات امنیتی منطقه تبدیل کند تا این کشور را از دست اندازی دیگران مصون نگه دارد (Jones, ۲۰۱۷: ۳)

۵) **مسأله پاکستان:** از دید امریکا تقریباً پس از شروع جنگ در افغانستان (۲۰۰۱ به بعد) منافع ملی اش را به قیمت زیان بالای ایالات متحده تعقیب کرده است. به اعتقاد واشنگتن به رغم لفاظی‌های متحدانه، سازمان امنیت و اطلاعات ارتش پاکستان (ای اس ای) و دیگر عناصر نظامی

وابسته به آن، مدام با طالبان، القاعده، شبکه حقانی و سایر گروه های شبه نظامی در ارتباط بوده اند. آمریکا حتی برای دسترسی فضایی و خطوط ارتباطاتی جهت کمک به افغانستان به پاکستان پول پرداخت کرده است. امروزه آمریکا پاکستان را به عنوان بخشی از مشکل افغانستان قلمداد می کند و نه راه حل آن. لذا در صدد وادار کردن اسلام آباد به تغییر سیاست هایش می باشد. به همین دلیل است که مشاهده می شود که آمریکا اقداماتی را برای تنبیه پاکستان مثل کاهش کمک های اقتصادی به این کشور و یا گرایش سیاست خارجی اش به سوی هندوستان صورت داده است. این دقیقاً بر خلاف سیاست تشویقی اواما است که به موجب آن ۴۲۲/۵ میلیون دلار کمک امنیتی در اختیار پاکستان قرار می داد (Bearak and et al, ۲۰۱۶) و نتیجه مؤثری نیز به دنبال نداشت. امروزه واشنگتن نمی توان با پاکستان همکاری کرد؛ زیرا این کشور بر عکس منافع آمریکا حرکت می کند. رابطه باید متعامل باشد و این یعنی پرداختی ها و دریافتی ها برای هر دو وجود داشته باشد. البته این نگرانی وجود دارد که با این تنبیهات، پاکستان تماس های اطلاعاتی و خطوط ارتباطاتی هوایی و زمینی را با آمریکا قطع نماید و حمایت خود را از طالبان تشدید کند که این مساله می تواند کار آمریکا را در افغانستان با مشکل جدی مواجه نماید.

گزینه های ممکن برای اتخاذ یک استراتژی

ترامپ در افغانستان سه گزینه پیش رو داشت: الف) استراتژی خروج: این استراتژی مربوط به دولت اواما است. اساس این استراتژی، آن بود که ۱. دولت افغانستان از اراده و توانایی لازم برای فائق آمدن بر مشکلات برخوردار است - ۲. پاکستان تحت سیاست های تنبیهی و تشویقی ایالات متحده به سمت کاهش حمایت از طالبان و وادار کردن آنها به سوی مذاکره حرکت خواهد کرد - ۳. طالبان مشروعیت خود در افغانستان را از مخالفت با حضور نظامی آمریکا کسب می کند و لذا با خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، مشروعیت طالبان کاهش می یابد و مجبور خواهند شد به مذاکرات صلح بپیوندند. قرار بود این استراتژی پس از آنکه نیروی امنیت ملی، پلیس ملی و ارتش ملی افغانستان از توانایی و مهارت های آموزشی لازم بهره مند گردند و نیز تحت فشار قرارداد دولت پاکستان جهت قطع همکاری با طالبان اجرا شود (Lee and et al, ۲۰۱۶) اما قبل از آنکه چنین امکانی فراهم گردد، خروج نیروهای آمریکایی آغاز شد. گزینه خروج اگرچه هزینه های آمریکا را کاهش می داد، اما احتمال داشت دولت افغانستان را دچار فروپاشی کند و یا

لااقل منطقه جنوب و جنوب شرق افغانستان را تسلیم طالبان کند. این هم با تعریف اوپاما از منافع ملی امریکادر افغانستان تعارض داشت، یعنی جلوگیری از تبدیل افغانستان به پایگاه تروریست‌ها و نیز تقویت دولت افغانستان جهت اداره امور خود و هم بامنافع کلی ایالات متحده در افغانستان و جنوب آسیا قرار می‌گرفت (The White House, ۲۰۱۶). ب) استراتژی حفظ وضع موجود یعنی حفظ سطوح نیروهای جاری، تداوم سیاست‌های موجود و رویه‌های مدیریت استراتژیک متمرکز. این رهیافت در کوتاه مدت مانع فروپاشی دولت افغانستان می‌گردد، اما امریکا رادریک تعهد پرهزینه و نامحدود به دام می‌انداخت. این در حالی است که تهدیدات استراتژیک اساسی به قوت خود باقی می‌ماند و ممکن بود چیزی شبیه ویتنام را برای آمریکا و بازگشت به شرایط دهه ۱۹۹۰ را برای افغانستان رقم بزند. بنابراین، این گزینه نیز نمی‌توانست برای دولت ترامپ مورد پذیرش قرار گیرد (۱۱: Kolanda, ۲۰۱۶). ج) استراتژی درگیر شدن متمرکز یا استراتژی صفرپایه: استراتژی صفرپایه به معنی ارزیابی دقیق فرصت‌ها و چالش‌ها با چشم انداز خوبی از پیروزی است. دقیقا برخلاف استراتژی خروج که برپایه به حداقل رساندن و کاهش تلاش‌های آمریکا در افغانستان به بالاترین سرعت ممکن استوار بود (Cordesman, ۲۰۱۷). درگیر شدن متمرکز نیز به معنی گسترش مشارکت سیاسی با تمرکز بر دولت وحدت ملی، پیش برد مذاکرات صلح با طالبان، محدود کردن مداخلات خارجی در افغانستان، افزایش نیروی نظامی آمریکا و مشارکت جدی تر آمریکا و متحدینش در عملیات جنگی، آموزش قوی تر و حمایت مالی و لجستیکی بیشتر از نیروهای ارتش و پلیس ملی افغانستان، افزایش حمایت‌های مالی اما مشروط (شفاف سازی، مسئولیت پذیری و اقدامات موثر) از دولت، اصلاحات سیاسی و اقتصادی در افغانستان و ... (Department of Defense, ۲۰۱۶: ۵ and ۳۱) "درگیر شدن متمرکز" یا "استراتژی صفرپایه" بر مفروضات ذیل استوار است: - آمریکا باید با اعمال شروطی، دولت افغانستان را وادار به انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی نماید. به گونه ای که در پرتو آن مشروعیت خود را ارتقاء دهد. به عنوان مثال دولت افغانستان باید اموال و دارایی‌های مقامات رسمی کشور از معاون وزیر به بالا، فرماندهان عالی رتبه پلیس و ارتش و استناداران را اعلام و در صورت تخلف، تنبیهاتی مثل انفصال از خدمت یا مصادره اموال به ویژه دارایی‌های اعلام نشده علیه آنها اعمال گردد. - دولت افغانستان استراتژی جنگی واحدی از سوی ایالات متحده و

افغانستان را بپذیرد. در این استراتژی درک از تهدید و منافع مشترک آمریکا و افغانستان به صورت همسو تعریف شود و نقش مرکزی برای ایالات متحده در نظر گرفته شود. چنین استراتژی می تواند به حمایت نظامی پایدار آمریکا در صحنه نبرد کمک کند و به تعیین سرنوشت صحنه نبرد به سود آمریکا و دولت افغانستان تمام شود. - آمریکا باید بازیگران منطقه ای را به پذیرش افغانستانی بی طرف و غیرمتعهد که از حمایت ایالات متحده برخوردار است، وادار نماید. به عبارت دیگر، باید افغانستان را به اتخاذ یک سیاست بی طرفی منطقه ای تشویق کرد و در عین حال کشورهای منطقه را از طریق سیاست تشویق و تنبیه به رعایت این بی طرفی (عدم مداخله) وادار نمود. - واشنگتن باید تنبیهاتی علیه پاکستان در صورتی که این کشور در پی بازگرداندن طالبان به افغانستان باشد، اعمال نماید. تعلیق وضعیت متحد عمده غیرناتو، قلمداد کردن پاکستان به عنوان کشوری که تلاش های ضدتروریستی را با مانع مواجه می سازد، تعلیق کمک های امنیتی آمریکا به پاکستان، اقدامات هدفمند علیه اشخاص و سازمان های خاص پاکستانی که از گروه های شبه نظامی حمایت می کنند، مشروط سازی همکاری صندوق بین المللی با این کشور، تعیین شدن به عنوان کشور حامی تروریسم، تقویت مشارکت استراتژیک با هند علیه پاکستان و ... از جمله این تنبیهات می تواند باشد. - هنگامی که طالبان تشخیص دهند آنها نمی توانند در بلندمدت دستاوردهایی در صحنه جنگ داشته باشند، به سوی فرایند صلح حرکت خواهند کرد. - متولی صلح در افغانستان، خواه سازمان ملل باشد یا هر طرف ثالث دیگر، شیوه های ممکن و قابل قبولی را برای فرایند صلح ارائه دهد که البته منافع آمریکا را حمایت کند. این فرایند در عین حال می تواند دارای ابعاد محلی، ملی و منطقه ای باشد. تلاش برای صلح در افغانستان ممکن است بیش از یک دهه طول بکشد؛ با این حال اعتمادسازی بین دولت و طالبان، بخش اصلی فرایند صلح محسوب می شود. در این مسیر باید تلاش کرد از فعالیت مخلان صلح هم در دولت و هم در میان طالبان جلوگیری کرد. دولت ترامپ تصور می کند این گزینه می تواند نتایج مطلوبی برای آمریکا به همراه داشته باشد. به این معنی که صحنه جنگ را به سود آمریکا تغییر دهد، رقابت های منطقه ای برای نفوذ در افغانستان را کاهش دهد، شرایط صلح پایدار را محقق سازد، فساد سیاسی و اقتصادی را کاهش دهد و... (شفیعی ۱۳۹۵: ۱۲۶-۱۲۷)

اهداف آمریکا در افغانستان

۱. تداوم حفظ امنیت و ثبات در جهت تقویت دولت افغانستان: در حال حاضر مسئله‌ی تداوم امنیت مهم‌ترین هدف آمریکا در افغانستان می‌باشد. استمرار بیش از دو دهه جنگ و درگیری در افغانستان، مفاهیمی همچون تمامیت خواهی و انحصارطلبی، قوم‌گرایی و محله‌گرایی، تکروی، عدم رعایت قانون، خروج از تعهدها، تلاش برای حذف دیگران، استفاده از زور و... را در این کشور نهادینه کرده است، به نحوی که خروج از آنها در شرایط فعلی سخت و دشوار می‌باشد. در چنین شرایطی حفظ و تداوم امنیت در افغانستان تا حد زیادی به نگرش و بینش افراد و گروه‌ها به ساخت قدرت بستگی دارد. در واقع عدم رضایت این افراد و گروه‌ها به معنای شروع درگیری‌ها و بی‌ثباتی خواهد بود. علی‌رغم سقوط رژیم طالبان در افغانستان و ازهم پاشیده شدن نیروهای القاعده، نیروهای آمریکایی مستقر در افغانستان هنوز در حال جنگ و عملیات برای سرکوب باقی مانده‌ی این نیروها می‌باشند.

۲. تلاش آمریکا برای نفوذ تدریجی در هرات و مناطق مرزی شرق ایران: موقعیت هرات در معادلات استراتژیک آمریکا و مجاورت آن با مرزهای شرقی ایران، سبب گردیده است تا واشنگتن به نوعی در صدد نفوذ به منطقه‌ای از افغانستان برآید که پیوندهای گسترده‌ی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با ایران دارد. هرات که به نوعی از آن به عنوان (حیاط خلوت ایران) تعبیر می‌شود، تنها منطقه‌ای است که ایالات متحده نفوذ چندانی در آن ندارد. در حال حاضر آمریکایی‌ها فعالیت‌های اقتصادی و فرهنگی گسترده‌ای در قالب (طرح‌های بشر دوستانه) در این منطقه آغاز کرده‌اند و سعی دارند تا از این طریق به طور آهسته و تدریجی در این منطقه نفوذ کنند. هرات به علت نزدیکی به مرز ایران مورد توجه جدی مقامات تهران است. بسیاری از ناظران بین‌المللی، نقش تهران را در این منطقه بسیار مهم ارزیابی می‌کنند. در منطقه‌ی هرات ایران پروژه‌های زیادی را اجرا نموده و یا در دست اجرا دارد.

۳. خطر شروع مجدد ناامنی و جنگ در افغانستان: بازگشت آرامش به افغانستان اولویت نخست تهران است. حضور جنگ سالاران محلی، خطرسازی مجدد القاعده و طالبان همچنان وجود دارد. یکی از مشکلات همیشگی افغانستان غارت‌هایی بوده که در مواقع بحرانی و ناامنی و هر از گاهی صورت گرفته است. در وضعیت موجود نیز سرقت‌ها و دست‌بردهایی زده می‌شود که بعضی جنبه‌ی دزدی و برخی هدف سیاسی دارند. جنگ سالاران برای حفظ خود نیاز به

محیط بحرانی دارد، لذا برای حفظ موقعیت خود بین کشورهای ذی مدخل در امور افغانستان دشمن تراشی می کنند. بدیهی است سازمان مجدد القاعده به نفع تهران نمی باشد. ایران مشکلات ایدئولوژیک جدی با این افراطیون سنی داشته و گروه های فوق تهدید جدی برای امنیت ملی ایران است.

۴. **واگرایی شیعیان و جبهه متحد:** جبهه متحد متشکل از سه نیروی عمده یعنی تاجیک ها، ازبک ها و هزاره هاست که در خصوص سیاست و حکومت دیدگاه های خاصی دارند. در دوران طالبان گرچه به دلیل دشمن مشترک آنان با یکدیگر همکاری کردند اما در شرایط حاضر خطر واگرایی و سهم خواهی بیشتر آنان را تهدید می کند. نکته حائز اهمیت این است که در درون هر یک از احزاب نیز اختلافات گسترده ای وجود دارد. فقدان پیوستگی در جبهه متحد و نزدیکی آنان به کشورها و جریان های سیاسی دیگر، فکر انشعاب و دو دستگی بین آنان را تقویت می نماید.

۵. **تروریسم و گسترش تروریسم ضد ایران در افغانستان:** تروریسم نشأت گرفته از افغانستان حاصل تضادهای ایدئولوژیک، قومی و قبیله ای و اوضاع نابسامان داخلی در نتیجه حضور نیروهای خارجی است. البته شرایط جغرافیایی افغانستان به گونه ای نیست که حاکمان آن بتوانند رفتار غیر همسانی با همسایگان خود در پیش گیرند و بخواهند به عنوان یک فاکتور اصلی، موازنه قوا را بر علیه همسایه دیگر بر هم بزنند، زیرا این کشور در خشکی محاط است و تنظیم رفتار خارجی آن تابع ضرورت وجود رابطه با همه ی کشورهای اطراف است. افغانستان می تواند به عنوان پایگاه بالقوه اپوزیسیون ضد انقلاب ایران در آید. مرزهای غیر قابل کنترل، وجود قاچاقچیان حرفه ای و مافیای مواد مخدر و اشرار، ابزار مناسبی برای گروه های برانداز نظام ایران خواهد بود.

۶. **آوارگان افغانی مقیم ایران:** بدون شک یکی از پیامدهای مهم و منفی بی ثباتی و جنگ در افغانستان برای ایران، هجوم سیل آسای مهاجرین افغانی بود که وارد ایران شدند. مهاجرین افغانی که اکثر اشیعه هزاره و تاجیک بوده و با ایران ارتباط نزدیکی داشتند، تحت فشار گروه های دیگر به ویژه پشتون ها و طالبان راه ایران را در پیش گرفتند که این مسئله پیامدهایی منفی را برای ایران به همراه داشت. اما پس از ۱۱ سپتامبر با شکل گیری دولت جدید و روند بازسازی افغانستان و برقراری آرامش نسبی در این کشور، مسئله آوارگان تا حدودی حل شده و بازگشت آن ها به افغانستان می تواند نقش مثبتی در راستای منافع و امنیت ملی ایران داشته باشد.

پدیده مواد مخدر: پروسه تولید، تبدیل و ترانزیت مواد مخدر بعد از خروج از افغانستان، متوجه مرزهای ایران شده و این بالای خانمان سوز به چالش نیروهای جوان و امکانات جامعه ایران منتهی می‌گردد و سلسله مشکلات متعددی پدید می‌آید که در جستجوی ریشه‌های آن نگاه‌ها متوجه منشأ آن یعنی افغانستان می‌شود و در واقع ایران اولین قربانی این پدیده شوم است. ایران نه تنها صرفاً به عنوان یک مسیر برای ترانزیت کالا نبوده، بلکه بازار مصرف خوبی برای تریاک افغانستان نیز بشمار رفته است.

۷. شرارت و ناامنی مرزی: این پدیده مزمن که در سال‌های اخیر در سطح خطرناکی توسعه یافته، امنیت و آرامش مناطق شرقی کشور را تحت تأثیر قرار داده است. به طور کلی شرارت‌های مرزی با جریان مواد مخدر مرتبط است. شرارت‌های شرق کشور زائیده مناسبات مالی و اعتباری فروشندگان و خریداران مواد مخدر است. با گسترش تولید مواد مخدر و افزایش تقاضا برای مصرف و ترانزیت این مواد، شرارت و ناامنی نیز توسعه پیدا کرده است. در زمان طالبان قرائن زیادی در زمینه وجود ناامنی کنترل شده در مناطق ناامن کشور وجود داشت. در جریان طرح این بحث‌ها با طالبان، آنها در مقابل مدعی عبور نیروهای افغانی مخالف طالبان از مرزهای ایران به خاک افغانستان با اهداف خرابکارانه شدند. طالبان در مقام پاسخگویی و عمل متقابل به طرز بی‌سابقه‌ای توانست مناطق شرق کشور را ناامن نموده و همچنین جریان ترانزیت مواد مخدر به ایران را رأساً پشتیبانی کند.

۸. گسترش افکار رادیکال سنی: گسترش رادیکالیسم سنی در مرزهای شرقی ایران به خصوص افغانستان نوعی تهدید فرهنگی، مذهبی علیه ایران به حساب می‌آید. رادیکالیسم اهل سنت در مناطق پیرامونی ایران نه تنها موجب محدود شدن شیعیان در کشورهايشان می‌گردد، بلکه همچنین نفوذ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ایران را نیز محدود می‌نماید. گسترش این افکار به آسیای مرکزی نیز منافع ایران را تهدید می‌کند. ایران کشوری ناهمگون با اقلیت‌های قومی، نژادی و دینی مختلف است. بنابراین رشد افراطی‌گرایی در جوار ایران امکان سرایت آن را به داخل ایران تشدید می‌نماید. همچنین تقسیم افغانستان به گروه‌های نژادی باعث ایجاد هراس از تشکیل یک دولت چند ملیتی با اقلیت‌های فراملی شده است.

۹. ایدئولوژی: عامل دیگر بی ثبات کننده در افغانستان که در عمل می توانسته ثبات همسایگانش را نیز بر هم بزند، تضادهای ایدئولوژیک می باشد. در سطحی گسترده تر از تنش های مذهبی، مکاتب ایدئولوژیک مختلف در افغانستان رو در روی هم قرار گرفته اند. این تقابل های ایدئولوژیک قبل و بعد از ۱۱ سپتامبر شرایط متفاوتی را سپری کرده و پیامدهای طبعاً مختلفی از خود به جای گذاشته اند. در هر دو مقطع زمانی (دو سوی ۱۱ سپتامبر)، ایران با ایدئولوژی اسلامی در مقابل ایدئولوژی های کمونیستی و لیبرالیستی شرق و غرب قرار گرفته است (توحیدفام، پایدار ۱۳۹۱: ۸۸-۹۲)

تفاوت های راهبرد اوپاما با راهبرد ترامپ

فشار بر پاکستان: یکی از بندهای جدید بودن این راهبرد نسبت به دولت اوپاما شامل کردن پاکستان در این راهبرد است، در این راهبرد نقش مخرب طالبان پاکستان در افغانستان در نظر گرفته شده است و بهترین دلیل برای این امر هم نام این راهبرد جدید است (راهبرد جدید امریکا در افغانستان و جنوب آسیا) منظور از جنوب آسیا کشورهای شبه قاره هند و مخصوصاً پاکستان است. برای اولین بار دولت امریکا از پاکستان به عنوان کشوری که تبدیل شده به پناهگاه امن تروریست ها یاد می کند و اعلام می دارد که نسبت به پاکستان همانند گذشته با اغماض و چشم پوشی برخورد نخواهد شد و در کنار آن از کمک هایی که از جانب ایالات متحده امریکا به پاکستان می شود یاد گردید و به نوعی تلویحی یک نوع اخطار به پاکستان بود که در صورتی که بازنگری و تجدید نظر در استراتژی خود در افغانستان نکند این کمک ها دیگر وجود نخواهد داشت و آنها دیگر نباید انتظار داشته باشند تروریست هایی که از جانب پاکستان تجهیز می شوند و دولت افغانستان و سربازان ناتو را در معرض حمله قرار می دهند حاشیه امن داشته باشند. تاکید بر نقش بارزتر هند: گزینه دوم که د راهبرد دولت ترامپ در افغانستان حایز اهمیت می باشد، نوعی چراغ سبز نشان دادن برای کمک های بیشتر هند بود، که البته این قضیه هم از یک طرف میتواند بخشی از اعمال فشار جدید بر پاکستان باشد و هم از سوی دیگر باز شدن مسیر تازه ای در گسترش همکاری های هند با ایالات متحده در افغانستان که خواستار نقش مؤثرتر و چشم گیرتر هند در افغانستان گردیده است.

نقش بارز ژنرال‌های فعال در صحنه: باراک اوباما در سال ۲۰۰۹ میلادی از افزایش ۳۰ هزار نفری شمار سربازان این کشور در خاک افغانستان خبر داد اما تصریح کرد که آنها ۱۸ ماه بعد، به تدریج به خانه‌هایشان بازخواهند گشت. ژنرال‌های نظامی اعتقاد دارند که اعلام چنین برنامه زمان بندی شده‌ای، دشمنان را تشویق کرد که منتظر خروج آمریکایی‌ها باشند تا حملاتشان را دوباره آغاز کنند. ایالات متحده آمریکا در حال حاضر ۸۴۰۰ سرباز در افغانستان دارد و ژنرال‌های آمریکایی گفته‌اند که فرستادن چند هزار نیروی بیشتر به آمریکا کمک خواهد کرد تا در بن بست کنونی بتوانند بر نیروهای طالبان تسلط یابند. نیروهای اضافی می‌توانند در دو بخش به خدمت گرفته شوند: برای مأموریت‌های ضدتروریسم و برای آموزش نیروهای افغان.

استقلال نظامی بیشتر فرماندهان و ماندن تا زمان نامحدود: دولت باراک اوباما با تعیین علنی تاریخ پایان عملیات نظامی در افغانستان به طالبان این امکان را داد که مدتی در انتظار بمانند و سپس کارزار فتح دوباره مناطق از دست رفته را از سرگیری ترامپ بر خلاف اوباما محدودیت‌های پیش‌تر اعمال شده بر فرماندهان در میدان نبرد را لغو کرده تا آنها بتوانند طور کامل از قضاوت و تجربیات خود در مأموریت‌های حیاتی استفاده کنند. به گفته ترامپ دولت قبلی آمریکا با اعلام شمار نیروها و زمان بندی اعزام خروج آنان از افغانستان تروریست‌ها و دشمنان آمریکا را خوشحال میکرد و این امری است که دونالد ترامپ آگاهانه از آن پرهیز میکند و خواستار حضور نیروهای آمریکایی تا زمان نامحدود در افغانستان میباشد. احتمالاً بزرگترین تغییری که با طرح ترامپ ایجاد می‌شود، افزایش حیطة اختیارات مقامات آمریکایی در حمله به طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی فعال در افغانستان خواهد بود. دولت اوباما پس از آنکه نیروهای افغان رهبری مبارزه با طالبان را برعهده گرفتند، محدودیتهایی را در عملیات تهاجمی آمریکا در افغانستان ایجاد کرد. آقای ترامپ روز دوشنبه گفت: «با مدیریت خرد (میکرو کنترل) از واشنگتن، نمی‌توان در نبردها پیروز شد». او افزود که قدرت نیروهای نظامی آمریکا را برای هدف قرار دادن تروریستها و شبکه‌های جنایی در افغانستان افزایش خواهد داد. به فرماندهان نظامی این اختیار را خواهد داد تا در زمان واقعی وارد عمل شوند.

مذاکرات سیاسی: هدف نهایی طرح دونالد ترامپ در افغانستان این است که طالبان را مجبور به آمدن به پای میز مذاکرات کند تا به این ترتیب راه حلی سیاسی برای جنگ افغانستان پیدا شود. این همان هدفی بود که باراک اوباما، رئیس‌جمهوری پیشین آمریکا نیز آن را دنبال می‌کرد... با

این وجود دونالد ترامپ معتقد است که طرح او دارای یک تفاوت مهم با طرح‌های قبلی است؛ اینکه هیچ زمان بندی برای خروج سربازان آمریکایی تعیین نشده است و به این ترتیب قانع کردن طالبان برای مذاکره امکان پذیر خواهد بود (www.faratab.com).

نتیجه

حفظ و گسترش هژمونی امریکایک اصل اساسی و بنیادین درسیاست خارجی این کشور قلمداد می شود. باید این واقعیت را پذیرفت که سیاست گذشته امریکادربرخورد بابحران افغانستان ناموفق بوده است. بر اساس این واقعیت بایدسیاست جدی جایگزین سیاست قبلی می شد. منازعه سیاسی افغانستان به دلیل ویژگی های منحصر به فرد جغرافیای سیاسی، خودآگاهی های قومی و سیاسی شدن مذهب، رقابت ها و تعارض های درونی و بیرونی به منازعه ای منحصر به فرد درمنطقه و تاریخ تبدیل شده است با اینکه طالبان از توانایی غلبه بر امریکا و ناتو عاجزاست همچنان یکی از تهدیدهای بزرگ امریکا در راهبرد فرایندی محسوب می شود، اما ازدید راهبردی ساختاری طالبان کنترل شده به نوعی برای امریکا فرصت محسوب می شود تا اهداف نهایی خود را در این منطقه پیاده کند. به هر حال دولت امریکا و اواما نمی توانند سیاست های خود را در مبارزه باتروریسم بیان کنند زیرا ابزارهای مورد استفاده امریکا برای رسیدن به هدف به جای نتیجه ای مطلوب، اثری نامطلوب برجای می گذارد به گونه ای که خود تروریسم، ابزاری برای گسترش تروریسم در منطقه خواهد بود. راهبرد اواما تا حدی ادامه دهنده ی راهبرد جورج بوش بود. امریکا دوراهبرد فرایندی و ساختاری رادر افغانستان پیگیری می کند. در راهبردی که اواما اتخاذ کرده است مبارزه باتروریسم ایجاد امنیت در افغانستان و ریشه کن کردن تروریسم در مناطق قبیله ای افغانستان، فشار به پاکستان برای همکاری و... از مهم ترین اهداف برای افغانستان محسوب می شوند. اما راهبرد ساختاری امریکا با توجه به اصول سیاست خارجی این کشور «مبارزه باتروریسم» هدف نهایی امریکا نیست. افزایش حملات علیه طالبان، تأکید بر جنگ مهم ترین عامل تقویت طالبان در افغانستان است. دولت امریکا به جای توجه به بازسازی و توسعه ی افغانستان بر عملیات نظامی تأکید کرده است. و همچنین به جای آموزش، تربیت و تجهیز کردن ارتش و پلیس ملی افغانستان به افزایش نیروهای نظامی و تجهیز شبیه نظامیان قومی پشتون در مقابل طالبان می پردازد. اساس و محور راهبرد تازه ترامپ در قبال افغانستان همانند دو دولت گذشته امریکا، منافع و اهداف

استراتژیک امریکاست نه امنیت، ثبات و مبارزه با تروریسم در افغانستان. برداشت کلی تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی-امنیتی و نظامی دولت ترامپ این است که شرایط بد افغانستان باید بصورت یک مجموعه نگاه شود و همه‌ی ملاحظات (منطقه‌ای و بین‌المللی) را مدنظر قرار دهد. هدف استراتژی ترامپ آن است که بدون در نظر گرفتن ابعاد زمانی با هزینه‌ای ناچیز باعث پیروزی امریکا در جنگ افغانستان شود.

منابع

- اسماعیلی، مصطفی- عطاری، حسین (۱۳۹۱)، سیاست خارجی اوپامادر افغانستان: تأکید بر الزامات راهبردی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان، شماره ۳۶، صص ۷۸-۸۸-۸۹-۹۰
- باقری، اسماعیل (۱۳۸۸)، راهبرد جدید امریکادر افغانستان: تأکید بر راهبرد فرآیندی، مطالعات راهبردی جهان اسلام، شماره ۳۷.
- پایدار، فرهاد- توحیدفام، محمد (۱۳۹۱)، استراتژی امریکادر افغانستان و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل.
- درخور، محمد- ساداتی، هادی- شهبازی، بهنام- فرجی راد، عبدالرضا (۱۳۹۰)، استراتژی جدید ایالات متحده امریکا و امنیت ملی افغانستان، شماره ۱۳.
- سبحانی، مهدی (۱۳۸۸)، راهبرد جدید امریکا در افغانستان، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۳، شماره ۳
- شفیعی، نوذر (۱۳۹۵)، تبیین عوامل مؤثر بر اتخاذ استراتژی دولت ترامپ نسبت به افغانستان، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل شماره ۲۴
- میرزایی، محمد مهدی (۱۳۹۵)، استراتژی امریکادر افغانستان و علل عدم موفقیت سیاست‌های آن کشور، دانشگاه تربیت مدرس، شماره ۱۱
- "Afghan troop map: U.S. and NATO deployments," BBC News, November ۱۹, ۲۰۱۰, available at: <http://www.bbc.co.uk/news/worldsouth-asia-۱۱۷۹۵۰۶۶>
- Bearak, M and G Lazaro. (۲۰۱۶). Everything you ever wanted to know about the U.S. foreign assistance budget. The Washington Post, October ۱۸
- Cordesman, A. (۲۰۱۷). The Trump Transition and The Afghan War: The Need for decisive Action. CSIS, January ۵.
- Central Statistics Organization. (۲۰۱۶). Afghanistan Living Conditions Survey

- ۲۰۱۳-۱۴. National Risk and Vulnerability Assessment. Available at:
<http://cso.gov.af/en/page/۱۵۰۰/۱۴۹۴/nrav-report>.
- Department of Defense. (۲۰۱۶). Enhancing Security and Stability in Afghanistan. Available at:
<https://www.defense.gov/Portals/۹/Documents/pubs/Afghanistan-۱۲۲۵-Report-December-۲۰۱۶>.
- Gardesh, Hazifullah (۲۰۰۶), "Afghan Fear Fallout from Iran Sanctions," ARR, Vol. ۲۳۰, October ۳. As of January ۵, ۲۰۰۱:
<http://iwpr.net/reportnews/afghans-fear-fallout-iran-sanctions> Mancini Andrea (۲۰۱۲)
 "Afghanistan After the Varco-dimension, ISPI Analysis.
- IMF Country Report. (۲۰۱۶). The Islamic Republic of Afghanistan: Request for a Three-Year Arrangement under the Extended Credit Facility—Press Release. Available at: <http://www.imf.org/external/pubs/cat/longres.aspx?sk=۴۴۱۳۰,۰>
- Kolenda, Ch. D. (۲۰۱۷). Focused Engagement: A New Way Forward in Afghanistan
 Defense Strategies & Assessment Center for a New American Security, February.
- Jones, S. G. (۲۰۱۷). Managing the Long War: U.S. Policy toward Afghanistan and the Region. RAND Corporation, April ۰۰.
- Lee, C. E and F. Schwartz. (۲۰۱۶). Obama to Slow Troop Withdrawal from Afghanistan. The Wall Street Journal, July ۷.nts.
- "Right after Interviewing Karzai" CNN Website, April ۹, ۲۰۱۰.
- Sigar. (۲۰۱۶). Special Inspector General for Afghanistan Reconstruction (SIGAR), Quarterly Report to the United States Congress, Oct ۳۰ ۲۰۱۶ and Department of Defense, News Transcript, Press Conference With General John Nicholson and Secretary of Defense Ash Carter, Commander of International Forces in Afghanistan, Available at:
<http://www.defense.gov/News/Transcripts/Transcript-View/Article/۱۰۲۶۵۳۹/>
 press-conference-with-general-john-nicholson.
- Smith, S and C. Cookman. (۲۰۱۶). State Strengthening in Afghanistan: Lessons Learned, ۲۰۰۱-۲۰۱۴, Washington, D.C. U.S. Institute of Peace, May
- The White House. (۲۰۱۶). Statement by the President on Afghanistan. July ۶.
- The White House. (۲۰۱۶). Enhancing Security and Stability in Afghanistan. June ۷-۹.

- UNAMA/UNHCR. (۲۰۱۶). Afghanistan, Midyear Report , Protection of Civilians in Armed Conflict, Kabul, Afghanistan, July.
- UNDESA. (۲۰۱۵). World Population Prospects ,The ۲۰۱۵ Revision,. Available at:
https://esa.un.org/unpd/wpp/publications/files/key_findings_wpp_۲۰۱۵. UNDOC. ۲۰۱۶
- World Bank. (۲۰۱۶a). Afghanistan, World Bank Overview. Available at:
<http://www.worldbank.org/en/country/afghanistan/overview>.). Afghan Government, Afghanistan Opium Survey ۲۰۱۶.
- World Food Programme. (۲۰۱۶). The Islamic Republic of Afghanistan: Current issues and what the World Food Programme is doing. Available at:
<https://www.wfp.org/countries/afghanistan>, accessed ۱۶ December ۲۰۱۶.
- World Drug Report. (۲۰۱۶).US News Centre. Available at:
<http://www.un.org/apps/news/story.asp?NewsID=۵۵۳۷۸WGoZDcs۱Kf۲>.
<http://www.ir.diplomacy.ir/fa/news>

نقش آموزش در توسعه امور زنان و ارتقای فرهنگی جامعه

۱-شکیبا سعیدی ۲-عبدالرسول حسنی فر ۳-احمد منصور امرخیل

چکیده

زنان در پیشرفت و توسعه هر جامعه‌ای نقش مهم و حیاتی دارند به طوری که بدون توجه به این نقش آفرینی، جامعه نه تنها توسعه نخواهد یافت بلکه با مسائل و مشکلات مختلفی روبرو خواهد شد. این نقش در جوامعی مانند افغانستان که در مرحله گذار هستند دارای اهمیت بیشتری است. آنچه به زنان قابلیت و توانایی این تاثیرگذاری و نقش آفرینی را می دهد آموزش و کسب مهارت‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و... است. بر این اساس نقش آموزش در توسعه زنان یکی از مباحث جدی در جامعه افغانستان می باشد. با توجه به اهمیت مسئله، در این مقاله به بررسی نقش آموزش در توسعه امور زنان و ارتقای فرهنگی جامعه پرداخته می شود. اگرچه نقش زنان افغانستان در تحول سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از خانواده تا جامعه آشکار و بدیهی می باشد اما در طول زمان و از منظرهای مختلف با این مسئله در کشور افغانستان برخورد شده است. در دوره ای حضور و حقوق آنان با حاکمیت نگاه های افراطی و تعصبات شدید جنسیتی توأم با لایه های تندرانه مذهبی نادیده گرفته شده است اما در دوره اخیر شاهد فصل جدیدی از نقش آفرینی هستیم که در این مقاله به ابعاد مختلف آن پرداخته می شود.

کلید واژه‌ها: افغانستان، زنان، آموزش، توسعه، جامعه

مقدمه

در افغانستان مراحل رشد، انکشاف، آموزش و توسعه زنان با فراز و نشیب‌های متعددی روبرو بوده است. آغازین حرکت های جدی در راستای بهبود وضعیت زنان از نگاه پیشرفت در دوران حکومت شاه امان الله در سال‌های ابتدایی ۱۳۰۰ خورشیدی بوده است. ملکه ثریا همسر شاه مترقی

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

۲- دانشیار علوم سیاسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، hasanifar@lihu.usb.ac.ir

۳- دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

افغانستان در این امر بسیار تلاش نموده و تلاش‌های وی باعث شد تا جنبش‌های زنانه فعال شود، زنان عملاً به تحصیل پرداختند و نهادهای مربوط به زنان مخصوصاً در بخش‌های معارف و صحت روی کار شدند، این روند آنقدر به پیش رفت که تعدادی از دختران تحت بورسیه‌های تحصیلی به ترکیه جهت کسب تحصیلات عالی رفتند. طبعاً جامعه سنتی افغانستان که علمای دینی مخصوصاً تند روان مذهبی تأثیرات نیرومندی بالای افکار عمومی داشتند. این تغییرات و مدرنیزم اجتماعی آنهم جهت رشد و انکشاف حقوق و حضور زنان منجر به سقوط حکومت شاه امان الله شد.

حضور زنان در دوران حکومت کمونیستی افغانستان نیز بر اساس آزادی تعریف می‌شد اما بیش‌تر این آزادی در قالب تئوری‌های سیاسی چپ سوسیالیستی تعمیم پیدا می‌کرد. با آنهم کمیته‌های سیاسی و اجتماعی زنان فعالیت چشم‌گیری داشتند و برخی از زنان همچون آناهیتا راتب زاده تا سطح وزیر کابینه حکومت ببرک کارمل پیش رفت. در دوره حکومت طالبان هیچ نقطه روشنی مبنی بر حقوق زنان نمی‌بینیم حتی ابتدایی، با آمدن حکومت جدید و حمایت‌های جامعه جهانی از حکومت نوپای افغانستان و مبارزه با تروریسم توجه جهانیان به وضعیت حاد و نگران‌کننده زنان متمرکز شد، صدها مؤسسه مددجویانه از زنان ایجاد شد و به وضعیت تعلیمی، صحتی و شغلی آنان ایجاد شد؛ زنان فصل جدیدی از پیشرفت را پس از سال‌ها جنگ تجربه می‌کردند، این حمایت‌ها تا اندازه‌ای بالا بود که حکومت در ساختار خود وزارت را به نام وزارت امور زنان ایجاد کرد، زنان در اداره کار می‌کردند و به میلیون‌ها زن و دختر به مکاتب و دانشگاه‌ها را یافتند، سازمان‌های مدافع حقوق زنان بصورت جدی وارد میدان شدند و سهم زنان در ادارات بالا رفت، این تلاش‌ها سبب گردید که در سال‌های بعد، ما زنان زیادی را به‌عنوان وزیر، استاندار، شهردار، قاضی، وکیل پارلمان و حتی روسای موسسات بین‌المللی در ساختار اداری مشاهده کنیم.

در این اواخر حضور زنان به دلیل پرنسپ بودن در امور تحصیلی باعث شده تا زنانی در بخش‌های مهم استخدام شده که دارای تحصیلات عالی و مسلط بودن به زبان بین‌المللی و آشنایی با تکنولوژی روز باشند. طبعاً افغانستان امروز توانسته است تفاوت‌های زیادی را در این دو دهه

در امر توسعه راهبردی داشته باشد که بدون شک آموزش نقش کلیدی در این موفقیت ها و دستاوردها داشته است.

با توجه به اهمیت این مسائل در کشور افغانستان، در این مقاله به بررسی نقش آموزش در توسعه امور زنان و ارتقای فرهنگی جامعه پرداخته می شود. بر این اساس در ابتدا مفهوم کلی آموزش در افغانستان و سپس وضعیت این آموزش در خصوص زنان مورد بررسی قرار گرفته است. در پاسخ به این سوال عوامل گوناگون توسعه و همچنان نقش زنان افغانستان در تحول شگرف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از خانواده تا جامعه مورد کنکاش قرار گرفته است. تهیه و نگارش این مقاله به روش تحلیلی صورت گرفته، درمستند سازی و تحلیل مسایل مرتبط به آن از کتب معتبر-علمی با در نظر داشت اصول و معیارهای علمی پذیرفته شده استفاده شده است.

۲- آموزش در جامعه افغانستان

آموزش و پرورش دارای مفهوم و کاربرد گسترده و پیچیده است. در تعریف این مفهوم، نه تنها میان مردم عادی، بلکه میان صاحب نظران تعلیم و تربیت هم اختلاف نظر وجود دارد. همچنین مفاهیمی مانند تعلیم و تربیت، نظام آموزشی، تحصیل، سوادآموزی و... نیز جزئی از «آموزش و پرورش» محسوب می شوند یا با آن هم پوشی دارند. در باره ی مفهوم «آموزش و پرورش» باید در نظر داشت که «آموزش و پرورش» منحصر به افراد، زمان، مکان، یا عمل خاصی نیست. یعنی به طور مشخص «آموزش و پرورش» منحصر به مدرسه، کودکان، یا آموزش دروس خاصی نیست، بلکه «آموزش و پرورش» برای همه و در هر زمانی و هر مکانی است. همان طور که گفته شد، آموزش و پرورش دارای مفهوم و کاربرد گسترده، پیچیده و مبهم است. تاکنون تعریف واحد یا جامع و مانعی از «آموزش و پرورش» به دست نیامده است و اهل نظر، هر یک بر پایه تفکرات و تجربیات خود، تعریفی از آن ارائه داده اند.

محمدباقر هوشیار آموزش را چنین تعریف می کند: «آموزش و پرورش مجموعه منظمی از اعمال و رفتار است». به بیان دیگر آموزش و پرورش فعل و انفعالی است میان دو قطب روان (آموزگار و فراگیر) که مسبوط به اصلی و متوجه هدفی و مستلزم برنامه ای است.

جان دیویی نیز در مورد آموزش می‌گوید، آموزش و پرورش تکرار تجربه است، به منظور این که معنای تجربه گسترش پیدا کند و برای هدایت و کنترل تجربیات بعدی فرد را بهتر قادر سازد (باقری نوع پرست، ۱۳۸۹: ۹).

در افغانستان آموزش به شکل‌های مختلف از دیرباز مطرح بوده است و تحولات زیادی داشته است. در هنگام اشغال افغانستان توسط شوروی (دهه ۱۳۶۰) و جنگ‌های داخلی این کشور (دهه ۱۳۷۰)، شالوده آموزش و پرورش افغانستان از هم پاشید. در دوره‌ی قدرت طالبان دختران خانه‌نشین شده و اجازه تحصیل از آن‌ها گرفته شد. در این دوره، به جای درس‌های علمی، مانند کیمیا و فیزیک در مدارس، بیشتر بر آموزش‌های مذهبی تاکید می‌شد. پس از یورش آمریکا به افغانستان در سال ۱۳۸۰ و فروپاشی طالبان، با روی کار آمدن دولت انتقالی وضعیت تحصیل اندک اندک رو به بهبودی می‌رود، ولی با این وجود هنوز بیش از ۶۰٪ مردم افغانستان از سواد خواندن و نوشتن بی‌بهره بودند. (سایت دانشگاه کابل).

در بیشتر از سیزده سال گذشته، دولت افغانستان به کمک جامعه جهانی تلاش‌های گسترده‌ای جهت سامان‌مند کردن نظام آموزشی کشور به راه انداخت. بخشی از این تلاش‌ها به هدف گشایش دوباره مکاتب و احیای نظام آموزشی فروریخته کشور انجام شد. طی این سال‌ها، بیشتر از شش میلیون شاگرد به مکتب آمدند و کارهایی در عرصه بهبود نصاب درسی و ایجاد مکاتب جدید صورت داده شد. با این حال، وضعیت آموزشی در کشور، به گونه‌ای که توقع می‌رفت، تغییر چندانی نکرد. اگر وضعیت آموزش و پرورش کشور از لحاظ کمی بهبود پیدا کرد ولی در عرصه کیفیت معارف افغانستان هم‌چنان به ساختارهای سنتی وفادار باقی ماند. نکته مهم این‌جاست که این بار شهروندان کشور نیز با وجود همه مشکلات و تهدیدهای امنیتی از سوی گروه‌های مخالف از معارف حمایت کردند.

دو نسل پیش، مردم در افغانستان به اجبار وارد مکتب می‌شدند و درس خواندن اجباری را کم‌تر خانواده‌ای می‌توانست تحمل کند. دولت در آن سال‌ها که تازه موج نوگرایی در کشور آغاز شده بود از لحاظ ذهنی آماده پذیرش پدیده‌ای به نام معارف نبود. اما با سقوط رژیم طالبان مشخص شد که ذهنیت‌ها به صورت گسترده‌ای در کشور نسبت به آموزش و پرورش دگرگون شده است. همین حالا در جامعه افغانستان خانواده‌هایی زندگی می‌کنند که به نان شب و روز

خود محتاج‌اند، اما با هزار زحمت کودکان خود را به مکتب می‌فرستند. شاید در این تغییر رویکرد به مکتب و مدرسه، نقش معارف به‌عنوان منبع سودآوری نیز تاثیر مستقیم داشته است، ولی با همه‌ی این‌ها می‌توان اذعان کرد که افغانستان به سمت کشور معارف‌پرور در حرکت است.

امروز در کنار هزاران مکتب دولتی، هزاران مکتب خصوصی در کشور نیز فعالیت دارند که باید از آن به‌عنوان پدیده سال‌های پساتالبانی نام برد؛ چون پیش از آن در نظام معارف کشور چیزی به نام مکتب خصوصی وجود نداشت. سیزده سال گذشته فرصت خوبی برای ایجاد زیرساخت‌های آموزش و پرورش مدرن در کشور بود؛ زیرساخت‌هایی که از آموزش معطوف به تحول حمایت کند. اما مشکلات موجود نیز به اندازه کافی موانع لازم را برای مدرنیزه کردن معارف کشور ایجاد کرد. معارف کشور در سیزده سال گذشته در محدوده‌ی جذب پسران و دختران به مکاتب و ایجاد فضای امن برای معارف باقی ماند و چالش‌های اصلی معارف کشور کم‌تر مورد توجه قرار گرفت (حقیقی، ۱۳۹۴: ۶).

۳- آموزش و تحصیلات زنان افغانستان

تردیدی نیست که آموزش و پرورش در هر کشوری نقش بی‌بدیلی را در توسعه و پیشرفت علمی و اقتصادی آن کشور دارد. بر همین اساس، زنان با توجه به ظرافت و دقت در کار و نقش تعلیم و تربیت رغبت بیشتری به مراکز آموزشی نشان می‌دهند. علی‌رغم دیدگاه‌های متفاوت جوامع نسبت به تحصیل آنان با پا فشاری به تحصیل نهایت سعی خود را مبذول داشته‌اند. مدتی پیش از یک قرن، زنان به طور کلی دسترسی به تحصیلات پیشرفته و تسهیلات آموزشی را نداشتند.

آموزش زنان از موقعیت خاص برخوردار است، چرا که توانایی این نیروی انسانی از حیث دانش، مهارت قدرت و اعتماد به نفس آن‌ها در سایه آموزش ارتقا می‌یابد و آموزش، خود پیش در آمد هر نوع مشارکت فعال و موثر نیروی انسانی در جامعه است، بنا براین برای وزین کردن نقش زن در توسعه، باید به این رکن اساسی توجه کامل شود و با عنایت به آن الگوی رفتاری بالنده‌ی تعیین شود در سطح فردی و جمعی راه حل‌های مناسب، تعقیب گردد.

رشد نمودار آموزشی زنان، آنان را به عنوان قویترین نیروی تعلیم پذیر مطرح کرد، به گونه‌ای که پژوهشگران به پیشرفت درسی آنان از سطوح اولیه تا دانشگاه‌ها اعتراف نمودند، سطوح تخصصی با رفع اتهام تاریخی زن، توان و استعداد او را پذیرفت، اما دوری از وظایف طبیعی بعضی از زنان در جهان ماهیت زن را خدشه‌دار ساخت.

توسعه جدید علم و تکنولوژی، زن را به عنوان محور ابتکارات فرهنگی دوباره مطرح می‌کند و این بار به جای بررسی نقش زن در رشد علم و تکنولوژی دیروزی، او را باید در آفرینش تمدن جدید با اخلاق علمی اسلامی جهت دار مطرح کرد، حقیقت این است که وظایف زن همیشه افق آینده را مدنظر داشته است. زن کمتر در پی دیروز حرکت کرده است: تربیت فرزند، ایجاد تناسب میان محصولات خانواده با وظایف اعضای خانواده، کارهای سنتی، صنایع دستی و... همیشه در افق آینده بهتر خانواده برای زن مطرح بوده است. وجود برخی از زنان دانشمند می‌تواند ثابت کننده این ادعا باشد که توان اندیشه و تفکر به جنس خاص زن یا مرد محدود نمی‌گردد و در هر دو صورت وجود عوامل انگیزشی و زمینه کار به طور بارز می‌تواند بروز کند (چتری، ۱۳۹۷: ۱۸۶). پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می‌فرمایند: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم» دین مبین اسلام «علم» را نور و بینایی و «جهل» را ظلمت و کوری می‌داند و دستیابی به علم را بر هر مسلمانی اعم از زن یا مرد، فرض می‌داند. تمام آیات و روایاتی که درباره آموزش علم و دانش وارد شده، خطابش «یا ایها الناس» و «یا ایها الذین آمنوا» می‌باشد که این یعنی کسب علم عمومی است و شامل زن‌ها هم می‌شود. متأسفانه بنا به دلایل عدیده ای مثل جنگ و آوارگی و بعضاً تعصبات بی‌بنیاد سنتی موجود در قریه جات شاهد بودیم که طی سالهای اخیر بسیاری از دختران این وطن از آموزش باز مانده اند.

تحقیقات جدید یونسکو و بانک جهانی نشان می‌دهد که فقیرترین کشورهای جهان معمولاً پایین‌ترین میزان آموزش دختران را نیز دارند. بنا بر اعلام یونسکو، سومالی در بالای فهرست ۱۰ کشور آفریقایی با کمترین تعداد دختران باسواد قرار دارد.

هیچ سرمایه‌گذاری در جامعه برابر با سرمایه‌گذاری روی تحصیل و آموزش دختران، که مادران آینده هستند با ارزش نیست. تحقیقات روی خانواده‌ها در کشورهای در حال توسعه نشان

می‌دهند زنانی که دارای تحصیلات بیشتری هستند دارای خانواده‌های سالم‌تر، با سوادتر و موفق‌تر هستند.

بر اساس آمارهای نشر شده از سوی سازمان‌های بین‌المللی معتبر، منافع اجتماعی و اقتصادی سرمایه‌گذاری در آموزش دختران از پسران بیشتر است! مخصوصاً که آموزش زنان تأثیرات مهمی بر میزان ولادت‌ها و رشد جمعیت دارد. هم‌چنین میزان تلف شدن اطفال در وقت ولادت، سلامتی و تغذیه اطفال نیز ارتباط مستقیم با آموزش زنان دارد و این در حالی است که آموزش پسران اثر زیادی بر این مسائل مهم اجتماعی نداشته است.

علاوه بر تأثیر باسوادسازی زنان بر کاهش مرگ و میرها و کیفیت صحتی بیشتر خانواده‌ها، بانک جهانی گزارشی می‌دهد که تحصیل زنان سبب افزایش دستمزد آن‌ها در آینده شده و به رشد اقتصادی سریع‌تر جامعه می‌انجامد. زمانی که زنان درآمد بیشتری دارند، دارایی و رفاه خانواده نیز ارتقاء می‌یابد و موارد کمتری از ابتلا به بیماری‌های مسری مثل هیپاتیت و ایدز، کاهش خشونت و لت و کوب، و تقلیل رفتارهای زیناباری مثل ناقص‌سازی/ ختنه زنان و خودکشی در میان زنان و خانواده‌های تحصیل کرده به چشم می‌خورد.

اما امروزه کشورهای توسعه یافته همان کشورهای با تعداد بالای دانش‌آموزان دختر هستند. در آمریکای لاتین، اروپا، شرق آسیا، و ایالات متحده آمریکا و حتی افغانستان میزان ثبت نام دختران در مقاطع مکتب و دانشگاه نسبت به پسران افزایش یافته است که این نشان می‌دهد اگر به دختران فرصت داده شود، می‌توانند حتی بیشتر از پسرها موفق باشند.

امروزه توانمندسازی زنان و مشارکت کامل آنان بر پایه برابری، در همه زمینه‌ها از جمله در فرآیند تصمیم‌گیری و مدیریت جامعه یکی از پیش‌نیازهای توسعه پایدار است که کشور ما سخت بدان نیازمند خواهد بود. در جوامعی که هنوز تعادل مطلوب و قابل قبول مشارکت عادلانه زن و مرد در فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فراهم نشده و فرصت منصفانه بروز خلاقیت و استعداد انسان‌ها برقرار نگردیده و فرآیند توسعه آن گونه که انتظار داشته‌ایم موفق نبوده، تداوم و شتاب توسعه هنگامی رخ خواهد داد که زن و مرد دوشادوش یکدیگر مسئولیت توسعه را برعهده بگیرند.

بنابراین برای رسیدن به تعادل، برابری و رفع تبعیضات و در نتیجه توسعه بهتر و کاملتر جامعه، نیاز به آن است که زنان بتوانند در فرآیند تصمیم‌گیری در سطوح مختلف جامعه شرکت کنند. متأسفانه در بسیاری از کشورهای جهان سوم این مساله چندان شایان توجه نیست و تنها تعداد محدودی از زنان در پست‌های مدیریتی و مهم تصمیم‌گیری کشور قرار دارند (حسینی، ۱۳۸۴: ۱). برخی ظرفیت‌سازی‌ها و بسترسازی‌ها توسط خود مردم بصورت خود جوش در برخی ولایات کشور صورت گرفته و تعداد پذیرفته شدگان به مراکز تحصیلات عالی از این مناطق رشد نسبتاً خوبی را نشان می‌دهد (رها، ۱۳۹۱: ۲).

از سوی دیگر کسب مشاغل مدیریتی توسط زنان علاوه بر آنکه زنان را در مقابله با تبعیضاتی چون معیارهای استخدامی نابرابر، دستمزدهای نابرابر، فرصت‌های آموزش حرفه‌یی نابرابر، دسترسی نابرابر به منابع تولیدی و امکانات نابرابر در ارتقای شغلی توان‌تر می‌کند، سبب بالارفتن اعتماد به نفس، کسب یک هویت مستقل و بهبود وضعیت و رشد اجتماعی آنان می‌شود که کل جامعه از آن نفع خواهد برد. علاوه بر این رشد دختران و زنان تحصیلکرده دانشگاهی و پیشی گرفتن آنان از مردان جامعه در چند ساله اخیر نمود پیدا کرده است که لزوم بحث مدیریت زنان و نقش آنان در توسعه را بیش از پیش مطرح می‌سازد (حسینی، ۱۳۸۴: ۳).

۴- نقش آموزش در توسعه امور زنان

توسعه پایدار زمانی می‌تواند در یک کشور موفقیت‌آمیز باشد که با کمک و مشارکت همه گروه‌های اجتماعی از جمله زنان اجرا شود. در میان گروه‌های اجتماعی زنان نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند و به دلیل ارتباط مستقیم آنان با گروه‌های سنی جوانان، نوجوانان، کودکان و نیز تاثیر نیم دیگر جمعیت، یعنی مردان از مهم‌ترین و موثرترین گروه‌های اجتماعی به‌شمار می‌آیند و این واقعیتی است که در جوامع در حال توسعه کم‌تر مورد توجه قرار گرفته است.

در عصر کنونی جامعه‌ای که می‌خواهد به سوی توسعه حرکت کند اگر تنها به عوامل مادی توجه داشته باشد و تعالی انسان‌ها و نقش زنان را در توسعه در نظر نگیرد؛ هرگز توسعه پایدار در آن کشور تحقق نخواهد یافت. به عبارت دیگر سواد، تندرستی، تغذیه درست، تامین مسکن در جامعه جزو نیازهای اساسی زن و مرد، دختر و پسر است. اگر در جامعه‌ای ضریب با سواد،

تندرستی، شاخص‌های تغذیه و تامین مسکن، ایجاد اشتغال و درآمد، بالا رود اما توزیع آن میان زن و مرد متعادل نباشد، آن جامعه توسعه نیافته است. به همین جهت مسئولان و دولت‌مردان کشور متوجه شوند که زنان نقش مهمی در فرآیند توسعه پایدار دارند و مسوولان با برنامه‌ریزی درست می‌توانند زنان را در این راستا یاری رسانند. با این حال، زنان در سراسر جهان در کنار این‌که نقش بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای در اداره امور خانواده و جامعه دارند و برای تسریع روند تغییر و تحقق هدف‌های توسعه پایدار نیز، می‌توانند مسوولیت بسیار جدی و مهمی را برعهده گیرند.

زنان چه به‌عنوان یک مادر و چه در زندگی اجتماعی به‌خاطر ویژگی‌های روحی و عاطفی به‌خصوص خشونت‌گریزی خود می‌توانند به‌صورت یک حامی و نگهبان جامعه و در نتیجه حافظ توسعه پایدار نقشی ارزنده ایفا کنند. این قشر عظیم جامعه برای نگهداری و انجام فعالیت‌ها و نقش‌هایی که عهده‌دار آن‌ها هستند به یک محیط سالم نیازمندند؛ چون آنان همیشه نخستین کسانی هستند که بار مسوولیت را به دوش گرفته و فعالیت‌های مربوط به خود را افزایش می‌دهند. زنان یکی از مهم‌ترین گروه‌های اجتماعی متاثر از کیفیت محیط‌زیست و درعین‌حال موثر بر آن می‌باشند که دامنه هر یک از آنان می‌تواند از خود و خانواده تا کل جامعه را شامل گردد (نوروزی، ۱۳۹۲: ۱). همان‌طور که گفتیم نقش زنان با سواد در توسعه یافتن جامعه انکارناپذیر است و این قشر نقش اساسی برای بهبود کیفیت به‌عنوان هدف توسعه شهرهای بزرگ را دارند. نقش زنان با سواد پس از سقوط نظام طالبانی در افغانستان در ابعاد مختلف اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، زیست محیطی و موارد مختلف بازنگری گردید و زنان در بسیاری ابعاد نقش کلیدی پیدا کرده‌اند.

زنان در طول تاریخ در افغانستان روی پنهان سکه بوده‌اند و عمدتاً در مقام مادر و همسر، نقش تربیتی و حمایتی بسیار مؤثری در کنار مردان داشته و پشتوانه‌ای مهم در پویایی و تکامل حیات بشری بوده‌اند و توانمندی‌های زنان، بروز و ظهوری مردانه داشته است و با توجه به این مهم جایگاه حقیقی آنان عیان می‌شود. پس از تحولات اخیر و سقوط نظام طالبان در کشور تلاش‌ها صورت گرفت تا زنان از قالب نقش‌های ثابت و کلیشه‌ای خارج شده و فارغ از نگاه جنسیتی با توجه به توانایی‌ها و قابلیت‌های آن‌ها، جایگاه حقیقی‌شان را در این فرآیند مشخص نمایند.

در حال حاضر زنان در افغانستان در عرصه دانش، صنعت، اقتصاد، هنر، ادب، سیاست، ورزش، کارآفرینی و عرصه‌های دیگر حضور گسترده دارند و در سطوح مختلف ادارات دولتی فعالیت دارند. با این هم زنان شاخص بسیاری در ولایت‌های کشور وجود دارند، اما دیده نمی‌شوند و باید مورد توجه قرار بگیرند و از ظرفیت‌های آن‌ها استفاده شوند. نگاه درست به نقش و جایگاه زنان فارغ از نگاه جنسیتی و به دور از تفکرات فمینیستی یکی از راهبردها و راهکارهای اساسی در این زمینه است.

در حال حاضر بسیاری از بانوان شاغل در ادارات و نهادهای دولتی، صاحب دانش تخصصی در حوزه‌های مختلف مدیریتی و دارای ذهن خلاق در برنامه‌ریزی هستند که متأسفانه با نگاه سنتی مردسالارانه، درصد بسیار کمی از پست‌های مدیریتی و برنامه‌ریزی به آن‌ها اختصاص یافته و این امر علاوه بر این که سیستم را از یک ظرفیت بالقوه محروم ساخته، سبب بی‌انگیزه‌گی و بی‌اعتمادی زنان شده که در دراز مدت سبب بی‌میلی آن‌ها برای حضور و نقش داشتن در تصمیم‌گیری‌های مهم می‌شود و از نظر روحی و روانی هم مورد آسیب جدی قرار می‌گیرند. گسترش جنگ و ناامنی در نقاط مختلف افغانستان با تاسف موجودیت فضاهای آموزشی، ورزشی و تفریحی برای زنان که بتوانند با صرفه‌جویی در هزینه و وقت اوقات فراغت خود در آن بگذرانند را در شماری از شهرها گرفته و زنان از این حق محروم شده‌اند. با آن هم زنان آموزش دیده در ابعاد گوناگون خانواده و اجتماع نقش گسترده و تاثیر گذار داشته‌اند. زنان در مباحث بهداشتی از جمله مراقبت و سلامت خانواده، بهداشت خانواده، تغذیه خانواده، تنظیم و کنترل افزایش و یا کاهش جمعیت خانواده و در ابعاد وسیع‌تر آن در برنامه‌ریزی کلان جامعه نقش به‌سزایی دارند. زنان در تامین بهداشت و سلامت جامعه نقش بسیار مهم و موثری بر عهده دارند. زیرا آن‌ها نه تنها مسوول سلامت خود می‌باشند بلکه بیشترین مراقبت‌ها را برای سلامت و بهداشت خانواده خود انجام می‌دهند. بنابر این چنانچه مشکلات آنان اعم از سوی تغذیه، کار طاقت فرسا، زایمان‌های مکرر و دیگر مسایل فرهنگی و اجتماعی موثر بر سلامت آن‌ها نادیده انگاشته شود، سلامتی خانواده آنان در کنار سلامت خودشان دچار آسیب خواهد شد (چتری، ۱۳۹۷: ۱۴۴).

از آنجا که همه می‌دانند جوامع صنعتی به تمام نیروی انسانی خود نیاز دارد، بعضی از آن‌ها بر اساس لزوم تساوی حقوق زن و مرد می‌باشد. و برخی نیز باتوجه به نیاز جامعه و این که در هر شرایطی جامعه با کدام شیوه بهتر اداره می‌شود نظرات خود را تغییر می‌دهند. هر جامعه‌ای برای رسیدن به توسعه پایدار نیاز به همکاری تمام نیروی انسانی خود دارد. در کشورهای توسعه یافته با توجه به کم شدن رشد جمعیت و رقابتی که در تولید وجود دارد جامعه مجبور به استفاده از نیروی کار زنان شد و این وظیفه‌ی است که جامعه برعهده‌ی زنان نیز گذاشته است. تمام زنان در این جوامع می‌دانند که باید شغلی داشته باشند و جامعه نیز زمینه‌ی شغلی آن‌ها را فراهم کرده است (چتری، ۱۳۹۷: ۱۳۹).

یکی از نقش‌های کلیدی دیگر زن در اجتماع نقش زن در عرصه نهاد خانواده است. خانواده کوچکترین واحد اجتماعی جامعه است. زنان با تربیت نیروی کار و فراهم کردن محیط آرام در منزل شرایط مناسب را برای افراد خانواده از جمله مردان فراهم می‌کنند. بنابراین زنان را به عنوان مهمترین عامل توسعه انسانی می‌توان ذکر کرد. با توجه به آیه زیر خانه، محل آرامش است و زنان در خانه باید برای ساکنان آن مایه سکون و آرامش باشند تا در خانواده توسعه اجتماعی بنیان‌گذاری شود. خداوند برای شما از خانه‌های شما جایگاه سکون و آرامش را قرار داد... " «آیه، ۸۰. سوره، نحل» (چتری، ۱۳۹۷: ۹۵).

زنان در سراسر جهان نقش بسیار تعیین کننده در اداره امور خانواده و جامعه دارند، و برای تسریع روند تغییر و تحقق هدف‌های توسعه پایدار، می‌توانند مسوولیت بسیار جدی و مهم را به عهده گیرد. آموزش زنان و مشارکت آنان در بازارکار نیز نقش به‌سزایی در توسعه کشور داشته به گونه‌ای که حدود نیمی از جمعیت شاغلین در کشور را زنان تشکیل می‌دهند از سوی دیگر، در هر جامعه‌ای پرورش نسل آینده به دست زنان است و حتی اگر آنها جذب بازار کار شوند، آموزش می‌تواند آنها را در پرورش بهتر فرزندان یاریگر باشد. زنان، نخست به تاثیر و اهمیت که دارند آگاه شوند و سپس بکوشند مدیریت ایجاد تغییر را به عهده بگیرند.

اگر جهانی مصرفی با همین روند فعلی پیش برود، زیر بار امکانات خرد خواهد شد. زنان باید بطور عملی مدیریت مصرف جوامع را عهده‌دار شوند؛ الگوی مصرف را تغییر داده و این امر مهم را از خودشان آغاز کنند. در اینجا تغییر درون‌زا مورد نیاز است. اگر زنان در مورد لزوم تغییر

در شیوه زندگی و الگوی مصرف فعلی مجاب شوند، بعنوان اساسی‌ترین عامل ایجاد تغییر در نهاد خانواده، محیط کار و جامعه، پیش قدم خواهند شد. زنان می‌توانند هنجارهای رفتاری مشخص و تعیین‌کننده را در این زمینه بپذیرند و آنرا اجرا کرده و ترویج دهند. برای مقابله با بیماری مصرف‌زدگی و زیاده‌روی در مصرف منابع محدود، لازم است که گونه سازمان یافته و منسجم عمل شود. زنان در تمام کشورهای در حال توسعه می‌توانند نقش اساسی در توسعه پایدار ایفا کنند. زنان نقش مهمی را در تولید و باز تولید فعالیت‌ها دارند که از جمله می‌تواند در نقش مولد آن‌ها در تولید مواد غذایی و دیگر کالاها برای کسب در آمد خانواده و نقش آن‌ها در نگهداری خانواده، اشاره کرد، زنان برای انجام این فعالیت‌ها و نقش‌ها به یک محیط سالم نیازمند اند و زنان اولین کسانی هستند که بار مسولیت را بر دوش گرفته و فعالیت‌های مولد خود را افزایش میدهند و از این طریق رنج و زحمت‌شان دو چندان می‌شوند (زاهدی، ۱۳۸۶: ۹۸).

آنچه که موانع بر سر راه توسعه امور زنان و دیگر اقشار جامعه خوانده شده است نابرابری‌های جنسیتی است. نابرابری‌های جنسیتی هزینه‌های بسیاری بر سلامت و آسایش مردان، زنان و کودکان تحمیل می‌کند و توانایی آنان را برای بهبود زندگی‌شان تحت تاثیر قرار می‌دهد. افزون بر این هزینه‌های شخصی، نابرابری‌های جنسیتی از فعالیت‌های تولید در کشت زارها و موسسات اقتصادی می‌کاهد. از اینرو چشم اندازهای کاهش فقر، تضمین پیشرفت اقتصادی را نیز تضعیف می‌کند. نابرابری جنسیتی حکومت یک کشور را نیز تضعیف می‌کند و به این ترتیب کارآیی سیاست‌های توسعه آنرا تحت تاثیر قرار خواهد داد. در میان هزینه‌های نابرابری‌های جنسیتی، هزینه‌های برای زندگی انسان‌ها و کیفیت برای زندگی آن‌ها وجود دارد. تشخیص و اندازه‌گیری گستره‌ای کامل این هزینه‌ها دشوار است. اما شواهد بسیاری در کشورهای سراسری جهان نشان می‌دهد که جوامع دچار نابرابری‌های جنسیتی عظیم و پایه‌دار هزینه فقر بیشتر، سوی تغذیه، بیماری و دیگر محرومیت‌ها را پرداخت می‌کنند، چین، کره و آسیای جنوبی مرگ و میر بسیار بالاتر برای زنان دارند. چرا که هنجارهای اجتماعی از پسران جانب‌داری می‌کند. نرخ مرگ و میر برای دختران از پسران بیشتر است برخی از برآورده‌ها نشان می‌دهد که امروزه ۶۰ الی ۱۰۰ میلیون زن زنده نیستن، که اگر تبعیض جنسیتی وجود نداشت این زنان می‌توانست زنده بمانند.

بی‌سوادی و فقدان تحصیلات مادر به طور مستقیم به کودکان آنها زیان وارد می‌سازد. تحصیل پایین به کیفیت مراقبت از کودکان و سپس مرگ میر بالاتر نوزدادان و کودکان و سوی تغذیه منجر می‌شود. مادران تحصیل کرده بیشتر احتمال دارد رفتارهای مناسب برای ارتقای سلامت (همچون ایمن سازی کودکان) را در پیش گیرند. تأیید کردن این نتایج تحلیل‌های دقیق از داده‌های بررسی خانواده است که دیگر عوامل که امکان دارد رویه‌های مراقبت و نتایج مرتبط با سلامت را مورد توجه قرار دهد (مانند تحصیل مادران، در آمد بالاتر خانه وار، با نرخ‌های بالاتر بقای کودکان و تغذیه بهتر) پیوند دارد. سرمایه‌گذاری پایین در آموزش زنان بیرون داد کلی یک کشور را نیز کاهش می‌دهد.

حقوق بیشتر برای زنان و مشارکت برابر تر برای زندگی عمومی توسط زنان و مردان با کسب کار سالم‌تر و حکم‌رانی بهتر پیوند تنگاتنگ دارد. هر جا که نفوذ زنان در زندگی عمومی بیشتر است، سطح فساد پایین‌تر خواهد بود. این امر حتا در صورتی که کشورهای که دارای یک سطح درآمد، آزادی‌های مدنی، آموزش و نهادهای حقوقی با یک دیگر مقایسه شوند. هر چند این یافته‌ها هنوز تنها حالت پیشنهادی دارند، برای ورود گسترده‌تری زنان در سایت پشتیبانی بیشتری را فراهم می‌آورند. زیرا زنان می‌توانند نیروی کار آمد برای حاکمیت قانون و حکمرانان خوب باشند. زنان که آموزش دیده و با سواد هستند در حال حاضر در کسب و کار کمتر احتمال دارد در مقامات حکومتی رشوه پردازند که شاید به خاطر این است که زنان موازین رفتار اخلاقی بالاتر داشته و یا بی‌زاری بیشتری نسبت به مخاطره دارند. در خصوص وضعیت زنان در اسلام نیز این واقعیت روشن است که آموزه‌های قران و سنت پیامبر «ص» زنان عرب را از وضعیت دشواری پیش از اسلام رهانید. اسلام در مقایسه با ادیان دیگر مقام ولا به زنان عطا کرد و برای زنان حق زندگی، تحصیل، کسب و تجارت، ارث، مالکیت و حفظ نام خانواده‌گی‌شان را بخشید (حافظیان، ۱۳۸۵: ۱۳۸).

نتیجه

زنان در افغانستان علاوه بر اینکه در عرصه آموزش و توسعه، چالش‌ها و آسیب‌های فراوانی را پشت سر گذاشتند به دستاورد های چشم‌گیری نیز نایل شدند. اما با تمام تفاسیلی که در ساختار مقاله بدان پرداخته شده است ما میتوانیم موفقیت های زنان را در امر توسعه فاکتوریندی کنیم.

زنان توانسته اند با عبور از یک رکود جبری و تحمیلی که برگرفته از یک تضاد جنسیتی در عصر بنیادگرایی مذهبی بوده است، مراحل رشد و تلقی را پیموده و فعالیت های ثمربخشی را داشته باشند. زنان با فراگیری علوم مختلف حوزه های مختلف فرهنگی، هنری، ورزشی، اجتماعی و حتی سیاسی را به تسخیر خود در آورده اند و این دستاوردها همرا بوده است با تخصص و کاردانی آنان و رقابت با جامعه مردان در افغانستان.

حضور زنان در قدرت و مخصوصا راه یافتن به حکومت و ورود به پارلمان سبب گردید که فصل آهینی از اراده زنان را تثبیت نماید. مباحثه فعالان حقوق زنان با بنیادگرایان مذهبی بر رابطه به حقوق زنان و ایجاد بستر مناسب برای این دیالوگ باعث شد آن ترس و واهمه زنانه کاهش یافته و زنان عملا بتوانند جسارت مبارزات خود را در راستای توسعه یک جامعه برابر از منظر تساوی جنسیتی داشته باشند.

در کنار موارد فوق که گفته شد چالش های و آسیب پذیری ها در مقابل جامعه زنان وجود دارد که می‌توان به برخی از آن اشاره نمود: جنگ و ناامنی، از جمله مهم‌ترین موضوعاتی است که زنان را آسیب پذیر میسازد، بیش‌تر زنان و دختران قربانیان اصلی جنگ هستند، آنها در هیچ نقطه ای از افغانستان در امنیت بسر نمی‌برند، بسیاری از آنها نه بعنوان یک نظامی بلکه بعنوان افراد ملکی در جاده، مکتب، محل کار، دانشگاه و اماکن عمومی کشته می‌شوند، این موضوع تا حدی عمیق و نگران کننده اعلام شده است با توجه با معضلات فوق نسل جدید افغان همواره تلاش می‌کنند که زندگی در افغانستان را به مهاجرت ترجیح بدهند.

بنیادگرایی مذهبی؛ نیز چالش عمده ای فرا روی زنان هست، زنان عملا در میان دو لبه تیز سنت و مدرنیته دست و پا میزنند، علمای دینی سختگیر هنوز هم مخالف حضور زنان در جامعه

هستند، آنها از طریق منابر و مساجد علیه پیشرفت های زنان تبلیغ نموده و حضور زنان را برنامه های غربی ها و کفار در افغانستان اعلام می کنند، جالب اینجاست که این علما اکثرا از طریق حکومت حقوق دریافت میکنند، فعالان حقوق زن همواره با این رویکردهای تندروانه در تقابل قرار داشتند اما این تقابل نیازمند یک مبارزه نفسگیر و فرسایشی است که طبعاً روند بهبود توسعه ای زنان ات با چالش مواجه می سازند.

نگرانی از آینده مبهم بحث دیگری است که زنان از آن هراس دارند، برگشت طالبان در نتیجه گفتگوهای صلح چالش عمده ای برای زنان هست، همیشه این سوال در مجامع زنان مورد تأمل قرار دارد که آیا جهان و حکومت افغانستان بر سر حقوق زنان با طالبان معامله خواهند کرد.

منابع

۱. باقری نوع پرست، خسرو. (۱۳۸۹). *درآمدی بر فلسفه تعلیم و تربیت*، ج-۲. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. چتری، شهربانو. (۱۳۹۷). *جامعه‌شناسی توسعه زنان*. تهران: خیابان انقلاب.
۳. حافظیان، محمدحسین. (۱۳۸۵). *نقش زنان در توسعه کشورهای اسلامی*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴. حقیقی، سعید. (۱۳۹۴). *آسیب‌شناسی نظام آموزشی افغانستان*. کابل: روزنامه هشت صبح.
۵. حسینی، احسان. (۱۳۸۴). *نقش زنان در توسعه*. کابل: روزنامه اعتماد.
۶. زاهدی، شمس‌السادات. (۱۳۸۶). *زن و توسعه*. تهران: خیابان کریم‌زند، چاپ دوم.
۷. شریعت‌مداری، علی. (۱۳۶۴). *اصول فلسفه تعلیم و تربیت*. تهران: انتشارات امیرکبیر.
۸. مؤلفان حوزه‌ودانشگاه. (۱۳۷۹). *آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت و مبانی آن*، ج- تهران: انتشارات سمت.
۹. نقیب‌زاده، میرعبدالحسین. (۱۳۷۴). *نگاهی به فلسفه آموزش و پرورش*، تهران: انتشارات طهوری.
۱۰. نوروزی، میرویس. (۱۳۹۲). *نقش زنان در توسعه پایدار*. کابل: روزنامه هشت صبح.
۱۱. نیک آئین، رها. (۱۳۹۱). *فرصت‌ها و چالش‌های فراروی تحصیلات عالی در افغانستان*. کابل: روزنامه افغانستان ما.

نقش ادبیات مهاجرت در توسعه ی امور زنان

در رمان های خالد حسینی

احمد شیرخانی

چکیده

مهاجرت شاخص ترین ویژگی دو قرن اخیر است. جمعیت کثیری از مردم جهان در طی این مدت به دلایل متعدد سرزمین خود را ترک گفته اند و برای یافتن امنیت، رهایی از سرکوب، و زندگی بهتر در سرزمین های بیگانه اقامت گزیده اند. نزدیک به نیمی از جمعیت مهاجرین جهان را زنان تشکیل می دهند و تجربه ی مهاجرت تاثیرات خاص خود را بر زندگی آنان می گذارد. یکی از حوزه هایی که در آن تجربه ی مهاجرت و مهاجر بودن انعکاس یافته ادبیات مهاجرت است. در این تحقیق به بررسی فرصت هایی که ادبیات مهاجرت در توسعه ی امور زنان پدید می آورد، پرداخته می شود و این فرصت ها در دو رمان خالد حسینی، رمان نویس افغانی-امریکایی، با عناوین **بادبادک باز (۲۰۰۳)** و **هزار خورشید تابان (۲۰۰۷)** نشان داده خواهند شد. ادبیات مهاجرت از طریق نویسنده، شخصیت داستان، و خوانندگان خود ظرفیت تغییر در موقعیت و شرایط زنان را دارا است. نویسندگان مرد یا زن مهاجر از آن جا که از مراکز سرکوب و سانسور در کشورهای خود دور هستند، فرصت بیان تجارب خود را در ادبیات مهاجرت می یابند و در صورت کسب اقبال جهانی خود را صدای خفه شده ی ملت خویش می یابند. تاثیر ادبیات مهاجرت بر خوانندگان جهانی و ملی منجر به شکل گیری مطالباتی می شود که امکان اصلاح در شرایط زنان را میسر می سازد.

واژگان کلیدی: ادبیات مهاجرت، توسعه ی زنان، خالد حسینی، رمان

- مقدمه

افغانستان در طول نیم قرن گذشته دستخوش تحولات سیاسی و نظامی ویرانگری شده است که پیامدهای فرهنگی و اجتماعی آن هنوز گریبان گیر این ملت مظلوم است. زنان جامعه ی افغان

که بخش مهمی از این ملت را تشکیل می‌دهند همواره قربانی قدرت طلبی، تفرقه، تعصب، و جنگ در این کشور بوده‌اند. تخریب، جنگ، و ناامنی زنان افغان را واداشت تا به‌همراه خانواده‌ی خود ترک جلا کنند و با مهاجرت به عنوان تجربه‌ی جدید آشنا شوند. شاید بتوان گفت که جامعه‌ی افغانستان از این جهت از جامعه‌ی جهانی عقب‌نماند. چراکه مهاجرت بارزترین ویژگی قرن گذشته و حاضر است. روشن است که مهاجرت اجباری در نتیجه جنگ‌های ویرانگر نتایج مطلوبی بدنبال نخواهد داشت. آوارگی، فقر، تحقیر، دلتنگی نسبت به موطن، چالش‌های زبانی و فرهنگی منتهی به بحران هویت در مهاجر می‌شوند. در کنار سیل عظیم نابسامانی‌ها و معضلات مربوط به مهاجرت، این پدیده اجتماعی فرصت‌هایی هم برای مهاجر ایجاد می‌کند.

۱-۱- بیان مسئله و سوالات تحقیق

مهاجرت به عنوان یک پدیده‌ی اجتماعی تاثیر عمیقی بر زندگی بشر امروزی گذاشته است. دامنه‌ی این تاثیرات آنچنان وسیع است که پرداختن به همه‌ی آن‌ها در این ظرف نمی‌گنجد. مطالعات مهاجرت به جنبه‌های گوناگونی از این پدیده می‌پردازد. جنبه‌هایی همچون دلایل مهاجرت، جنس مهاجر، مهاجرت‌های فردی و دسته‌جمعی، چالش‌های متعدد مهاجر در کشور میزبان، شبیه‌سازی فرهنگی، هویت دورگه، مسئله‌ی زبان و بسیاری موضوعات دیگر. یکی از عرصه‌هایی که تجربه‌ی مهاجرت در آن انعکاس می‌یابد، عرصه‌ی ادبیات است. این امر خود منجر به شکل‌گیری طیفی از آثار ادبی شده است که با عنوان ادبیات مهاجرت از آن یاد می‌شود. با توجه به این امر که زنان بخش قابل توجهی از جمعیت مهاجرین را تشکیل می‌دهند، در این مقاله به دنبال بررسی فرصت‌هایی هستیم که ادبیات مهاجرت برای توسعه‌ی امور زنان در جامعه فراهم می‌آورد. جهت رسیدن به نتایجی ملموس به دو رمان از نویسنده مهاجر افغان خالد حسینی مورد بررسی قرار می‌گیرد: *بادبادک باز* (۲۰۰۳، *The Kite Runner*) و *هزار خورشید تابان* (۲۰۰۷، *A Thousand Splendid Suns*). این پژوهش تلاش دارد به سوالات زیر پاسخ دهد:

۱- ویژگی‌های رمان مهاجرت چیست؟

۲- ادبیات مهاجرت از چه طریقی با موضوع زنان رابطه برقرار می‌کند؟ و در هر حالتی چگونه می‌تواند در توسعه‌ی امور زنان موثر باشد؟

۳- چگونه خالد حسینی بعنوان یک نویسنده مهاجر، توانسته در رمان هایش در جهت بهبود و توسعه امور زنان اقدام کند؟

۱-۲- پیشینه ی پژوهش

پژوهش درباره ی ادبیات مهاجرت سابقه ی چندانی ندارد. شاید یک دلیل آن نوظهور بودن ادبیات مهاجرت و آشنایی اندک با ویژگی های آن باشد. برای درک این پدیده ادبی نیاز به درکی جامعه شناختی از پدیده مهاجرت معاصر است. در این زمینه کتاب ها و مقالات بی شماری تألیف شده اند اما اشکال قریب به اتفاق آنان این است که در این بررسی ها نگاه محض جامعه شناختی نسبت به این پدیده به کار رفته است. از جمله کتاب های لاتینی که به بررسی انعکاس تجربه ی مهاجرت در ادبیات پرداخته اند می توان به (۲۰۰۸) *Migration and Literature* (مهاجرت و ادبیات) اثر Soren Frank اشاره کرد. در این کتاب نویسنده تلاش می کند پس از بررسی چندین نویسنده ی مهاجر در سطح بین الملل به ترسیم خصوصیات ادبیات مهاجرت بپردازد. کتاب دیگری که در این زمینه به پژوهش پرداخته است *Migration, Literature, and Hybridity* (۲۰۱۰) (مهاجرت، ادبیات، دورگه بودن) اثر Sten Pultz Moslund است. نویسنده این کتاب موضوع دورگه بودن را، که در کتاب قبلی کمتر به آن اشاره شده، مورد مطالعه قرار می دهد و جلوه های آن را در مضمون و فرم رمان نشان می دهد. Paul White در مقاله ای با عنوان (۲۰۰۳) "Geography, Literature, and Migration" (جغرافیا، ادبیات، و مهاجرت) لزوم پیوند خوردن یافته های علم جامعه شناختی با ادبیات مهاجرت را یادآور می شود. از نظر او، یکی از راه های شناخت بهتر تجربه ی مهاجرت بررسی آثار ادبی است که نویسندگان مهاجر نوشته اند و از این طریق جزئیات بیشتری از این پدیده ی پیچیده آشکار می گردد. در زمینه ی آثار موجود درباره ی خالد حسینی و رمان هایش کتاب (۲۰۰۹) *Reading Khalid Hosseini* (خواندن خالد حسینی) اثر Rebecca Stuhr اطلاعات سودمندی از زندگی و مصاحبه های متعدد این نویسنده ارائه می دهد. نویسنده ی این کتاب در بخشی بسیار کوتاه و با نگاهی اجمالی آثار حسینی را در زمره ی ادبیات مهاجرت می داند (۲۱-۲۰). جلال غیائی و شهرام کیا ئی در مقاله ای تحت عنوان «بررسی جنگ های قبیله ای و مفاهیم پسااستعماری موجود در رمان بادبادک باز خالد حسینی» (۱۳۹۱) از منظر پسااستعمار به تحلیل مهاجرت اجباری ملت افغان می پردازند. در این مطالعه اثر حسینی به عنوان یک نمونه از ادبیات مهاجرت بررسی نمی گردد بلکه نویسندگان

برای روشن ساختن ساختار پسااستعماری به بررسی مهاجرت به عنوان یکی از مضامین رمان می‌پردازند. Farhad Ahmad Pir در مقاله ای دیگر با عنوان “Expatriate Characters in the Novels of Khaled Hosseini” (۲۰۱۸) (شخصیت های تبعیدی در رمان های خالد حسینی) به پیامدهای جنگ در شخصیت های مهاجر رمان های حسنی می‌پردازد. از نظر او این شخصیت های از وطن رانده شده در غربت چشم انتظار روزی برای بازگشت به وطن خود هستند و حمله امریکا به افغانستان بارقه ی امیدی در این شخصیت های داستان روشن می‌کند (۱). مقاله ی حاضر تلاش دارد از منظری جدید، به بررسی نقش مهاجرت بر توسعه ی امور زنان با تکیه بر دو رمان **بادبادک باز** و **هزار خورشید تابان** بپردازد و تا کنون تحقیقی با این هدف در آثار حسینی انجام نشده است.

۲- مبانی نظری

۲-۱- مهاجرت

شاید بهتر آن باشد که برای توصیف یکی از مهم ترین تحولات جوامع انسانی در دو قرن گذشته، انسان معاصر را با دیدالوس (Daedalus) عهد باستان مقایسه کرد. بشر در طول این دو قرن اخیر نشان داده که در پی آن است تا بر جاذبه ی زمین فائق آید و در جستجوی سرنوشتی جدید به سرزمین هایی در آن سوی مرزهای ملی خود پرواز کند، درست همانطور که دیدالوس با ساختن بال به آرزوی جاه طلبانه ی پرواز و رهایی از محدودیت فکر می‌کرد. مهاجرت جمعی جریانی اصلی در تغییرات اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی جهان معاصر است (Rushdie, ۲۰۰۲: ۴۲۵) و این جریان در برخی حوزه ها بسان سیلابی ویرانگر به نابودی داشته های گوناگون انسانی انجامیده است. مهاجرت، بعنوان نمونه، گاهی افراد را دچار بحران هویت و حس پوچی می‌کند و آن‌ها را هر چه بیشتر به ورطه ی نابودی سوق داده است. در عین حال، این جریان بزرگ اجتماعی معاصر گاهی هم بشر را از سرکوب، محرومیت، خشونت، و جهل رهانیده است. با نگاهی گذرا به پیامدهای مهاجرت می‌توان درکی کلی از میزان پیچیدگی این جریان بدست آورد. تلاقی چندین رویداد تاریخی در پدید آمدن شکل جدید مهاجرت موثر بوده است. برخی از این

عوامل عبارتند از آوارگی های عظیم حاصل از جنگ جهانی دوم، فروپاشی استعمار انگلیس و متعاقب آن مهاجرت از مستعمره های پیشین به غرب. بدنبال این رویدادها، نیمه ی دوم قرن بیستم شاهد اوج گیری جریان جهانی شدن و افزایش ارتباط بین مردم جهان با پیشرفت های تکنولوژیک در عرصه ی ارتباطات بود. در این دوره است که ایده ی دهکده ی جهانی شکل می گیرد و مفهوم بعد مسافت بین نقاط جغرافیایی دستخوش تحول عظیمی می شود. انسان در دهه های پایانی قرن بیستم حس کرد که جهان او به نوعی فشرده و کوچک شده است. چنین تحولاتی زمینه لازم را برای خیز برداشتن موجی عظیم از مهاجرت از کشورهای عقب مانده به کشورهای پیشرفته را فراهم آورد، کشورهای عقب مانده ای که گاهی درگیر جنگ های داخلی ویرانگری نیز می شدند.

از این رو، چنین به نظر می رسد که عصر ما عصر جابجایی، مهاجرت، و گذر از مرزها است. به نظر می آید که تمام جهان در حال حرکت است. در دوران معاصر زمین شاهد جابجایی گسترده ی گروه های گوناگون است: پناهنده گان، تبعیدی ها، مهاجرین، کارگران، توریست ها و غیره. این گروه ها تجربه ی گذر از مرزهای قومی، مذهبی، زبانی، و فرهنگی را با خود به همراه دارند و در نتیجه هویتی ترکیبی و دورگه در خود می یابند. در دنیای ما مهاجرت امری تازه و بدیع نیست. فتوحات امپراتوری های قرن های گذشته، اوج گیری امپراتوری انگلیس در قرن نوزدهم، نظام برده داری، کشف قاره آمریکا و نمونه هایی از این قبیل شاهدی بر تاریخ طولانی آن هستند. فرانک (Frank) بر این نظر است که «مهاجرت در حقیقت مفهومی تاریخی و فراتاریخی است. تاریخی از آن جهت که قرن بیستم و بعد از آن را می توان "عصر مهاجرت" نامید، و فرا تاریخی از این جهت که انسان و ادبیات همواره در حال مهاجرت بوده اند» (۱۰: ۲۰۰۸). آن چه که مهاجرت را در عصر معاصر متمایز می کند سرعت و میزان آن است (Said, ۲۰۰۲: ۱۸۲). مهاجرت مفاهیم سنتی هویت، ملیت، موطن، ریشه داشتن در مکان را دستخوش تغییراتی اساسی کرده است. هویت غالب در عصر ما، هویت مهاجر است. هویتی که دائم در حال شدن است و به سکون نمی رسد. مهاجر خود را در «فضای سوم» می یابد فضایی

بینابین، فضایی که در آن خود را نه متعلق به فرهنگ مبدا و نه متعلق به فرهنگ مقصد می‌یابد. مهاجر هویتی دورگه دارد (Bhabha, ۱۹۹۴: ۵۱).

۲-۲- ادبیات مهاجرت

مهاجرت و حرکت و همه‌ی پیامدهای آن، از هویت سیال و در حال نوسان گرفته تا شرایط متغییر انسانی، بر تولیدات ادبی تأثیر قابل ملاحظه‌ای گذاشته است. این پدیده‌ی برجسته‌ی معاصر حتی منجر به پیدایش نوشتار خاص خود گردیده است که از آن با عنوان ادبیات مهاجرت یاد می‌گردد. ادوارد سعید این طیف گسترده از نویسندگان را تاریخ نگاران «افراد تبعیدی، مهاجران، پناهندگان، و آوارگانی که از سرزمین مادری خود ریشه کن شده اند»، می‌داند (۲۰۰۲: xiv). منتقدی دیگر پیش‌بینی می‌کند که «شکل جدیدی از رمان در حال ظهور است، رمان پسا-استعماری، رمان حاشیه‌ای، فراملی، بین‌زبانی، میان‌فرهنگی» (Rushdie, ۲۰۰۳: ۵۷). نویسندگان در تبعید «شاهدان تجربه‌ی انسانی» هستند و پیکره‌رو به رشد ادبیات مهاجرت تغییرات وسیعی را در ادبیات و دسته‌بندی‌های مربوط به آن ایجاد کرده است (Levin, ۱۹۶۶: ۶۲).

ویژگی‌های شاخص ادبیات مهاجرت کدامند؟ سورن فرانک در کتابی با عنوان **مهاجرت و ادبیات** (Migration and Literature, ۲۰۰۸) به بررسی نسبتا سودمندی از ادبیات مهاجرت می‌پردازد و در این مطالعه خصوصیات بارز این ادبیات را برمی‌شمارد تا تصویری کلی، هر چند ناتمام، از آن ارائه دهد. فرانک خاطر نشان می‌کند که دسته‌بندی پیشنهادی او تصنعی است و تقسیم‌بندی ارائه شده به معنای عدم هم‌پوشانی دسته‌های مختلف نیست (۱۷). البته لازم به ذکر است که دسته‌بندی تعریفی فرانک با تمرکز او بر نوع ادبی رمان صورت گرفته است و فرانک مدعی است که رمان بیشترین ظرفیت برای بکارگیری عناصر مهاجرت در فرم و سبک خود را دارا است. علاوه بر این، نوع ادبی رمان به راحتی از مرزهای ملی عبور می‌کند و از این رو رمان خود یک نوع ادبی مهاجر است (۱۰).

ویژگی‌های ادبیات مهاجرت در دو سطح اجتماعی (مضمون) و سبکی یا فرمی قابل بررسی هستند. در سطح اول، رمان به انعکاس دنیای فرامتنی می‌پردازد. در سطح دوم، سبک و فرم رمان «نه تنها شیوه‌های مهاجرتی درون متنی را انعکاس می‌دهد بلکه آن‌ها به اجرا در می‌آید».

آورد» (۱۷). اولین ویژگی ادبیات مهاجرت، در سطح اجتماعی، این است که اثر به صورت شرح حال نویسنده بیان می‌گردد (البته این ویژگی شرط ضروری در تشخیص ادبیات مهاجرت نیست). دومین ویژگی به شخصیت‌های رمان مربوط می‌شود و با ویژگی نخست اشتراکاتی نیز دارد. یعنی به بررسی تجربه‌ی مهاجرت از دیدگاه شخصیت‌های اثر ادبی می‌پردازد و در نتیجه دنیای داستان چارچوب تحلیل قرار می‌گردد. آن‌چه که در سطح اجتماعی در مرکز توجه قرار می‌گیرد، موضوعاتی از این قبیل هستند: آیا نویسنده و شخصیت‌های رمان خود را با تجربه‌ی مهاجرت وفق داده‌اند؟ آیا برای آن‌ها تجربه‌ی مهاجرت «مخرب، رنج‌آور و دردناک» یا اینکه تجربه‌ی «مولد، جذاب و دلنشین» است؟ آیا تجربه‌ی مهاجرت گسستی در نظم عادی زندگی است یا اینکه بخشی از طبیعت بشری تلقی می‌گردد و، علاوه بر این، در دنیای معاصر جهانی شدن امری اجتناب‌ناپذیر است؟ (۱۸). رمانی که به بررسی مهاجرت می‌پردازد می‌تواند هم نگرشی مثبت و هم نگرشی منفی به آن داشته باشد و هیچ‌یک از این نگرش‌ها از صلاحیت رمان ادبیات مهاجرت نمی‌کاهد. ویژگی سوم به موضوعات ملت و ملی‌گرایی، که در ادبیات مهاجرت مضامینی کلیدی هستند، می‌پردازد. مفهوم ملت برای کسی که نه به یک ملت بلکه به چند ملت تعلق دارد، چیست؟ در خصوص فردی که از کشور خود به نحوی رانده شده، چطور؟ تاثیر تجربه‌ی مهاجرت و تعلق دوگانه بر نگرش نویسنده نسبت به ملی‌گرایی، بین‌المللی‌گرایی، پسا-ملی‌گرایی چگونه بوده است؟ تفاوت بین ملی‌گرایی و آگاهی ملی چیست؟ (۱۸). ویژگی چهارم با مفهوم ملت و ملی‌گرایی ارتباط نزدیکی دارد. اروپایی [یا آمریکایی] بودن را بر چه اساسی باید تعریف نمود؟ بر اساس ملاحظات سیاسی، فرهنگی، یا جغرافیایی؟ به لحاظ جغرافیایی ادبیات مهاجرت چگونه باید تعریف گردد؟ بر اساس محل چاپ، زبان بکار رفته، محل تولد نویسنده، یا کشوری که در آن اقامت دارد؟ ویژگی پنجم در ارتباط با جهانی شدن است. نویسندگان مهاجر به طور تلویحی به جریان جهانی شدن در آثار خود واکنش نشان می‌دهند و پارادکس‌ها و تردیدهای آن‌جزیی از دغدغه‌های این نویسندگان است (۱۹).

در سطح سبک و فرم، اولین ویژگی بیان (enunciation) است. فرانک توضیح می‌دهد که «راهبردهای بیانی رمان‌ها نشان‌دهنده‌ی یک بازی پیچیده با چند منظرگرایی، آگاهی‌های سرگردان، اقتدار در روایت، عبور درون متنی از داستان و گفت‌وگو است. علاوه بر این، این رمان‌ها از یک منظر مهاجر روایت می‌شوند که مشخصه‌ی آن «توازن ناپایدار» آشنایی و بیگانگی بین دو

فرهنگ است» (۱۹). مهمترین کارکرد راهبردهای بیانی در رمان ادبیات مهاجرت ایجاد ظرفیتی است که به نوسان و تغییر پیوسته تداوم می‌بخشد. راهبردهای بیانی موقعیتی بینابین و پویا را خلق می‌کنند که منتهی به سکون نمی‌شود. دومین ویژگی سبکی، ترکیب یا شکل روایت است. این دست از رمان‌ها چگونه شکل می‌گیرند؟ ارتباط آن‌ها با ترتیب زمانی، علیت، و ابتدا، میانه، و پایان چیست؟ آیا این رمان‌ها اساساً با کنش‌های شخصیت‌های خود پیش می‌روند؟ یا اینکه از شیوه‌های توضیحی دیگر، گفتمان‌های دیگری که به ساختار چند بعدی رمان اشاره دارند، استفاده می‌کنند؟ در این حالت نویسنده سعی می‌کند از سبک‌ها و حوزه‌های مختلف در اثرش استفاده کند: مثلاً، شرح حال نویسی، غزل، گفتمان مذهبی، سیاسی و از این قبیل (۲۰). سومین ویژگی سبکی زبان است. «ادبیات مهاجرت شدیداً نسبت به نقش و جایگاه زبان دغدغه‌نشان می‌دهد. دلیل این امر آن است که در پس‌زمینه‌ی نویسنده عموماً دو یا چند زبان وجود دارد» (۲۰).

۲-۳- ادبیات مهاجرت و توسعه‌ی امور زنان

مهاجرت، در مفهوم استعاره‌ی، نقشی محوری در حیات بشر دارد. از دیدگاه فلسفی، زندگی خود نوعی مهاجرت از دوره‌ای به دوره‌ای دیگر و دربردارنده‌ی تحولات جسمی، روحی، هویتی، و معنوی است. زندگی جاده‌ای پر پیچ و خم پیش روی انسان مهاجر است. هر جا که جابجایی یا تغییری رخ می‌دهد مفهوم مهاجرت نیز نمودار می‌شود. به همین شکل می‌توان مفهوم توسعه را گونه‌ای از مهاجرت انگاشت که حرکتی رو به جلو از موقعیتی نامطلوب به سوی موقعیتی دلخواه و مطلوب است. توسعه و مهاجرت ملازم یکدیگر هستند و حتی گاهی تا مهاجرت رخ ندهد توسعه میسر نمی‌شود. اصولاً برای تحقق توسعه وجود ذهنیتی مهاجر ضروری است. انسان باید توان تغییر در دیدگاه‌های فکری، قدرت نگرستن به موضوعات از زاویه‌ای جدید، هنر درک موقعیت‌ها و شرایطی که در آن نیست را داشته باشد. با بهره‌بردن از چنین ذهنیت مهاجری است که آگاهی از شرایط فعلی و کاستی‌های آن و نیاز به تغییر و حرکت رو به جلو در انسان پدید می‌آید.

مهاجرت تجربه‌ای پیچیده در حیات انسان‌های مهاجر است که می‌تواند پیامدهای نیک یا نامطلوبی بدنبال داشته باشد. مهاجرت اجباری اغلب با نابودی دارایی، آوارگی در سرزمین‌های بیگانه، تبعیض، بدرفتاری، تحقیر، دل‌تنگی نسبت به سرزمین مادری، چالش شبه‌سازی فرهنگی، و بحران هویت همراه است. از آن‌جا که سهم فعلی زنان در جمعیت بین‌المللی مهاجرین نزدیک

به نصف است (Morrison and et al, ۲۰۰۸: ۱)، آنچه که در این مقال مد نظر است فرصت‌هایی است که مهاجرت می‌تواند، با همه‌ی تلخی‌هایی که ملازم آن است، برای زنان به ارمغان بیاورد. در ادامه‌ی بحث به بررسی ارتباط ادبیات مهاجرت با توسعه‌ی امور زنان، با تکیه بر نقش مثبت آن، خواهیم پرداخت.

موضوع زنان در ادبیات مهاجرت به روش‌های متعددی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در حالت اول نویسنده‌ی زن مهاجر اقدام به نوشتن در خصوص تجربه‌ی خود و زنان از مهاجرت می‌پردازد. یکی از پیامدهای مطلوب مهاجرت برای زنان نویسنده‌ی رهایی از سرکوب فکری و سیاسی‌ای است که در کشور خود از آن رنج می‌بردند. این جابجایی جغرافیایی به آنان مجال آن را می‌دهد تا به بیان خود و تجارب خود در حوزه‌های گوناگون دست بزنند. گاهی نویسندگان مهاجر زن در کشورهای میزبان مورد توجه بیشتری قرار می‌گیرند و این خود مبین «زنانه ساختن تجربه‌ی مهاجرت» است (Lacroix, ۲۰۱۰: ۲۶). مهاجرت تنها رهایی از فضاهای بسته‌ی سیاسی، مذهبی، و سنتی را به ارمغان نمی‌آورد، بلکه به زنان نویسنده‌ی نوعی رهایی از سانسور و خود-سانسوری نیز هدیه می‌دهد. آثار ادبی آنان از این جهت که سنت شکنانه هستند یا اینکه از معیارهای عرفی، فرهنگی، مذهبی، و سیاسی پیروی نمی‌کنند، با کمتر مانعی برای چاپ مواجه می‌شوند.

دومین حالتی که در آن ادبیات مهاجرت با موضوع زنان ارتباط برقرار می‌کند، از طریق نویسنده‌ی مهاجر مردی است که به ارائه‌ی تصویری از زنان مهاجر و غیر مهاجر می‌پردازد. تجربه‌ی مهاجرت یعنی آگاهی یافتن از تعدد دیدگاه‌ها، یعنی تجربه‌ی زندگی در دنیاهای گوناگون (White, ۲۰۰۳: ۳). نویسندگان مرد مهاجر هنگامی که در صحنه‌ی ادبی با اقبالی گسترده رو برو می‌شوند، در خود نسبت به افشار مختلف جامعه‌ی کشور اصلی احساس مسئولیت بیشتری می‌کنند، خصوصاً آن طیفی از جامعه، مثلاً زنان، که در معرض سرکوب، بدرفتاری، بی‌عدالتی، و خشونت بیشتری قرار دارند. پس از آن که رمان **بادبادک باز** (۲۰۰۲) اثر خالد حسینی نویسنده‌ی مهاجر افغان با اقبال گسترده‌ی جامعه‌ی امریکا مواجه شد، نویسنده‌ی رمان در مصاحبه‌ای می‌گوید که احساس می‌کند بخشی از داستان ملت افغان ناگفته مانده است، و آن بخش زنان افغان است (۲۰۰۷). همین امر حسینی را وا می‌دارد تا ماموریت نوشتن رمان دیگری، **هزار خورشید تابان** (۲۰۰۷)، را بر عهده بگیرد، رمانی که به ارائه‌ی تصویری از رنج و

آلام زنان افغان می‌پردازد. مطرح ساختن زنان و دنیای تاریک و غم‌زده‌ی آنان در عرصه‌ی ادبیات مهاجرت نتایج دیگری در سطح خوانندگان و واکنش‌های آن‌ها دارد که به آن خواهیم پرداخت.

حالت سوم تعامل ادبیات مهاجرت با موضوع زنان و نقش آن در توسعه‌ی امور زنان به دنیای تخیلی رمان (یا اثر ادبی) مربوط می‌شود. در این حالت مضمون اصلی رمان زنان و شخصیت‌های اصلی داستان نیز آن‌ها هستند. در جوامع سنتی عموماً دنیای واقعی و پر درد و رنج زنان در پرده‌ی سرکوب‌جامعه‌ی مردسالار پنهان می‌ماند. لاکروکس در توصیف جوامع شدیداً سنتی اسلامی می‌گوید که «زنان جوان مسلمان باید مطیع جو اقتدارگرای خانواده باشند، در خانه بمانند و تحت نظارت شدید بزرگ‌ترها باشند و هر چه به آن‌ها امر می‌کنند را باید انجام دهند». در دفاع از نقش مثبت ادبیات مهاجرت در ارتباط با موضوع زنان لاکروس مدعی است که ادبیات مهاجرت توانسته چنین سرکوب و سلطه‌هایی را مورد مواخذه قرار دهد و زمینه‌ی رفع ظلم از زنان در جوامع اسلامی را فراهم آورد (۷۰: ۲۰۱۰). یکی از تفاوت‌های زنان در دنیای تخیلی رمان مهاجرت با زنان در دنیای واقعی کشور اصلی در این است که زنان دسته‌ی اول تبدیل به سوژه‌هایی فعال می‌شوند و از این طریق به رویارویی با سلطه‌ی حاکم بر جامعه‌ی خود برمی‌خیزند. چنین تغییراتی در هویت زنان مهاجر مدیون تماس آنان در دنیای داستان با جامعه‌ی میزبان است. مطالعه‌ی تاثیرات متقابل مهاجرت بر مهاجران و کسانی که با مهاجران در تماس هستند، نشان می‌دهد که افراد و ذهنیت‌ها می‌توانند دستخوش تغییر شوند. «تجارب جدید از به هم رسیدن تاثیرات و ملت‌های چندگانه حاصل می‌شود، و این تجارب جدید منجر به بازنمایی‌های تغییر یافته یا در حال تغییر از تجربه و هویت فردی می‌شود» (White, ۲۰۰۳: ۱). رمان مهاجرت زنان را در معرض این تجربه‌های جدید قرار می‌دهد و تغییرات حاصل از آن را در هویت شخصیت‌های زن داستان به تصویر می‌کشد. این امر ما را به سوی حالت دیگری سوق می‌دهد که در آن حالت ادبیات مهاجرت با موضوع زنان ارتباط برقرار می‌کند.

ادبیات مهاجرت تاثیر خاص خود را بر خوانندگان کشور میزبان و اصلی دارد. وقتی که زنان در آینه‌ی این ادبیات به تصویر کشیده می‌شوند، توجه این دو طیف از خوانندگان، در نتیجه، به زنان و مشکلات‌شان معطوف می‌گردد. این امر می‌تواند تاثیر قابل ملاحظه‌ای بر جامعه‌ی کشور اصلی و شرایط زنان در آن جامعه بگذارد. «ادبیات [مهاجرت] تنها شرایطی که

منجر به خلق آن شده است را انعکاس نمی دهد: پیکره ی ادبیات [مهاجرت] تبدیل به نیرویی فرهنگی می شود که توان تاثیر گذاشتن بر (نه فقط انعکاس دادن) ذهنیت های اجتماعی را دارد» و انرژی ای که این مجموعه از آثار ادبی تولید می کنند امکان ایجاد تحول سیاسی در جامعه را دارد (White, ۲۰۰۳: ۱۵). ادبیات مهاجرت نیز با پرداختن به سرکوب و خشونت علیه زنان، با به تصویر کشیدن مشکلات و اندوه آنان در جامعه خوانندگان خود مطالباتی را مطرح می کند که دولت های کشورهای مبدا را وادار به اعمال اصلاحاتی در جهت بهبود شرایط زنان می کند و یا اینکه جامعه ی جهانی را در جهت اجرایی شدن چنین اصلاحاتی به کمک فرا می خواند.

۳- بحث و تحلیل

۳-۱- تحلیل نقش مهاجرت و تاثیر آن بر زنان در آثار خالد حسینی

خالد حسینی نویسنده ی مهاجر افغان متولد سال ۱۹۶۵ میلادی در شهر کابل است. پدر او یک دیپلمات افغان بود که با روی کار آمدن حکومت کمونیستی در افغانستان به آمریکا مهاجرت و درخواست پناهندگی سیاسی کرد. حسینی تحصیلات خود را در رشته ی پزشکی دنبال کرد و در همین رشته مدرک گرفت. او از کودکی به ادبیات و نوشتن رمان علاقه داشت. هنگامی که این علاقه با تجربه ی مهاجرت همراه گردید، موجبات شکوفایی آن فراهم آمد. حسینی در سال ۲۰۰۳ اولین رمان خود **بادبادک باز** را نوشت که با اقبال عمومی مواجه شد و یکی از کتاب های پرفروش سال گردید. گرچه این رمان به روایت حوادثی می پردازد که راوی در دوره ی کودکی تجربه کرده و برخی از آن تجارب هنوز بر زندگی شخصیت اصلی تاثیر گذارند، اما در پس زمینه ی این روایت زندگی نامه ای تاریخ و فرهنگ افغانستان دیده می شود. دومین اثر این نویسنده **هزار خورشید تابان** (۲۰۰۷) نام دارد که بر زندگی زن افغان تمرکز می کند و رنج، محنت، تبعیض، خشونت، و بدرفتاری ای که در زندگی آنان نهادینه شده است را به تصویر می کشد. **پژواک کوهستان** (۲۰۱۴) و **دعای دریا** (۲۰۱۸) دو رمان متاخرتری هستند که این رمان نویس افغان نوشته است.

۳-۲- بادبادک باز

حسینی در مصاحبه های مختلفی که داشته است بر این نکته تاکید می کند که موضوع مهاجرت در حاشیه ی موضوع اصلی داستان (**بادبادک باز**) قرار دارد. در واقع او بر این باور

است که موضوع اصلی دو رمان اولش عشق و دوستی بین انسان‌ها است و در هر یک از این رمان‌ها جلوه‌ی متفاوتی از این نوع از دوستی به تصویر کشیده شده است (Stuhr, ۲۰۰۹: ۲۲). چنین اظهار نظرهایی نمی‌تواند نقش مهمی که تجربه‌ی مهاجرت در شکوفایی استعداد این نویسنده داشته را کم رنگ نماید. جایگاه حسینی به عنوان یک نویسنده‌ی افغانی-آمریکایی در جامعه‌ی آمریکا و همچنین پرداختن این نویسنده در رمان‌هایش به موضوع مهاجرت مردم افغان، او را در زمره‌ی نویسندگان مهاجر و آثارش را جزئی از ادبیات مهاجرت قرار می‌دهد. از آن‌جا که در این مقاله تأکید بر تبیین نقش مثبت مهاجرت در بهبود زندگی زنان است، تلاش می‌شود تا به بررسی و تحلیل تأثیر تجربه‌ی مهاجرت بر زندگی شخصیت‌های زن دو رمان **بادبادک باز** و **هزار خورشید تابان** و همچنین، از زاویه‌ی وسیع‌تر، تأثیر رمان‌های ژانر مهاجرت این نویسنده بر جامعه‌ی زنان افغانستان بپردازیم.

زن افغان و دنیای او در رمان **بادبادک باز** جایگاهی حاشیه‌ای دارد. آن‌ها در برخی موارد افراد غایبی هستند که شخصیت‌های اصلی داستان در موردشان صحبت می‌کنند. صنوبر مادر حسن و ثریا مادر امیر فقط نام و خاطره‌ای بر جای گذاشته‌اند و اولی پس از متهم شدن به رابطه‌ی نامشروع فرار کرده و کسی از او اطلاع ندارد و دومی نیز که زنی تحصیل کرده و از خانواده‌ی سرشناسی بود، فوت کرده است. در جایی دیگر از زنی هزاره به نام زیبا نام برده می‌شود که نقش دایه برای حسن و امیر داشته است و هر دوی آن‌ها را در نوزادی شیر داده و به همین جهت این دو کودک احساس می‌کنند که به نوعی برادر هستند. بارزترین نقش این زنان تولید مثل و پرورش بچه است. حتی در صحنه‌هایی از رمان که زن افغان حاضر است، تصویر ارائه شده از او بیانگر خانه‌نشینی، زیر دست بودن، و صدمه‌پذیری او است. شاید یکی از تلخ‌ترین صحنه‌های این رمان آن‌جا است که سرباز روسی با گستاخی فراوان به راننده کامیون می‌گوید که می‌خواهد با تنها زن مسافر در کامیون خلوت کند (بادبادک باز، ۲۰۰۳: ۹۸). همه‌ی این تصویر پردازی‌ها از شخصیت‌های زن، که چیزی بیشتر یک سایه نیستند، به شکل غیر مستقیم اشاره‌ای به جایگاه زن افغان در آن دوره (کودتای کمونیست‌ها در افغانستان) دارد.

جایگاه زنان افغان مهاجر نیز در بخش دوم رمان که تجربه‌ی مهاجرت به آمریکا را به تصویر می‌کشد، دستخوش تغییرات اندکی شده است. گاهی حتی اینگونه به نظر می‌رسد که انگار برخی از این زنان هنوز از شرایط نامطلوب خود در جامعه‌ی افغانستان رها نشده‌اند. اگر

تعریف مفهوم مهاجرت را نه بر مبنای جابجایی جغرافیایی از نقطه ای به نقطه ی دیگر بلکه بر مبنای حرکت بین دو قطب فرهنگی تلقی کنیم (۶: Summer, ۲۰۰۱)، آن گاه در می یابیم که تغییرات متفاوتی در نسل های مختلف زنان مهاجر افغان در این رمان دیده می شود. برای نشان دادن میزان تغییر حاصل از مهاجرت در شخصیت های زن، حسینی بر دو شخصیت خانم طاهری و دخترش ثریا طاهری تمرکز می کند. جامعه ی افغان های مقیم امریکا در رمان، جامعه ای بسته است و هنوز با همان معیارهای جامعه افغانستان زندگی می کند. چنین معیارهایی به خوبی در رفتار و کردار این گروه (به خصوص نسل اول مهاجرین) دیده می شود. آقای طاهری هنوز معتقد است که نژاد و جایگاه خانوادگی افراد در تعیین ارزش آن ها عوامل موثری هستند و خانم طاهری نیز مثل هر زن افغان دیگر خود را ملزم به پیروی از باورهای شوهرش می داند. اما نگاهی اجمالی به دختر خانواده، ثریا طاهری، نشان می دهد که توانسته تا حدی با فرهنگ جامعه امریکا ارتباط برقرار کند و در نتیجه اختلاف نظرهایی با پدر خود داشته باشد. او و امیر با وجود نظر مخالف آقای طاهری تصمیم می گیرند تا سهراب (که از نژاد هزاره است) را به فرزند خواندگی بپذیرند (بادبادک باز، ۲۰۰۳: ۳۱۳). تصویرپردازی حسینی از شخصیت ثریا طاهری مبین آن است که «نسل های جوان تر سریع تر با زبان و سنت کشور جدید خود را وفق می دهند. گرچه این افغانی-امریکایی های جوان ارتباط خود را با جامعه ی افغان و باورها و رسوم شان از دست نمی دهند، ولی قادرند از آن عبور کرده و کشور جدید خود را بپذیرند» (Stuhr, ۲۰۰۹: ۲۲).

۳-۳- هزار خورشید تابان

حسینی در رمان بعدی خود به مهاجرت از منظرهای تازه ای نگاه می کند. با نگاهی کلی به رمان **هزار خورشید تابان** با سه شکل از مهاجرت روبرو می شویم. شکل اول مهاجرت گونه ای جابجایی در داخل کشور است. مریم دختر هزاره ای است به اتفاق مادرش تنها در کنار رودخانه ای مجاور شهر هرات زندگی می کنند. این دختر حاصل رابطه ی نامشروع پدر و مادرش است که به همین دلیل پدرش آن ها را از خودش جدا کرده و هر از گاهی به آن ها سر می زند. حسینی از تنهایی و دوری این خانواده از شهر هرات به عنوان نمادی برای نشان دادن طرد آن ها توسط جامعه استفاده می کند. وقتی که مریم پانزده ساله می شود و مادر خود را از دست می دهد، پدرش او را به عقد مردی از کابل که بیست سال از او بزرگ تر است، در می آورد و در

نتیجه‌ی این ازدواج اجباری مریم به کابل می‌رود. شهر کابل، زبان، مذهب، و نژاد متفاوت مردم مریم را با تجربه‌های جدیدی آشنا می‌کند. ولی مهم‌ترین تجربه‌ی این مهاجرت، ازدواج اجباری و محدودیتی است که او در زندگی با رشید تجربه می‌کند. نوع دوم مهاجرت همان تعریف شناخته شده‌ی آن است. لیلا شخصیت دیگر داستان کسی که او و مریم زن‌های رشید هستند در نتیجه‌ی جنگ و قحطی با بچه‌هایش به پاکستان مهاجرت می‌کند و در آن‌جا به نوعی رفاه و امنیت می‌رسد. شکل سوم مهاجرت در این رمان برگشت به سرزمین مادری است. لیلا پس از یک سال اقامت در پاکستان و بعد از شکست طالبان به افغانستان برمی‌گردد تا یتیم‌خانه‌ای را دایر کند و در آن به تعلیم دانش‌آموزان می‌پردازد. حسینی در این رمان به طور مستقیم به برخی تأثیرات مثبت مهاجرت بر شخصیت‌های زن می‌پردازد. مریم با تغییر شهر خود از نگاه جامعه‌ای که او را «حرامی» می‌خواند فرار می‌کند و در پی ساختن زندگی جدیدی است، هر چند این فرار او را به دام جدیدی، ازدواج و جامعه‌ی مردسالار، گرفتار می‌کند. لیلا با مهاجرت به پاکستان از خشونت حکومت طالبان نسبت به زنان رهایی می‌یابد و بازگشت او انتخاب معلمی به عنوان شغل آینده‌اش در افغانستان بیانگر تغییرات مثبت مهمی در جامعه‌ی زنان است.

نویسنده در ادبیات مهاجرت در جایگاه ممتازی قرار دارد. از یک سو با جامعه‌ی میزبان، به عنوان خواننده‌ی آثارش، مواجه است و از سوی دیگر با ملت سرزمین مادری خود. چنین جایگاهی به نویسنده مهاجر این امکان را می‌دهد که به «موضوعی بومی صدایی بیگانه ببخشد دقیقاً به همان شکل که او موضوعی بیگانه را برای مردم خود آشنا می‌سازد» (Soren, ۲۰۰۸: ۱۱). از این رو، می‌توان دریافت چگونه مطالب و مضامین رمان ادبیات مهاجرت در جامعه‌ی مقصد مطرح می‌شوند و توجه به این موضوعات، که عموماً ریشه در جوامع مبدا دارند، چگونه جامعه‌ی مبدا را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به عنوان نمونه می‌توان به نقشی که رمان‌های خالد حسینی در جامعه‌ی آمریکا داشته‌اند، توجه کرد. این نویسنده در اولین رمان خود، **بادبادک‌باز**، به بررسی مسائل و مشکلات مردم افغان در طول تهاجم شوروی و بعد از آن به قدرت رسیدن طالبان می‌پردازد. این رمان که دو سال بعد از حمله‌ی آمریکا به افغانستان به چاپ رسید با اقبال فراوانی در جامعه‌ی آمریکا مواجه شد. نتیجه‌ی این اقبال ادبی معطوف شدن توجه جامعه‌ی آمریکا به مشکلات و مسائل جامعه‌ی افغانستان و همچنین تبدیل شدن خالد حسینی به صدای

ملت افغان در جامعه ی امریکا است. حسینی از این فرصت برای پرداختن به بخشی از جامعه ی افغانستان استفاده می کند که تا کنون نتوانسته آن را به شایستگی در رمان اولش ارائه دهد: جامعه ی زنان افغان (Stuhr, ۲۰۰۹: ۴-۵). این نویسنده در مصاحبه ای می گوید امیدوار است که خوانندگان او با مردم افغان خصوصا زنان افغان احساس همدردی کنند، «زنانی که جنگ و افراط گرایی بر آنان تاثیرات ویرانگری داشته است». او اظهار امیدواری می کند که رمان هایش بتواند دنیای درون زن برقه پوش افغان را به خوبی به تصویر بکشد (۴). به عبارتی دیگر، ادبیات مهاجرت در امریکا تبدیل به فرصتی برای این نویسنده ی مهاجر افغان می گردد تا از طریق آن به طرح موضوع زنان در عرصه ای وسیع تر بپردازد و توجه جامعه ی امریکا و جامعه ی بین الملل را به موضوعات درونی جامعه ی افغانستان معطوف کند. تلاش این رمان نویس افغان در به تصویر کشیدن زندگی و سرنوشت زن افغان در درون جامعه ی امریکا تبدیل به مطالبه ای جهانی برای بهبود وضع زنان در افغانستان می شود. از طرفی، جامعه ی مطالبه گر زنان افغانی که در پی رساندن صدای دادخواهی خود به گوش جامعه ی مردسالار افغانستان و همچنین جامعه ی جهانی است، ناگهان درمی یابد که رمان حسینی بیان رسای مطالبات اوست. از این رو، ادبیات تبدیل به رسانه ای می شود که از طریق آن زنان خود را در معرض توجه جهانی می یابند.

- نتیجه

تجربه ی مهاجرت در آینه ی ادبیاتِ انسان های مهاجر انعکاس می یابد. مهاجرت، علاوه بر پیامدهای نامطلوبی که می تواند به دنبال آورد، فرصت هایی نیز برای افراد مهاجر فراهم می کند. این فرصت به اشکال مختلف رهایی از ناامنی و وضعیت نابسامان معیشتی، آشنایی با زبان و فرهنگی متفاوت، اتخاذ موضعی مهاجر در دیدگاه ها و غیره می تواند باشد. بررسی نقش ادبیات مهاجر در توسعه ی نقش زنان در اجتماع به یافته های زیر انجامید:

رمان را می توان یک نوع ادبی مهاجر نامید چراکه بیشترین همخوانی را با ماهیت تجربه ی مهاجرت دارد. ویژگی های رمان مهاجرت در دو سطح اجتماعی (مضمون) و فرمی قابل بررسی هستند. ویژگی های سطح اول عبارتند: زندگی نامه نویسی، شخصیت های مهاجر، مضمون ملت و ملی گرایی، مفهوم اروپایی یا امریکایی بودن، و ارتباط با جهانی شدن. از ویژگی های سطح دوم نوعی بیان است که تحول مداوم، چند منظرگرایی، و ناپایدار بودن از خصلت های آن است. روایت در این نوع از رمان در یک قالب مشخص صورت نمی گیرد بلکه از سبک ها و حوزه های مختلف دانش در آن استفاده می شود. زبان در این گونه آثار آمیزه ای از دو یا چند زبان است که نویسنده بر آن ها اشراف دارد.

نویسندگان زن مهاجر در موقعیتی قرار دارند که از سرکوب فکری و سیاسی رهایی یافته اند و در نتیجه نوشته های آنان از هر گونه سانسوری مصون می مانند. ادبیات مهاجرت به دلیل خلق شدن در جغرافیایی جدید هرگونه محدودیت را از زن نویسنده مهاجر دور نگه می دارد. نویسندگان مرد مهاجر نیز هنگامی که با اقبال گسترده در کشور میزبان مواجه می شوند در خود احساس مسئولیت مضاعفی نسبت به ملت اجدادی شان دارند. از این رو به بازتاب شرایط زنان، به عنوان بخش مهمی از آن ملت، در آثار خود می پردازند و در نتیجه ی آن موجبات آگاهی جامعه جهانی از شرایط نامطلوب زنان در کشور های خود را فراهم می کنند. ادبیات مهاجرت در خصوص زنان توان خلق مطالبات جهانی و ملی را دارد و با این اهرم ها حکومت های ملی را در جهت اصلاح امور زنان تشویق یا وادار می کند. یکی دیگر از طرقی که ادبیات مهاجرت در پیشبرد امور زنان موثر است خلق شخصیت های زن ماندگاری است که نماد شرایط، محدودیت ها، کمبودها، و آلام زنان هستند. زنان در دنیای رمان، برخلاف زنان واقعی، از پویایی بیشتری

سود می برند و تبدیل به الگوهای ملموسی برای جامعه ی زنان در کشورهایی می شوند که تصویر آنان به نوعی در رمان ارائه شده است. ادبیات مهاجرت تاثیر خاص خود را بر خوانندگان کشور میزبان و اصلی دارد. «ادبیات [مهاجرت] تنها شرایطی که منجر به خلق آن شده است را انعکاس نمی دهد: پیکره ی ادبیات [مهاجرت] تبدیل به نیرویی فرهنگی می شود که توان تاثیر گذاشتن بر (نه فقط انعکاس دادن) ذهنیت های اجتماعی را دارد» و انرژی ای که این مجموعه از آثار ادبی تولید می کنند امکان ایجاد تحول سیاسی در جامعه را دارد (White, ۲۰۰۳: ۱۵).

- حسینی و آثارش تمامی ویژگی هایی که در بالا برشمرده شد را در خود نشان می دهند. رمان اول این نویسنده، بادبادک باز، در قالب زندگینامه ی شخصیت اصلی تجربه ی مهاجرت ملت افغان را به تصویر می کشد. حسینی پس از کسب استقبالی باورنکردنی، وظیفه ی بعدی خود را نوشتن رمانی دانست که بر زنان ملت افغان تمرکز داشته باشد. چنین جایگاهی حسینی را تبدیل به صدای رسای ملت افغان کرد و این صدا در رمان **هزار خورشید تابان** به ارائه تصویری از زندگی زنان در سایه تجربه ی مهاجرت می پردازد.

منابع

۱. غیائی، جلیل و کیانی، شهرام. بررسی جنگ های قبیله ای و مفاهیم پسااستعماری موجود در رمان بادبادک باز خالد حسینی، فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۴، صص ۳۰۵-۳۲۳، ۱۳۹۱.
۲. Ahmad Pir, Farhad. "Expatriate Characters in the Novels of Khaled Hosseini." **Journal of English Language and Literature**. ۳, ۱, (۲۰۱۸): ۱۵-۱۹.
۳. Bhabha, Homi k. **The Location of Culture**. London: Routledge, ۱۹۹۴.
۴. Frank, Soren. **Migration and Literature: Guter Grass, Milan Kundera, Salman Rushdie, and Jan Kjaerstad**. New York: Palgrave Mac Millian, ۲۰۰۸.

۵. Hosseini, Khaled. **A Thousand Splendid Suns**. New York: River Books, ۲۰۰۷.
۶. Hosseini, Khaled. **The Kite Runner**. New York: River Books, ۲۰۰۳.
۷. Lacroix, Chantal. **Immigrants, Literature, and National Integration**. Hampshire: Palgrave Mac Millian, ۲۰۱۰.
۸. Levin, Hary. "Literature and Exile." **Refractions: Essays in Comparative Literature**. New York: Oxford University Press, ۱۹۶۶.
۹. Morrison, Andrew R. and Maurice Schiff, Mirja Sjoblom. Eds. **The International Migration of Women**. Hampshire: Palgrave Mac Millian, ۲۰۰۸.
۱۰. Mousland, Sten Pultz. **Migration, Literature, and Hybridity: The Different Speeds of Transcultural Changes**. Hampshire: Palgrave Mac Millian, ۲۰۱۰.
۱۱. Rushdie, S. "Steps Across This Line." **Steps Across This Line. Collected Non-Fiction ۱۹۹۲-۲۰۰۲**. London: Vintage, ۲۰۰۳. Pp. ۴۰۶-۴۲۰.
۱۲. Said, Edward. "Reflections on Exile." **Reflections on Exile and Other Essays**. Cambridge: Harvard University Press, ۲۰۰۲.
۱۳. Stuhr, Rebecca. **Reading Khaled Hosseini**. Oxford: Greenwood Press, ۲۰۰۹.
۱۴. Summmer, Roy. **Fictions of Migrations**. Trier: Wissenschaftlicher Verlag Trier, ۲۰۰۱.
۱۵. White, Paul. "Geography, Literature, and Migration." **Writing Across Worlds: Literature and Migration**. London and New York: Routledge, ۲۰۰۳.
۱۶. <https://www.reuters.com/article/us-books-hosseini/kite-runner-author-turns-to-afghan-women-in-new-book-idUSN1۸۲۲۸۷۱۲۲۰۰۷۰۵۲۲>

تبیین نقش آموزش در توسعه پایدار مطالعه موردی برنامه ریزی فضایی در حوضه آبریز هریرود

حسن صدرانیا

چکیده

توسعه پایدار فرایندی است که علاوه بر تأمین نیازهای نسل کنونی حفظ زیست بوم برای نسل آینده را نیز مورد توجه قرار داده است. برای تحقق این هدف آموزش را به عنوان محوری‌ترین عامل برای توسعه پایدار تعریف کرده است که بر اساس آن با توانمندسازی انسانی، مهارت‌های زیست محیطی و اقتصادی او ارتقا یافته به طوری که خود را عاملی در تحقق رفاه خویش تلقی کند. می‌توان گفت این رویکرد با هدف کاهش مخاطرات محیطی ناشی از فرسایش طبیعت به دلیل کم توجهی انسان به توانش های محیطی شکل گرفته است. حوضه آبریز هریرود به عنوان ناحیه‌ای جغرافیایی که از سوی کشورهای ساحلی آن به صورت یک جانبه مورد بهره برداری قرار گرفته در معرض فرسایش محیطی و بروز مخاطرات انسانی است. ایران و افغانستان هر یک جداگانه برنامه‌های توسعه ملی خود را اجرایی کرده و به نوعی دسترسی به منابع آبی را در این حوضه محدود کرده‌اند. برنامه ریزی فضایی به عنوان بعد کارکردی آموزش با در نظر گرفتن توانش محیطی این حوضه آبریز می‌تواند فرایند توسعه و دسترسی پایدار دو کشور به منابع آبی و توانایی‌های زیست بوم آن را فراهم آورد. که لازمه آن عملیاتی شدن مؤلفه‌های چهارگانه آموزش برای توسعه پایدار است. این تحقیق با هدف بررسی نقش آموزش در تبیین چالش‌ها، فرصت‌ها و ترسیم چشم اندازهای محتمل و ممکن توسعه پایدار برای ایران و افغانستان با روش توصیفی - تحلیلی در پی پاسخ به این سؤال است که آموزش چگونه می‌تواند بسترهای شکل گیری فرایند توسعه پایدار را در حوضه آبریز هریرود فراهم کند؟ یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که برنامه ریزی فضایی به عنوان شکلی از جنبه کارکردی آموزش با ارتقای سطح کیفی عامل انسانی و کسب مهارت زیست محیطی، توسعه پایدار حوضه آبریز هریرود را با هدف پایداری دسترسی به منابع آبی آن برای کشورهای ساحلی این حوضه و حفظ اکوسیستم آن فراهم آورد.

واژگان کلیدی: آموزش، توسعه پایدار، حوضه آبریز هریرود

مقدمه

توسعه کلید واژه‌ای است که عوامل مؤثر در بهبود شرایط زیستی جامعه را در بر می‌گیرد و فرآیندی است که کوشش مردم و دولت را برای بهبود اوضاع اجتماعی فرهنگی و اقتصادی و محلی هماهنگ می‌کند و با ترکیب آن در زندگی مردم آنان را برای مشارکت در پیشرفت ملی توانا می‌سازد. توسعه پایدار اصطلاحی است که برای نخستین بار به طور رسمی توسط کمیسیون برانتلند در سال ۱۹۸۷ میلادی مطرح شد این کمیسیون در گزارشی با عنوان آینده مشترک ما اعلام کرد که توسعه پایدار توسعه‌ای است که در جهت رفع نیازهای نسل کنونی طراحی می‌شود بدون آنکه توانایی نسل آینده را در رفع نیازهایش کاهش دهد یا به مخاطره افکند. واژه توسعه در واقع نشأت گرفته از مفهوم پیشرفت است که در آن انسان عامل و سازنده جهان است و از طریق افزایش دانش خود موفق به کنترل جهان زندگی و طبیعت اطراف می‌شود و آن را در جهت اهداف خود سامان داده و از این طریق از یک وضعیت نا آگاهانه به سوی وضعیت آگاهانه پیشرفت می‌کند. از این رو مفهوم توسعه به معنای گذر انسان و جامعه او از یک وضعیت زیستی به مرحله‌ای دیگر است که به لحاظ استانداردهای خاص مانند سطح آگاهی و توانایی حل مسئله پیشرفته‌تر از مرحله قبلی است.

بایسته‌های برون‌داد چنین برداشتی از مفهوم توسعه را باید در تغییر نگرش به این مفهوم از نگاه تک بعدی به افزایش رشد اقتصادی و افزایش تولید ناخالص داخلی به نگاه به توسعه انسانی و کیفیت زندگی او جستجو کرد. بر این بنیاد شاخص‌های جدیدی به سنجش‌های پیشین توسعه مانند سطح سواد، بهداشت، رفاه، برخورداری از آب آشامیدنی و سالم و در یک عبارت کیفیت زندگی افزوده می‌شود و توسعه دیگر مفهومی صرفاً اقتصادی تلقی نمی‌شود، بلکه اقتصاد یکی از ابعاد توسعه به حساب می‌آید. در این نگرش به مفهوم توسعه، لازمه تحول جوامع از نوع اول (توسعه نیافته) به نوع دوم (توسعه یافته) آن است که نهادها، اندیشه‌ها و انسان‌های جدیدی در جامعه به وجود آیند که با یکدیگر منطبق بوده و همدیگر را کامل کنند، به نوعی که بتوانند میان ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی توسعه همپوشانی و رابطه متقابل برقرار کنند. جامعه شناسان و اقتصاددانان در بررسی فرایند توسعه در هر جامعه‌ای کلیت جامعه را به خرده نظام‌هایی تقسیم کرده و با شاخص گذاری به شیوه‌های تجربی آن را مورد بررسی قرار می‌دهند و برای تمایز نتایج خود جوامع را به توسعه یافته و توسعه نیافته تقسیم می‌کنند. این

دوگانگی میان جامعه توسعه نیافته و توسعه یافته اغلب به صورت تمایز میان جامعه سنتی و جامعه مدرن و شاخص‌های هر یک بیان می‌شود. نقص اساسی این نگرش کم توجهی به بعد فضایی توسعه است که مبین تجلی فضایی محتوای برنامه‌های توسعه در فضای جغرافیایی است. بدین معنا که تلفیق برنامه‌های توسعه و ترکیب آنها با مقتضیات محیط جغرافیایی و زندگی انسانها و جوامع در نگرش متخصصین توسعه علوم اجتماعی مغفول مانده و باعث هرج و مرج فضایی و بروز ناهنجاری‌های فضایی و زیست‌محیطی و کاربری آشفته زمین و فضا در فرآیند تجلی بخشی به محتوای برنامه در کشورها و مناطق مختلف جغرافیایی شده است.

ایران و افغانستان دو کشور همسایه در منطقه جنوب غرب آسیا هستند. وجوه اشتراک زیادی در بخش‌های زبانی، قومی، مذهبی، فرهنگی و اقتصادی میان دو کشور وجود دارد که می‌تواند زمینه همکاری‌های این دو کشور را با یکدیگر فراهم کند. هر دو کشور از نظر بوم شناختی به دلیل هم مرز بودن از اکوسیستم مشابهی برخوردار هستند به گونه‌ای که زمینه گره خوردگی تعارضات و منافع آنها با یکدیگر را سبب شده است. از آنجایی که توسعه پایدار مبتنی بر دو مؤلفه انسان و زیست بوم است در نتیجه عامل انسانی در هر دو کشور نقش تعیین کننده در فرایند شکل گیری توسعه پایدار داشته باشد. نظام سیاسی افغانستان پس از فروپاشی نظام طالبان تأمین امنیت و توسعه زیرساخت‌های اقتصادی به خصوص با محوریت آب‌های فرامرزی را اولویت خود تعریف کرده است. این رویکرد افغانستان در ساخت سدهای سلما و پاشدان بر بروی رود هریرود نمود یافته که نتیجه آن قطع رواناب هریرود به سمت ایران و سد دوستی بوده است. به طوری که میزان آب ورودی به ایران را از ۳۰۰ میلیون متر مکعب به ۳ میلیون متر مکعب و حتی به صفر فروکاسته است. از سویی افغانستان شاهد حدود چهار دهه جنگ و نزاع بوده که بر معیار توسعه انسانی، در سال ۲۰۱۷ افغانستان با رتبه ۱۶۸ در سطح جهان، توسعه نیافته ترین کشور آسیایی است (Report Index development Human - ۱۹۹۰ - ۲۰۱۷). بر این اساس تداوم روند توسعه‌گرایی یک جانبه در افغانستان می‌تواند به زیست بوم حوضه آبریز هریرود آسیب رسانده و به دلیل مشترک بودن این حوضه میان دو کشور امنیت زیست محیطی و امنیت انسانی خاور و شمال خاوری ایران نیز با مخاطره مواجه شود.

از این روی تحقیق پیشرو با هدف بررسی نقش آموزش در تبیین چالش‌ها فرصت‌ها و ترسیم چشم اندازهای محتمل و ممکن توسعه پایدار برای ایران و افغانستان به این سؤال پاسخ

دهد که آموزش چگونه می‌تواند بسترهای شکل‌گیری فرایند توسعه پایدار را در حوضه آبریز هریرود فراهم کند؟ تحقیق بر این فرض استوار است که آموزش و ارتقای سطح کیفی عامل انسانی سبب کسب مهارت آن در برنامه ریزی فضایی زیست بوم شده به گونه‌ای که توسعه پایدار حوضه آبریز هریرود مبتنی بر منافع زیست محیطی و انسانی دو کشور محقق شود.

روش اصلی این پژوهش تحلیلی - توصیفی مبتنی بر اطلاعات کتابخانه‌ای بوده و با شناسایی و گردآوری منابع کتابخانه‌ای و مطالعه دقیق منابع و استخراج مطالب مهم از طریق فیش برداری، مطالب تنظیم و دسته بندی شده و برای تهیه گزارش نهایی تجزیه و تحلیل شده است.

اهمیت و ضرورت تحقیق

پایین بودن شاخص‌های توسعه انسانی و سطح توسعه یافتگی افغانستان به دلیل همجواری این کشور با ایران تأثیر مستقیمی بر فضای سیاسی اجتماعی و اقتصادی ایران دارد و می‌تواند بر فرایند توسعه نواحی خاور و شمال خاوری ایران تأثیر منفی بگذارد. از آنجایی که با تحولات صورت گرفته در مفهوم توسعه پایدار از دهه ۱۹۹۰ بدین سو به انسان به عنوان محور اصلی شکل‌گیری توسعه پایدار نگریسته شده است، می‌توان با ارتقاء سطح کیفی عامل انسانی بر نوع بهره برداری از اکوسیستم تأثیر مستقیم گذاشت. آموزش به عنوان یک متغیر واسط می‌تواند زمینه تحولات راهبردی فرایند توسعه را فراهم کند. به دلیل خشکسالی و کاهش بارش، خاور و شمال خاوری ایران به منابع آبی حوضه آبریز هریرود وابسته است. عدم توجه به توسعه پایدار در خور مبتنی بر توانش محیطی و اجرای برنامه‌های توسعه یک جانبه از سوی افغانستان می‌تواند بر امنیت آبی این بخش در ایران تأثیر منفی بگذارد. از این رو ضروری است بررسی چگونگی نقش آفرینی آموزش بر توسعه پایدار مورد توجه قرار گیرد.

پیشینه تحقیق

در زمینه تأثیر گذاری آموزش بر توسعه پایدار تحقیقات مختلفی انجام شده است. این تحقیقات را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش اول آموزش توسعه پایدار و بخش دوم آموزش برای توسعه پایدار است. تفاوت این دو بخش در این است که بخش اول از دهه ۱۹۶۰ تا ۱۹۹۰ را در بر می‌گیرد و بخش دوم از دهه ۱۹۹۰ بدین سو با محوریت توسعه انسانی آغاز شده است. با توجه به گستردگی منابع تحقیق در این بخش‌ها به طور بسیار مختصر و به جهت بررسی نوع ادبیات تحقیقات این دو بخش نمونه‌ای از هر کدام آورده شده است. در مقاله‌ای با عنوان

«راهبردهای توسعه آموزش توسعه پایدار در ایران» نویسندگان در قالب پروژه‌ای تحت عنوان تحلیل برنامه‌ها و سیاست‌های فرهنگی اجتماعی و زیست محیطی ایران در برنامه چهارم با توجه به اهداف و طرح اجرایی دهه ملل متحد برای آموزش در خدمت توسعه پایدار ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۴ و با حمایت سازمان ملل و توسط کمیسیون ملی یونسکو به تدوین راهبردهای برای آموزش توسعه پایدار در زمینه مسائل توسعه پایدار و محیط زیست پرداخته‌اند. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که به منظور تقویت و توسعه آموزش حفظ محیط زیست و توسعه پایدار در کشوریک بسته راهبردی با یک زمانبندی مشخص توسط نهادهای محلی و مردمی و با تقویت سیاست‌ها، قوانین، رویه‌ها، مقررات از طرف مدیران دولتی باید مورد توجه قرار گیرد (رکن الدین افتخاری و همکاران، ۱۳۸۹).

در تحقیقی با عنوان «آموزش برای توسعه پایدار مدرسه پایدار» نویسندگان آموزش برای توسعه پایدار را به رهیافت «مدرسه به عنوان یک کل» نگریسته و با بررسی شاخص مدرسه پایدار به این نتیجه رسیده است که آموزش برای توسعه پایدار در مدارس در مرحله آگاه سازی است به گونه‌ای که ضرورت آن توسط مدیران درک شده اما برای اجرای آن چارچوب مشخصی وجود ندارد. (کریمی، عنایتی، ۱۳۹۱). در تحقیقی با عنوان «جایگاه آموزش در توسعه پایدار شهری» بر این باور است که از جمله عواملی که به تحقق پارادایم پایداری به خصوص در شهرها کمک می‌کند و لازم است با فرضیات بنیادی توسعه پایدار منطبق باشد آموزش است که هم به لحاظ ساختاری و هم از لحاظ محتوایی باید تغییراتی را پذیرا شود. این پژوهش نیز معتقد است با وجود صورتبندی مفهوم آموزش برای توسعه پایدار توسط سازمان‌هایی مانند یونسکو اما در پایان دهه آموزش برای توسعه پایدار کماکان معضلاتی به خصوص در کشورهای در حال توسعه در این رابطه وجود دارد که به نوعی نیازمند توجه نهادهای بین‌المللی در دهه‌های آتی است (محمد پورزندی، ۱۳۹۴).

در مقاله با عنوان «خلاقیت در آموزش عالی گامی اساسی در جهت توسعه پایدار» نویسندگان آموزش عالی را معرفی نوع مهمی از سرمایه‌گذاری در منابع انسانی می‌دانند که با فراهم آوری و ارتقاء دانش مهارت و نگرش مورد نیاز فراگیران به توسعه پایدار کمک می‌کند. بنابراین خلاقیت در زمره مهمترین و فراگیرترین فعالیت‌های انسان به شمار می‌رود که می‌توان با تغییرات فراگیر در نظام آموزش عالی و تربیت افراد خلاق و نوآور گامی در جهت تحقق و

گسترش توسعه پایدار برداشت (محتشمی، میری و صادقی، ۱۳۸۹). با توجه به موارد فوق و مقدمه این پژوهش یکی از نکات مغفول مانده در تحقیقات کم توجهی به مقوله برنامه‌ریزی فضایی یا آمایش سرزمین به عنوان یکی از مراحل غیرقابل انکار فرایند توسعه همه جانبه و پایدار جوامع در برنامه‌های آموزش برای توسعه پایدار است که این تحقیق در نظر دارد با محوریت فوق موضوع را بررسی کند.

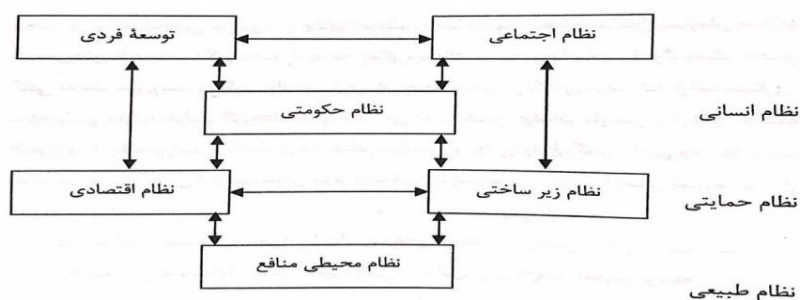
ادبیات پژوهش

توسعه پایدار

گذشته توسعه به فرایندی اطلاق می‌شد که طی آن جوامع از وضعیت اولیه عقب ماندگی و توسعه نیافتگی با عبور از مراحل تکاملی کمابیش یکسان و تحمل دگرگونیهای کیفی و کمی به جوامع توسعه یافته تبدیل می‌شدند (car nœn :۱۹۸۶: ۱۸). برخی توسعه پایدار را در عمل معادله‌ای بین ضرورت‌های زیست محیطی و نیازهای توسعه با کاستن از فشارها یا افزودن بر ظرفیت‌های موجود برای موازنه می‌دانند (زاکس، ۱۳۷۳: ۳۵). از طرفی برخی توسعه را مفهومی اخلاقی - علمی آمیخته با علوم طبیعی و اقتصاد و برآمده از فرهنگ و ارزش‌های انسانی برای پاسخگویی به یک نیاز حیاتی می‌دانند و مفهوم جدید توسعه پایدار را کلی نگر شامل همه ابعاد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و دیگر نیازهای بشری معرفی می‌کنند (arnold, ۱۹۹۳: ۲۲). بر اساس مفاد اعلامیه ریو درباره توسعه پایدار، انسان مرکز توجه توسعه پایدار است که هماهنگی با طبیعت شایسته حیاتی توأم با سلامت و سازگاری است. ویژگی مهم توسعه پایدار متغیر بودن آن نسبت به زمان و مکان است در واقع فرایندی مستمر از دگرگونی انطباق و سازگاری است. (رضایی، ۱۳۹۲: ۲۴۷).

توسعه پایدار با چهار حوزه اقتصاد، اجتماع، محیط زیست و امور سیاسی تعامل دارد تا پایداری درونی را با ناپایداری بیرونی پیوند دهد. توسعه پایدار محوری دوگانه مردم - اکوسیستم دارد و ضمن محافظت از اکوسیستم رفاه جامعه بشری را نیز فراهم می‌کند. در صورت شکل گیری توسعه پایدار کیفیت زندگی انسان‌ها بهبود خواهد یافت و قابلیت زیست و تنوع در روی کره زمین حفظ خواهد شد. بر این بنیاد انسان، محیط زیست، فرهنگ، آموزش، علم، اخلاق، امنیت و مشارکت مؤلفه‌های توسعه پایدار هستند. بنابراین توسعه، علمی فراگیر است که تنها متضمن رشد بخش‌های اقتصادی نیست بلکه جنبه‌های سرزمینی و توزیعی هم دارد و برای

رسیدن به راه حل‌های جامع به مدل‌های مناسب برنامه ریزی و سیاست‌های مقتضی نیاز است (حافظ نیا، ۱۳۸۹: ۲۷۶). به عبارت دیگر انجام توسعه از نوع پایدار در چارچوب طرح‌های آمایش سرزمین بهترین ارزان‌ترین و موثرترین راه حل مشکل تخریب محیط زیست، بازدهی اقتصادی و رفاه اجتماعی است (مخدوم، ۱۳۸۷: ۱۹). در واقع مفهوم توسعه از منظر جغرافیدانان عبارت از آن است که منابع یک ناحیه و یا یک کشور تا چه میزان تحت استفاده کامل و کارآمد قرار گرفته است. برای این علاوه بر مهم دانستن معیارهای اقتصادی در توسعه ناحیه‌ای و ملی به تحلیل و سنجش‌های غیر اقتصادی نیز توجه می‌شود. از این نظر یک نیروی کار باسواد و تعلیم دیده برای تبدیل و انتقال فناوری پیشرفته به کشورهای در حال توسعه اساسی است (حافظ نیا، ۱۳۸۹: ۲۶۹). از این رو ارتقاء شاخص با سواد در کشورهای در حال توسعه از اهمیت زیادی برای تحقق برنامه برخوردار است. بنابراین توسعه ناگزیر از نوعی تکامل انداموار با نظام‌های اجتماعی و طبیعی است. بر این اساس شش نظام فرعی اساسی را در توسعه می‌توان تشخیص داد که در قالب نمودار زیر ارتباط بین آنها را می‌توان مشاهده کرد:



تعامل نظام انسانی و نظام حمایتی در قالب زیر نظام‌های توسعه فردی، نظام اجتماعی، نظام حکومتی، نظام اقتصادی و نظام زیرساختی برای بهره‌مندی از نظام طبیعی مستلزم توانمندسازی کیفی و ارتقای کارایی انسانی است. توانمندسازی مردم را در جایگاه افراد و گروه‌های هدف خود می‌داند تا همه توانایی‌هایشان را برای توسعه اقتصادی با تعقیب اهداف اقتصادی در محیط سیاستی و نهادی به کار گیرد (رضایی، ۱۳۹۲: ۲۵۲).

آموزش برای توسعه پایدار: در اوایل قرن بیستم موضوع آموزش به عنوان یک منبع عالی برای دستیابی به یک جامعه با محوریت زیست بوم مورد بحث قرار گرفت. از آن زمان به نقش حیاتی آموزش برای یک زندگی پایدار به عنوان الگویی برای سطوح فردی، اجتماعی، ملی و

جهانی تاکید می‌شد. (Tilbury, 2002: ۷). ایده اصلی آموزش برای توسعه پایدار اجرای برنامه‌هایی است که از نظر محلی مرتبط و از نظر فرهنگی متناسب هستند و ریشه اصلی پیدایش آن را می‌توان به کنفرانس بین‌دولتی نسبت داد که توسط یونسکو در سال ۱۹۶۸ با هدف آشتی محیط زیست و توسعه برگزار شد و منجر به تدوین برنامه انسان و بیوسفر گردید. نتیجه این کنفرانس برنامه محیط زیست سازمان ملل بود که بخشی از فعالیت آن آموزش برای حفظ محیط زیست بود (Uesco, 2005).

مرتبط دانستن آموزش با میزان باسوادی افراد در یک جامعه به نوعی برداشت ناصحیح از مفهوم آموزش برای توسعه پایدار است. به طور کلی افرادی که بیشتر تحصیل کرده‌اند و دارای درآمد بالاتری هستند منابع بیشتری از مردم فقیر مصرف می‌کنند که در این مورد آموزش بیشتر تهدیدی برای پایداری زیست محیطی محسوب می‌شود. در واقع منظور از آموزش در اینجا سواد زیست محیطی، اقتصادی و اجتماعی است به گونه‌ای که فرد مهارت‌های لازم برای سازگاری با توانش‌های زیست بوم خود را در تأمین نیازها و مصرف منابع به دست آورد. برنامه آموزش برای محیط زیست چهار مؤلفه اصلی را در بر می‌گیرد که عبارتند از: (۱) بهبود آموزش پایه، (۲) بازنگری دوباره آموزش موجود برای پرداختن به توسعه پایدار، (۳) توسعه افکار و آگاهی عمومی و (۴) مهارت آموزی است (کریمی و عنایتی، ۱۳۹۱: ۶۰). بهبود آموزش پایه به میزان نرخ باسوادی جامعه و توانایی افراد برای انجام نقش‌های مورد انتظار آنها در خانواده‌ها و اجتماعات اشاره دارد که به نوعی اطلاعات اولیه زیستی قلمداد می‌گردد و سطح پایینی از آموزش در کشورها را شامل می‌شود.

بازنگری دوباره آموزش برای پرداختن به توسعه پایدار شامل اصول مهارت‌ها دیدگاه‌ها و ارزش‌های مربوط به پایداری است که از سوی سیستم‌های آموزشی درک شده و برای انتقال مهارت‌ها دیدگاه‌ها و ارزش‌های خود به بدنه جامعه تلاش دارند نوع جدیدی از مهارت‌ها را آموزش دهند.

پایداری نیاز به جمعیت دارد که از اهداف جامعه پایدار آگاه است که دانش و مهارت‌هایی دارد تا به آن اهداف کمک کند. نگاه اصلی در این بخش به سواد رسانه‌ای مردم است که بتوانند پیام‌های تبلیغ کنندگان را تجزیه و تحلیل کنند و در برنامه‌های مدیریت منابع نقش مثبتی ایفا کنند. مهارت آموزی به شهروند متخصص در محیط زیست اشاره دارد که می‌تواند در اجرای برنامه‌های

پایداری سهیم باشد. مهارت زیست محیطی سبب می‌شود مردم در رفاه خویش و جامعه و ملت خود شرکت کنند و به نوعی شکلی از بسیج عمومی برای مدیریت زیست بوم ایجاد می‌شود. (McKeown, ۲۰۰۲: ۱۵-۱۷).

برنامه ریزی فضایی و توسعه پایدار

هدف اصلی برنامه ریزی فضایی تأمین حداکثر رفاه و توسعه ممکن در همه مناطق کشور است. نگرش فضایی در مسائل توسعه به پیامدهای کوتاه مدت طرح‌های اجرایی اکتفا نمی‌کند و فعالیت‌ها را چنان که باید باشد مورد ارزیابی قرار می‌دهد تا به افراد امکان دهد زندگی آزادتر و سالم‌تر داشته باشند. در واقع در برنامه ریزی‌های فضایی این مسئله اساسی مطرح است که بعضاً ضروری است تا فداکاری‌هایی را به ملتی تحمیل کرد تا آینده روشن‌تری داشته باشند. برنامه ریزی فضایی نوعی مدیریت خردمندانه فضاست که به تخصیص عادلانه زمین به فعالیت‌های مختلف انسان اشاره دارد. در واقع برنامه ریزی فضایی در شکل‌های مختلف به منظور تأمین اهداف معینی انجام می‌شود که مهم‌ترین آن‌ها در برگیرنده توزیع بهتر و هماهنگ فعالیت‌ها در فضاها به تناسب ویژگی‌ها و داده‌های محیطی، استقرار مستمر و جمعیت در حد متناسب خود در فضا، جلوگیری از حرکت مکانی نا به جای جمعیت‌ها، کاربرد تدابیر لازم در تثبیت جغرافیای جمعیت‌های مهاجر، کاهش توان و اختلافات محیطی و اصلاح و بهسازی و بازسازی مکان‌های نامطلوب و به اصطلاح ناپذیرهای جغرافیایی است. در این فرآیند برنامه ریزان باید توانایی‌های محیطی را با وسعت برنامه‌ریزی‌ها، میزان سرمایه‌گذاری‌ها و سطح کاربرد فنون و روش‌ها ارزیابی کرده و سپس قابلیت و کشش فضا را تا مرز نبود آرایش محیط زیست ناحیه‌ای تعیین نمایند (ابراهیم زاده، ۱۳۸۹: ۳۷). بر این بنیاد می‌توان گفت مؤلفه‌های چهارگانه برنامه آموزش برای توسعه پایدار زمینه اجرای برنامه ریزی‌های فضایی برای دستیابی به توسعه پایدار را فراهم می‌کند.

یافته‌های تحقیق

از نظر تقسیم بندی کلی هیدرولوژی، حوضه آبریز هریرود به عنوان یکی از حوضه‌های مشترک بین ایران افغانستان و ترکمنستان به شمار می‌رود. مساحت این حوضه حدود ۱۱۲۲۰۴ کیلومتر مربع برآورد شده که ۴۴ درصد سهم افغانستان ۳۸ درصد سهم ایران و ۱۸ درصد باقیمانده سهم ترکمنستان است. به دلیل قرار گرفتن این حوزه در ناحیه خشک و نیمه خشک دو کشور

حوزه آبخیز آن حالت سیل خیزی و رودها حالت فصلی دارند. از رودهای مهم این حوزه می‌توان به هریرود کشف رود و جان رود اشاره کرد که به غیر از هریرود که از افغانستان سرچشمه گرفته و خط مرزی دو کشور را تا تنگه ذوالفقار که محل تلاقی مرزهای ایران افغانستان و ترکمنستان است به طول ۱۰۷ کیلومتر تشکیل می‌دهد دو روز دیگر از داخل ایران سرچشمه گرفته و وارد هریرود می‌شوند.

داده‌های جمعیتی کشورهای حوزه آبریز هریرود

نام کشور	کل جمعیت ساکن در حوزه (نفر)	تراکم جمعیت داخل حوزه (کیلومتر مربع/نفر)	سهم هر کشور از مساحت حوزه (درصد)
افغانستان	۱/۷۲۲/۲۷۵	۲۲/۱۹	۴۴
ایران	۳/۴۱۰/۰۰۰	۹۶	۳۸

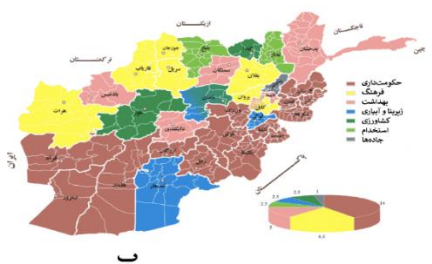
(St ur t ewagen and Ki ng, ۲۰۱۵: ۱۳; Anal ysi s and Resear ch Dur an, ۲۰۱۰: ۶)

در ایران آب رود عمدتاً برای آبیاری منطقه سرخس و همچنین اهداف صنعتی و خانگی در شهرستان مشهد استفاده می‌شود. در افغانستان نیز از آب این رود برای آبیاری کشاورزی و تولید انرژی برق آبی استفاده می‌شود. این در حالی است که قوانین در افغانستان تأکید دارند که طرح‌های مدیریت منابع آبی، باید آب کافی مورد نیاز برای اهداف زیست‌محیطی و توسعه ملی در همه حوزه‌های رودها را ذخیره کند (al et ,Das, ۲۰۱۱: ۴۰۸۶). با توجه به داده‌های آماری، پروژه‌های هیدرولوژیک در استان هرات افغانستان شامل سدهای سلما و پاشدان سبب کاهش بسیار زیاد جریان آب رودخانه هریرود به ایران شده است. وابستگی نسبتاً بالای ایران به آبهای سطحی وارده از کشور افغانستان و محدودیت‌های داخلی برای تأمین نیاز روزافزون آبی از منابع داخلی سبب شده پیامدهای این اقدامات به سرعت احساس شود. به گونه‌ای که ۶۲ درصد آب وارده به مرزهای ایران و ۵۸ درصد سطح آب سد دوستی کاهش یافته است. برخی نیز میزان کاهش سطح آب هریرود در مرز ایران - افغانستان را حدود ۷۳ درصد عنوان کرده‌اند (Pet er son, ۲۰۱۳). براین بنیاد میزان بهره‌مندی افغانستان از حوزه آبریز هریرود حدود ۷۳ درصد و سهم هریک از کشورهای ایران و ترکمنستان حدود ۱۳ درصد است. این باعث می‌شود تا آبیاری و کشاورزی در سرخس تحت تأثیر قرار گیرد و ایران آب مشهد را از زیر حوزه‌های هریرود مانند کشف‌رود تأمین کند (al et ,Thomas, ۲۰۱۶: ۵۴). خاور و شمال خاوری ایران

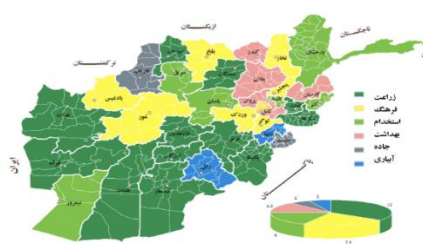
برای توسعه به منابع آب فرامرزی حوضه آبریز هریرود وابسته است. از این رو اهمیت راهبردی سد دوستی برای ج.ا. ایران افزون بر مصارف کشاورزی، به عنوان منبع اصلی تأمین آب آشامیدنی کلان‌شهر مشهد است. در حال حاضر مصرف آب شهر مشهد حدود ۳۰۰ میلیون مترمکعب در سال است که در افق ۱۴۱۰ این میزان به ۴۰۰ میلیون مترمکعب و در نهایت به ۵۰۰ میلیون مترمکعب در سال افزایش خواهد یافت. واقع شدن استان خراسان رضوی در منطقه خشک و نیمه خشک سبب شده این استان از نظر شاخص تنش آب در سال ۱۴۰۴ در گروه استان‌های درگیر کمبود قرار گیرد و از نظر شاخص برداشت آب نسبت به منابع آب تجدیدپذیر در ۱۴۰۴ استان خراسان رضوی تنها استانی خواهد بود که در مرحله بحران شدید قرار دارد (**Error!** **Reference source not found.** (مختاری هشی، ۱۳۹۲: ۶۹). از سویی، نظام سیاسی افغانستان، پس از فروپاشی نظام طالبان، تأمین امنیت و توسعه زیرساخت‌های اقتصادی به کمک دیگر کشورها را الویت خود تعریف کرده که یکی از مصادیق آن مهار آب‌هایی است که به بیرون از کشور روان هستند. در این باره افغانستان با کمک هند سد سلما را بر روی رودخانه هریرود افتتاح کرد که سبب کاهش شدید آب پشت سد دوستی شد. با به پایان رسیدن سد سلما در شمال باختری افغانستان میزان آب ورودی به سد دوستی در فروردین ماه ۱۳۹۵ به ۳ میلیون متر مکعب فروکاست در حالی که در فروردین ۱۳۹۴ میزان آب ورودی حدود ۳۰۰ میلیون مترمکعب بود. به طور میانگین ۶۵ درصد آب مشهد از طریق سد دوستی تأمین می‌شود و هر گونه کاهش حجم آب به تهدید امنیت آبی این شهر و دیگر نقاط بهره‌مند از آب سد می‌انجامد (کاویانی راد، ۱۳۹۵). اولویت‌های راهبرد توسعه ملی افغانستان شامل ایجاد توسعه در بخش‌های کشاورزی، امنیت، فرهنگ، حکومت‌داری، بهداشت، اشتغال (بخش خصوصی)، جاده‌ها، زیربناها (انرژی و آب) و امنیت اجتماعی است. در سند توسعه ملی افغانستان، این اولویت‌ها در ۳۴ ولایت افغانستان بررسی اولویت‌های توسعه‌ای هر ولایت براساس محورهای فوق مشخص شده است.



الف



ب



ج

اولویت اول (الف)، دوم (ب) و سوم (ج) برنامه‌های راهبردی توسعه‌ی افغانستان برحسب ولایات

(جمهوری اسلامی افغانستان، ۱۳۸۷: ۲۵)

از نگاه تحلیل منطقه‌ای در نقشه فوق، در حوضه آبریز هریرود در افغانستان اولویت اول ایجاد اشتغال، اولویت دوم فرهنگ و اولویت سوم کشاورزی است. اقتصاد افغانستان اصولاً اقتصاد زراعی و دامپروری است. لیکن اقتصاد مثل سایر عرصه‌ها و امور افغانستان چنان به هم خورده است که به سختی می‌توان برای آن بنیاد و اساس مشخصی را در نظر گرفت. به تبعیت از شرایط موجود شمار زیادی از مردم این کشور به مشاغل کاذب و زیان‌باری از جمله کشت، تولید و ترانزیت مواد مخدر روی آورده‌اند (Gregson, ۲۰۱۷; Fund Monetary International, ۲۰۱۷). براساس داده‌های آماری سال ۲۰۰۵ حدود ۸۰ درصد مردم این کشور در بخش کشاورزی، حدود ۱۱ درصد در بخش صنعت (اغلب بافندگی) و حدود ۹ درصد در بخش خدمات مشغول به کار بوده‌اند (نامی، ۱۳۹۵: ۸۸). بازسازی پس از جنگ همراه با کمک‌های مالی جامعه جهانی سبب تغییر مسیر اقتصاد افغانستان از کشاورزی به بخش خدماتی شد به طوری که سهم این بخش از تولید ناخالص داخلی از ۳۷/۸ درصد در سال ۲۰۰۲ به ۵۳/۴ درصد در سال ۲۰۱۲ افزایش یافته است. با این حال، علی‌رغم افزایش سهم بخش خدمات در تولید ناخالص داخلی، بخش کشاورزی هنوز هم عامل کلیدی رشد اقتصادی در افغانستان باقی مانده است.

کشاورزی بیش از ۳۱ درصد GDP افغانستان را شامل می‌شود و حدود ۷۶ درصد افغان‌ها در نواحی روستایی زندگی می‌کنند. ۵۵ درصد خانواده‌های افغان به کشاورزی مشغول هستند و ۶۸ درصد آنها دامداری می‌کنند (FAO, ۲۰۱۲: ۵۲). بررسی‌های FAO نشان می‌دهد که راهبردهای توسعه ملی افغانستان برای کاهش فقر به توسعه دو بخش کشاورزی و دامداری وابسته است، این در حالی است که رشد اقتصادی و امنیت غذایی به مدیریت پایدار منابع طبیعی، افزایش تولیدات کشاورزی و بهره‌وری، بهبود زیرساخت‌های فیزیکی و توسعه بازار وابسته است. این مسیر به کاهش فقر و افزایش امنیت ملی می‌انجامد. بر این بنیاد راهبرد توسعه ملی افغانستان از طریق راهبرد مدیریت منابع آبی عملیاتی می‌شود. چشم‌انداز کلی این راهبرد نیز از مدیریت منابع آب کشور برای کاهش فقر، افزایش توسعه پایدار اقتصادی و اجتماعی، بهبود کیفیت زندگی افغان‌ها و برای اطمینان از یک منبع مناسب آب برای نسل‌های آینده یاد می‌کند (FAO, ۲۰۱۲: ۱۹-۲۲). گرچه وزارت انرژی و آب افغانستان و اسناد مربوط به راهبرد امنیت آبی و سیاست‌های آب فرامرزی به همکاری برای منابع آب فرامرزی تأکید کرده است، اما افغان‌ها استدلال کرده‌اند که کشورهای همسایه ساحلی طی نزدیک به سی سال ناآرامی و ضعف در افغانستان سود زیادی به دست آورده‌اند، در حالی که برای این افزایش در بهره‌برداری در دوران سه دهه اشغال و ناآرامی‌های اجتماعی، هیچ مشورتی یا جبرانی برای افغانستان نداشته‌اند، در شرایطی که کابل قادر به اجرای پروژه‌ها و یا دفاع از منافع خود در منابع آب مشترک نبود. در این اسناد از طرف قرارداد بین‌المللی خواسته شده همکاری بین‌المللی را تشویق کند، از حقوق آب افغانستان حفاظت کند و توسعه اقتصادی و سرمایه‌گذاری بین‌المللی برای تخصیص عادلانه و پایدار آب را تشویق کند (Horsman, ۲۰۰۵: ۷۱). از سوی ج.ا. ایران نزدیک به ۶۰ درصد به منابع آب قابل دسترس از افغانستان در حوضه آبریز هریرود وابسته است و از این طریق حدود ۱۳ درصد (۳۲۰۰۰ هکتار) از زمین‌های این حوضه به طور مستقیم از طریق هریرود آبیاری می‌شوند. همچنین هریرود حدود ۹۰ درصد ذخیره آبی سد دوستی را تأمین می‌کند (Warner and Thomas, ۲۰۱۵: ۵۹۹).

با این وجود، از مجموع ۷۸۰۴ میلیون مترمکعب از کل مصرف آب استان صرفاً ۱۴۰۰ میلیون مترمکعب آن را آب‌های سطحی تشکیل می‌دهند که حدود ۸۵ درصد آن در بخش کشاورزی مصرف می‌شود. در این استان ۳۰ سد مخزنی با ظرفیت کلی ۱۶۱۵ میلیون مترمکعب و ۶۱۹ میلیون مترمکعب آب قابل تنظیم و ۳۰ بند انحرافی با ۴۰۶۱۹ هکتار سطح زیر پوشش وجود

دارد که در این میان سد دوستی با ۳۴۱/۷ میلیون مترمکعب آب قابل تنظیم حدود ۶۰ درصد در تأمین آب مشهد نقش دارد. در استان حدود ۵۵ رودخانه به طول ۱۴۴۲/۳۳ کیلومتر وجود دارد که ۱۰ رودخانه مرزی و ۳۲ رودخانه مهم هستند. همچنین حدود ۱۴۶۰ هزار هکتار اراضی کشاورزی وجود دارد که ۵۴/۹۵ درصد اراضی کشاورزی آبی است و حدود ۹ درصد اراضی کل کشور به کشت گندم و جو اختصاص دارند (شرکت آب منطقه ای خراسان رضوی، ۱۳۹۵؛ مرکز آمار ایران، ۱۳۹۶ ج).

نتیجه

گسترش صنعت، رشد جمعیت و کوشش برای تأمین نیازهای فزاینده آن فرسایش محیط زیست، آلودگی بنیادهای زیستی زیست کره، کشمکش بر سر منابع را به دنبال داشته است. وضعیتی که داده‌ها و یافته‌های موجود گویای شدت و گسترش ابعاد مختلف آن است و تداوم این روند ممکن است آینده و تمدن بشری را با چالش‌های اساسی روبرو کند. به باور بسیاری از محققان مخاطرات محیطی یاد شده مرزهای سیاسی را درنوردیده و جهان را عرصه تازش خود قرار داده است. بر این اساس جامعه جهانی چاره‌ای ندارد جز آنکه از رویکردهای بهره‌کشانه موجود و راهبردهای یکجانبه‌گرایانه ای و ملی محور سنتی فاصله بگیرد و به امنیت فراگیر و جهانی بیندیشد. این در حالی است که بسیاری از رویکردهای توسعه موجود به واسطه نادیده انگاشتن جستار پایداری محیطی و کم توجهی به نقش شهروندان در مشارکت و فرآیند تصمیم‌گیری در امور مربوط به محیط زیستشان، ناتوان از تأمین آسایش و خواست شهروندان بوده‌اند که نتیجه آن در شکل ناکامی اقدامات مرتبط با همسو سازی توسعه و پایداری محیط زیست نمود یافته است. این حاکی از آن است که سیاست‌های توسعه رسمی و پیشرفت‌های عظیم دانش و فناوری نشان داده که توسعه به مفهوم خطی و کلاسیک آن که ملازم با رشد اقتصادی کمیت‌گرا فرض می‌شد ناپایدار بوده و به ناپایداری جوامع انجامیده است. بر بنیاد رابطه تعاملی انسان و اکوسیستم در فرایند توسعه پایدار با تغییر دادن نگرش افراد بر اساس اعطای مهارت‌ها و توانایی‌های آن‌ها می‌توان شیوه‌های جدید رفتاری را در انسان ایجاد کرد که از آن طریق بتوان بر نوع رابطه او با محیط طبیعی‌اش تأثیر گذاشت. حفظ و گسترش سرمایه زیست‌محیطی با توانمندسازی افراد به ویژه در حوزه آموزش و پرورش زیست محیطی رابطه مستقیم دارد. عمده راهبردهای توسعه پایدار در زمینه آموزش، نهادسازی حمایت‌های اجتماعی و

مانند آنها در چارچوب این مفاهیم توجیه و ساماندهی می‌شود و مبنای ایده توسعه پایدار گسترش آموزش معرفی کلیدی توانمندسازی انسانی است و آموزش است که ناپایداری و بی‌تعادلی را به پایداری و تعادل تبدیل می‌کند. بر این اساس در ارتباط بین نظام‌های اجتماعی و طبیعی، نظام حکومتی باید اول به توانمند سازی افراد از طریق آموزش و پرورش زیست محیطی از مقطع پیش دبستانی تا مقاطع عالی آموزش اهتمام ورزد و از این طریق به انباشت سرمایه انسانی و به تبع آن سرمایه زیست محیطی جامعه کمک کند و دوم به بازسازی سیاست‌های اجتماعی مختلف به منظور کسب نتایج مؤثر زیست محیطی، برنامه‌ریزی فضایی بر مبنای توانش محیط، مشارکت در سیاست اجتماعی جهانی و ورود ملاحظات زیست محیطی به مراحل مختلف سیاست اجتماعی را مد نظر قرار دهد. بر بنیاد یافته‌های پژوهش کشورهای ساحلی حوضه آبریز هریرود بدون در نظر گرفتن توان محیطی و ظرفیت منابع آبی موجود اقدام به اجرای طرح‌های توسعه‌ای کرده‌اند که گرچه در کوتاه‌مدت بر روند توسعه ملی آنها تأثیر مثبت داشته منتهی در بلند مدت علاوه بر ایجاد نارضایتی برای سایر بهره‌برداران از این حوضه آبریز، مخاطرات زیست محیطی برای زیست بوم آن به همراه داشته است. استدلال افغانها این است که کشورهای همسایه ساحلی طی نزدیک به سی سال ناآرامی و ضعف در افغانستان سود زیادی برده‌اند در حالی که برای این افزایش در بهره برداری در دوران اشغال و ناآرامی‌های اجتماعی هیچ مشورتی یا جبرانی برای افغانستان نداشته‌اند و این در شرایطی بوده است کابل قادر به اجرای پروژه‌ها و یا دفاع از منافع خود در منابع آبی مشترک نبوده است. از سوی دیگر ایران نیز نسبت به اقدامات یکجانبه افغانستان در مهار آب‌های فرامرزی با هدف تأمین امنیت و توسعه زیرساخت‌های اقتصادی خود ابراز نارضایتی کرده و این اقدامات را به نوعی نادیده گرفتن حق آبه ایران از آب هریرود در این حوضه آبریز تلقی کرده که به نوعی امنیت آبی خاور و شمال خاوری آن را به مخاطره انداخته است. این در حالی است که فعالیت‌های انسانی هر دو کشور در این حوضه آبریز مبتنی بر کشاورزی و دامپروری است. منتهی اقدامات یک جانبه هر دو کشور سبب شده منابع آب این حوزه از دسترس آنها خارج گردد. چنانچه وضعیت عامل انسانی در این حوضه آبریز با مؤلفه‌های چهارگانه آموزش برای محیط زیست سنجش گردد می‌توان گفت در گروه دوم قرار می‌گیرد. به عبارتی گرچه برنامه‌ریزان و تصمیم گیران نسبت به اهمیت توجه به مؤلفه‌های توسعه پایدار آگاه شده‌اند منتهی در مرحله اجرا نتوانسته‌اند به متغیرهای غیر اقتصادی برای حفظ

یکپارچگی اکوسیستم حوضه آبریز هریرود توجه کند. بر این بنیاد برنامه ریزی فضایی به عنوان شکلی از جنبه کارکردی آموزش با ارتقای سطح کیفی عامل انسانی و کسب مهارت زیست محیطی، توسعه پایدار حوضه آبریز هریرود را با هدف پایداری دسترسی به منابع آبی آن برای کشورهای ساحلی این حوضه و حفظ اکوسیستم آن فراهم آورد.

منابع

۱. جمهوری اسلامی افغانستان. (۱۳۸۷). *استراتژی انکشاف ملی افغانستان ۱۳۸۷-۱۳۹۱* (ج ۱). کابل: وزارت امور خارجه افغانستان.
۲. شرکت آب منطقه ای خراسان رضوی. (۱۳۹۵). *سیمای آب استان خراسان رضوی* (ش. ۲۲). مشهد: شرکت سهامی آب منطقه ای خراسان رضوی.
۳. کاویانی زاد، مراد. (۱۳۹۵). همسایه ای که رودها را به روی ایران می بندد/سد سلما بر هریرود امنیت آبی خراسان را تهدید می کند. سایت شفقتنا: شفقتنا.
۴. مختاری هشی، حسین. (۱۳۹۲). *هیدروپلیتیک ایران؛ جغرافیای بحران آب در افق سال ۱۴۰۴. فصلنامه ژئوپلیتیک، سال نهم (۳)، ۴۹-۸۳*.
۵. مرکز آمار ایران. (۱۳۹۶). *نتایج تفصیلی سرشماری عمومی کشاورزی ۱۳۹۳- استان خراسان رضوی*. تهران: مرکز آمار ایران.
۶. ابراهیم زاده، عیسی (۱۳۸۹)، *آمایش سرزمین و برنامه ریزی محیطی در جنوب شرق ایران، تهران، انتشارات اطلاعات*
۷. حافظ نیا، محمد رضا و زهرا احمدی پور و مصطفی قادری حاجت (۱۳۸۹). *سیاست و فضا، مشهد، انتشارات پاپلی*
۸. رضایی، ناصر (۱۳۹۲)، *نسبت توسعه و مصرف پایدار با اکولوژی سیاسی، مجموعه مقالات اکولوژی سیاسی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی*
۹. مخدوم، محید (۱۳۸۷)، *شالوده آمایش سرزمین، تهران، انتشارات دانشگاه تهران*
۱۰. صادقی زینب، محتشمی رضا، میری امیر، صادقی سبحان. *خلاقیت در آموزش عالی؛ گامی اساسی در جهت توسعه پایدار. دوماهنامه علمی- پژوهشی راهبردهای آموزش در علوم پزشکی. ۱۳۸۹؛ ۳ (۱): ۹-۱۰*

۱۱. محمدپور زرنندی حسین. جایگاه آموزش در توسعه پایدار شهری. فصلنامه علمی - پژوهشی اقتصاد و مدیریت شهری. ۱۳۹۴؛ ۳ (۱۰): ۱۱۱-۱۲۵
۱۲. کریمی، داریوش و اشرف السادات عنایتی (۱۳۹۱)، آموزش برای توسعه پایدار، مدرسه پایدار، فصلنامه آموزش محیط زیست و توسعه پایدار، سال اول، شماره اول، صص: ۵۹-۶۵
۱۳. رکن الدین افتخاری، عبدالرضا، خجسته عارف نیا، حمداله سجاسی قیداری، قدیر فیروزنیا، طاهره صادق لو، لیلا دیانی (۱۳۸۹)، راهبردهای توسعه آموزش توسعه پایدار در ایران، جغرافیا، دوره ۸، شماره ۴۵، صص: ۳۷-۶۶
۱۴. نامی، محمد حسن (۱۳۹۵)، جغرافیای کشور افغانستان، تهران: انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
۱۵. Das, S.K.; Adhikary, S.K.; Atef, S.S.; DasGupta, A.; & Babel, M.S. (۲۰۱۱). Simulating impacts of EFR consideration on reservoir operation policy and irrigation management in the Hari rod River Basin. Presented at the ۱۹th International Congress on Modelling and Simulation, Perth, Australia: The Australian National University.
۱۶. Duran Research and Analysis. (۲۰۱۵). *Afghanistan's Trans-Boundary WATERS: An Overview*. Kabul: Duran Research and Analysis.
۱۷. FAO. (۲۰۱۲). COUNTRY PROGRAMMING FRAMEWORK (CPF) ۲۰۱۲-۲۰۱۵ FOR AFGHANISTAN. United States: United Nations.
۱۸. Gregson, J. (۲۰۱۷, February ۱۳). Global Finance Magazine - The Poorest Countries in the World. Retrieved October ۲۰, ۲۰۱۷, from <https://www.gfmag.com/global-data/economic-data/the-poorest-countries-in-the-world?page=۱۲>
۱۹. Horsman, Stuart. (۲۰۰۵). Afghanistan and transboundary water management on the Amu Darya: a political history. *Central Asian Waters*, ۶۳-۷۴.

۲۰. Human Development Report ۱۹۹۰-۲۰۱۷, available at:
<http://hdr.undp.org/en/indicators/۱۳۷۵۰۶>
۲۱. International Monetary Fund. (۲۰۱۷, April ۱۷). Debt Relief Under the Heavily Indebted Poor Countries (HIPC) Initiative. Retrieved October ۲۰, ۲۰۱۷, from
<http://www.imf.org/en/About/Factsheets/Sheets/۲۰۱۶/۰۸/۰۱/۱۶/۱۱/Debt-Relief-Under-the-Heavily-Indebted-Poor-Countries-Initiative>
۲۲. King, Matthew; & Sturtewagen, Benjamin. (۲۰۱۰). Making the Most of Afghanistan's River Basins Opportunities for Regional Cooperation. United States.: The EastWest Institute.
۲۳. Mckeown, R. (۲۰۰۲), Education for Sustainable Development Toolkit, University of Tennessee
۲۴. Peterson, Scott. (۲۰۱۳, July ۳۰). Why a dam in Afghanistan might set back peace. *Christian Science Monitor*.
۲۵. Thomas, Vincent; & Warner, Jeroen. (۲۰۱۵). Hydropolitics in the Harirud/Tejen River Basin: Afghanistan as hydro-hegemon? *Water International*, ۴۰(۴), ۵۹۳-۶۱۳.
<https://doi.org/۱۰.۱۰۸۰/۰۲۵۰۸۰۶۰.۲۰۱۵.۱۰۵۹۱۶۴>
۲۶. Thomas, Vincent; Azizi, Mujib Ahmad; & Behzad, Khalid. (۲۰۱۶). *Developing transboundary water resources: what perspectives for cooperation between Afghanistan, Iran and Pakistan?* Kabul: Afghanistan Research and Evaluation Unit.
۲۷. Tilbury, D. (۲۰۰۲), Education and Sustainability: Responding to the Global Challenge, IUCN, Gland, UK.

کسب مرجعیت علمی و فرهنگی پیش نیاز تمدن نوین اسلامی

مجتبی طهمورث پور

چکیده

اصطلاحات بین‌المللی شدن و جهانی‌شدن اغلب اوقات به جای یکدیگر به کار می‌روند. معمولاً بین‌المللی شدن زمانی به کار می‌رود که به جنبه‌های برنامه درسی و برنامه‌های تحقیقاتی، نهادهای دانشجویی و غیره اشاره داشته باشد درحالی که جهانی‌شدن به صورت عام به کار می‌رود از جمله کسب رتبه بالاتر در نظام های رتبه بندی و آموزش در مناطق مختلف جغرافیایی که در آن دانشگاه از موقعیت‌های جغرافیایی متعدد برخوردار است و در بیش از یک کشور وجود دارد. تمام کشورها خواهان دانشگاه کلاس جهانی هستند، در کشور ما هم سال‌های متمادی است که سیاست وزارت عتف، تشویق و ترغیب دانشگاه‌ها برای «بین‌المللی شدن» و «ارتقا رتبه در نظام های رتبه بندی جهانی» است و برای وصول به این نتیجه، بین دانشگاه‌های کشور و برای کسب امتیازات بیشتر و از جمله امتیازات مادی رقابت ایجاد کرده است. این در حالی که هیچ‌کس دقیقاً نمی‌داند که بین‌المللی شدن و جهانی شدن به چه معنا است؟ چگونه به استانداردهای سطح جهانی برای دانشگاه‌های کشور دست پیدا کنیم ضمن اینکه به طور همزمان تمرکز بر نیازهای مشخص جامعه را نیز حفظ کرده باشیم؟ و آیا زمینه‌ها و بستر لازم برای تحقق چنین هدفی وجود دارد؟ مرجعیت علمی به معنای رهبری آن علمی است که برای اولین بار در دنیا تولید شده و دیگران به آن استناد می‌کنند. کسب مرجعیت علمی چون وابسته به کسب توسعه و تعمیق منابع انسانی می‌باشد، لذا ماهیتی راهبردی و فرایندی داشته و دارای سیر تکاملی است. توسعه و تعمیق منابع انسانی، در گرو توسعه فرهنگی به معنای وجود فضای رقابتی آزاداندیشی، نظریه پردازی و تضارب آرا است بدون این که فرد، از بعد از آن نگرانی داشته باشد. بهترین مکان برای تحقق این امر، فضای آموزشی است. تحول در نظام آموزشی سنتی و تبدیل شدن کلاس درس برای محلی برای یادگیری اندیشیدن و تعامل سازنده با دیگران، شکوفایی، پرورش و تعمیق توانمندی‌ها و استعدادها، بروز ابتکار، خلاقیت و نوآوری ضامن تولید علم و فناوری، توسعه پایدار یا همان تمدن نوین اسلامی است.

واژگان کلیدی: مرجعیت علمی و فرهنگی، توسعه پایدار، تمدن نوین اسلامی، بین‌المللی

شدن دانشگاه، جهانی شدن دانشگاه

مقدمه

در این نوشتار توسعه پایدار معادل تمدن نوین اسلامی در نظر گرفته شده است.

با گسترش روزافزون وسایل ارتباط جمعی و افزایش سرعت انتقال اطلاعات در هزاره سوم میلادی ضرورت شناخت متقابل فرهنگ‌ها و ملت‌ها امروزه بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود؛ چرا که با افزایش سرعت انتقال اطلاعات، امکان بروز سوءتفاهم‌ها بیشتر شده است و چنانچه کشورها، به شیوه صحیح، میراث و دستاوردهای علمی و فناوری امروزی خود را بیان نکنند و خود در صدد کسب اطلاعات صحیح از محیط علمی بین‌المللی برنیایند، زیان‌های فراوانی خواهند دید.

سیاست‌های وزارت علوم در دهه‌های اخیر بر روی بین‌المللی شدن دانشگاه‌ها و ارتقا آن‌ها در رتبه بندی‌های جهانی متمرکز شده است. زیرا اعتقاد بر این است که توسعه همکاری‌های علمی بین‌المللی در دنیای امروز و به خصوص در حوزه علوم و فناوری، شالوده اصلی رشد و توسعه علمی هر کشور در فرایند توسعه اقتصادی محسوب می‌شود و باید با توجه به روند جهانی شدن که تأثیر بسزایی بر افزایش همکاری‌های علمی و تحقیقاتی در سطح منطقه‌ای و جهانی دارد، مورد توجه خاص قرار گیرد.

از منظر یونسکو، پدیده جهانی شدن به معنی اختلاط و در هم نوردیده شدن مرزها، بر آموزش عالی تأثیرگذار است و بین‌المللی شدن آن، گزینه‌ای است که برای پاسخگویی به فرصت‌ها و چالش‌های جهانی شدن اختیار می‌شود.

سال‌هاست، وزارت عتف با قرار دادن مشوق‌های مالی تلاش می‌کند تا پنج دانشگاه کشور را در زمره دوپست دانشگاه برتر جهانی قرار دهد لذا دانشگاه‌ها و موسسات آموزش عالی به طور مداوم موقعیت‌های خود را در مواجهه با تقاضاهای جامعه جهانی، مورد بازبینی قرار می‌دهند. به رغم تمایل شدید دانشگاه‌های کشور برای رسیدن به استانداردهای «سطح جهانی» اما درک واقع‌گرایانه و عمومی از آنچه که دانشگاه‌ها و سیستم به عنوان یک کل باید به آن برسند تا در «سطح جهانی» قرار بگیرند وجود ندارد. به دلیل عدم وجود یک هدف صریح به همراه

مجموعه‌ای از اهداف استراتژیک، پیشرفت سیستم تک منظوره و پیشرفت کلی کمتر از سطح انتظار بوده است.

داشتن یک هویت فرهنگی ممتاز، نظام آموزشی خلاق پرور با ترکیب رویکردهای نیاز محور، مزیت محور، مرز شکن و آینده نگر، پایه و اساس محکمی برای تصمیم گیری در خصوص چگونگی رسیدن به توسعه پایدار، محسوب می شود. لذا آموزش عالی به طور مشخص نیازمند یک بررسی دقیق و موشکافانه در ابعاد مختلف خود است.

بین‌المللی شدن و جهانی شدن

اصطلاحات بین‌المللی شدن و جهانی شدن اغلب اوقات به جای یکدیگر به کار می‌روند. معمولاً بین‌المللی شدن زمانی به کار می‌رود که به جنبه‌های برنامه‌داری و برنامه‌های تحقیقاتی، نهادهای دانشجویی و غیره اشاره داشته باشد در حالیکه جهانی شدن به صورت عام به کار می‌رود، از جمله آموزش در مناطق مختلف جغرافیایی. جالب توجه است که فراملی‌گرایی اصطلاحی است که به طور فزاینده در آموزش عالی با آن روبرو می‌شویم و شاید به بهترین شیوه ممکن موقعیتی را توصیف کند که در آن دانشگاه از موقعیت‌های جغرافیایی متعدد برخوردار است و در بیش از یک کشور وجود دارد.

بین‌المللی شدن آموزش عالی و تاثیر آن بر دانشگاه‌ها از جذابیت زیادی برخوردار است. نظرسنجی جهانی که توسط انجمن بین‌المللی دانشگاه‌ها (۲۰۱۰) انجام شده حاکی از آن است که بین‌المللی شدن هسته مرکزی برنامه‌ریزی آینده می‌باشد و اهمیت آن رو به افزایش است. این نظرسنجی ۵ دلیل جهانی شدن یک دانشگاه را فهرست‌بندی کرده است:

- بهبود آمادگی دانشجویان
- افزایش مشخصات بین‌المللی موسسه
- تقویت تولید دانش و تحقیقات
- بین‌المللی کردن برنامه درسی
- متنوع کردن هیات علمی و کارکنان

این نظرسنجی همچنین گزارش داد که تفاوت‌های قابل توجهی میان مناطق وجود دارد: به عنوان مثال، آمریکای شمالی و آمریکای لاتین نسبت به اروپا اهمیت بیشتری به آمادگی بین‌المللی دانشجویان می‌دهند در حالیکه ملل آفریقا به تقویت تولید تحقیقات و دانش حداکثر اولویت را

می‌دهند. متناوباً، کشورهای خاورمیانه به آمادگی بین‌المللی دانشجوی و نیز تقویت تحقیقات به یک اندازه اهمیت می‌دهند. یکی از یافته‌های جالب این نظرسنجی آن بود که از ۱۱۵ کشوری که برای همکاری بین‌المللی به آن روی آورده بودند در درجه اول اروپا سپس آسیا و اقیانوسیه و در درجه سوم آمریکای شمالی بود.

نظام و دانشگاه کلاس جهانی چیست؟

این مساله اساسی یک پاسخ ساده و یک پاسخ پیچیده دارد. همان‌طور که رتبه‌بندی‌های جهانی مختلف دانشگاه‌ها تعریف کرده‌اند، پاسخ ساده این است که دانشگاه کلاس جهانی یک دانشگاه تحقیقاتی می‌باشد. سنجش‌های ثابت و رسمی کلاس جهانی به‌طور گسترده بر تحقیقات دانشگاهی متمرکز هستند.

تحقیقات با وجود تغییرات اساسی و متعدد آن، بیشترین تاکید را دریافت می‌کند نه تنها به این دلیل که نسبتاً به راحتی سنجیده می‌شود بلکه به این دلیل که از بالاترین اعتبار برخوردار است. دانشگاه‌های سراسر جهان خواهان آن هستند که تحقیق محور باشند و دانشگاه‌های رتبه برتر و معتبر بر تحقیقات متمرکز هستند. این دو فاکتور نیروی قدرتمندی برای تقویت برتری و تعالی تحقیقات هستند چه از نظر رتبه‌بندی و چه از نظر سلسله‌مراتب جهانی.

تحقیق تنها جنبه کار دانشگاهی است که به راحتی می‌تواند در سراسر ملیت‌ها سنجیده شود. شمارش تعداد مقالات منتشر شده و تا حدودی سنجش تاثیر آن‌ها یکی از بخش‌های مورد قبول است و توسط کمپانی‌های چون تامسون رویترز انجام می‌شود. از دیگر سنجش‌هایی که توسط رتبه‌دهندگان مورد استفاده قرار می‌گیرد، سرمایه‌های تحقیقاتی است که به واسطه دانشگاه‌ها، شایستگی‌های اعضای هیئت علمی و گزینش دانشجویان حاصل می‌شود.

اگر رتبه‌بندی‌ها وجود نداشته باشند، یک نفر آن‌ها را اختراع خواهد کرد (آلتباخ، ۲۰۱۱). رتبه‌بندی‌ها نتیجه اجتناب‌ناپذیر آموزش عالی گسترده و نیز نتیجه رقابت و تجاری شدن آموزش دانشگاهی در سراسر جهان هستند. مشتریان احتمالی (دانشجویان و خانواده‌های آنان) خواهان آن هستند که بدانند کدامیک از گزینه‌های آموزش عالی را انتخاب کنند. مرتبط‌ترین و سودمندترین رتبه‌بندی‌ها، پاسخ‌هایی برای این پرسش‌ها فراهم می‌کنند. دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها به دنبال راهی هستند تا خود را در برابر موسسات هم‌تا و بر اساس آن محک بزنند. آموزش دانشگاهی بین‌المللی تر شده است، جای تعجب نیست که رتبه‌بندی‌ها نیز جهانی شده‌اند. بیش از ۳ میلیون

دانشجو خارج از کشورهای خود مشغول به درس خواندن هستند؛ اکثرا به دنبال بهترین دانشگاه‌های موجود در خارج از کشور هستند و این رتبه‌بندی‌ها را مناسب و مفید می‌دانند. آکادمی به نوبه خود جهانی شده است و موسسات به دنبال آن هستند که خود را با همتایانشان در سراسر جهان محک بزنند و اغلب اوقات با دانشجویان و کارکنان رقابت نمایند. تصمیم‌گیرندگان آکادمیک و مقامات رسمی دولتی از رتبه‌بندی‌های جهانی استفاده می‌کنند تا تصمیمات مربوط به منابع و دیگر تصمیمات را بگیرند. تمام رتبه‌بندی‌ها از سنجش‌های معروف استفاده می‌کنند اما هیچ کس آنچه که دانشجویان می‌آموزند، موفقیت دانشگاه در امر تدریس و یا دیگر عملکردهای اصلی آموزش عالی را نمی‌سنجد (هازل کورن ۲۰۱۱) و عمدتا از عملکردهای اصلی دیگر دانشگاه مانند تدریس، خدمات فرهنگی، خدمات مشاوره‌ای، مشارکت اجتماعی و دیگر موارد چشم‌پوشی می‌کند (آلتباخ ۲۰۱۱).

به راستی چرا یکی از عملکردهای اصلی هر دانشگاهی عمدتا در تمام رتبه‌بندی‌ها از قلم افتاده است؟ به این دلیل که سنجش و تعیین کیفیت و تاثیر تدریس واقعا غیرممکن است. علاوه بر این، سنجش و مقایسه کیفیت و تاثیر تدریس در سراسر کشورها و نظام‌های آکادمیک، فاکتورهای دشوارتری می‌باشند. در نتیجه، رتبه‌بندی‌ها عمدتا از تدریس چشم‌پوشی کرده‌اند. رتبه‌بندی‌های آموزش عالی تایمز اهمیت تدریس را تشخیص داده است و نمایندگان متعددی جهت سنجش تدریس تعیین کرده است. این موضوعات شامل پرسش‌های معروف در زمینه تدریس، نسبت‌های استاد-دانشجو، تعداد دکترایی که به هر عضو هیات علمی اعطا می‌گردد و دیگر موارد می‌باشد. مشکل در اینجا است که این معیارها واقعا تدریس را نمی‌سنجند و هیچ یک از آن‌ها کیفیت تاثیر را ارزیابی نمی‌کنند. علاوه بر این، غیرممکن به نظر می‌رسد که سوال پرسیدن از افراد شاخص و بارز آکادمیک و مجریان درباره کیفیت تدریس موجب تولید اطلاعات مفید زیادی شود.

رتبه‌بندی‌ها راهی آسان و عمدتا ناقص هستند و به خاطر تمام مشکلاتشان به یک اقدام مخاطره‌آمیز تبدیل شده اند که در سراسر جهان عواقبی برای آکادمی‌ها به دنبال دارد. هر چقدر دانشگاه‌ها قدیمی‌تر و رسمی‌تر باشند، در رتبه‌بندی‌ها بهتر عمل می‌نمایند و در کشور و نیز در

سطح جهان بیشتر از اعتبار برخوردار می‌شوند. این مبحث نشان می‌دهد که نظام کلاس جهانی نمی‌تواند به طور کامل بومی کشور ما باشد.

چالش‌های عمده کسب مرجعیت علمی

۱- چگونه دانشگاه‌های کشور می‌توانند به استانداردهای سطح جهانی دست یابند ضمن اینکه به طور همزمان تمرکز بر نیازهای جامعه، مزیت‌های مناطق مختلف کشور و شرایط بومی را نیز حفظ نمایند؟ یکی از ویژگی‌های دانشگاه تراز جهانی، نقش آفرینی آن در جامعه، پاسخگویی به نیازهای جامعه، نقش آفرینی در اقتصاد دانش بنیان که همان اقتصاد مقاومتی است و تجاری‌سازی علم تولیدی می‌باشد. این مسئولیت‌پذیری دانشگاه برای کشور ما که در شرایط تحریم می‌باشد، اهمیتی دوچندان دارد. با حرکت تک بعدی در جهت جهانی شدن و بین‌المللی شدن، دانشگاه‌ها قادر به حل مشکلات کشور نخواهند بود. اکثر تحقیقات در کشورهای در حال توسعه، نیاز محور و مزیت محور نیستند. دست یابی به یک تعادل اثربخش بین «جهانی شدن»، «بین‌المللی شدن»، «پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه» و «مزیت‌های مناطق مختلف کشور»، یکی از مولفه‌های حیاتی است.

۲- چگونه می‌توان از پوپولیسم علمی نجات و به مرجعیت علمی دست یافت؟ شرایط علمی کشور در اکثر مواقع، نوعی دلالی و واسطه‌گری علمی است. اساتید دانشگاه‌ها مطالب علمی را از کشورهای پیشرفته‌ای که آن را تولید می‌کنند، گرفته، به دانشجویان اعم از داخلی یا خارجی منتقل می‌کنند. آمار و اعداد ارائه شده در زمینه تعداد دانشجویان خارجی، تعداد مقالات در نشریه‌های معتبر و... که عمدتاً شاخص‌های صرفاً کمی هستند این خطر را دارد که نوعی توهم، باور کاذب و ایستایی در پیشرفت‌های علمی ایجاد کند. ایفای نقش در سطح بین‌المللی و ارتقا در تراز جهانی نیازمند کسب مرجعیت علمی است که با اعتماد به نفس ملی، شکوفایی استعدادها، ابتکار، خلاقیت و نوآوری آغاز گشته و سپس منجر به تولید علم درون‌زا و فناوری کیفی و پویا و نهایتاً تحقق جامعه‌ای دانش بنیان منتهی می‌شود. مرجع علمی کسی است که اعلم، پیشتاز و پیشوای علمی بوده و حرف آخر را او می‌زند و چون فصل الخطاب است، دیگران به آرا و نظرات او استناد می‌کنند.

۳- چگونه می‌توان به جای افزایش رقابت ناسالم بین دانشگاه‌ها که باعث می‌شود مجزای از هم فعالیت نمایند، شبکه‌ای قوی، حرفه‌ای و منسجم ایجاد نمود که به عنوان ابزاری برای

اطمینان از آموزش و تحقیق با کیفیت و هدفمند، در سرتاسر نظام آموزش عالی کشور با هم مشارکت و همکاری نمایند؟

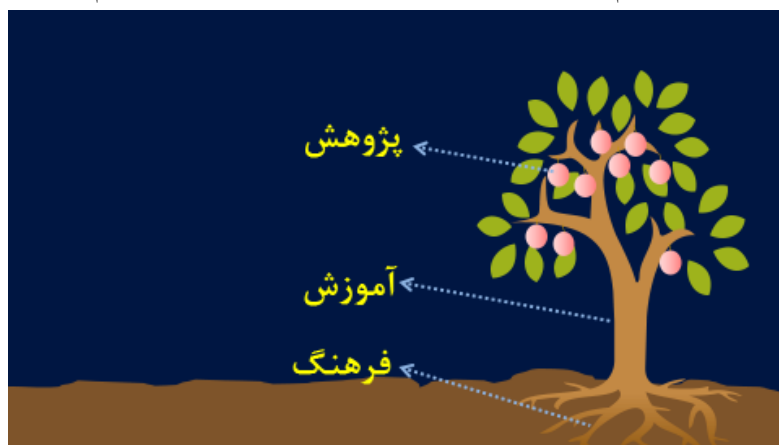
۴- چگونه می توان نظام آموزشی نامطلوب فعلی را متحول نمود؟ اساسا نظام آموزشی، محقق پرور، خلاق پرور و شکوفاننده استعدادهاى بالقوه دانشجویان نیست. این روند باعث پیشرفت و توسعه واقعی نمی شود. آموزش دانشگاهی هنوز تا حد زیادی منعکس کننده مدل سخنرانی آموزشی است که در آن، استاد در جلوی کلاس می ایستد و اطلاعاتی را منتقل می کند. اساتید دانشگاه مطالب علمی تولید شده را از مقالات و کتب منتشر شده در کشورهای پیشرفته اخذ کرده و به دانشجویان خود منتقل می کنند. سیستمی که متکی بر تقدم حفظ کردن بر فهمیدن، و تقدم مدرک گرایی بر مهارت و توانمندی است. چنین رویکردی، نمی تواند یک فارغ التحصیل خلاق، کارآفرین و دارای تفکر انتقادی که مورد نیاز کشور و پیش نیاز تولید علم و فناوری است را عرضه کند.

۵- چگونه می توان رقابت بین آموزش و تحقیقات را به رفاقت تبدیل نمود؟
و چگونه می توان یک تعادل اثربخش بین آموزش دانشگاهی باکیفیت و تحقیقات دانشگاهی باکیفیت، پیدا نمود؟ مساله همیشگی که به آموزش در دانشگاهها مربوط می شود، تنش میان مقدار انرژی و زمانی است که به مسئولیت های آموزشی در مقایسه با تحقیق اختصاص داده می شود. برخی عنوان می کنند که برون داد تحقیقاتی محدود آنها به علت مشغله سنگین آموزشی شان است که زمان و انرژی ناکافی برای آنها باقی می گذارد. در این گونه شرایط نیاز به سیاست های مشخصی احساس می شود، تا اینکه بخواهیم انتظار داشته باشیم که تمامی آنها مشغله ها، انتظارات و نتایج مورد انتظار مشابهی داشته باشند.

۶- چگونه میتوان از پوپولیسم فرهنگی نجات و به مرجعیت فرهنگی دست یافت؟ ضرورت مرجعیت فرهنگی از آن جهت است که مرجعیت علمی به تنهایی نمی تواند عدالت بخش باشد و حتی باعث می شود علم و فناوری در خدمت استبداد و استثمار قرار گیرد. اصولا توسعه ای پایدار است که آن توسعه بدوا در افکار، اندیشه ها، رفتار و کردارها به وجود آید. شناخت و تمایز بین اسلام اصیل و ناب با قرائت های متعدد انحرافی دیگر، اعم از ارتجاعی یا غرب زده، بسیار اهمیت دارد.

چه باید کرد؟

یک هسته هلو را در نظر بگیرید. این هسته در درون خود یک درخت هلو را به طور فشرده یا بالقوه دارا است. چنانچه در بستر مناسبی قرار گیرد و سایر شرایط مانند آب و غذا نیز فراهم باشد، جوانه زده، رشد کرده، شاخه و برگزده و به بار می‌نشیند و میوه می‌دهد. این یک سیر تکاملی است که در آن پتانسیل بالقوه، بالفعل می‌شود. به نظر نگارنده میوه درخت به منزله پژوهش و فناوری (تولید علم)، تنه درخت به مثابه آموزش و ریشه درخت در حکم فرهنگ است.



خداوند متعال در وجود انسان که آن را احسن الخالقین نامیده، پتانسیل بالقوه ای قرار داده است که چنانچه در بستری مناسب قرار گیرد و سایر شرایط لازم هم فراهم باشد، رشد کرده و به کمال می‌رسد. توسعه پایدار، وابسته به نقش و جایگاه عامل انسانی است. هرگونه اکتشاف، ابتکار، اختراع، خلاقیت، نبوغ، نوآوری، کارآفرینی و تولید علم و فناوری، نشأت گرفته از شکوفایی استعدادهای ذاتی انسان و توسعه و تعمیق در فکر و اندیشه اوست. مطالعه تمدن اسلامی و تمدن غربی نشان می‌دهد که رهاسازی تفکر و اندیشه انسانی از جهل و جمود و خرافات، سرآغاز تحولات فکری و فرهنگی شده که آن هم در ظهور تمدن تعیین پیدا کرده است. سه راهکار مهم، برجسته و اولویت دار بدون در نظر گرفتن هیچ‌گونه ترتیب اولویت یا اهمیت پیشنهاد می‌گردد:

۱- ایجاد تعادل بهینه بین کسب مرجعیت علمی و فرهنگی با بعضی از هنجارهای فرهنگی

چون فرهنگ باید یک سیر استکمالی را برای تبدیل شدن به تمدن طی نماید و تمدن مرحله عالی تر فرهنگ یا به عبارتی تمدن جلوه مادی فرهنگ است لذا لازم است مورد توجه خاص قرار گیرد. هر فرهنگی تبدیل به تمدن نمی شود، آن قوه ای که در فرهنگ وجود دارد و باید آزاد شود تا به تمدن تبدیل شود، قوه ابتکار است. یک فرهنگ بدوا باید به میزانی از خلاقیت برسد تا پس از آن بتواند تعیین اجتماعی پیدا کند. بعضی محدودیت‌های تحمیل شده به وسیله هنجارها و سنت‌های مبتنی بر پوپولیسم، هنجار سازی های کاذب و اولویت های نادرست فرهنگی که با اسلام ناب محمدی(ص) فاصله دارد، مانع اصلی در این زمینه است. سیستم مدیریتی متمرکز، سبک‌های زندگی و محیط‌های کاری ساختاریافته، یادگیری طوطی وار اطلاعات کلیدی و عدم تمایل نسبت به درگیر شدن در مشارکت و تبادل آزاد ایده‌ها با دنیای بیرون از ترس عواقب آن، از جمله آن‌ها می‌باشد که علت اصلی بی رونقی کرسی های آزاد اندیشی است که مورد تاکید مقام معظم رهبری می باشد.

تا وقتی که این تنش رفع نشود، توسعه یک چشم انداز روشن و واقع بینانه برای نظام آموزش عالی کشور که به واسطه آن بتواند مسیر بهبود مستمر کیفیت و اعتبار بین المللی آموزش، یادگیری و پژوهش دانشگاه‌های خود را دنبال کند، امکان پذیر نخواهد بود. اگر نظام آموزش عالی بخواهد شهرت «کلاس جهانی» را کسب و حفظ کند، باید سطوح قابل توجهی از استقلال حرفه‌ای و سازمانی را برای دانشگاه‌ها و پرسنل خود مورد حمایت قرار دهد و از تحقیقاتی که «آنچه هست» را به چالش می‌کشد و ایده‌های نوآورانه و جدید را کشف می‌کند، حمایت کند. لذا آنچه لازم است انجام شود یک تعادل بهینه بین چشم انداز دانشگاهی و هنجارهای فرهنگی است به طوری که ضمن حفظ پایه‌های مهم فرهنگی مذهبی بر مبنای قرآن و روایات و نه برداشت‌ها و سلیقه‌های افراد، بهترین نظام دانشگاهی ممکن وجود داشته باشد.

۲- ارائه مدلی مناسب برای اداره کردن دانشگاه‌ها

افزایش استقلال و انعطاف پذیری در تصمیم گیری در سطح دانشگاه‌ها را باید به رسمیت شناخت تا آن‌ها بتوانند در برابر نیازهای دانشجویان و جامعه خود پاسخگوتر باشند و در سطح ملی و بین المللی، با یک روش کارآفرینانه تر فعالیت کنند. زیر ساخت مناسب برای استقلال

سازمانی در اکثر دانشگاه‌ها، وضعیت مناسبی ندارد به گونه‌ای که اگرچه قدرت تصمیم‌گیری به طور روزافزون به آن‌ها تفویض می‌شود، نگرانی‌ها در مورد ظرفیت دانشگاه‌ها برای استفاده درست از این اختیارات، باعث شده که نظارت مرکزی بر فرآیندها و نتایج، افزایش یابد. اگر نظام آموزشی عالی بخواهد به اهداف خود برای استانداردهای کلاس جهانی دست یابد توسعه یک مدل اداره مناسب و پایدار برای دانشگاه‌ها حیاتی است. دانشگاه‌های مستقل برای تصمیم‌گیری در مورد ابتکارات کار آفرینانه و مهم استراتژیکی، نیاز به استقلال عمل دارند. از طرفی، اگر نظام آموزشی عالی بخواهد اهداف ملی و اعتبار بین‌المللی را تحقق ببخشد در نتیجه همه دانشگاه‌های کشور باید به سیاست‌های دولت و استانداردهای آموزش، یادگیری و پژوهش که در سطح ملی تایید شده، پایبند باشند. در اینجا، شناسایی تعادل بهینه بین کنترل تصمیم‌گیری نظام مند و سازمانی در یک نظام دانشگاهی اهمیت دارد. مواردی که لازم است انجام شود عبارتند از:

- اعتماد کردن به دانشگاه (حذف عوامل سلسله‌مراتبی، عمودی و متمرکز)
- استقلال هیات‌های امنای هر منطقه (فدرالیسم، افقی و غیر متمرکز)
- افزایش اختیارات هیات‌های امنای به منظور ایجاد پویایی، انعطاف‌پذیری و پاسخگویی
- توجه جدی به کیفیت اعضای هیات‌های امنای

خلاصه این که با توجه به چالش‌های پیش روی اداره دانشگاه‌های کشور، اگر سیستم آموزش عالی به دنبال دستیابی به هدف رسیدن به «استانداردهای کلاس جهانی» است، تدوین مدلی مناسب و ماندگار برای اداره دانشگاه‌ها ضروری است.

۳- دستیابی به استانداردهای بالای کیفی آموزش و یادگیری

بدون تحول در نظام آموزشی سنتی فعلی، بدون استفاده از روشهای نوین و موثرتر آموزشی و بدون استفاده از فناوری‌های جدید، دستیابی به توسعه پایدار، مساله‌ای دور از ذهن است. هم‌اکنون گستره متنوعی از فناوری‌های الکترونیکی استفاده می‌شود که رایج‌ترین آن‌ها ایمیل، اینترنت، سامانه‌های مدیریت محتوای آموزشی، و حتی شبکه‌های اجتماعی می‌باشد. آنچه که نامشخص است این است که ارزیابی نظام‌مند از نحوه استفاده از فناوری آموزشی تا چه میزان اتفاق می‌افتد، و اینکه نحوه استفاده از آن چگونه به بهبود و پیشرفت‌های کیفیت تدریس و یادگیری و دستیابی به شاخص‌های اصلی عملکرد مربوط می‌شود.

فناوری اطلاعات نقش اصلی در دانشگاه‌های مدرن ایفا می‌کند. اگر نظام آموزش عالی خواهان آن باشد که طبق استانداردهای جهانی از دانشگاه‌های برجسته برخوردار باشد، می‌بایست به شدت در فناوری، زیرساخت و منابع انسانی ماهر سرمایه‌گذاری کند. واجب است که مدیریت ارشد تضمین کند که اجرای فناوری‌های جدید با مشارکت و همکاری فعال جوامع آموزشی در این امر مرتبط است. بدون این رابطه همزیستی و احترام متقابل، به نتایج بسیار کمی دست خواهیم یافت.

نیازهای درحال ظهور حوزه تدریس و یادگیری آموزش عالی به ارتباط مجموعه‌ای از فناوری‌ها با افق‌های زمانی متوسط و بلندمدت اجرایی اشاره می‌کند. تمام این فناوری‌ها مزایا و معایب خود را دارد، اما آنچه که در میان آن‌ها مشترک است نیاز به دستیابی سریع و نامحدود به پهنای باند است. در انقلاب فناوری، کشورهایی که شبکه‌های سریع و کارآمد داشتند از مزیت اقتصادی قابل‌ملاحظه‌ای برخوردار بودند. این مساله در آموزش دانشگاهی بیشتر خود را نشان می‌دهد، جایی که همکاری و توزیع جهانی دانش، نیازمند دستیابی سریع به پهنای باند است.

ایجاد «شبکه ملی آموزش» و امکان استفاده و یادگیری از این شبکه توسط «تلفن همراه» بسیار تاثیر گذار است، چون استفاده از تلفن همراه تقریباً همگانی شده است. مزایای این کار عبارتند از:

- کاهش هزینه های آموزشی
- افزایش فضای یادگیری و سرعت پیشرفت و تغییر
- امکان دستیابی به مفاد آموزشی در هر زمان و مکان
- یادگیری مادام العمر
- قابل استفاده برای تمامی اقشار جامعه، حتی با درآمد پایین
- ایجاد ارتباط بین کارفرمایان و متقاضیان
- ایجاد سطوح بالایی از مشارکت و تبادل آزاد اطلاعات
- دسترسی رایگان به مفاد درسی به شکل ویدیو و یا ضبط سخنرانی

- آموزش قابل تنظیم و یادگیری بر مبنای تقاضا

در این صورت «کلاس درس» و «نقش اساتید» هر دو تغییر می‌کند. کلاس درس تبدیل می‌شود به:

- محل آموختن، اندیشیدن و فکرکردن
- تمرین با معلمان و همکلاسیها
- مشارکت و صحبت با تمامی دانشجویان
- نقد و بررسی نظرات مختلف
- ایجاد توانایی برای کارگروهی
- توجه بیشتر به یادگیری عملی
- محیطی شاد، بانشاط، بهره‌ور و معنی‌دار
- جهت‌دهنده به چشم انداز و مسیر آتی دانشجویان

موفقیت در زندگی به کسب مهارت‌های صنعتی-اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی - عاطفی مانند استقامت، انعطاف پذیری و کارگروهی بستگی دارد. اهدافی نظیر مهارت‌های اجتماعی، ارزش‌های شهروندی و تقویت همبستگی میان دانشجویان را تقویت می‌کند که همگی از اهداف نظام آموزشی است. اساتید برای ایفای نقش جدیدشان باید آموزش دیده، کسب مهارت نمایند. مزایای این تغییر نقش عبارتند از:

- شکوفایی استعدادهای تمامی دانشجویان
- افزایش تجربه‌های عملی و تعاملی
- افزایش تحمل پذیری
- ایجاد تفکر انتقادی
- افزایش ابتکار، خلاقیت، کارآفرینی و نوآوری

- گسترش حس کنجکاوی در دانشجویان
 - تقویت مهارت های کلیدی دنیای بیرونی مانند مهارت های اجتماعی و مهارت های کسب و کار
- همچنین ضرورت دارد سیستم «یادگیری موضوع محور» و «ایجاد کلاس درس معکوس» جهت خوداشتغالی و تربیت افراد کارآفرین و نوآور به جای کارجومورد توجه ویژه قرار گیرد.

نتیجه

آموزش عالی ایران در آغاز مسیر و فرایند تکاملی کسب مرجعیت علمی و فرهنگی قرار دارد. برای ادامه این مسیر تکاملی و رسیدن به قله که تشکیل تمدن نوین اسلامی است، نیاز به تغییر و تحول در نظام فرهنگی و نظام آموزشی است. در این صورت می توان نیروی های انسانی مبتکری را تربیت نمود که نظریه پرداز، نوآور، مخترع، مکتشف، جامع نگر، کلان نگر و صاحب فضائل معنوی و اخلاقی باشند و دیگران به نظرات و دیدگاه های او استناد کنند.

منابع:

- Aguilar, O. (۲۰۱۱). Making the grade ۲۰۱۱: A study of the top ۱۰ issues facing higher education institutions. Paris: Deloitte& Touche LLB.
- Altbach, P. G., Reisberg, L., & Rumbley, L. E. (۲۰۰۹). Trends in global higher education: Tracking an academic revolution. UNESCO World Conference on Higher Education, United Nations, Paris.
- Altbach, P. G., & Salmi, J. (۲۰۱۱). The road to excellence: The making of world-class research universities. Washington, DC: The World Bank.
- Christensen, T. (۲۰۱۱). University governance reforms: Potential problems of more autonomy? The International Journal of Higher Education and Educational Planning, ۶۲(۴), ۵۰۳-۵۱۷.

International Association of Universities (IAU). (۲۰۱۰). Report of the ۳rd global survey on internationalisation of higher education. Paris: UNESCO.

Lunn, S., & Smith, L. (۲۰۰۹). Lessons from my first focus group project. In V. Minichiello & J. Kottler (Eds.), *Qualitative Journeys: Student and mentor experiences with research* (pp. ۲۰۷-۲۱۸). Thousand Oaks: Sage.

Smith, L. R. (۲۰۱۱). A review of the Centre for Higher Education Research and Studies (CHERS). Riyadh: Ministry of Higher Education.

World Bank. (۲۰۱۱). World development indicators. http://data.worldbank.org/data-catalog/worlddevelopment-indicators?cid=GPD_WDI. Accessed ۱ Nov ۲۰۱۱. American Association of University Professors. (۲۰۱۱). Statement on teaching evaluation.

نگاهی بر مشترکات فرهنگی افغانستان و ایران

عبدالمصور ظهور

چکیده

ایران و افغانستان از دیرباز در کمال دوستی با یکدیگر زیسته اند و مانعی برای همزیستی و روابط سیاسی و اجتماعی مسالمت آمیز و حتی پیوند های خانوادگی میان آنان نبوده است. این ارتباط ها و رفاقت ها موجب شده که اشتراکات فرهنگی زیادی در مبانی اعتقادی و دینی، تقویم رسمی، زبان رسمی، ادبیات و هنر و... داشته باشند. در حال حاضر نیز این تعاملات و ارتباطات سالم می تواند مانند گذشته دوام یابد و در پرتو فرصت های تازه نوع دیگری از پیوستگی های علمی و آموزشی و فرهنگی، در فضایی سازنده می تواند به وجود آید. البته مدیران و متولیان سیاسی هر دو کشور باید مراقب بعضی توطئه ها باشند تا جلوی گسترش روابط همه جانبه گرفته نشود.

کلید واژگان: مشترکات فرهنگی، دیپلماسی فرهنگی، ایران و افغانستان

پیشخوان

مشترکات فرهنگی میان دو کشور هم پیشینه ، همسایه و مسلمان... تا عمق های تاریخ قابل یافت است. هرچند گذشت زمان و پیچیده شدن پهلوهای زندگی بشری خط کشی ها و جدایی هایی را میان آنان شکل داده است؛ اما توان برداشتن و دورساختن چتر بلند و ایستاده فرهنگ از فراز آنها را، نداشته است. هر چند امروزه به لحاظ جغرافیای سیاسی ما دو کشور جدا با منافع معین در منطقه استیم ولی به سبب وجود پیوندها و پیوستگی های کتمان ناپذیر فرهنگی، سیاسی، جغرافیایی میان ایران و افغانستان در تمام سال های جدایی، این دو کشور روابط و مناسبات پیوسته ای باهم داشته اند (۵:۱). یا اینکه با وجود انقسام جغرافیایی و دولت

mosawerzuhor@gmail.com

های جداگانه که داریم، به لحاظ فرهنگی در یک بستر نهایت مشابه و مشترک زیست می‌نماییم، جلوه‌های این اشتراک به حدیست که میشود به آن فرهنگ واحد نام گذاشت. بگونه‌ای که، شاید ایرانی‌ها در سفرهای بیرونی‌شان به تنها کشوری که نیاز به استفاده از زبان دوم یا ترجمان ندارند افغانستان باشد، همین‌گونه به فیلم‌نامه‌نویسان و کارگردانان فیلم‌های ایرانی جالب باشد که بدانند تنها کشوری که فیلم‌های آنان را بدون ترجمه و زیرنویس به راحتی نگاه کرده می‌تواند مردم افغانستان استند... (۹:۱۲). با این همه مشترکات و همگونی‌ها، متأسفانه کمترین شناختی از هم دیگر داریم. به خاطر دارم هنگامی که تازه به ایران آمده بودم در یکی از کلاس‌های درسی، هم‌کلاس ایرانی‌ام از من پرسید، تو که افغانستانی‌ی فارسی را کجا یاد گرفتی؟ این سوال هر چند برای او که در مورد افغانستان آگاهی لازم نداشت یک امر معمول بود ولی برای من یک "مساله گشت...!"

همین‌گونه، نه تنها ما (افغانستان-ایران) بلکه تاجکستان نیز نیمه تن زخم خورده دیگری از ماست که مهجورتر و افتاده‌تر از همه شده است. امروز ما ممکن "رودکی" را میشناسیم اما کمتر می‌فهمیم که سرزمین او کجاست؛ مرو، سمرقند و بخارا بسترهای تاریخی اقتدار، ادب و دانش ما بودند اما امروز در تاریخ خانه‌های تاریخ حفظ شده و هیچ نوع مراودت با آن وجود ندارد. نتیجه این انقطاع فرهنگی، بیگانگی همه‌ای مردم تاجکستان با رسمی الخط فارسی است امروز جوانی تاجکستانی خیلی قشنگ فارسی صحبت میکند اما نامهای ایران و افغانستان را بارسم الخط فارسی نگاشته نمیتواند، قلمروی مشترکات فرهنگی ما چه بلفعل (هم‌زبانی - کشورهای فارسی‌زبان) و چه بلقوه (پیشینه تاریخی و در نظر گرفتن کشورهای حوزه نوروز) در سطح جهان کم‌نظیر است. از این رو یافتن سررشته‌های مشترک فرهنگی و باز کردن گره‌های کور ناشی از کم‌آگاهی، در وضع امروزی که جهان به سوی در هم فشردگی پیش میرود و کوشش برای برداشتن مرزهای انقطاع آور به شکل فزاینده آن رقم می‌خورد؛ میتواند به اقتدار همه‌ای ما (حوزه فرهنگی) بیفزاید و بستر سکون داری بر منطقه و جهان را برای ما فراهم گرداند، به هرحال به دلایل فرهنگی زبانی، نژادی، تاریخی و مذهبی، ایران دارای بیشترین و بهترین زمینه‌های روابط و همکاری با افغانستان بوده است. با این حال، روابط دو کشور از گستردگی کافی برخوردار نبوده است (۴:۱۴).

مبانی نظری (تیوری سازه انگاری)

در تیوری سازه انگاری هویت ها و هنجارها و فرهنگ مردم نقش مهمی در سیاست جهانی ایفا می کند. منافع دولت ها توسط هنجارها و تعاملات فرهنگی ایجاد می شود. سازه انگاری به این می پردازد که چگونه هویت ها و هنجارهای اجتماعی مردم می تواند با روابط نهادینه در میان آنها گسترش یابد.

به نظر سازه انگاران نباید سیاست بین المللی را در حد یک سلسله تعاملات و رفتارهای عقلایی در چهار چوب صرفا مادی در سطوح بین الملل تقلیل داد زیرا تعاملات دولت ها صرفا بر اساس منافع ملی تثبیت شده شکل نگرفته است بلکه در طول زمان به صورت نوعی الگوی رفتاری از طریق هویت ها و ارزشهای اجتماعی سامان دهی می شود. تاکید سازه انگاران به رعایت و اهمیت هنجارها نشان دهنده این است که رفتارهای مشترک می توانند هویت ساز باشند و منشا و منبع هویت های اجتماعی تلقی گردند. در واقع دولت ها با اولویت بندی هنجارها و ارزش های اجتماعی به دنبال انسجام ملی و تلقی مشترک در جامعه میباشند در قالب این نظریه نقش ابزارهای نوین و غیرمادی قدرت و سیاست برجسته میگردد که از جمله آنها میتوان به دیپلماسی فرهنگی اشاره کرد (۷:۱۰). در رویکرد دیپلماسی فرهنگی به ارزشها و هنجارهای فرهنگی به عنوان اسباب تفاهم میان کشورها تاکید میگردد. یعنی در این رویکرد، بجای ابزار مادی همچون زور و تهدید ابزارهای فرهنگی منافع ملی کشورها را حراست میکند. نگاه سازه انگارانه تاکید میکند که فضای اعتمادیکه در دیپلماسی فرهنگی در روابط دو کشور ایجاد میشود بسیار استوارتر از روابط اقتصادی و سیاسی است (۸:۷).

اشتراکات عمومی میان دو کشور (ایران و افغانستان)

۱- اشتراک نژادی

هرچند با نگرش مذهبی ای که ما داریم و با تحولاتی که در جوامع امروز رخ داده، نژاد نمی تواند یک عامل تعیین کننده در ارزش گذاریها باشد، ولی نمی توان منکر نقش تاریخی آن در تکوین ملت ها شد. با این ملاحظه، هیچ مردمی را در دنیا نمی توان یافت که از

لحاظ نژادی بیش از مردم افغانستان به ایران نزدیک باشند. هرچند افغانستان کشوری است با اقوام و قبایل گوناگون، ولی همه این اقوام در نهایت به دو نژاد آریایی و ترک می‌رسند که اتفاقاً بیشتر جمعیت ایران را نیز همین دو نژاد تشکیل می‌دهند.

۲- اشتراک تاریخی

گذشته این دو منطقه آنچنان باهم گره خورده است که نمی‌توان حتی برای یکی از آن دو، تاریخی جداگانه تعیین کرد، مگر با توجه به پاره دیگر. حتی در اساطیر و افسانه‌ها نیز سرنوشت این دو کشور به هم پیوند دارد. آن «ایران» که در شاهنامه از آن یاد می‌شود، قسمت‌هایی از افغانستان و ایران کنونی را دربرمی‌گیرد. رودابه مادر رستم، دختر مهرباب‌شاه کابلی است که حکایت دل بستنش به زال و پیوند با او، در شاهنامه آمده است. همچنان شهر «سمنگان» که رستم در پی رخش بدان‌جا می‌رود و با تهمینه دختر شاه آن برخورد می‌کند در شمال افغانستان کنونی واقع بوده و یکی از استانهای این کشور به شمار می‌رود. کوه هماون که ایرانیان و تورانیان در آن، جنگی مفصل دارند، در استان غزنی افغانستان قرار دارد و رود هیرمند که نواحی اطراف آن رزمگاه رستم و اسفندیار است، در داخل افغانستان در جریان است.

از این که می‌گذریم، وقتی به دوره تاریخی وارد می‌شویم، این مشترکات را پررنگ‌تر می‌یابیم. خراسان قدیم، بخش عمده‌ای از افغانستان و ایران و ماوراءالنهر را دربرداشته است. قدمای ما، برای خراسان، چهار شهر بزرگ می‌شناخته‌اند یعنی مرو، نیشابور، هرات و بلخ؛ که از این میان، بلخ و هرات در افغانستان کنونی واقع شده‌اند، به بیان دیگر، ملاحظه می‌کنیم که این مناطق، در تقسیمات جغرافیایی قدیم، جزو یک حوزه فرهنگی و زبانی به شمار می‌آمده‌اند. (۹:۴)

۳- دو کشور همسایه

افغانستان و ایران دو کشور همسایه و در درازنای تاریخ به گونه مسالت آمیز باهم زیسته‌اند، کمتر اتفاق افتاده است که مناسبات این دو کشور تیره و ناساگار بوده باشد برعکس این

روابط همسایگی تا آنجا با گذشت و فروتنی رقم خوره است که شهروندان افغانستانی ایران را خانه دوم و خانه مطمئن تر از خانه خود میدانند. در حال حاضر حدود بیشتر از چهار میلیون مهاجر افغانستانی در ایران به سر می‌برند، شاید حدود نصف این مهاجرین، در همین جا به دنیا آمده یا حد اقل از دوران کودکی به بعد را در این جا سپری کرده‌اند. مهاجرین افغانستان به این واسطه که به یک کشور هم‌زبان و هم‌کیش پناه آورده‌اند، توانسته‌اند یک همزیستی بسیار کارساز با مردم ایران داشته باشند. این‌ها در مدارس ایران درس خوانده‌اند، از رسانه‌های ایران استفاده کرده‌اند، با میزبانان خود زمینه‌های دوستی و قرابت و حتی پیوندهای خانوادگی ایجاد کرده‌اند.

۴- تقویم و سالنمای مشترک

تقویم دو کشور یکسان است، یعنی افغانستان تنها کشوری است همانند ایران، از تقویم خورشیدی پیروی می‌کند و نیز افغانستان و احتمالاً تاجیکستان کشورهای اند که در آن مراسم عید نوروز و سیزده‌به‌در بر پای داشته می‌شود (۲:۱۳).

مشترکات فرهنگی

۱- اشتراک دینی

بیش از نود درصد جمعیت هر دو کشور ایران و افغانستان مسلمانند و جالب این که سلوک مسلمانی نیز تقریباً یکسان است. یعنی در هر دو کشور پیروان مذاهب مختلف از جمله (سنی و شیعیه) وجود دارند. بنان اشتراک، در آداب و رسوم دینی هم با شدت تمام حس می‌شود (۹:۴).

۲- اشتراک زبانی

اکثر فارسی‌زبانان جهان، در حال حاضر در سه کشور پراکنده‌اند: ایران، افغانستان و تاجیکستان. و این زبان، فقط در این سه کشور زبان رسمی مملکت است. البته در افغانستان، ما دو زبان رسمی داریم، فارسی و پشتو، یکی دیگر از وجوه اشتراک که در حوزه زبان قابل بررسی است، رسم الخط است. رسم الخط فارسی در افغانستان و ایران دقیقاً یکسان است،

درحالی که مثلا در تاجیکستان، همین زبان را با خط کریل می‌نویسند و مردم آنجا، با همه علاقه‌ای که به محصولات فرهنگی ایران دارند، از خواندن کتاب‌های چاپ ایران عاجزند. در افغانستان، رسم الخط زبان پشتو نیز تا حد زیادی با فارسی یکسان است (۹:۴).

۳- مشاهیر مشترک

فراوانی مشاهیری که مردمان افغانستان و ایران بدان مفتخرند، از دیگر اشتراکات فرهنگی آنان محسوب می‌شود. بوعلی سینا بلخی، فردوسی طوسی، مولانا جلال‌الدین محمدی بلخی، حافظ شیرازی، سیدجمال‌الدین افغانستانی، سعدی شیرازی... و ده‌ها بزرگ دیگر از چهره‌های افتخار‌انگیزی استند که نه تنها اسباب هبستگی فرهنگی میان دو ملت افغانستان و ایران را شکل داده‌اند که حتی ملل منطقه هویت فرهنگی خود را مدیون این بزرگان هستند (۲:۱۸).

چشم‌انداز آینده

با آنچه که گفته آمدیم، میتوان چشم‌انداز شکل‌گیری و چگونگی نقش و جایگاه "مشترکات فرهنگی" در مناسبات افغانستان و ایران را با نگاه مثبت و منفی به بحث گرفت، یعنی میشود گفت این مشترکات در صورت عطف توجه میتوانند مناسبات دو کشور در زمینه‌های گوناگون را بهبود بیشتر بخشند و همین‌گونه عدم توجه به آن، زمینه تقویت عوامل تضعیف‌کننده مشترکات فرهنگی را بوجود آرند. حالا برای بهتر روشن شدن فرصت‌ها و تهدیدها در فرایند نقش‌آفرینی مشترکات فرهنگی میان دو کشور (افغانستان و ایران) میشود بر عاملهای خوشبین‌کننده و بدبین‌کننده، این‌گونه انگشت نهاد.

تهدیدها

۱- دیپلماسی امنیت محور جهانی

رقابت‌های سیاسی جهانی و تهدید افراط‌گرایی و تروریسم بین‌المللی مناسبات دیپلماتیک جهانی را جدآ متاثر ساخته و مساله امنیت را در راس اولویت‌های مناسبات جهانی قرار داده است. امروزه امنیت ملی به یکی از مولفه‌ها و عناصر کلیدی در روابط دیپلماتیک کشورها مبدل شده است. لذا از آنجائیکه توجه به مساله امنیت ملی کشورها بیش از هر مساله‌ای مورد توجه واقع شده است، نقش و جایگاه عناصر فرهنگی و توجه به آنها در تامین روابط کشورها زیاد

مقدور به نظر نمیرسد. بنابر این، اولویت بخشی بیش از حد به مسایل امنیتی و وابسته ساختن مبارزه با افراطگرایی و تروریسم جهانی، تنها با رویکرد نظامی و تسلیحاتی؛ کارکرد تسریع کننده عناصر فرهنگی مشترک در چشم انداز آینده روابط افغانستان را کاهش خواهد داد.

۲- کم توجهی به سیاست رسمی دیپلماتیک همسایگی

مناسبات دیپلماتیک هر دو کشور به دلیل کم توجهی مفرط و پیوسته از نقاصان زیاد برخوردار است. واقعیت ها نشان می دهد که هر دو کشور پیش از توجه به تقویت و گسترش روابط دیپلماتیک همسایگی، در امر ایجاد روابط با کشورهای دیگر به ویژه قدرت های دست اول، ارجحیت می دهند که این خود عاملیت کم توجهی به مشترکات فرهنگی در مناسبات کشورها را تقویت می کند.

۳- اختلافات تباری و زبانی در جامعه افغانستان

همان گونه که می دانید جامعه افغانستان یک جامعه چند قومیت این چند قومی بودگی پیش از این که اسباب آرامش و توسعه را بوجود آورد، متاسفانه در درازنای تاریخ زمینه بحران و کشاکش های سیاسی را فراهم کرده است. منشا بیشتر این اختلافات توزیع ناعادلانه قدرت سیاسی، زبان و مسایل فرهنگی بوده است. از این رو همواره دولت های پشتون محور افغانستان در صدد تقلیل و حتا انقطاع مناسبات فرهنگی با دولت ایران بوده اند و هنوز هم این امر به عنوان یک تهدید بالقوه در روابط فرهنگی کشورهای مذکور وجود دارد (۷:۵).

۴- تقلیل مناسبات فرهنگی بر هلال مذهب

افغانستان به لحاظ قومی و مذهبی به سان ایران یک کشور متنوع و ناهم گون است. این ناهم گونی در همه ای مناسبات و ساحت ها اثر گذار بوده و عدم توجه به آن درد سریست بس بزرگ. فلذا گسترش مناسبات فرهنگی و تقویت مشترکات آن، نیازمند توجه جدی به این "ناهم گونی" است. از این رو کشور دوست جمهوری اسلامی ایران می باید در تقویت و گسترش مناسبات فرهنگی صرفا بر پایه ی مسایل مذهبی عمل نکند؛ زیرا رفتارهای از این دست حساسیت انگیز بوده و زمینه نفرت پراگنی در برابر ایران را بوجود می آورد و سرانجام آورده ی جز تضعیف مناسبات فرهنگی نخواهد داشت. به گونه نمونه، بورسیه های تحصیلی که ایران برای افغانستان اختصاص میدهد، بیشتر با رویکرد مذهبی به همراه است و معمولا برای بچه های اهل تشیع توزیع می شود. این وضع حساسیت های زیادی را در افغانستان خلق کرده است، تا میزان که

وزارت تحصیلات عالی (وزارت علوم) افغانستان حتا از فرستادن اعضای هیئت علمی دانشگاه های خود به ایران خود داری میکرد (هر چند دو دوره می شود که در روند توزیع این بورسیه ها مساله مذهبی لحاظ نشده است).

خوشبینی ها

۱- اثرات جهانی شدن

جهانی شدن به عنوان یک پدیده نو در سیاست جهانی، کارکردهای ویژه ای را در انسجام و همبستگی کشورها بوجود آورده و برای ایجاد همبستگی میان کشورها زمینه های تقویت عناصر فرهنگی و اجتماعی... را فراهم ساخته است. یا اینکه جهانی شدن به معنای "بهم وابستگی" است. زندگی کردن در نیایی جهانی تر یعنی زندگی در دنیایی به هم وابسته تر که در آن رخدادهای یک سوی جهان، مستقیماً بر وقایع سوی دیگر آن تاثیر میگذارد (۵۸:۱۰). لذا این داعیه بی درهمفشرده گرداندن جهان، امیدی خویبست برای قوام یافتن مناسبات فرهنگی افغانستان و ایران. که کوشش برای انسجام کشورهای فارسی زبان و تلاش برای همبستگی کشورهای حوزه نوروز نشانه های اثربخشی جهانی شدن و بازگشت به تقویت رویکرد فرهنگی در مناسبات دولت های منطقه است.

۲- تقویت هنجارها و ارزش های فرهنگی همبستگر

تقویت و تحکیم هنجارهای فرهنگی مشترک در بوجود آوردن مناسبات میان دو ملت، از کم هزینه ترین و مطمئن ترین گزینه ها پنداشته میشود. این رویکرد نشان می دهد که روابط استوار بر ارزش های فرهنگی می تواند تسریع دهنده تامین روابط در سطوح گوناگون باشد. بنان بر هردو کشور است تا درجهت تقویت هنجارهای فرهنگی کوشیده و مناسبات فرهنگی را بگسترانند.

۳- جلوه های تغییر مثبت در مناسبات فرهنگی دو کشور

به نظر میرسد فصل کار روی مشترکات فرهنگی دو کشور (افغانستان و ایران) بوجود آمده است چون شاهد برداشته شدن گامی های در بستر فرهنگی استیم (همین برنامه شما، می تواند یکی از خوب ترین نمونه های مدعای ما باشد) که دوام این وضع در پهلوی تقویت مناسبات فرهنگی، فرصتی خویبست برای یافتن پهلوهای فرهنگی مغفول واقع شده میان دو کشور (۹:۳).

بهبود مناسبات علمی و دانشگاهی

دانشگاه‌ها با ارزش‌ترین مظاهر فرهنگی جوامع هستند و نقش اساسی را در روند توسعه، علمی‌الخصوص توسعه فرهنگی به عهده دارند. بهبود مناسبات دانشگاهی و شکل‌گیری روابط فرهنگی از این منظر، روزنه خوبیست برای تقویت و تعالی مشترکات فرهنگی میان کشورها. که خوشبختانه در این اواخر با بهبود مناسبات دانشگاهی میان افغانستان و ایران فصل تازه‌ای از همکاری‌های ایران آغاز شده است. همین‌اکنون بیشتر از پنجاه تن از اعضای هیئت علمی دانشگاه‌های افغانستان در ایران مصروف فراگیری آموزش‌های عالی در مقاطع ارشد و دکتری هستند از سوی هم با همکاری دولت افغانستان، شعب چندین دانشگاه خصوصی (آزاد اسلامی، پیام نور و جامعه المصطفی) ایران در افغانستان فعال‌اند (۵:۱۱۹). این شرایط از یک سو فرصت خوبی است در جهت ایجاد تحول کمی و کیفی در نظام آموزشی عالی افغانستان و پرورش نیروی متخصص و دانا، از سوی دیگر زمینه مناسبی است برای تقویت، تکوین و پرورش مشترکات فرهنگی افغانستان و ایران.

نتیجه

چنان‌که به نظر می‌رسد نسبت فرهنگی افغانستان و ایران نظر به همه‌ای کشورهای آسیای مرکزی دارای ویژگی‌های خاص و منحصر به فردی است که تحلیل و تبیین آن در قالب یک نگاه تئوریک محدود و مضیق نمی‌گنجد. افغانستان و ایران به عنوان دو کشور مستقل و دارای منافع ملی متفاوت، تعاریف خاصی از خود و هویت خود دارند که، روابط و ارتباطات آنها با جهان خارج را تحت تاثیر قرار می‌دهد. مناسبات ایران و افغانستان صرف نظر از ابعاد عمل‌گرایانه و منافع محور در روابط میان دولتها، از عوامل دیگری در قالب عوامل غیرمادی؛ مانند فرهنگی، تاریخی و تمدنی متاثر است که در تحلیل و تبیین مناسبات دو کشور از اهمیت بس‌بزرگی برخوردار می‌باشد. پیشینه تاریخی روابط این دو کشور نشان می‌دهد که مشترکات و مناسبات فرهنگی افغانستان و ایران همواره به سان پلی عمل کرده است جهت عبور مطمئن از هر گسست و دشواری. اما وضع کنونی مناسبات ایران و افغانستان با توجه بر امکان بالقوه فرهنگی نهایت اسف‌انگیز و ازیت‌کننده است. خیلی تعجب آور است ما هرچند پیشینه تاریخی مشترک، زبان مشترک، اعتقاد مشترک... داریم ولی کم نیستند ایرانی‌های که از این مناسبات ناآگاه و بی‌خبر اند و نسبت به این پاره تن شان چیزی نمی‌دانند، همین‌گونه در افغانستان نیز آن پیکر واحد

بودگی نه تنها به دست فراموشی سپرده شده است که حتا نوع نفرت پراگنی نسبت به ایران تقویت و بازتولید می‌شود!!! شکی نیست که بارزترین عامل این خود فراموشی و بیگانه شدن ها، کاربست معیوب، محدود، انتزاعی و یاهم دست کم گیری مشترکات فرهنگی و عدم توجه به تعالی و آفرینندگی آن است.

منابع

- ۱- اسلامی، حامد (۱۳۹۳) *موانع توسعه روابط ایران و افغانستان در دوران ریاست جمهوری حامد کرزی*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- ۲- بصیری، محمد علی و مژگان، موسوی نقلی (۱۳۹۴) *همگرایی فرهنگی کشورهای حوزه نوروز*، پایگاه مجلات تخصصی نور، شماره ۱۱
- ۳- پاسبان، محمد رضا (۱۳۷۶) *افغانستان و لزوم نو سازی فرهنگی*، پایگاه مجلات تخصصی نور، شماره ۸
- ۴- حق شناس، محمد جواد و عمران، یوسفی (۱۳۸۹) *فرصت ها و تهدیدهای روند ملت سازی در افغانستان برای ایران*، فصل نامه علوم سیاسی و روابط بین الملل شماره ۱۳.
- ۵- داودی، اصغر (۱۳۹۳) *دیپلماسی علم و فن آوری ایران در افغانستان: فرصتها و تهدیدها*، فصلنامه پژوهشی راهبری سیاست، شماره ۱۱.
- ۶- دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۸۹) *نظریه سازه انگاری و سازمان های بین المللی*، دو فصلنامه پژوهشی رسالت شماره ۲۸.
- ۷- دهقان نژاد، مرتضا و دیگران (۱۳۹۴) *موانع همگرایی اجتماعی- فرهنگی افغانستان و ایران در دوره پهلوی*، پایگاه تخصصی مجلات نور، شماره ۲۷
- ۸- ریسی، بهروز (۱۳۹۴) *ارتباطات میان فرهنگی در روابط ایران و تاجکستان*، پایگاه تخصصی نور، شماره ۱۵
- ۹- کاظمی، محمد کاظم (۱۳۷۹) *ایران و بازسازی فرهنگی افغانستان*، پایگاه تخصصی نور، شماره ۳۲

بررسی تحلیلی نقش آموزش در توسعه اقتصادی کشورهای ایران و افغانستان

۲-فاطمه کریمی سیاهگورابی

۱-صغری عابدین نژاد لاکمه‌سری

چکیده

هدف این مقاله، تبیین نقش آموزش در توسعه اقتصادی کشور ایران و افغانستان است. توسعه مفهوم پیچیده‌ای است که به شکل‌های گوناگونی تعریف شده است. به طور کلی، توسعه به معنای تغییر و تحول در جهت مثبت و بهبود شرایط و اوضاع جامعه، افزایش رفاه، ارتقای امنیت و غیره است. توسعه دارای ابعاد متعددی مانند توسعه اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و سیاسی می‌باشد. آموزش و افزایش دانش افراد جامعه و تربیت نیروی جوان و کارآمد عاملی مؤثر در رسیدن به توسعه اقتصادی (دستیابی به درآمد سرانه بالاتر، رفع فقر و بیکاری و غیره) است. طبق یافته‌های پژوهش کشورهای ایران و افغانستان به دلایل گوناگون از جمله کهنه بودن معیارهای آموزشی، عدم بهره‌وری مناسب از جمعیت خود در بخش آموزشی و غیره نتوانستند به توسعه اقتصادی دست یابند. بنابراین توجه به بخش آموزش جهت دستیابی به توسعه اقتصادی امری ضروری است.

واژگان کلیدی: آموزش، توسعه اقتصادی، ایران، افغانستان.

مقدمه:

امروزه نقش آموزش^۱ در بالندگی و رفاه جوامع به یک امر بدیهی تبدیل شده است و کشورهای مختلف برای رسیدن به وضعیت توسعه‌یافتگی باید توجه خود را به این حوزه نیز معطوف نمایند و به سرمایه‌گذاری در این بخش پردازند. توسعه^۲ و توسعه‌یافتگی^۳ دارای تعاریف متعددی هستند. در واقع توسعه در لغت به معنای گسترش دادن می‌باشد.

به طور کلی، توسعه فرآیندی پیچیده است که در آن جامعه از یک دوره تاریخی به دوره جدیدی منتقل می‌شود. این فرآیند در هر مرحله از رشد خویش ابعاد مختلف زندگی را متحول

^۱. Education

^۲. Development

^۳. Under Development

می‌سازد. به این ترتیب توسعه مفهومی است ارزشی که همراه با فرض‌هایی هنجاری از الگوی انتزاعی از جامعه دلالت دارد (صالح‌نیا و همکاران، ۱۳۸۹: ۷۲). هدف نهایی توسعه، بهبود سطح زندگی افراد جامعه از طریق کاهش فقر، بیکاری و نابرابری است (مقدسی و رضوی، ۱۳۹۳: ۶۰۲). توسعه ابعاد گوناگونی را دربرمی‌گیرد و شامل توسعه اجتماعی^۱، توسعه سیاسی^۲، توسعه فرهنگی^۳ و توسعه اقتصادی^۴ می‌باشد. توسعه اجتماعی به معنای عام به مؤلفه‌هایی مانند آموزش، بهداشت و سلامتی و غیره که عمدتاً به عنوان شاخص‌های رفاه اجتماعی مطرح هستند اطلاق می‌شود و بهبود این شاخص‌ها منجر به افزایش کیفیت زندگی می‌گردد. توسعه اجتماعی به معنای خاص به مفاهیمی چون روابط اجتماعی، وحدت و انسجام اجتماعی، اعتماد اجتماعی، سرمایه اجتماعی و تحقق جامعه مدنی و به عبارتی «تکامل اجتماعی» اطلاق می‌گردد (موسایی، ۱۳۸۸: ۱۰۸).

مفهوم توسعه فرهنگی به وسیله سازمان یونسکو در دهه ۶۰ میلادی در جهان رواج یافت. توسعه فرهنگی را می‌توان فرآیند ارتقاء شئون گوناگون فرهنگ جامعه (مثل نگرش‌ها، ارزش‌ها، هنجارها، قوانین و آداب و رسوم) در راستای اهداف مطلوب دانست که زمینه‌ساز رشد و تعالی انسانها خواهد شد. هدف نهایی توسعه فرهنگی، رشد و تعالی انسان در ابعاد مادی و معنوی است (صالح‌نیا و همکاران، ۱۳۸۹: ۷۲).

توسعه اقتصادی نیز به وضعیت مطلوبی از یک تحول اقتصادی اطلاق می‌شود که در آن شاخص‌هایی مثل رشد اقتصادی بلندمدت و مستمر، افزایش درآمد سرانه، رفع فقر، گسترش تأمین اجتماعی و غیره محقق شده باشد (موسایی، ۱۳۸۸: ۱۰۷). در واقع توسعه اقتصادی چیزی بیش از رشد اقتصادی است و می‌توان گفت که توسعه به معنای رشد به اضافه تغییر است (شیخعلی‌زاده، ۱۳۸۳: ۱۶۵). با نگاه به کشورهای که در دهه‌های اخیر به پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای نائل آمدند درمی‌یابیم که یکی از مهمترین برنامه‌های این کشورها در رسیدن به توسعه،

^۱ . Social Development

^۲ . Political Development

^۳ . Cultural Development

^۴ . Economic Development

توجه فراوان به آموزش نسل جوان و تربیت افرادی بوده است که توانسته‌اند نقش خود در پیشرفت کشور را به درستی ایفا کنند.

امروزه آموزش و به ویژه آموزش عالی، معرف نوع مهمی از سرمایه‌گذاری در منابع انسانی است که با فراهم کردن و ارتقاء بخشیدن دانش، مهارت‌ها و نگرش‌های مورد نیاز کارکنان فنی و مدیریتی و نیروی کار آینده به توسعه اقتصادی کمک می‌کند. به عبارت دیگر، توسعه اقتصادی نیازمند حرکتی به سوی علم و فناوری، چه در تدریس و چه در تحقیق دانشگاهی است و اگر آموزش عالی به جای توجه زیاد به توانایی محض و دانش به سوی مهارت‌های حرف‌های و استعدادها سوق داده شود نقش اقتصادی مؤثری ایفا می‌کند (ملکی‌نیا، ۱۳۹۵: ۲).

اگر آموزش موجب ارتقای کیفی افراد گردد، عاملی مؤثر بر توسعه اقتصادی شناخته می‌شود. آموزش با بهبود کیفی نیروی کار سبب کارآزموده‌تر شدن نیروی کار، پیشرفت دانش و فناوری و کارایی سرمایه می‌شود. براساس آمارهای بانک جهانی، مردم کشورهای توسعه‌یافته از سطح آموزشی بالاتری نسبت به کشورهای درحال توسعه برخوردارند که به نظر کارشناسان اقتصادی، این موضوع امکان توسعه اقتصادی بیشتر را فراهم می‌آورد (محمدی، ۱۳۸۵: ۵۹).

کشورهای ایران و افغانستان جزو کشورهای درحال توسعه هستند. هر دو کشور با اتخاذ سیاست‌های ملی به فرآیند توسعه و نوسازی تأکید دارند و هر دو کشور به لحاظ جغرافیایی و فرهنگی به خاورمیانه تعلق دارند (عباسی، ۱۳۹۱: ۱۹۰-۱۸۹). در ایران تلاش‌های بسیاری صورت گرفت تا کشور را از عقب‌ماندگی رها کرده و به توسعه برسانند. پنج برنامه قبل از انقلاب و چند برنامه بعد از انقلاب، طراحی و کم و بیش اجرا شدند اما با وجود تمام تلاش‌ها، دستیابی به توسعه صورت نپذیرفت و کماکان کشور ما در زمره کشورهای درحال توسعه می‌باشد. ایران در سالهای اول انقلاب در وضعیت آموزش و آموزش عالی مانند بسیاری از فعالیتهای اقتصادی دچار رکورد شد، اما بعد از اتمام جنگ، برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مقدماتی را برای اجرای خط و مشی‌های جدید آموزشی ترسیم نمودند که به بازنگری و تغییر نظام آموزشی و ارتقای کیفیت آموزش پرداختند. با بررسی بازدهی فعالیتهای آموزشی در ایران طی سی سال اخیر، آموزش و پرورش به عنوان یکی از عوامل مؤثر در رشد و توسعه اقتصادی قرار گرفت (ریزهوندی، ۱۳۸۸). ایران در سالهای اخیر تجربیات موفقی در حوزه‌های مختلف علمی و فناوری و شکل‌گیری مراکز آموزش عالی، تحقیقاتی و پارک‌های علم و فناوری و شرکتهای

دانش‌بنیان داشته است و توانسته از ۱۷۶ هزار دانشجو در سالهای ۱۳۵۷ به ۴ میلیون در سال تحصیلی ۱۳۹۶ برساند. موج جمعیتی تحصیل‌کرده و ماهر فرصت منحصربه‌فردی را در اختیار اقتصاد ایران قرار داده است که در صورت بهره‌برداری از این پتانسیل سبب ارتقای جایگاه توسعه اقتصادی ایران خواهد شد (همان). در برنامه پنج‌ساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۶-۱۴۰۰) برای اجرای سند تحول بنیادین آموزش و پرورش به دنبال ارتقای جایگاه آموزش و پرورش و تربیت نیروی ماهر بوده است و دولت با همکاری بخشهای خصوصی با اجرای سیاست‌های حمایتی به دنبال تکمیل طرحهای آموزش و پرورش هستند، در این سند تحول به توسعه فرهنگ مطالعه و پژوهش پرداختند و در این سند تحول به گسترش بهره‌وری اقتصاد دانش‌بنیان اشاره شده است که نتیجه این امر افزایش تولید و صادرات محصولات و خدمات دانش‌بنیان سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی برای توسعه و انتشار فناوری در نظر گرفته شده است.

موانع بسیاری در توسعه افغانستان وجود دارد. توسعه یک فرآیند است، تحقق آموزش، بهداشت و مسکن و مانند اینها به رشد تولید ناخالص داخلی و دیگر امکانات مادی وابسته است و برعکس. در واقع تحقق توسعه یا افزایش ارزش هر یک از حقوق‌ها، با بهبود در تمام عناصر امکانپذیر است. افغانستان به دلایل شرایط اجتماعی توسعه نیافته است. نقش تحصیلات و آموزش در توسعه ملی و ارتقای دانش و تکنولوژی مورد توجه است. در واقع آموزش و توسعه اقتصادی لازم و ملزوم یکدیگرند، می‌بایست بودجه و منابع مالی برای بالا بردن سطح آموزشی در نظر گرفت که بازدهی این بودجه در توسعه اقتصادی وجود دارد. امروزه در افغانستان به علت عدم تخصیص بودجه کافی در مسئله آموزش باعث شده این حیطه دارای مشکلاتی باشد. این مسائل همچون ناکارآمدی خدمات آموزشی، ناکارآمدی خدمات آموزش عالی و نبود آموزش‌های حرفه‌ای را به دنبال خواهد داشت. نبود آموزگاران باتجربه، حقوق ناکافی آموزگاران و خدمت نکردن در مناطق دوردست به علت نبود امکانات و کهنه بودن شیوه‌های آموزشی باعث این مشکلات می‌شود. محدودیت دسترسی به دانشگاه و کهنه بودن معیارهای آموزشی و نابرابری جنسیتی و کمبود استادان باعث می‌شود که خدمات آموزش عالی کارآمد نباشد. (دهقان، ۱۳۸۸: ۶۳-۶۴).

با توجه به مطالب فوق، پرسش پژوهش حاضر این است که آموزش (اعم از آموزش عالی، افزایش سطح دانش و مهارت‌های افراد جامعه و غیره) چه نقشی در توسعه این کشورها به ویژه در زمینه توسعه اقتصادی ایفا می‌کند؟

سؤالات تحقیق

- به طور کلی آموزش چه نقشی را در توسعه اقتصادی کشورهای در حال توسعه‌ای مانند ایران و افغانستان ایفا می‌کند؟

- آموزش عالی و دانشگاه‌ها در رسیدن به توسعه اقتصادی چه نقشی دارند؟

- افزایش دانش و سواد اعضای جامعه چه نقشی را در توسعه اقتصادی کشورها (مانند افزایش درآمد سرانه، رفع فقر، افزایش رفاه مادی و معنوی آحاد جامعه، توانایی حضور در بازارهای جهانی و رقابت با رقبای خارجی و غیره) ایفا می‌نماید؟

اهمیت و ضرورت تحقیق

رسیدن به توسعه و رفاه بیشتر امری ضروری برای هر جامعه و اعضای آن به شمار می‌رود. کشور ایران با وجود منابع طبیعی و قابلیت‌های فراوان جهت دستیابی به توسعه، هنوز موفق به توسعه‌یافتگی در زمینه‌های گوناگون اعم از اقتصادی و غیره نگردیده است و جزء کشورهای توسعه‌نیافته محسوب می‌گردد. این امر برای کشور افغانستان نیز به همین منوال است. یکی از مواردی که موجبات توسعه‌یافتگی را مهیا می‌سازد آموزش نسل جوان و متخصص می‌باشد. افزایش دانش و مهارت در رشته‌های گوناگون علمی می‌تواند مسیر دولت‌ها را برای رسیدن به پیشرفت و توسعه در زمینه‌های مختلف فراهم نماید. آموزش می‌تواند عامل مؤثری در توسعه کشورها باشد و با توجه به این امر ضروری است که به بررسی نقش آموزش در توسعه و ویژه توسعه اقتصادی پرداخته شود. در میان کشورهای صنعتی کشور ژاپن نمونه بارزی در این مورد است. ژاپن بعد از قرن هفدهم، آموزش و پرورش را عامل اساسی رشد اقتصادی خود قرار داده است در حقیقت در ادبیات توسعه اقتصادی پرداختن به آموزش به عنوان نوعی سرمایه‌گذاری محسوب می‌شود (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۴: ۱۲۱).

هدف تحقیق

هدف این تحقیق این است که نشان دهد آموزش باعث توسعه مهارت‌ها و نگرش‌های لازم برای رشد و توسعه اقتصادی خواهد شد. در حقیقت، در توسعه اقتصادی اگر به آموزش توجه شود یعنی نوعی سرمایه‌گذاری بلندمدت انجام شده است. تحولات اقتصادی کشورها، با بهبود امکانات آموزشی می‌تواند به توسعه اقتصادی سرعت ببخشد. «از نظر پیتر دورنر توسعه اقتصادی عبارت است از بسط امکانات آموزش و پرورش قابلیت بشری که برای جلوگیری از فقر، ضروری است» (همان: ۴۴). هدف تحقیق این است که نشان دهد عوامل آموزشی در توسعه اقتصادی مهم است و بالابردن ظرفیت آموزشی کشورها، راه توسعه اقتصادی را هموار خواهد کرد و توسعه کشورها بهتر خواهد بود. آموزش و پرورش شاخص‌ترین و بارزترین جلوه‌های فرهنگ هر جامعه است. درحقیقت آموزش علمی است که توسط نسل‌های پیشین برای افرادی که هنوز زندگی را شروع نکردند به کار برده می‌شود. بر همین اساس هر جامعه‌ای برای اینکه توسعه یابد باید بر آموزش سرمایه‌گذاری کند. نظام آموزشی حکم زیرساخت و پایه نخستین در شکل‌گیری فرهنگ عمومی جامعه دارد. نظام آموزشی در رشد و تمام ابعاد توسعه کشور نقش دارد. این پژوهش سعی دارد نقش آموزش را در بعد اقتصادی توسعه نشان دهد. در همین راستا هدف اساسی پژوهش حاضر، تبیین نقش آموزش در توسعه اقتصادی دو کشور ایران و افغانستان است.

پیشینه تحقیق

آلکس اینکلس^۱ و دیوید اسمیت^۲ برای آزمون‌های تجربی اندیشه‌های خود را در شش کشور درحال توسعه: پاکستان، آرژانتین، شیلی، هند، نیجریه و اسرائیل در دهه ۱۹۶۰ مورد پژوهش قرار داد. این تحقیق به صورت پیمایش با استفاده از تکنیک پرسشنامه برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده شده است. از هر یک از این شش کشور، ۱۰۰۰ مرد به عنوان نمونه انتخاب شدند. نمونه‌ها بعد از مصاحبه جدولی را پر کردند، این جدول او ام ۳۵۰۰ نام گرفت (گلدوب، ۱۳۷۰: ۳۶۵، به

^۱. Alex Enkeles

^۲. David Smith

^۳. O M ۵۰۰

نقل از ازکیا و غفاری، ۱۳۸۴: ۲۱۳). تحلیل اولیه این پژوهش نشان داد که تجدد فردی با عواملی مانند تحصیلات، تحصیلات پدر، تجربه کار در کارخانه، تخصص، درآمد، شهرنشینی و استفاده از رسانه‌های مختلف، برتری و اهمیت تحصیلات در تحلیل مفصل‌تر با کمک روش‌های همبستگی جزئی‌تر مورد تایید قرار گرفت. در حقیقت تحصیلات با سایر عوامل تأثیری بیشتری داشته است. این پژوهش نشان داد که ارتباط با مدارس و رسانه‌های جمعی و کار که از ویژگی‌های شهرنشینی هستند در نوسازی و توسعه جامعه موثر است. در واقع منظور اسمیت و اینکلس از جامعه مدرن و نوگرا جامعه‌ای است که در آن صنعت در سطح گسترده، شهرنشینی وسیع، وسایل ارتباط جمعی فراوان و سازمان‌های بوروکراتیک وسیع از لحاظ فرضی منطقی و همچنین سازمان‌های آموزشی همراه با سطح بالایی از فرهنگ عمومی وجود دارد (سیف‌زاده، ۱۳۶۸: ۱۱۹، به نقل از غفاری و ازکیا، ۱۳۸۴: ۲۱۶).

محمدی (۱۳۸۵) در پژوهش خود با عنوان «بررسی نقش آموزش در رشد اقتصادی» ارتباط آموزش و توسعه اقتصادی را در استان فارس بررسی نمود. با توجه به نتایج به دست آمده، اشاعه و ترویج سوادآموزی در مناطق مختلف استان و برای گروه‌های متفاوت سنی و جنسی، آموزش مهارت‌ها و تخصص‌های مشخص در دوره متوسطه و رعایت استانداردهای موردپذیرش برنامه-ریزان آموزشی در زمینه کیفیت آموزش، موجب رشد بیشتر تولید سرانه می‌گردد.

موسایی (۱۳۸۸)، به بررسی «رابطه توسعه اجتماعی و توسعه اقتصادی» پرداخت. براساس نتایج پژوهش وی، از لحاظ مفهومی رابطه توسعه اجتماعی و اقتصادی به تعریف این مفاهیم و شاخص‌های آن بستگی دارد یعنی توسعه اجتماعی به صورت عام، توسعه اقتصادی را نیز دربرمی‌گیرد و اگر به صورت خاص تعریف گردد از توسعه اقتصادی متمایز است. از لحاظ تاریخی نیز در کشورهای درحال توسعه، توجه صرف به توسعه اقتصادی موجب وخیم شدن شاخص‌های اجتماعی شده است اما در کشورهای توسعه یافته ابتدا موجب وخیم شدن و سپس موجب بهبود شاخص‌های توسعه اجتماعی شد.

صالح‌نیا و همکاران (۱۳۸۹)، در پژوهشی با عنوان «نقش فرهنگ در توسعه اقتصادی» به اهمیت و نقش توسعه فرهنگی در توسعه کشورها پرداختند و به این نتیجه دست یافتند که دولتها

برای رسیدن به توسعه باید به توسعه فرهنگی توجه ویژه‌ای نشان دهند چرا که مبنای توسعه پایدار، توسعه فرهنگی بوده و سایر ابعاد توسعه اعم از توسعه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نیز از توسعه فرهنگی نشأت می‌گیرند و به وسیله آن تغذیه می‌شوند.

آراسته و امیری (۱۳۹۱) به تحقیقی درباره «نقش دانشگاه‌ها در آموزش توسعه پایدار» پرداختند و تعریفی را از مفهوم توسعه پایدار ارائه دادند. توسعه پایدار دارای چهار بعد اصلی محیطی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی است که به صورت متقابل برهم اثر می‌گذارند. محققان در این پژوهش دریافتند که توجه به آموزش‌های رسمی، غیررسمی و ضمنی، ارتباط تنگاتنگ برنامه‌های آموزشی، پژوهشی و خدمات اجتماعی دانشگاه و غیره نقش مهمی در ایجاد قابلیت‌های موردنیاز توسعه پایدار خواهد داشت.

مقدسی و رضوی (۱۳۹۳) نیز «نقش آموزش عالی در توسعه پایدار» را مورد تحقیق و بررسی قرار دادند و به بررسی مفهوم توسعه پایدار، ابعاد آن و ویژگی‌های آموزش عالی و نقش دانشگاه‌ها در رسیدن به توسعه پایدار پرداختند.

عماد ملکی‌نیا (۱۳۹۵) در بررسی نقش و جایگاه آموزش عالی در توسعه اقتصادی به نقش آموزش در توسعه کشور پرداخته است. هدف این مقاله، بررسی نقش آموزش عالی در توسعه اقتصادی است. نتایج این تحقیق نشان داد که آموزش عالی دارای پیامدهای فردی و اجتماعی است پیامدهای فردی آموزش عالی مثل بهره‌وری کارآفرینی و افزایش درآمد و پیامدهای اجتماعی همانند مثل بهبود وضعیت تحقیق، ارتقا امنیت و توسعه اقتصادی جامعه هستند. در نهایت آموزش عالی به افزایش رشد و توسعه اقتصادی و کاهش فقر در جوامع منجر خواهد شد.

چرابین و دیهیم (۱۳۹۵) در پژوهش «نقش برنامه ریزی آموزشی در تحقق برنامه‌های توسعه ملی با تاکید بر نظام آموزش» به اهمیت نظام‌های آموزشی در رشد و توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی می‌پردازد. آنها نشان می‌دهند با برنامه‌ریزی‌های صحیح منابع به ویژه نیروی انسانی رشد و توسعه رخ دهد. این پژوهش یک مطالعه توصیفی-تحلیلی است که هدف آن بررسی نقش برنامه‌ریزی آموزشی در تحقق برنامه‌های توسعه ملی است. نتایج این پژوهش نشان داد که برای

ایجاد انسجام سیستم نظام آموزشی و برنامه‌های توسعه ملی باید مولفه‌های توسعه را با برنامه‌های آموزش تلفیق کرد تا توازن در حرکت به سمت رشد و توسعه ایجاد گردد.

مبانی نظری پژوهش

توسعه به معنی خروج از جامعه سنتی و فرهنگ و ارزشهای مربوط به آن است، جوامع برای متجدد شدن باید از این مرحله سنتی خارج شوند (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۴: ۲۴). توسعه مقوله ارزشی است. بطوریکه می‌توان گفت توسعه همان افزایش بهره‌مندی و رفاه، ارتقای امنیت، آزادی و گسترش ارتباطات اجتماعی و تحرک اجتماعی عمودی و افقی است که در سایه پیشرفت‌های علمی و تکنولوژی حاصل می‌شود و دگرگونی و تغییر در نظام آموزشی و سازماندهی و مهندسی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی به وجود می‌آید (مظاهری و همکاران، ۱۳۹۴: ۳). استیگر (۱۳۸۰) توسعه را انتقال از روابط سنتی، روشهای سنتی تفکر و اقداماتی در زمینه آموزش، بهداشت و تولید به روش‌های مدرن می‌داند (ظهره‌وند، ۱۳۸۵: ۱۴۹).

آموزش عامل مهمی است که رفتارها و اندیشه‌های انسانی به وسیله آن متحول خواهد شد. آموزش نیروی متخصص و ماهر باتوجه به زمان و متناسب با نیازهای جامعه در قالب برنامه‌های توسعه اقتصادی مشخص می‌شود. در این زمان، برنامه‌ریزی‌های آموزش عالی و درسی باید دانش‌ها و مهارت‌های متناسب نیاز جامعه را به افراد خود بیاموزد (محسن‌پور، ۱۳۸۹: ۱۹-۱۸).

آدام اسمیت^۱ و اقتصاددانان کلاسیک بر نقش آموزش و به مهارت‌های انسانی تاکید داشتند. در حقیقت انسان که عنصر کلیدی توسعه را فراهم می‌سازد باید دارای ویژگی‌ها و معیارهایی خاصی باشد. اینکلس نیز بیان می‌کند خصوصیت انسانی دو جنبه دارد؛ یکی داخلی و دیگری خارجی. خصوصیت داخلی افراد نشئت گرفته از محیط است و دیگری به ارزش‌ها و احساسات مربوط می‌شود. عناصر محیطی شامل عواملی همچون آموزش و پرورش، شهری شدن، ارتباط توده‌های صنعتی شدن، سیاسی شدن، و ... است و برای معیارهای درونی انسان ویژگی‌های متفاوتی از جمله «آمادگی انسان برای قبول و پذیرش تجربیات تازه و استعداد او برای ابداع و تغییر» و غیره در نظر می‌گیرند.

^۱. Adum Smith

شولتز و دنیسون (۱۹۶۲) معتقدند آموزش به طور مستقیم از طریق اصلاح مهارت‌ها به رشد درآمد ملی کمک می‌کند. نیروی انسانی متخصص و تحصیل‌کرده در توسعه یک جامعه نقش دارد. هرکشوری از این نیروی انسانی تحصیل‌کرده و متخصص برخوردار باشد راه توسعه و ترقی را برای کشور خود فراهم می‌کند. بنابراین رشد نهادهای آموزشی و علمی زمینه تحولات اقتصادی و اجتماعی خواهد بود (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۴: ۱۲۳-۱۲۲).

پل هریسون معتقد است که سرمایه‌گذاری بر آموزش انسان به مانند سرمایه‌گذاری برای ساختن ماشین است. به طور مثال اگر به یک کارگر اصول صحیح کشاورزی آموخته شود بازده کار وی بیشتر می‌شود و صنعت سریعتر رشد می‌کند. درواقع با آموزش میتوان سبب تغییر محیط اطراف شد (هریسون، ۱۳۶۴: ۲۵۰ به نقل از ازکیا و غفاری، ۱۳۸۴: ۱۲۳) درواقع آموزش نه تنها بر توسعه اقتصادی بلکه بر کلیت یک جامعه تأثیرگذار خواهد بود.

پیش‌شرط‌های توسعه اقتصادی، نظام آموزشی هر کشوری است. میردال معتقد است برنامه توسعه ملی جوامع بدون گسترش سطح آموزشی کشورها میسر نیست. کیفیت نیروی کار که در توسعه اقتصادی عامل مهمی است، از طریق سرمایه‌گذاری‌های اجتماعی امکانپذیر است؛ درواقع در این حالت نیروی کار متخصص تربیت خواهد شد. در این مرحله اهمیت نقش دولت به چشم می‌خورد، دولت با تهیه برنامه‌های بلندمدت توسعه‌ای و در نظر گرفتن امکانات آموزشی و بهبود شرایط آموزشی میتواند تسریع بخش توسعه اقتصادی نیز باشد (قره‌باغیان، ۱۳۸۰: ۱۲۸).

یافته‌ها

آموزش و توسعه اقتصادی لازم و ملزوم یکدیگرند. بدین معنی که افزایش سواد و دانش افراد جامعه و همچنین تربیت نیروهای متخصص و ماهر در حوزه‌های گوناگون علمی و ارتقای سطح کیفی دانشگاه‌ها، دستیابی به توسعه اقتصادی را تسهیل می‌نماید و گامی مؤثر در رسیدن به توسعه اقتصادی (افزایش درآمد سرانه، رفع فقر و بیکاری، امکان رقابت در بازارهای جهانی، افزایش رفاه و غیره) است.

در ایران برنامه‌های متعددی از جمله قانون برنامه پنج ساله توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، تدوین شدند و برنامه‌هایی را نیز در زمینه آموزش ارائه دادند. در برنامه ششم توسعه

اقتصادی (۱۳۹۶-۱۴۰۰) در ماده ۶۶ به منظور حضور مؤثر نظام آموزش عالی کشور در تولید، توسعه، نشر علم و فناوری و تربیت دانشجو در سطح بین‌المللی و برقراری توازن و ارتقای کیفیت آموزش عالی و پژوهش و فناوری مقرر گردید تعداد دانشجویان از ۴۵۴۴۰۰۰ به ۴۳۰۰۰۰۰ و در رتبه تولید کمی مقالات علمی در جهان از ۱۵ به ۱۲ برسد. اما با وجود تمام تلاش‌ها هنوز کشور به توسعه‌یافتگی دست نیافته است که این امر به خصوص در زمینه آموزش می‌تواند به دلیل کاهش سطح کیفی آموزش به ویژه آموزش عالی و دانشگاه‌ها، بهره‌وری نامناسب از جمعیت جوان و در نتیجه ناکارآمدی نظام آموزشی باشد.

در کشور افغانستان نظام آموزشی نمی‌تواند نیروی کار را برحسب نیازمندی‌ها پرورش دهد. علاوه بر این، آموزش‌های حرفه‌ای در نظام آموزشی این کشور خالی است. افغانستان با توجه به زیرساخت‌های ضعیف و ۲۵ سال جنگ دارای سیستم آموزشی ضعیفی است. با استقرار نظام قانونمند جدید در این کشور، نظام آموزشی جدیدی نیز مطرح شد تا مشکلات ناکارآمدی خدمات آموزشی را برطرف نماید. در این راستا ۵ برنامه‌ی استراتژیک ملی در نظر گرفته شد شامل: افزایش میزان مردان و زنان، برگزاری کلاس‌های سوادآموزی، ارائه دوره‌های سوادآموزی برای ۲۰۰ هزار سوادآموز، ایجاد مراکز آموزشی محلی و بازسازی مراکز موجود و ارتقاء میزان کامیابی سوادآموزان. (حکیم و حیدری، ۱۳۹۴: ۳۲). استراتژی دولت نیز این است که زمینه آموزش همگانی را فراهم آورد و ظرفیت‌ها را تنها بر مبنای تحصیلات و دسترسی به آموزش ایجاد کند که در این حالت، آموزش بدون برنامه‌ریزی، هزینه بیشتری طلب می‌کند (مهران، ۱۳۹۶). در کشورهای پیشرفته جهان، دانشگاه‌ها مسئولیت آموزش نسل‌های جدید را برعهده دارند تا کشور دارای نسل متخصص باشد و در نتیجه موجب توسعه گردد. تجربه این کشورها می‌تواند به کشور ایران و افغانستان برای رسیدن به توسعه اقتصادی کمک نماید.

نتیجه

معمولاً وقتی از توسعه سخن به میان می‌آید نوعی پیشرفت و توسعه همه‌جانبه به ذهن متبادر می‌شود. محور اصلی در فرآیند توسعه هر کشوری، نظام آموزشی است. در کشورهای مثل ایران و افغانستان که هنوز موفق به توسعه‌یافتگی نشده‌اند و در زمره کشورهای در حال توسعه هستند یکی از راهکارهایی که می‌توان به وسیله آن به تحقق توسعه پایدار امیدوار بود، برنامه‌ریزی‌های آموزشی صحیح و اصولی، توجه به منابع به‌ویژه منابع انسانی

هر کشور و استفاده بهینه از آنهاست. اگر افراد تحصیل‌کرده و متخصص در تصمیمات ملی و سیاستگذاری‌های کلان مورد استفاده قرار گیرند، موجب افزایش بهره‌وری در تولید نیز می‌شوند. امروزه تغییر و تحول در شاخص‌های توسعه جوامع، همبستگی مستقیمی با میزان سرمایه انسانی پیدا کرده است. نظام آموزشی پیشرفته می‌تواند الگوی توسعه کشور باشد؛ همچنین سیمای آموزشی کشورها می‌تواند الگوی توسعه و پیشرفت آن باشند. با ایجاد انسجام سیستم آموزشی با ساختارهای اقتصادی کشور می‌توان برنامه‌های توسعه‌ای در نظر گرفت و هماهنگ با آن به توسعه دست یافت. این برنامه‌های توسعه بسترهای لازم برای حرکت در مسیر توسعه با توجه به نقش آموزش فراهم می‌کنند. طبق قانون برنامه پنج‌ساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۶-۱۴۰۰) دولت مکلف است برای ایجاد تحول در نظام تعلیم و تربیت اقداماتی را انجام دهد که از جمله می‌توان به «ارتقای جایگاه آموزش و پرورش به مثابه مهم‌ترین نهاد تربیت نیروی انسانی و مولد سرمایه اجتماعی و انسانی عهده‌دار اجرای سیاست‌های مصوب و هدایت و نظارت بر آن به عنوان امر حاکمیتی با توسعه همکاری دستگاه‌های اجرایی» اشاره نمود. کشورهای در حال توسعه با تحول در نظام آموزشی خود و افزایش سطح دانش و امکان بهره‌مندی اعضای جامعه از علم‌آموزی می‌توانند گامی مؤثر در جهت توسعه‌یافتگی بردارند. آموزش و توسعه اقتصادی رابطه متقابل نسبت به یکدیگر دارند. البته در بعضی از کشورهای توسعه‌یافته، توسعه اقتصادی، با توسعه اجتماعی و فرهنگی باهم میسر نمی‌شوند، ولی در برهه‌ای از زمان توسعه اقتصادی صرف به معنای بهبود عناصر اجتماعی نیست. اگر کشورها با برنامه‌ریزی حرکت کنند و الگو و برنامه‌ی توسعه ملی داشته باشند، می‌توانند از جوامع سنتی به جوامع پیشرفته و یا کشورهای در حال توسعه به کشورهای توسعه یافته تغییر وضعیت بدهند. ویژگی‌های افراد جامعه با الگوی توسعه تغییر می‌کند، این اصلاح مهارت‌ها و شیوه آموزشی جدید باعث پیدایش نیروی آموزش دیده بومی هماهنگ با نیازهای جامعه می‌شود و زمینه تحولات اقتصادی-اجتماعی می‌گردند. درحقیقت تربیت نیروی ماهر جدید هماهنگ با برنامه‌های توسعه‌ای کشور هستند. با تحقق برنامه‌های توسعه ملی، سطح آموزش کشور گسترش یافته و کیفیت نیروی کار نیز بالاتر می‌رود، بنابراین سرمایه‌گذاری در آموزش نوعی سرمایه‌گذاری همه‌جانبه برای توسعه و ترقی کشورها خصوصاً کشورهای در حال توسعه‌ای همچون ایران و افغانستان محسوب می‌شود.

منابع

- آراسته، حمیدرضا؛ امیری، الهام (۱۳۹۱)، نقش دانشگاهها در آموزش توسعه پایدار، نشریه نشاء علم، سال دوم، شماره دوم، ص ۲۹-۳۵.
- ازکیا، مصطفی و غفاری، غلامرضا، (۱۳۸۴)، جامعه شناسی توسعه، کیهان، تهران.
- چرابین، مسلم و دیهیم، جواد (۱۳۹۵)، نقش برنامه‌ریزی آموزشی در تحقق برنامه‌های توسعه ملی با تاکید بر نظام آموزشی، ایده‌های نو در علوم و فناوری، ۱۳۹۵، دوره ۱، شماره ۲ صص ۹۵-۱۱۱.
- حکیم، راهده و حیدری، علی اکبر(۱۳۹۴)،مطالعه ساختار نظام آموزش و پرورش افغانستان(شناسایی نقاط ضعف، ارائه راهکارها و بایسته‌ها)، موسسه انتخابات آزاد و عادلانه افغانستان.
- دهقان، محمدصادق(۱۳۸۸)، آسیب‌شناسی توسعه در افغانستان، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۲۶۰، ۶۸-۵۶.
- ریزهوندی، سودابه (۱۳۸۸)، آموزش و پرورش و توسعه اقتصادی، روزنامه صبح ایران، دنیای اقتصاد، شماره ۱۸۲۹، کد خبر ۵۷۲۹۵۹، ۱۳۸۸/۰۶/۰۸.
- شیخعلی‌زاده، ساوش (۱۳۸۳)، آموزش عالی، دانشگاه و توسعه ملی، مجموعه مقالات همایش آموزش عالی و توسعه پایدار، وزارت علوم و تحقیقات و فناوری، مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی
- صالح‌نیا، نرگس و دهنوی، جلال و حق‌نژاد، امین(۱۳۸۹)، نقش فرهنگ در توسعه اقتصادی، ماهنامه مهندسی فرهنگی، سال چهارم، شماره ۴۳ و ۴۴.
- ظهرهوند، راضیه(۱۳۸۵)، تحقق آموزش و پرورش حساس به جنسیت، در برنامه‌ریزی آموزشی دوره آموزش عمومی، فصلنامه تعلیم و تربیت، شماره ۸۷، صص ۱۷۴-۱۴۷.
- عباسی، ابراهیم(۱۳۹۱)، عناصر ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی محلی در توسعه روابط دوجانبه ایران و افغانستان، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ۸، شماره ۳، صص ۲۱۵-۱۸۲.

-قره‌باغیان، مرتضی، (۱۳۸۰)، دولت و توسعه اقتصادی، فرهنگ اندیشه، سال اول، شماره ۲، ۱۴۰-۱۲۶.

-محسن‌پور، بهرام (۱۳۸۹)، مبانی برنامه‌ریزی آموزشی، نشر، تهران.
 محمدی، علیرضا، بررسی نقش آموزش در رشد اقتصادی (مورد: استان فارس)، فصلنامه
 تعلیم و تربیت، شماره ۸۸، ص ۸۴-۵۸

-مظاهری، محمدمهدی و محمودزاده، امیر و تقیپور، صدیقه (۱۳۹۴)، فرصتها، چالشها و
 موانع پیشروی پیشرفت ایران در بیست سال آینده با نگرش ویژه بر دیدگاه مقام رهبر معظم
 انقلاب اسلامی ایران با استفاده از تحلیل SWOT، چهارمین کنفرانس الگوی ایرانی
 اسلامی پیشرفت، تهران.

-مقدسی، ملیحه و رضوی، شهرزاد (۱۳۹۳)، نقش آموزش عالی در توسعه پایدار، همایش
 ملی مهندسی صنایع و مدیریت پایدار، اصفهان، دانشگاه آزاد اسلامی واحد لنگان
 -ملکی‌نیا، عماد (۱۳۹۵)، بررسی نقش و جایگاه نظام آموزش عالی در توسعه اقتصادی،
 کنگره ملی آموزش عالی ایران.

-موسایی، میثم (۱۳۸۸)، رابطه توسعه اجتماعی و توسعه اقتصادی، راهبرد یاس، شماره ۲۰،
 ص ۹۷-۱۱۷.

تأثیر زبان و فرهنگ ایران بر مهاجرین افغان

۱- نظر محمد غوری

چکیده

تحقیق فوق تحت عنوان «تأثیر فرهنگ و زبان فارسی (ایرانی) و مهاجرین افغان» است. روش تحقیق هذا، تحلیلی و توصیفی است و با اتخاذ رویکرد اتنوگرافیک (میدانی) و کتابخانه ای، اطلاعات جمع آوری می گردد. بناً کشور ایران و افغانستان از جمله کشورهای استند که با داشتن مشترکات نژادی، تاریخی، زبانی و فرهنگی در همسایگی یکدیگر قرار دارند. ریشه های تاریخی و فرهنگی دو کشور آنقدر به هم نزدیک است که امروز می توان گفت کمتر کشوری در جهان وجود دارد که به این پیمانان باهم اشتراکات داشته باشند؛ با توجه به این موضوعات، همزبانی در بین مهاجرین و ایرانی ها به معنای کامل نیست، تفاوت لهجه در سازش زبانی و فرهنگی مهاجرین با محیط اثر گذار می باشد، تفاوت میان زبان گفتاری و زبان نوشتاری که می تواند منبع احساس تفاوت های فرهنگی دانست. قابل ذکر است، زبان فارسی نه تنها در افغانستان بلکه در کشور ایران نیز در معرض آسیب و تهدید های کم و بیش جدی قرار گرفته است. بنابراین، زبان موضوعی فرهنگی برای تعیین اصالت فرهنگی است و شکل گیری زبان و گویش جدید خود به خود هویتی جدید پدید می آورد؛ نمونه ی اینکه، فرد خود را هم افغان و هم ایرانی می داند، نه هر کدام به تنهایی. از طریف دیگر، یک تعداد از مهاجران؛ خود را هم مانند ایرانیها می دانند و نیز به زبان و فرهنگ کشور مبدا (افغانستان) اعتنائی ندارند. در این صورت جامعه ایرانی در آینده خواسته و ناخواسته باید خود را برای پذیرش اقلیتی ایرانی - افغانی با هویت مستقل آماده کند.

واژگان کلیدی: ، زبان، گویش های زبانی، اتباع خارجی، فرهنگ،

مقدمه

زبان از نظر انسان شناسان و جامعه شناسان از پایه های اصلی و از عناصر مهم هویت به شمار می رود و با هویت رابطه ناگستنی دارد. زبان با افرینش نظام معنایی فهمیدنی در تعامل اجتماعی، مهم ترین ابزار ارتباطی و عناصر مشترک هویت به شمار می آید (میرزائی، ۱۳۹۳). زبان

به منزله قلب فرهنگ مطرح می‌شود و جاودانه‌ترین و بهترین منبع هویت به شمار می‌رود به دلیل اینکه، شباهت و تفاوت‌ها از طریق زبان آشکار می‌شود. زبان و فرهنگ بزرگترین قدرت یک جامعه می‌باشد و این قدرت در واقع رمز و راز حیات بشری محسوب می‌گردد. هویت قومی و زبانی برای تبیین و تشریح استفاده از زبان به منزله شاخصی برای هویت گروهی مطرح می‌شود (میرزایی، ۱۳۹۳). زبان کنشی ارتباطی برای درک جهان است و همچنان زبان در مجموع بیان‌کننده مشترکات فرهنگی مردم است و انسان در فرهنگ و زبان یک خانواده و یک جامعه متولد می‌گردد، خواسته و ناخواسته زبان و فرهنگ آن را می‌آموزد و زبان در کودک شروع به رشد و تا هنگام مرگ شبیه دستگاه بینایی اتفاق می‌افتد. هر تحقیق برای رسیدن به هدف یا اهداف خاصی انجام می‌گیرد. اصولاً روند شناسایی و تعیین اهداف هر مطالعه بر تحقیقی بر اساس دو محور اصلی پاسخ‌گویی به نیازهای انسانی در عرصه مورد نظر و حل و یا کاهش مسائل و مشکلات استوار است (مهدی زاده، ۱۳۸۱: ۱۹). بر این اساس اهداف اصلی این پژوهش بررسی تأثیر زبان و فرهنگ ایرانی بر مهاجرین افغان می‌باشد و دو قشر جامعه (مردان و زنان) با سنین متفاوت مورد بررسی قرار می‌گیرد. همچنان وضعیت تحصیلی افراد را در شش کتگوری (بی‌سواد، زیر دیپلم، دیپلم، لیسانس، فوق لیسانس و بالاتر) در نظر است و اطلاعات به شیوه مردم‌نگاری و کتاب‌خانه‌ای جمع می‌گردد.

فرهنگ و زبان فارسی (ایرانی) بر مهاجرین افغان

با توجه به این که افغان‌ها در دهه‌های اخیر به خاطر وضعیت جنگی بر کشور افغانستان و عدم ثبات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی پرجمعیت‌ترین جامعه‌ی مهاجر را در جهان تشکیل می‌دهد و جمعیت افغانستان، طبق آمارگیری که در ماه جولای سال ۱۹۹۹ میلادی انجام گرفت، بالغ بر ۲۶ میلیون نفر بوده که میزان مهاجرت ۱۴.۶۲ بر ۱۰۰۰ نفر برآورد شده است که عمدتاً به کشورهای چون: پاکستان، ایران و کشورهای اروپا و آمریکا صورت گرفته است (فضائی، ۱۳۸۳: ۲۵). پدیده مهاجرت مردم افغانستان به کشورهای همسایه به ویژه ایران یکی از اشکال مهاجرت بین‌المللی است که در دهه‌های اخیر روند صعودی داشته است و در طول سال‌های ۲۰۰۲ - ۱۹۷۹ میلادی حدود ۳۰ درصد از جمعیت کشور خود را ترک گفته

اند (UNHCR, ۲۰۰۳: ۲۳). همچنان افغانستان در طول تاریخ، شاهد جنگ‌ها و درگیری‌های عدیده داخلی و خارجی بوده است. این امر خود در روند مهاجرت ساکنان این کشور مؤثر بوده است. بدین ترتیب جنگ، ناپایداری، سیاسی، نامنی، تضادهای قومی، فقر اقتصادی موجب شکل‌گیری روند و الگوهای مهاجرتی پناهندگانی از کشورهای همسایه به ایران بوده است (صادقی، ۱۳۸۸: ۱۷). از طرف دیگر؛ افغان‌ها از قدیم ایام با ایرانی‌ها، اشتراکات فرهنگی و زبانی دارند؛ وجود شخصیت‌ها و دانشمندان مشترک همچون، ابن‌سینا، مولانا محمد جلال‌الدین بلخی، حافظ، فردوسی، سعدی و امثالهم از مولفه‌های اساسی مهم فرهنگی و زبانی همکاری دو جانبه را مساعد می‌سازد (تمنا، ۱۳۹۲: ۹۱). ویژگی برجسته دیگری که میان این دو کشور مشترک می‌باشد این است که اکثریت قریب به ۹۹ درصد مردم هر دو کشور افغانستان و ایران پیرو دین مقدس اسلام هستند. طوریکه دین به عنوان یک عامل پیوند دهنده می‌تواند مبنای مناسب برای شکل‌گیری همگرایی بر پایه فرهنگ اسلام در کنار سایر وجوهای مشترک قرار گیرد امروزه جلسات ختم قرآن در روزهای خاص دینی بین مسلمانان اهل تشیع و تسنن هر دو کشور برگزار می‌گردد. مهاجرین افغان در ایران در سه موج گوناگون بزرگ سیاسی همراه بوده است که موج نخست بعد از تجاوز شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۵ میلادی، دومی پس از درگرفتن جنگ داخلی میان گروه‌های مختلف مجاهدین در فاصله سال‌های ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۵ میلادی و سومی بعد از ظهور طالبان در ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۱ که موج اولی ۴۰ درصد و در موج دوم و سوم ۳۶ درصد افغان‌های مهاجر به ایران آمدند (اشرفی، ۱۳۹۳). طبق آمار اعلان شده از سوی وزارت کشور ایران در سال ۱۳۸۰، حدود دوازده میلیون پنجصد و شصت و سه هزار نفر مهاجر در ایران ساکن شده‌اند که از این میان (۳.۲) دو میلیون نفر تبعه افغانی شناسائی شده است (گزارش وزارت کشور ایران، ۱۳۸۵). کاظم کاظمی در مقاله خود، جماعت مهاجرین افغان را در کشور ایران، حدود سه میلیون نفر دانسته است که نیز می‌گوید که نصف از این مهاجرین در کشور ایران تولد شده‌اند و دوران کودکی خود را در اینجا سپری نمودند، توانستند همزیستی بسیار کارساز با مردم ایران داشتند و در مدارس درس خواندند و از رسانه‌ها استفاده کردند و با میزبانان روابط دوستی، قرابتی و حتی پیوند‌های خانوادگی ایجاد کردند (کاظمی: ۱۱۴). مهاجرین افغانی پس از ورود به ایران، تغییرات فرهنگی و زبانی را تجربه می‌نمایند که به طور گذرا و یا مداوم بر احساس آرامش و امنیت مهاجرین مؤثر است و باعث می‌شود که مهاجرین خود را در معرض

تهدیدات جانی، شغلی، مالی، عاطفی، اخلاقی و اجتماعی از سوی افراد جامعه مقصد ببیند (اصل، ۱۳۹۲) و اکثراً مهاجرین افغان به دو دلیل به ایران آمدند این دو دلیل را می‌توانیم؛ مسأله اجباری و مشکلات اقتصادی تعریف کرد و به طور تخمینی حدود سه و نیم میلیون مهاجر افغان در ایران به سر می‌برند که اکثریت آن بنابر دو دلیل فوق (اقتصادی و امنیتی) عازم ایران شدند. بر اساس تخمین، اکثریت مهاجرین در کارهای شاقه با دستمزد اندک مشغول به کار هستند و افراد از سنین ده سال الی کهن سالان، شامل این دسته می‌گردد. در این سال‌ها، رویکرد دولت و جامعه ایران نسبت به حضور افغان‌ها فراز و نشیب‌های زیادی از سیاست در‌های باز تا سیاست در‌های بسته و نیمه بسته و مدیریت شده را به خود دیده است، به ویژه در سال‌های اخیر این رویه‌ها به گونه پیش می‌روند که کاملاً در تقابل یا رویکرد اوایل انقلاب نسبت به مهاجرین افغان قرار دارند (صادقی، ۱۳۸۶). بهر صورت، چالش‌های فوق باعث غریبال دانشمندان خارجی در کشور ایران شده است و حتی تمام نخبگان، اندیشمندان و پژوهشگران خارجی در ایران حضور پیدا نمودند؛ بر اساس عدم اشتغال مناسب ترک ایران نمودند و به کشورهای اروپایی و امریکایی اسکان گزیدند. آنانی که سواد کافی نداشتند، پایدار باقی ماندند و بر همگن و نا همگن زبان و فرهنگ ایران و متقابل آن تأثیر گذار می‌باشد. هرچند زبان فارسی و دری از شاخه‌های زبان ایرانی و بنابر مکتب زبان شناسی تاریخی - تطبیقی از جمله زبان‌های هندواروپایی به شمار می‌رود، میان گویش مهاجران افغان و ایرانیان فارسی زبان تفاوت وجود دارد. علاوه بر میان مهاجرین افغان و ساکنان محلات مختلف ایران که مهاجران مجازند در آنجا سکنی گزینند «تقاطع گویشی» پیش می‌آید (میرزایی، ۱۳۹۳). هم‌چنان زبان پارسی نیز تنها با تفاوت لهجه به عنوان یکی از مشترکات میان دو کشور محسوب می‌شود که اساس و ریشه هر دو زبان پارسی دری و پارسی ایرانی همان زبان هندو اروپایی بوده که بنام هندوآریایی اطلاق می‌گردد. حسین میرزایی در تحقیق‌اش تحت عنوان «مطالعه انسان‌شناختی هویت و زبان مهاجرین افغان در ایران» می‌گوید که زبان فارسی افغان نیز در نسل‌های دوم و سوم مهاجرین در ایران، بلکه در کشور افغانستان در معرض آسیب‌ها و تهدیدهای کم و بیش جدی قرار گرفته است. زبان فارسی با لهجه‌های گوناگون دری (بلخی، غوری، تخاری، بدخشی، کابلی، پنجشیری و ...) که در بین مهاجرین افغانستانی، در ایران تکلم صورت می‌گیرد؛ یکی از شاخه‌های زبان هندواروپایی است و این مهاجرین از اقوام چون تاجیک، هزاره، پشتو، ازبک، ترکمن و دیگر اقوام در سراسر ایران به

شکل قانونی و غیر قانونی آمدند و امرار حیات می نمایند. زبان فارسی در ایران شامل گویش های تهرانی، اصفهانی، مشهدی، اچومی، شوشی، شیرازی، خراسانی و غیره می گردد. مهاجرین افغان در محیط خارجی در شهر و بازار به زبان فارسی (ایرانی) صحبت می نمایند. در ابتدا مهاجرین افغان سعی می کنند، لهجه خود را نزدیک به گویش ایرانی نمایند، زیرا دیدگاه یک عده ی از آنها به کارگیری زبان فارسی (ایرانی) در مکالمات روزمره، حس فرادستی می دهد، خصوصاً نسل جدید (تازه وارد)؛ ولی در نسل های قبلی آن چنان که افراد تازه وارد تاثیر می گذارد، نیست، نسل های جدید کوشش بر این دارند که زبان ایرانی را در خود تقویت کنند، گرچه این فعالیت در ابتدا ورود شان فوق العاده مشکل و دشوار است و بعد از مدت سه و یا چهارم ماه، این مشکل حل می گردد و با زبان و لهجه های شهر مربوطه را استفاده می نمایند. گرچه تا حالا با مردم ملاقات نمودم؛ اکثریت قاطع از طبقه کارگر، نگهبان، دهقان و با یکتعداد محدود از دانشجویان که مشغول فراگیری تحصیل شان بودند صحبت داشتم، اکثریت با زبان و گویش های ایرانی صحبت می نمودند و زبان ایرانی را در فعالیت های روزمره (بیرون از خانه و در داخل خانه) مورد استفاده قرار می دهند. همچنان گفتار زنان به مراتب نسبت به گفتار مردان بر حسب عوامل چون: مدت اقامت، سن و حجم مراوده فرق می نماید، زنان زیاد تر تحت تأثیر فرهنگ و زبان ایران قرار گرفته اند و دختران افغان شبیه دختران ایرانی سخن می گویند و در بچه ها کمتر اتفاق افتاده است. در این مقاله به چهار نوع راهبرد اشاره می کنم. در واقع راهبرد های زیر شامل تأثیر گذاری و تأثیر پذیری فرهنگ و زبان مهاجران در ایران به حساب می آید.

الف) جدایی

آن عده از مهاجرین افغان مقیم کشور ایران که فرهنگ و زبان خود را حفظ نمودند؛ علاقه ی به جامعه، فرهنگ و زبان (کشور مقصد) نشان نداده اند؛ خود را دور از لهجه های ایرانی کردند و هیچ توجهی به فرهنگ کشور میزبان (ایران) ندارند. انتظار آن هستند که کشور شان (افغانستان) آرامش و امنیت به وجود آید که دوباره بر گردند. راهبرد جدایی در اقوام مهاجر چون تاجیک، پشتون و ازبک قابل ملموس می باشد و ایشان از جمله ای تحصیل یافته ها که در سنین (۱۶- ۶۰) سال هستند، دیده می شود و سطح درآمد آنها کم تر از افرادی که با سه راهبر که در زیر توضیح می گردد، است، به طور اوسط یک الی یک نیم میلیون در ماه، درآمد دارند. ایشان اصلاً

علاقه به زبان فارسی ندارند، از روی اجبار زندگی می‌کنند و انتظار امنیت نسبی در کشور مبداء (افغانستان) را دارند.

ب) ماندی

دسته مهاجرین که فرهنگ و هویت خود را فراموش نموده و زبان و فرهنگ ایران را با کمال علاقه و ذوق پذیرفته و این دسته خود را ایرانی می‌دانند؛ با فرهنگ و زبان کشور افغانستان اعتنایی ندارد؛ در واقع شبیه جامعه ایرانی شدند و همچنان با فرهنگ ایرانی ادغام و نیز به فرهنگ ایران اولویت می‌دهند. اکثراً قوم هزاره با مذهب شیعی وابسته به این استراتژی هستند و میزان درآمد ایشان چندان تفاوت با اقوام دیگر مهاجر، ندارند و به طور اوسط در ماه از یک نیم تا دو ملیون تومان درآمد دارند. آنچه که بسیار جالب است که زنان ایشان، فرزندان خود را تشویق به زبان و فرهنگ ایرانی می‌کنند. به نظر می‌رسد، با برقرار ثبات امنیتی در افغانستان، این گروه علاقه به بازگشت، به افغانستان را ندارند، زیرا خود را ایرانی می‌دانند و به افغان و افغانستانی بودند نه علاقه دارند و نه خود را شهروند افغانستان می‌پندارند. ایشان زبان فارسی ایرانی را نشانه‌ی فرادستی می‌دانند، یعنی مهاجرین که به زبان فارسی (ایرانی) علاقه‌ای زیاد دارند؛ در مکالمات خود از آن استفاده می‌کنند، احساس غرور و فرادستی دارند؛ خود نسبت به دیگری مهمتر و بزرگتر جلوه می‌دهند؛ حتی در بیرون از خانه با دوستان افغانی خود به زبان فارسی (ایرانی) تکلم می‌کنند؛ در داخل خانه به زبان اصلی و یا با لهجه مادری خود علاقه چندان ندارند و دیگران را مجبور می‌نمایند که با زبان فارسی (ایرانی) صحبت نمایند. همچنان بعد از ترک کشور ایران به هر کشوری نیز با زبان فارسی (ایرانی) علاقه نشان داده و زبان ایرانی را الگوی گفتاری خود تعیین می‌کند و حتی نسل‌های دوم، سوم و چهارم خود را افغانی نمی‌دانند و فرهنگ و زبان ایرانی را بجای فرهنگ و زبان افغان و افغانستانی ترجیح می‌دهند.

ج) انطباق

این نوع مهاجران به فرهنگ و زبان جامعه افغانستان پای بند بوده و با فرهنگ و زبان کشور ایران نیز در ارتباط است یعنی این گروه از مهاجرین در واقع به دو فرهنگ (افغانستان-ایران) وفا دار می‌باشند و به هر دو فرهنگ بین مهاجرین همبستگی اجتماعی بوجود می‌آید؛ و با خروج از کشور ایران، زبان و فرهنگ ایران را می‌خواهد از خود دور نماید. افرادی که با سنین بلند (۴۰-۷۰) می‌باشند، در این استراتژی شامل می‌گردد. در راهبرد انطباق، اقوام تاجیک،

پشتون و یکتعداد ازبک در این کته گوری قرار می گیرند و چشم انداز خوبی برای افغانستان می دارند، امید دارند که زود ترین فرصت، در افغانستان امنیت برقرار می گردد و تا بر گردند.

(د) حاشیه گزینی

حاشیه گزینی را می توان آخر نوع دسته بندی مهاجرین افغان گفت، این دسته بندی زمانی آشکار می شود که مهاجر افغان نه به فرهنگ و زبان خود وفادار هست و نه به فرهنگ کشور ایران. در مجموع فرد مهاجر فرهنگ و زبان خود را طرد می کند و فرهنگ ایران را نیز طرد می نماید. مهاجرین حاشیه گزین، بیشترین سطح درآمد را در میان افرادی که در چهار راهبرد فوق الذکر دارند و بیشترین شان جوانان بیسواد با مذهب تسنن هستند که برای کسب پول به ایران آمدند و می خواهند، بیشترین وقت را صرف به دست آوردن پول نمایند.

نتیجه

ایران از جمله کشور های مهم مهاجر پذیر دنیا می باشد که عمدتاً زیادتین مهاجرین را از کشور های همسایه خود داشته که یکی از این کشور ها، افغانستان است که حدود سه الی پنج ملیون مهاجر را به شکل قانونی و غیر قانونی به در کشور ایران دارد در سالیان متوالی، مردم افغانستان و ایران فرهنگ و زبان واحد داشتند، این جدایی در واقع در سال ۱۷۴۷ میلادی در زمان نادر افشار صورت گرفت، حوزه آریانای و بعد خراسان که ایران نیز شامل می گردید و با تغییر نام از خراسان به افغانستان مرز فرهنگ و زبان فارسی ایرانی و فرهنگ و زبان فارسی دری بوجود آمد و همچنان افغان ها از قدیم ایام با ایرانی ها، اشتراکات فرهنگی و زبانی داشتند و دارند و هویت اینها از طریق زبان و فرهنگ با هم گره خورده است که این جامعه (پناهندگان افغان)، جمعیت بزرگی از جامعه ایران را تشکیل می دهد. افراد که اسناد قانونی ندارند و غیر قانونی داخل کشور ایران شدند از آموزش و تحصیل بازمانده اند. عواملی چون: هزینه تحصیلی، نداشتن مدرک هویتی، مخالفت مردم، موانع تراشی اداری، مشکلات مذهبی خانواده ها، محدودیت های قانونی برای بعضی رشته ها و ... مشکلات و چالش های را برای افغان های مهاجر به بار آورده است و هم اکنون نا به سامانی هویتی مهاجران غیر قانونی را تهدید می نماید، شکل گیری زبان و گویش جدید خود بخود هویت جدید پدید می آورد به طوری که فرد خود را هم افغان و هم

ایرانی می‌داند و نیز مهاجرین در سطح پائین فرهنگ قرار می‌گیرند. بدون شک زبان فارسی دری و فارسی (ایرانی) یکی بوده و دری یکی از لهجه‌های آن، مثل شیرازی، اصفهانی، تهرانی و... می‌باشد، در نوشتار یکی می‌باشد، ولی در گفتار کمی تفاوت که قابل لمس نیست. از طرف دیگر رابطه ناگسستگی بین زبان و نژاد وجود دارد و این رابطه نیز در بین مهاجرین افغان زیاد تر است، مهاجرین افغان که در ایران زندگی دارند، یکتعداد هویت و فرهنگ خود را تغییر داده‌اند و هم‌رنگ ایرانی‌ها شدند و هنگام صحبت نمودن با یک ایرانی فرد ایرانی نیز متوجه نمی‌شود.

منابع

- اشرفی، علی. «مهاجرین افغان و مناطق ممنوعه اقامت و اسکان(مورد مطالعه: استان مرزی خراسان جنوبی)». فصلنامه دانش انتظامی خراسان جنوبی، شماره دوم، ۱۳۹۳.
 - اصل، زاهدی. «رابطه میزان سرمایه اجتماعی با احساس امنیت اجتماعی، مطالعه موردی: مهاجرین افغان ساکن شهر تهران». برنامه ریزی رفا و توسعه اجتماعی، شماره ۱۶، ۱۳۹۲.
 - تمنا، فرامرز. «سیاست خارجی افغانستان، مرکز استراتژیک وزارت امور خارجه»، سال ۱۳۹۲، ۹۱.
 - صادقی، فاطمه. «دولت ایران و مهاجرین افغان، تغییر سیاست و تحول هویت». فصلنامه گفتگو، ۱۳۸۶.
 - فضائلی، حسن. تاثیر نظام‌های سیاسی و اجتماعی افغانستان بر ادبیات دری. قم: انتشارات چهارده معصوم، ۱۳۸۳.
 - میرزایی، حسین. (۱۳۹۳). «مطالعه انسان‌شناختی هویت زبان مهاجرین افغان ایران در شهر قم»، مطالعات اجتماعی ایران، سال هشتم، شماره سوم.
 - مهدی‌زاده، جواد و دیگران. «برنامه ریزی راهبردی توسعه شهری(تجربیات اخیر جهانی و جایگاه آن در ایران)». مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران، تهران، ۱۳۸۲.
 - وزارت کشور ایران، اطلاعات مربوط به تابعیت افغانی جمعیت ۶ ساله و بیشتر، ۱۳۸۵.
- UNHCR., (۲۰۰۳). Afghanistan Refugees Return to Uncertain Future, Internet News, Jan.

نقش دانشگاه ها و ساختار آموزش عالی ایران در ساخت بندی ژئوکالچر روابط ایران

و افغانستان (بر مبنای گسترش تصویر مثبت و برندینگ ملی ایران؛ یک تجزیه و تحلیل همگرایانه)

۲- آرش بیدالله خانی

۱- یاسر کهرازه

چکیده

دانشگاه و آموزش عالی از جمله مبانی اساسی ساخت دهی مثبت به تصویر و برندینگ یک کشور در بین اذهان و مخاطبان بین المللی است. ایده دانشگاه به مثابه یک مفهوم عینی و انتزاعی، محور و اساس توسعه روابط فرهنگی و سیاسی بین ملت های مختلف است و بر همین مبنا می تواند مدیریت تصویر و اتصال فرهنگی بین کشورها را نیز تسهیل کند و به آن ساختی جذاب و توسعه محور بدهد. بررسی نقش آموزش عالی و دانشگاه در روابط بین ایران و افغانستان، می تواند چارچوب تبیینی مناسبی برای تحلیل روابط این دو کشور همسایه و هم زبان، فراهم آورد. سالانه صدها دانشجوی افغانستانی از دانشگاه های ایران فارغ التحصیل می شوند و بخشی از آنها به عنوان نیروی کار تحصیل کرده به کشور خود بازمی گردند. بر همین مبنا این پژوهش در پی پاسخ به این سوال است که آموزش عالی و دانشگاه های ایرانی چه نقشی در روابط ایران و افغانستان دارند و چگونه آموزش عالی می تواند به گسترش مثبت برندینگ ملی و تصویر مثبت ایران در افغانستان کمک کند؟ در پاسخ به این سوال فرض اساسی مقاله این است که، آموزش عالی و دانشگاه های ایرانی به عنوان یکی از محورهای استراتژیک ساخت دهی به تصویر مثبت و برندینگ ملی ایران در خارج از مرزها، توانسته است با پنج کارکرد مثبت از جمله با نخبه سازی علمی، فرهنگی و سیاسی، در روابط فی ما بین با افغانستان، سطح ژئو استراتژیکی و ژئو اکونومیکی روابط را ارتقاء دهد و پیوندهای میان این دو سرزمین را به سمت ارتباطی ژئوکالچر سوق دهد و در عین حال تصویر مثبت و برندینگ ملی ایران در بین شهروندان افغانستان را گسترش دهد. بر همین اساس، امروزه با وجود چالش های فراوان، روابط این دو کشور پیوند عمیق فرهنگی پیدا کرده است و اساس این پیوند، آموزش عالی بوده است.

واژگان کلیدی: ژئوکالچر، آموزش عالی، روابط ایران و افغانستان.

۱- استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد واحد زاهدان (نویسنده مسئول) Yaser.kahraze@yahoo.com

khani.politicist@yahoo.com

۲- دکترای علوم سیاسی دانشگاه تهران

مقدمه

آموزش عالی و دانشگاه از مبانی اساسی ساخت برندینگ و تصویرسازی ملی مثبت برای کشورهای توسعه یافته است. امروزه دانشگاه و آموزش عالی به عنوان یکی از منابع قدرت نرم، نقش مهمی در توسعه روابط بین‌کشورها و ساخت دهی به تصویر مثبت یک کشور در بین اذهان شهروندان و مخاطبان کشورهای دیگر دارد. با نگاهی به روابط ایران و افغانستان، می‌توان به این نکته اذعان کرد که آموزش عالی و دانشگاهها نقش مهمی در ساخت دهی به تصویر جمهوری اسلامی ایران در بین شهروندان افغانستان به خصوص نخبگان این کشور دارد. با وجود فراز و نشیب‌های فراوان در روابط ایران و افغانستان و متغیرهای مختلف پارادکسیکال منطقه ای و بین‌المللی، روابط دو کشور امروزه از ابعاد ژئوامنیتی و ژئوپلیتیکی به مرحله روابط ژئوکالچری رسیده است. بر همین مبنا، دانشگاهها و آموزش عالی به عنوان یکی از ابعاد برندینگ ملی ایران، نقش مهمی در ساخت بندی فرهنگی روابط ایران و افغانستان داشته است و باعث بوجود آمدن موج جدیدی از نخبگان سیاسی و فرهنگی افغانستان شده است. نخبگانی که تربیت شده و تحصیلکرده نظام آموزش عالی ایران بوده اند و از جمله عوامل متعادل کننده روابط ایران و افغانستان هستند. این نخبگان به مثابه کاتالیزور روابط بین دو کشور، به متعادل سازی و نزدیکی روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران و افغانستان کمک می‌کنند. بر همین مبنا نظام آموزش عالی ایران امروزه، در کنار نخبه سازی برای نهادها و ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی افغانستان، نقش مهمی در ایجاد برندینگ ملی مثبت و ادراک مثبت تصویر ملی ایران در بین شهروندان افغانستان و نزدیکی فرهنگی دو ملت دارد. مقاله با نگاهی تحلیلی ضمن استفاده از چارچوب تحلیلی برندینگ و تصویر سازی ملی در پاسخ به سوال پژوهش بر این امر اذعان می‌کند که نظام آموزش عالی و دانشگاههای ایران از طریق نخبه سازی فرهنگی و علمی، نقش مثبت و تاثیر گذاری در ساخت دهی و ادراک مثبت برندینگ و تصویر ملی ایران در بین مخاطبان و شهروندان عادی افغانستان داشته است. همین امر امروزه باعث پیوند عمیق هویتی و فرهنگی شهروندان افغانستان با ایران است. بر همین مبنا امروزه اصولاً از لحاظ فرهنگی و تاریخی پیوند تنگاتنگی بین ایران و موجودیت تاریخی افغانستان شکل گرفته و فرهنگ مشترک دو کشور به بخشی از هویت سیاسی افغانستان تبدیل شده و شهروندان افغانستان نیز ایران را نه مثابه یک کشور همسایه تماماً غریبه، بلکه بر مبنای هویت ایرانی‌شهری، ایران را جزئی از وجود هویتی و سرزمینی

افغانستان می دانند. بر همین مبنا اصولاً شکستن پیوندهای فرهنگی و هویتی ایران و افغانستان که تاریخی به درازای موجودیت تاریخی و فرهنگی هر دو سرزمین دارد، امری محال و غیر ممکن می باشد.

الف- برندینگ و تصویر سازی ملی؛ ساخت یک چهارچوب مفهومی

برندینگ ملت^۱، اشاره دارد به فرآیندهایی ساخت، بازسازی و به روز شدن تصویر یک ملت با استفاده از مزیت های مختلف، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی یک کشور، برای به روز کردن هویت ملی و رقابتی کردن آن در عصر جهانی شدن ساختاری. ساخت بندی هویت ملی یک کشور و شکل دهی به تصویر آن در دوران مدرن از جمله وظایف برندینگ ملت و تصویر سازی ملی است. در دوران مدرن و در عصر جهانی شدن، ساخت دولت - ملت دیگر فعالیتی داخلی محسوب نمی شود. امروزه قرار گرفتن دولت در فضایی جهانی و ساخت تصویر آن در این فضا، همگن بودن اقدامات داخلی و بین المللی دولت را به عاملی ضروری تبدیل کرده است. بر همین اساس رابطه بین سیاست، اقتصاد، و نمادهای فرهنگی به عنصری اساسی برای ساخت یک ملت تبدیل شده است. دنیای امروز دنیای تصاویر و ایماژنری است. ایماژها و ادراکات بصری و سمعی همراه با آنها حرفهای زیادی را برای مخاطبان به همراه دارند. در کنار این، امروزه جهان به یک بازار بزرگ تبدیل شده است. پیشرفت سریع جهانی شدن بدان معنی است که هر کشور، شهر و منطقه باید برای سهم خود از بازار در زمینه مصرف جهانی، کسب و کار، اوقات فراغت، توریست، کارآفرینی، دانشجویان، رویدادهای بین المللی و ورزشی، رویدادهای تجاری - فرهنگی و ... به رقابت با دیگر نقاط دنیا بپردازد و در این زمینه توجه و احترام رسانه های بین المللی، دولتهای دیگر و مردم نقاط مختلف دنیا را به خود جلب کند. ایده برندینگ ملت اولین بار توسط سیمون آنهولت محقق مشهور این حوزه در سال ۱۹۹۶، ابداع شد. سیمون آنهولت مشهورترین نظریه پرداز حوزه برندینگ ملت^۲ و تصویر سازی، در توضیح نظریه خود به این نکته اشاره می کند که امروزه هر مکانی بر روی زمین تصویر خاص خود را در چشم مردمان مناطق دیگر دنیا دارد، چه آن مکان بخواهد یا نخواهد این تصویر بر اساس فرآیندهای بصری و ادراکی خاص و بر مبنای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تجاری به آن مکان نسبت داده

^۱ -Nation branding

^۲ - Nation branding

شده است. این تصویر در مواقعی منفی یا مثبت، زمانی غیر تاریخی و گاهی اوقات غیر واقعی اما به هر حال وجود دارد. (بیدالله خانی و کهرازه، ۱۳۹۷: ۶) آنهولت بر این امر تاکید می‌کند که اصولاً اعتبار و برند کشور مورد نظر بر روی نفوذ ملی خارج از محدوده آن، جامعه آن کشور، فرهنگ، سیاست، اقتصاد و مردم آن کشور تاثیر فراوانی دارد. وی استدلال می‌کند که در بیشتر مواقع تصویر واقع شده بر روی یک کشور بر مبنای کلیشه‌های ذهنی مردم مناطق دیگر است و این در بیشتر مواقع به دور از واقعیت است اما ریشه‌هایی از واقعیت در آن مشاهده می‌شود. آنهولت اشاره می‌کند که، مفهوم برندینگ از واژگان بازاریابی و تبلیغات به عاریت گرفته شده است و تعریف دقیقی در ارتباط با این مفاهیم وجود ندارد و از هر صنعت و کسب و کار به صنعت و کسب و کار دیگر این واژه معانی متفاوتی را پیدا می‌کند. تاکید بر تازگی استفاده از این کلمه و خاص بودن هر کاربرد آن به خصوص در ارتباط با کلمه ملت از جمله ویژگی‌های است که آنهولت به طور متناوب بر آن تاکید می‌کند. البته وی درباره استفاده از کلمه برند بسیار محتاط است چرا که نگران ادراک منفی و بار مالی- تجاری است که با آوردن این کلمه در ذهن رخ می‌دهد. او نشان می‌دهد که چگونه کلمه برند و برندینگ بیش از اینکه یک مفهوم خاص داشته باشد، یک استعاره است که کمک می‌کند تا حس، فکر و ادراک بصری منتقل شود. (بیدالله خانی، ۱۳۹۶: ۷۶). در دنیای امروز، هر کشوری دارای یک نام منحصر به فرد و تصاویر خاص در ذهن مردم داخل و خارج از آن است که این فرآیند به آن ملت برند خاصی را تحمیل می‌کند. تاریخ و هویت تاریخی یک کشور نقشی اساسی در برند ملی آن دارد. برند ملت عبارت است از مجموع تمام ادراکات یک ملت در اذهان شهروندان بین‌المللی از جمله، سرمایه‌گذاران، سیاستمداران، پزشکان، مردم عادی و بر همین اساس اجزای زیر نیز بخشی از برندینگ ملی و برند ملی یک کشور محسوب می‌شوند و در شکل‌گیری و اصلاح آن نقش آفرین هستند: مردم، مکان، فرهنگ، زبان، تاریخ، غذا، مد، افراد مشهور^۱، اقتصاد، فعالیتهای بین‌المللی و جهانی، ورزش و غیره. برند ملی چه قوی یا ضعیف، روشن و یا مبهم همیشه وجود دارد چه با تلاشهای آگاهانه در شکل دهی تصویر ملی در اذهان مخاطبان بین‌المللی و چه بدون این تلاشها. فرآیند برندینگ ملت به عنوان تلاش برای نوسازی، اصلاح، افزایش و یا بازسازی تصویر موجود یک

^۱ - Famous faces (celebrities)

کشور، برای تبدیل شدن به مفهومی جذاب تر و رقابتی تر تعریف شده است. فرآیند برندینگ ملی برای یک کشور و ملت می تواند به عنوان شکلی از درمان یا نوش دارو برای چیزی که به عنوان تصویر اشتباهی از کشوری در محیط منطقه ای و بین المللی وجود دارد، در نظر گرفته شود. فان که خود از نظریه پردازان برجسته این حوزه می باشد، با تحلیل تعاریف مختلف یک تعریف جدید از برندینگ ملی را بر اساس ادراک خودش پیشنهاد می کند. این تعریف عبارت است از: «برندینگ ملت روندی است که توسط آن میتوان تصویر ملی را خلق، نظارت، ارزیابی و فعالانه مدیریت کرد تا بدین وسیله ضمن بهبود و افزایش شهرت کشور مورد نظر در بین ادراک اذهان مخاطبان بین المللی هدف، هویت و ارزشهای کشور مورد نظر را نیز به سمت بین المللی کردن پیش برد.» در رابطه با برندینگ ملت باید به این نکته اشاره کرد که اصولاً در تحلیل نهایی برندینگ ملت و تصویر آن بخشی از قدرت نرم و پروژه نفوذ بین المللی این کشور است. برندینگ ملی قوی و تصویر مثبت باعث گسترش حوزه های مختلف کشور و هویت آن به خارج از مرزهایش خواهد شد.

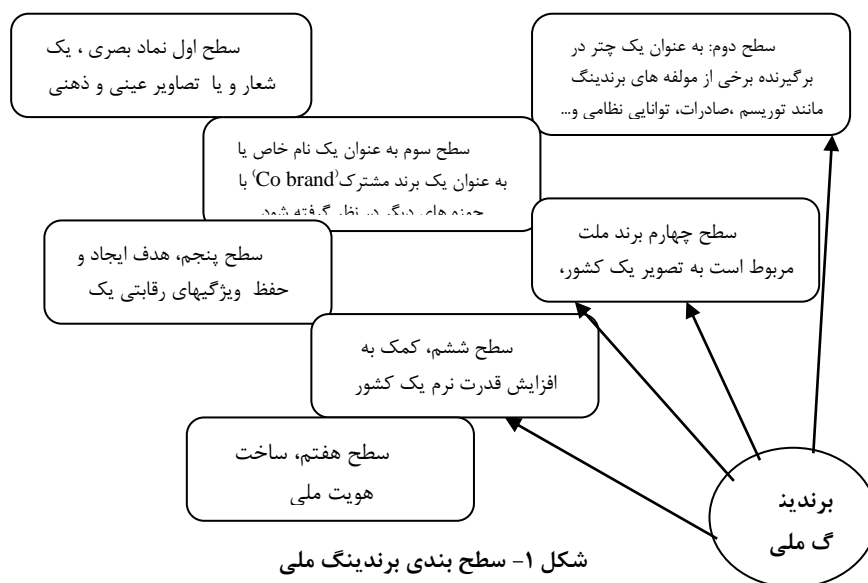
ب- سطح بندی و مدل سازی برندینگ ملت

اگر بخواهیم بر اساس یک سطح بندی به مفهومی شناسی و تعریف برندینگ ملت (ملی) بپردازیم، یک مفهوم شناسی هفت سطحی را میتوان بر این اساس ارائه کرد. این مفهوم شناسی هفت سطحی در مورد برندینگ ملت عبارت است از:

در سطح اول، ساده ترین راه برای تعریف مفهوم برندینگ ملت در نظر گفتن آن به عنوان یک نماد بصری، یک شعار و یا تصاویر عینی و ذهنی (دراماتیک) از یک ملت است. با در نظر گرفتن این مفاهیم برند به راحتی می تواند بر روی فرآیند ملت واقع شده و با آن ارتباط برقرار کند. در سطح دوم برندینگ ملت می تواند به عنوان یک چتر مولفه های مختلف برند ملی را در نظر بگیرد. به عنوان مثال توریسم، صادرات، قدرت نظامی و... (Dinnie, 2008: 200) در سطح سوم برند ملت می تواند به عنوان یک نام خاص یا به عنوان یک برند مشترک^۱ با حوزه های دیگر در نظر گرفته شود. به عنوان مثال امروزه نام سامسونگ به کشور کره جنوبی گره خورده است و این برند یک هویت مشترک را برای شهروندان کره جنوبی به ارمغان آورده است به طوری که

^۱ - Co brand

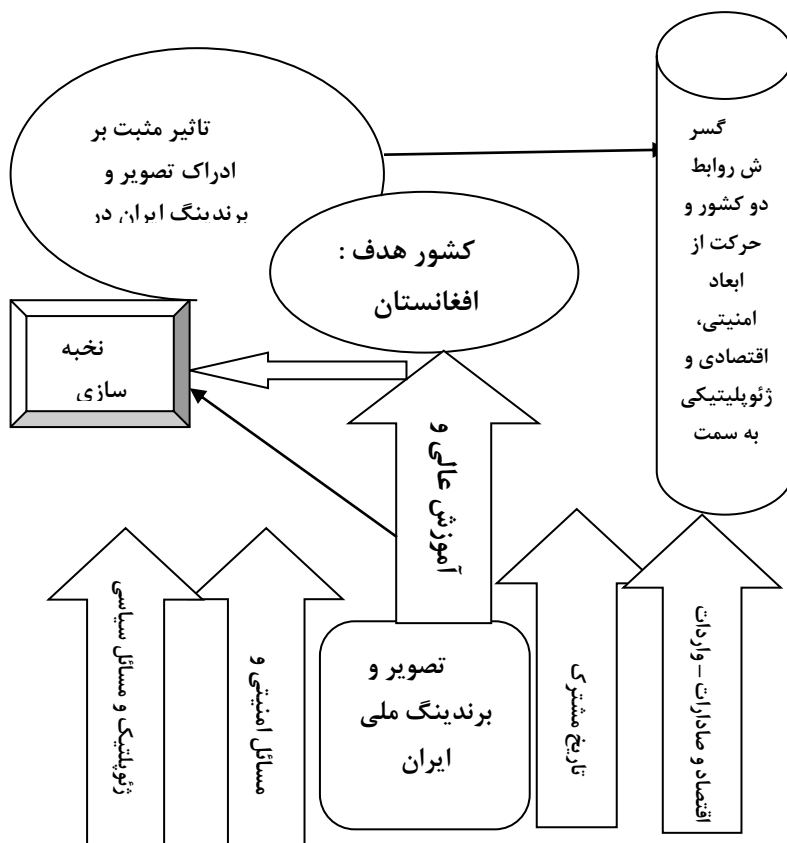
سامسونگ تداعی کره جنوبی و هویت ملی اش است و کره جنوبی تداعی کننده سامسونگ و صنعت پیشرفته IT و الکترونیکش می باشد. در سطح چهارم برند ملت مربوطه است به تصویر یک کشور، شهرت و موقعیت آن، چیزی شبیه به موقعیت برند یک شرکت بزرگ که مشترک شده و به یک غالب در آمده است. (Roth and Diamantopoulos, ۲۰۰۹) در سطح پنجم برندینگ ملی یا برند سازی ملت با هدف ایجاد و حفظ ویژگیهای رقابتی یک ملت در دنیا است. (Anholt, ۲۰۰۷, Lee, ۲۰۰۹) در سطح ششم، برندینگ ملت به افزایش قدرت نرم یک کشور کمک می کند. (Fan, ۲۰۰۸) و در سطح آخر، برند سازی ملت مربوط است به ساخت هویت ملی. (Wang, ۲۰۰۶) این پیوند سطح آخری ممکن است کاملاً آشکار باشد، اما در واقع یکی از پیچیده ترین پیوندها و فرآیندها است. شکل زیر این سطح بندی را نشان می دهد:



شکل ۱- سطح بندی برندینگ ملی

بر مبنای سطوح بالا، تصویر و برندینگ یک ملت می تواند بر مبنای منابع و مولفه های مختلف هویتی و فرهنگی یک کشور باشد. بر همین اساس، مولفه ها و ابعاد مختلفی می تواند مدیریت تصویر و شهرت یک کشور در خارج از مرزهای آن را کنترل و بازسازی کند. در رابطه با ایران، با توجه به مولفه های مختلف سیاسی و اقتصادی در روابط با افغانستان، آموزش عالی نیز می تواند یکی از عوامل مهم تصویر مثبت ایران در بین شهروندان افغانستان باشد. آموزش عالی

و دانشگاهها به ابعاد استراتژیک روابط ایران و افغانستان بعدی فرهنگی داده است. نمودار زیر این مسئله را به خوبی نشان می دهد.



شکل ۲- سازو کار گسترش تصویر مثبت و برندینگ ملی ایران از طریق آموزش عالی و دانشگاهها و تغییر روابط از سطح ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی به سطح بالاتر ژئو کالچر

همان‌طور که مشاهده می‌شود، دانشگاه‌ها و آموزش عالی در ایران در کنار عوامل مهم دیگر در روابط ایران و افغانستان، نقش مهمی در ساخت دهی به تصویر ایران در افغانستان دارد. دانشگاه‌های ایرانی با نخبه‌سازی علمی، فرهنگی و سیاسی دانشجویان افغانستانی، باعث بوجود آمدن ابعاد فرهنگی گسترده‌ای در روابط بین دو کشور شده است و تربیت نسل جدید نخبگان افغانی توسط دانشگاه‌های ایران روابط دو کشور را از ابعاد ژئوپلیتیکی و ژئو اکونومیکی وارد روابط ژئو کالچر کرده است. فرهنگ امروزه مبنای روابط همه‌جانبه دو کشور شده است و دانشگاه‌ها و آموزش عالی ایران از طریق نخبه‌سازی، نقش مهمی در این زمینه ایفا می‌کند. در بخش بعدی به بررسی و تحلیل جایگاه آموزش عالی ایران می‌پردازیم و نقش آن را در تصویر سازی و ساخت برندینگ جدید ایران در افغانستان را شرح می‌دهیم.

پ- روابط ایران و افغانستان و نقش استراتژیک آموزش عالی

ایران و افغانستان به دلایل تاریخی، فرهنگی، جغرافیایی و بنا به ضرورت‌های امنیتی فراوری دو کشور نیازمند دوستی و همکاری گسترده و همگرایی راهبردی می‌باشند. روابط ایران و افغانستان در طول تاریخ دچار فراز و نشیب‌های فراوانی شده است. (فلاح نژاد و امیری، ۱۳۹۴: ۱۲۶) عواملی چون قدرتهای بزرگ، قومیت، مذهب، ایدئولوژی، آوارگان، مواد مخد و هیدروپولیتیک مربوط به هیرمند از جمله عوامل تاثیر گذار در میان دو کشورند که مبتنی بر تجربه و تاریخ معاصر اساساً نقش واگرایانه‌ای در روابط ایران و افغانستان بازی کرده‌اند. (مرادی و ترکاشوند، ۱۳۸۹: ۳۲) در کنار این عوامل، زبان و فرهنگ فارسی، دین اسلام و عامل پایدار جغرافیا و ضرورت‌های ژئوپلیتیکی می‌توانند نقش همگرایی‌ها را در راستای گسترش همکاری‌ها میان ایران و افغانستان بازی کنند. (موسسه تحقیقات ابرار، ۱۳۹۰: ۱۸)

سقوط نظام سیاسی طالبان، منافع اقتصادی و سیاسی فراوانی را برای جمهوری اسلامی ایران در پی داشت. از جمله این منافع، پیشه گرفتن ایران از سایر کشورها در زمینه صادرات کالا به افغانستان بود. (عباسی و رنجبردار، ۱۳۹۰: ۱۹۶) در دوره جدید و پس از سقوط طالبان سیاست تنش زدایی توسط دولت‌های ایران و افغانستان پیگیری شد. (Therme, ۲۰۱۷: ۵۱۷) مشارکت ایران در بازسازی افغانستان، از جمله کمک مالی ۵۶۰ میلیون دلاری سال ۲۰۰۲، در راستای برقراری روابط دوستانه و همکاری‌های سیاسی انجام شد. در فرآیند بازسازی افغانستان، ۱۳ دستگاه مجری ایرانی به انجام ۴۹ طرح اقتصادی و زیر بنایی در این کشور پرداخته‌اند. (عباسی و

رنجبردار، ۲۱۶:۱۳۹۰) عوامل جغرافیایی تاثیر زیادی بر مشارکت گسترده ایران در بازسازی افغانستان داشته است. این مشارکت به منظور استمرار صلح، تحکیم امنیت و ثبات در آن کشور با تاکید بر شکل گیری و تقویت دولت ملی و کارآمد، مساعدت در روند مبارزه با قاچاق مواد مخدر، تسريع در روند بازگشت پناهندگان افغانی و نهادینه کردن همکاری های اقتصادی و گسترش همکاری های منطقه ای و بین المللی بوده است. (تاجبخش و فاضلی، ۱۳۹۵:۱۹۷) روابط چند جانبه ایران با افغانستان و همچنین تاثیر غیر قابل انکار این کشور بر همسایه خود، لزوم چند جانبه بودن این کمک ها را برای تمامی کشورها مشخص ساخت. (یوسف زهی و فرزانه پور، ۱۳۹۷:۱۸۸) بر این مبنا کمک های صورت گرفته در ابعاد متفاوت فرهنگی، اقتصادی، نظامی و سیاسی - امنیتی صورت گرفت و بر اساس آن پروژه های متفاوتی در آن کشور اجرا گردید. اجرای این پروژه ها، نفوذ ایران در افغانستان را گسترش داد. بر همین مبنا ایران از اولین کشورهای بود که به بازسازی افغانستان کمک کرد. (Bani Kamal and Ra'ees, ۲۰۱۸:۳۱۰)

علاوه بر این و با توجه به موج بی خانمانی و مهاجرت افغانها در پی جنگ، یکی از مهم ترین کشورهای میزبان مهاجرین افغانستان در طی این سالها جمهوری اسلامی ایران بوده است. (Hoodfar, ۲۰۰۷:۲۶۸) اشتراکات و رابطه‌ی ایران و افغانستان تاریخی و در ابعاد مختلف فرهنگی، اجتماعی، مفاخر، باورها و سنن، مذهب و آیین و ... بسیار وثیق بوده و این دو جزء جغرافیایی هستند که از آن در اندیشه سیاسی، جغرافیایی ایران شهری اطلاق می‌گردد. به عبارتی؛ هیچ دو ملتی به این اندازه واقعاً یک ملت نیستند. آمارهای رسمی و غیررسمی، رقمی بین ۱.۵ تا ۳ میلیون مهاجر افغانستانی را در ایران برآورد می‌کنند. از این جمعیت تقریبی، چیزی حدود ۳۶۰ هزار نفر دانش آموز و نیز حدود ۱۱ هزار نفر نیز در حال تحصیل در دانشگاه‌ها می‌باشند. نکته‌ی حائز اهمیت، ورود مداوم مهاجرین به ایران است و همین نکته موجب شده بخشی از جمعیت مهاجرین (یعنی حدود ۲۵ تا ۳۰ درصد مهاجرین) که سن تحصیلات آکادمیک را سپری کرده‌اند و نیز برای اهدافی مانند اشتغال به ایران مهاجرت نموده‌اند از تحصیل باز بمانند. (داودی، ۱۳۹۳:۱۱۰)

طی سال‌های اخیر هزینه تحصیل در مقطع ارشد برای دانشجویان خارجی ۸۰ درصد شهریه شبانه در نظر گرفته می‌شد که چیزی حدود ترمی دو میلیون و پانصد هزار تومان بوده که متناسب با واحدها و رشته‌های مختلف متفاوت بود. اما اخیراً عنوان شد که داوطلبانی که رتبه‌های زیر ۱۰۰ را به دست آورند به طور کامل بورسیه می‌شوند که خود این موضوع بر افزایش رغبت نخبگان

افغانستانی برای تلاش در این رقابت علمی موثر بوده است. هم این موضوع و هم دستور اخیر رهبر معظم انقلاب در راستای ثبت نام تمام دانش‌آموزان مهاجر قانونی و غیرقانونی افغانستانی، موجی از رضایت و امید را در میان خانواده‌های مهاجرین باعث شد.

در کنار اینها کمک‌های آموزشی و فرهنگی ایران از طریق سرمایه‌گذاری در ساخت مدارس و مراکز فرهنگی و ارسال کتب چاپی مختلف، بورسیه‌های تحصیلی و... باعث رشد و گسترش نقش آموزش عالی در روابط دو کشور شد. این امر منجر به افزایش علاقه جوانان افغانستان به تحصیل در ایران شد. (Baiza, 2017: 14-16) اشتراک زبانی و فرهنگی، تعداد دانشجویان افغان در ایران را افزایش داد. بر همین مبنا، دانشگاه‌های ایران از دهه ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰ هجری، مقصد دانشجویان مختلف افغانستان بوده است. گسترش قراردادهای آموزش عالی بین دو کشور و ایجاد بورسیه‌های تحصیلی مختلف توسط دولت ایران برای دانشجویان افغان، علاقه مندی به تحصیلی در ایران را در بین دانشجویان افغانی گسترش داده است. بر همین مبنا امروزه دانشگاه‌های ایران نقش بزرگی در ساختار آموزش عالی و فرهنگی افغانستان ایفا می‌کنند و بر همین مبنا تصویر مثبت ایران را نیز در بین جوانان افغان گسترش دادند به پرستیژ برندینگ ملی ایران افزوده اند. گسترش روابط دانشگاهی و آموزش عالی باعث گذر روابط ایران و افغانستان از ابعاد امنیتی و ژئوپلیتیکی به سمت ابعاد ژئوکالچر و اتصالات فرهنگی شده است. (Shayeq Qassem, 2009: 249) اگر تا اوایل دهه ۸۰ شمسی روابط دو کشور مبتنی بر مسائل امنیتی و استراتژیکی بود، در دهه ۹۰ این روابط با گذر از ابعاد امنیتی وارد فاز ژئو اکونومیکی و سپس ژئو کالچر شده است. در بخش بعدی به توضیح اهمیت مبادلات فرهنگی ایران و افغانستان و نقش فرهنگ و آموزش عالی در این مبادلات می‌پردازیم.

ج- برند سازی مثبت آموزش عالی و مولفه‌های ژئوکالچر روابط ایران و افغانستان:

اهمیت ژئوکالچر افغانستان برای ایران به دلیل وجود پیوندهای کهن تاریخی و فرهنگی بسیار زیاد است، تا جایی که بسیاری از صاحب نظران از این کشور به عنوان حیات خلوت فرهنگی ایران یاد کرده اند. اشتراکات زبانی، فرهنگی و تاریخی چنان سرنوشت دو کشور را در هم تنیده که هیچ کس نمی‌تواند جای خالی ایران را به لحاظ فرهنگی در این کشور پر نماید و ایران به بازیگری بی‌بدیل در عرصه فرهنگ افغانستان تبدیل شده است. (Tober, 2007: 280) بخش عمده کتابهای درسی افغانستان به زبان فارسی است. بسیاری از منابع علمی مورد استفاده

دانشجویان افغان در ایران چاپ می شود. رغبتی عجیب در بین دانشجویان افغان برای حضور در موسسات آموزش عالی و دانشگاههای ایرانی وجود دارد. (داودی، ۱۳۹۳: ۱۱۹-۱۱۸) گرایش خانواده های افغان به استفاده از محصولات رادیویی و تلویزیونی ایرانی به رغم ظهور ده ها شبکه رادیویی و تلویزیونی رنگارنگ که عمدتاً فیلمهای غربی یا هندی را پخش می نمایند و.. همگی نشان از اهمیت حوزه فرهنگ در مناسبات دو کشور دارد.

شرایط خاص کنونی در افغانستان فرصتهای قابل توجهی را برای اعمال دیپلماسی علمی و فناوری جمهوری اسلامی در این کشور فراهم می نماید. وضعیت به گونه ای است که هر دو کشور از قبل همکاری های علمی و فناوری می توانند سود ببرند. افغانستان به مدت بیش از ۲۵ سال درگیر جنگ و خشونت بوده است. (حق پناه و رحیمی، ۱۳۹۰: ۱۲۱) در طول این مدت بخش عمده تاسیسات زیر بنائی آن از بین رفته و شدیداً نیازمند بازسازی و نوسازی است. ایران می تواند با حضور در پروژه های بازسازی افغانستان از توان علمی و فناوری و نیز تجارب گذشته خود بهره لازم را ببرد و در عین حال، کمک شایان توجهی به رفع مشکلات این کشور بنماید. (Akbarzadeh, ۲۰۱۴: ۶۹) در کنار صدور کالا، ایران می تواند خدمات فنی و مهندسی عدیده ای به افغان ها عرضه نماید و از این جهت توانمندی فنی خود را نیز ارتقاء بخشد. افغانستان جمعیتی جوان دارد. اصولاً تمام کشورها بعد از دوران طولانی جنگ به سمت سیاستهای افزایش جمعیت سوق پیدا می کنند. لطمات انسانی فراوان افغانستان در دوران جنگ و جهاد سبب شده تا در طی یک دهه اخیر، این کشور سیاست انبساط جمعیت را در پیش بگیرد. (Sky, ۲۰۰۷: ۱۹) تفکرات سنتی حاکم بر جامعه افغانستان نیز این امر را تسریع کرده است. به همین جهت بخش عمده جمعیت حدود ۲۸ میلیون نفری افغانستان را جوان ها تشکیل می دهند. (Roberts, ۲۰۰۹: ۳۳) نسل جوان پس از جنگ و جهاد افغانستان انگیزه و شور و شوق فراوانی به فراگیری علوم و فنون جدید از خود نشان داده است. فقدان سرمایه و امکانات علمی و آموزشی مانع از آن است که دولت افغانستان بتواند پاسخی در خور و شایسته به این شور و اشتیاق بدهد. بسیاری از جوانهای افغان به ویژه زنان، هنوز فرصت باسواد شدن پیدا نکرده اند. ۷۲ درصد مردان و ۹۳ درصد زنان به مدرسه نرفته و آمار بی سوادی نیز ۷۰ درصدی است. از هر پنج کودک دختر و هر ۳ کودک پسر که واجب التعلیم هستند، تنها یک نفر شانس رفتن به مدرسه را دارند. (به نقل از: سایت وزارت معارف افغانستان، ۱۳۹۳/۱۰/۱۰)

علاوه بر کم کمیت نامطلوب، کیفیت آموزشی نیز در افغانستان بسیار پایین است. فقدان معلمین مجرب، نبود یک برنامه آموزشی جامع، کمبود امکانات آموزشی و... از جمله مشکلات موجود در این زمینه هاست. در حوزه آموزش عالی وضعیت به مراتب بدتر است. در یک سال گذشته تعداد نهمصد هزار نفر متقاضی ورود به دانشگاه در افغانستان وجود داشته که از این تعداد سی هزار نفر در دانشگاههای دولتی و حدود چهار هزار نفر در دانشگاههای خصوصی جذب شده اند. یعنی کمتر از ۱۰ درصد متقاضیان کنکور شانس ورود به دانشگاه را داشته اند. (به نقل از سایت وزارت تحصیلات افغانستان) (داودی، ۱۳۹۳: ۱۱۹) این در حالی است که تحصیلات تکمیلی فوق لیسانس به بالا تا سال ۱۳۹۰ در افغانستان وجود نداشت. برای اولین بار دانشگاه آزاد اسلامی و پیام نور ایران دوره کارشناسی ارشد را در شهر کابل در چندین رشته دایر نمودند. این امر دانشگاههای خصوصی و دولتی افغانستان را نیز ترغیب نمود تا به راه اندازی دوره های کارشناسی ارشد مبادرت نمایند، اما فقدان هیئت علمی مناسب و نبود تاسیسات آزمایشگاهی و کتابخانه و.. مانع از آن بوده که افغان ها در این زمینه توفیقات چشمگیری داشته باشند. این شرایط فرصت طلایی را در اختیار دانشگاههای ایران قرار می دهد تا در افغانستان به ویژه در عرصه آموزش عالی تکمیلی، حضور موثری داشته باشند. تاسیس شعب دانشگاههای مختلف ایران در افغانستان و با همکاری بین دانشگاهها و موسسات آموزش عالی خصوصی دو کشور می تواند هم به لحاظ کمی و هم کیفی سطح آموزش عالی در افغانستان را به شکل چشم گیری ارتقا بخشد.

اشتراکات فرهنگی، زبانی و دینی از جمله مزیت هایی است که حضور ایران در عرصه علم و فن آوری افغانستان را بی بدیل می سازد. (Rashid, ۲۰۱۰: ۳۳۸) اولاً بخش عمده نیروی آموزشی در افغانستان دانش آموخته مدارس و دانشگاههای ایران هستند و به همین جهت با منابع درسی ایران بیشتر مانوس و آشنا بوده و در روند تدریس خود از منابع فارسی و ایرانی استفاده می نمایند. ثانیاً، هر چند پشتون و فارسی دری جزء زبانهای رسمی افغانستان است، اما زبان پشتون در محافل آکادمیک طرفدار چندانی ندارد. عمده پشتون زبان ها فارسی را می فهمند، اما بسیاری از فارسی زبان ها پشتون را نمی فهمند. زبان پشتون به لحاظ علمی چندان قوی نیست و منابع علمی به زبان پشتون بسیار اندک است، در مقابل غنای زبان فارسی و منابع عریده علمی که به این زبان نوشته یا ترجمه شده است، فارسی را برای طالبان علم در افغانستان از جذابیت فراوانی برخوردار کرده است. در حال حاضر بخش عمده منابع درسی در سطح دانشگاهها و موسسات

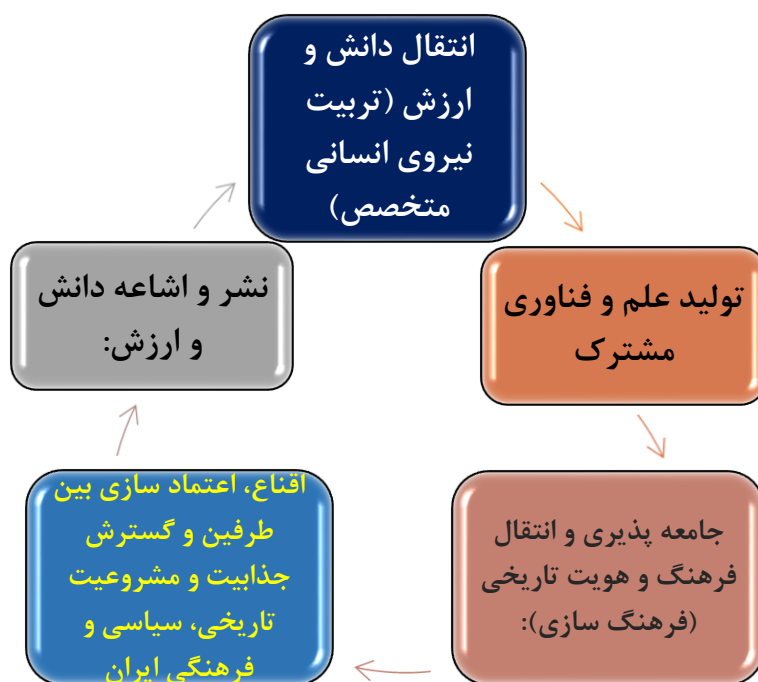
آموزش عالی افغانستان به زبان فارسی و عمدتاً ایرانی است. بافت سنتی جامعه افغانستان به علم و فن آوری غربی به دیده طرح و انکار می نگرند. (Mather, ۲۰۰۳: ۱۰۰) با این وجود مقاومت این جامعه در برابر ورود علم و فن آوری از ایران به عنوان یک کشور اسلامی و همسایه بسیار کمتر بوده است. اشتراکات زبانی و فرهنگی شانس حضور موثر تر ایران را نسبت به دیگر رقبای بویژه غربی ها فراهم تر کرده است. همجوار و نزدیکی مسافت این امکان را فراهم می نماید تا حمل و نقل کالاها، ادوات، نیروی انسانی و... بین ایران و افغانستان با سهولت بیشتری انجام شود. این مزیت سبب می شود تا دسترسی پژوهشگران، اساتید، مهندسان و متخصصان ایران به جامعه هد، بیشتر و مقرون به صرفه تر باشد.

بر همین مبنا امروزه دانشگاههای ایران، توانسته اند با برند سازی مناسب فرهنگی در جامعه افغانستان، خیل عظیمی از نخبگان دانشگاهی را در رشته های مختلف وارد ساختار سیاستگذاری افغانستان کنند. (رحیمیان، ۱۳۹۷: ۱۵۱) نخبه سازی علمی، فرهنگی و سیاسی برای جامعه مدنی و ساختار سیاستگذاری افغانستان، باعث شده است تا پرستیژ علمی بخش آموزش عالی ایران و دانشگاههای کشور در افغانستان، افزایش پیدا کند و بر همین اساس رقابت جوانان افغان برای ورود به دانشگاههای ایران گسترش یابد. محور اساسی که پیوندهای فرهنگی ایران و افغانستان را گسترش داده دانشگاهها و بخش آموزش عالی ایران است. این امر اصولاً توانسته است جریانات مدنی و علمی - آموزشی را در حمایت از فرهنگ، سیاست و اقتصاد ایران در افغانستان بوجود آورد و ضمن عبور از پیوندهای اقتصادی و سیاسی، روابط این دو کشور را وارد مرحله ژئوکالچر کرده است. روابطی که محور اساسی آن دیپلماسی علمی و فرهنگ مشترک است.

د- کارکردهای استراتژیک آموزش عالی ایران در ساخت بندی برندینگ و تصویر سازی

مثبت:

آموزش عالی و دانشگاه‌های ایران از طریق پنج کارکرد زیر به گسترش تصویر مثبت ایران و مستحکم شدن پیوندهای فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بین افغانستان و ایران، کمک می‌کنند. این چهار کارکرد از جمله عوامل اصلی ژئو کالچر شدن روابط این دو کشور است. ژئو کالچر (فرهنگی شدن استراتژیک) به معنای روابط و پیوندهای هویتی و فرهنگی بین این دو کشور است. پیوند فرهنگی اتصالات تمدنی این دو کشور را محکم کرده و بر مبنای همین اتصال، مسائل و مشکلات اقتصادی، سیاسی و بین‌المللی تا به امروز نیز نتوانسته است باعث گسست و واگرایی کامل بین این دو کشور شود. شکل زیر این پنج کارکرد اساسی را نشان می‌دهد.



شکل ۳- کارکردهای آموزش عالی در گسترش برندینگ ملی و تصویر مثبت ایران در

افغانستان

در ادامه هر یک از این کارکردها را توضیح می‌دهیم.

۱- انتقال دانش و ارزش (تربیت نیروی انسانی متخصص):

همانطور که اشاره شد بخش اعظمی از منابع دانشگاهی و آموزشی افغانستان، از ایران تامین می شود. امروزه در اکثر مدارس افغانستان و همچنین دانشگاههای این کشور منابع آموزشی به زبان فارسی معرفی می شود و بیشتر کتب مورد نیاز آموزش و پرورش افغانستان و موسسات آموزش عالی آن از طریق ایران به این کشور وارد می شود. بخش اعظم این منابع به زبان فارسی می باشد. از جمله عوامل اساسی انتقال دانش علمی به زبان فارسی از ایران به افغانستان، تربیت نیروی انسانی متخصص افغانستانی در دانشگاههای ایران است. بر مبنای گفته های رئیس سازمان امور دانشجویان وزارت علوم ایران، از ۲۶ هزار دانشجوی خارجی در ایران تا اواسط سال ۱۳۹۷، حدود ۱۷ هزار دانشجو از کشور افغانستان هستند. (خبرگزاری مهر، ۱۷ دی ۱۳۹۶)

سالانه حدود ۵۰۰ دانشجوی خارجی از دانشگاههای ایران فارغ التحصیل می شوند که از این تعداد حدود سیصد و پنجاه نفر، از دانشجویان افغانی هستند. (خبرگزاری دانشجویان، ۲۴ تیر ۱۳۹۷) بر مبنای آمار وزارت آموزش عالی و تحصیلات افغانستان تا سال ۱۳۹۲، ۱۵ هزار دانشجوی افغانستانی از دانشگاههای ایران فارغ التحصیل شده اند. بر همین اساس نرخ سواد مهاجرین افغان داخلی ایران از ۶ درصد در سالهای نخست ورود به ایران به ۷۰ درصد در حال حاضر رسیده است. (خبرگزاری صدای افغان، آو، ۲۴ خرداد ۱۳۹۲) بر مبنای برنامه های سازمان کمیساریای عالی مهاجران سازمان ملل متحد در ایران، اتحادیه اروپا و وزارت خارجه و همینطور وزارت علوم ایران، برنامه هایی نیز برای بازگشت تحصیلکردگان افغانی دانشگاههای ایران، به کشورشان، پیش بینی شده است. امروزه، مقصد اول دانشجویان افغان، هندوستان است، ایران دومین مقصد دانشجویان افغانستانی و پس از آن ترکیه و مالزی بیشترین دانشجوی افغان را دارد. (خبرگزاری فارس نیوز بخش افغانستان، آذر ۱۳۹۴) بر همین مبنای دانشگاههای ایران نقش مهمی در تربیت نیروی انسانی متخصص و نخبه برای افغانستان دارند.

دولت ایران نیز هر ساله در قالب برنامه های همکاری بشر دوستانه و آموزشی، به تعداد زیادی از دانشجویان افغان بورس تحصیلی اعطاء می کند. بر همین اساس سیاست مبتنی بر بورسیه نخبگان برتر از مهاجرین افغانستان، نوعی سرمایه گذاری است که کشور می تواند با استفاده از توان فکری ایشان، پروژه های خود را به پیش ببرد. که خود این موضوع ضرورت برنامه ریزی

برای این هدف را ضروری می‌سازد. نکته‌ی دیگر، ناظر به تاثیرات آتی اقتصادی قابل بیان است. بدین معنا که با تربیت نخبگان و استفاده از این ظرفیت دانش آموختگان، به رونق اقتصادی و افزایش تبادلات تجاری بین دو ملت دست یابیم. (تباتیان و رضاپور، ۱۳۹۳: ۴۳) موضوع دیگر قطب‌سازی تحصیلات تکمیلی برای دانشجویان افغانستانی است. قطب‌سازی، باعث مرجعیت علمی و افزایش درخواست تحصیلات در ایران خواهد شد که علاوه بر افزایش اثرگذاری فکری، می‌تواند زمینه رونق اقتصاد دانش را نیز موجب شود؛ کاری که به تازگی در تاجیکستان و برخی کشورهای حاشیه خلیج فارس در سطحی متفاوت در حال اجرا است. که تمام این موارد مستلزم اعطاء تسهیلات به دانشجویان کم‌بضاعت، کاهش بوروکراسی ورود به تحصیلات تکمیلی برای دانشجویان مهاجر و ایجاد زمینه‌ی کاری متناسب به تخصص‌ها و نیز بسترسازی و مذاکره با طرف افغانستانی برای جذب این نیروهای نخبه در بدنه مدیریتی و ساختارهای اقتصادی و نیز تسهیل تردد نخبگان بین دو کشور است. (پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۹۷) این امر باعث شده که اصولاً دانشگاه‌های ایران نقش مهمی در افزایش نخبگان افغانستانی داشته باشد. در سالهای اخیر شاهد رشد روز افزون موفقیت دانش آموزان و دانشجویان مهاجر افغانستانی در آزمونهای سراسری مقاطع ارشد و دکتری بوده ایم که موجی از افتخار آفرینی را برای جامعه مهاجر و میزبان به همراه داشته است. نخبه‌سازی دانشگاه‌های ایران برای افغانستان، می‌تواند در آینده نقش مهمی را در روابط این دو کشور بازی کند. اکثر این نخبگان در آینده می‌توانند نماینده مدنی اتصالات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بین دو ملت باشند. هر چند برخی از آنها نیز در آینده به کشورهای دیگر نیز مهاجرت می‌کنند و در آنجا نیز نام ایران و برند آموزش عالی آن را با خود به همراه دارند.

۲- تولید علم و فناوری مشترک

از جمله اقدامات دیگری که آموزش عالی و دانشگاه‌های ایرانی توانسته‌اند در زمینه همکاری‌های مشترک با نخبگان و جامعه دانشگاهی افغانستان انجام دهند، تولید فناوری‌های مشترک است. بر همین مبنا امروزه بسیاری از شرکتها و شهرکهای صنعتی و دانشگاهی در ایران به خصوص در استانهای مرزی با دانشگاهها و مراکز مطالعاتی افغانستان قرارداد همکاری مشترک

امضا کرده اند. به عنوان مثال در بین سالهای ۹۰ تا ۹۵ حدود دوازده قرار داد تولید مشترک و یا انتقال دانش فنی بین شهرکهای صنعتی استانهای خراسان رضوی و شمالی و مراکز صنعتی و دانشگاهی افغانستان امضا شده است. (خبرگذاری ایرنا، ۲۶ آذر ۱۳۹۶) این قراردادها بر مبنای مشاوره، سرمایه گذاری، انتقال تجربیات در بخش بازاریابی و تولیدات با کیفیت و متناسب با نیاز روز دو کشور می باشد که با همکاری دانشگاهها و موسسات آموزش عالی کشور افغانستان انجام می گیرد. این امر باعث شده است که برخی از کالاها و فناوری های ایرانی که به افغانستان صادر می شوند و یا به صورت مشترک با این کشور تولید می شوند، از کیفیت بالایی برخوردار باشند و بتوانند بازار های محلی افغانستان را نیز تصاحب کنند. امروزه بسیاری از شرکتهای و کارخانه های بزرگ ایرانی توانسته اند با همکاری مراکز دانشگاههای شعبه های خود را در اقصی نقاط مختلف افغانستان با سرمایه گذاری مشترک دایر کنند.

۳- نشر و اشاعه دانش و ارزش

بخش عظیمی از گفتمان علمی حاکم بر فضای آموزش عالی افغانستان برگرفته از انتقال و نشر دانشها و ارزشهایی است که در محیطهای آکادمیک و علمی ایران حاکم است. امروزه اکثر دانشگاههای ایران با دانشگاه های افغانستان برنامه تبادل استاد و دانشجو امضا کرده اند و بر همین اساس تعداد زیادی از استادان ایران بر مبنای این برنامه های تبادل علمی، توانسته اند در محیطهای دانشگاهی افغانستان به تدریس مشغول شوند و به انتقال تجارب خود به دانشجویان افغان اقدام کنند. علاوه بر این بر مبنای این برنامه ها تعداد زیادی از دانشجویان افغان می توانند در دانشگاه های ایران ادامه تحصیل دهند و بر همین مبنای می توانند از تجربیات علمی و آموزشی محیط های آکادمیک ایران بهره ببرند. به عنوان مثال دانشگاه فردوسی مشهد از جمله دانشگاه هایی است که تبادلات گسترده علمی و آموزشی را با دانشگاه های افغانستان دارا می باشد و میزبان بیشترین تعداد دانشجویان افغانی حاضر در کشور نیز می باشد. این دانشگاه با شش تا از بزرگترین دانشگاه های افغانستان قرارداد همکاری دارد و بر مبنای همین قرارداد تعداد زیادی از اساتید دانشگاه فردوسی می توانند سالانه به افغانستان سفر کنند و در دانشگاه های این کشور به تدریس و فعالیت علمی بپردازند. علاوه بر این در فرآیند تحصیل دانشجویان ایرانی در افغانستان، فرآیند انتقال ارزشهای اخلاقی و عینی ایرانیان به دانشجویان افغان اتفاق می افتد و آنها با کسب

ارزشهای مثبت ایرانی، در آینده می‌توانند ایده‌های اخلاقی و ارزشی فرهنگ ایران را به هموطنان خود انتقال دهند. همین امر امروزه باعث شباهت رفتاری زیاد ایرانیان با افغان‌ها شده است، به طوری که اصولاً مردم افغانستان کسانی را که در ایران تحصیل و یا کار می‌کنند و خصوصیات آنجا را کسب می‌کنند، در زبان محلی اشان ایرانی شده می‌نامند.

۴- جامعه‌پذیری و انتقال فرهنگ و هویت تاریخی (فرهنگ‌سازی)

اطلاع از تاریخ و فرهنگ منطقه و تمدن آن در بین دانشجویان و نسل جدید افغانها که به تحصیلات عالی و منابع معتبر دسترسی نداشته‌اند، بسیار کم بوده است. ورود آنها به دانشگاههای ایرانی، مبانی جدید و تازه‌ای از فرهنگ و هویت تاریخی را در دسترس آنها قرار می‌دهد. دانشگاه‌های ایران با فرهنگ‌سازی مناسب و ساخت بندی یک هویت تاریخی و تمدنی مشترک منطقه‌ای بر مبنای اندیشه ایرانی‌شهری، توانسته‌اند خیل عظیمی از جوانان افغان را جذب هویت و فرهنگ تاریخی مشترک، کنند. تربیت نسل متخصص و نخبه در دانشگاههای ایران به خصوص در حوزه‌های علوم اجتماعی و انسانی، باعث شکل‌گیری گفتمان فرهنگی و تاریخی ایرانی‌شهری در بین نسل جوان افغان می‌شود. نسلی که تا قبل از تحصیل در دانشگاههای ایران با تصویری مبهم از هویت تاریخی و فرهنگی افغانستان و حوزه‌های تمدنی آن دارند. دانشگاهها و آموزش عالی در ایران با گفتمان‌سازی و جامعه‌پذیری مثبت در بین دانشجویان افغانی، توانسته‌اند ایده‌ها و راهبردهای فرهنگی و تاریخی ایران فرهنگی بزرگ را در بین این دانشجویان گسترش دهد. امروزه دانشجویان افغانی زیادی در فرهنگ و هویت تاریخی حوزه ایرانی‌شهری بزرگ جذب شده‌اند و آن را پذیرفته‌اند و اینها در آینده به راحتی می‌توانند نماینده این گفتمان فرهنگی و انتقال‌دهنده آن به نسلهای بعدی افغانستان در این کشور باشند و این می‌تواند دو ملت را از لحاظ تاریخی و هویتی بیشتر بهم نزدیک کند.

۵- اقلان، اعتماد سازی بین طرفین و گسترش جذابیت و مشروعیت تاریخی، سیاسی و فرهنگی ایران

تصویر سازی منفی رسانه‌های غربی از ایران و ماهیت انقلاب اسلامی باعث شده است که در برهه‌ای از تاریخ روابط بین دو کشور، تصویر و برندینگ ایران در افغانستان نیز منفی باشد.

دانشجویان افغانستان در ایران و افزایش تبادلات فرهنگی و شناخت ایران از دریچه فرهنگ، تاریخ، هنر و زبان مشترک باعث گسترش اعتماد سازی بین شهروندان دو کشور و گسترش جذابیت و مشروعیت تاریخی، سیاسی و فرهنگی ایران و گفت‌وگوهای سیاسی و فرهنگی آن در منطقه می‌شود. این امر متعاقباً باعث گسترش گروه‌های حامی ایران در بین نخبگان افغانستان و منطقه شده و با اقبال این نخبگان، حمایت آنها را از سیاستها و ایده‌های مشروع نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران، در منطقه افزایش می‌یابد. (سادات محسنی، ۱۳۹۴: ۱۰۱) این امر در بلند مدت باعث گسترش تصویر و پرستیژ مثبت منطقه ای ایران و افزایش محبوبیت ادراک برندینگ ملی ایران در افغانستان و منطقه می‌شود. به عنوان مثال حمایت دولت افغانستان از ائتلاف عربستان برای حمله به یمن در سال ۲۰۱۵، باعث بوجود آمدن موجی از اعتراضات در رسانه‌ها و نخبگان افغانستان شد. بخش اعظمی از این اعتراضات را دانشجویان و نخبگان افغانستان هدایت می‌کردند و به عنوان مثال در دیدار دانشجویان افغانی مقیم هند و رئیس جمهور وقت افغانستان اشرف غنی در هندوستان، این دانشجویان که برخی از آنها در مقاطع قبلی در دانشگاه‌های ایران درس خوانده بودند، به شدت به این عمل دولت افغانستان انتقاد کردند. (خبرگزاری آسیا، ۲۴ شهریور ۱۳۹۵)

در کنار اینها، افزایش آگاهی روز افزون مردم ایران نسبت به حقوق مهاجران افغانی در شبکه‌های اجتماعی و اتصال و پیوند فرهنگی و عاطفی مردم دو کشور، باعث گسترش علائق عاطفی افغانها نسبت به ایران شده و متعاقباً جذابیت برندینگ و تصویر ملی ایران در بین افغانها نیز افزایش یافته است. امروزه دیگر افغانها به ایران تنها به عنوان یک کشور همسایه نگاه نمی‌کنند بلکه، ایران و تحولات آن بخشی از تحولات افغانستان شده است، تحولاتی که می‌تواند تاثیر مستقیمی بر زندگی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی افغانها بگذارد. بر همین مبنا پیوند وجودی بین این دو کشور افزایش پیدا کرده و بر مبنای مفروض این مقاله عامل اساسی این پیوند آموزش عالی و دانشگاه‌های ایران و نقش مهم آنها در تربیت نسل جدید نخبگان افغانستانی است.

نتیجه

گسترش دانشجویان افغانی در ایران در کنار ابعاد اقتصادی، باعث برند سازی دانشگاه‌های ایرانی در سطح منطقه ای و بین‌المللی می‌شود. همانطور که در خلال بحث ذکر شد، آموزش عالی در ایران از طریق پنج کارکرد مورد بحث، باعث بازسازی و ساخت بندی برندینگ و تصویر ملی مثبت ایران در بین اذهان و مخاطبان افغانی از طریق ترویج ایده‌های فرهنگی می‌شود. ژئوکالچر ایده‌آساسی ساختار آموزش عالی ایران بر مبنای ارتباط دو طرفه می‌باشد. دانشگاه‌های ایرانی از طریق ترویج فرهنگی و جامعه‌پذیری مثبت دانشجویان افغان، ضمن تربیت نیروی انسانی برای جامعه افغانستان، آنها را با تاریخ و فرهنگ گذشته خود آشنا می‌کند و همین تاریخ و فرهنگ مبنای ارتباط و اتصال استراتژیک نخبگان دو کشور می‌باشد. با وجود مشکلات فراوان آموزش عالی و دانشگاه‌های ایرانی، آنها تا به امروز توانسته‌اند، در هدف گذاری‌های خود در رابطه با دانشجویان افغانستانی تا حدودی موفق باشند. اصولاً امروزه گفتمان مدرنیته و پیشرفت در افغانستان از دریچه زبان فارسی بازنمایی و ساخت بندی می‌شود و ایران و تاریخ و فرهنگ آن نیز نقش مهمی در این بازسازی گفتمانهای مدرنیته در افغانستان امروز دارد. آموزش عالی توانسته است، چهره‌ای متفاوت و جدید از ایران را برای مردم افغانستان نمایش دهد و بر مبنای تربیت نیروی متخصص توانسته است در محیط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و علمی افغانستان نیز تاثیر گذار باشد. امروزه حجم تبادلات و ارتباطات فرهنگی و علمی ایران و افغانستان الگو و نمونه‌ای مناسب از پیوندهای ژئوکالچری بین کشورها و ملت‌ها می‌باشد. آموزش عالی ایران با ساخت بندی برندینگ و تصویر ایران و ترویج ایده‌های علمی، سیاسی و فرهنگی ایران در منطقه و افغانستان، باعث گسترش محبوبیت و شهرت مثبت برندینگ ملی ایران و افزایش پرستیژ آن در بین جامعه مدنی افغانستان شده است و نخبگان و تربیت شدگان افغان دانشگاه‌های ایرانی امروزه نقش سفرای فرهنگی، تاریخ و هویت ایرانی را بر عهده دارند. پیوند ایران و افغانستان از طریق گفتمان ژئوکالچر گسترش یافته است و با وجود مشکلات مختلف منطقه‌ای و فی‌ما بین، دو کشور توانسته‌اند از حوزه امنیتی - سیاسی وارد حوزه ژئوکالچر شوند و پیوندهای مردمی و مدنی بین مردم دو کشور نیز افزایش یافته است. انتقال دانش ایرانی و نخبگان تربیت شده در نظام دانشگاهی ایران، پیوندهای ژئوکالچری بین ایران و افغانستان را زیاد کرده و این امر باعث شده است تا اصولاً دولت افغانستان در زمینه سیاست گذاری منافع بلند

مدت مشترک دو کشور را در نظر بگیرد. امروزه بخش اعظمی از ادراک تصویر و برندینگ مثبت ایران در افغانستان مدیون نخبگان تربیت شده در نظام آموزش عالی ایران است. بر همین اساس نظام آموزش عالی در ایران (از جمله دانشگاه‌های ایرانی) می‌تواند با برنامه ریزی صحیح و آینده پژوهانه و هدف گذاری دقیق تر، نفوذ فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و علمی ایران در افغانستان را افزایش دهد و نقش تاثیر گذاری را در آینده تحولات افغانستان بر عهده بگیرد.

منابع

- بیدالله خانی، آرش (۱۳۹۶) شورای نوردیک و سیاستگذاری ساخت تصویر ملی و برندینگ بین المللی؛ دریچه خوشبختی به جهان معاصر، مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی، دوره ۷، شماره ۲۲، بهار، صص ۷۵-۹۱.
- بیدالله خانی، آرش، کهرازه، یاسر (۱۳۹۷) پروژه برندینگ ملت و تصویر سازی ملی؛ پهلوی اول و فرآیند برساخت گرایی و بازسازی تصویر ایران مدرن، پژوهشنامه تاریخ، دوره ۱۳، شماره ۵۰، بهار، صفحه ۱-۲۱.
- پژوهشکده مطالعات راهبردی (۱۳۹۷) موفقیت نخبگان مهاجر افغانستان در آموزش عالی ایران؛ فرصت ها و چالش ها، یادداشت راهبردی، لینک دسترسی در سایت پژوهشکده مطالعات راهبردی: <http://www.riss.ir>
- تاجبخش، شهربانو و فاضلی، محمد (۱۳۹۵) ایران و روابط با افغانستان پس از توافق هسته ای ، دوره ای جدید برای تعامل سازنده، فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست گذاری عمومی، دوره ششم، شماره ۲۰، پاییز، صص ۱۹۳-۲۰۴
- حق پناه، جعفر، رحیمی، محمد (۱۳۹۰) ژئوپلیتیک افغانستان و تحولات منطقه ای غرب آسیا، تهران: دانشگاه امام صادق.
- داودی، علی اصغر (۱۳۹۳) دیپلماسی علم و فن آوری ایران در افغانستان؛ فرصت ها و چالشها، فصلنامه پژوهش های راهبردی سیاسی، سال سوم، شماره ۱۱، زمستان، شماره پیاپی ۴۱، صص ۱۰۳-۱۲۷

- رحیمیان، اشرف (۱۳۹۷) **برند سازی دانشگاه؛ نیاز جدید آموزش عالی (مطالعه موردی؛ دانشگاه پیام نور مرکز کرج) مدیریت و برنامه ریزی در نظام های آموزشی، دوره ۱۱، شماره ۱ (پیاپی ۲۰) بهار و تابستان، صص ۱۳۹-۱۵۸**
- سادات محسنی، هدی و سادات محسنی، فریبا (۱۳۹۴) **تاثیر دیپلماسی علم و فناوری بر افزایش قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه مدیریت در دانشگاه اسلامی، سال چهارم، شماره ۱، بهار و تابستان، صص ۹۷-۱۱۶**
- عباسی، ابراهیم (۱۳۹۱) **عناصر ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی محلی در توسعه روابط دو جانبه ایران و افغانستان، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال هشتم، شماره سوم، پاییز، صص ۱۸۲-۲۱۵.**
- عباسی، ابراهیم و رنجبردار، مجید (۱۳۹۰) **کمک های مالی ایران به افغانستان: اهداف و آثار اقتصادی آن، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، پاییز، صص ۱۹۵-۲۲۹**
- فلاح نژاد، علی و امیری علی (۱۳۹۴) **روابط ایران و افغانستان؛ همگرایی یا واگرایی، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال هشتم، شماره ۲۹، پاییز، صص: ۱۲۵-۱۵۰**
- مرادی، بهرام، ترکاشوند، جلال (۱۳۸۹) **افغانستان جدید و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: برآیند پویا.**
- موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار (۱۳۹۰) **کتاب آسیا؛ ویژه مسائل افغانستان، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.**
- نباتیان، محمد اسماعیل و رضا پور، حسین (۱۳۹۳) **نقش قدرت نرم آموزش عالی در تحقق اهداف انقلاب اسلامی، سیاست متعالیه، سال دوم، شماره هفتم، زمستان، صص ۳۹-۵۸**
- یوسف زهی، ناصر و فرزانه پور، حسین (۱۳۹۷) **آسیب شناسی روابط بازرگانی ایران و افغانستان از منظر رهیافت اقتصاد سیاسی (۲۰۰۱-۲۰۱۸)، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال سیزدهم، شماره دوم، بهار، صص ۱۸۷-۲۲۴**

-Anholt, S (۲۰۰۷) **Competitive identity: the new brand management for nations, cities and regions.** Basingstoke: Palgrave Macmillan

-In the Akbarzadeh, S., (۲۰۱۴) **Iran's Policy towards Afghanistan: Shadow of the United States, Journal of Asian Security and International Affairs, vol. ۱, ۱: pp. ۶۳-۷۸.**

- Baiza, Y.,(۲۰۱۷) **Education in Afghanistan: Developments, Influences and Legacies Since ۱۹۰۱**,New York: Routledge
- Bani Kamal, A.M. and Ra'ees, W. (۲۰۱۸) **Iran's Aid Diplomacy in Afghanistan: The Role of Imam Khomeini Relief Committee**, Contemporary Review of the Middle East, vol. ۵, ۴: pp. ۳۰۸-۳۲۶.
- Dinnie, K. (۲۰۰۸) **Nation Branding: Concepts, Issues, Practice**. Oxford, UK: Butterworth Heinemann.
- Fan, Y. (۲۰۰۸) **Soft power: The power of attraction or confusion**. Place Branding and Public Diplomacy, ۴ (۲): ۱۴۷-۱۵۸.
- Hoodfar , H.(۲۰۰۷) **Women, religion and the 'Afghan Education Movement' in Iran**, Journal of Development Studies, Vol. ۴۳, Issue ۲. pp:۲۶۵-۲۹۳
- Lee, K.M. (۲۰۰۹) **Nation branding and sustainable competitiveness of nations**. PhD thesis, University of Twente, http://doc.utwente.nl/۶۰۷۵۴/۱/thesis_K_M_Lee.pdf, accessed ۱ April ۲۰۰۹.
- Mather, Dave, (۲۰۰۳) **Afghanistan: Foreign Intervention And Social Transformation**, Journal Critique, Volume ۳۱, Issue ۱, May, Pages ۹۱-۱۱۶.
- Rashid, Ahmed, (۲۰۱۰) **Prospect for Peace in Afghanistan**, Asian Affairs, volume ۴۱, Issue ۳, November, pages ۳۳۵-۳۶۶.
- Roberts, Adam (۲۰۰۹) **Doctrine and Reality in Afghanistan**, Journal of Survival, Volume ۵۱, Issue ۱, March, ۲۹-۶۹.
- Roth, K.P. and Diamantopoulos, A.(۲۰۰۹) **Advancing the country image construct**. Journal of Business Research ۶۲, pp: ۷۲۶-۷۴۰.
- Shayeq Qassem, Ahmed (۲۰۰۹) **Afghanistan: Imperatives of Stability Misperceived**, Iranian Studies, Volume ۴۲, Issue ۲, April. Pp:۲۴۷-۲۷۴.
- Sky, Emma,(۲۰۰۷) **Increasing ISAF's Impact on Stability in Afghanistan**, Defense& security Analysis, Volume ۲۳, Issue ۱, March, pages ۷-۲۵.
- Therme,C.,(۲۰۱۷) **The Shi'a Afghan Community: Between Transnational Links and Internal Hurdles**, Iranian Studies Vol. ۵۰, Issue ۴, pp:۵۱۱-۵۲۱
- Tober,Diane (۲۰۰۷) **"My Body Is Broken Like My Country": Identity, Nation, and Repatriation among Afghan Refugees in Iran**, Iranian Studies ,Vol. ۴۰, - No.۲, pp:۲۶۳-۲۸۵

-Wang, J. (۲۰۰۶). **Localising public diplomacy: the role of sub-national actors in nation branding**. *Place Branding*, ۲(۱): ۳۲-۴۲

ج- منابع اینترنتی و خبری

-پورتال خبرگذاری دانشجو

www.snn.ir

-پورتال خبرگذاری صدای افغان (آوا)

<https://www.avapress.com/fa/>

-پورتال خبرگذاری مهر

<https://www.mehrnews.com>

-پورتال خبرگذاری فارس، بخش افغانستان

<http://af.farsnews.com/>

-پورتال خبرگذاری آسیا

<http://www.asianews.af>

-پورتال خبرگذاری ایرنا،

<http://www.irna.ir>

اثرات بی‌ثباتی در افغانستان بر توسعه پایدار ایران (مطالعه موردی: مسایل امنیتی، فرهنگی، اجتماعی استان سیستان و بلوچستان)

سعید محمدی صادق

چکیده

از میان کشور های همسایه ایران و درگیر منازعات فرقه ای و مذهبی، افغانستان، همواره صحنه جنگ و بی‌ثباتی، درگیری ها و خشونت‌های فرقه‌ای بوده است. به طوریکه بر اثر تجاوزات خارجی، جنگ های داخلی، اقدامات تروریستی، و شرارت دهها هزار انسان بی‌گناه به قتل رسیده اند. این در حالی است که به دلیل مجاورت جغرافیایی افغانستان با ایران، طی سه دهه اخیر، شاهد صدور خشونت ها و تروریست های فرقه ای از پاکستان به منطقه سیستان و بلوچستان و تهدیدات امنیتی ناشی از آن، برای ایران بوده ایم. این پژوهش به دنبال تبیین و تشریح تأثیرات تحولات داخلی و بی‌ثباتی های موجود در ساختار سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور افغانستان بر امنیت جامعه ایرانی به ویژه در منطقه سیستان و بلوچستان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی است. سؤال اصلی این پژوهش تحت عنوان «بی‌ثباتی در افغانستان چه پیامد های سیاسی - امنیتی بر استان سیستان و بلوچستان به همراه داشته است؟»، می باشد. روش تحقیقی روش توصیفی - تحلیلی است که در ادامه با روش کتابخانه ای و از طریق تحقیق و تفحص در کتب و مقالات علمی و سایت های معتبر اینترنتی به تجزیه و تحلیل مطالب در خصوص موضوع تحقیق پرداخته شده است.

کلید واژه : بحران، بی‌ثباتی، امنیت، مرز، افغانستان، ایران، سیستان و بلوچستان

مقدمه

با بی‌ثباتی سیاسی، اقتصادی و اداری موجود در افغانستان در چند دهه اخیر و حتی با تشکیل دولت جدید و حضور نظامیان آمریکایی و نیروهای ناتو در آن کشور، که هنوز هم شاهد تحت تأثیر قرار داشتن کشورهای همجوار افغانستان و به ویژه ایران به صورت‌های مختلف هستیم. این تأثیرات نه تنها اثرات کوتاه مدت ناگواری را به دنبال دارند بلکه اثرات آن در مناطق مرزی منجر

به معضلات بلند مدتی می‌گردد که برنامه ریزی در این مناطق را نیز با مشکل مواجه خواهد کرد. زمینه‌ها و ریشه‌های بروز ناامنی و تهدید در مناطق مرزی شرق کشور ایران بسیارند. برخی از این عوامل در مناطق مرزی ایران با افغانستان عبارتند از: عدم وجود اشتغال مناسب، سطح پایین رفاه و فرهنگ، تعارض‌های فرهنگی و قومی و مذهبی، وجود برخی جریان‌های مرکز گریز، فعالیت جریان‌های تند مذهبی متأثر از خارج مرزها، عدم مدیریت صحیح، نبود کنترل کامل بر مناطق مرزی، خویشاوندی برخی بلوچ‌های ایرانی با بلوچ‌های پاکستان و اخذ تابعیت پاکستان همزمان با تابعیت ایرانی، فعالیت کم بازارچه‌های مرزی، مشارکت در شغل‌های کاذب یا غیر قانونی، جذب شدن به باند‌های قاچاق موادمخدر و شرارت، عدم رفاه اقتصادی و اجتماعی مناسب در منطقه و توسعه نیافتگی و عدم کنترل و انسداد کامل، همچنین، افزایش حضور نظامی-امنیتی آمریکا در افغانستان، افزایش حضور نیروهای ناتو در افغانستان، تلاش نیروهای خارجی از جمله آمریکا برای تأثیرگذاری بر انتخابات و فضای سیاسی افغانستان، وجود حاکمیت ضعیف در افغانستان، استفاده افغانستان از آب هیرمند به بهانه خشکسالی برای فشار به ایران، عدم همکاری جدی در استرداد مجرمان فراری به افغانستان، وجود جمعیت بالای بیکار در افغانستان و مهاجرت مداوم آنها به ایران برای کار، تشدید تولید مواد مخدر در افغانستان و افزایش قاچاق آن به سمت ایران و حذف تدریجی سیاستمداران نزدیک به ایران در ساختار حکومتی افغانستان را می‌توان ذکر کرد.

بیان مسأله

در میان کشورهای همسایه ایران، کشور افغانستان به دلیل تداوم جنگ و بی‌ثباتی طی سه دهه گذشته همواره منشأ صدور بحران به کشورهای همسایه به خصوص ایران بوده است. بر این اساس، طی سه دهه گذشته حمله شوروی به افغانستان و اشغال این کشور، جنگ بر علیه اشغالگران روس، جنگ داخلی بعد از خروج شوروی از افغانستان، قدرت‌یابی گروه طالبان و القاعده و سرانجام حمله و اشغال نظامی این کشور توسط آمریکا وضعیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی این کشور را در شرایط بسیار نابسامان قرار داده است. به طوری که افغانستان در طی سه دهه به ویرانه‌ای تبدیل شده است، تأسیسات زیر بنایی تقریباً به کلی از بین رفته و فقر

و محرومیت در این کشور بیداد می‌کند. بدون تردید پیامدهای این وضعیت نامناسب، ابتدا همسایگان این کشور را درگیر خواهد ساخت و در این بین ایران در طی دو سه دهه گذشته همواره از پیامدهای جنگ، ترور، بی‌ثباتی سیاسی، فقر، توسعه نیافتگی و... در افغانستان رنج برده است. امروزه عدم وجود صلح و امنیت در افغانستان، وجود سیاست‌های اشغال‌گرانه آمریکا و خصوصاً سیاست‌های پنهان برخی کشورها به منظور انتقال موادمخدر و باندهای قاچاق اسلحه و گروه‌های خرابکارانه به ایران مواردی است که همواره ایجاد ثبات امنیت منطقه را به مخاطره افکنده است. با بی‌ثباتی سیاسی، اقتصادی و اداری موجود در افغانستان در چند دهه اخیر و حتی با تشکیل دولت جدید و حضور نظامیان آمریکایی و نیروهای ناتو در آن کشور، که هنوز هم شاهد تحت تأثیر قرار داشتن کشورهای همجوار افغانستان و به ویژه ایران به صورت‌های مختلف هستیم. این تأثیرات نه تنها اثرات کوتاه مدت ناگواری را به دنبال داشته، بلکه اثرات آن در مناطق مرزی منجر به معضلات بلند مدتی گردیده که برنامه‌ریزی در این مناطق را نیز با مشکل مواجه ساخته است. مرز ایران و افغانستان از دهانه ذوالفقار شروع می‌شود که طول آن ۹۴۵ کیلومتر است که از این مقدار ۲۸۲ کیلومتر آن با استان سیستان و بلوچستان می‌باشد. و مناطق حساس آن نیز از شمال دریاچه هامون شروع، و تادهانه ذوالفقار ادامه می‌یابد. استان سیستان و بلوچستان خطه‌ای مرزی است که بیشتر از آن که داشته‌ها و باورهایش در اذهان عمومی انعکاس پیدا کند، چهره‌ای منفی از آن انعکاس پیدا کرده است. داشته‌هایی که طی چندین سال اخیر تحت‌الشعاع مسائل فرامرزی (علی‌الخصوص بی‌ثباتی افغانستان)، قرار گرفته و موجب پیامدهای سیاسی، امنیتی، اجتماعی و فرهنگی در استان گردیده است. مهمترین پیامدهای بی‌ثباتی در افغانستان بر استان سیستان و بلوچستان را می‌توان در مؤلفه‌های چون: فعالیت اشراک و قاچاقچیان موادمخدر در داخل و آنسوی مرزها، فعالیت گروه‌های تروریستی که اقدامات منفی سیاسی و ضد امنیتی مرتکب می‌شوند، حضور مهاجرین افغان و تبعات ناشی از این حضور، قاچاق کالا، ورود، حمل و خرید و فروش سلاحهای جنگی غیرمجاز و جرائم خشن (سرقت‌های مسلحانه، آدم‌ربایی، گروگان‌گیری و گروکشی، تحرکات اشراک)، وجود بحران‌های سیاسی - اقتصادی و امنیتی در کشور افغانستان و ضعف حاکمیت آن در مرز، اختلافات ارضی، مرزی، حقایق هیرمند، و ... جستجو کرد. این پژوهش به دنبال تبیین و تشریح تأثیر تحولات داخلی و بی‌ثباتی‌های موجود در کشور

افغانستان بر بروز چالش‌های سیاسی، امنیتی، اجتماعی و فرهنگی در استان سیستان و بلوچستان می‌باشد.

سؤالات تحقیق

بی‌ثباتی در افغانستان چه پیامدهای سیاسی - امنیتی بر استان سیستان و بلوچستان به همراه داشته است؟

بی‌ثباتی در افغانستان چه پیامدهای فرهنگی - اجتماعی را در استان سیستان و بلوچستان به همراه داشته است؟

پیشینه و سوابق تحقیق

پیشینه پژوهش یکی از مهمترین بخش‌های هر تحقیق است. بر اساس آن می‌توان چشم‌انداز فعالیت‌های پژوهشی گذشته در ارتباط با موضوع پژوهش و همچنین همسویی و ناهم‌سویی‌های پژوهش‌های گذشته که به طور مستقیم با موضوع پژوهش در ارتباط هستند، یا حداقل در یکی از متغیرهای پژوهش مشابهت دارند را شناخت. در باب موضوع این پژوهش، تا به اکنون تحقیق مستقلی صورت نگرفته است. بر این اساس، مهمترین کارهای پژوهشی که در خصوص پیامدهای بی‌ثباتی در افغانستان بر مسائل سیاسی، امنیتی، اجتماعی و فرهنگی استان سیستان و بلوچستان انجام شده عبارتند از:

پایان نامه ای با عنوان «مرز و امنیت در سیستان و بلوچستان» توسط اسرافیل نصیری در سال ۱۳۸۹ در دانشگاه آزاد اسلامی واحد چالوس در مقطع کارشناسی ارشد دفاع شده است. در این تحقیق بیشتر به نقش قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه پرداخته شده است. و سیاست‌هایی که این قدرت‌ها در خصوص ایجاد ناامنی در مرزهای سیستان و بلوچستان به آن دامن می‌زنند و همچنین آسیب‌ها و انواع جرائم موجود در مرزهای جنوب شرق پرداخته شده است. در این تحقیق ناامنی و خشونت در مرزهای سیستان و بلوچستان بیشتر زائیده عوامل خارجی بیان گردیده که به تحركات داخلی دست زده و به شرارت‌ها و ناامنی‌ها در این منطقه دامن می‌زنند.

اهمیت و ضرورت انجام تحقیق

امنیت مفهومی ذهنی، نسبی و مقوله‌ای چندوجهی است که رابطه‌ای متقابل و دو سویه با «توسعه پایدار» دارد. در این راستا وجود خشونت‌های فرقه‌ای در لایه‌های پیرامونی جمهوری

اسلامی ایران، بویژه در افغانستان به عنوان یکی از کانون‌های چالش محور امنیت پایدار محسوب می‌شود. به همین منظور بایسته است متولی آن امر نقشه راه منسجم و راهبردی را برای مهار آسیب‌های احتمالی مورد توجه قرار دهند. پژوهش‌هایی به مانند این تحقیق، می‌تواند ضمن آشنایی با عوامل و زمینه‌های بی‌ثباتی در منطقه سیستان و بلوچستان، برای سیاست‌گذاران، حوزه امنیت و سیاست خارجی جمهوری اسلامی راهکارهایی برای مقابله با این نا امنیها و بی‌ثباتی‌ها ارائه دهد. علاوه بر اینها، با توجه به مسائل و هزینه‌های مالی و جانی که در امر ایجاد امنیت در منطقه هدر می‌رود و هم به دلیل برنامه ریزی‌های استراتژیک برای حل مشکلات منطقه‌ای، معضلات امنیتی موجود در کشورهای همسایه و مسائل بین‌المللی و جهانی که می‌توانند در منطقه تأثیر گذار باشند، ضرورت تحقیق را اجتناب‌ناپذیر کرده است.

اهداف تحقیق

اهداف کلی

الف- تأثیر موقعیت سیاسی افغانستان بر ایران و ارائه راهکارهای عملی برای جلوگیری از گسترش تنش بین دو کشور با تأکید بر منطقه سیستان و بلوچستان.
ب- شناخت ریشه‌ها، زمینه‌ها و عوامل بیرونی و درونی (منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای) بی‌ثباتی در افغانستان و تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم آن بر نواحی مرزی و استان سیستان و بلوچستان ایران.

اهداف جزئی

الف- شناخت تأثیرپذیری گروه‌های قومی، مذهبی و سیاسی سیستان و بلوچستان ایران از ساختار قومی، مذهبی و سیاسی افغانستان و اثرات این تأثیرپذیری بر ناامنی و بی‌ثباتی این منطقه.
ب- شناخت عوامل بی‌ثباتی سیستان و بلوچستان ایران با تأکید بر نقش بی‌ثباتی‌ها و بحران‌های سیاسی، امنیتی، اجتماعی و فرهنگی افغانستان در طی دهه‌های گذشته.

تعریف عملیاتی

امنیت

تعریف فرهنگ‌های لغات از «امنیت»، عبارت است از در معرض خطر نبودن یا از خطر محافظت

شدن. «امنیت» همچنین عبارت است از: رهایی از تردید، آزادی از اضطراب و بیمناکی، و داشتن اعتماد و اطمینان موجه و مستند. امنیت خواه فردی، ملی یا بین‌المللی، در زمره مسائلی است که انسان با آن مواجه است. امنیت به صورت وسیع، در مفهومی به کار گرفته شده است که به صلح، آزادی، اعتماد، سلامتی و دیگر شرایطی اشاره می‌کند که فرد و یا گروهی از مردم احساس آزادی از نگرانی، ترس، خطر یا تهدیدات ناشی از داخل یا خارج داشته باشند (ربیعی، ۱۳۸۳: ۴۳).

دولت بی‌ثبات

دولت بی‌ثبات دولتی است که انحصار کاربرد مشروع زور در درون مرزهای خود را از کف داده باشد و قادر به بازتولید نظم سیاسی در این عرصه نباشد. در قالب این تعریف، مهمترین ویژگی‌های دولت بی‌ثبات را به صورت ذیل می‌توان دسته‌بندی کرد:

- ۱- از میان رفتن قدرت دولت برای تصمیم‌سازی جمعی
- ۲- ناتوانی در فراهم آوردن خدمات عمومی اولیه
- ۳- ناتوانی در تعامل با سایر دولت‌ها به عنوان عضوی برابر در جامعه بین‌المللی
- ۴- ناتوانی در تأمین امنیت فیزیکی شهروندان (دوئرتی و فالنزگراف، ۱۳۸۴: ۷۴۸).

بحران

بحران عبارت است از ایجاد عدم تعادل در یک سیستم، به گونه‌ای که یکپارچگی سیستم در معرض تهدید قرار گیرد. تناسب و تعامل فی‌مابین اجزای مؤثر مختل گردد، قابلیت پیگیری هدفمند کاهش یابد، قدرت و تدبیر و مدیریت ارزش‌های اساسی از بین برود، کارکرد سیستم دچار انحراف و یا توقف گردد.
(رضایی، ۱۳۸۷: ۶۴).

موادمخدر

اصطلاحاً موادمخدر به کلیه مواد طبیعی و شیمیایی گفته می‌شود که اعتیادآور باشد. (قربان حسینی، ۱۳۶۸: ۴۳).

قاچاق

قاچاق کلمه‌ای ترکی است به معنی: تردستی، کاری که پنهانی و با تردستی انجام شود، خرید و فروش کالاهایی که در انحصار دولت بوده یا معامله آنها ممنوع باشد؛ وارد یا صادر کردن کالاهایی که ورود و صدور آنها ممنوع است (عمید، ۱۳۵۵: ۱۲۵).

تروریسم

ترور در ادبیات سیاسی به اعمال و اقدامات خشونت‌آمیز جهت نیل به مقاصد سیاسی با هدف از میان برداشتن رقبا اطلاق می‌شود و اگر چه پیشینه دیرینه دارد اما در نیمه دوم قرن بیستم به عنوان آموزه فکری توجیه کننده بهره‌گیری از فشار و خشونت برای پیشبرد اهداف سیاسی به دل مشغولی مستمری تبدیل شد (دهمرد، ۱۳۹۰: ۲۸).

قومیت

اصطلاح قومیت به گروهی اشاره دارد که با ویژگی‌های بنیادی از قبیل زبان، آداب و رسوم و میراث تاریخی، از سایر گروه‌های اجتماعی که دارای پیوستگی و همبستگی نژادی هستند، متمایزند (کریمی، ۱۳۸۷: ۲۲).

مرز^۱

مرز سیاسی به پدیده‌ای فضایی اطلاق می‌شود که منعکس کننده قلمرو حاکمیت یک دولت بوده و مطابق قواعد خاص در مقابل حرکت انسان، انتقال کالا یا نشر افکار مانع ایجاد کند یا دست کم آن را محدود سازد (زرقانی، ۱۳۸۱: ۲).

روش انجام تحقیق

این تحقیق از حیث هدف کاربردی است زیرا نتایج آن می‌تواند در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها تأثیرگذار باشد. اما با توجه به اهمیت مطالب و به روز بودن آنها و ملاحظات مرتبط با متغیرها و گزاره‌های دخیل در روند تحقیق و ابعاد گسترده پیامدهای بی‌ثباتی در افغانستان بر مسائل سیاسی، امنیتی، اجتماعی و فرهنگی استان سیستان و بلوچستان، روش تحقیق توصیفی - تحلیلی می‌باشد.

^۱ -Boundary

روش گردآوری اطلاعات

در این پژوهش با توجه به ماهیت موضوع، از روش کتابخانه‌ای برای جمع‌آوری اطلاعات استفاده شده است. و طی آن با استفاده از منابع مکتوب مانند کتب، مجلات علمی، پایان‌نامه‌ها، گزارشها و شبکه جهانی اینترنت، و ... نسبت به گردآوری اطلاعات اقدام شده است.

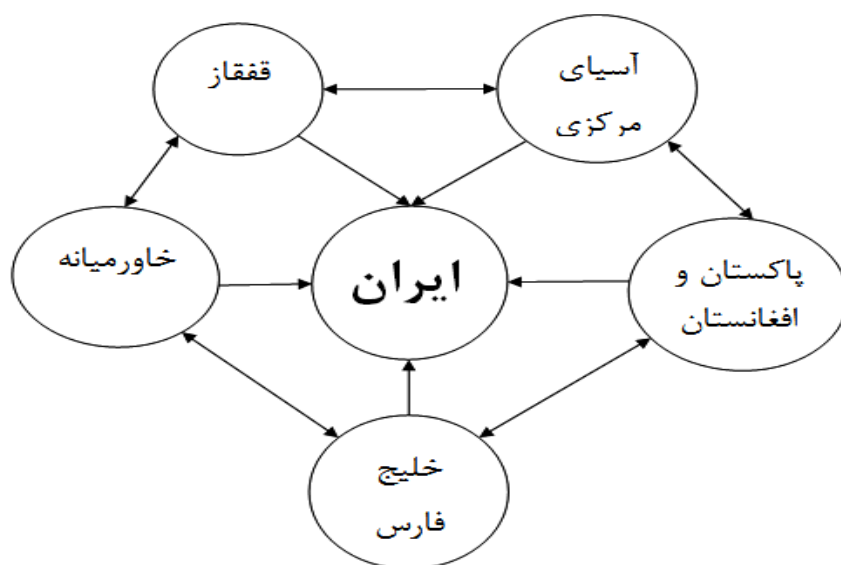
محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران

به طور کلی ویژگی‌های محیط امنیتی ایران به شرح زیر است:

- فقدان هم پیمان استراتژیک در سطح منطقه و عدم عضویت در پیمان‌های نظامی - امنیتی.
- وجود پایگاه‌های نظامی متعدد در کشورهای پاکستان و افغانستان و استقرار نیروهای نظامی آمریکا در این کشورها.
- وجود گروه‌های تروریستی در حواشی و مناطق مرزی کشور (جندالله، فرقان و ...).
- وجود اقلیت‌های فضایی و اکولوژیک (کشورهای چند ملیتی)، بیشتر واحدهای سیاسی اطراف ایران دارای اقلیت‌های قومی و مذهبی می‌باشند.
- در اختیار داشتن موقعیت مرکزی و حلقه ارتباط ۵ حوزه ژئوپلیتیکی خاورمیانه، خلیج فارس، شبه قاره، آسیای مرکزی و قفقاز.
- تجمع دولت‌های شکننده در محیط امنیتی ایران (افغانستان، پاکستان، و ...).
- حضور ناتو در حوزه‌های ژئوپلیتیکی پیرامون کشور (افغانستان، عراق، آسیای مرکزی و ...).
- درگیری‌ها و اختلافات مرزی و ارضی در محیط امنیتی ایران (اعظمی و دبیری، ۱۳۸۹: ۶).
- وقوع جنگ‌ها و درگیری‌های داخلی و بین‌المللی (طالبان - آمریکا و همچنین درگیری‌های داخلی در کشورهای پاکستان، افغانستان، عراق، یمن، بحرین و ...).
- شیوع بنیادگرایی اسلامی، درگیرهای مذهبی و تروریسم بین‌الملل به خصوص در کشورهای عربستان، پاکستان، افغانستان و ... ، همچنین تجمع دولت‌های غیر دموکراتیک و در حال توسعه.
- همسایگی با بزرگترین تولید کننده مواد مخدر جهان و همچنین مهمترین مسیر ترانزیت مواد مخدر.
- قرارگیری در قلب جهان اسلام.

- وجود دولت‌های نوپا (هیچ یک از واحدهای سیاسی اطراف ایران بیش از یکصد سال از تشکیل‌شان نمی‌گذرد).

- تعدد کشورهای همسایه، به طوری که ایران بعد از روسیه و در کنار چین با ۱۵ همسایه دارای بیشترین تعداد همسایه در جهان می‌باشد (کریمی پور، ۱۳۷۹: ۲۲).



نمودار شماره ۱-۲: محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران •

(رضایی، ۱۳۸۴: ۲۶۲)

یافته های تحقیق

دولت ایران همواره اعلام کرده که آماده ارائه خدمات امنیتی و فیزیکی برای رفع مشکلات بین‌المللی مرزهای دو کشور به افغانستان می‌باشد. با بی‌ثباتی سیاسی، اقتصادی و اداری موجود در افغانستان در چند دهه اخیر و حتی با تشکیل دولت جدید و حضور نظامیان آمریکایی و نیروهای ناتو در آن کشور، که هنوز هم شاهد تحت تأثیر قرار داشتن کشورهای همجوار افغانستان و به ویژه ایران به صورت‌های مختلف هستیم. این تأثیرات نه تنها اثرات کوتاه مدت ناگواری را به دنبال دارند، بلکه اثرات آن در مناطق مرزی منجر به معضلات بلند مدتی می‌گردد که برنامه‌ریزی در این مناطق را نیز با مشکل مواجه خواهد کرد. در فاصله سالهای ۱۳۷۴ تا ۱۳۸۰ (دوره حکومت

طالبان در افغانستان) در مرزهای شرقی ایران، پدیده نامنی اجتماعی به شکل قتل، تجاوز، آدم‌ربایی و باج‌گیری به وقوع پیوست و اشرار مسلح در بیش از ۷۰ درصد از مساحت استان خراسان بزرگ و بخش‌های وسیعی از استان سیستان و بلوچستان، امنیت و آرامش را از مردم سلب کردند. در افغانستان و پاکستان افراط‌گرایی و تروریسم همچنان به واسطه عوامل سیاسی - اجتماعی و مؤلفه‌های بیرونی ادامه حیات می‌دهد و ثبات و امنیت منطقه‌ای راه شدت متأثر می‌سازد. حضور گسترده‌تر آمریکا در منطقه و اشغال افغانستان همراه با عکس‌العمل‌های منطقه‌ای زمینه را برای گسترش افراط‌گرایی و تروریسم مهیا ساخته و اقدامات و استراتژی معطوف به مبارزه با تروریسم در چارچوب امنیت هژمونیک در عرصه عمل به گسترش تروریسم منجر شده است. عدم وجود ثبات سیاسی، اداری، اقتصادی در افغانستان از چندین دهه قبل به ویژه بعد از خروج شوروی سابق از این کشور تاکنون همواره منشأ بروز مشکلاتی در مرزهای شرقی کشور بوده است. به طوری که از ۱۳۰ سال پیش بدین سو، افغانستان دست کم شش بار کانون انتشار امواج بحران‌زا به دولت‌های همجوار به ویژه ایران و پاکستان بوده است. افغانستان با ۵۷ منبع تنش و مشاجره پایه‌ای با همسایگانش تقریباً در قبال هر همسایه، ۱۰ منبع مشاجره فعال یا پنهان دارد. افغانستان منابع تنش‌زای زیادی با ایران دارد، اما مهمترین منابع چالش‌زا در روابط ایران و افغانستان عبارتند از: تهدیداتی چون مهاجرت‌های غیرقانونی، قاچاق مواد مخدر و تسلیحات، جنایات سازمان‌یافته، ورود کالاهای ممنوعه، ناامنی نواحی مرزی و حمله به پاسگاه‌های مرزبانی و غیره در کنار تحركات قومی - مذهبی به ویژه پس از جنگ در افغانستان، امنیت مرزهای شرقی ایران را به مخاطره انداخته است. از این بابت نگرانی جدی وجود دارد که این گونه تحركات قومی - مذهبی با طالبان و القاعده پیوندهایی داشته باشند و از مناسبات قومی و قبیله‌ای با بلوچ‌ها و پشتون‌های پاکستان و افغانستان تأثیر پذیرند.

مهمترین عوامل خارجی مؤثر بر ثباتی سیاسی در افغانستان

الف- نقش دولت‌های منطقه‌ای

در بین همسایگان افغانستان، ایران و پاکستان بیشترین ارتباط را با مسائل داخلی این کشور دارند، زیرا اولاً: هر دو با بخشی از ملت افغانستان تجانس فرهنگی دارند و لذا همبستگی‌های فرهنگی، تاریخی، زبانی، قومی و مذهبی باعث بیشترین کنش متقابل و مسالمت‌آمیز بین ملت‌های

طرفین می‌شود، ثانیاً: موج مهاجرت‌های برون مرزی افغانه، بیشترین اصابت را به ایران و پاکستان نموده است. و بخشی از توان ملی دو کشور صرف مسائل آوارگان افغانی گردیده است و این آوارگی نیز منجر به بروز مسائل اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در داخل ایران و پاکستان شده است. ثالثاً: از دید امنیت ملی هر دو کشور ایران و پاکستان نمی‌توانند نسبت به فرآیندهای سیاسی داخل افغانستان بی‌تفاوت باشند. رابعاً: کشورهای ایران و پاکستان به دنبال اهدافی در ارتباط با منافع ملی خود در منطقه آسیای میانه هستند و لذا نوعی رقابت محسوس و نامحسوس را بین این دو کشور باعث شده است. بدین لحاظ افغانستان از موقعیت ژئوپلیتیکی خاصی در این فرآیند برخوردار می‌شود. یکی از جلوه‌های رقابت را می‌توان در تلاش دو کشور در خصوص فعال کردن موقعیت جغرافیایی خود برای متصل نمودن آسیای میانه به اقیانوس هند جستجو کرد. از دیگر عوامل خارجی مؤثر بر بحران افغانستان دولت‌های منطقه‌ای هستند. این دولت‌ها مشخصاً عبارتند از: هند، عربستان و چین. هدف اصلی بازیگری هند در افغانستان را باید در وجود تضاد بین پاکستان و هند جستجو کرد که سعی دارد؛ فشار را بر رقیب خود افزایش دهد. عربستان سعودی به عنوان بازیگر فرامنطقه‌ای از طریق عوامل خود در افغانستان سعی دارد اولاً: از آن برای توسعه حوزه نفوذ فرهنگی خود در آسیای میانه بهره‌برداری کند؛ ثانیاً: حوزه نفوذ فرهنگی رقیب منطقه‌ای خود (جمهوری اسلامی ایران) را در افغانستان و آسیای میانه محدود نماید؛ ثالثاً: به ایفای نقش کارگزاری آمریکا در منطقه بپردازد. در مورد چین به نظر می‌رسد این کشور همانند دیگران نقش فعالی ندارد؛ ولی نمی‌تواند خود را نسبت به مسائل افغانستان بی‌تفاوت نگه دارد، زیرا فعال شدن رقبای چین نظیر آمریکا، روسیه و هند در منطقه از نظر امنیت ملی بر حساسیت این کشور می‌افزاید (دهمرد و شجاعی، ۱۳۹۲: ۷۶).

ب- نقش ضعیف نهادهای بین‌المللی

عامل دیگر در بحران بی‌ثباتی افغانستان، نقش نهادهای بین‌المللی است که یا به صورت ضعیف و یا جانبدارانه ایفا می‌شود. مثلاً سازمان ملل و شورای امنیت برای کاهش بحران و درگیری در افغانستان و ایجاد چتر حفاظتی و خدماتی برای ملت مظلوم و محروم این کشور حاضر به سرمایه‌گذاری جدی نیستند و بیشتر در حد یک رایزنی سیاسی فعالیت می‌نمایند. از سویی بر طبق بعضی گزارش‌های تأیید نشده، تحلیل‌های نمایندگی سازمان ملل در امور افغانستان

در شکل‌گیری جنبش طالبان که کشور را وارد مرحله جدیدی از بحران نموده است؛ تأثیر داشته است که برای نمونه به نظریه «وارد کردن نیروی سیاسی جدید و فراگیر در صحنه سیاسی افغانستان»، می‌توان اشاره کرد. از دیگر نهادهای بین‌المللی ذیربط در امور افغانستان، سازمان کنفرانس اسلامی و سازمان اکو است. که سازمان کنفرانس اسلامی به علت ضعف و ناتوانی نتوانسته است مسأله افغانستان را به عنوان یک مسأله مهم در دستور کار خود قرار داده و برای حل و فصل آن اقدامی انجام دهد. سازمان اکو نیز به دلیل نوپا بودن و هم‌چنین پرهیز بی‌جهت از پرداختن به مسائل سیاسی و امنیتی نتوانسته است بحران افغانستان را در دستور کار خود قرار دهد و برای آن چاره‌اندیشی کند (حق‌جو، ۱۳۸۰: ۶۵).

ج- نقش قدرت‌های جهانی

یکی دیگر از عوامل خارجی مؤثر در بحران بی‌ثباتی افغانستان، قدرت‌های جهانی هستند. این قدرت‌ها که در گذشته و حال در مورد افغانستان مداخله نموده و می‌نمایند تأکید بر نقش موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی افغانستان داشته و دارند. اعتبار ژئوپلیتیکی افغانستان ریشه در موقعیت جغرافیایی آن بین آسیای میانه و اقیانوس هند و شبه قاره دارد. در اواسط و اواخر قرن نوزدهم رقابت بین انگلیس و روسیه در این رابطه به وجود آمد و انگلیس سعی داشت از طریق ایجاد منطقه حائل در افغانستان، از پیشروی روسیه در حال گسترش به سوی شبه قاره هند و اقیانوس هند جلوگیری نماید. پس از خروج انگلیس از منطقه و جایگزینی آمریکا به ویژه در دوران جنگ سرد، شوروی افغانستان را جزو فضای ژئواستراتژیک خود محسوب می‌نمود و بر عکس آمریکا آن را جزو کمربند سد نفوذ شوروی به سوی جنوب و قلمرو استراتژی دریایی تلقی می‌کرد. بر اساس همین فرضیات بود که شوروی در افغانستان و آمریکا در پاکستان و ایران فعال شدند. نهایتاً شوروی در سال ۱۹۷۸م با انجام کودتا در افغانستان دولت دست‌نشانده‌ای بر سر کار آورد و متعاقباً آن را اشغال نظامی نمود و فرآیند پیدایش و توسعه و استمرار بحران را در این کشور فقیر پایه‌ریزی نمود که همچنان در آتش آن می‌سوزد. آمریکا نیز پاکستان را به زیر چتر حمایتی خود کشید و باب کمک‌ها و مساعدت‌ها را برای شکل دادن به نیروی مقاومت و سدسازی در برابر شوروی گشود (لاکست، ۱۳۶۸: ۷۶).

در حال حاضر نیز موقعیت جغرافیایی افغانستان همچنان منشأ رقابت و مداخله قدرت‌های جهانی در آن است، زیرا آسیای میانه دچار خلأ ژئوپلیتیکی است و قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای

در جستجوی نقشی تازه در آن هستند. در سطح جهانی، آمریکا، انگلیس، روسیه و چین در این رابطه فعالند. آمریکا و انگلیس به افغانستان به عنوان گذرگاه دستیابی و حضور در آسیای میانه نگاه می‌کنند و از سویی دیگر آن را در جوار جمهوری اسلامی ایران می‌یابند که می‌توانند از آن به عنوان اهرم فشار علیه کشور اسلامی و انقلابی ایران استفاده کنند. لذا ضمن بازیگری مستقیم در مسائل افغانستان عوامل منطقه‌ای خود را نیز وارد کار نموده‌اند. روسیه و چین نیز از نظر امنیت ملی خود نگران حضور قدرتهای جهانی رقیب، به ویژه آمریکا و انگلیس، در فضای ژئواستراتژیک مرزهای جنوبی روسیه و غربی چین می‌باشند. از این رو نسبت به تحولات افغانستان بی‌طرف نبوده و از بروز پدیده‌های سیاسی در افغانستان که منجر به گشودن راه نفوذ آمریکا در آسیای میانه بشود، نگران بوده و واکنش نشان می‌دهند. چنان که اخیراً رهبران کشورهای مشترک‌المنافع از پیشروی طالبان به سوی شمال ابراز نگرانی نمودند (عزتی، ۱۳۸۸: ۷۶).

عمده‌ترین پیامدهای بی‌ثباتی در افغانستان بر مسایل سیاسی، امنیتی، اجتماعی و فرهنگی

استان سیستان و بلوچستان

گسترش انواع قاچاق

مسأله موادمخدر به عنوان یک مشکل ملی در اکثر کشورهای جهان و تنوع انواع موادمخدر و قاچاق بین‌المللی آن یک مشکل جهانی می‌باشد. به ندرت می‌توان کشوری را پیدا کرد که با معضل و مسأله موادمخدر و عوارض آن روبرو نباشد. موادمخدر تأثیر عمیقی هم بر ابعاد فردی و هم ابعاد ملی دارد. در بعد فردی، سلامت و زندگی افراد را با خطر مواجه می‌کند و در بعد ملی موجب بروز معضلات اجتماعی و عدم توسعه‌یافتگی کشورها می‌گردد. ایران یکی از کشورهای است که در همجواری عمده‌ترین منطقه تولید و صادرات موادمخدر جهان قرار دارد. افغانستان منبع اصلی موادمخدر در این منطقه است. همسایگی ایران با بزرگترین تولید کننده تریاک در جهان (افغانستان) و قرار گرفتن در مسیر بازار مصرف این مواد (اروپا و آمریکای شمالی) تأثیر مهمی در امنیت مرزهای کشور به طور عام و امنیت مرزهای جنوب شرقی (سیستان و بلوچستان)، به طور خاص داشته است. تمامی کشورهایی که در مسیر ترانزیت موادمخدر تولیدی از مناطق مثلث طلایی (جنوب شرق آسیا) و مناطق تولید در افغانستان و پاکستان به بازارهای مصرف قرار دارند، همواره در خطر سرریز، توزیع و مصرف موادمخدر هستند. این کشورها، در نتیجه این

فرآیند مخوف، هزینه‌های هنگفتی را از نظر اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی متحمل می‌شوند و سرمایه‌های اجتماعی در آنها، رو به زوال و روند رشد و توسعه پایدار در این مناطق با کندی مواجه است. امروزه معضل تولید و قاچاق موادمخدر و اعتیاد از پدیده‌های شوم کشورها محسوب شده و توانایی‌های اقتصادی، ظرفیت‌های امنیتی و انتظامی بسیاری را به خود معطوف داشته و جنبه‌های فراملی به خود گرفته است (غنجدی، ۱۳۸۶: ۶).

خشخاش یک محصول و کشت سنتی در افغانستان است و درآمد آن برای کشاورزان به مراتب آسانتر و پرسودتر از سایر محصولات می‌باشد. فقدان دولت مقتدر در افغانستان و گاه تشویق دولت به کشت خشخاش در کنار سودآور بودن تولید این محصول باعث شده است؛ بیش از ۷۰ درصد تریاک جهان در افغانستان تولید شود. صدور موادمخدر از افغانستان به ایران برای مصرف داخلی و انتقال به اروپا، در شمار منابع اصلی و فعال بودن تنش بین دو کشور بوده است. مهمترین چالش ایران با افغانستان، این است که ایران به رغم صرف هزینه‌های سنگین انسانی و مالی در طی سه دهه گذشته، همچنان با معضل مبارزه با قاچاق موادمخدر از افغانستان به ایران رو به رو است. بر اساس برخی آمارهای منتشر شده، مواد مخدر مهم‌ترین منبع اقتصادی مردم افغانستان است که آن کشور از این طریق سالانه بیش از ۱/۲ میلیارد دلار درآمد دارد. ایران به لحاظ همسایگی با افغانستان و به ویژه به این علت که راه عبور کاروان‌های قاچاق موادمخدر است، لطمات زیادی را متحمل می‌شود. یکی از نتیجه‌های ورود کلان موادمخدر از افغانستان به ایران، بالا رفتن آمار معتادان و جرم و جنایت‌های ناشی از ترانزیت و توزیع این مواد در کشور بوده است (کریمی‌پور، ۱۳۷۹: ۱۵۱).

عوامل وزمینه‌های اصلی تولید مواد مخدر در افغانستان

الف- بی‌ثباتی سیاسی

اولین و شاید مهمترین علت پدیده تولید و قاچاق مواد مخدر در افغانستان، به وضعیت بی‌ثباتی سیاسی و جنگ و درگیری‌های دائمی در این کشور بر می‌گردد. از سال ۱۹۷۹ و دوران شروع مبارزه با اشغالگران شوروی تاکنون همواره افغانستان از بی‌ثباتی سیاسی، تعدد مراکز قدرت، درگیری‌های مسلحانه بین گروه‌های قومی و محلی و... رنج می‌برده است، بی‌ثباتی سیاسی

و فقدان یک حکومت فراگیر و مستمر از یک سو منجر به افزایش جنگهای داخلی شده و به تبع آن از بین رفتن زمینها و بسترهای هر چند محدود فعالیت‌های اقتصادی مولد و مفید، از قبیل کشاورزی، و ازسوی دیگر امکان طرح و اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی این کشور را از بین برده و در نتیجه روز به روز بر شدت فقر و محرومیت مردم این کشور افزوده شده است. به نحوی که شاخص‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی افغانستان نسبت به متوسط جهانی در پایین‌ترین حد خود بوده و افغانستان یکی از کشورهای فقیر و عقب مانده جهان محسوب می‌شود. همچنین این بی‌ثباتی سیاسی منجر به ایجاد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری متعدد، تشکیل حکومت‌های ملوک‌الطوایفی و قومی، عدم امکان تشکیل حکومت فراگیر قدرتمند، درگیری‌های مسلحانه، ناامنی، قتل و غارت و... می‌شود که البته همه موارد مذکور زمینه‌های مناسبی را برای افزایش کشت خشخاش و تولید و تجارت موادمخدر فراهم می‌کنند، به همین دلیل باندها و کارتل‌های بین‌المللی موادمخدر همواره مروج بی‌ثباتی بوده و یکی از موانع اصلی تشکیل حکومت فراگیر و قدرتمند و ایجاد ثبات سیاسی در افغانستان محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر سودهای هنگفت ناشی از کشت و تجارت مواد مخدر برای قاچاقچیان در افغانستان و کشورهای همجوار باعث شده است که ایجاد صلح و تشکیل حکومتی فراگیر در افغانستان خوشایند آنها نباشد و تا حد ممکن در این راه کارشکنی کنند (نواب، ۱۳۷۹: ۱۳۱). در واقع رابطه دو سویه و مستقیم بین میزان ثبات سیاسی و میزان تولید و قاچاق موادمخدر در افغانستان وجود دارد به نحوی که افزایش بی‌ثباتی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به طور مستقیم باعث افزایش تولید و قاچاق موادمخدر می‌شود و بالعکس. به عنوان نمونه اگر چه رئیس دولت افغانستان تاکنون چندین بار دستور ممنوعیت کشت و تولید موادمخدر در افغانستان را صادر کرده و اقدامات مهمی را نیز انجام داده، اما به دلیل بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی موجود، و دخالت گروه‌های مسلح خود محور و کارتل‌ها و باندهای بین‌المللی موادمخدر، مبارزه با کشت خشخاش توفیق بسیار کمی داشته است.

ب- سودهای کلان قاچاق موادمخدر

به نظر می‌رسد جهانی شدن تجارت موادمخدر و سودهای هنگفت آن به ویژه برای کارتل‌ها و باندهای بین‌المللی موادمخدر در افزایش تولید و تجارت موادمخدر در افغانستان سهم مؤثری داشته باشد. گردش مالی تجارت موادمخدر را در سال ۱۵۰۰ میلیارد دلار و سود حاصل از تجارت موادمخدر در جهان را سالانه ۵۰۰ میلیارد دلار یعنی یک پنجم کل درآمد ملی جهان تخمین می‌زنند. این سود، تجارت موادمخدر را بعد از تجارت اسلحه در دومین رده مبادلات اقتصادی دنیا قرار داده است و باعث شده بحران بزرگ اعتیاد و مصرف موادمخدر همه کشورهای جهان را تحت تأثیر خود قرار دهد به طوری که آمار معتادین جهان از حدود ۲۱۴ میلیون نفر در سال ۱۹۹۹ به حدود ۴۰۰ میلیون نفر در سال ۲۰۰۲ رسیده است. در حال حاضر کارتل‌های موادمخدر در جهان با استفاده از فنون تجاری پیشرفته به رقابت با یکدیگر می‌پردازند. در واقع تجارت مواد مخدر حرفه‌ای است سازماندهی شده که حمایت برخی دولت‌ها، نیروها و... را به همراه دارد. این تجارت و سازمان‌ها و مراکز دخیل در آن همچون شرکت‌های چند ملیتی در حال گسترش است. بر اساس اظهارات پلیس بین‌الملل (اینترپل) این شرکت‌های گسترده توسط گروه‌های سازمان یافته مستقر در نقاط مختلف جهان مانند کارتل‌های مستقر در کلمبیا و مکزیک، کارتل‌های سه‌گانه هنگ‌کنگ، تایوان، چین، یاکوزا در ژاپن، کارتل‌های سیسیل، یکوساتوسترا، لاکوسانوسترا در نیویورک، گروه‌های مافیایی در روسیه و دیگر کشورها اداره می‌شود. مهمترین انگیزه گسترش قاچاق مواد مخدر در سطح جهان سودهای سرشار و عایدات هنگفتی است که از این کار عاید سازماندهندگان باندهای قاچاق می‌گردد. سودی که از تولید موادمخدر عاید تولیدکنندگان می‌شود در واقع تفاوت بین قیمت خرید این مواد در سر مزرعه با قیمت آن در مراکز مصرف است. وجود سود هنگفت به میزان صدها برابر قیمت و آن هم در یک زمان بسیار کوتاه آن چنان وسوسه انگیز است که اصلی‌ترین دلیل گسترش قاچاق موادمخدر به حساب می‌آید. به عنوان مثال در سال ۲۰۰۰ قیمت یک کیلوگرم تریاک در مرز افغانستان و تاجیکستان ۲۰۰۰ دلار و در شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان ۱۵۰۰۰ دلار و در مسکو ۱۵۰۰۰۰ دلار بوده است (زرقانی، ۱۳۸۰: ۱۳۵).

پیامدهای تولید مواد مخدر در افغانستان بر امنیت مرز و مناطق مرزی جمهوری اسلامی ایران

پدیده تولید و قاچاق مواد مخدر معلول ساختارهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و همچنین متأثر از باندهای مافیایی و دست‌های پنهان در عرصه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای است. این پدیده امروزه از چنان پیچیدگی‌هایی برخوردار شده که سازمان ملل متحد و مجامع بین‌المللی آنرا از جمله جرائم سازمان یافته تلقی و قاچاق مواد مخدر و اعتیاد را در کنار سه بحران دیگر هسته‌ای، جمعیتی و زیست محیطی قرار داده که بشریت را در قرن حاضر تهدید می‌کند. در چنین شرایطی، کشت وسیع خشخاش در افغانستان و مجاورت با کشوری که به تنهایی حدود بیش از ۷۰ درصد تریاک جهان را تولید می‌کند، برای کشور جمهوری اسلامی ایران پیامدهای نامطلوب امنیتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در سطوح محلی و ملی در پی داشته است. مواد مخدر تولیدی در افغانستان برای رسیدن به بازارهای مصرف از مسیرهای مختلفی عبور می‌کند. به طور کلی سه مسیر به عنوان مهمترین معبرهای قاچاق مواد مخدر از افغانستان به بازارهای مصرف جهانی وجود دارد (زرقانی، ۱۳۸۰: ۱۹۶).

این سه مسیر عبارتند از: مسیر شمال (افغانستان، آسیای مرکزی، روسیه، اروپای شرقی و...)، مسیر جنوب (افغانستان، پاکستان، ایران، شبه جزیره عربستان، هندو...) و مسیر غربی (افغانستان، ایران، ترکیه، اروپای غربی و...). دلایل و زمینه‌های مختلفی وجود دارد که قاچاقچیان بین‌المللی در طی دهه‌های اخیر مسیر ایران را به عنوان یکی از مهمترین معابر ترانزیت مواد مخدر در نظر گرفته‌اند. برخی از مهمترین دلایل انتخاب مسیر ایران برای قاچاق مواد مخدر عبارتند از:

- این معبر نسبت به معبرهای کشورهای شمالی و جنوبی تک‌جداره است. در واقع انتقال مواد از طریق آسیای مرکزی به اروپا، نیازمند عبور این مواد از فضاهاى سرزمین چند کشور است درحالی که معبر ایران بدون واسطه دیگری به ترکیه و اروپا منتهی می‌شود،
- کوتاهی مسیر بین مرکز تولید و بازار مصرف،
- ویژگی‌های طبیعی خاص منطقه مانند فضاهاى تقریباً خالی شرقی (کویر پهناور لوت و کویر نمک)،
- وجود تعداد زیادی از پناهندگان افغانی در ایران و استفاده از آنها در کار قاچاق،
- شرایط اقتصادی نامطلوب در افغانستان و در برخی مناطق مرزی ایران،
- گستردگی مرزهای ایران و فقدان امکانات کافی برای انسداد آنها،

- تلاش دشمنان خارجی ایران مانند آمریکا و اسرائیل در ناامن کردن مرزهای شرقی،
- صرفه اقتصادی بیشتر برای باندهای قاچاق بین‌المللی (جمال، ۱۳۹۱: ۸۹).

مهمترین تأثیرات تولید موادمخدر بر امنیت مرز و مناطق مرزی شرق کشور عبارتند از:

الف- قاچاق موادمخدر و افزایش درگیری‌های مرزی

یکی از مهمترین پیامدهای کشت و تولید موادمخدر در افغانستان که به طور مستقیم بر امنیت مرزهای ایران تأثیرگذار است، عبارتست از افزایش درگیری‌های مرزی به دلیل مبارزه با باندهای قاچاق موادمخدر در عبور از مرز شرقی. درگیری مسلحانه خشن‌ترین و بدترین نوع برخورد نیروی حافظ امنیت با افراد مخمل امنیت است. در این حالت دو طرف آخرین و خشن‌ترین راه حل ممکن را برای حل مسئله یعنی حذف و دستگیری و تسلیم طرف به کار می‌گیرند. این نوع اقدام ضد امنیتی که به ویژه با عوامل حاکمیت باشد، بیانگر روشن فقدان امنیت، حاکمیت ترس، نا امنی و اضطراب عمومی در جامعه است.

متأسفانه در استان سیستان و بلوچستان در شرق کشور یکی از شایع‌ترین اقدامات ضد امنیتی درگیری مسلحانه است. طبق آمار سال ۱۳۸۱، تعداد ۸۷ مورد درگیری مسلحانه گزارش شده است که سیستان و بلوچستان با ۵۲ مورد بیشترین آمار را به خود اختصاص داده است. واقعیت این است که بر اساس نگرش مذهبی و اخلاقی نظام جمهوری اسلامی ایران به مسئله مبارزه با موادمخدر و همچنین پیامدهای زیانبار مواد مخدر برای سلامت جامعه؛ مبارزه با کشت، تولید و قاچاق موادمخدر از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون همواره از سیاست‌های ثابت نظام بوده که در دوره‌های مختلف زمانی با شدت و ضعف به آن پرداخته شده است. با نگرش به این مسئله و افزایش کشت موادمخدر طی دو دهه گذشته در افغانستان و کوتاه و با صرفه بودن مسیر ایران برای ترانزیت این مواد به بازارهای مصرف، مبارزه و درگیری با باندهای بزرگ و مجهز قاچاق موادمخدر همواره از سیاست‌های اصلی کشور و نیروی انتظامی به خصوص در مبادی ورودی در مرزهای شرقی بوده است به نحوی که در سال ۱۳۸۷، ۵۴ درصد از کشفیات موادمخدر به شرق کشور اختصاص داشته است. این در حالی است که قاچاقچیان بین‌المللی مجهز به تجهیزات مدرنی مانند دستگاه‌های پیشرفته مخابراتی، دوربین‌های دید در شب، انواع سلاح‌های مدرن، موشک‌های ضد هوایی و... بوده و به همراه نفرات آموزش دیده و آشنا به منطقه وارد کشور

می‌شوند و از اینرو مقابله با آنان به سادگی امکان‌پذیر نیست. مبارزه با قاچاق موادمخدر در کنار موفقیت‌های فراوان هزینه‌های مادی و معنوی زیادی را بر کشور ایران تحمیل کرده است (زرقانی، ۱۳۹۱: ۴۷۶).

ب- قاچاق موادمخدر و افزایش تردد غیرمجاز

یکی دیگر از پیامدهای منفی قاچاق موادمخدر بر کارکرد امنیتی مرزهای شرقی، افزایش ترددهای غیرمجاز به خصوص قاچاق انسان می‌باشد. بدین ترتیب که اکثر ترددکنندگان غیرمجاز برای خروج از کشور از معابر و مسیرهایی استفاده می‌کنند که مورد استفاده قاچاقچیان کالا و موادمخدر قرار می‌گیرد؛ چرا که دور از دسترس بودن و خارج از کنترل بودن این مسیرها به وسیله قاچاقچیان محرز شده و گرنه آنان به حمل محموله‌های گرانمای خود از این مسیرها اقدام نمی‌کردند. طی سالهای اخیر مرزهای استان‌های خراسان رضوی و جنوبی، سیستان و بلوچستان، آذربایجان غربی و مرزهای آبی جنوب کشور عمده‌ترین مسیرهای قاچاق مواد مخدر و در عین حال خروج‌های غیرمجاز بوده است. همچنین بسیاری از مرتبطان و راهنماهای کاروان‌های بزرگ قاچاق و قاچاقچیان، در خروج‌های غیرمجاز فعال بوده و با گرفتن مبالغ کلان، افراد ممنوع الخروج را از مسیرهای مطمئن که قبلاً آزموده‌اند به فراسوی مرزها منتقل می‌کنند (حق پناه، ۱۳۷۷: ۱۵۶).

از سوی دیگر بین قاچاق موادمخدر و تردد اتباع بیگانه نیز رابطه معناداری به چشم می‌خورد. مرزهای شرقی کشور که دالان عمده ورود محموله‌های موادمخدر به کشور هستند، مسیر عمده ورود غیرقانونی اتباع بیگانه نیز به شمار می‌روند. در طی دو دهه گذشته بیش از دو میلیون آواره افغانی به دفعات و به صورت مجاز و غیرقانونی در مرز طولانی شرق تردد نموده‌اند و لذا به تمام نقاط آن آشنایی دارند. شبکه‌های قاچاق نیز با استفاده از فقر و بدبختی آنها همواره به روشهای جدید قاچاق متوسل می‌شوند. به طور مثال فقط در استان سیستان و بلوچستان که از مسیرهای عمده ورود مواد مخدر به کشور می‌باشد بیش از ۱۲۰ هزار نفر افغانی به صورت غیر مجاز سکونت دارند که بسیاری از این افراد در کار قاچاق موادمخدر یا کالا، شرارت، گروگانگیری، اخاذی و... فعالیت می‌کنند (جمال، ۱۳۹۱: ۹۰).

ج- قاچاق مواد مخدر و تسهیل ورود سایر کالاهای قاچاق از مرزها

بررسی‌های به عمل آمده گویای وجود رابطه همبستگی میان قاچاق مواد مخدر و قاچاق کالا است و مناطق آلوده به مواد مخدر، آلوده به قاچاق کالا نیز بوده و از مسیرها و معابر مشترکی استفاده می‌شود. همچنین بسیاری از قاچاقچیان بین‌المللی مواد مخدر، نخست قاچاقچیان و حاملان کالاهای کوچک در مناطق مرزی کشور بوده‌اند که به تدریج به سودآوری و سهولت و امکان و راهکارهای قاچاق مواد مخدر پی برده و به آن روی آورده‌اند (حق پناه، ۱۳۷۷: ۱۵۷).

د- افزایش هزینه‌های کنترل و انسداد مرزی

مرزهای طولانی ایران با کشورهای مختلف، بر ده ناحیه فیزیوگرافیک اصلی، شامل مناطق کوهستانی، کوهپایه‌ای، کویری، باتلاقی، مردابی، رودخانه‌ای، جنگلی، استپی، دریاچه‌ای و دریایی منطبق شده است (کریمی‌پور، ۱۳۸۰: ۱۹). تدابیر و تجهیزات دفاعی و امنیتی متناسب با شرایط جغرافیایی هر منطقه می‌باشد. در این بین مرزهای شرقی ایران با پاکستان و افغانستان به دلیل شرایط طبیعی، سیاسی و اقتصادی خاص منطقه در معرض تهدید و نفوذ باندهای قاچاق مواد مخدر قرار دارند. وضعیت طبیعی نقاط مرزی، وجود مناطق صعب‌العبور و اصطلاحاً نقاط کور مرزی، ضعف دولتهای مرکزی کشورهای همسایه، فضای هرج و مرج و فقدان یک حکومت قدرتمند و فراگیر در کشور افغانستان و... همگی زمینه‌های مناسبی را برای فعالیت قاچاقچیان فراهم می‌کند. جمهوری اسلامی ایران برای مقابله با ورود این محموله‌ها ناچار از صرف هزینه‌های بسیار برای کنترل و انسداد مرزها گردیده است. به گفته جانشین فرماندهی نیروی انتظامی طی سال‌های گذشته بیش از یک میلیارد دلار برای انسداد مرزهای شرقی هزینه شده است. اقدامات نیروی انتظامی جهت انسداد مرزهای شرقی کشور از طریق موانع الکترونیکی، فیزیکی و انسانی شامل احداث خاکریز، انسداد دهها تنگه و گذرگاه با بتون آرمه، حفر صدها کیلومتر کانال، احداث پاسگاه‌های مرزی و برجک‌های دیده بانی و... می‌باشد. به گفته وی، استحکامات مرزی جدید، ایجاد موانع متعدد و گماردن پاسگاه‌های متعدد نیروی انتظامی در گلوگاه‌های مرزی تا عمق کشور، کنترل بخشی از مرزها به وسیله تجهیزات الکترونیکی موجب گردیده ضمن افزایش ریسک، حرکت کاروان‌های قاچاق مواد مخدر با کاهش سرعت مواجه شده و زمان بر نمودن این فرآیند در منطقه قاچاق مواد را از مسیر ترانزیتی ایران برای سوداگران مرگ

دچار مشکل کرده است اگرچه به خاطر حجم بالای تولید در افغانستان بخشی از مواد نیز وارد کشور می‌شود (زرقانی، ۱۳۹۱: ۵۲۰).

تأثیرات حضور مهاجران افغان بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

این واقعیت غیر قابل انکار خواهد بود که تحولات افغانستان چه مثبت و چه منفی در سرنوشت امنیت ملی ایران به عنوان یک کشور همسایه مؤثر بوده است. چنین تأثیرگذاری اختصاص به دهه‌های اخیر ندارد، بلکه در طول تاریخ نیز چنین بوده است. علت تاریخی احتمالاً آن است که قومیت پشتون به دلیل خصلتهای قوم محورش همواره مشکلاتی برای دولت مرکزی ایران داشته است. این وضعیت حتی در مواقعی که یک ایرانی بر قندهار حاکم بوده نیز صدق می‌کند. واقعیت آن است که پشتونها در مقایسه با سایر قومیت‌های افغانستان، مشترکات کمتری با مرکزیت ایران احساس می‌کرده‌اند. (خاتمی خسرو شاهی، ۱۳۸۳: ۱۴).

جوامع آواره افغانی جوامع قومی هستند که فراتر از مرزهای خود قرار می‌گیرند، آنها به دنبال منافع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود از جمله منافع کشور اجدادی‌شان هستند و با یکدیگر در ارتباط بوده و وارد حاکمیت ملی شده‌اند و در تلاش‌اند کشورشان را قدرتمند سازند و منافع آن را در جامعه میزبان خود حفظ کنند. از اینرو سازمان‌های اطلاعاتی تلاش می‌کنند تا در میان این افراد نفوذ کرده و آنها را به استخدام درآورند. در سه دهه گذشته روابط میان دولت افغانستان با مهاجرین خود در ایران در سه جهت تغییر کرده است:

نخست این که دولت افغانستان اتباع خود را دارایی و سرمایه مهمی برای کشورش می‌داند و برای همین جدیتی در بازگشت آنان ندارد. دوم اینکه، مهاجرین کمک‌های اقتصادی روزافزونی را به سرزمین مادری خود می‌کنند. سوم این که دولت افغانستان برای تأمین منافع سرزمین مادری و دولت خود با مهاجرین افغانی در کشور ایران همکاری فزاینده‌ای دارد (سلطان احمدی، ۱۳۹۱: ۶۵۸).

یکی از مهمترین دغدغه‌های حاکمیت در هر نظامی کاهش اختلافات قومی و قبیله‌ای بوده است. تنوع فرهنگها در هر نظامی می‌تواند به عنوان یک فرصت قلمداد شود. از سوی دیگر در صورت بی‌توجهی، یکی از تهدیدهای مهم برای هر نظام سیاسی خواهد بود. شکل دیگر تأثیر اقلیت‌ها بر کارکردهای امنیتی و ارتباطی مرز، به وجود اشتراکات قومی، مذهبی و زبانی بین اقلیتها

در دو سوی مرز بر می‌گردد. یکی از مراکز مهمی که از این حیث برای بیگانگان اهمیت فراوان دارد مناطق مرزی ایران است. حاشیه‌های مرزی محل تجمع گروه‌های نژادی و مذهبی است و از این نظر مناطق مرزی جنوب شرقی ایران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. وجود طوایف مختلف و حضور قابل توجه فرق مختلف اهل سنت در این مناطق، همجواری با پاکستان، افغانستان و نزدیکی با شیخ‌نشینان خلیج فارس و مواجهه با تبلیغات وسیع وهابیت عواملی است که می‌تواند برای دشمنان نظام جمهوری اسلامی برای اختلاف افکنی جذاب باشد. در واقع، مسأله قومی بر وجود تعارض‌ها، تضادها، شکافها و گسست‌ها تأکید دارد که می‌تواند مانع توسعه و آرامش و صلح اجتماعی شوند به ویژه اینکه هم دارای پهنه‌های وسیع تاریخی، جغرافیایی و سرزمینی هستند و هم به دلیل هم‌مرز بودن، دارای تداوم‌هایی فرهنگی و زبانی فراتر از حدود ایرانی در کشورهای همجوار و قومیت‌های آن سوی مرز هستند و ممکن است با پیامدهای ناگواری همراه باشد.

استان‌های سیستان و بلوچستان، خراسان رضوی و جنوبی به دلیل هم‌مرز بودن با افغانستان با توجه به وضعیت افراد مشکوک‌التابعه در این مناطق از جایگاه حساسی برخوردار هستند. شواهد نشان می‌دهد که حوزه‌های قومی و هویت ایران در وضعیت تنوع و پراکندگی نسبی قرار دارند. به طور مثال، بلوچ‌های ایرانی با هم‌کیشان و خویشاوندان خود در افغانستان و پاکستان همبستگی قومی داشته و این امر مانع حداکثرسازی گسترش فرهنگ ملی در ایران می‌شود (مصلی نژاد، ۱۳۸۵: ۱۵۷)

نتیجه

کشورهای ایران و افغانستان به حکم مؤلفه‌هایی همچون جغرافیا، تاریخ، اقتصاد و فرهنگ بر همدیگر تأثیر گذاشته‌اند و از هم تأثیر می‌پذیرند. علاوه بر موارد فوق، ظهور و سقوط طالبان تحت تأثیر آمریکا و تحولات افغانستان پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، باعث اهمیت بیشتر تحولات این کشور در ارتباط با امنیت ملی ایران شده است. نگاه عمیق به تحولات جمهوری اسلامی ایران و افغانستان نشان می‌دهد که این دو کشور به علت همسایگی، مسایل تاریخی، فرهنگی، زبانی و دینی از یکدیگر متأثر بوده‌اند. به عنوان مثال جنگ داخلی در افغانستان به بی‌ثباتی در مرزهای ایران و ورود مهاجرین افغان به ایران انجامید. در همین حال، وقوع انقلاب اسلامی در ایران آثار

اولیه خود را بر افغانستان به نمایش گذاشت و لذا ایران به یکی از حامیان نیروهای جهادی در افغانستان تبدیل شد. اشغال افغانستان به وسیله شوروی، رقابت شرق و غرب در این کشور، جنگ و جهاد داخلی، کشتار شیعیان و آواره شدن میلیونها نفر، موادمخدر، مسئله هیرمند و ... از جمله مسائلی هستند که ایران از آنها تأثیر پذیرفته و در بعضی مواقع برای تأمین امنیت و منافع خود به ناچار درگیر تحولات و مسائل افغانستان شده است. علاوه بر این، محیط استراتژیک ایران چنان است که افغانستان به یکی از مهمترین حلقه‌های این محیط تبدیل شده است. امروزه عدم وجود یک حکومت مستقل و مقتدر در افغانستان، وجود سیاست‌های اشغال‌گرانه آمریکا و خصوصاً سیاست‌های پنهان برخی کشورها به منظور انتقال موادمخدر و باندهای قاچاق اسلحه و گروه‌های خرابکارانه به ایران مواردی است که همواره ایجاد ثبات امنیتی منطقه را به مخاطره افکنده است.

به طور کلی در خصوص تبعات بی‌ثباتی افغانستان در مرزهای ایران، باید گفت که افغانستان تا آینده‌ای نامعلوم همچنان در شمار کشورهای بی‌ثبات و چالش‌خیز جهان باقی خواهد ماند. در واقع تا زمان روی کار آمدن دولتی میانه‌رو، متمرکز و مورد پذیرش تمامی قبایل شمالی و جنوبی، این کشور صادر کننده انواع چالش و معضلات امنیتی و سیاسی به ایران و دیگر همسایگان خود خواهد بود. گر چه روی کار آمدن دولت حنفی و ضد شیعی در افغانستان، باعث بروز تنش‌های گسترده با ایران است، اما منابع بحران‌زای این کشور را می‌بایست در عواملی چون: فقر، توسعه نیافتگی، رقابت‌های مستمر ژئوپلیتیک همسایگان و قدرت‌های بزرگ، تنش‌های ایدئولوژیک برخاسته از مدرسه‌های دینی عربستان و شبه قاره، تولید موادمخدر و ناهماهنگی‌های قومی و مذهبی جستجو کرد. امروزه مناطق مرزی، یکی از نقاط حساس کشور به شمار می‌روند. شناخت تأثیر عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بر امنیت این مناطق از اساسی‌ترین نکات در درک آسیب‌پذیری‌های امنیتی به منظور جلوگیری از هرگونه تنش و کنش‌های ضد امنیتی به شمار می‌رود. در این راستا استان سیستان و بلوچستان از استراتژیک‌ترین استان‌های کشور از حیث امنیتی و مرزی است که با چالش‌های عدیده‌ای در خصوص مسائل امنیتی، سیاسی و مرزی مواجه است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که چالش‌های امنیتی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در مرزهای استان سیستان و بلوچستان هم متأثر از ابعاد داخلی (مانند دوری از مرکز، ساختار فضایی، تنش‌های قومی - مذهبی و ...) و هم ابعاد خارجی (مانند حضور آمریکا در منطقه، اوضاع متشنج

کشورهای افغانستان و پاکستان، تولید مواد مخدر، و ...) است. مناطق بی‌ثبات همجوار ایران به خصوص در مرزهای جنوب شرقی باعث چالش‌های راهبردی شده و عدم رشد فرآیند دموکراسی و ناپایداری حکومت‌های پیرامونی و گسترش اقتدار قومی آنها و نیز وجود بزرگ‌ترین قطب تولید مواد مخدر و انواع قاچاق‌ها در مرزهای شرقی و جنوب شرقی بر آسیب‌پذیری مرزهای جغرافیایی و امنیتی ایران در استان سیستان و بلوچستان افزوده است.

واقعیات تاریخی و ژئوپلیتیکی، به پیوند میان ایران و افغانستان جنبه‌ای ثابت و غیر قابل تغییر و چشم‌پوشی بخشیده است. بدین لحاظ، بی‌گمان ایران جایگاهی ممتاز میان همسایگان افغانستان دارد. عدم دسترسی افغانستان به آبهای آزاد و موقعیت محصور آن از یکسو و مجاورت ایران با آبهای گرم، کانون عمده تولید و ترانزیت انرژی جهان در خلیج فارس و خزر، نگاه طبیعی افغانها به همسایه غربی خود که حدود هزار کیلومتر مرز مشترک با آن دارد را به این کشور معطوف می‌سازد. در عین حال ایران برای حفظ ثبات و امنیت خود و تأمین منابع آب استان سیستان و بلوچستان به افغانستان وابسته است. بی‌ثباتی سیاسی، عدم وجود صلح و امنیت در افغانستان، وجود سیاست‌های اشغالگرانه آمریکا و خصوصاً سیاست‌های پنهان خارجیان به منظور انتقال مواد مخدر، باندهای قاچاق اسلحه و گروه‌های خرابکارانه به ایران مواردی است که همواره سبب تنش در روابط ایران و افغانستان گردیده است. تا قبل از گسترش حضور نیروهای فرامنطقه‌ای در آن سوی مرزهای ایران از جمله در افغانستان و پاکستان، غالب اشرار فعال در مناطق مرزی شرقی ایران، اشراری بودند که در زمینه قاچاق مواد مخدر، زورگیری و گروگان‌گیری به قصد اخاذی فعالیت داشتند. با مداخلات خارجی و حضور قدرت‌های فرامنطقه‌ای بعد از ۱۱ سپتامبر در مرزهای ایران و گسترش فن‌آوری ارتباطات و اطلاعات، شاهد سیاسی شدن هویت‌های قومی - مذهبی و انواع مختلف جرائم سازمان یافته در این مناطق هستیم. تهدیدات و نقاط ضعف مرزهای سیستان و بلوچستان به مراتب بیشتر از نقاط قوت و فرصت‌های موجود آن است. بنابراین باید استراتژی‌ها و راهبردهایی در ساماندهی مرزها در نظر داشت که بتوانیم تنش‌های مرزی را به حداقل کاهش داده و از تمام فرصت‌ها و پتانسیل‌های به خوبی استفاده شود تا امنیت پایداری در مرزها به وجود آید.

ارائه راهکارها و پیشنهادها

- ۱- مقابله با ترانزیت مواد مخدر از مرزهای تحت کنترل ایران.
- ۲- تلاش در جهت تأمین امنیت منطقه شرقی و کاهش شرارت در این مناطق.
- ۳- ارائه کمک‌های اقتصادی به دولت افغانستان برای بهبود زیرساخت‌ها و کمک به توسعه اقتصادی این کشور.
- ۴- انجام اقدامات یکپارچه برای خروج اتباع افغانستان از کشور با استفاده از حمایت‌های بین‌المللی و تشویق آنها برای عزیمت به کشورشان؛
- ۵- اتخاذ استراتژی دو جانبه در برخورد با شرارت‌های مرزی و مسأله قاچاق؛
- ۶- برقراری روابط با کشور افغانستان در محدوده استان‌های هم مرز در ابعاد مختلف؛
- ۷- قانونمند کردن ورود و خروج افراد و ترانزیت کالا در گمرکات مرزی دو کشور؛
- ۸- گفتگوی مرزی و حل اختلافات جزئی با انتخاب استراتژی گفتگو و در پیش گرفتن سیاست تنش‌زدایی و صلح‌جویی برای مبادله افراد شرور و سارق؛
- ۹- فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغاتی به ویژه بر روی جامعه افغانی و شفاف‌سازی اثرات مواد مخدر که به نابودی جوانان و فرزندان خودشان نیز تمام می‌شود؛
- ۱۰- جلوگیری از ورود مهاجرین غیر مجاز به داخل کشور و خروج مهاجرین موجود به خارج از کشور که خطر بیکاری را تشدید می‌نماید؛
- ۱۱- اتخاذ سیاست‌های جامع و اثربخش در ارتباط با کنترل مرزها که ضمن افزایش کنترل و نظارت بر آن، تسهیل‌کننده روابط سالم و تقویت‌کننده تعاملات باشد؛
- ۱۲- اتخاذ سیاست توسعه مناطق مرزی بر اساس مبنای طرح‌های جامع آمایش سرزمین مناطق مرزی، مانند طرح پیشنهادی منطقه آزاد تجاری سیستان در ایران و تشویق، ترغیب و کمک به دولت افغانستان برای رونق چنین سیاست مرزی خود با ایران؛
- ۱۳- ممنوعیت اقامت و تردد افغانه در فهرست شهرستان‌های مرزی؛
- ۱۴- استقرار تجهیزات و امکانات تسلیحاتی، ارتباطی و خدماتی متناسب با شرایط فیزیکی و جوی مناطق مرزی؛
- ۱۵- افزایش رفاه مرزنیسان و به دنبال آن گسترش میزان همگرایی ملی در میان آنها.
- ۱۶- آگاهی بخشی عمومی شهروندان مرزی در مورد تهدیدات فراملی و بیگانگان در منطقه.

۱۷- کمک به شکل‌گیری دولت‌های با ثبات و توسعه یافته در افغانستان و پاکستان.
 ۱۸- پیگیری حقوقی حقه ایران از هیرمند و الزام کشور همسایه به رعایت آن در جهت کاهش اثرات خشکسالی و همچنین پیشگیری از تعمیق آن با توجه به تلاش افغانستان برای احداث تأسیسات بیشتر بر روی هیرمند.

منابع

- ۱- اعظمی، هادی و علی اکبر دبیری (۱۳۸۹)، *ارزیابی جایگاه سازمان همکاری شانگهای در ارتقاء امنیت منطقه ای ایران، دومین همایش ملی فروپاشی شوروی، مشهد: دانشگاه فردوسی*
- ۲- حق‌جو، میرآقا (۱۳۸۰)، *افغانستان و مداخلات خارجی، چاپ اول، تهران: مجلسی.*
- ۳- حق‌پناه، جعفر (۱۳۷۷)، *قاجاق مواد مخدر، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲۳.*
- ۴- حیدری، مسعود (۱۳۸۹)، *مجموعه مقالات مرز و امنیت، زاهدان: دفتر تحقیقات کاربردی نیروی انتظامی.*
- ۵- خاتمی خسروشاهی، ابراهیم (۱۳۸۳)، *کتاب آسیاویژه افغانستان پس از طالبان، تهران: انتشارات ابرار معاصر.*
- ۶- جمال، سعید (۱۳۹۱)، *منابع تنش‌زا در روابط ایران و افغانستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد*
- ۷- دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف (۱۳۸۴)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، ترجمه وحید بزرگی و علیرضا طیب، چاپ چهارم، تهران: انتشارات قومس.*
- ۸- دهمرده، معصومه (۱۳۹۰)، *بررسی و تحلیل چالش‌های سیاسی - امنیتی مرزهای سیستان و بلوچستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد.*
- ۹- -----، و مجتبی شجاعی (۱۳۹۲)، *منابع تنش‌زا در روابط ایران و پاکستان، تهران: انتشارات ژیک.*

- ۱۰- -----، ----- و محسن خلیلی (۱۳۹۱)، بررسی و تحلیل ساختار فضایی-جغرافیایی مذهب در ایران، مجموعه مقالات همایش ژئوپلیتیک شیعه، تهران: انجمن ژئوپلیتیک ایران.
- ۱۱- دهمرده و همکاران، معصومه (۱۳۹۴)، نقش و جایگاه شیعیان هزاره در روابط ایران و افغانستان، مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی امنیت انسانی در غرب آسیا، بیرجند: دانشگاه بیرجند.
- ۱۲- ربیعی، علی (۱۳۸۳) "مطالعات امنیت ملی (نظریه امنیت ملی در جهان سوم)"، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- ۱۳- رضایی، محسن (۱۳۸۴)، ایران منطقه ای، چاپ دوم، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- ۱۴- رضایی، قاسم (۱۳۸۷)، دانستنی‌های مرزی، گاهنامه مرزبانان، سال اول، شماره ۱.
- ۱۵- زرقانی، سیدهادی (۱۳۸۵)، «عوامل مؤثر بر امنیت مرزی با تأکید بر مرز شرقی ایران و افغانستان»، مجله علوم جغرافیایی، شماره نخست، مشهد: دانشگاه آزاد اسلامی.
- ۱۶- -----، ----- (۱۳۸۶)، «عوامل ژئوپولیتیکی مؤثر بر نقش و کارکرد مرزهای با تأکید بر مرزهای ایران»، فصلنامه ژئوپولیتیک، سال سوم، شماره دو، تهران: انجمن ژئوپلیتیک ایران.
- ۱۷- -----، ----- (۱۳۸۶)، مقدمه ای بر شناخت مرزهای بین‌المللی، تهران: انتشارات دانشگاه علوم انتظامی، معاونت پژوهش، چاپ اول.
- ۱۸- -----، ----- (۱۳۹۰)، مرزهای جنوب شرقی ایران، مجموعه مقالات همایش جغرافیا، توسعه، دفاع و امنیت در مرزهای جنوب شرقی ایران، تهران: دانشکده پیامبر اعظم (ص).

- ۱۹- ----- ، ----- (۱۳۹۱)، ژئوپلیتیک مواد مخدر و امنیت مرزهای شرقی، مجموعه مقالات همایش شهرهای مرزی و امنیت؛ چالش‌ها و رهیافت‌ها، زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- ۲۰- سلطان‌احمدی، شاهرخ (۱۳۹۱)، مجموعه مقالات همایش شهرهای مرزی و امنیت؛ چالش‌ها و رهیافت‌ها، زاهدان: دانشگاه سیستان و بلوچستان.
- ۲۱- عزتی، عزت‌الله (۱۳۷۷)، ژئوپلیتیک، تهران: انتشارات سمت.
- ۲۲- ----- ، ----- (۱۳۸۶)، ژئوپلیتیک در قرن بیست و یکم، تهران: انتشارات سمت.
- ۲۳- عنذلیب، علی (۱۳۸۰)، نظریه پایه و اصول آمایش مناطق مرزی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- ۲۴- غنجی، علی (۱۳۸۶)، ژئوپلیتیک مواد مخدر «جنوب غرب آسیا» تهران: انتشارات معاونت آموزش ناجا.
- ۲۵- لاکست، ایو (۱۳۶۸)، مسائل ژئوپلیتیک، ترجمه عباس آگاهی، تهران: انتشارات دفتر فرهنگ اسلامی.
- ۲۶- کریمی پور، یدالله (۱۳۷۹)، مقدمه ای بر ایران و همسایگان، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی، تربیت معلم تهران.
- ۲۷- ----- ، ----- (۱۳۸۰)، ایران و همسایگان منابع تنش و تهدید، تهران: انتشارات دانشگاه تربیت معلم.
- ۲۸- کریمی، علی (۱۳۸۷)، مدیریت سیاسی در جوامع چند فرهنگی، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- ۲۹- مصلی نژاد، عباس (۱۳۸۵)، مکانیسم عبور از بحران هویت در ایران بعد از انقلاب، مجله دوره عالی تحقیقات دکتری علوم سیاسی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی

بررسی عوامل فرهنگی و اجتماعی در توسعه روابط آموزشی بین ایران و افغانستان

۱- سید علی مرتضوی امامی

۲- مریم حسینی

چکیده

موقعیت استراتژیک و حساس افغانستان و واقع شدن این کشور در حلقه اتصال مناطق جنوب آسیا با آسیای مرکزی، حضور و فعالیت گروه‌های تندرو مذهبی مانند داعش، طالبان و بعضاً القاعده، افغانستان را به کانون توجهها در سطح منطقه تبدیل کرده است. لازمه توسعه و توفیق آموزشی در کشور افغانستان، پویایی و ارتقای سطح کیفی آن، از طریق برنامه‌ریزی، تدوین و اجرای طرحهای متناسب با شرایط درونی و محیطی کشور افغانستان است. امروزه عرصه روابط بین الملل به شدت تحت تأثیر عوامل فرهنگی و هویتی قرار دارد ایران اسلامی میراثدار یکی از کهن ترین فرهنگها و تمدنهای جهان است که خدمات بی شماری به فرهنگ و تمدن جهانی داشته است. توسعه روابط آموزشی بین ایران و افغانستان، سبب می شود که آنها در محیط رقابتی به گونه ای موفق عمل نمایند و ضمن اثرپذیری از محیط، بر آن اثرگذار نیز باشند وحدت و اخوت و برادری اسلامی و رویکرد تقریبی مهمترین راهبرد برای مقابله با هرگونه تهدید از سوی دشمنان است. لذا بهره‌گیری از روشهای جذاب و اقناعی از جمله گفتگوهای دینی، دیپلماسی هیأت علمی با بهره گیری از نخبگان دانشگاهی و حتی استفاده از دیپلماسی مرجعیت می تواند گامی مؤثر برای تأثیرگذاری نرم قلمداد گردد. لذا هرگونه توسعه محصولات فرهنگی در بین دو کشور ایران و افغانستان می تواند در ارتقای ظرفیت ها و فعالیت های فرهنگی در عرصه بین الملل مفید و مؤثر واقع شود.

واژگان کلیدی: عوامل فرهنگی، توسعه آموزشی، افغانستان، ایران

مقدمه

امروزه در کشورهایی که به دلیل عدم ثبات کشور که ناشی از درگیری های داخلی و جنگ و

sedaliemami@gmail.com

m.hosseini328@gmail.com

۱- دکترای علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

۲- دکترای جامعه شناسی دانشگاه شیراز

شاخصهای آموزشی در حوزه‌های برابر فرصتهای آموزشی، دستیابی به آموزش، وضعیت سواد، کیفیت آموزش، آموزشهای مادام‌العمر وضعیت نگران‌کننده‌ای را به ویژه در کشورهای در حال توسعه نشان می‌دهد (آتشک، ۱۳۹۳: ۱۴۳). نظام آموزشی یکی از نهادهای ثانویه و مهم جامعه‌پذیری سیاسی محسوب می‌گردد. از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، بقای افول رژیمهای سیاسی از فرمولهای خاصی پیروی می‌کند و آن بازتولید نظام سیاسی در نهاد ثانویه جامعه‌پذیری سیاسی است، چرا که هر رژیمی تلاش می‌کند ارزشها، هنجارها و سنتهای خود را در جامعه اعمال کند. بنابراین فرهنگ و باورهای فرهنگی، یکی از پایه‌های اصلی و کلیدی نظام سیاسی است که اگر با مشکل و یا چالش مواجه شود، بقای رژیم سیاسی با چالش مواجه خواهد شد. توجه به متغیرهایی چون ارزشهای مسلط فرهنگی و سیاسی، مشروعیت نظام سیاسی، پرورش نخبگان، افزایش دانش سیاسی و هویت ملی در بازتولید نظام سیاسی از یک سو و ارتباط روابط فرهنگی در نظام‌های سیاسی از سوی دیگر اهمیت و ضرورت این بررسی‌ها در سطح ملی و فراملی ضروری می‌نماید (اطه‌ری و امیرانتخابی، ۱۳۸۸: ۶۲). بازتولید نظام سیاسی، ربط وثیقی با فرهنگ سیاسی مردم یک جامعه دارد، مسئله فرهنگ سیاسی و چگونگی انتقال آن به نسل‌های آینده از مهمترین مباحث مربوط به بازتولید نظام سیاسی از طریق نظام آموزشی می‌باشد. به نحوی که اگر فرهنگ سیاسی مردم هم سو با نظام سیاسی باشد، آن نظام قادر به ادامه حیات خواهد بود و در غیر این صورت با بحرانهایی نظیر بحران مشروعیت، بحران مشارکت و بحران هویت مواجه خواهد شد.

۱- تعریف موضوع

کشور افغانستان در دهه ۱۹۷۰ میلادی پس از انقلاب ثور، که تأثیر یافته از اتحاد جماهیر شوروی بود به حکومتی سوسیالیست تبدیل شد و شاهد جنگی طولانی با مجاهدین افغان بود که در طول یک دهه، جان بیش از دو میلیون غیر نظامی را گرفت و باعث آواره شدن بیش از پنج میلیون نفر شد. پس از چند کودتای پی‌در پی و پیروزی مجاهدین بر دولت محمد نجیب‌الله جنگ داخلی افغانستان آغاز شد و وارد دوره‌ای جنگ میان احزاب مجاهدین شد. طالبان در میانه‌های دهه ۱۳۷۰ کنترل بیشتر مناطق افغانستان را به دست گرفتند (پهلوان، ۱۳۷۸). اما یورش ائتلاف بین‌المللی به رهبری آمریکا در سال ۱۳۸۰ حکومت را از دست دادند. کشور افغانستان در طول دورانه‌ها به دلیل هم‌جواری جغرافیایی و نیز اشتراکات قومی، مذهبی، زبانی و تاریخی، بیشترین تأثیر را از ایران گرفته است. تاریخ و سرگذشت مشترک، سرزمین مشترک، عناصر

فرهنگی مشترک، به ویژه زمینه های معنوی، به خصوص عناصر پایدار و غیر ملموس پنهان در لایه های زیرین فرهنگ، رشته های درهم تنیده و پیچیده های است که زیر ساخت پیوندها، و جانمایه کلیت فرهنگی سرزمین ایران و افغانستان شده است. ایران و افغانستان در گذشته یک کشور بوده اند و نام قدیمی افغانستان نیز آریانا و خراسان بوده است. بنابراین تاریخ این دو کشور تا پیش از استقلال افغانستان واحد و مشترک است. سرزمینی که امروزه افغانستان خوانده می شود، خاستگاه اندیشمندان متفکران، فیلسوفان، ادیبان و شاعران بزرگی است که نه تنها فخر این سرزمین، بلکه مفاخر بشر متمدن امروزی به حساب می آیند. می توان پیشینه مشترک تاریخی و افتخارات و میراث های مشترک زبانی، ادبی و عرفانی را از عوامل مؤثر در بازتاب انقلاب اسلامی در افغانستان دانست. افتخارات فرهنگی و تاریخی مشترک موجب شده است تا افغانها با نگرشی مثبت به وقایع و حوادث انقلابی در ایران بنگرند و از شیوه های مبارزاتی، نحوه شعارها و جهت گیری های فرهنگی و سیاسی ایرانیان تاثیر بگیرند.

از طرفی امروزه روابط فرهنگی یعنی ارتباط و روابط همه جانبه رسمی و غیررسمی در زمینه ارتباطات فرهنگی، هنری، علمی - آموزشی و ورزشی یک کشور با کشور دیگر و یا با سازمانهای فرهنگی، علمی و آموزشی، اعم از منطقه ای و بین المللی، گاه در چارچوب موافقتنامه های فیما بین و به صورت رسمی و گاه به صورت غیررسمی بین نهادهای یک کشور با افراد و نهادهای کشور دیگر، از اهمیت فزاینده های برخوردار شده است (دهشیری، ۱۳۹۳: ۵). نظام مدیریت روابط فرهنگی کشورها در تحلیل های خود از وضعیت فرهنگ کشورها، همواره به دنبال کشف و مدیریت آگاهانه تأثیرات دو طرفه فرهنگ و سایر نهادها، گروه ها و تشکیلات می باشد. اینکه سیاستگذاران یا کارگزاران این حوزه فرهنگی چگونه هدف گذاری و تصمیم گیری میکنند بیش از آنکه به عوامل خارجی وابسته باشد، تابع متغیرهای داخل و خارج از کشور است. در حقیقت، این اهداف، ساختارها، راهبردها و جهت گیری های یک کشور است که نوع و مدل روابط فرهنگی آن کشور را تعیین میکنند نه عوامل خارجی، سیاستها و اقدامات کشورهای دیگر (قدمی و مصطفوی، ۱۳۸۸: ۶۲).

۲- سوالات تحقیق: سوال اصلی پژوهش این است که عوامل فرهنگی و اجتماعی توسعه آموزشی بین ایران و افغانستان چه می باشد؟ همچنین تلاش میشود پاسخ به این پرسش فرعی که

مهمترین راهبرد برای مقابله با هرگونه تهدید از سوی دشمنان چیست؟ و دو کشور ایران و افغانستان در ارتقای ظرفیتها و فعالیت های فرهنگی در عرصه بین‌الملل چه باید بکنند؟ می‌باشد.

۳- **ضرورت تحقیق:** ضرورت و اهمیت حاضر از این دیدگاه است که امروزه عرصه روابط بین‌الملل به شدت تحت تأثیر عوامل فرهنگی و هویتی قرار دارد و ایران اسلامی میراث دار یکی از کهنترین فرهنگها و تمدنهای جهان است که خدمات بیشماری به فرهنگ و تمدن جهانی داشته است. معرفی صحیح دستاوردهای این تمدن کهن به دانش و علم جهانی میتواند نقش ایرانیان را در گذر زمان در اعتلای فرهنگ جهانی بازنمایاند. (بیگی، ۱۳۸۹). از سویی اساسی‌ترین رسالت جوامع در حال‌گذار مانند افغانستان که در فرایند مدرنیزاسیون قرار دارند، نیز توجه به تحول‌آفرینی در نظام آموزشی است. نظام آموزشی است که سرمایه‌ی انسانی بخش‌های مختلف جامعه را تأمین و تربیت می‌کند و روحیات مناسب برای توسعه‌یافتگی را در فرد ایجاد می‌کند (آتشک، ۱۳۹۳، ص ۱۴۲). لذا هدف از مقاله حاضر بررسی عوامل فرهنگی و اجتماعی توسعه آموزشی بین ایران و افغانستان می‌باشد.

۴- پیشینه تحقیق

امروزه نه تنها اغلب کشورها سعی در تدوین یک سیاست فرهنگی داشته و تشکیلاتی مانند وابستگی یا رایزنی فرهنگی را در درون وزارتخانه خود تعبیه می‌کنند؛ بلکه عوامل فرهنگی و تمدنی در جهت گیری کلی سیاست خارجی آنها نیز سهم بسزایی دارد (نقیب زاده، ۱۳۸۱: ۶). در این میان، کشورهایی چون جمهوری اسلامی ایران نقش آفرین هستند که از فرهنگ و تمدن غنی بهره‌مند بوده و پیشینه فرهنگی - تمدنی درخشان و گاه شناخته شده‌ای دارند. این دسته از کشورها از قدرت، قابلیت و ظرفیتهای قابل توجهی در مناسبات و روابط فرهنگی - تمدنی با دیگر کشورها برخوردارند. تأثیر فرهنگ بر سیاست خارجی کشورها و روابط بین‌الملل انکار ناپذیر است تنها نیم نگاهی به تاریخ تحولات روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که چگونه اقوام و ملت‌های گذشته با توسل به مشترکات فرهنگی خویش و یا باور به رویکرد غیریت‌سازی به تنظیم سیاست خارجی پرداخته و روابط دوستانه یا خصم‌آمیز خود را با دیگران براساس مشترکات و تفاوت‌های فرهنگی پایه گذاری نموده‌اند. بنابراین اگر چه اهمیت فرهنگ در روابط میان ملت‌ها در مقطع زمانی قابل توجهی تحت الشعاع سایر عوامل نظیر پارادایم قدرت قرار گرفته و گاه جلوه‌های کمرنگ داشته

است اما به هیچ روی نمی توان نقش نهان و آشکار آن را در مراودات جهانی نادیده انگاشت (قدمی و مصطفوی، ۱۳۸۸: ۶۹).

کشور افغانستان پس از سال ۱۳۵۷ از جهاتی مختلف برای انقلاب و دولت ایران حائز اهمیت بوده است، از جمله؛ ۱. سهم بودن این کشور در فرهنگ فارسی آسیای مرکزی و اهمیت استراتژیکی آن به دلیل واقع شدن در مرز میان خاورمیانه، آسیای جنوبی و آسیای مرکزی، و نتیجتاً، پیشاهنگ بودن کشور افغانستان در آسیای مرکزی در پخش و بازتاب آرمانها و دستاوردهای انقلاب اسلامی ایران ۲. تأثیرپذیری شدید امنیت داخلی ایران از افغانستان؛ ۳. حضور گروههای رادیکال ضد شیعی و ضد ایرانی تحت کنترل عربستان و پاکستان در افغانستان ۴. چرخش آشکار افغانستان به سمت کمونیسم و شوروی و بی ثبات شدن این کشور به دنبال تجاوز شوروی و تأثیرات و تهدیدات جدی و حساس این تحولات مسائل منطقه ای و سیاسی نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران، ۵. حمایت گروههای شیعی و رزمندگان افغانستان از ایران در جنگ تحمیلی عراق؛ ۶. رویارویی افغانستان با اتحاد جماهیر شوروی و شکست دادن آن در سال ۱۹۸۹ م ۷. تشابهات زیاد میان اهل سنت ایران با افغانستان در مرزهای شرقی و قرابتهای درخور توجه فقه حنفی به عنوان مذهب اکثریت مردم اهل تسنن افغانستان با فقه شیعه در ایران (پهلوان، ۱۳۷۸: ۳۲۱ و ۱۱۲).

۴-۱. پیوندهای ایران و افغانستان

این کشور حد فاصل آسیای میانه، جنوب غربی آسیا و خاورمیانه واقع شده است و همواره موقعیت راهبردی خاصی داشته است. همسایگان افغانستان، پاکستان در جنوب و شرق، ایران در غرب، تاجیکستان و ترکمنستان در شمال و چین در شمال شرقی هستند. این سرزمین به دلیل قرار گرفتن در مسیر جاده ابریشم محل پیوندگاه تمدنهای بزرگ جهان بوده و در طول قرنهای قشربازایی پیاپی از هویت ها، فرهنگها و باورها سرزمینی را که امروزه افغانستان نامیده می شود بازشناسانده اند. موقعیت مهم و حساس ژئوراهبردی و ژئوپولیتیکی افغانستان در شکل دادن موزائیکی غنی از فرهنگها و تمدنهای بزرگ همچون ایرانی، یونانی، بین النهرینی و هندی در این کشور نقش مهمی داشته است و میراث فرهنگی باستانی این کشور را ترسیم می کند.

صرف نظر از آنچه در طول تاریخ بر این سرزمین رفته است، آنچه مسلم است، این است که تا قرنهای اخیر سرنوشت افغانستان از ایران جدا نبوده است. با اطمینان و جرئت می توان گفت که تاریخ کامل کشور افغانستان را نمی توان از ذیل نام افغان و افغانستان در یافت؛ بلکه تاریخ

باستانی و قرون میانه این مملکت را در تواریخ ایران اوستایی و شاهنامه‌های و در تاریخ خراسان باید جست و جو کرد و بدون تردید تاریخ ایران اوستایی و شاهنامه ای و خراسان تاریخی از سرزمین بلخ و بامیان و سیستان و نیمروز و زابل و کابل و هرات و مرو و غور و غرجستان و از کتاب اوستای زردشت و شاهنامه ها و از تاریخ پیشدادیان و کیانیان و ادبیات دری جدا نیست، بنابراین زبان و دین مهمترین رشته هایی هستند که ما را با آن پیوند می دهد (حاجیان، ۱۳۹۴: ۱۶)

۴-۱-۱. مشترکات فرهنگی و تمدنی:

الف) تاریخ و سرگذشت مشترک: سرزمین مشترک، عناصر فرهنگی مشترک، به ویژه زمینه های معنوی، به خصوص عناصر پایدار و غیر ملموس پنهان در لایه های زیرین فرهنگ، رشته‌های درهم تنیده و پیچیده‌ای است که زیر ساخت پیوندها، و جانمایه کلیت فرهنگی این سرزمینهاست.

این همگونی به خصوص در ساخت و منشأ حکومتها، به نحو چشمگیری ظهور می کند. در طول تاریخ نظام حکومتی در سرزمین آریانا یا خراسان بزرگ (افغانستان) و ایران کنونی در یک جا متمرکز نبود؛ نه مانند حکومت خلفای عباسی که همواره در بغداد متمرکز بود و نه چون عثمانی که مرکز حکومت در قسطنطنیه و نه مانند روسیه که پایتخت همواره در مسکو استقرار داشت. در سرزمین های حوزه فرهنگی آریانا (افغانستان) و ایران، پایتخت و مرکز حکومت در شهرهای مختلف، از غزنین تا اصفهان و از هرات باستان تا تبریز و شهرهای دیگر تغییر یافته است. در هر دوره، مردانی از میان اقوام و عشایر و حوزه‌های فرهنگی گوناگون، برای مدتی حکومت را به دست گرفته اند و سلسله ای را بنیان نهاده اند.

پژوهشهای فرهنگی - تاریخی نشان می دهد که همه این حکومتها، صرف نظر از جزئیات، دارای شیوه های حکومتی و سیاستهای فرهنگی مشابهی بوده‌اند و تعلق قومی، بومی، سمتی و محلی خود را در وابستگی به کلیت سرزمین حل کرده اند.

از حدود سه قرن پیش، وقتی پای اروپاییها به سرزمینهای شرقی، به خصوص این حوزه فرهنگی و تمدنی باز شد، کلیت این حوزه فرهنگی، به لحاظ سیاسی و حکومتی برهم خورد و افغانستان به عنوان، کشوری مستقل در منطقه مطرح گردید و از آریانا و خراسان، به افغانستان تغییر نام داد (میرشکرای، ۱۳۸۱). اما زیر بنای درهم تافته و استوار فرهنگی و تمدنی این سرزمین، زیر آوار حوادث و جریان های سیاسی، همچنان باقی ماند و پیوند میان افغانستان و ایران را

برقرار نگه داشت. بنابراین، وجود عامل فرهنگی و تمدنی در روابط دو کشور و تأثیرپذیری از همدیگر، نقش اساسی در الگوگیری افغانها از تاکتیکهای مبارزاتی ایرانیان داشته است.

ب) زبان و خط فارسی

تا قبل از فروپاشی شوروی و به استقلال رسیدن تاجیکستان تنها دو کشور فارس زبان ایران و افغانستان در دنیا وجود داشته است و با فروپاشی شوروی و به استقلال رسیدن تاجیکستان، تاجیکستان به عنوان سومین کشور وارد جرگه کشورهای فارس زبان در صحنه منطقه و صحنه بین‌المللی شد. زبان فارسی جزو لایه های فرهنگی عمیق افغانستان حتی غیر فارس زبان‌ها است. در حوزه جغرافیای فرهنگی ایران، سهم زبان به نسبت دیگر عناصر زیادتر است به گونه ای که می توان گفت در جغرافیای فرهنگی مشترک، زبان، اساسیترین نقش را در شکل‌گیری مفهوم هویت ملی برعهده دارد. از همین رو، پرداختن به این مسئله به معنای ورود به قلمروی است که می تواند به هویت و به تبع آن به وحدت ملی ارتباط یابد و به آن مفهوم دهد. در عین حال، پرداختن به این مسئله می تواند به یکی از اساسی‌ترین منازعات فرهنگی که تعیین حدود جغرافیای فرهنگی کشورهای مشترک و ذی سهم در فرهنگ مشترک است، پایان دهد و دستورالعملی برای همه علاقه مندان و برنامه‌ریزان فرهنگی فراهم آورد تا با به کار گیری و استفاده از آن بتوانند نحوه داد و ستد فرهنگی بین خود و دیگر کشورهای منطقه و به تبع آن مشارکت در تعاملات فرهنگی جهان را سامان بخشند. زبان فارسی به عنوان وجه مشترک کشورهای منطقه نقش عمده ای را در پیوستگی سرزمینهای متعلق به ایران فرهنگی ایفا نموده است. زبان فارسی بیانگر رویکرد تعاملی فرهنگ ایرانی است. به این معنا که از سپیده دم تاریخ تاکنون ایران و فرهنگ ایرانی در تعامل و تهادی مستمر و سازنده با جهان بوده است. دریچه های گفت و گوی فرهنگی با جهان در این سرزمین همیشه باز بوده است. از معماری تخت جمشید تا شعر شهریار در روزگار ما، آثار این داد و ستد فرهنگی به روشنی هویداست و همین ویژگی است که موجب شده این ملت و فرهنگ در گذار عصرها و نسلها همیشه امکان زیست و خلاقیت داشته باشد. به دیگر سخن، فرهنگ این سرزمین در عین اینکه ویژگیهای بومی و ملی دارد اما تلخیصی از دستاوردهای فرهنگی جامعه انسانی است. این خصیصه ممتاز و درخشان، نیازی است که در این عصر بیش از هر دوره‌های جامعه بشری بدان نیاز دارد. تحجّر و تعصب فرهنگی که امروز بر عرصه فرهنگی جهان حاکم شده، دریچه های داد و ستد و گفت و گو و

تعامل با جامعه بشری در سطح جهانی را بسته است و حاصل آن نزاعهای خونینی است که هر روز ابعادی هولناکتر پیدا می‌کند (دهشیری، ۱۳۹۳: ۱۵۳).

علی‌رغم تنوع شگرف زبانی در افغانستان به دلیل ویژگیهای تاریخی و جغرافیایی خود، خوشبختانه زبان در افغانستان با دشواریهای تاریخی و سیاسی تاجیکستان مواجه نبوده است. اکنون در این کشور زبانهای فارسی، دری و پشتو زبان رسمی اعلام شده در قانون اساسی است. چند زبانه مردم در افغانستان امری رایج است و مردم این کشور به زبانهای دیگری مانند ازبکی، ترکمنی، بلوچی، نورستانی و پامیری نیز سخن می‌گویند. زبان رسمی این کشور دری معرفی شده است که در گفتار مردم فارسی خوانده می‌شود (حاجیان، ۱۳۹۴: ۱۶).

کتابخانه‌های این حوزه گسترده، آکنده از متونی است که به زبان فارسی تحریر شده و بیانگر حیات فرهنگی مردمان این گستره فراخ است. از کاشغر تا سمرقند و بخارا و شیروان و شکی و گنجه و نسا و ایبورد تا قلمرو عثمانی در و دیوار بناها و مخازن کتابخانه‌ها همه و همه بیانگر حضور معنوی زبان فارسی در حیات معنوی مردم این سرزمینها است. کتیبه‌های مدرسه شیردار سمرقند تا خطوط بنای عظیم تاج محل و نسخ خطی فارسی که در حیدرآباد و لاهور و تاشکند و باکو و استانبول نگهداری می‌شوند بیانگر این موضوع است که زبان فارسی زبان فرهنگی مردمان این قلمرو گسترده است و همه ملت‌های منطقه حتی اگر بخواهند خویشتن شناسی ملی داشته باشند بیش و پیش از هر چیزی نیازمند شناختن زبان فارسی و اهتمام به آموختن و آموذاندن آن باید داشته باشند زیرا گذشته این ملت‌ها با زبان فارسی روایت شده است. (دانشگر، ۱۳۸۵)

از همین رو، پرداختن به زبان فارسی تنها وظیفه‌ای ملی برای ایرانیان و به تبع آن سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی نیست بلکه این زبان بخشی زنده و اثرگذار از میراث معنوی بشری است.

در اهمیت زبان فارسی همین بس که آثار خلق شده به این زبان حامل پیام و ارزشهای معنوی و فرهنگی و آموزه‌ها و مفاهیمی از قبیل صلح، معنویت، عدالت، دوستی، محبت و همزیستی مسالمت‌آمیز است که جهان امروز بدان نیاز دارد و زبان حق‌گویان، حق‌جویان و عدالتخواهان جهان است. از این روست که نسل جوان سراسر جهان توجهی فزاینده به فراگیری زبان فارسی مبذول داشته است. همچنین قدمت و پربار بودن معنوی این میراث فرهنگی و نیز گستره جغرافیایی زبان فارسی که از شبه‌قاره هند تا خاورمیانه را درمینوردد و مطرح بودن به عنوان زبان

دانش و پیشرفت علمی و سرچشمه علم و عرفان نیز موجب افزایش اقبال به زبان فارسی در سراسر گیتی شده است به گونه ای که میزان کتابخوانی و مطالعه کتابهای فارسی و مراجعه به کتابخانه های فارسی زبان و اتاقهای ایران رو به افزایش است. (دهشیری، ۱۳۹۳: ۱۵۵).

دین: اسلام دین رسمی در این کشور است و حدود ۹۹ درصد از مردم مسلمان هستند. در کنار اکثریت سنی و اقلیت شیعه، دیگر ادیان مانند مسیحیان، هندوها، سیکها و بوداییان نیز در این کشور زندگی میکنند (حاجیان، ۱۳۹۴: ۱۶).

۴-۲. وضعیت آموزش نوین در کشورهای فارسی زبان:

علم و علم اندوزی از جمله مباحثی است که در طول حیات پرفراز و نشیب بشر مورد تأکید پیامبران، نخبگان، علما، دانشمندان، فلاسفه و ... قرار گرفته است، در سده های ۱۹ و ۲۰ میلادی جای خالی مکاتب، مدارس، دانشگاهها و مراکز دستیابی به تعلیم و تربیت نوین در ایران و افغانستان و آسیای مرکزی کاملاً معلوم و مشهود است و به عبارتی، میشود گفت این کشورها در آن روزگار بیش از هر چیزی دچار رکود فرهنگی بودند؛ روشنفکران و توسعه طلبان ضمن احساس و درک این نیاز، رفع آن را با تمام وجود پی گیری می کردند. نشریات در کشور یاده شده، نهاد مشترک و مناسبی بودند که جهت خروج از این رکود با نیت توسعه فرهنگی، اقتصادی، آموزشی، و آگاه سازی و آماده کردن افکار عمومی برای بهره برداری از امکانات مادی و معنوی به کمک روشنفکران آمد.

به گواه تاریخ عباس میرزا نخستین کسی بود که ضرورت اصلاحات و آموزش علوم نوین را در ایران درک کرد و در راستای اصلاح کشور به توصیه قائم مقام فراهانی تقریباً در سال ۱۱۹۰ شمسی، دونفر از دانشجویان ایرانی را برای آشنایی با تمدن جدید و کسب مهارتهای زندگی جدید به انگلستان اعزام کرد و متعاقباً در سال ۱۱۹۴ شمسی پنج تن دیگر را جهت آموختن فنون جدید به انگلستان فرستاد میرزا زین العابدین یکی از پنج نفری بود که عباس میرزا او را به طور ویژه مامور فراگیری فن چاپ و راه اندازی چاپخانه به عنوان یکی از مظاهر صنعت، پیشرفت و آموزش نوین در تبریز نمود.

حرکت نوین اجتماعی در جامعه افغانستان تقریباً از زمان روی کار آمدن امیر حبیب الله خان آغاز میشود. تاسیس اولین مدرسه به نام لیسه (مدرسه ی) حبیبیه در سال ۱۹۰۳ و سپس مکتب حریبه به شیوه مدارس جدید غربی و بالاخره، نهضتهای تجدد خواهی در اطراف این دو مکتب و

اولین شماره روزنامه سراج الاخبار به مدیریت مولوی عبد الرئوف در ۱۹۰۶ م (۱۳۲۳ ذیقعد) از نشانه‌های این حرکت نوین در عهد امیر حبیب‌الله خان است. این مدارس که معلمین هندی آموزگار آنها بودند، به زودی به کانونی تبدیل شدند برای جنبشهای فکری و نهضت‌های مشروطیت، اما دیری نپایید که همین حاکم (امیر حبیب‌الله) تعلیم و تربیت نوین را در راستای حفظ قدرت خود ندید و به طور جدی به مخالفت با آن برخاست. شعرای افغان وضعیت‌های مختلف تعلیم و تربیت را در شعر خویش به تصویر کشیدند. همراهی حاکمان ایران و افغانستان با روشنفکران جامعه، در راه اندازی مراکز تعلیم و تربیت از وجوه مشترک آموزش نوین در این کشورها است (بیرانوندی، ۱۳۹۳: ۳۸).

اما امروزه مشاهده میشود کشورهای مختلف - به ویژه کشورهایی که به افغانستان لشکر کشی کرده و در افغانستان حضور جدی دارند یعنی آمریکا، انگلیس و متحدان آنها - حضور فرهنگی نیرومندی در افغانستان دارند و برای نفوذ در فرهنگ مردم این کشور برنامه‌های دامنه‌داری دارند. همچنین، حضور عربستان سعودی و ترویج تعالیم وهابی که زمینه‌ساز پیدایش گروه‌های وهابی است، در افغانستان مشاهده میشود. فعالیتهای فرهنگی عربستان به مانند فعالیتهای این کشور در دیگر کشورهای اسلامی با فعالیتهای خواسته‌های سیاسی عربستان سعودی گره خورده است و اکثراً با تمویل نمودن مراکز دینی و مساجد و مدارس دینی همراه است. تأسیس مدارس دینی دولت عربستان در افغانستان آشکارا در پرورش گروه‌های تروریستی نظیر القاعده و... مؤثر بوده و دولت آمریکا نیز عملاً با تأسیس این مدارس مخالفت نکرده است. سفارت عربستان سعودی این فعالیتهای را در دست دارد و اکثر فعالیت‌های این کشور را از طریق وزارت حج و اوقاف افغانستان صورت می‌گیرد:

۱. اعطای بورسهای تحصیلی به دانشجویان دانشکدههای شرعیات دانشگاههای افغانستان جهت آموزش اساتید افغانستان براساس تعلیمات وهابی.
۲. اعزام تعدادی از دانشجویان ممتاز و برتر دانشکده شرعیات به مناسک حج.
۳. همکاری با بعضی از مراکز فرهنگی دولتی و غیر دولتی، از جمله جمعیت اصلاح افغانستان و...
۴. همکاری با بعضی از دانشکده‌های خصوصی از جمله دانشگاههای خصوصی «سلام» و «دعوت».

۵. به تازگی سفارت عربستان سعودی با اعطای چک سفید، تفاهم نامه ساخت و اعمار مدرسه علوم دینی با امکاناتی کامل و مدرن در منطقه تپه مرنجان شهر کابل را با وزیر حج و اوقاف افغانستان امضا نموده است. نکته قابل تأمل در همکاری ها و کمک های فرهنگی و آموزشی و در مجموع کمکهای این کشور این است که این فعالیتها خاص مراکز و ارگانها و دانشگاهها و موسسات غیر شیعی است و سعی و تلاش بر آن است که حتی یک دلار هم به دست شیعیان افغانستان نرسد.

ظاهراً کشورهای عربی و غربی نگاه خوش بینانهای به روابط فرهنگی بین مردم ایران و مردم افغانستان ندارند و عملاً مردم افغانستان را تا حد زیادی از کمکهای فرهنگی که ایران میتواند به مردم افغانستان بنماید محروم کرده اند (مرجانینژاد، ۱۳۹۴: ۲۵۲).

۳-۴. انقلاب اسلامی ایران، نوآوری فرهنگی و سیاسی در افغانستان

انقلاب اسلامی ایران محیطی فراهم ساخت که سعی داشت بر اساس تز و ایده های نوین فرهنگی و مذهبی موجبات رهایی انسانهای مستضعف را از هر نوع سلطه استبداد و استعمار محقق نماید و بر اساس مکتب پویا و سازنده اسلام، جامعه ای مستحکم و نوین بر پا کند. انقلاب اسلامی ایران با برخورداری از موقعیت ژئوپلیتیکی منحصر به فرد، منابع عظیم و بی پایان انرژی و ابزارهای فرهنگی و اعتقادی نیرومند توانست به عنوان یک مرکز ساماندهی تمدن نوین اسلامی و کانون پنخس و تراوش در منطقه درآید. در دوران جهاد شمار زیادی از طلاب افغانستان وارد حوزه ی علمیه قم شدند. اینان به تدریج با سبک و روش تدریس دینی در ایران آشنا شدند و از میانشان افرادی برجسته ظهور کرد. روحانیون ایران نیز بسیاری از آنها را با آموزش و سازماندهی در گروههای نظامی - سیاسی در سرزمینهای مرتفع کوهستانی و مناطق مجاور افغانستان برای جنگ علیه شوروی آماده ساختند. از سوی دیگر، بازگشت روحانیون تحصیل کرده و پرتحرک جوان افغان که در انقلاب اسلامی ایران شرکت داشتند، بر جامعه سنتی افغانستان تأثیر گذاشتند. به این ترتیب، مدارس و کتابخانه های بسیاری در روستاهای تحت نظارت آنها گشایش یافت که خود منجر به یک «انقلاب کوچک فرهنگی» در افغانستان شد (اشرفنظری و یوسفزهی، ۱۳۹۵: ۴۴).

سیاست کنونی ایران در رابطه با افغانستان از لحاظ تاکتیکی و هدف نهایی متکی بر انجام وظیفه نیل به وفاق سیاسی در جمهوری اسلامی افغانستان بر مبنای توازن منافع اقوام، مناطق، مذاهب، گروه بندیهای سیاسی - نظامی و همچنین هماهنگی منافع دول دارنده موضع در این کشور، است.

ایران از مساعی سازمان ملل متحد و جامعه جهانی برای حل سیاسی مسایل افغانستان در دوره پس از منازعات حمایت کرد. سال ۲۰۰۰ در اجلاس جهانی آموزش برای همه در داکار سنگال، چارچوب‌های منطقه‌ای، اساس تهیه اعلامیه نهایی این اجلاس قرار گرفت، و سران آموزش و پرورش کشورها (از جمله ایران) جملگی متعهد شدند که با بسیج همه توان خود، در راه دستیابی به اهداف برنامه آموزش برای همه بکوشند و تا سال ۲۰۱۵ تمامی اهداف شش‌گانه آن را در کشورهای خود جامعه عمل ببوشانند. این اهداف شش‌گانه عبارتند از: افزایش و گسترش مراقبت و آموزش جامع در اوان کودکی به ویژه برای آسیب‌پذیرترین و محروم‌ترین کودکان، تضمین این که تا سال ۲۰۱۵ همه کودکان به ویژه دختران و اطفالی که در وضعیت دشوار قرار دارند و کودکان اقلیتهای قومی به آموزش ابتدایی و اجباری و با کیفیت خوب و کامل دسترسی داشته باشند، تضمین اینکه نیازهای یادگیری همه جوانان و بزرگسالان از طریق دسترسی برابر به یادگیری مناسب با برنامه مهارتهای زندگی میسر گردد؛ رسیدن به ۵۰ درصد پیشرفت در سطح سواد بزرگسالان تا سال ۲۰۱۵ به ویژه برای زنان و دسترسی برابر و یکسان به آموزش و پایه و مداوم برای همه بزرگسالان؛ حذف نابرابریهای جنسیتی در آموزش ابتدایی و راهنمایی تا سال ۲۰۱۵، دستیابی به تساوی جنسیتی در آموزش و پرورش تا سال ۲۰۱۵، با تضمین این که دختران به آموزش پایه با کیفیت خوب دسترسی یکسان و برابر داشته باشند؛ بهبود تمام جنبه‌های کیفی آموزش و پرورش و تضمین اعتلای آن برای همه به طوری که کلیه نتایج یادگیری قابل اندازه‌گیری و مشخص، به خصوص در سواد، خواندن و نوشتن و حساب کردن و مهارت‌های اساسی زندگی و شهروندی برای همه به دست آید (یونسکو، ۲۰۱۰). از آنجا که تمامی کشورهای عضو یونسکو متعهد شدند تا در زمینه توجه به گروه‌های هدف فعالیتهای آموزشی و ارتقای کیفیت همکاری نمایند بدین ترتیب در جمهوری اسلامی ایران نیز برای عمل به تعهدات داکار و عمده کردن مسائل آموزش و پرورش و ضرورت بسیج امکانات عمومی یک کشور برای حل معضلات آموزشی و ارتقای کارکردهای آن، تفکر ایجاد برنامه آموزش برای همه را به وجود آورد.

۴-۴. توسعه آموزشی در افغانستان

در این تردیدی نیست که هرگونه تحول در حوزه‌های مختلف فرهنگی، علمی، اقتصادی و سیاسی اجتماعی منوط به تحولات بنیادین در عرصه آموزش و پرورش است. افغانستان اگر بخواهد مسیر توسعه و پیشرفت را با سرعت بیشتر طی کند ناگزیر از تغییر ساختارها و نظامهای

آموزشی خود مبتنی بر مولفه های که در آموزش و پرورش مدرن و توسعه محور مورد توجه است میباشد. اما طبیعی است که بدون شناخت درست این نظام آموزشی جدید و مولفه های آن تحول نا ممکن خواهد بود. امروزه در کشورهای در حال توسعه که هنوز نظام آموزشی، معطوف به قالبها و روش های سنتی و مکتب محور است و از سویی شرایط غالب جهانی، پذیرش روش های نوین را ایجاب نموده، بازتعریف و فهم زمینه های فکری تحول نوین آموزشی و تلاش برای سازگاری بین شرایط بومی با شرایط مدرن را ضروری ساخته است، به گونه ای که بدون داشتن تصویری درست از این شرایط نمی توان رسیدن به نتایج مطلوب را انتظار داشت. آموزش مدرن به دلیل همراهی با تکنولوژی اطلاعات و شبکه رسانه ای؛ منابع و محتوای آموزشی پیش روی یادگیرندگان (شاگردان) را از حالت «تک بعدی» به چندبعدی و چندمنبعی مبدل ساخته است. در نظام آموزش مکتب ای، هر آنچه آموزانده و آموخته می شود، مکالماتی عموماً یک سویه، غیر تفاهمی و رسمی است که از معلم روانه شاگرد می شود و شاگردان، «موظف» به یادگیری و حفظ همان مفاهیم رایج شده و پس دادن آن در جلسه امتحان هستند. دنیای ذهنی شاگردان تحت تعلیم نظام آموزش سنتی به مراتب محدودتر و کوچکتر از تصویر ذهنی است که شاگردان در روش نوین آموزش می بینند.

شاگردی که در شرایط جدید با بهره گیری از نرم افزار، اینترنت و دنیای آموزش های چندرسانه ای فرایند یادگیری را طی می کند؛ اولاً، از وسعت اطلاعات بالاتری برخوردار است. ثانیاً، به دلیل تکرر منابع و محتوای آموزشی که پیش رو دارد، امکان انتخاب پیدا می کند. یکی از اساسی ترین معضلات آموزش مکتبی، ارایه مطالب به شاگرد است، بدون آن که او درخواستی کرده باشد. کافی است از یادگیرنده، امکان انتخاب سلب گردد، بدیهی ترین نتیجه، کاهش جاذبه ای محتوایی است که به او ارایه می گردد. از طرفی در آموزش رسمی مبتنی بر مکتب، معلمان هر چه به علوم و فنون و دیدگاه ها و نظریات جدید مجهزتر باشند، به رغم حُسن های انکارناپذیری که نقش معلم در شخصیت و تربیت فکری شاگرد دارد، با حجم، وسعت و تنوع محتوای موجود و قابل دسترس در آموزش های رایانه محور و اینترنتی و چندرسانه ای قابل مقایسه نیست.

آموزش و پرورش در صورت تحول و روزآمدی، بستر توسعه ای درونزا را فراهم می آورد. چرا که هیچ نوع توسعه یافتگی، نوسازی، انقلاب و اصلاحاتی تا ابتدا در «اذهان» پرورنده نشود، به

«عینیت» نمی‌رسد. توسعه‌ی همه‌جانبه بدون همراهی افکار و اذهان عمومی فرجامی نخواهد یافت. از سویی محوری‌ترین ابزارها و عوامل بسترساز برای یک تحول فکری و ذهنی، نهاد آموزش است. چرا که رشد نهادهای آموزشی و علمی زمینه‌ساز مشارکت بیشتر مردم در تحولات اجتماعی و اقتصادی است و در مردم نوعی قابلیت و تحرک ذهنی ایجاد کرده تا باورهای مناسب توسعه انسانی را پذیرفته و درونی سازند. از سویی اساسی‌ترین رسالت جوامع در حال‌گذار مانند افغانستان که در فرایند مدرنیزاسیون قرار دارند، توجه به تحول‌آفرینی در نظام آموزشی است. نظام آموزشی است که سرمایه‌ی انسانی بخش‌های مختلف جامعه را تأمین و تربیت می‌کند و روحیات مناسب برای توسعه‌یافتگی را در فرد ایجاد می‌کند (نیک آیین، ۱۳۹۱).

۴-۵- راهکار افزایش توسعه آموزشی از طریق زبان فارسی

یکی از پیشنهادها در زمینه گسترش و توسعه آموزشی در کشور ایران و افغانستان گام برداشتن به سوی هم‌گرایی است. موضوع همگرایی به دوران پس از جنگ جهانی دوم می‌رسد که کشورها از طریق آن می‌توانند به ارتقاء جایگاه خود در نظام بین‌الملل امیدوار باشند. نظریه ارتباطات اعتقاد دارد که ارتباطات یکی از دستاوردهای فناوری معاصر است. افزایش ارتباطات بین جوامع زمینه همکاری بین آنها را فراهم می‌کند. بنابراین همگرایی تابعی است از چگونگی مبادلات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی میان واحدهای جدا از هم، پس براساس تماس بین کشورها، همگرایی به وجود می‌آید. از بین نظریه‌های مختلف همگرایی، بهترین نظریه برای ایجاد همگرایی بین کشورهای فارسی‌زبان، نظریه همگرایی براساس ارتباطات است که بر مبنای فرهنگ قرار دارد. کشور ایران و افغانستان از لحاظ داشتن تشابه تاریخی، فرهنگی و زبانی و همچنین موقعیت راهبردی بهترین گزینه برای همگرایی در منطقه اند. (حاجیان، ۱۳۹۴: ۳۲)

ابزارهای مختلفی برای تحقق دیپلماسی عمومی وجود دارد که خوشبختانه این ابزارها در دیپلماسی عمومی ج.ا.ایران بکار گرفته می‌شوند. مهمترین ابزار رسانه‌های گروهی است که می‌توانند افکار عمومی بین‌المللی را تحت تأثیر قرار دهند. همچنین انتشار کتب و مجلات مختلف برای معرفی فرهنگ ایران می‌تواند بسیار سودمند باشد. ویژگی آثار مکتوب، ماندگاری و تأثیر بلند مدت آن است. برگزاری سمینارهای علمی - فرهنگی، آموزش زبان فارسی، کارگاه‌های آموزشی ایران‌شناسی و اسلام‌شناسی، استفاده از ظرفیت قابل توجه فیلم و سینمای معناگرای ایران

که امروزه هویت و تشخیص جهانی دارد، برگزاری جشنواره‌های فرهنگی - هنری برای معرفی وجوه مختلف دستاوردهای جمهوری اسلامی ایران، برگزاری مسابقات قرآنی و تلاش برای تحکیم وحدت و الفت اسلامی میان جمهوری اسلامی ایران و سایر کشورهای اسلامی، تبادل هیأت‌های علمی - دانشگاهی و اردوهای آموزشی تنها بخشی از برنامه‌هایی است که توسط سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی به کار گرفته می‌شود. در این میان، دیپلماسی هیأت علمی و بهره‌گیری از نخبگان دانشگاهی جایگاه ویژه‌ای در دیپلماسی عمومی جمهوری اسلامی ایران و معرفی و شناساندن دستاوردهای علمی - فرهنگی و تبیین مواضع جمهوری اسلامی ایران در عرصه دیپلماسی فرهنگی و آکادمیک دارد.

نتیجه

موقعیت استراتژیک و حساس افغانستان و واقع شدن این کشور در حلقه اتصال مناطق جنوب آسیا با آسیای مرکزی، حضور و فعالیت گروه‌های تندرو مذهبی مانند داعش، طالبان و بعضاً القاعده، افغانستان را به کانون توجهات در سطح منطقه تبدیل کرده است. امروزه اغلب کشورها در سیاست خارجی به دیپلماسی عمومی و قدرت نرم توجه ویژه‌ای دارند چرا که بر این باورند که بخش قابل توجهی از منافع ملی با صرف هزینه‌های کمتر از راه فعال کردن دیپلماسی عمومی حاصل می‌شود. هر کدام از کشورها براساس اولویتها و منافع ملی خود بخشی از فعالیت فرهنگی خود را در بعد بین‌المللی به منصف ظهور و بروز می‌رسانند و در معرض معرفی عمومی قرار می‌دهند. برای مثال برخی کشورها از ظرفیت فیلم و سینما استفاده می‌کنند. برخی از ظرفیت زبان استفاده می‌کنند و برخی از ظرفیت دانشگاهها و مراکز آموزش عالی بهره می‌جویند، تا از این رهگذر به جلب افکار عمومی جهان و تأثیرگذاری بر آن پردازند. سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی تلاش دارد از تمام ظرفیتها و تجربیات کشورها در عرصه‌های مختلف استفاده کرده و با استفاده از محتوای غنی فرهنگ ایرانی - اسلامی و گفتمان انقلاب اسلامی، پیام صلح و دوستی جمهوری اسلامی ایران را به ملتها رسانده و بتواند تصویر درستی از جمهوری اسلامی ایران نزد افکار عمومی جهان ارائه نماید و نقش خود را در آگاهی بخشی، جریان شناسی و تصویرسازی به منصف ظهور رساند.

ما در منطقه‌ای زندگی می‌کنیم که اکثریت کشورهای آن پیرو دین مبین اسلام هستند و پیوندهای عمیق دینی، فرهنگی و زبانی با ایران اسلامی دارند. اسلام خود بخود عامل پیوند میان

مردم این سرزمینهاست و عامل بیداری اسلامی در منطقه و مقوم پیوند و همگرایی معنوی در صحنه جهانی است. وحدت و اخوت و برادری اسلامی و رویکرد تقریبی مهمترین راهبرد برای مقابله با هرگونه تهدید از سوی دشمنان است.

مردم جهان تشنه شنیدن اصول و ارزشهای انسانی فراموش شده و ندای استقلال طلبی و عدالتخواهی هستند. لذا بهره‌گیری از روشهای جذاب و اقناعی از جمله گفتگوهای دینی، دیپلماسی هیأت علمی با بهره‌گیری از نخبگان دانشگاهی و حتی استفاده از دیپلماسی مرجعیت می‌تواند گامی مؤثر برای تأثیرگذاری نرم قلمداد گردد.

در این میان، در حوزه داخلی باید از تمام توان و ظرفیت کشور برای فعال کردن دیپلماسی فرهنگی بهره‌جست و شایسته است همه سازمانها و ارگانهایی که می‌توانند در این بخش نقشی ایفا کنند از نقش و جایگاه سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی که متولی اصلی دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران و قرارگاه عملیات تاکتیکی فرهنگی کشور در عرصه بین‌الملل است در همه ابعاد حمایت کنند. با توجه به پیوند سیاست داخلی و سیاست خارجی، بر این باوریم که سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی نهاد مرجع بین‌المللی برای شناساندن دیدگاهها و جریانهای فکری و فرهنگی موجود در عرصه فرهنگی بین‌المللی به مسئولان و دست‌اندرکاران امور فرهنگی کشور است که می‌تواند به عنوان پلی هوشمند برای شناساندن ظرفیتهای فرهنگی داخلی در عرصه بین‌المللی و رصد و پایش تحولات فرهنگی بین‌المللی برای آگاهی بخشی به دست‌اندرکاران، سیاستگذاران و برنامه‌ریزان عمل کند. لذا هرگونه توسعه محصولات فرهنگی در بین دوکشور ایران و افغانستان می‌تواند در ارتقای ظرفیتهای فرهنگی در عرصه بین‌الملل مفید و مؤثر واقع شود.

منابع

۱. آتشک، محمد (۱۳۹۳). ارزشیابی توسعه آموزش برای همه در کشورهای متذکره در سند چشم انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ۱۴۰۴ هجری شمسی، فصلنامه مجلس و راهبرد، سال بیست و یکم، شماره ۷۷، صص ۱۴۱-۱۶۵
۲. اشرفنظری، علی، یوسف زهی، ناصر (۱۳۹۵) نظریه های پخش و بازتاب های انقلاب اسلامی برافغانستان، فصلنامه پژوهشهای انقلاب اسلامی، سال پنجم، شماره ۱۹، صص ۳۵-۵۹
۳. بیگی، مهدی، قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران؛ مطالعه موردی لبنان، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۹
۴. بیرانوندی، محمد (۱۳۹۳) آموزش نوین محتوای مشترک شعر تجدد ایران و افغانستان و تاجیکستان در سده های ۱۹ و ۲۰ میلادی، نشریه ادبیات تطبیقی، دانشکده ادبیات دانشگاه شهیدباهنر کرمان، سال ۶، شماره ۱۰، صص ۳۳-۶۰
۵. پهوان، چنگیز (۱۳۷۸). افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان، تهران، انتشارت مهد.
۶. حاجیان، خدیجه (۱۳۹۴) بررسی ظرفیتهای زبان و ادبیات فارسی در ترویج ارزشهای انقلاب اسلامی در تاجیکستان و افغانستان، مطالعات فرهنگ و ارتباطات، سال شانزدهم، شماره ۳۱، صص ۷-۳۸
۷. دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۳). دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، تهران، علمی و فرهنگی.
۸. دانشگر، محمد، "جهانی شدن، گستره زبان و ادبیات فارسی و چالش های پیش رو"، هنر، شماره ۶، بهار ۱۳۸۵.
۹. قدمی، محسن، مصطفوی، حمید (۱۳۸۸). اهمیت فعالیتهای فرهنگی در روابط بین الملل و ارائه عملیاتی دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، مجله مدیریت فرهنگی، سال سوم، شماره پنجم، صص ۶۱-۸۳.
۱۰. مرجانینزاد، احمد (۱۳۹۴). فعالیتهای گسترده فرهنگی کشورهای خارجی در کشور افغانستان، فرهنگ اسلامی، شماره ۲۵، صص ۲۲۵-۲۵۲

۱۱. میر شکرایی، محمد (۱۳۸۱). افغانستان و حوزه فرهنگ ایرانی، اطلاعات، ۲۵ دیماه ۱۳۸۱.

۱۲. نقیب زاده، احمد، (۱۳۸۱). تاثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

۱۳. نیک آئین. رها. (۱۳۹۱) نظام آموزشی توسعه محور و مؤلفه های آن، قابل دسترس در سایت:

http://www.dailyafghanistan.com/opinion_detail.php?post_id=۱۲۶۲۰۶

تأثیر توسعه پایدار در تثبیت نظام کشورهای ایران و افغانستان (تحلیل تأثیر آموزش در توسعه اقتصادی بر اساس ماتریس SWOT)

۱- سعید محمدی صادق

۲- حسن محمدیان

چکیده

هدف از مطالعه حاضر تبیین تأثیر مؤلفه های توسعه پایدار در تثبیت نظام جمهوری اسلامی ایران و کشور دوست و همسایه افغانستان می باشد که به صورت توصیفی و بابرشمردن قوتها، ضعفها، فرصتها و تهدیدات موجود دو کشور با استفاده از ماتریس SWOT علی الخصوص از منظر تأثیر آموزش تدوین شده است. توسعه پایدار مفهومی انسان محور است و نیز یکی از مهمترین چالش های قرن بیست و یکم است. در پایان هزاره سوم میلادی روند رشد و توسعه در چارچوب پایداری احیا میشود. در توسعه پایدار، انسان، محور توسعه و مستحق بهداشت، امنیت، فرهنگ، آموزش، دانش و توسعه ارتباطات و اطلاعات می باشد. از مجموعه بررسی های صورت گرفته می توان نتیجه گرفت که در بلند مدت آزادی اقتصادی و سیاسی لازم و ملزوم یکدیگر بوده و توسعه اقتصادی پایدار مستلزم هم آزادی اقتصادی و هم آزادی سیاسی است. تجربه نوسازی سیاسی و توسعه اقتصادی ایران در سده گذشته به ویژه در چند سال اخیر و کاهش ولواندک تنشها و توجهات به محور انسان در افغانستان، گواه روشنی است بر این حکم است، که در کل بین تمامی متغیرها و مخصوصا آموزش عالی و تربیت نیروی متخصص و مجرب و ثبات نظام در کشورهای ایران و افغانستان رابطه وجود دارد.

کلید واژه: توسعه پایدار، ثبات، نظام جمهوری اسلامی ایران، افغانستان، آموزش، ماتریس SWOT

مقدمه و بیان مسئله

توسعه پایدار، گونه ای توسعه است که روند دستیابی به نیازهای نسل حاضر را بدون متاثر ساختن ظرفیت های نسل آتی جهت نیل به نیازهایشان رامنمکن می سازد. فلذا سه نوع پایداری را برای این توسعه می توان برشمرد. پایداری اقتصادی که مرتبط با خلق رفاه و بهروزی است،

sms@lihu.usb.ac.ir

۱- استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه سیستان و بلوچستان

۲- کارشناس ارشد مدیریت اجرایی دانشگاه آزاد اسلامی واحد زاهدان hmmadian21@yahoo.com

پایداری اجتماعی سیاسی که به مفهوم احترام به حقوق اساسی بشر و ایجاد فرصت‌های مساوی برای همه اقشار جامعه و توزیع عادلانه ثروت با تاکید بر فقرزدایی و تقویت حیات اجتماعی است و نیز بر اجتناب از بهره‌کشی‌های استثماري تاکید دارد. پایداری زیست محیطی که به معنی حیات و مدیریت منابع تجدیدناپذیر است، این پژوهش در تلاش است که ضمن تشریح مؤلفه‌های پایدار در کشور ایران و افغانستان که تنوع قومی و مذهبی دارند، میزان تاثیر این مؤلفه‌ها را در دوام و پایداری نظام دوکشور با تاکید بر آموزش مورد نقد و بررسی قرار دهد. پر واضح است که براساس نظریات مطرح در علوم اجتماعی و سیاست عدم توجه به هر کدام از مؤلفه‌های این نوع توسعه در آستانه هزاره سوم مقدمات فروپاشی و روبرو شدن نظام‌های حاکم در هر نقطه از دنیا را فراهم می‌کند و دقیقاً در اینجاست که نقش نخبگان و بویژه نخبگان دانشگاهی جهت ایجاد ثبات و آرامش در نظام‌های حاکم ملموس می‌گردد.

نظام جمهوری اسلامی ایران با قدمت بیش از چهل سال و کشور مسلمان افغانستان با توجه به افزایش سطح توقعات مردم و افزایش جمعیت و گسترش آموزش و تکنولوژی در سطح دنیا مجبور به مرتفع کردن مؤلفه‌های این نوع توسعه در کشورهای خود هستند، بدیهی است بی‌توجهی به هر کدام از این مؤلفه‌ها مستوجب پرداخت بهای سنگین خواهد بود که در بیشتر موارد انقلاب‌های دنیا شاهد آن بوده ایم.

اهمیت و ضرورت انجام تحقیق

کشور جمهوری اسلامی ایران با توجه به اینکه از ناحیه جنوب با افغانستان در همجواری قرار گرفته، ایجاب می‌کند که تاحدامکان همکاری‌های دوکشور در تمام زمینه‌ها افزایش یابد و از تجارب ارزنده یکدیگر بهره‌گیرند تا میزان آسیب‌پذیریشان در برابر دولتهای متخاصم تاحدامکان کاهش یابد. چرا که بی‌توجهی مسئولان هیئت حاکمه به مؤلفه‌های توسعه پایدار زمینه پناه بردن و کمک گرفتن از کشورهای متخاصم جهت رفع نیازها و حوائج‌شان را فراهم می‌کند و این به معنی سست شدن فرایند تثبیت نظام جمهوری اسلامی ایران و کشور افغانستان و فراهم کردن بستر لازم جهت دست‌یازیدن قدرتهای بیگانه به این دوکشور جهت تامین نیازهایشان از نظر منابع غنی زیرزمینی و... می‌باشد، این پژوهش درصدد است که فراز و فرودهای مؤلفه‌های توسعه پایدار که

بصورت اجمال شامل انسان، اخلاق، کودکان و نوجوانان، زبان، فرهنگ، آموزش، علم و مشارکت است را بررسی و نقش شان را در تثبیت نظام جمهوری اسلامی ایران و افغانستان مورد نقد و بررسی قرار دهد و راهکارهایی را در این مورد ارائه دهد.

اهداف تحقیق

-تیین مؤلفه های تاثیرگذار توسعه پایدار در تثبیت نظام در کشورهای ایران و افغانستان

-تحلیل تاثیر آموزش در گسترش روابط بین ایران و افغانستان بر اساس ماتریس SWOT

روش انجام تحقیق

روش به کارگرفته در این مطالعه، استفاده از روش تحقیق توصیفی و تحلیل مبتنی بر ماتریس سوات است. در روش کتابخانه‌ای از طریق فیش برداری به تحقیق و تفحص در کتب و مقالات علوم سیاسی، مجلات، روزنامه ها، سایت های اینترنتی علمی پرداخته شده و سپس با تجزیه و تحلیل این مطالب، و تهیه فهرستی از قوتها، ضعفها، فرصتها و تهدیدهای آموزش در دو کشور تحقیق فوق حاصل شده است، محقق بر خود لازم میداند اذعان کند که یکی از محدودیتهای عمده این مطالعه مشکل دسترسی به منابع توسعه پایدار در مورد کشور افغانستان بوده است. از طرفی تحلیل سوات در نهایت بهترین خانه استراتژی و بدترین آن را بر اساس وضعیت موجود پیشنهاد میدهد که تا حدودی مشکل عدم دسترسی به منبع در مورد کشور افغانستان را مرتفع گردانیده است.

پیشینه پژوهش

در رابطه با پیشینه پژوهش در خارج بصورت کاملاً واضح و آشکار می توان به مکتب نوسازی که چهره سیاسی دارد اشاره کرد که آقای دانیل لرنر ارتباطات و توسعه را در چارچوب این مکتب بررسی کرد که البته این مکتب در چارچوب طرح مارشال کشورهای جهان سوم و اروپائی ها را مخاطب قرار می دهد و ده سال بیشتر عمر نکرد، پس از آن مکتب های وابستگی و نظام جهانی مطرح شدند که اعتقاد داشتند نگاه به توسعه باید جهانی باشد و بحث آن در مورد انسان باشد، علی ایحال در خارج از کشور از مبحث پایداری زیست محیطی خانم راشل کارسون در کتاب بهار خاموش و دانیل میدوز در کتاب محدودیت های رشد و

ماری کاموتر در کتاب دایره بسته مطالبی را در لزوم توجه به مؤلفه های توسعه پایدار مورد بررسی و تحلیل قرار داده اند. در ایران متخصصین و پژوهشگرانی بوده اند که این مؤلفه ها را بررسی کرده اند و لیکن تاکنون روی تاثیر این مؤلفه بر دوام و بقاء نظام بطور جدی و تحقیقی صورت نگرفته است.

پاک راه (۱۳۹۱) در بررسی ارتباط اصل توسعه پایدار و حقوق بشر در حقوق بین الملل به این نتیجه دست یافت که امروزه مفهومی مترقی از توسعه مورد اقبال جامعه جهانی است، مفهومی که از آن تحت عنوان توسعه پایدار و حقوق بشر یاد می شود. چند دهه ای است که در مجامع جهانی از این مفهوم مترقی سخن به میان آمده است و هم اکنون دست یابی و حفظ « توسعه پایدار » آن از آمال و آرزوهای جامعه بشری بشمار می رود. به لحاظ مفهومی می توان وضعیت توسعه پایدار جهانی را شرایطی تبیین نمود که در آن شرایط توسعه اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی به گونه ای متوازن در بازه ای از زمان به وقوع پیوسته و در بستر زمان استمرار می یابد و امتداد آن نیز به نسل های آینده می پیوندد.

پیرامون توسعه یافتگی و تکنیک های سطح بندی مطالعات زیادی صورت گرفته که می توان به موارد زیر اشاره نمود:

ابراهیم زاده و اسکندری در سال ۱۳۸۹ به تبیین الگوی فضایی سطح توسعه یافتگی شهری - منطقه ای در ایران طی دو دوره ۱۳۷۵ و ۱۳۸۵ و با استفاده از روش تحلیلی - تطبیقی پرداختند. در این مطالعه از ۳۵ شاخص مختلف توسعه یافتگی استفاده شده است. شهرستانهای کشور در ۴ گروه توسعه یافته (۳۲ شهرستان)، نیمه توسعه یافته رو به بالا (۷۶ شهرستان)، کمتر توسعه یافته رو به پایین (۱۲۶ شهرستان) و محروم (۱۰۶ شهرستان) طبقه بندی شدند.

راماتو در سال ۲۰۰۷ با کاربرد روش تحلیل عاملی به بررسی نابرابری های منطقه ای در طی دوره ۲۰۰۰-۱۹۹۰ در کشور غنا پرداخت. نتایج تحقیق نشان داد که شکاف توسعه یافتگی مناطق شمالی کشور غنا بیشتر از مناطق جنوبی آن می باشد.

جو و همکاران در سال ۲۰۰۳ با کاربرد ۳۳ شاخص اقتصادی به رتبه بندی مناطق مختلف کشور پرتقال با استفاده از روش تحلیل آماری چند متغیره و تحلیل خوشه ای پرداختند. نتایج

نشان داد مناطق ساحلی کشور پرتقال از مناطق داخلی کشور سطح توسعه یافتگی بالاتری دارند.

باتیا و رای در سال ۲۰۰۴ به بررسی سطوح توسعه یافتگی اقتصادی و اقتصادی مناطق هند با استفاده از ۳۲ شاخص کلی اقتصادی و ۱۲ شاخص اقتصادی، در سال ۲۰۰۱ پرداختند. هر دو بخش اقتصادی و اقتصادی مناطق هند به ۴ بخش توسعه یافته، نسبتاً توسعه یافته، کمتر توسعه یافته و توسعه نیافته تقسیم شده‌اند.

شاراما در سال ۲۰۰۴ به بررسی نابرابری‌های منطقه‌ای در ایالت برهماپوترای هند با استفاده از روش ضریب تغییر و تحلیل مولفه‌های اصلی پرداخت است.

آرپیچ در سال ۲۰۰۳ به تعیین اثرات نابرابری‌های منطقه‌ای بر رشد و توسعه ملی در کشور چین در طی سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۰ پرداخت. نتایج تحقیق مشخص کرد که تغییرات سطوح توسعه یافتگی رابطه منفی با تغییرات سطوح توسعه یافتگی ملی کشور چین دارد.

تعریف کلمات کلیدی

توسعه پایدار: روند دست یابی به نیازهای نسل حاصل جهت دستیابی به نیازهایشان.
ایران: جمهوری اسلامی ایران نظامی مبتنی بر حکومت اسلامی است و زیربنای تشکیل این حکومت را دین‌سالاری شکل داده‌است. (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، سید محمد هاشمی، ص ۳)

افغانستان: افغانستان با نام رسمی **جمهوری اسلامی افغانستان** (به پشتو: د افغانستان اسلامي جمهوریت) کشور محصور در خشکی در آسیای مرکزی است. این کشور حدفاصل آسیای میانه، آسیای غربی و خاورمیانه و پایتخت آن کابل است. همسایگان افغانستان، ایران در غرب، پاکستان در جنوب و شرق، تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان در شمال و چین در شمال شرقی هستند. (*"Afghanistan" دانشنامه بریتانیکا* ۱۷-۰۳-۲۰۱۰ Retrieved)

ثبات: پابرجا ساختن؛ برقرار گردانیدن؛ پایدار کردن.

آموزش: جان دیویی بیان میدارد که آموزش و پرورش تکرار تجربه‌است، به منظور اینکه معنای تجربه گسترش پیدا کند و برای هدایت و کنترل تجربیات بعدی، فرد را بهتر قادر سازد.

ماتریس سوات: این تکنیک اولین بار همان‌طور که از محتوای آن مشخص است در سیستم‌های نظامی و سپس در مدیریت صنعتی و کارخانه‌ها به کار برده می‌شد و کم‌کم از سال ۱۹۹۰ وارد سیستم‌های مدیریتی و برنامه‌ریزی شد. مهمترین ویژگی سوات این است که می‌توان بدون نیاز به تحلیل‌های کمی و محاسبات ریاضیاتی به تحلیل داده‌ها و تدوین راهبرد پرداخت درحالی‌که سایر روش‌ها و تحلیل‌ها نیاز به آمار و اطلاعات کمی و همچنین فرمولهای پیچیده ریاضی دارند. این تکنیک به سادگی و با استفاده از روش‌های کیفی امکان استفاده از یافته‌ها و اطلاعات را فراهم می‌سازد. (سایت پایگاه اطلاع‌رسانی صنعت، تحلیل SWOT چیست؟)

توسعه پایدار sustain development

توسعه پایدار مفهوم تکامل یافته تر واژه توسعه است که جنبه‌های زیست محیطی نیز در آن مورد توجه قرار گرفته است. برای مثال در سطح یک واحد سیاسی ممکن است کشوری که دارای جنگل‌های وسیعی است، بتواند با صادرات چوب والوار، در آمد بالایی را کسب کند و از این در آمد سایر جنبه‌های زندگی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی را بهبود ببخشد اما اگر بجای قطع درختان، اهتمامی برای غرض درختان جدید و باسازی جنگل‌ها نداشته باشد بالاخره، روزی این جنگل‌ها از بین خواهند رفت و در آن صورت تداوم فرایند توسعه به مخاطره خواهد افتاد، بنابراین به طور طبیعی باید در این خصوص چاره اندیشی کرد، مثال دیگر در سطح بین‌المللی تخریب لایه ازن و گرم شدن تدریجی کره زمین بر اثر ازدیاد گازهای گلخانه‌ای و مواردی از این قبیل است که همه کشورها بویژه قدرتهای بزرگ باید در این خصوص چاره اندیشی کنند. لذا این مسئله موضوعی است که در مورد آن اجماع نظر وجود دارد و سازمان ملل متحد این پارادایم را به عنوان دستور کار قرن بیست و یکم در سطوح محلی، منطقه‌ای و بین‌المللی قرار داده است تا خوش بختی چند جانبه نسل بشر، بدون کاهش توانایی‌های نسل‌های آتی و تخریب محیط زیست مد نظر قرار گیرد. بر همین اساس در دوده گذشته توسعه پایدار به عنوان مهمترین گفتمان، جایگاه خود را تثبیت و تعمیق بخشیده است.

توسعه نیافتگی

صرف نظر از دید گاههای کلاسیک، نظریات مربوط به ادبیات توسعه نیافتگی پس از جنگ جهانی دوم عمدتاً ذیل دو مکتب فکری نوسازی و مکتب وابستگی قرار می‌گیرند. خواستگاه مکتب نوسازی یا مدرنیزاسیون در میان صاحب نظران غربی و عمدتاً در دانشگاههای امریکای شمالی بود. کسانی چون دانیل لرنر، ماریون لوی، نیل اسملسر، ساموئل ایزنشتات، گابریل آلموند و... ایشان معتقد بودند توسعه فرایند گذر از جوامع سنتی به جوامع مدرن است و عامل اصلی توسعه نیافتگی را درونی می‌دانستند. یعنی معتقد بودند جوامع توسعه نیافته خود باید از درون متحول شوند و تفکرات سنتی که مانع توسعه است به سمت تجدد و نوگرایی سوق پیدا کند و... در مقابل این دیدگاه، مکتب وابستگی که متأثر از مارکسیسم بود، عامل اصلی توسعه نیافتگی را در روابط استثمارگرایی، کشورهای مرکز با پیرامون جستجو می‌کردند و بر عامل بیرونی انگشت تاکید می‌گذاشتند. خواستگاه این نگرش دانشگاههای امریکای جنوبی بود. کسانی مثل دوس سانتوس، فرناندو کاردوسو، سمیر امین و... که در واکنش به مکتب نوسازی، درصد تبیین توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم برآمدند.

توسعه نیافتگی کشورهای ایران و افغانستان نتیجه عوامل داخلی یا بیرونی است؟

علت اولیه و موجد توسعه نیافتگی داخلی است و الباقی علل و تعمیق توسعه نیافتگی به مناسبات نا عادلانه حاکم بر نظام بین المللی ارتباط پیدا می‌کند. اگر اصرار داریم که استعمار خارجی عامل عقب ماندگی است باید اقرار کنیم که ضعف نیروها و عوامل داخلی باعث این استعمار و استثمار شده است. راستی چرا انگلیسی‌ها از غرب عالم می‌آیند و بر هندوستان در شرق عالم مسلط می‌شوند و مردم آنجا را مسخ و مطیع خود می‌سازند و ثروت آنها را به یغما می‌برند؟ بنابراین کسانی که صرفاً به نقش نیروهای خارجی تاکید می‌کنند باید بتوانند به این سوال پاسخ دهند که چرا انگلیس‌ها، فرانسوی‌ها، اسپانیایی‌ها، کشورهای آسیایی و آفریقایی را استثمار می‌کنند و نه بر عکس؟ بطور کلی سه مثلث در توسعه یافتگی و یا توسعه نیافتگی تاثیر گذار است. مثلث اول دارای سه متغیر مهم است که عبارتند از فرهنگ سیاسی، نظام سیاسی و نظام بین الملل. مثلث دوم سرمایه اجتماعی، سرمایه انسانی و سرمایه مالی است و در سومین مثلث دمکراسی

در عرصه سیاسی، تمرکز زدایی در عرصه اداری و خصوصی سازی در حوزه اقتصادی است. همانگونه که پیداست از نه متغیر تاثیرگذار تنها یک متغیر به چگونگی روابط و مناسبات بین المللی مربوط است. حال اگر این سه مثلث را در کنار هم قرار دهیم اتصال قاعده سه مثلث باعث تشکیل یک مثلث جدید می شود که نقش کانونی و محوری را در توسعه عهده دار است.

مولفه های توسعه پایدار

آموزش و دانشگاه

در دوران ما، آموزش و پرورش به عنوان موثرترین ابزار جوامع برای ورود به چالشهای آینده مورد توافق قرار گرفته است و اصولاً پذیرفته شده است که در پرتو آموزش و پرورش امروز دنیای فردا شکل خواهد گرفت. دانشگاه مهمترین عامل موثر در دگرگونی طرز نگرش و رفتار بشری است که در مسیر رشد اقتصادی، بهبود کیفیت زندگی، ایجاد دانش و مهارت، تامین فرصتهای شغلی و افزایش تولید جامعه به کار گرفته می شود. از این رو در جوامع منزلتی ویژه یافته است.

آموزش و پرورش پایدار به مفهوم وسیع خود در دهه های آینده این توانمندی را خواهد داشت، تا مثابه ابزاری قابل اعتماد پل مستحکمی بین کلاس درس و اجتماع و بین کلاس درس و بازار بنا کند. اهمیت آموزش و پرورش پایدار نه تنها در عرصه مطالعات که در عمل و نیز در عرصه نهادهای بین المللی مورد توافق جمعی قرار گرفته است. در خور توجه آنکه آموزش و پرورش نباید و نمی تواند صرفاً در تحصیلات رسمی خلاصه شود، بلکه هر نوع آموزش حتی اشکال سنتی یادگیری در منزل و اجتماع را نیز شامل می شود.

از جمله مشکلات آموزش و دانشگاه در عدم توسعه یافتگی کشورها می توان مشکل را در ناکارآمدی روشها و کیفیت آموزش تشخیص داد و چاره را در آن یافت تا "شیوه های آموختن" در نخستین گام آموخته شود و آن را مبتنی بر چهار پایه تعریف کرد (بهرام زاده،

۱۳۸۲، ص ۴۲-۳۵)

۱- یادگیری زندگی کردن با هم

۲- یادگیری دانستن

۳- یادگیری عمل کردن

۴- یادگیری بودن

بدین ترتیب، دموکراسی، مشارکت اجتماعی و فعالیتهای شهروندی از مدرسه آغاز و در فرآیند مراحل تعلیم و تربیت و استمرار آن تحصیل می شود.

در چشم انداز پایداری، مهمترین سرمایه کشورها سرمایه انسانی است. بدیهی است که بالندگی سرمایه های عظیم در گرو آموزش خواهد بود. آموزش و پرورش پلی است که از گذشته به حال و از حال به آینده می رسد، لذا برای رسیدن به آینده های پایدار درکی عمیق تر از اهمیت این موضوع و نگاهی دوباره بر نظام آموزش کشورها در نخستین گام ضرورت خواهد داشت.

دانش

در دنیای معاصر دانش به صورت روز افزونی به یک «کالای بین المللی» تبدیل شده و نهادهای بزرگ تحقیقاتی به «کارخانه های تولید دانش» مبدل شده اند. در پایان قرن بیستم به ویژه کمیت و کیفیت تولید و توزیع دانش در اداره جوامع مدرن اهمیتی غیر قابل انکار یافته است. اطلاعات و دانش به طور عمده نزد ملتهای صنعتی انبار شده و قرنهای آن بخش که از صافی ها عبور می کند در سطح عموم به وسیله کتاب و فصلنامه و نظایر اینها منتشر می شود. به عبارتی جهان سوم در این زمینه نیز خود راجزو ملتهای وابسته می یابد (سریع القلم، ۱۳۷۱).

تداوم شرایط کنونی و جهت دار بودن دانش سرانجام جهان را به «دنیای آگاه، دنیایی نا آگاه، دنیای دانشمند و دنیای کارگر تقسیم خواهد کرد» و این در حالیست که بسیاری از متفکران و مغزهای کشورهای عقب مانده در تولید این دانش سهمی عمده داشته و دارند.

امروزه دانش که به صورتی نا برابر در جهان توزیع شده است، منبع اصلی قدرت و کنترل محسوب می شود. آگاهی یافتن از دانش و فرهنگ بومی در عرصه های مختلف از جمله محیط زیست، برای موفقیت ابتکارات مربوط به توسعه پایدار ضروری است و بویژه باید دانست که هر تلاش برای رسیدن به پایداری، بدون مشارکت فعال مردم محلی به احتمال قوی به سرانجام نخواهد رسید. برخورد گزینشی با دانش و اطلاعات و اعمال کنترل بر آن عملاً زمینه های آگاهی و مشارکت را مسدود می کند و از طرفی بدون مشارکت آگاهانه مردم، توسعه پایدار میسر نخواهد بود (گن زیر، ۱۳۶۹).

اگر بخواهیم کارکرد دانش و توسعه اطلاعاتی را به صورت شماتیک در یک جامعه دانایی محور مورد تحلیل و توجه قرار دهیم بایستی به دو شاخص کمی و کیفی در توسعه اطلاعاتی بپردازیم. در واقع توسعه اطلاعاتی وقتی می‌تواند بستر های مناسب برای ایجاد یک جامعه دانش محور را فراهم کند که از نظر اطلاعاتی هم به رشد طولی جامعه کمک کند و هم در رشد عرضی جامعه موثر باشد (مخزن فکری). به عبارت دیگر وقتی از شاخص های کمی در یک جامعه دانش محور صحبت می‌کنیم توجه اصلی معطوف به رشد طولی جامعه اطلاعاتی می‌باشد که این آموزش ها می‌تواند شامل گسترش گروه‌های سنی تحت آموزش، گسترش حجم تولید اطلاعات، گسترش و تنوع در ابزارها و علوم مورد آموزش و... باشد (پنجمین کنگره همکاریهای دولت، دانشگاه و صنعت، ۱۳۷۹)

هنگامی هم که از شاخص های کیفی در توسعه اطلاعاتی یک جامعه دانش محور سخن به میان می‌آوریم کارکرد مورد انتظار از این شاخص ها کمک به افزایش رشد عرضی در جامعه دانش مدار خواهد بود. از شاخص های آموزشی این بخش می‌توان به بالا رفتن سطح علمی، دقیق تر شدن امکانات و ابزارهای آموزشی، تخصصی تر شدن علوم آموزشی و... اشاره کرد. مهمترین تاثیر و کارکرد چنین سیستم هایی که برای توسعه اطلاعاتی طراحی و تعریف می‌شوند در گام اول باز خورد مثبتی است که عاید خود این سیستم ها می‌شود به این صورت که هر گاه در فرآیند های آموزشی با هدف توسعه اطلاعاتی جامعه اطلاعات با نظم سیستماتیک و بوسیله ابزارهای تکنولوژیک با سرعت و دقت بالا در اختیار کاربر واقعی خود قرار می‌گیرد در واقع سطح اطلاعاتی یکی از عناصر پذیرنده اطلاعات را در سیستم بالا می‌برد و به او امکان را می‌دهد تا در سطح جدیدی که اختیار کرده نقش منتقل کننده اطلاعات را نیز بازی کند.

ایجاد این چرخه در سیستم توسعه اطلاعاتی می‌تواند هدایت درونی سیستم را نیز به عهده بگیرد و با سرعت و دقت بیشتری موجب بهینه سازی روند آموزش شود. این مسئله با توجه به تاثیر و نقش عوامل اقتصادی در توسعه آموزش و اطلاعات در جوامع مایل به سوی دانش محور شدن می‌توان موثر باشد زیرا از حداکثر پتانسیل اطلاعاتی موجود در جامعه در این سیستم استفاده خواهد شد و نیاز به تکرار ها و باز آموزی ها کاهش پیدا خواهد کرد (بهرام زاده، ۱۳۸۲، ص ۴۲-۳۵).

در سیستم های مدیریت یافته توسعه اطلاعاتی به دلیل کارکرد و نقش با اهمیت آموزش، همیشه از نیروهای فعال در زمینه آموزش در خود سیستم استفاده می شود و خروج و ایستایی نیروهای آموزشی در جوامع دانش مدار دیگر لزوم و نقشی نخواهد داشت. زیرا نگاه موجود به آموزشگر و ابزار آموزش یک نگاه سیستمی و به روز شده است یعنی به صورت مداوم و زنجیر وار مابین پذیرنده های اطلاعات و انتقال دهنده های اطلاعات تبادل صورت می پذیرد و هیچ یک از ارکان یک جامعه دانش محور به علت قرار گرفتن در پروسه های آموزشی با هدف توسعه اطلاعاتی به شرایط خروج از جامعه (فرار مغزها) و یا ایستایی آموزشی و یا از همه بدتر ایستایی فکری نخواهد رسید.

صنعت

تقویت بنیه تولیدی کشور و برپایی اقتصادی توانمند و پویا که بتواند از یک سو پاسخگوی الزامات ناشی از تامین نیازهای جمعیتی، از جمله ایجاد شغل و در آمد برای نسل جوان و رو به ازدیاد جامعه باشد و با رشد تولید و عرضه کالاها و خدمات، زمینه های ارضای تقاضای فزاینده بازار داخلی و زدودن فقر و استقرار عدالت و افزایش رفاه و پیشرفت اجتماعی را فراهم آورد و از سوی دیگر در عرصه رقابت شدید بین المللی بر قابلیتها و امکانات نفوذ کشور در بازارهای تجاری جهان بیافزاید و ضرورت گریز نا پذیر قطع وابستگی به نفت و تحکیم مبانی امنیت و اقتدار ملی را جامه عمل بپوشاند، مستلزم گسترش و تعمیق فرآیند صنعتی شدن و به عبارت دیگر رشد اقتصادی، دگرگونی ساختار، تحول تکنولوژیک و توسعه پایدار اجتماعی - فرهنگی کشور است.

اینکه یک تغییر بنیادی از طریق صنعتی شدن می تواند کشوری را از رشد سریع اقتصادی برخوردار کند به عنوان یک حقیقت پذیرفته شده از جانب اندیشمندان مختلف، طی یک قرن اخیر به کرات بیان شده است. از همین دیدگاه است که صنعتی شدن به عنوان بهترین راه خاتمه دادن به عقب ماندگی های فنی و اقتصادی در کوتاهترین مدت ممکن با حداقل وابستگی به خارج و وسیله ای برای ایجاد تغییر و تحول در روابط اجتماعی سنتی جامعه و کاربرد دستاوردهای علمی و فنی به منظور بالا بردن بهره وری تولید و بازده کار، شناخته شده است (حسنی، ۱۳۸۴).

بنابراین نقش و اهمیت بخش صنعت در دستیابی به توسعه پایدار آنقدر بالاست که به طور تقریبی تاریخ توسعه یافتگی با صنعتی شدن منطبق بوده و در همه قرون اخیر، صنعتی شدن با توسعه یافتگی و رشد اقتصادی و اجتماعی همراه بوده است به نحوی که بسیاری از متفکران توسعه این دو را یکی دانسته‌اند.

به هر حال نقش و اهمیت توسعه این بخش در رشد و توسعه پایدار ملی برای همگان کاملاً روشن است. بنابر این اگر قرار است اقتصاد ایران در برنامه چهارم توسعه کشور گام‌های بزرگی در راستای رشد و توسعه اقتصادی بردارد باید در صدد تقویت بیش از پیش این بخش مهم و استراتژیک برآید. از طرف دیگر می‌دانیم که استراتژی برونگرا در برنامه چهارم توسعه نقش غالب را به خود اختصاص داده است و از آنجا که جهان در قرن بیست و یکم دنیایی آکنده از رقابت، توسعه بازارها، ظهور و رواج تکنولوژی‌های برتر و گسترش تجارت است، و شرط توفیق در این عرصه نیز بهره‌گیری از فرصتها و رویارویی با چالشهای پیش‌روست و این همه ایجاب میکند که فرآیند تولید صنعتی با رویکردی راهبردی، مسیر انجام تحولات ساختاری را هموار سازد که این خود مستلزم شناخت دقیق روند تحولات متغیرهای اساسی در بخش صنعت و شناخت چالشهای پیش‌روی آن میباشد تا با اتخاذ سیاستهای صحیح، روند تحولات ساختاری بخش صنعت به سمتی جهت‌دهی شود که زمینه‌ساز انجام تحولات جدی در مسیر توسعه پایدار کشور باشد. بر این اساس آنچه که در این مقوله از سمع و نظر میگذرد اشاره ایست به گوشه‌ای از تحولات بخش صنعت در دهه‌ای که گذشت تا با شناخت فرصتها و چالشهای موجود مسیر حرکت در آینده به نحو صحیح ترسیم شود (حسنی، ۱۳۸۴).

دولت

در مسیر دستیابی به شرایط پایداری و به ویژه در دوران گذار، وظایف گسترده‌ای بر عهده دولتها گذاشته شد. آنها موظف شدند تا مولفه‌های توسعه پایدار را در تمامی سطوح برنامه‌ها و سیاست‌گذاریها رعایت کنند.

دولتها، بخصوص در کشور های جهان سوم، قادرند در عرصه پایداری، نقشی پیش‌تاز بر عهده گیرند. این دولتها هستند که قادرند قانونمندی‌های همسو با جریان توسعه پایدار، تحرک اجتماعی را در سطوح مختلف جوامع نظام می‌بخشند. دولتها همچنین قادرند به صورت مستقیم

و غیر مستقیم، با ایجاد شرایط مطلوب به تحرک بخش خصوصی در این عرصه کمک کنند. «الکساندر گرشنکرون» که مطالعات وسیعی در باره صنعتی شدن کشورهای اروپایی در قرن نوزدهم انجام داده نقش گسترده و همه جانبه دولتها را در این دوران به صورت مستدل و مستند شرح داده است (ریمون، ۱۳۶۹).

گرشنکرون تاکید می کند، «هر چه عقب ماندگی نسبی اقتصادی یک کشور بیشتر بوده است، تلاشهای توسعه تمرکز بیشتری داشته است». او بر این مساله تاکید دارد، که گرچه عامل توسعه در انقلاب صنعتی انگلستان بخش خصوصی بود، لیکن در سایر کشورهای صنعتی شده، مسئله به گونه ای متفاوت رخ داد. مثلا در آلمان بانکهای سرمایه گذاری و در روسیه دولت تزاری این مسئولیت را بر عهده داشتند.

در روند دستیابی به توسعه ای مبتنی بر پایداری در جهان سوم ضرورتا حضور فعال دولتهای ملی، مشروط به رعایت مولفه های توسعه پایدار، نظیر مشارکت سیاسی و آزادی مردم در کشورهای مربوط باید مورد تاکید قرار گیرد.

بدون تحرک و حمایت دولتها به عنوان مهمترین عامل توسعه پایدار نمی توان توسعه ای ملی، درون زا، متوازن و پایدار در جوامع جهان سوم تضمین کرد (ساعی، ۱۳۷۴).

نقش سازمانهای غیر دولتی و بخش خصوصی در توسعه پایدار

تحرک سازمانهای غیر دولتی در سطوح محلی، ملی و بین المللی از ویژگیهای دوران جدید است. این تشکلهای داوطلبانه مردمی که با تنوع در شکل، سطح، تخصص و از این قبیل به صورت مستقل فعالیت می کنند، به عنوان پاسخی مسئولانه از طرف مردم با مشارکت در عرصه های حیات اجتماعی، به تحرک در زمینه های مختلف دامن می زنند.

سازمانهای غیر دولتی در شکل دهی و تحقق دموکراسی مشارکتی، نقش حیاتی بر عهده دارند. این سازمانها، به جهت آزاد بودن از از قید و بند های فعالیت های رسمی زمینه های بسیار مساعدی برای مشارکت در مناظره توسعه پایدار یافته اند. این سازمانهای مردمی که در همه سطوح بین المللی، ملی و محلی فعالیت می کنند، قادرند در شبکه ای گسترده ارتباط وسیع و متنوع خود را سامان دهند. هر کسی در هر سطحی در جهان ناگزیر از اتخاذ تصمیم هایی است و

لذا همزمان، هم از اطلاعات استفاده می‌کند و هم به تولید اطلاعات می‌پردازد. در سطح کشور ها برای آنکه تصمیم سازان و عامه مردم بتوانند تصمیم‌های مناسب اتخاذ کنند، ضرورتاً باید به اطلاعات دقیق و سریع دسترسی داشته باشند، در حالی که در بسیاری از کشورها عملاً داده‌های مورد نیاز برای تصمیم‌گیری در اختیار نیست.

در پاسخ به همین نیاز حیاتی بسیاری از نهادهای فرهنگی در جهان همت خود را متوجه بسط و گسترش «جامعه اطلاعاتی» کرده‌اند. ارتباط مستقیم و بدون واسطه «گروه‌های شهروندی داوطلب» با مردم در جوامع مختلف یکی از ویژگی‌هایی است که در اعتلای سطح آگاهی‌های مردم نقش ممتازی بر عهده داشته است. سازمانهای غیر دولتی اینک به واقعیتی غیر قابل انکار تبدیل شده‌اند و از این جهت روز به روز بر دامنه تنوع و گستردگی آنها افزوده می‌شود. (بهرام زاده، ۱۳۸۲، ص ۴۲-۳۵)

ارتباطات

امروزه پیچیدگی عوامل و شاخص‌های موثر در توسعه به حدی است که کارشناسان در تعیین یک الگوی مشخص برای بررسی توسعه در یک جامعه عاجزند. از این رو با تلفیق عواملی گوناگونی چون آموزش و دانشگاه، دولت، صنعت، دانش و غیره به مفهوم گسترده و واحدی موسوم به توسعه پایدار رسیده‌اند. تاثیر و نقش ارتباطات در توسعه پایدار بسیار مهم و اساسی است. به همین دلیل وقتی از توسعه ارتباطات و اطلاعات سخن به میان می‌آید، دامنه گسترده‌ای از فن‌آوری‌های پیچیده ارتباطی در ذهن متبادر خواهد شد. توجه به توسعه ارتباطات و اطلاعات و پرداختن به آن از منظر تکنولوژیک می‌تواند راهگشای بسیاری از موانع و مشکلات در توسعه پایدار باشد (پنجمین کنگره همکاریهای دولت، دانشگاه و صنعت، ۱۳۷۹).

عصر حاضر با سیطره و انقلاب ابزارهای اطلاعاتی و ارتباطی امکانات فراوانی در راه تسهیل روند توسعه اطلاعاتی به خود می‌بیند، که بدون شک ماحصل کار برد علمی و صحیح از آنها دستیابی به توسعه پایدار خواهد بود. پدیده فناوری اطلاعات و ارتباطات (ICT) با توجه به گستردگی قابلیت‌ها و امکانات بالقوه‌ای که دارد شرایط و بسترهای مناسبی را در جهت کار بردی شدن تکنولوژی در تمام شئون زندگی بشر فراهم کرده است. بهره‌گیری مناسب از این پدیده جهانی کلیه مراحل تولید، پردازش، طبقه‌بندی و انتقال اطلاعات را در کوتاهترین زمان ممکن

میسر می‌سازد. اغراق نیست اگر ادعا کنیم که امروزه سلامت اقتصادی ملتها با سطح مهارت‌های ایشان در فناوری اطلاعات و ارتباطات سنجیده می‌شود و در این میان نقش و جایگاه امر آموزش و توسعه مهارت‌های علمی و عملی بدون تردید بسیار مهم و اثرگذار در روند توسعه اطلاعاتی خواهد بود.

در این مجال دیدگاه موجود در مورد آموزش شامل کلیه فرآیندهای تبادل داده‌ها و اطلاعات در حجم و اشکال مختلف و با هر وسیله قابل انتقال می‌باشد. به عبارت بهتر به مساله آموزش به دور از جزء نگری پرداخته شده است و مفهوم عام آن که مبتنی بر داد و ستد اطلاعاتی در بسترهای مختلف انتقال است، خواهد شد.

وقتی سخن از توسعه ارتباطی و اطلاعاتی به میان می‌آید، جایگاه و نقش تاثیرگذار اطلاعات در روند حرکتی جامعه برای بهبود سیستم‌های تولید تا توزیع اطلاعات بخوبی احساس خواهد شد. در مباحث توسعه اطلاعاتی مدیریت نظام یافته بر روند تولید داده، پردازش داده و توزیع اطلاعات صورت می‌پذیرد و با این دیدگاه جایگاه و حق شهروندی برای زندگی در جامعه اطلاعاتی آزاد تعریف پذیر می‌شود. در اینگونه جوامع که تعریف و نگاه معینی بر موضوع هدایت اطلاعات و رشد اطلاعاتی جامعه وجود دارد، تقسیم بندی و مرز بندی‌های متعارف از بین می‌روند و ابزارهای تکنولوژیک در خدمت توسعه اطلاعاتی چنان فعالیت می‌کنند که همه شهروندان جامعه قادر باشند در نظام‌هایی معین و شفاف نسبت به انتخاب و کاربری اطلاعاتی مورد نظر خود اقدام کنند.

ارتباط صنعت، دانشگاه و دولت در عمل و موانع و مشکلات آن

هنوز پیوند میان بخش‌های علوم و فناوری با دانشگاه و صنعت در کشور ضعیف و ناپایدار است و کمتر محصول تولیدی را در کشور می‌توان یافت که از فرایند تحقیق و توسعه به‌دست آمده باشد. دانشگاه‌ها علاوه بر کمک در تشخیص معایب و نارسائی‌های علمی صنایع، در انتقال درست تکنیک‌ها و یافته‌های صنایع کشورهای پیشرفته نیز می‌توانند ایفای نقش کنند و طرح علمی درستی برای توسعه صنایع کشور ارائه دهند. در کشورهای توسعه نیافته به دلیل آنکه

صنعت و دانشگاه هر دو نهاد وارداتی هستند، مسایل پیچیده‌تر است. درحالی که در کشورهای پیشرفته، توسعه دانشگاه و صنعت از یکدیگر تاثیر پذیرفته‌اند و نقش تکاملی داشته‌اند.

بررسی وضعیت صنعتی و تحقیقاتی کشور ایران نشان می‌دهد که رابطه میان دولت، دانشگاه و صنعت آنطور که باید وجود ندارد. اگرچه ممکن است در برخی موارد یا مقاطع ارتباط منطقی و مناسبی برقرار شده باشد، اما آنچه که برای پیشرفت مستمر و موثر و افزایش کارایی عملکردها و ارتقای کیفیت محصولات و خدمات در سطح کشور نیاز است، مستلزم تعریف و تبیین ارتباط منطقی بین این سه نهاد و استقرار و استمرار آن است (بهرام زاده، ۱۳۸۲).

یکی از مسایل پیچیده و مهم در تمام کشورها موضوع ارتباط دانشگاه و صنعت است. علت اصلی این مساله از یک جهت در تفاوت ماهیت این دو نهاد است که یکی نهادی است علمی (دانشگاه) و دیگری نهادی است اقتصادی (صنعت). از سوی دیگر رشد و تکامل این دو نهاد بدون همکاری متقابل معنا ندارد. در کشورهای توسعه نیافته با توجه به اینکه صنعت و دانشگاه دو نهاد وارداتی هستند، ارتباط این دو نهاد ابعاد گسترده‌تری دارد. صنعت و دانشگاه علاوه بر اینکه از کل جامعه و سیستم جدا هستند بین خود نیز ارتباطی ندارند و در بسیاری موارد باعث بروز مشکلاتی جدی در این جوامع بوده‌اند. در بخش صنعت دولت برای سرپا نگهداشتن بعضی صنایع مجبور به دادن یارانه است. دانشگاهها نیز نتوانسته‌اند کارشناسان مورد نیاز جامعه را تربیت کنند. در کشورهای پیشرفته، توسعه دانشگاه و صنعت متأثر از یکدیگر بوده و نقش تکاملی متقابل داشته‌اند. به دلیل پیشرفت‌های اولیه علمی، صنایع ابتدایی بوجود آمدند که علاوه بر اثبات عملی، ابزارهای لازم به همراه نیازهای جدید برای پیشرفت‌های بعدی علمی فراهم شد و این سیر تکاملی همچنان ادامه دارد (سریع القلم، ۱۳۷۱).

با توجه به اینکه صنعت دارای پول و امکانات بوده است، غالباً جهت‌گیری عمده مسایل علمی در دست این نهاد بوده و روزه‌روز این موضوع تشدید می‌شود. وی افزود؛ در کشور ما، دانشگاه و صنعت با هم متولد شده‌اند. اما روند سیر تاریخی و عوامل و شرایطی که بر آنها اثر گذاشته است، بین آنها فاصله ایجاد کرده است.

این فاصله آنقدر افزایش یافته است که بعضاً زبان یکدیگر را نمی‌فهمند. هر جامعه‌ای برای نیل به اهداف توسعه حقیقی و پایدار نیازمند تعامل و کنش مداوم و قانونمند سه نهاد علمی، سیاسی و فنی است که در قالب دانشگاه، دولت و صنعت شکل می‌گیرد. با توجه به روابط

ارگانیک این نهادها که یک سیستم واحد را تشکیل می‌دهند، نقص در هرکدام از اجزا، نقص در کل سیستم را بوجود خواهد آورد. هریک از این نهادها خود دارای اجزا و عناصر خاص خود بوده که بدون داشتن روابط و تعامل درست در درون آنها قادر نخواهد بود در تعامل با دو نهاد دیگر ایفای نقش کند.

یکی از مشکلات زیربنایی و ساختاری جامعه ما، جزیره‌ای بودن این سه نهاد است. معمولاً نهاد دولت و یا به تعبیر درست‌تر حکومت و مدیریت کلان جامعه به تامین نیازهای ارزی و ریالی می‌پردازد، نهاد دانشگاه به دور از واقعیات صنعتی جامعه به تربیت نیروی انسانی بریده از نیازهای صنعتی همت می‌گمارد و نهاد صنعت هم بدون بهره‌گیری از دانش روز و هدایت‌های دولت به تولید نه چندان مطلوب از بعد کمی و کیفی می‌پردازد.

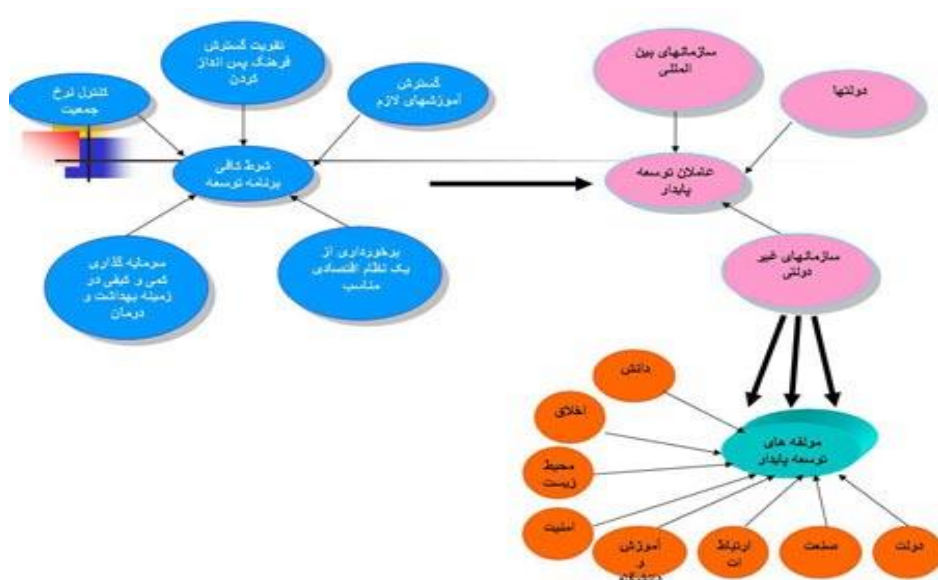
اصولاً بافت حاکم بر صنعت چه صنایع بخش دولتی و چه بخش خصوصی مانع رشد تحقیقات در صنعت شده و اگرچه مراکز پژوهشی گوناگونی نیز در وزارتخانه‌های صنعتی یا بخش خصوصی ایجاد شده‌اند، اما بیشتر نقش حاشیه‌ای دارند. از سوی دیگر دانشگاهها نیز هدف اصلی خود را تربیت دانشجو می‌دانند و در کنار اهداف آموزشی، اهداف پژوهشی نیز گنجانده شده است که متأسفانه در مقایسه با فعالیتهای آموزشی دانشگاهها، ضعف‌های اساسی مشاهده می‌شود.

پژوهش‌های دانشگاهی نتوانسته‌اند در جهت رفع معضلات صنعتی کشور گام عمده‌ای بردارند که دلیل آن نبود توجه به نیازهای تحقیقاتی صنایع بوده و هست. اما کوششهایی که در جهت ایجاد ارتباط میان دانشگاه و صنعت انجام گرفته بعضاً به صورت ملی و در سراسر کشور اجرا شده است و به صورت موردی بین مراکز تحقیقاتی و دانشگاهها و صنعت صورت گرفته است.

بیشترین ارتباط صنایع با دانشگاهها که شکل دائمی و منظم پیدا کرده است برنامه کارآموزی تابستانی دانشجویان در واحدهای صنعتی است، راه‌اندازی واحدهای تحقیق و توسعه در صنایع به منظور استفاده از همکاری دانشگاه و مراکز تحقیقاتی در صنعت، استفاده از توان اعضای هیات علمی به صورت انفرادی و از طریق عقد قرارداد مستقیم، از جمله مواردی است که به صورت سراسری انجام پذیرفته‌اند و به رغم فعالیتهای خوبی که صورت گرفته است، به علت نداشتن یک ساختار مناسب و قانونمند و به دلیل نبود همسویی و همفکری لازم در سطح مدیران این اقدامات

نتوانسته‌اند مشکل ارتباط صنعت و دانشگاه را حل کند و اگر بعضاً تجربه‌های موفقی در سطح استانها به دست آمده، جنبه موردی داشته و حکایت از یک کار برنامه‌ریزی شده و منسجم و مطمئن نمی‌کند.

در حال حاضر میانگین درآمد اختصاصی دانشگاه‌های کشور نوعاً از محل همین قراردادها و اغلب از نوع خدمات پژوهشی است که حدود ۱۰ درصد است (پنجمین کنگره همکاریهای دولت، دانشگاه و صنعت، ۱۳۷۹، ماهنامه علمی- آموزشی تدبیر، شماره ۱۰۳).



چهار پایه اصلی پایداری که به صورت یکپارچه، حقوق توسعه پایدار را تشکیل می‌دهند در اعلامیه ریو به عنوان اصول مبنایی خود را نشان می‌دهند.

این اصول شامل:

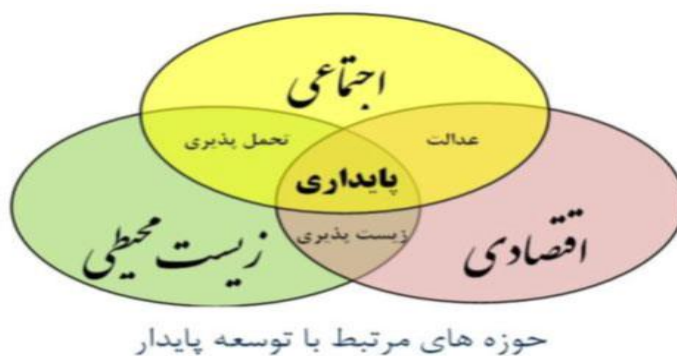
- ۱- اصل مساوات در بهره‌برداری از منابع در طول نسل‌های حاضر و آتی. ۲- اصل عدالت در بهره‌برداری در عرض نسل حاضر و برای همه کشورها بدون تهدید منابع سایر کشورها. ۳- اصل بهره‌برداری پایدار از منابع ۴- اصل تعامل و یکپارچگی نیازهای توسعه‌ای و حفاظت از محیط زیست. در تعریف بروتلند از توسعه پایدار دو ایده "نیازها" و "محدودیت‌ها" محوریت اصلی و

کلی توسعه پایدار را تشکیل می دهند. "نیازها" معطوف به نیازمندی اساسی کشورهای درحال توسعه در روند توسعه آنها و "محدودیتها" به توجه به ظرفیت های زیست محیطی در بهره برداری از منابع توسط کشورهای توسعه یافته تا بتوان منابع موجود را به نحو متعادلی در تامین نیازهای نسل حاضر و نسل آتی صرف کرد. بر اساس این کلیت مبانی اصول چهارگانه توسعه پایدار در ريو شکل گرفتند. بر اساس اصل اول موضوع امانتداری منابع زمین از سوی جامعه فعلی جهانی و تحویل آن به نسل آتی از سوی حقوق بین الملل به رسمیت شناخته شده است. این اصل در بسیاری از کنوانسیون های زیست محیطی ریشه دارد از جمله کنوانسیون بین المللی حفاظت از وال ها و کنوانسیون میراث جهانی.

اصل دوم مبین مفهوم عدالت بین نسل های حاضر و نسل های آتی است اما این اصل در خلای حقوقی موجود ناشی از عدم تعریف حقوقی دقیق، به صورت کاملاً انعطاف پذیری می تواند شامل حقوق و تکالیف با تعبیری که سازوکار پذیرفته شده آنان بیان شده، مورد استفاده قرار بگیرد. اصل سوم اذعان می دارد که حق توسعه به عنوان ابزاری برای دستیابی به عدالت، باید نیاز نسل های حاضر و آتی را تامین کند. این اصل ناظر بر اعمال ضوابط و استانداردهای مشخص برای مدیریت در میزان و نرخ بهره برداری و استخراج منابع طبیعی به جای حفاظت محض و ذخیره سازی آن برای نسل های آینده است. مفهوم بهره برداری پایدار در آغاز بر ضوابط و استانداردهایی ناظر بود که میزان صید از منابع زیستی دریایی را در سطح پایدار یا معقول تعریف می نمود. این مفهوم به تدریج بر بهره برداری از سایر منابع به غیر از منابع زیستی دریایی گسترش یافت. این اصل اگرچه در کنفرانس استکهلم مطرح نشد اما به صورت غیر مستقیم اشاره شد، در اعلامیه استکهلم بر پرهیز از اسراف منابع طبیعی تجدیدشونده و مراقبت از ظرفیت های کره زمین که قادرند منابع تجدیدپذیر حیاتی را تولید کنند تاکید شده است. این اصل در اعلامیه جهانی ريو به صورت واضح بیان شده است. اما مشکلی که این مفهوم دارد این است که تعریف دقیق از آن نمی توان داشت و می توان تفسیرهای متفاوتی از آن به عمل آورد. اصل چهارم منبعث از اصل کلی توسعه پایدار، اصل ادغام متقابل ملاحظه های زیست محیطی و توسعه ای است. این اصل ناظر بر تعهد بر ادغام ملاحظه ای زیست محیطی در روند توسعه اقتصادی-اجتماعی و توجه به نیازهای اقتصادی-اجتماعی جامعه در اجرای اهداف زیست محیطی است.

واژه "توسعه پایدار" از دو کلمه توسعه و پایدار به دست آمده است لذا پایداری در آن به عنوان یک جزء اساسی و جدید مطرح است و در کنار هم بیانگر یک مفهوم و تعریف دیگری از توسعه است. بر اساس تعریف بروتلند، توسعه پایدار، روند دستیابی به نیازهای نسل حاضر بدون متاثر ساختن ظرفیت های نسل آتی جهت دستیابی به نیازهایشان است. لذا بر اساس این تعریف می توان سه مولفه اصلی برای توسعه پایدار مطرح نمود (حسنی، ۱۳۸۴):

۱- پایداری اقتصادی به معنی خلق رفاه و بهرورزی و کامروایی در تمامی سطوح جامعه و توجه به توجیه اقتصادی تمامی فعالیت ها و کفایت سازوکارها و بنگاه های ذیربط اقتصادی و توانایی آنان جهت حفظ و کارایی خود در بلند مدت. ۲- پایداری اجتماعی به معنی احترام به حقوق اساسی بشر و ایجاد فرصت های مساوی برای همه اقشار جامعه و توزیع عادلانه ثروت با تاکید بر فقرزدایی و حفاظت و تقویت حیات اجتماعی - فرهنگی جوامع محلی و به رسمیت شناختن و احترام به فرهنگ های مختلف و اجتناب از بهره کشی های استثمارگری. ۳- پایداری زیست محیطی به معنی صیانت و مدیریت منابع بخصوص تجدید ناپذیر و ارزشمند در زندگی اجتماعی و به حداقل رسانیدن آلودگی های آب، هوا و خاک و حفاظت از تنوع زیستی و میراث طبیعی.



روابط بین عوامل محیطی، اقتصادی و اجتماعی در توسعه پایدار شهری (رحیمی، ۱۳۸۳، ۳۰)

اهداف توسعه پایدار

توسعه پایدار همواره در مباحث خود به موارد زیر تأکید داشته است:

۱. به هم پیوستگی محیط زیست و توسعه اقتصادی به عنوان اساس بحث توسعه پایدار
۲. اهمیت افراد در دستیابی به توسعه پایدار و توجه به مردم به عنوان محور توسعه و تلاش در جهت برقراری زمینه‌های مشارکت
۳. توجه به مردم و رفع نیازهای اولیه و اساسی آن‌ها؛ از جمله مسکن مناسب، بهداشت و تکنولوژی مناسب برای همه
۴. توجه به توسعه درونی در چارچوب محدودیت‌های منابع طبیعی
۴. کمک به فقرا و تهیدستان؛ چراکه راهی جز تخریب و آلودگی محیط زیست برای این گروه باقی نمانده است.
۶. تلاش برای دستیابی به عدالت اجتماعی و برابری "درون‌نسلی" و "بین‌نسلی" و سعی در برقراری عدالت اقتصادی.

جایگاه و اهمیت توسعه ی فرهنگی

با گذشت زمان و گسترش اجتماعات توسعه یافته، مشکلات و ابعاد مخرب توسعه یافته هم در کشورهای توسعه یافته و هم در کشورهای در حال توسعه و جهان سوم آشکارتر شد. ویرانی طبیعت، افزایش آلودگی های زیست محیطی، تداوم فقر و نابرابری های اجتماعی، شیوع فساد و ... از کارکردهای پنهان توسعه در کشورهای توسعه یافته به شمار آمده است. اما در کشورهای در حال توسعه، بعد از تلاش ها و صرف میلیاردها واحد پول ملی، گذشت زمان نشان داد که بسیاری از این کشورها نه تنها به توسعه دست نیافتند بلکه در وضعیت نابسامانی و پریشانی فرهنگی و سردرگمی سیاسی قرار گرفتند. البته فرایند شکست توسعه در کشورهای مختلف می تواند متفاوت باشد، مانند فقدان دولت کارآمد، عدم انباشت سرمایه، عدم وجود نیروی انسانی آموزش دیده و ... اما آنچه به عنوان وجه مشترک در اکثر قریب به اتفاق این کشورها به عنوان عامل و دلیل اساسی می تواند مطرح باشد، این است که این کشورها به جای توسعه درون زا،

به توسعه‌ی بیرون‌زا روی آورند. به عبارت دیگر توسعه را مطابق فرهنگ، تاریخ و سنت‌های خود آغاز نکرده بلکه هر آنچه را که در غرب اتفاق افتاده بود، کاملاً الگو قرار دادند. کشورهای غربی بر ویرانه‌های سنت، مدرنیته و توسعه شکوفا شدند. به عبارت دیگر آنها با دستکاری در فرهنگ و سنت خودشان، توانستند مسیر تجدد را باز کنند و به توسعه دست یابند اما کشورهای دیگر از آنجا که فرهنگ و سنت‌شان با فرهنگ و سنت مغرب‌زمین متفاوت است، نمی‌توانند گام به گام مانند آنها عمل نمایند. تقلید و پیروی از الگو و شاخص‌های توسعه‌ای که در غرب اتفاق افتاده به دلیل خاستگاه بیرونی و ماهیت طبقاتی نظام سرمایه‌داری و ناهماهنگی با ارزش‌های فرهنگ خودی، در کشورهای توسعه‌نیافته موجب بروز تعارض روانی و بحران هویت فرهنگی شد (پهلوان، ۱۳۷۸).

نقش آموزش در توسعه اقتصادی افغانستان

در عصر جدید و در کشاکش رقابت بین جوامع کشورها در تلاش هستند تا نقش تحصیلات به ویژه تحصیلات عالی را در توسعه ملی و توسعه اقتصادی و ارتقای دانش و تکنولوژی مورد توجه قرار دهند. از این رو می‌توان گفت نقش تحصیلات عالی در توسعه کشور اجتناب‌ناپذیر است.

باهمین هدف دانشگاه کابل در افغانستان به عنوان اولین نهاد آموزش عالی در سال ۱۳۱۱ خورشیدی تاسیس شد تا نیروهای انسانی جامعه افغانستان را از لحاظ تخصصی و با توجه به نیازهای جامعه افغانستان تقویت کند. امروزه موسسات و مراکز آموزش عالی دیگری در کنار دانشگاه کابل در امر تحصیلات عالی فعال هستند. اصلی‌ترین عامل تعیین‌کننده پیشرفت و توسعه جامعه در شرایط متحول کنونی جهان میزان برخورداری از نیروی انسانی کارا و خلاق است این خود میزان برخورداری جوامع از دانش، تحصیلات و پژوهش بستگی دارد. برتری یک کشور بیش از آن که به منابع طبیعی یا ظرفیت‌های موجود صنعتی متکی باشد، به میزان بهره‌مندی آن کشور از علوم و فنون که حاصل توسعه علمی است و نیز به پویای نظام تحصیلات عالی آن کشور وابسته است.

تحصیلات عالی و دانشگاه از دو جهت در توسعه اقتصادی موثر است: یکی از نظر تامین نیروی انسانی کارآمد یا افزایش کارایی و بهره‌وری افراد دوم از نظر گسترش مرزهای دانش و فهم و پیش

بردن تکنولوژی چون مسئولیت پرورش نیروی انسانی و افزایش بهره وری و کارایی درسطوح بالای تخصص برعهده دانشگاه هاست، بنابراین دانشگاه در توسعه اقتصادی نقش زیر بنایی دارد. همچنین توسعه ی تعلیمات دانشگاهی احتیاج به منابع مالی و مادی دارد و چون منابع مالی و مادی محصول توسعه اقتصادی است در نتیجه می توان یکی از مشکلات کشور افغانستان را از نظر رشد تحصیلات به طور خاص این مورد دانست که از عهده ی هزینه های سنگین آن بر نمی آید و توانایی ایجاد محیط و ابزار مناسب مانند آزمایشگاهها و اساتید مجرب را ندارد. پس می توان گفت توسعه اقتصادی و توسعه تعلیمات دانشگاهی دارای رابطه ی متقابل و لازم و ملزوم یکدیگرند و در افغانستان هر دو مورد دچار ضعف هستند. نیروهای متخصص توانمندی جامعه را در حل مسائل اقتصادی و اجتماعی بالا برده و سرعت و قابلیت توسعه جامعه را تقویت می کند و چنین نیروهایی صرفاً تحت آموزش منظم علوم روز شکل می گیرند در این زمینه نیز می توان به این مهم اشاره کرد که دانشگاههای افغانستان نه تنها به علوم روز دسترسی ندارند بلکه نظام تحصیلات عالی نیز به طور منظم پیش نمی رود و دچار سخته های فراوانی میگردد و خلا های فراوانی که باعث بی نظمی در آنها می شود نیز وجود داد. (تحصیلات عالی و توسعه اقتصادی. مصطفی احمدی. پنجشنبه ۴عقرب ۱۳۹۶)

نقش آموزش در توسعه اقتصادی ایران

باتوجه به سیاست های دولت و میزان بودجه آموزش و پرورش در نظام بودجه ریزی سالانه، اقتصاد آموزش و پرورش را ازدو منظر می توان تعریف کرد:

الف) نگاه نخست، نگاهی است که ورد زبان بسیاری از شهروندان و حتی برنامه ریزان است که اجرای اهداف آموزش و پرورش بخش عمده ای از هزینه های دولتی را شامل می شود. این نگاه بهره وری شهروندان امروز را ناشی از تحصیل آنها در مدرسه نمی بیند. بنابراین نظام آموزشی را یک دستگاه هزینه بر می داند که باید سعی در کاهش این هزینه داشت.

ب) نگاه دوم، تمامی فعالیت های اقتصادی را در نظر می گیرد که در مسیر فرایند آموزش و پرورش ایجاد می شود و تمامی صنایع تولیدی و بازرگانی در ارتباط با نظام آموزشی را در بر میگیرد که اگر جریان آموزش و پرورش را حذف کنیم، صرفه اقتصادی و گاه ماهیت وجودی این صنایع به میزان بالایی کاهش یافته و یا از بین خواهد رفت. به استناد قانون اساسی اتکای عمده

منابع آموزش پرورش ما بر منابع دولتی است، بودجه رسمی آموزش و پرورش، نزدیک به هفت هزار میلیارد تومان است.

بی شک اجرای برنامه های توسعه نیازمند به کارگیری نیروی آموزش دیده و افراد متخصص و تحصیل کرده است و نیروهای آموزش دیده به وجود جوانان با استعداد و باتوان بستگی دارد نقش آموزش پرورش در این میان کشف استعدادها و نیز بارور نمودن آنها است. و البته روشن است که آموزش نیروهای متخصص ورزیده، نیاز به کادر آموزشی مجرب و استادان کارآمد دارد. لذا نظام آموزش می تواند با جذب اساتید و معلمان لایق و با کفایت به امر آموزش نیروی انسانی مورد نیاز برنامه توسعه بپردازد افزایش کیفیت نیروی انسانی موجب افزایش بهره وری و تصریح رشد اقتصادی می شود.

نقاط قوت (S)strength	نقاط ضعف (W)Weakness	دانشگاه ها ایران و افغانستان
<p>۱- پتانسیل بالا و توانایی آموزش دانشجویان افغان در تمامی رشته هایی کاربردی و زیرساختاری در دانشگاههای ایران بویژه در رشته های عمران و راه آهن موجب توسعه اقتصادی افغانستان و بهره تجاری ایران از کریدور جاده ابریشم می شود ۲- آموزش شیوه های نوین کشاورزی با توجه به نیروی کشاورز مستعد و تجارب ارزشمند متخصصین دانشگاهی در رشته های کشاورزی و آب کافی در افغانستان جهت حذف کشت خشخاش و کشت جایگزین و صدور محصولات توسط ایران به سایر کشورها از افغانستان</p>	<p>۱- بجای تلاش برای انسداد مرزها و نهایتا انسداد کانال انتقال آموزش و دانش تلاش کنیم تاشهرهای مرزی آموزش دیده را بیشتر کنیم تا بصورت ناخواسته دانش ایران به افغانستان انتقال یابد ۲- استفاده از آموزش دانشگاههای ایران باعث میشود تا از منابع در افغانستان بهتر استفاده گردد و نیروی انسانی کارآمد جهت مدیریت تربیت شود ۳- شناخت کافی از بازارهای محلی و بین المللی بدست آید و تجارب بازرگانان ایرانی در شناخت بازارهای تجاری به افغانستان انتقال یابد.</p>	<p>فرصتها (O)opportunity</p>

<p>۱- آموزش مستمر در محیط های دانشگاهی ۲- پشتیبانی دولتهای ایران و افغانستان در حوزه آموزش ازببخش خصوصی ۳- آموزشهای دانشگاهی مبتنی بر اشتغال و کار آفرینی در دو کشور ۴- ایجاد ارتباط مناسب صنعت با دانشگاه از طریق آموزشهای کاربردی و راه اندازی شرکتهای دانش بنیان در کشورهای ۵- نقش آفرینی بیشتر در اقتصاد افغانستان در مقایسه با کشورهای هند و چین و آمریکا از طریق توسعه آموزش فن آوریهای نوین متکی بر دانش بومی ایران ۵- رفع مشکل فارغ التحصیلان کشاورزی دانشگاههای ایران با توجه به اینکه حجم گسترده ای از جامعه دانشگاهی ایران را تشکیل می دهند، از طریق اعزام آنها بعنوان پیام آوران آموزش شیوه های نوین کشاورزی</p>	<p>۱- آموزش بین دانشگاهی و برگزاری کارگروه های مشترک امنیتی بر اساس وجود نخبگان دانشگاهی باعث می شود تا حیات خلوتی برای نیروهای خودسر و کوتاه فکر ایجاد نشود و معضلاتی چون گروگان گیری و ترور شخصیت های برجسته علمی، فرهنگی، اقتصادی توسط اجانب آلت دست دولتهای متخاصم بوجود نیاید و در این رابطه شاهد از دست دادن نخبگان علمی در همه رشته ها در دو کشور نباشیم ۲- آموزش نیروی کار فراوان در امر کشاورزی و کشت جایگزین خشخاش باعث کاهش ناامنی حاصل از کشت بی رویه آن می شود ۳- امنیت پلیدار ایران و بستر آموزشی مناسب ایران بهترین موقعیت برای آموزش و پرورش نیروهای مستعد و نخبه افغان است</p>	<p>تهدیدها (T) threat</p>
--	---	-----------------------------

نتیجه

در توسعه پایدار، انسان، محور توسعه و مستحق بهداشت، امنیت، فرهنگ، آموزش، دانش و توسعه ارتباطات و اطلاعات می‌باشد.

چندین دهه بحث و آزمایش به درک این نکته درسراسرجهان انجامیده است که بسیاری ازدانشگاه‌های هامی‌توانند نقش‌های متنوع اما مهمی درنوآوری و توسعه اقتصادی داشته باشند. اکتشافات علمی که به نوآوری‌های صنعتی می‌انجامد به خصوص از طریق کاربردهای دانشگاهی تصویری کلاسیک از کمک دانشگاهها به توسعه اقتصادی است. بسیاری از نهادهای تحقیقاتی می‌کوشند چنین رابطه‌ای را بازسازی کنند زیرا دانشگاهها ممکن است فاقد فرهنگ یا ظرفیت انجام آن باشند. باین حال برخی دانشگاهها در اطراف خود مراکز صنعتی کوچکی ایجاد می‌کنند که میتواند اکتشافات علمی را جذب و از آن برای ایجاد بهره اقتصادی استفاده کند. برای آنکه کاربرد های جنبی یافته های علمی موفقیت امیز باشد دانشگاه باید با سرمایه گذاران مالی آگاه از فناوری تعامل برقرار کند و ظرفیت مدیریتی و منابع تخصصی دیگر پیدا کند. حمایت دانشگاه ها از توسعه اقتصادی بصورت ارائه دانش و مهارتهای فنی به روز در میان نیروی کار است دانشگاهها می‌توانند چنین نقشی را در تمام سطوح ایفا کنند. دانشگاهها می‌توانند با ایجاد سریع منابع انسانی با مهارت و دانش اساسی به گسترش پاسخگویی در بازار نیروی کار کمک کنند. استادان این قبیل موسسات شاید به داشتن آثار علمی یا پژوهش طراز اول معروف نباشند، اما جهت گیری پیشرفت علمی را می‌شناسند و می‌توانند برنامه های آموزشی خود را برای مواجهه با نیازهای صنعتی جدید به روز کنند. در بسیاری از کشورهای نهاد های آموزش عالی بر تحقیق علمی بدون گرایش عملی متمرکز هستند یا سودای تحقق چنین هدفی را در سر می‌پروراند موسساتی که گرایش عملی دارند، اغلب علمی تر می‌شوند و موسسات متمرکز بر تدریس بیشتر به سوی تحقیق گرایش پیدا می‌کنند. باین اوصاف تحلیل سوات صورت گرفته در این تحقیق نشان می‌دهد که خانه SO بهترین موقعیت استراتژیک جهت تعامل دانشگاهی ایران و افغانستان جهت اثر بخشی امر آموزش در تحقق توسعه اقتصادی است، و خانه WT نامناسبترین موقعیت استراتژیک بمنظور برنامه ریزی تعاملات آموزشی بین دو کشور است که البته این بمعنای کاهش نقاط ضعف و از بین بردن تهدیدها در نظام آموزشی دو کشور می‌باشد.

منابع

- ۱- آرون ریمون. ، ۱۳۶۹، سالهای پایانی قرن، ترجمه اسد الله مبشری، تهران نشر سفیر.
- ۲- احمدی ، مصطفی ،تحصیلات عالی و توسعه اقتصادی. پنجشنبه ۴عقرب ۱۳۹۶
- ۳- بدیع، پل، ۱۳۵۹، اقتصاد سیاسی رشد، ترجمه کاوه، آزاد منش، تهران: نشر قومس.
- ۴- بهرام زاده، حسینعلی، ۱۳۸۲، توسعه پایدار، مجله تدبیر، شماره ۱۳۴، ص ۳۵-۴۲.
- ۵- پنجمین کنگره همکاریهای دولت، دانشگاه و صنعت، ۱۳۷۹، ماهنامه علمی- آموزشی تدبیر،
- ۶- پهلوان، چنگیز. فرهنگ شناسی. ۱۳۷۸
- ۷- حسنی، فرنود، ۱۳۸۴، نقش آموزش در توسعه اطلاعاتی جامعه دانش مدار، سایت بنیاد آینده نگاری ایران.
- ۸- دلاور، علی (۱۳۸۴): مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و علوم اجتماعی، انتشارات رشد، تهران
- ۹- ساعی، احمد، ۱۳۷۴، در آمدی بر شناخت مسائل اقتصادی و سیاسی جهان سوم، تهران: نشر قومس.
- ۱۰- سریع القلم، محمود، ۱۳۷۱، توسعه جهان سوم و نظام بین الملل، تهران نشر سفیر.
- ۱۱- گن زیر، آیرن، ۱۳۶۹، کار گردانی و دگرگونی سیاسی در جهان سوم، ترجمه احمد تدین: تهران نشر سفیر.
- ۱۲- موسوی، میرنجف و حسن حکمت نیا، (۱۳۸۴): «تحلیل عاملی و تلفیق شاخص ها در تعیین عوامل مؤثر بر توسعه انسانی نواحی ایران»، مجله جغرافیا و توسعه، شماره ۶. ۵۵-۷۰.
- ۱۳- هاشمی، امیرعلی (۱۳۸۹)، روزنامه رسالت، شماره ۷۱۱۹ به تاریخ ۸/۸/۸۹، صفحه ۱۸ (اندیشه).

۱۴- Bhatia, V. and S. Ray, (۲۰۰۴): *Evaluation of Socio-Economic Development in Small Areas*, New Delhi, vol ۵. ۱۷۸-۱۹۰.

- ۱۵- Joao, O. and M. Maria, and M. Lourenco, and M. Carlos, and M. Ferreira, (۲۰۰۳): *A Multivariate Methodology to Uncover Regional Disparities: A Contribution to Improve European Union And governmental Decisions*, European Journal of Operational Research, Vol ۱۴۵. ۱۲۱-۱۳۵.
- ۱۶- Ramatu, M, (۲۰۰۷). *Regional Disparities in Ghana: Policy Options and Public Investment Implications*. University of Ghana, International Food Policy Research Institute, Vol ۱۱.۱-۳۲.
- ۱۷- Sharama, B, (۲۰۰۴): *Regional Disparities in Agricultural Labor Productivity in the Brahmaputra Valley*, Department of Geography, Gauhati University, Assam, India, Vol ۱۲۳.
- ۱۸- Ulrich, R, (۲۰۰۳): *Effects of Intraregional Disparities on Regional Development in China: Inequality Decomposition and Panel Data Analysis*, Nagoya- University, Nagoya, Japan, ۲۳. ۱-۳۸.

تروریسم تهدیدی بر امنیت مرزهای شرقی ایران با تاکید بر افغانستان

سعید محمدی صادق

چکیده

این مقاله با عنوان بررسی تاثیر تروریسم و رشد و تقویت افراط گرایی در خاورمیانه با تاکید بر افغانستان بروی توسعه پایدار تنظیم شده است. سوال اصلی عبارت است از اینکه چه عواملی باعث رشد و تقویت افراط گرایی در کشورهای همجوار مرزهای شرقی ایران از جمله افغانستان شده است؟ همانطور که مقامات ایرانی نیز بارها بر آن تاکید کرده اند امنیت افغانستان با امنیت ایران گره خورده است. امنیت در مرزهای شرقی ما به شدت با تحولات افغانستان و پاکستان ارتباط پیدا می کند. به همین سبب زمینه های زیادی برای همکاری ها در سیاست خارجی ما با کشورهای همسایه افغانستان و پاکستان موجود است.

کلیدواژگان: تروریسم، امنیت، مرزهای شرقی، افغانستان

مقدمه

عدم شکل گیری نظام امنیتی فراگیر و پایدار و تداوم ناامنی در خاورمیانه با عوامل متعددی در ارتباط است که از آن جمله، موقعیت ژئوپلیتیک خاورمیانه و منابع عظیم نفت و گاز در آن و در نتیجه، تقویت حضور قدرت های فرامنطقه ای در محیط پیرامونی ایران، افراط گرایی، تنش های قومی، فرقه ای و تروریسم، دولت های ضعیف و شکننده و عدم اعتماد بازیگران منطقه ای به یکدیگر حائز اهمیت است. با توجه به شرایط و ویژگی های خاص منطقه خاورمیانه و تأثیرگذاری عوامل مختلف، در سطوح فروملی، ملی، منطقه ای و فرامنطقه ای در امنیت آن، هرگونه ترتیبات امنیتی موفق، مستلزم در نظر گرفتن تمامی عوامل و مؤلفه های فوق با رویکردی تدریجی و فراگیر است. اعمال کرده اند. امنیت ملی برای هر دولت ملتی از قداستی خاص برخوردار است. چرا که

تقریباً دست‌یابی به سایر اهداف ملی و بین‌المللی همانند توسعه (سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی) قدرت، اقتدار، ثبات، مشروعیت و... به نوعی وابسته و در گرو حصول امنیت ملی است. و در نقطه مقابل هر نوع اقدام و حرکتی که سبب مخدوش شدن این اهداف گردد بعنوان مخل امنیت ملی تلقی شده و سبب فاصله گرفتن مردم از حکومت، عدم تمکین نسبت به قانون، عدم مشارکت، تشتت و ناامنی در کشور خواهد شد.

بیان مساله

ایران به دلیل واقع شدن در منطقه خاورمیانه با مخاطرات، چالش‌ها و تحولاتی عمده در محیط امنیتی خود روبه‌روست. وجود ترتیبات امنیتی منطقه‌ای در اکثر مناطق از سطحی مناسب از ثبات و امنیت برخوردار شوند. خاورمیانه یکی از مناطق استثنایی به شمار می‌رود که هنوز هیچ‌گونه نشانه جدی‌ای از استقرار این گونه نظام امنیتی در محیط پیرامونی ایران به چشم نمی‌خورد. در این نوشتار، ابتدا به الگوهای امنیت منطقه‌ای و چالش‌های امنیتی در محیط پیرامونی ایران خواهیم پرداخت و سپس جریانهای افراطی در این منطقه علی‌الخصوص مرزهای شرقی ایران خواهیم پرداخت. یکی از شاخص‌ها و مختصات محیط امنیت خارجی جمهوری اسلامی ایران، افزایش گروه‌های تروریستی و منازعات مسلحانه فرقه‌ای است، بطوری که برخی گروه‌های فرقه‌ای با سازمان‌دهی تشکل‌های سیاسی نظامی سلفی و بهره‌گیری از تفکر جهادی، به صورت مستقیم در معادلات امنیتی منطقه وارد شده‌اند، که با بهره‌گیری از شیوه‌ها و ابزارهای مبارزاتی غیرقانونی؛ مانند عملیات‌های انتحاری، بمب‌گذاری، گروگان‌گیری، قتل، سربردن و پخش آن در اینترنت و حتی در برخی مواقع با مدیریت برخی اقدام‌های تروریستی مانند سازماندهی حوادث ۱۱ سپتامبر، باعث شکل‌گیری گویش‌های جدیدی در نظام بین‌الملل؛ مانند گفتمان جنگ با تروریسم شده‌اند، که این موضوع زمینه حضور نظامی امنیتی قدرت‌های برون‌سیستمی در مجاورت سرزمینی جمهوری اسلامی ایران را بوجود آورده است. تحقق حداکثری سیاست‌های دفاعی ایران ۱۴۰۴ و توسعه ضرایب امنیتی، بویژه در استان‌های مرزی، مستلزم شناسایی گروه‌های مسلحانه فرقه‌ای در محیط امنیت داخلی و خارجی و در گام بعدی، هم‌افزایی ظرفیت ساختارها و زیرساخت‌های امنیتی برای مقابله با تهدیدهای احتمالی است. به همین منظور، متولیان امر بایستی از رویکرد امنیت پژوهی استراتژیک، ضمن آسیب‌شناسی شطرنجی چینش سازمان‌های تروریستی در لایه‌های امنیتی خاورمیانه، راهبرد منسجمی برای مقابله پیش‌گیرانه با

تروریست ها و سازمان های مسلحانه فرقه ای را تبیین کنند. یکی از ملزومات مدیریت استراتژیک امنیت نرم، بویژه در استان های مرزی؛ رصد، اولویت بندی و تهدیدسنجی آیندهایی هستند که از جانب برخی سازمان های تروریستی فرقه گرای مستقر در محیط امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران بوجود می آیند. به همین منظور، ساختارهای اطلاعاتی، امنیتی، نظامی و انتظامی بایستی با رویکرد امنیت پژوهی استراتژیک، ضمن آسیب شناسی شطرنجی چینش سازمان های تروریستی فرقه گرا در محیط امنیت خارجی، راهبرد منسجمی را برای مقابله با آسیب های احتمالی تبیین کنند. در همین زمینه، تهیه جدول ریسک آمایش گروه های تروریستی در محیط امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، نقش موری را در بهینه سازی مدیریت پیش رویدادی تهدیدات نرم ناشی از سازمان های تروریستی فرقه گرا ایفا می کند. با توجه به سیال بودن و گستردگی افراط گرایی فرقه ای در لایه های پیرامونی ایران، مدیریت و خنثی سازی تهدیدها و آسیب های ناشی از سایش های مسلحانه فرقه ای، نیازمند تشکیل کارگروه های مطالعاتی و عملیاتی است، بطوری که ساختارهای مرتبط بایستی پس از انجام مطالعات کارشناسی پیرامون توزیع پراکندگی یا ضریب آسیب رسانی این گروه ها، نسبت به انعقاد «توافقنامه امنیتی دوجانبه» با کشورهای همسایه اقدام کنند. به عنوان مثال، در مورد گروه های پ.ک.ک و پژاک با ترکیه و عراق، انصار الاسلام با دولت مرکزی و حکومت خودمختار کردستان عراق و القاعده با پاکستان و افغانستان زمینه های انعقاد تفاهم نامه های امنیتی فراهم است. داده ها و گزارش های وابسته های نظامی سفارتخانه های جمهوری اسلامی ایران، به ویژه در کشورهایی که محل تمرکز گروه ها و سازمان های مسلحانه فرقه ای است می تواند در دانش افزایی و هوشیاری کارگزاران نظام پیرامون نوع آرایش، سطح تهدید و موقعیت این گروه ها نقش مهمی را ایفا کند. از طرفی، معاونت امنیتی انتظامی وزارت کشور بایستی با شناسایی کانون های تمرکز این گروه ها در کشورهای اروپایی و نیز برگزاری کمیسیون های امنیتی مشترک، بستر هم افزایی ظرفیت ها با نهادهای اطلاعاتی امنیتی سایر کشورها را بوجود آورد. این مذاکرات می تواند در قالب «بسته امنیتی» و مذاکره پیرامون دغدغه های مشترک؛ مانند نحوه هم افزایی ظرفیت ها برای مبارزه با جرایم سازمان یافته، مواد مخدر و استرداد مجرمین سازماندهی شود. مرزهای گسترده زمینی ایران با افغانستان و پاکستان به انضمام مرز آبی ای که با کشور پاکستان داریم، گستره وسیعی را تشکیل می دهد که کنترل و تأمین امنیت آن، کار مهم و مشکلی است. در عرف بین الملل، دو کشور هم مرز

در تأمین مرز مشترکشان با یکدیگر همکاری داشته و پایگاه‌های مرزی قوی‌ای را سازمان‌دهی می‌کنند اما متأسفانه این عرف در مرز میان ایران با دو کشور افغانستان و پاکستان، شکسته شده است. کما اینکه این دو کشور هیچ پایگاه امنیتی مرزی قوی‌ای ندارند و به دلیل عدم توانمندی آنها در کنترل مرزهایشان، مأموران امنیتی و مرزی ما نه تنها مشغول تأمین امنیت مرزهای خودمان هستند بلکه ناگزیر از کنترل مرزهای پاکستان و افغانستان نیز می‌باشند (روزنامه سرمایه تاریخ ۱۳۸۹/۴/۳۰).. ایده‌های قومی دارای ماهیت متباینی هستند. سیاسی شدن هویت‌ها می‌تواند تهدیدی جدی علیه تمامیت ارضی و حاکمیت سرزمینی کشورهای چند قومی باشد. استان‌های مجاور مرزهای شرقی جمهوری اسلامی ایران دقیقاً مشرف به مثلث طلایی است (مثلث طلایی ناحیه‌ای بیابانی است که دور از دسترس دولت‌های ایران، پاکستان و افغانستان قرار دارد. این ناحیه به دلیل اینکه محل عبور سوق‌الجیشی مواد مخدر، تولید هروئین و انبار تسلیحات نظامی است به مثلث طلایی شهرت دارد). هلال طلایی شامل مناطق کوهستانی سه کشور افغانستان، پاکستان و ایران است. در سال ۱۹۹۱، افغانستان بزرگترین تولیدکننده تریاک در جهان بود و بعد از آن میانمار، که بخشی از مثلث طلایی می‌باشد. هلال طلایی سابقه بسیار طولانی‌تر از مثلث طلایی در تولید تریاک دارد. (کریمی پور، ۱۳۷۹، ۱۵۴). تهدیداتی چون مهاجرت‌های غیرقانونی، قاچاق مواد مخدر و تسلیحات، جنایات سازمان‌یافته، ورود کالاهای ممنوعه، ناامنی نواحی مرزی و حمله به پاسگاه‌های مرزبانی و غیره در کنار تحرکات قومی-مذهبی به ویژه پس از جنگ افغانستان امنیت مرزهای شرقی ایران را به مخاطره انداخته است. ناامنی‌های اخیر در مرزهای شرقی ایران ایجاب می‌کند که به مسائل و تحولات این منطقه پس از تحولات ۱۱ سپتامبر بیشتر توجه شود. همان‌طور که مقامات ایرانی نیز بارها بر آن تأکید کرده اند امنیت افغانستان با امنیت ایران گره خورده است. امنیت در مرزهای شرقی ما به شدت با تحولات افغانستان ارتباط پیدا می‌کند. به همین سبب زمینه‌های زیادی برای همکاری‌ها در سیاست خارجی ما و افغانستان موجود است. عدم توجه به اولویت‌های موجود در مرزهای شرقی می‌تواند سبب گسترش افراط‌گرایی و حضور طالبان شده و فضای ما را به هم بزند و سبب گسترش القاعده و تروریسم شود. از سویی مواد مخدر می‌تواند خود تهدید مهم دیگر باشد. (پیشگاهی فرد، ۱۳۹۰، ۱۴۱).

با این اوصاف کشور ما در یکی از حساس‌ترین موقعیت‌های ژئوپلیتیکی جهان قرار گرفته، به گونه‌ای که مناطق ژئوپلیتیکی فعالی با کارکردهای گسترده و پرشمار گرداگرد آن را فرا گرفته و

آن را به صورت کانون جاذبه دیپلماسی منطقه‌ای و جهانی درآورده است. این موقعیت نه تنها باعث تأثیرگذاری ایران بر فرآیند تحولات جهانی و منطقه‌ای می‌شود بلکه کارکرد مناطق پیرامونی نیز می‌تواند مسائل ایران را زیر سایه خود قرار دهد. از سویی موقعیت ایران در نظام جهانی و منطقه‌ای و کنش و روابط دوسویه آن با قطبهای قدرت جهانی و مناطق ژئوپلیتیکی، پیوسته مسائل نوینی می‌آفریند که مجموعاً زمینه بسیار مناسبی را برای مطالعه عوامل پویا و متحول سیاسی، با تأکید بر واقعیت‌های جغرافیایی و به‌ویژه بازنمایی پدیده‌های ژئوپلیتیک آن برای بازبینی استراتژیک و تبیین شاخصهای سیاست خارجی فراهم نموده است (پیشگاه هادیان، ۱۸، ۱۳۸۵). در حال حاضر به علت شرایط خاصی می‌توان گفت که از مرزهای شرقی مرز ایران و افغانستان از مرزهای ناآرام کشور است بدین صورت که به علت وضعیت طبیعی و جغرافیایی و همچنین اوضاع داخلی افغانستان، افغانها به راحتی و به طور غیرمجاز در طول نوار مرزی تردد داشته و عده ای از آنان نیز در شهرها و روستاهای حاشیه مرز ساکن هستند و سکونت غیرمجاز و گسترده افغانها در حاشیه مرز علاوه بر ایجاد مسائل سیاسی و مشکلات فرهنگی، بهداشتی و رفاهی در منطقه موجب بروز مشکلات دیگری نظیر حمل مواد مخدر و کالای قاچاق و سرقت و ناامنی شده است. دولت جمهوری اسلامی ایران با احداث جاده های مرزی و پاسگاه های انتظامی و استقرار نیروهای نظامی در حفظ و کنترل ورود کالای قاچاق و مواد مخدر و فراهم آوردن امنیت فعالیتهای چشم گیری داشته است و این به منظور اهمیت مرزهای شرقی و تاثیر آن بر ژئوپلیتیک کشور می باشد.

اهمیت و ضرورت

ناامنی‌های اخیر در مرزهای شرقی ایران ایجاب می‌کند که به مسائل و تحولات این منطقه پس از تحولات ۱۱ سپتامبر بیشتر توجه شود. همانطور که مقامات ایرانی نیز بارها بر آن تأکید کرده اند امنیت افغانستان با امنیت ایران گره خورده است. امنیت در مرزهای شرقی ما به شدت با تحولات افغانستان ارتباط پیدا می‌کند. به همین سبب زمینه‌های زیادی برای همکاری‌ها در سیاست خارجی ما و افغانستان موجود است. عدم توجه به اولویت‌های موجود در مرزهای شرقی می‌تواند سبب گسترش افراط گرایی و حضور طالبان شده و فضای ما را به هم بزند و سبب گسترش القاعده و تروریسم شود. از سویی مواد مخدر می‌تواند خود تهدید مهم دیگر باشد (پیشگاهی فرد، ۱۴۱، ۱۳۹۰). با این اوصاف کشور ما در یکی از حساس‌ترین موقعیت‌های ژئوپلیتیکی جهان

قرار گرفته، به گونه‌ای که مناطق ژئوپلیتیکی فعالی با کارکردهای گسترده و پرشمار گرداگرد آن را فرا گرفته و آن را به صورت کانون جاذبه دیپلماسی منطقه‌ای و جهانی درآورده است. این موقعیت نه تنها باعث تأثیرگذاری ایران بر فرآیند تحولات جهانی و منطقه‌ای می‌شود بلکه کارکرد مناطق پیرامونی نیز می‌تواند مسائل ایران را زیر سایه خود قرار دهد. از سویی موقعیت ایران در نظام جهانی و منطقه‌ای و کنش و روابط دوسویه آن با قطبهای قدرت جهانی و مناطق ژئوپلیتیکی، پیوسته مسائل نوینی می‌آفریند که مجموعاً زمینه بسیار مناسبی را برای مطالعه عوامل پویا و متحول سیاسی، با تأکید بر واقعیت‌های جغرافیایی و به‌ویژه بازنمایی پدیده‌های ژئوپلیتیک آن برای بازمینی استراتژیک و تبیین شاخصهای سیاست خارجی فراهم نموده است (پیشگاه هادیان، ۱۳۸۵، ۱۸). در حال حاضر به علت شرایط خاصی می‌توان گفت که از مرزهای شرقی مرز ایران و افغانستان از مرزهای ناآرام کشور است بدین صورت که به علت وضعیت طبیعی و جغرافیایی و همچنین اوضاع داخلی افغانستان، افغانها به راحتی و به طور غیرمجاز در طول نوار مرزی تردد داشته و عده‌ای از آنان نیز در شهرها و روستاهای حاشیه مرز ساکن هستند و سکونت غیرمجاز و گسترده افغانها در حاشیه مرز علاوه بر ایجاد مسائل سیاسی و مشکلات فرهنگی، بهداشتی و رفاهی در منطقه موجب بروز مشکلات دیگری نظیر حمل مواد مخدر و کالای قاچاق و سرقت و ناامنی شده است. دولت جمهوری اسلامی ایران با احداث جاده‌های مرزی و پاسگاه‌های انتظامی و استقرار نیروهای نظامی در حفظ و کنترل ورود کالای قاچاق و مواد مخدر و فراهم آوردن امنیت فعالیتهای چشم‌گیری داشته است و این به منظور اهمیت مرزهای شرقی و تأثیر آن بر ژئوپلیتیک کشور می‌باشد.

سوالات پژوهش

- چه عواملی باعث رشد و تقویت افراط‌گرایی در کشورهای همجوار مرزهای شرقی ایران شده است؟

- جریان‌شناسی گروههای افراطی در این مناطق از چه عواملی تبعیت می‌کند؟

اهداف پژوهش

- تبیین عوامل رشد افراط‌گرایی در مناطق شرقی جمهوری اسلامی ایران بویژه افغانستان

- تبیین جریان‌های افراطی در خاورمیانه

- تبیین جریان‌شناسی گروههای افراطی در مناطق مرزی همجوار ایران

روش پژوهش

اطلاعاتی که برای این رساله استخراج و طبقه بندی شده است به صورت توصیفی طبقه بندی گردیده و پس از جمع آوری همه داده ها و دریافت نظرات افراد صاحب نظر در این زمینه این رساله به صورت توصیفی شرایط و تهدیدات امنیت ملی در جمهوری اسلامی را تجزیه و تحلیل کرده است و با توجه به در دسترس نبودن همه منابع و اجرای ازمون خطای عملیاتی از شیوه تفسیر در نهایت بهره گرفته ایم.

پیشینه پژوهش

ترور در ادبیات سیاسی به اعمال و اقدامات خشونت‌آمیز جهت نیل به مقاصد سیاسی با هدف از میان برداشتن رقبا اطلاق می‌شود و اگر چه پیشینه دیرینه دارد اما در نیمه دوم قرن بیستم به عنوان آموزه فکری توجیه‌کننده بهره‌گیری از فشار و خشونت برای پیشبرد اهداف سیاسی به دل‌مشغولی مستمری تبدیل شده است (Tnahrah, ۱۹۹۶: ۲۶). تروریست کسی است که اقدام به ترور می‌کند و تروریسم رویکردی است که از آن برای رسیدن به هدف استفاده می‌شود. تروریسم محدود به کشور و قاره‌ای خاص نیست (هرسیچ، ۱۳۸۰: ۲۱). بی‌ثباتی سیاسی موجود در افغانستان در دو دهه اخیر و بروز جنگ‌های داخلی متعدد در این کشور به طرق مختلف بر امنیت کشور و به خصوص امنیت مناطق مرزی ایران تأثیر منفی گذاشته است. مسأله آوارگان افغانی، کشت و تجارت موادمخدر، قاچاق سلاح، شرارت، گروگان‌گیری و ... همگی از نتایج بی‌ثباتی سیاسی در افغانستان است که پیامدهای زیانبار اقتصادی-امنیتی آن در طی دو دهه گذشته بسیار ملموس بوده است. هجوم متداول گروه‌های تروریستی با عناوین مختلف از سمت مرزهای پاکستان به سوی مرزهای شرقی ایران موجی از ناامنی، ترس و وحشت را برای ساکنین مرزهای دو کشور در پی داشته است (پورخسروانی، ۱۳۸۲: ۲۲). از دیگر چالش‌های مرزی، ناامنی‌های ناشی از تحرک گروه‌های ضدانقلاب در مرزهای جنوب شرقی می‌باشد که علی‌رغم تلاش‌های صورت گرفته در جهت همکاری‌های دو جانبه با کشورهای همسایه و سعی در خنثی‌کردن این فعالیت‌ها در مرزهای مشترک، لیکن به دلیل عدم اشرافیت کشورهای همسایه بر مناطق مرزی و قبایل‌نشین و مشکلات متعدد داخلی این مهم تحقق نیافته است (حیدری، ۱۳۸۹: ۴۱).

تعریف مفاهیم

تعریف تروریسم

یکی از مهم‌ترین مباحثی است که اکنون در میان سیاست‌مداران و اندیشمندان سیاسی از آن زیاد سخن به میان آورده می‌شود و به دلیل اهمیت چنین موضوعی، آثار مکتوب و غیر مکتوبی در قالب‌های گوناگون، تدوین و ارائه گردیده است. اما نباید تردید داشت که پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، موج حملات علیه اسلام و آموزه‌های آن در غرب شکل گرفته و این تهاجم گسترده غرب علیه اسلام، به گونه‌ای است که بر کمتر کسی پنهان مانده. به بهانه مبارزه با تروریسم، آموزه‌ها و احکام متعالی اسلام مورد حمله شدید غربیان قرار گرفته و مسلمانان به عنوان چهره‌های تروریستی معرفی گردیده‌اند که در صدد تثبیت حاکمیت خود به هر هزینه‌ای هستند، غافل از آنکه اسلام از همان زمان که پا به عرصه وجود گذاشت، مبارزه با تروریسم را در برنامه‌های خود گنجانده و در آن زمان، که خشونت حرف اول جهان را می‌زد، اسلام ارزشی والا برای جان، مال و آبروی انسان‌ها قایل بود. (جیمز دردریان و دیگران، ۱۳۸۲، ص ۳۲۸) تروریسم عبارت است از: بهره‌برداری سیاسی از خشونت به عنوان ابزاری برای تحت فشار قرار دادن یک حکومت و یا جامعه به منظور پذیرش یک تغییر سیاسی یا اجتماعی اساسی. (David Robertson ۱۹۹۳, p ۴۵۸) دیکشنری علوم سیاسی دو تعریف از تروریسم ارائه داده است. براساس یک تعریف، «تروریسم» پدیده‌ای است که در آن فعالیت‌های شدید خشونت‌آمیز همچون قتل عمدی، بمباران، و پرتاب کردن از ساختمان توسط فرد یا گروهی به اجرا در می‌آید که ادعا می‌کنند چنین اعمالی را به منظور بهبود وضعیت سیاسی انجام می‌دهند. براساس تعریف دیگر، «تروریسم» عبارت است از: دنبال کردن هدف سیاسی از طریق ابزارهای خشونت‌آمیز و تهدید. (Kush Satyendra P. ۱۹۹۸, p ۶۷۴)

استراتژی تروریسم، امنیت دولت و امنیت ملی

آنچه در مباحث مربوط به تروریسم بیش از سایر موارد کمیاب و نادر است این است که کمتر به تروریسم بعنوان یک استراتژی پرداخته شده است (Liddellhart, ۱۹۸۷: ۳۳۵). در واقع نباید تروریسم را یک رفتار بدون تفکر، بدون منطق و یا رفتاری نابهنجار اجتماعی دانست بلکه تروریسم را باید گونه‌ای استراتژی برای رسیدن به اهداف سیاسی خاص برشمرد، یک شیوه نظامی و مسلحانه با کنترل سیاسی و مدیریتی حسابگرانه که با استفاده از یک برنامه ریزی کاملاً

دقیق به اقداماتی می پردازد که نهایتاً آنان را در رسیدن به اهدافشان یاری کند. بنابراین اولین گام در مبارزه با تروریسم شناخت استراتژی تروریسم است یعنی شناخت نحوه ارتباط اهداف و ابزار در پدیده‌های که تروریسم مینامیم چنانچه تحرکات تروریستی را با یک برنامه نظامی مثل جنگ مقایسه کنیم متوجه تشابه زیاد و اساسی این دو پدیده با یکدیگر می شویم. در واقع جنگ نیز مثل تروریسم یک اقدام هدف محور است، جنگ نیز استفاده از جنگ « ابزارهای موجود برای رسیدن به یک هدف سیاسی است همانطور که کلاوس ویتز اشاره می کند » (Clauswitz, ۱۹۸۴: ۷۵). ادامه سیاست است با ابزاری دیگر در نتیجه اگر جنگ را یک عمل سیاسی بدانیم، آنگاه تروریسم را نیز می توان یک اقدام سیاسی دانست که با اتخاذ استراتژی خاص قصد رسیدن به اهداف خود با استفاده از ابزارها و امکانات موجود را دارد. می توان گفت در حالت تئوریک تروریسم نیز یک شیوه جنگیدن است و تفاوتی با سایر شیوه های جنگی که برای رسیدن به اهداف سیاسی به کار می روند ندارد. اگر با این دید به تروریسم نگاه کنیم آنگاه می توان پیش داوری های اخلاقی و ارزشی نسبت به آن را موقتاً به کناری نهاد و سپس با نگاهی واقع گرا، و با شناخت استراتژی، منابع و ابزارهای مورد استفاده، تروریسم، با استفاده از تاکتیک های مناسب، نابودی منابع و محدود سازی ابزارهای مورد استفاده تروریستها آن را از میان برداشت و یا با شکل گیری آن مبارزه کرد. در حقیقت همان گونه که شناسایی جنگ به عنوان یک اقدام و عمل سیاسی باعث می شود که آن را یک پدیده واقعی و یک امکان از میان امکانهای مختلف برای رسیدن به اهداف سیاسی شناخت، شناسایی تروریسم به عنوان یک اقدام و عمل سیاسی نیز کمک می کند که آن را به عنوان یک پدیده واقعی، و یک امکان از میان امکان های موجود برای رسیدن به قدرت پنداشت و با نگاهی کاملاً واقع گرا و بدور از تعصبات ارزشی و اخلاقی بدان نگاه کرد، هر گونه نگاه احساسی و غیر واقع گرا باعث خواهد شد که در شناسایی راههای مقابله با آن نیز دچار اشتباه شویم. یعنی همواره یک پیش داوری ذهنی در مورد تروریسم در افکار وجود دارد که تعریف و بالطبع مبارزه با آن را دچار مشکل می نماید. خود واژه تروریسم موضوعی برای اقناع تحلیل گران درگیر با تروریسم است، درگیریهای سیاسی و تلاش برای رسیدن به قدرت و یا تلاش برای حفظ قدرت بخشی از این چالش را شکل می دهد. علاوه بر این ابهامات معنایی دیگری نیز در خصوص تروریسم وجود دارد از جمله تشابه زیاد آن با جنگهای چریکی، به طور مثال هر دو دنبال رسیدن به قدرت سیاسی هستند، برنامه ریزی برای منحرف کردن ذهن طرف مقابل از صحنه اصلی نبرد، راندن طرف مقابل

به نقطه ای که هزینه آن بیش از منافعش باشد و یا به لحاظ سیاسی مشکل آفرین باشد، پرهیز از رویارویی مستقیم و متعارف با طرف مقابل و وادار نمودن طرف مقابل به انجام مذاکره و تن در دادن به تقاضاها از دیگر مسائل تروریسم است (Klonis, ۱۹۷۲: ۵). والتر لاکوئر معتقد است اگر بتوان تروریسم را به عنوان یکی از شیوه‌های جنگیدن و بدور از داوری‌های اخلاقی و ارزشی مطرح و قبولاند و همانند دیگر روش‌های جنگهای نامتعارف قالب و چارچوب خاصی برای آن تعریف و تدوین نمود گامی بزرگ و شایسته در راه شناسایی تروریسم برداشته شده است (Laqueur, ۱۹۷۸: ۲۶۳). تروریسم را باید استراتژی دانست که از ترس عمومی به عنوان عنصری در جهت رسیدن به اهداف سیاسی استفاده می‌کند یعنی استفاده از اقدامات مسلحانه وحشت آفرین برای تأثیر گذاردن بر رفتارهای سیاسی یک گروه مشخص. تی پی تورنتون ۱ در تبیین و تعریف تحرکات تروریستی چندین مشخصه را ذکر می‌کند از جمله وی معتقد است: کیفیت خشن اغلب اقدامات تروریستی، آن را از دیگر اشکال غیر خشن رسیدن به قدرت مثل تظاهرات عمومی، اعلامیه پراکنی، سخنرانی و... متمایز می‌کند در حقیقت به نظر میرسد تروریسم رایجترین ابزار برای ایجاد ترس و وحشت فیزیکی است. دومین ویژگی ماهیت خشن و فوق‌نرمال خود تروریسم است. سومین مورد، ویژگی سمبولیک عمل خشونت بار است، عمل ترور معنایی بیش از تأثیرات آتی خود عمل دارد. به همین دلیل عمل تروریستی می‌تواند تنها از طریق (Thornton, ۱۹۶۴: ۷۳). درک ماهیت سمبولیک آن فهمیده می‌شود.

کلاوس ویتز در جمله ای دیگر اظهار می‌دارد: اگر بخواهید بر دشمنان پیروز شوید بایستی تلاش کنید که متناسب با قدرت او در خود مقاومت ایجاد کنید، قدرت دشمن مبتنی بر دو فاکتور غیر قابل تفکیک بدست می‌آید، اول ابزار نظامی که در اختیار دارد و دوم قدرت اراده او است، شما شاید بتوانید قدرت و توان ابزار نظامی دشمن را ارزیابی کرده و آن را حدس بزنید اما به سادگی قادر نخواهید بود میزان اراده او را تخمین بزنید (Clauswitz, ۱۹۸۴: ۷۷).

تأثیر تروریسم بر امنیت ملی

استراتژی تروریستها اقدامات نظامی هدف نیست بلکه ابزار رسیدن به هدف است، تحرکات تروریستی جنگی نامتقارن و ناموزون است و بدون شک توان و قدرت نظامی آنها به مراتب از قدرت و توان نظامی، دولت حاکم کمتر است، آنها به هیچ روی بر قدرت نظامی خود تکیه ندارند

بلکه هدف آنها استفاده از توان فکری و مدیریتی و یا نیروی اراده مردم است استراتژی تروریسم به امید برانگیختن اراده مردمی در جهت دستیابی به هدف و رسیدن به قدرت هستند. بنابراین می توان نتیجه گرفت نکته مهم و اساسی در مقابله با تهدیدات امنیتی گروه های تروریستی باید براساس همین محور طراحی گردد. باید توان فکری مردم در مقابله با تحرکات تروریستی را تقویت نمود و رسیدن به این هدف مستلزم برنامه ریزی بلند مدت است، برنامه ریزی که بتواند اعتماد عمومی به دولت و همچنین اعتماد نظام حاکم به مردم در تمامی زمانها و علی الخصوص در لحظات بحرانی را فراهم کند اعتمادی که براساس حقوق تعریف شده هر یک از طرفین تبیین و تعیین شده است تنها در این صورت است که دولت قادر خواهد بود بر نیروی اراده مردم و حمایت آنها تکیه کند در حقیقت بستر اعتماد سازی، ایجاد و ارتقاء سطوح مختلف توسعه سیاسی است. منظور این است که به تروریسم باید به عنوان یک کلیت استراتژیکی نگاه کرد هدف تروریستها ایجاد خشونت صرف و یا انجام یک اقدام بمب گذاری و یا ترور یک فرد نیست، اگر گروه تروریستی از خشونت و یک امر موهن و غیر قابل تحمل به لحاظ احساساتی استفاده می کند، هدف ایجاد ترس و وحشت در میان مردم است و سپس در مرحله بعد منتظر پاسخ دولت و عوامل دولتی به این اقدام می نشیند هدف در این مرحله به قضاوت کشیدن ذهن و فکر توده های مردم است یعنی ضمن غبار آلود کردن فضا، قضاوت های اخلاقی و ارزشی مردم حتی نخبگان سیاسی را بر می انگیزند. بنابراین در این مرحله نحوه پاسخگویی نظام حاکم به اقدامات مسلحانه تروریستی و احتمالاً اشتباهاتی که در پاسخگویی بوجود خواهد آمد دستاویز لازم برای تروریستها را مهیا خواهد ساخت که در ذهن مردم یک علامت سوال اخلاقی و ارزشی بوجود آورند و سپس (در مرحله سوم) پاسخ به این علامت سوال را در جهت انتقال مشروعیت از نظام حاکم به گروه مقابله کننده بکار می گیرند. خصوصاً اینکه گروه های تروریستی در ذهن مردم نسبت به دولت گروه ضعیفتر به لحاظ قدرت هستند و می توانند در موضع مظلومیت قرار گیرند. و اگر این اتفاق بیفتد دیگر گروه مقابله کننده تروریست نیست بلکه مبارز راه آزادی خواهد بود. در این صحنه پیش آمده در حقیقت طرفین می توانند یکی از این دو باشند آزادی خواه و یا تروریست و دیگری سرکوبگر و ظالم و یا نظام مشروع و ضد تروریست. (معصومی و ساعی، ۱۳۷۸، ۲۴)

مقابله با استراتژی تروریسم

عدم تعریف تروریسم عملاً باعث شده است تا طیف وسیعی از پدیده‌های بین‌المللی در چارچوب تروریسم تعریف شده و مشمول قطعنامه‌های ۱۳۷۳ و ۱۳۹۰ قرار گیرند. ضمن آن‌که مشکل تفکیک و تمایز میان نهضت‌های آزادیبخش و تروریسم همچنان باقی است و دست کشورها را در بکارگیری مکانیسم‌های بعضاً سرکوب‌گرایانه در برابر اقدامات و حتی شورش‌ها و اعتراضات داخلی باز می‌گذارد. این رویه زمانی مشکل‌ساز خواهد شد که قطعنامه ضد تروریسم در شورای امنیت با قید ممنوعیت اقدام به استفاده از زور علیه غیرنظامیان توسط دولت‌ها تصویب شده و آن را در زمره اقدامات تروریستی جای دهد. در این حالت با توجه به این‌که طبق گفته دبیرکل سازمان ملل، اقداماتی که باعث نقض حقوق بشر می‌شوند، از مصادیق تروریسم محسوب می‌گردند، شورای امنیت می‌تواند توسل به زور یا مداخلات بشر دوستانه علیه این کشورها را در دستور کار خود قرار دهد. در عین حال تفسیر موسع از قطعنامه‌های شورای امنیت در این خصوص، عملاً می‌تواند حاکمیت دولت‌ها را با چالش همراه سازد. به عنوان مثال، قطعنامه ۱۳۹۰ دولت‌های عضو سازمان ملل را ملزم به طراحی یک سیستم نظارتی داخلی و تبدیل فعالیت‌های ضد تروریستی به یک قانون داخلی، و همچنین ایجاد یک کمیته نظارتی برای نظارت بر فعالیت دولت‌ها و سازمان‌ها می‌کند، که به نظر می‌رسد تا حدود زیادی از حاکمیت دولت‌ها در اداره امور داخلی آنان کاسته و فعالیت آنان را تحت نظارت نهادی قرار می‌دهد. با استفاده از این قطعنامه و کمیته پیشنهادی آن که اکنون دارای اداره اجرایی نیز شده است، می‌توان برای نظارت فراساختاری بهره فراوان برد. در عین حال مخالفت دولت‌ها با این سیستم و یا عدم همکاری مناسب با آن می‌تواند دولت مورد نظر را متهم به حمایت از تروریسم نماید. سیستم نظارتی مزبور می‌تواند تا حدود زیادی خارج از کنترل دولت به نظارت بر اوضاع داخلی کشورها پرداخته و در صورت عدم همکاری این کشورها، آنان را در زمره کشورهای حامی تروریسم قرار داده و مجازات‌هایی را برای آنان فرض نماید.

قطعنامه‌هایی که از سال ۱۹۹۸ تا سال ۲۰۰۱ مسئله افغانستان را در می‌گرفتند، عمدتاً سعی داشتند تا مسئله تروریسم و طالبان را در چارچوب افغانستان مطرح کرده و آنان را از همکاری با بن‌لادن منع نمایند. اما نکته مهم پیشنهاد تشکیل کمیته‌ای در پاراگراف ۶ قطعنامه ۱۲۶۷ (۱۹۹۹) است که بیان می‌دارد براساس ماده ۲۸ اختیارات ویژه، کمیته‌ای زیر نظر شورای امنیت سازمان ملل تشکیل

گردد که اعضای آن شامل تمامی اعضا شورا بوده و وظیفه آن در ۷ بند تشریح شده است. عمده این وظایف عبارتند از تلاش در جهت جلب همکاری دولت‌های عضو برای جمع‌آوری اطلاعات و انجام اقدامات مناسب برای مقابله با تروریسم و گزارش‌های مرتب به شورا در جهت اقدامات انجام گرفته است. اگرچه این کمیته در قطعنامه مذکور جنبه پیشنهادی دارد، اما قطعنامه ۱۳۹۰ آن را لازم‌الاجرا دانسته و به عنوان یک نهاد نظارتی بر کار دولت‌ها قرار می‌دهد. این نهاد جنبه‌های لازم‌الاجرا داشته و تمامی دولت‌ها موظفند تا ارتباط تنگاتنگی را با این کمیته برقرار سازند. قطعنامه جدید شورا از تمامی دولت‌ها می‌خواهد تا سریعاً جنبه‌های عملی شدن مفاد قطعنامه را پیدا کرده و گزارش‌های دوره‌ای ۹۰ روزه را به کمیته ارائه دهند. این جنبه‌های عملی باید به صورت قانون داخلی درآمده ابزارهای اعمال قدرت خود در داخل و همچنین نتایج تحقیقات را به اطلاع کمیته ضد تروریسم برسانند.

مرزهای شرقی ایران و تروریسم

در خصوص مرزهای شرقی که شامل استانهای سیستان و بلوچستان، خراسان جنوبی و خراسان رضوی می‌باشد در این مطالعه سعی شده تا به استان سیستان و بلوچستان که با دو کشور افغانستان و پاکستان هم مرز هست اشاره شود. لذا موقعیت این استان در این قسمت به تفصیل شرح داده خواهد شد.

افغانستان

افغانستان سرزمینی کوهستانی و محصور در خشکی است که در قلب قاره آسیا جای گرفته است. این سرزمین در نیمکره شمالی، نیمکره شرقی و در محدوده آسیای میانه واقع است. مساحت آن ۶۵۲,۲۲۵ کیلومتر مربع و چهلمین کشور جهان از نظر پهناوری به شمار می‌آید. (www.wikipedia.com) طول مرزهای افغانستان حدود ۵۸۰۰ کیلومتر است که شامل ۲۳۸۴ کیلومتر در شمال با جمهوری‌های تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان، ۲۲۴۰ کیلومتر از شرق و جنوب با پاکستان، ۷۳ تا ۹۳ کیلومتر از سمت شمال خاوری از راه تنگه واخان با استان مسلمان نشین سین‌کیانگ (سنجان) جمهوری خلق چین و ۸۵۵ تا ۹۳۰ کیلومتر در غرب با ایران (که ۶۱۹ کیلومتر آن با استان خراسان است)، می‌باشد. بیشترین فاصله شرق تا غرب افغانستان ۱۲۴۰ کیلومتر، شمال تا جنوب آن ۸۵۵ کیلومتر و کمترین فاصله آن با آب‌های آزاد جهان نزدیک به ۵۰۰ کیلومتر است. (www.wikipedia.com) بخش‌های گسترده‌ای از خاک افغانستان، بیشتر

در شمال و شرق کشور، را کوه‌ها و سنگلاخ‌ها پوشانده است. کوه‌های هندوکش به طول ۶۰۰ و عرض ۱۰۰ کیلومتر از سمت شمال شرقی به غرب و جنوب غربی کشیده شده و تقریباً از میانه کشور می‌گذرد. این کوه‌ها بیش از نیمی از سرزمین افغانستان را فرا گرفته و برای شهرهای کابل، قندهار و هرات ارزش راهبردی مهمی ایجاد کرده است. این کوه‌ها هر اندازه که به سوی غرب امتداد می‌یابند از ارتفاع آن‌ها کاسته شده و در نزدیکی مرزهای ایران تبدیل به کوه‌ها و تپه‌های کم ارتفاع می‌گردند. در بلندی‌های هندوکش همواره برف وجود دارد. حتی در تابستان‌ها نیز قله‌ها و یخچال‌ها پر برف است. در میان کوهستان‌های هندوکش، دره‌های ژرف، خوش آب و هوا، زیبا و حاصلخیزی وجود دارد که محیط مساعدی برای پرورش دام و تولید میوه است.

(www.wikipedia.com) افغانستان از نظر طبیعی سرزمین افراط و تفریط است. کوه‌های سر به فلک کشیده، دره‌های ژرف، باران‌های بهاری و تابستان‌های خشک، زمستان‌های بسیار سرد و تابستان‌های گرم، بلندی‌های پوشیده از برف در طول سال و سرزمین‌های پست و خشک و سوزان. این افراط و تفریط در زندگی اجتماعی نیز وجود دارد. (www.wikipedia.com)

جریان شناسی گروه‌های تروریستی در افغانستان

آنچه اکثر محققان در خصوص گروه‌های تروریستی در کشور همجوار مرزهای شرقی ایران از آن یاد می‌کنند عموماً در دو گروه طالبان و داعش تجلی می‌یابد. اما واقعیت این هست که هارون مجیدی در مقاله‌ای تحت عنوان خونریزترین گروه‌های تروریستی در افغانستان به آن اشاره دارد: "داعش، گروه طالبان، شبکه حقانی، حزب اسلامی گلبدین حکمتیار، لشکر طیبه، لشکر جنگوی در همکاری با تروریستان پنجابی، تاجیکستانی، ازبیکستانی، اویغوری، چیچنی و عربی، گروه‌هایی‌اند که در افغانستان فعالیت‌های تروریستی و دهشت‌افگنی را انجام می‌دهند." به گفته مسوولان در وزارت دفاع افغانستان و آگاهان نظامی، گروه‌های دیگری نیز هستند که از لحاظ فکری در هم‌سویی با گروه‌های دهشت‌افکن فعالیت دارند. آنان می‌گویند که در افغانستان خونریزترین گروه‌های تروریستی نفوذ و فعالیت دارند. ننگرهار، هلمند، فراه، زابل، غزنی، ارزگان و لوگر، میدان وردگ، پکتیکا، پکتیا بدخشان، تخار، کندز، سمنگان، فاریاب و خوست از ولایاتی‌اند که گروه‌های تروریستی در آن حضور و فعالیت دارند. در گزارشی که پیش از این توسط «دیدبان الازهر» به نشر رسیده، گروه‌های بوکوحرام، داعش و طالبان از خونریزترین گروه‌ها در جهان نشانی شده‌اند که از این میان، طالبان و داعش در افغانستان و گروه بوکوحرام

بیشتر در کشورهای افریقایی فعالیت دارند. بر بنیاد این گزارش، گروه تروریستی داعش با یک‌هزار و ۷۱ حمله و شش هزار و ۳۷ مورد قتل و پنج هزار و ۷۹۹ نفر زخمی، در رتبه دوم ارتکاب جنایت قرار دارد. براساس این گزارش، این گروه که در سوریه، عراق، لبنان و ترکیه فعالیت وسیعی دارد، دارای انشعاباتی نظیر جبهه النصره، جیش المجاهدین، جبهه انقلابی سوریه و چند گروه دیگر است که در مجموع موجبات مرگ بیست هزار انسان را فراهم کرده است. در سال گذشته میلادی آمار تلفات حاصل از فعالیت این گروه‌ها سه برابر شد که ۹۰ درصد از این قربانیان در عراق بودند. طالبان که در رده سوم این فهرست قرار گرفته و حضور گسترده در افغانستان دارند، سه هزار و ۴۷۷ نفر را به قتل رسانده و سه هزار و ۳۱۰ تن را زخمی کرده است. این گروه در ۸۹۱ حمله تروریستی سه هزار و ۴۷۷ تن را کشتند. با توجه به رویکرد این گروه در تضعیف دولت مرکزی افغانستان، نیروهای امنیتی و پولیس این کشور و در وهله بعد غیرنظامیان و کارمندان محلی یا کارکنان سفارت‌های خارجی هدف قرار می‌گیرند. به تازه‌گی یافته‌های تحقیق نماینده‌گی سازمان ملل در افغانستان نشان می‌دهد که آمار کشته شده‌گان نظامی در سال ۲۰۱۵ افزایش داشته است که بیشترین این افراد در حملات انفجاری و انتحاری جان باخته‌اند. در کنار این، سازمان ملل متحد نیز اعلام کرده است که سازمان ملل متحد اعلام کرده است که ۶۵۰۰ ترریست خارجی در حال حاضر در نقاط مختلف افغانستان فعال هستند. طبق این گزارش، تعداد خارجی‌هایی که کشورشان را به‌منظور پیوستن به گروه‌های تروریستی نظیر القاعده و داعش ترک کرده‌اند، اکنون به بیش از ۲۵ هزار تن رسیده است. دولت وزیری سخنگوی وزارت دفاع افغانستان در گفت‌وگو با روزنامه ماندگار می‌گوید: هرکسی که حاکمیت ملی را قبول ندارد و در برابر نظام تهدید باشد و شهروندان افغانستان را بکشد، این گروه‌ها را دشمنان مردم افغانستان می‌دانیم. او می‌افزاید که طالبان و داعش دو گروهی است که تهدید مستقیم به شهروندان افغانستان هستند که قوای مسلح افغانستان در برابر آنان در عملیات محاروبی‌اند و جنگ می‌کنند. آقای وزیری با بیان این‌که گروه طالبان به چند شاخه تبدیل شده‌اند، گفت: گروه‌های جنگوی و لشکر طیبه در کنار طالبان در برابر شهروندان افغانستان می‌جنگند. به گفته آقای وزیری: همراه با این گروه‌ها، گروه‌های خارجی نیز هستند که چینی‌ها، عرب‌ها، ازبک‌ها، تاجیک‌ها، ایغورها و پنجابی‌ها که مخالفین دولت افغانستان تمویل و تجهیز می‌کنند. به گفته سخنگوی وزارت دفاع: گروه‌های خارجی در کنار این که مخالفین دولت افغانستان را آموزش می‌دهند، در جنگ نیز آنان

را همراهی می‌کنند. او می‌گوید: گروه حقانی در هم‌آهنگی با طالبان فعالیت دارند و حزب اسلامی شاخهٔ گلبدین حکمتیار به گونهٔ مستقل در برابر حاکمیت ملی افغانستان می‌جنگند. سخنگوی وزارت دفاع خاطر نشان می‌کند که گروه داعش در ابتدا در هلمند، فراه، زابل، غزنی، ارزگان و لوگر فعالیت‌های بیشتر داشتند که مراکز آنان فعالیت آنان از میان برداشته شده و حالا حضور جدی ندارند. سخنگوی وزارت دفاع تصریح کرد: چندی پیش این گروه‌ها در ننگرهار نیز فعالیت‌های زیادی داشت که در این اواخر مراکز آنان در ننگرهار نیز از میان برده شده‌اند. آقای وزیری در پیوند به حضور طالبان می‌گوید: این گروه در هر بخش افغانستان که توان داشته باشند، تحرکات خود را همراه با گروه تروریستی دیگر انجام می‌دهند. (مارسدن، ۱۹۹۵، ۲۳۳) آقای وزیری با اشاره به فعالیت‌های تروریستی شبکهٔ حقانی می‌گوید که اعضای این گروه در پکتیا، پکتیکا، لوگر، خوست، میدان وردگ، غزنی و ننگرهای فعالیت‌های زیاد دارند. در این حال، جاوید کوهستانی آگاه نظامی می‌گوید: بر علاوهٔ تشکیلات امارت اسلامی طالبان که حالا به چند شاخه تقسیم شده‌اند، بخش‌های باقی مانده از شبکهٔ القاعده که شماری به داعش پیوسته‌اند و برخی‌ها آنان در تلاش‌اند تا دوباره خود را سرو سامان دهند. به باور کوهستانی: بخشی از شورشیان آسیای میانه نیز لانهٔ امنی در افغانستان پیدا کرده‌اند و در هم‌سویی با گروه داعش و طالبان به فعالیت‌های تروریستی می‌پردازند. به گفتهٔ او: شورشیان آسیای میانه در بخش‌های از شمال افغانستان در ولایت‌های بدخشان، تخار، کندز، سمنگان، فاریاب و هم‌زمان در ولایت غزنی و زابل داعش پایگاه و فعالیت دارند. کوهستانی، در پیوند به فعالیت‌های بخش نظامی حزب اسلامی به رهبری گلبدین می‌گوید: «این حزب در ولایت کنر هم‌زمان دارای تعامل چند بُعدی است، هم با گروه داعش در رابطه است و هم با گروه طالب رابطهٔ نزدیک‌تر دارد و هم‌زمان با سایر گروه‌ها همکاری می‌کنند و تلاش‌های زیادی دارند تا خود را حفظ کنند». (مارسدن، ۱۹۹۵، ۲۳۳)

او می‌گوید: این جنگ‌جویان در مجموع در افغانستان بر علاوهٔ این که شبکهٔ حقانی به عنوان یک شبکهٔ مستقل جنگ نیابتی پاکستان و سازمان استخباراتی این کشور را در افغانستان پیش برده، عملیات انتحاری، فعالیت‌های انفجاری، هدف‌گیری مراکز دیپلماتیک انجام می‌دهند و مراکز اقتصادی را بیشتر شبکهٔ حقانی طراحی و سازمان‌دهی و استقلالیت نظامی و استخباراتی‌اش را حفظ کرده و ظاهراً هیأت امارت اسلامی افغانستان و معاون اختر محمد منصور است. (مارسدن،

۱۹۹۵، ۲۳۳) جاوید کوهستانی خاطر نشان می‌کند: فراموش نکنیم که در بعضی ولایت‌ها نشانه‌هایی از هم‌پاری و فعالیت حزب‌الحریر به نفع شبکه تروریستی از آدرس این حزب به مشاهده رسیده‌است. در ولایات تخار، کاپیسا، پروان و...، اعضای این حزب اقدامات مسلحانه داشته و اقدام به ترور، تبلیغ به نفع دشمن و شب‌نامه پخش کردن و یا هم شرایط را به نفع گروه‌های تروریستی فراهم کرده‌اند؛ حتا افرادی با واسکت‌های انتحار از این شبکه دست‌گیر شده‌اند اما، دولت وزیری سخنگوی وزارت دفاع با اشاره به برنامه‌های نهادهای امنیتی برای مبارزه با گروه‌های تروریستی در افغانستان می‌گوید: تمام فعالیت‌های محاروبی در ریاست اوپراسیون ستر درستیز برنامه‌ریزی می‌شود که در این ریاست وزارت داخله، ریاست عمومی امنیت ملی، ارگان‌های محل و وزارت‌خانه‌هایی که نیاز باشند، عضویت دارند و برنامه‌های مشترک گرفته می‌شود. به گفته او: دولت افغانستان برنامه‌های گسترده‌یی برای نابودسازی گروه‌های تروریستی را روی دست دارد که نهادهای مسوول در همسویی با هم این برنامه‌ها را عملی خواهند ساخت" (مجیدی هارون <http://www.mandegardaily.com>)

هاشم عصمت الهی در کتاب «جریان پرشتاب طالبان» تلاش می‌نماید تا جریان طالبان را به طور کامل معرفی نماید. این معرفی شامل نحوه عملکرد، رفتار و همچنین عوامل موثر در پیدایش طالبان بصورت کلی در دو حوزه داخلی و خارجی است. (عصمت الهی، ۱۳۷۹، ۱۹). رساله حاضر ضمن اینکه سعی در معرفی طالبان دارد، با رویکردی جامعه‌شناختی به مسئله ظهور و بروز طالبان به حوزه داخلی و جامعه‌پذیری سیاسی در افغانستان پرداخته است. حسام‌الدین امامی در کتاب «افغانستان و ظهور طالبان» ضمن بررسی علل داخلی و خارجی موثر در ظهور طالبان می‌نویسد: طالبان بنابه اهداف کشورهای حامی این گروه همچون پاکستان و امارات متحده عربی شکل گرفته است. ایشان در میان عوامل خارجی بیشتر تلاش دارد تا نقش کشورهای حامی طالبان را در ظهور و بروز طالبان ثابت نماید، اما رساله حاضر نگاهی درون‌متنی به چگونگی بروز و ظهور طالبانیزم در افغانستان دارد. (امامی، ۱۳۸۳، ۱۲). کتاب «افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی» اثر جمعی از نویسندگان از بهترین آثار در مورد پدیده طالبان است. این کتاب توسط عبدالغفار محقق به فارسی ترجمه شده است. و حاوی مقالات نویسندگان خارجی از جمله ویلیام میلی، امین صیغل، احمد رشید آنتونی هیمن و ریچارد مک‌نزی است. این کتاب یکی از مراجع مناسب برای

شناخت پدیده طالبان است. در این کتاب نیز به نقش عوامل بین‌المللی در بروز و ظهور طالبان تاکید شده است. (محقق، ۱۳۸۲، ۱۲)

حمید احمدی در مقاله‌ای تحت عنوان: «طالبان، ریشه‌ها، علل ظهور و عوامل رشد»، ضمن ارائه سه سطح تحلیل داخلی، منطقه‌ای و سیستمی به بررسی عوامل درونی و بیرونی می‌پردازد. ایشان به عواملی نظیر بی‌ثباتی سیاسی، بحران اقتصادی، دخالت پاکستان، عربستان و حمایت‌های ایالات متحده از جمله عوامل بین‌المللی اشاره می‌کند. (احمدی، ۱۳۷۷، ۱۲۳) زیبا فرزین در مقاله‌ای تحت عنوان: «ظهور طالبان در صحنه افغانستان» سعی دارد تا به شرایط داخلی افغانستان و نقش کشورهای پاکستان، عربستان و ایالات متحده آمریکا اشاره کند. (فرزین، ۱۳۷۹، ۵۶) محمد عارفی در مقاله‌ای تحت عنوان: «مبانی مذهبی و قومی مذهبی» سعی کرده است تا به نقش عوامل مذهبی و قومی در این زمینه اشاره کند. او به زمینه تضاد قومی - مذهبی و نژادی نیز اشاره دارد بحرانهای داخلی در دوره حکومت مجاهدین از نظر ایشان بر اثر جنگ داخلی و دخالت‌های خارجی در افغانستان ایجاد شد؛ در حالی که این رساله سعی دارد تا به عوامل داخلی و بستر ساز طالبانیزم بپردازد. هر چند ایشان سعی نموده تا به عوامل مذهبی و قومی بپردازد، اما با مرتبط کردن این مسئله به خارج از مرزهای افغانستان، نقش عوامل خارجی را در ظهور و بروز طالبان پرننگتر نموده است. (عارفی، ۱۳۷۸، ۲۶۱). عبدالقیوم سجادی در مقاله‌ای تحت عنوان: «طالبان، ایران و پاکستان» سعی کرده است تا به سیاست‌های ایران و نقش پاکستان در شکل‌گیری طالبان اشاره نماید. (سجادی، ۱۳۸۰، ۴). از جمله آثار دیگر می‌توان به مطالعات پیتر مارسدن در کتاب «طالبان، جنگ، مذهب و نظام جدید در افغانستان» اشاره نمود. نامبرده در این کتاب به ریشه‌یابی این گروه پرداخته و به عناصری اشاره می‌کند که خارج از افغانستان در ظهور این گروه موثر بوده است. (مارسدن، ۱۹۹۵، ۲۳۳). همچنین بعضی از محققین، گرایش به سلفی‌گری، گرایش به اخوان المسلمین و ثروت و هابیت را به عنوان زمینه‌های شکل‌گیری بنیادگرایی القاعده و در نتیجه طالبان در افغانستان می‌دانند. از جمله این محققین می‌توان به رام باج پای در کتاب «طالبان و بنیادگرایی اسلامی» اشاره کرد که به ظهور بنیادگرایی در قالب طالبان پرداخته است. (P. Bajpai and S, ۲۰۰۲, ۲). محمود هاشمی نیز در مقاله‌ای تحت عنوان: «تفکر دینی گروه طالبان» سعی دارد تا این تفکر را به وهابیت و ریشه‌های آن متصل کند. (هاشمی، ۱۳۷۵، ۵۵) هر چند ایشان سعی دارد تا به صورت درون‌متنی به مسئله طالبان بپردازد، و فقط ریشه‌های عقیدتی طالبان مد

نظر ایشان قرار گرفته است، در حالیکه در این رساله علاوه بر ریشه های عقیدتی، مسئله قومیت و فرهنگ قبیله ای در این کشور نیز بررسی شده است. مصیب الرحمان رحیمی، پژوهشگر افغان در کتاب «نقدی بر ساختار نظام سیاسی در افغانستان» سعی نموده تا مباحث پیوسته و منسجم نظری مربوط به چگونگی و چیستی ساختار نظام سیاسی و تاثیر انتخاب نوعیت نظام بر تحکیم دموکراسی با تاکید و نگاه ویژه به افغانستان را مورد مطالعه قرار دهد. در نهایت ایشان با استناد به تجربه نظام ریاستی متمرکز فعلی که به دلیل عدم موفقیت فعلی نتوانسته است، پاسخ معقولی به خواستهای اقوام و گروههای موجود در افغانستان بدهد، استقرار یک نظام پارلمانی فرا گیر و غیر متمرکز را گزینه مناسبی برای جامعه ای مانند افغانستان می داند. که در پرتو آن تحکیم دموکراسی و مهار جنگ میسر خواهد شد. (رحیمی، ۱۳۸۷، ۱۹۰) اما آنچه از دید ایشان مغفول مانده است، ترکیب جمعیتی و چند پاره گی قومی، فرهنگی و مذهبی در این کشور است. این مسئله سبب شده تا پشتون ها به عنوان اکثریت قالب در نظام پارلمانی برنده نظام انتخاباتی باشند. توجه به ساختارها و کارکردهای نظام سیاسی افغانستان در این رساله همراه با مطالعه بسترهای اجتماعی آن گام مهمی در راستای مدل سازی نظام و ساختار سیاسی این کشور می تواند باشد.

عوامل ناامنی متأثر از مرزهای افغانستان

عوامل و موضوعات تهدید آفرین از سوی مرزهای افغانستان که متوجه مرزهای شرقی ایران هستند عبارتند از:

- ۱- افزایش حضور نظامی - امنیتی آمریکا در افغانستان؛
- ۲- افزایش حضور نیروهای ناتو در افغانستان؛
- ۳- تلاش نیروهای خارجی از جمله آمریکا برای تاثیرگذاری بر انتخابات و فضای سیاسی افغانستان؛
- ۴- نفوذ پاکستان در افغانستان و تمایل تاریخی پاکستان برای ایجاد دولتی دست نشانده در کابل؛
- ۵- وجود حاکمیت ضعیف در افغانستان؛
- ۶- استفاده افغانستان از آب هیرمند به بهانه خشکسالی برای فشار به ایران؛
- ۷- عدم همکاری جدی در استرداد مجرمان فراری به افغانستان؛
- ۸- وجود جمعیت بالای بیکار در افغانستان و مهاجرت مداوم آنها به ایران برای کار؛
- ۹- تشدید تولید مواد مخدر در افغانستان و افزایش قاچاق آن به سمت ایران؛

۱۰- حذف تدریجی سیاستمداران نزدیک به ایران در ساختار حکومتی افغانستان؛

۱۱- عدم حاکمیت دولت مرکزی بر مناطق همجوار با مرزهای ایران .

توسعه نیافتگی و افراط‌گرایی در مرزهای شرقی

مرزهای شرقی در یک مثلث مرزی بیابانی واقع است که دور از دسترس دولت‌های ایران، پاکستان و افغانستان قرار دارد. این ناحیه به دلیل اینکه محل سوق الجیشی مواد مخدر، محل تولید هروئین و انبار تسلیحات نظامی است، به مثلث طلایی شهرت دارد. مثلث طلایی پس از سقوط طالبان در افغانستان به محل تجمع عرب - افغان‌های القاعده تبدیل شد و پیوندهای مذهبی و قومی عشایر و قبایل این نواحی، امکان اختفای آنها را افزایش داده است. عملیات پاکسازی نیروهای ائتلاف به رهبری آمریکا با همکاری پرسنل نظامی پاکستان و افغانستان در منطقه وزیرستان - مشرف به مثلث طلایی انجام می‌گیرد. همچنین عملیات گشت زنی نیروهای انتظامی جمهوری اسلامی ایران در مرزهای شرقی کشور در نواحی مشرف به مثلث طلایی صورت می‌گیرد. استان‌های مجاور مرزهای شرقی ایران دقیقاً در نزدیکی مثلث طلایی قرار دارند. پیوندهای مذهبی و قومی و قبیلگی ای در این نواحی، قاچاق مواد مخدر و تسلیحات، مهاجرت‌های غیرقانونی و جنایات سازمان‌یافته و توسعه نیافتگی منطقه، محیط مستعدی را برای گروه‌های مخالف به وجود آورده است. نفوذ عوامل القاعده در جنبش‌های قومی بلوچ می‌تواند به تبانی گروه‌های تروریستی، شبکه‌های جنایات سازمان‌یافته، احزاب ناسیونالیستی افراطی و بنیادگرایی دینی بینجامد و به تدریج جبهه‌ای سیاسی و نظامی در برابر ایران در استان‌های مجاور شرقی باز کند.

مثلث قوم‌گرایی و مرزهای شرقی

بلوچستان پاکستان با ایران حدود ۹۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارد و منطقه‌ای است بایر و ناهموار که به جنوب شرق ایران، جنوب غرب پاکستان و تا حدی جنوب افغانستان می‌رسد. جمعیت این ایالت حدود هشت میلیون نفر است و مکان تاریخی استقرار بلوچ‌ها قلمداد می‌شود. از نظر منابع زیرزمینی، بلوچستان یکی از بخش‌های غنی پاکستان است. از نظر سیاسی قوم بلوچ سالیانی دراز در حال مبارزه با قدرت‌های خارجی و دولت مرزی پاکستان بوده و به دلیل فقر مالی و توسعه نیافتگی، خواهان استقلال از پاکستان است. از لحاظ توزیع جمعیتی، حدود ۷۰ درصد از بلوچ‌ها در پاکستان، ۲۰ درصد در ایران و ۱۰ درصد در افغانستان زندگی می‌کنند. تهدیدات مهم ایالت بلوچستان پاکستان برای ایران از سنخ امنیتی است. فقر، قاچاق مواد مخدر، اشتراک قومی و

مذهبی بلوچ های پاکستانی با بخشی از جمعیت استان سیستان و بلوچستان ایران، تمایلات استقلال طلبی، عدم حاکمیت دولت مرکزی، حضور قدرت های ثالث در این منطقه، قاچاق انسان، کالا و سوخت، مشکلات زیادی را برای ایران به وجود آورده است. آمریکا در چهارچوب بهره برداری از آسیب پذیری ها و چالش های قومی و مذهبی در درون مناطق مرزی و اقلیت نشین ایران، امیدوار است با حمایت از تمایلات واگرایانه در این مناطق و سوار شدن بر موج برخی از ناراضی های محلی، اقتدار و حاکمیت های جمهوری اسلامی ایران را تضعیف کند. از نظر آمریکایی ها بهره گیری از گروه ریگی در بلوچستان، می تواند بخشی از توان امنیتی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران را در این مناطق درگیر سازد.

پدیده بنیادگرایی اسلامی و مرزهای شرقی

تا قبل از گسترش حضور نیروهای فرامنطقه ای در مرزهای ایران از جمله در افغانستان و پاکستان، غالب اشرار فعال در مناطق مرزی شرق ایران اشراری بودند که در زمینه قاچاق مواد مخدر، اخاذی، زورگیری و گروگان گیری به قصد اخاذی فعالیت داشتند. با مداخلات خارجی و حضور قدرت های فرامنطقه ای بعد از ۱۱ سپتامبر در مرزهای ایران و گسترش تکنولوژی ارتباطات و اطلاعات، شاهد سیاسی شدن هویت های قومی - مذهبی هستیم. این مساله به خصوص در شرق کشور با ظهور جریان «ریگی» مشکلاتی را برای جمهوری اسلامی ایران به وجود آورد. عبدالمالک ریگی در سال ۱۳۸۰ در ۲۱ سالگی فعالیت خود را به صورت معارضة جویانه با جمهوری اسلامی ایران آغاز کرد او قبل از این در برخی حرکت ها چون قاچاق مواد مخدر نقش داشت. سپس با شروع برخی تعلیمات سیاسی نظامی نزد عرب - افغان ها در افغانستان مسیر حرکت های خود را تغییر داد و از اندیشه های سلفی و افراطی به حمایت پرداخت. در ابتدا با راه اندازی یک گروه چند نفره اندیشه های ضد شیعی خود را به آنها تلقین کرد و در سال ۱۳۸۲ نام گروه خود را جندالله گذاشت و فعالیت های ایذایی خود را آغاز کرد. پس از چند مورد ربایش اتباع خارجی (هندی، ژاپنی، آلمانی، ایرلندی و ترکیه ای) برای اخاذی و تحت فشار گذاشتن جمهوری اسلامی ایران و افزایش تاثیرات منفی آن در سطح افکار عمومی بین المللی، او تحت تعلیمات سرویس های اطلاعاتی بیگانه نام گروه خود را «جنبش مقاومت مردمی ایران» گذاشت و تحت همین نام نیز به راهبندی، کشتار مردم عادی، بمب گذاری، حمایت

از عملیات انتحاری و کشتن افراد بیگناه اقدام کرد. با توجه به استفاده این گروهک از خاک پاکستان برای اقدامات جنایتکارانه و بهره‌گیری از رسانه‌های محلی آن کشور، مسئولان پاکستان مورد خطاب و انتقاد ایران قرار گرفتند و پس از هر اقدام جنایتکارانه علاوه بر یادداشت‌های اعتراض رسمی، هیات‌های امنیتی و سیاسی‌ای نیز جهت اعلام اعتراض و جلب همکاری حکومت پاکستان به اسلام‌آباد عزیمت کردند. اساسی‌ترین اقدامی که دولت پاکستان در این رابطه و تحت فشارهای جمهوری اسلامی ایران انجام داد، دستگیری عبدالحمید ریگی برادر شرور عبدالمالک ریگی به همراه ۹ نفر دیگر از افراد این گروهک پس از عملیات تاسوکی و کشتار بی‌رحمانه مردم بود. تحت فشارهای سیاسی و دیپلماتیک ایران، پاکستان به رغم میل باطنی مجبور شد برای اولین بار قرارداد استرداد مجرمان بین دو کشور را اجرا کند و اشرار دستگیر شده از جمله عبدالحمید ریگی را به ایران مسترد کند. به رغم دستگیری عبدالمالک ریگی - طی یک عملیات پیچیده اطلاعاتی - و اعدام او، عملیات تروریستی و جنایتکارانه گروهک ریگی تداوم پیدا کردند که عملیات انفجار انتحاری در مسجد زاهدان و کشته شدن حدود ۳۰ نفر و زخمی شدن حدود ۳۰۰ نفر از مردم بیگناه، آخرین نمونه آن بود. این اقدام، انتقادات و اعتراضات ایران را نسبت به پاکستان با توجه به استقرار عناصر و اعضای گروه در آن کشور برانگیخت.

اقدامات سیاسی در حل بحران افراط‌گرایی

در راستای مدیریت فضای موجود در مرزهای هر سه کشور و دیپلماسی امنیتی جهت مقابله با بخشی از ریشه‌های ناامنی در مناطق مرزی، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و استقرار جمهوری اسلامی ایران - صرف نظر از قراردادهای و معاهدات مرزی موجود با پاکستان و افغانستان که قبل از انقلاب اسلامی بین دو طرف منعقد شد - در راستای بهره‌گیری از مناسبات دو جانبه با همسایگان برای غلبه بر مشکلات امنیتی موجود در مرزها، تفاهم‌نامه‌های متعددی در زمینه‌های امنیتی و انتظامی، کنترل مرزها، مبارزه با مواد مخدر و قاچاق کالا و انسان به صورت جداگانه با هر دو کشور منعقد شد. تفکر در مورد امنیت ملی و امنیت داخلی کشور بدون توجه به امنیت مرزها غیر ممکن است. به خصوص برای کشورهایی چون ایران که دارای تنوع مرزها و تعداد همسایگان و تداخل‌های قومی و فرهنگی با کشورهای پیرامونی هستند، موضوع مدیریت و کنترل مرزها مساله‌ای بسیار حیاتی و استراتژیک محسوب می‌شود.

امروزه درباره چالش سهمگین تروریسم و افراط‌گری که جامعه جهانی با آن روبرو است و هم‌چنین مبارزه با این پدیده و جلوگیری از گسترش و در صورت امکان ریشه‌کنی نهایی آن، بسیار سخن‌گفته می‌شود. صرف‌نظر از این که کشورهای مختلف چه موضعی نسبت به این دو پدیده دارند و یا جوهره سیاست رسمی کشورهای مختلف در قبال آنها چیست، جامعه جهانی با این باور مشترک هم‌داستان است که باید به فوریت به این معضلات پرداخت و با مؤثرترین شکل ممکن از دست آنها خلاصی یافت. در ضرورت برخورد با این چالش کمترین تردیدی وجود ندارد. (ظریف، ۱۳۹۵، ۱). فراسوی مجادلات پایان‌ناپذیر رایج میان سیاستمداران، این دو معضل همزاد یعنی تروریسم و افراط‌گری، نتیجه طبیعی ناکارآمدی وضعیت کنونی بین‌المللی و به ویژه تحولات اخیر است. این دو معضل نه به منطقه مشخصی از جهان محدود می‌شود و نه مختص دین و مذهب خاصی است. هم‌چنین نمی‌توان تنها در محدوده یک منطقه خاص و یا با اتکاء صرف بر سخت‌افزارهای نظامی با آن مقابله کرد. پس از گذشت یک و نیم دهه از شکست کامل در مبارزه با تروریسم - پس از حادثه یازده سپتامبر - واقعیات ملموس و کریه‌امروزین ما را بر آن می‌دارد تا با چشم‌اندازی کاملاً باز و به دور از توهم و یا خودفریبی این چالش‌ها را بررسی و مطالعه کنیم. (ظریف، ۱۳۹۵، ۱). اکنون باید بر همه آشکار شده باشد که مبارزه تأثیرگذار و موفق علیه این دو پدیده سرطانی، نیازمند رویکرد همه‌جانبه و راهبرد چندبخشی است که بیش و پیش از هر چیز، در گروی درک هوشیارانه از شرایط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و جهانی‌ای است که زمینه‌ساز این دو پدیده شده‌اند. با در نظر گرفتن شرایط تأثیرگذار، امید و در واقع فقدان امید، مسئله اصلی است. این دقیقاً همان جایی است که فرضیات ساده‌انگارانه‌ای که این معضل را به سطح منطقه‌ای، اجتماعی، کشورهای توسعه‌یافته یا در حال توسعه، غربی و یا شرقی، مسلمان و یا غیر مسلمان، تقلیل می‌دهد را با خلل مواجه می‌کند. این امر به حقیقتی ثابت و همه‌گیر تبدیل شده و یک نظریه محض و یا حتی تحلیل آکادمیک نیست که وجه مشترک تمامی کسانی که به دام خشن تروریسم گرفتار شده‌اند آن است که احساس می‌کنند در جوامع خود، و حتی در عرصه جهانی، از احترام محروم هستند و به حاشیه‌رانده شده‌اند. آنها آمیدی به فردای بهتر نداشته و هیچ امکان واقعی و عملی برای شکوفایی در شرایط اجتماعی انسانی نمی‌یابند. این وضعیت چه در جوامع غربی که درون‌گرایی و بیگانه‌هراسی بیش‌تر در آن رواج دارد و چه در منطقه که جوامع، در حال توسعه هستند و دولت‌های حاکم، نمی‌توانند چنین امکانی را برای

آنان فراهم کنند؛ صادق است. موج احساسات ملی گرایانه که طی سال‌های اخیر در نتایج انتخابات اروپا و آمریکا تجلی یافته تنها می‌تواند این پدیده را تشدید کند. از سوی دیگر در منطقه غرب آسیا، حتی با پذیرش تفاوت‌ها میان جوامع در مورد نحوه برگزاری انتخابات به عنوان روش مشارکت مردمی در تعیین سرنوشت، صرفاً در معدودی از کشورهای غرب آسیا، برای توده مردم امکان ابراز نارضایتی‌شان از طریق صندوق رأی وجود دارد. به واقع صندوق رأی و یا حتی تصویری از مفهوم آن، در بسیاری از کشورهای منطقه ما وجود خارجی ندارد. (ظریف، ۱۳۹۵، ۱)

نتیجه

مطالعه تروریسم کار بسیار دشواری است. برخی اوقات نمی‌توان برای این واژه، معادل مفهومی مناسبی پیدا کرد. شورای امنیت سازمان ملل متحد، به عنوان تنها مرجعی که حق استفاده قانونی از زور در تعاملات بین‌المللی را داراست، در حالی اختیارات و وظایف خود در مبارزه با تروریسم را گسترش می‌دهد، که هنوز هیچگونه تلاشی نه از سوی کشورهای که داعیه دارا بودن مسئولیت جهانی در مبارزه علیه تروریسم بین‌المللی را دارند، و نه از سوی هیچیک از نهادهای این سازمان، برای ارایه تعریفی مشخص، جامع‌الاطراف، و فراگیر که با اجماع بین‌المللی همراه باشد، صورت نگرفته است.

پیشگیری از افراط‌گرایی

برای پیشگیری از افراط‌گرایی در مرزهای شرقی بنظر می‌رسد اقدامات زیر می‌بایست برنامه ریزی شود.

۱- فرهنگی

الف: فراهم نمودن زیرساخت‌های فرهنگی در سیستان و بلوچستان جهت افزایش ارتباطات فرهنگی و همچنین افزایش سطح آگاهی‌ها
در توضیح این مطلب باید گفت که در عصر مدرن، ارتباط و وسایل ارتباطی، نقش اصلی را در شکل‌گیری و جهت‌دهی فرهنگ ایفا می‌نماید. فراهم نمودن زیرساخت‌های فرهنگی مثل ایجاد و تقویت دانشگاهها، مراکز فرهنگی، کانون‌های تربیتی و... میتواند در زمینه کنترل و آموزش نقش اساسی ایفا نماید.

ب: شکل دهی و تقویت انجمن های داوطلبانه و فراهم نمودن زمینه مشارکت و نقش آفرینی افراد در آنها. مثل انجمن های خیریه، تعاونی ها، شورا یاری های محلی و... میتواند از گرایش افراد به سمت تجمعات قومی و وابستگی های طایفه ای بکاهد.

ج: تقویت فردیت در مقابل هویت های قومی و طایفه ای: در جوامع عشیره ای و قومی هویت فردی افراد در زیرساختارهای پهن دامنه گم شده است. در این گونه جوامع افراد را با هویت قومی آنها می شناسند و حتی بزرگ نمائی اسم طایفه در مقابل فردیت فرد واقعیتی انکار ناپذیر بوده، از اینرو توصیه می شود که تدابیری اندیشیده شود که در مراسمات سوگواری و تجمعاتی از این قبیل بر ویژگی های اکتسابی و فردی اشخاص تأکید شود نه بر ریشه های قومی آنها.

۲- ظرفیت های اجتماعی

یکی از ظرفیت های مهم در پیشگیری از نزاع و مهار آن در استان استفاده از رؤسای طوایف می باشد، برای این منظور نیاز به برنامه ریزی های هدفمند و منظم از سوی مسئولان استان می باشد. متأسفانه بسیاری از این ظرفیت ها در حال از دست رفتن است و روز به روز انگیزه های ریش سفیدان در نقش آفرینی برای کاهش نزاع دسته جمعی رو به کاهش است. غفلت از این مسأله می تواند پیامدهای جدی به همراه داشته باشد، بدین منظور پیشنهاد می گردد تشکیل جلسات ماهانه با رؤسای طوایف، تشویق رؤسا و معتمدین طوایف برای نقش آفرینی بیشتر، پرهیز از کشاندن رقابت های حزبی و جناحی به میان طوایف، شناسایی معتمدان و متنفذین محل، ترویج احترام به قانون از سوی رؤسای طوایف، نکوهش نزاع و دعوت به اصول اخلاقی و اسطوره زدایی از تاریخ و پرهیز از قهرمان پروری در دستور کار و اولویت های استان قرار گیرد.

۳- برنامه ریزی برای آینده

۳-۱- تشکیل جلسات ماهانه با رؤسای طوایف: برگزاری مستمر نشست هایی با رؤسای طوایف و انتخاب محور مشخص برای این جلسات می تواند نقش مؤثری در در استان داشته باشد. از آنجا که بسیاری از رؤسای طوایف ممکن است از دانش بالایی برخوردار نباشند حضور اساتید دانشگاه ها و کارشناسان مختلف و ارائه آموزش هایی به رؤسای طوایف در خصوص مشارکت سیاسی مردم و علایق و سلايق آنها

۳-۲- تشویق رؤسا و معتمدین طوایف برای نقش آفرینی بیشتر

احساس اینکه مسئولین تنها در جایی به رؤسای طوایف مراجعه می‌کنند که مشکلی را خود به تنهایی نمی‌توانند حل کنند احساس خوبی نیست. باید این تصور از ذهن‌های معتمدین محلی زدوده شود، باید احساس کنند صدای آنها در همه جا و در همه موارد شنیده می‌شود و به رأی و نظر آنها احترام گذاشته می‌شود. برگزاری جلساتی برای تقدیر از برخی چهره‌های شاخص که بیشترین نقش را در رفع معضلات استان داشته‌اند یا بیشترین مشارکت را کرده‌اند می‌تواند انگیزه‌ای برای سایر معتمدین محلی جهت حضور در نشست‌های مشترک با مسئولین استانی گردد. امروزه شهرنشینی موجب گشته تا بسیاری از بزرگان و حتی رؤسای طوایف از بخشی از نقش آفرینی‌های سنتی خود نیز چشم‌پوشی کنند، وظیفه مسئولین است تا این ظرفیت‌ها را احیا کنند.

۳-۳- پرهیز از کشاندن رقابت‌های حزبی و جناحی به میان طوایف

یکی از عواملی که موجب افزایش تنش میان طوایف می‌گردد و از فضای همدلی میان آن‌ها می‌کاهد رقابت‌های حزبی و جناحی است. از آنجا که این رقابت‌ها هر ساله و در انتخابات مختلف بروز ژیدا می‌کنند مانع از آن می‌گردد تا رؤسای طوایف بتوانند به دور از تنش و فضای بدبینی با یکدیگر تعامل کنند.

۳-۴- اسطوره‌زدایی از تاریخ و پرهیز از قهرمان‌پروری

شناخت کامل رؤسای طوایف از تاریخ استان موجب می‌گردد تا این امکان و فضا در اختیار آنان قرار داشته باشد تا تاریخ را با همه‌ی واقعیت‌های آن برای جوانان بازگو کنند و از قهرمان‌پروری‌های کاذب یا رخدادهایی که بصورت اسطوره‌های غلط و ناصحیح در ذهن‌ها نقش بسته است جلوگیری نمایند.

۳-۵- فراهم ساختن زمینه‌ی ادامه تحصیل در جوانان: یکی از مشکلاتی که موجب می‌گردد جوانان از ادامه تحصیل و حتی کسب مشاغل دولتی بازمانند فراهم نبودن امکانات مالی برای خانواده‌هاست. در صورتی که تسهیلاتی برای ادامه تحصیل خانواده‌های بی‌بضاعت و افرادی که توان پرداختن هزینه تحصیل فرزندان خود را ندارند فراهم گردد، جوانان بیشتری فرصت ادامه تحصیل پیدا خواهند کرد. همچنین ایجاد مدارس و دانشگاه‌ها در شهرستان‌های استان موجب خواهد شد تا بسیاری از هزینه‌ها همچون ایاب و ذهاب، خوابگاه و تغذیه حذف گردد و گسترش علم‌آموزی تسهیل شود.

۳-۶- ترویج فرهنگ کتابخوانی و مطالعه

فضاهای عمومی همانند ایستگاه های اتوبوس، داخل اتوبوس ها، ترمینال ها، تالارها و... می توانند در ترویج فرهنگ کتابخوانی مؤثر واقع شوند. مسئولین فرهنگی، انتظامی و قضایی استان باید با تهیه ی کتابچه های مختلف در خصوص نزاع و راهکارهای پیشگیری از آن و... اطلاع رسانی صحیحی در این خصوص انجام دهند. توزیع این کتابچه ها بصورت رایگان در مدارس و دانشگاه ها و مکان های فوق باید مورد توجه قرار گیرد.

۳-۷- ایجاد امکانات رفاهی و تفریحی

ساخت پارک های تفریحی ساحلی، امکانات قایق رانی بر روی رودخانه، برگزاری مسابقات ماهیگیری، ساخت سینما، فرهنگ سرا، برگزاری کنسرت های موسیقی محلی، شب شعر، دعوت از بازیگران سریال های تلویزیونی و اجرای زنده برنامه، مسابقات ورزشی و ... بخشی از فعالیت هایی است می تواند اوقات فراغت جوانان را پرکرده از بروز نزاع و درگیری بین آنان جلوگیری نماید.

۳-۸- افزایش نظارت قضایی و برقراری عدالت

قوه قضائیه و نیروی انتظامی چشم بیدار جامعه هستند. در صورتی که قانون به هر دلیلی تعطیل شود و یا به نفع فرد یا گروهی به کار گرفته شود تأثیرات منفی در جامعه بر جای خواهد گذاشت. لذا باید این ارگانها نقش موثری داشته باشند.

۳-۹- اشاعه ی فرهنگ دوستی و برادری در جامعه: متأسفانه منافع شخصی، خودخواهی ها، غرور و صفات رذیله که درحال گسترش در جوامع شهری است، شهروندان را روز به روز از یکدیگر دورتر می سازد. این دورشدن از یکدیگر به بهای فاصله گرفتن از ارزش های چون ایثار و گذشت است.

منابع

۱. آشوری، داریوش (۱۳۸۷) *دانشنامه سیاسی*، تهران، انتشارات مروارید، چاپ ۳۹، چهارم، ۳۸.
۲. افتخاری، اصغر (۱۳۸۵). *کالبد شکافی تهدید*، تهران، دانشگاه امام حسین (ع)، پژوهشکده جنگ.
۳. آقابخش، علی، و افشاری راد، مینو، (۱۳۷۹)، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران، چاپار، ۱۳۷۹، فراز ۲۹۴۹، ص ۵۸۳.
۴. آلموند، گابریل، پاول، بنگهام (۱۳۷۶). *چارچوب نظری برای بررسی سیاست تطبیقی*. ترجمه علیرضا ۱۴۲۳ ق، ص ۶۱.
۵. امین زاده الهام، (۱۳۸۰)، «تفاوت تروریسم و تلاش برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت»، فصلنامه راهبرد، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ش ۲۱، ص ۸۵.
۶. برجی، یعقوبعلی، (۱۳۸۱)؛ «تروریسم از نگاه فقه»، فصلنامه طلوع، قم، مدرسه امام خمینی (قدس سره)، ش ۳ و ۴، ص ۴.
۷. بشیریه، حسین (۱۳۷۷). *موانع توسعه سیاسی در ایران*، چ اول، تهران، نشر نی.
۸. بوزان، باری. (۱۳۷۸) *مردم، دولتها و هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۹. تروریسم و دفاع مشروع از منظر اسلام و حقوق بین‌الملل، مرکز مطالعات توسعه قضائی و دانشکده علوم قضائی و خدمات اداری،
۱۰. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۷۸)، *ترمینولوژی حقوق*، چ دهم، تهران، کتابخانه گنج دانش، فراز ۱۲۰۹، ص ۱۵۰.
۱۱. جک سی. پلینو و روی آلتون، (۱۳۷۵)، *فرهنگ روابط بین‌الملل*، ترجمه و تحقیق: حسن پستا، تهران، فرهنگ معاصر، فراز ۲۳۱، ص ۲۴۳.
۱۲. جیمز دردریان و دیگران، *تروریسم، گردآوری و ویرایش علیرضا طیب*، ترجمه وحید بزرگی و دیگران، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲، ص ۳۲۸.
۱۳. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، تهران، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۴۳، ج ۱۵، ص

۱۴. دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۶). لغتنامه دهخدا، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۵. ربیعی، علی (۱۳۸۶). مطالعات امنیت ملی، تهران: وزارت امور خارجه.
۱۶. روشندل، جلیل (۱۳۷۸). امنیت ملی و نظام بین الملل، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول. ۶۶ فصلنامه علمی - ترویجی دانشکده علوم و فنون مرز، سال پنجم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۳
۱۷. سیمبر، رضا، «تروریسم در روابط بین الملل؛ چالش ها و امیدها»، فصلنامه راهبرد، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ش ۲۱، ص ۶۹.
۱۸. شریعت باقری، محمدجواد (۱۳۸۱)، «نگاهی اجمالی به کنوانسیون های بین المللی منطقه ای مقابله با تروریسم»، تهران، مؤلف، ص ۴۴.
۱۹. ظریف، محمد جواد، (۱۳۹۵) مقاله در Iranian Review of Foreign Affairs؛ مقابله با زمینه های گسترش افراط گری و تروریسم.
۲۰. علی بابایی، غلامرضا، (۱۳۷۵)، فرهنگ روابط بین الملل، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۲۱. علیزاده، حسن، (۱۳۸۱)، فرهنگ خاص علوم سیاسی، چ دوم، تهران، روزنه، ص ۲۷۱.
۲۲. عندلیب، علیرضا. (۱۳۸۰) پایه و اصول آمایش مناطق مرزی، تهران، دانشگاه علوم انتظامی، دافوس.
۲۳. گزارش یونسکو. (۱۹۹۷) توسعه پایدار منابع انسانی و اقتصادی.
۲۴. ماندل، رابرت (۱۳۷۷). چهره متغیر امنیت ملی. ترجمه: پژوهشکده مطالعات راهبردی، چ اول، تهران:
۲۵. مانی، غلامرضا و دیگران. (۱۳۹۱) نگاه بومی به ابعاد مختلف امنیت، راهگشای توسعه پایدار در مرزهای ایران، همایش ملی شهرهای مرزی و امنیت و چالشهای و رهیافتهای، دانشگاه سیستان و بلوچستان.
۲۶. مجیدی، محمود (۱۳۸۶). جرایم علیه امنیت. چ اول، تهران، میزان.
۲۷. میرحیدر، مهاجر. (۱۳۷۱) مبانی جغرافیای سیاسی، تهران، انتشارات سمت.
۲۸. نقیب زاده، احمد (۱۳۷۹)، امنیت عمومی از منظر دولت (امنیت عمومی و وحدت ملی)، چ اول، تهران.

۲۹. هادیان، غلامحسین، (۱۳۸۲)، «مفهوم تروریسم و موضع حقوق اسلامی نسبت به آن»، فصلنامه مصباح، تهران، دانشکده و پژوهشکده علوم انسانی دانشگاه امام حسین (علیه السلام)، ش ۴۵، ص ۳۳.

۳۰. هاشمی، کامران، «حقوق اسلامی در تقابل با تروریسم بین‌المللی»، فصلنامه راهبرد، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ش ۲۱، ص ۱۳۸.

۳۱. واعظی، حسن، (۱۳۸۰)، تروریسم؛ ریشه‌یابی تروریسم و اهداف آمریکا از لشکرکشی به جهان اسلام، تهران، سروش، ص ۲۷.

۳۲-Bell, John; Boyron, Sophie and Whittaker, simon (۱۹۹۸).

Principles of French Law, Oxford, NewYork.

۳۳-dair; N. David (۱۹۹۵). **Civil Liability of Probation and Pretrial Services Officers**, Federal Probation, Vol. ۵۹, Issue ۲.

۳۴-Pipes, Chris (۲۰۰۱). **Police Pursuits and Civil liability**, USA, FBI law enforcement bulletin.

۳۵-Prosser, William, L (۱۹۶۴). **Law of torts**, west publishing Co, Third edition.

۳۶-Savatier, Rene (۱۹۷۴). **La Theorie des obligations vision juridique et economique ۳e ed paris**, Traite de la responsabilite en droit francais.

۳۷-Walker, David M (۱۹۸۰). **The Oxford Companion to law**, Oxford, Clarendon press.

۳۸-Walter Gellhorn; Clark Byse (۱۹۹۵). **Administrative Law: Cases and Comments and Comments**, New York, Foundation Press, Ninth Edition.

۳۹-Williams, Bryn ; Michael, Jones (۲۰۰۴). **Social contract theory and just decision making**, USA, kennedy institute of ethics journal.

نقش نخبگان دانشگاهی افغانستان در مهار افراط‌گرایی

۱- احمد منصور امرخیل ۲- عبدالرسول حسنی فر ۳- شکیبا سعیدی

چکیده

نخبگان به عنوان گروه برگزیده‌ای از جامعه که از نظر قابلیت‌ها و توانایی‌های برتر از بقیه افراد اجتماع هستند بر مسائل جامعه به شدت تاثیر گذار هستند به طوری که پیشرفت و توسعه یا عقب ماندگی و زوال جامعه در گرو نقش آفرینی این نخبگان می‌باشد. جوامع مختلفی بوده اند که به واسطه نخبگان سیاسی- اجتماعی خود مراحل رشد و توسعه را در اندک زمانی طی کرده‌اند و در جوامعی نیز زوال و عقب ماندگی کشور را باید در همین نخبگان جستجو کرد. دانشگاه، هم به سبب محل و جایگاه حضور نخبگان در حوزهای مختلف و هم به سبب نقشی که در تربیت نخبگان آینده جامعه دارد بیشترین نقش را در تاثیر گذاری بر اوضاع جامعه و توسعه آن دارد. با توجه به اینکه چند زمانی است جامعه افغانستان با مسئله افراط‌گرایی و رشد جریانهای افراطی روبرو است به طوری که می‌توان اولین عامل جنگ، ناامنی و به طور کلی عدم توسعه و عقب ماندگی کشور را در این مسئله جستجو کرد، بررسی این مسئله امری حیاتی و ضروری است. بر اساس این اهمیت، مقاله حاضر سعی نموده است با بررسی دو موضوع نخبگان دانشگاهی و افراط‌گرایی در جامعه افغانستان، نقش نخبگان دانشگاهی افغانستان در مهار افراط‌گرایی را مورد بررسی قرار دهید.

واژگان کلیدی: افراط‌گرایی، افغانستان، نخبگان، دانشگاه

۱- مقدمه

نخبگان در جامعه شناسی و فلسفه سیاسی به گروه کوچکی از مردم گفته می‌شود که با قرار گرفتن در رأس «هرم منزلت اجتماعی» و «امتیازات»، کنترل سهم نابرابر بزرگی از قدرت سیاسی یا ثروت را در اختیار دارند.

۱- دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

۲- دانشیار علوم سیاسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، hasanifar@lihu.usb.ac.ir

۳- دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

مفهوم افراطیت یا رادیکال (تندرو) نیز از واژه یونانی رادیکس **Radix** به معنای «ریشه» گرفته شده است و صفتی است که برای همه نگرش‌ها و روش‌هایی که خواهان تغییر بنیادی و فوری در نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی موجود هستند. این اصطلاح نخستین بار در انگلستان توسط «چارلز جیفر فاکس» از رهبران حزب لیبرال در مورد مخالفان لایحه اصلاحات سال ۱۸۳۲ بکار برده شد و از آن زمان به بعد، جناح محافظه کار حزب لیبرال به «رادیکال» مشهور شد که در میان آن‌ها شخصیت‌هایی؛ مانند: جان استوارت میل، جوزف چیمبرلین، و دیوید لوید جورج وجود داشتند.

افراط‌گرایان نقش «محافظ» را در جامعه داشته، از این جهت حساسیت خاصی به مسایل مربوط به منافع خودشان دارند. توجه آنها اغلب به مسایل «حاد» معطوف است، یعنی مسایل بحث‌برانگیزی که بسیاری از مردم از پرداختن بدان‌ها پرهیز می‌کنند. تعداد زیادی از مشکلات اجتماعی نخستین بار توسط افراط‌گرایانی شناسایی شده‌اند که جامعه را به اتخاذ نگرشی بسته‌تر و زورمدارانه تحریک و تبلیغ می‌کنند و سپس راه‌حل‌های معتدل‌تر و واقع‌بینانه‌تری بکار می‌گیرند.

کارهای پژوهشی برای آگاهی و شناخت مجهولات و پی‌بردن به مسائل ناشناخته صورت می‌گیرد انسان‌ها میل به داشتن و کشف حقایق حالت فطری داشته و همین امر یکی از عوامل مؤثر در پیشرفت امور پژوهش و ایجاد روش‌های مختلف بوده است. انسان‌ها همواره برای رسیدن به مقصود و حل مشکلات، راه‌های مختلف و مناسب را انتخاب می‌کنند. هدف از این پژوهش بررسی نقش نخبگان دانشگاهی افغانستان در مهار افراط‌گرایی بوده به همین ملحوظ نگارش این مقاله به روش کتاب‌خانه‌یی صورت گرفته و در غنای آن از مراجع معتبر علمی و آثار دانشمندان استفاده شده است. در این مقاله سعی شده تا در ابتدا، نخبگان و وضعیت آنها در افغانستان و مسئله افراط‌گرایی در افغانستان بررسی شود سپس نقش نخبگان دانشگاهی در مهار افراط‌گرایی مورد غور و بررسی قرار گیرد.

۲- نخبگان در افغانستان

نخبه (Elite) از واژه Eli Gere به معنی انتخاب و یا انتخاب کردن، گرفته شده است. مفهوم اولی برای تبیین کیفیت اجناس و کالاهایی به کار می‌رود که دارای نوعی ویژگی و برتری، نسبت به سایر کالاها است (ارغندی، ۱۳۸۵: ۱۳).

نخبه به کلی‌ترین مفهوم آن به گروهی از اشخاص گفته می‌شود که در هر جامعه‌ای مواضع رفیع را در اختیار دارند. به بیان جزئی‌تر، نخبه مشتمل بر گروهی از افراد است که در رشته‌ای خاص برتری دارند (گولد، کولب، ۱۳۸۴: ۸۳۵).

دقیق‌ترین تعریف از نخبگان را پارتو ارائه داده است. به اعتقاد او، نخبه کسی است که ذاتاً دارای امتیازات هوشی، جسمی و روانی است. این مواهب را طبیعت در وجود یک شخص به عاریت نهاده است (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۵).

معمولاً برگزیدگان، دربرگیرنده تمام افراد و اشخاصی‌اند، که دارای خصوصیات استثنایی و منحصر به فرد بوده و یا دارای استعداد و قابلیت‌هایی عالی در زمینه کار خود و یا در برخی فعالیت‌ها می‌باشند. در دوره جدیدتر هارولد لاسول، نخبگان را متشکل از افرادی می‌داند، که بیشترین دسترسی و کنترل به ارزش‌ها را دارند (روشه، ۱۳۸۵: ۱۱۶).

این نوع تعریف از نخبگان، مصداقی برای انواع مختلف نخبگان اجتماعی، مسامحه در تعبیر و ساده‌انگاری می‌باشد؛ زیرا همه گروه‌های نخبه، سیطره و کنترلی بر ارزش‌ها ندارند. تعریف لاسول مخصوص به گروه خاصی از نخبگان اجتماعی است که در قالب نخبگان سیاسی می‌گنجد. گرچه اندیشه بحث نخبه‌گرایی را در ایده‌پردازی‌های افلاطون، ماکیاوول و دیگران می‌توان یافت. ولی واژه نخبه (Elite)، در قرن هفدهم میلادی برای توصیف و تبیین کیفیت اجناس و کالاهایی بکار می‌رفت، که دارای ویژگی و برتری نسبت به سایر کالاها باشد. در قرن‌های هیجدهم و نوزدهم، نخبه به اشخاص و گروه‌های اجتماعی‌ای اطلاق می‌شد، که از جایگاه و منزلت اجتماعی، سیاسی و روحانی برتری نسبت به دیگران برخوردار بودند (باتومور. طیب، ۱۳۸۱: ۱۱-۱۲).

نخبه‌گرایی به عنوان یک نظریه پر قدرت اجتماعی توسط کارل مارکس، ویلفرد، پارتو، گائتانو موسکا و رابرت میخلز طرح گردیده است. دیدگاه مشترک این گروه از متفکران بر این مبنا استوار

بود که حاکمیت در جامعه به دست گروه کوچکی از نخبگان می‌چرخد (ایونز، شهابی، ۱۳۸۳: ۱۲).

توانایی‌های فردی سبب استعداد های درخشان نخبگان نمی‌شود، بلکه به اساس تیوری بنده توسط تشویق معلمان (اساتید) می‌توان رکن مهم در پرورش استعدادها بوجود آورد. بناً ویژگی‌های نخبگان به اساس تعاریف عبارت از داشتن انگیزش، نخبگان از قوت قلبی برخوردار است و همیشه به تصامیم خویش مشتاق و مصمم است، و داشتن مهارت های ارتباطی، توانایی حل مسایل، حافظه قوی و خاصیت کنجکاوی، بصیرت، استدلال، خلاقیت و حساس بودن از جمله ویژگی‌های نخبگان به شمار می‌رود (آراسته، محمودی راد، ۱۳۸۵: ۵-۹). افغانستان کشوری که طی سه دهه‌ای گذشته همیشه دچار مصایب بوده که متأسفانه نتوانست بصورت آن‌چنانی نخبگان واقعی خویش را حفظ نمایند، و لی با آن هم این کشور همیشه نخبگان خارق العاده داشته و دارد، که از فتوحات احمد شاه ابدالی شروع الی نخبگان که باسیاست اندیشی دقیق و درست‌شان توانستن با میلیون‌ها شهدا اشغال گران خارجی را از این سرزمین به رهبری غازی امان الله خان بیرون براند و این سرزمین را برای اولین بار صاحب قانون اساسی در سال ۱۳۰۱ الی ۱۳۰۳ نماید. از یک سو افغانستان همیشه درطور تاریخ مورد تاخت و تازهای کشورهای منطوقی و فرمانطقوی بوده و ازسوی دیگر بیست سال پیش از امروز این سرزمین با جنگ های تنظیمی و داخلی مواجه بوده، و بعد از سقوط حکومت وقت افغان‌ها به رهبری شهید داکتر نجیب الله "احمد زی" به دست گروه افراطی طالب درحدود بسیار زیاد از این نخبگان یا به قتل رسید و یا هم به سایر کشور پناهنده و یا مهاجر شدند، ولی با بوجود آمدن حکومت انتقالی بعد از کنفرانس بُن در سال ۲۰۰۱ حامد کرزی به رهبری افغانستان سوگند وفا داری یاد کرد و زمام امور را بدست گرفت، و یک فضای تازه در روح نخبگان دمید. بعد از ظهور گروه طالبان در افغانستان بنیاد گرایی مبتنی بر مذهب ریشه دواند، اما مذهب عموم مردم نیست، این مذهب بناً به مقاصد سیاسی دستگیری شده و همچنین وجه آرمانی یافته است، به علاوه بنیادگرایی در درون خود خصلتی آرمان شهری دارد، بدین معنی که وضعیت موجود ناراضی است و وعده جامعه‌ای کامل را می‌دهد که رعایت حقیقت مذهبی در آن باعث تحقیق آرمان های بنیاد گرایانه می‌شود. بنیاد گرایی با سنت نیز ارتباط تنگاتنگ دارد. بنیادگراها در راستای اهداف خود و متناسب با وضعیت پیش رو وجه از سنت را

انتخاب کرده برجسته می‌کنند و ابعاد دیگر آن را مورد انتقاد قرار می‌دهند، آنها به مدرنیته هم نگاه گزینش‌گرانه دارند. جنبش بنیاد گرایی از دست‌آوردهای جهان مدرن ضد منطق مدرنیته که همان خردگرایی و انسان محوری است، استفاده می‌کند. بنیاد گراها مدرنیته را خطری برای هویت، ارزش‌ها و اخلاقیات خود تلقی می‌کنند و به دشمنی با آن بر می‌خیزند، آنها پیروان خود را به عمل جمعی مثلهم از ارزش‌های مذهبی دعوت می‌کنند و از شیوه‌های سازماندهی مدرن بهره می‌گیرند. پست مدرنیسم، خواسته یا ناخواسته امکاناتی برای توجیه با مشروعیت بخشی به گفتمان‌های بنیاد گرا-یا دست کم دشواری تقبیح آنها فراهم می‌کند. بناً بنیاد گراها برای تحقق اهداف خود به قدرت سیاسی چشم دارند، از این رو کنترل مراکز قدرت را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار می‌دهند و می‌کوشند تا با تسلط بر دولت "آموزه‌ها، احکام و قوانین" مدنظر خود را در همه ارکان و شئون جامعه جاری کنند. رهبران جنبش‌های بنیادگرا به تفسیر سنت و مدرنیته می‌پردازد و تعیین می‌کنند چه موضوع‌هایی باید در دستورکار آنها قرار بگیرد و نحوه سازماندهی جنبش چگونه باشد، به علاوه جایگاه و نقش زنان در خانواده و اجتماع از دغدغه‌های گروه‌های بنیاد گراست. آنها رهایی زنان را عامل زوال و انحطاط جامعه دانسته، با آن مخالفت می‌کنند. بنیاد گرایی آگاهانه به غیریت‌سازی دست می‌زند و برای خود رقیب یا دشمن بیرونی تعریف می‌کند، از این رو حفظ خلوص جامعه مومنان ضروری شده؛ مرزهایی به دور آن کشیده می‌شود تا آن را از دیگر جوامع عقیدتی مجزا کنند (عظیم زاده، محبوبی، ۱۳۹۳: ۳-۴). دانشگاه کابل به عنوان نخستین نهاد آموزشی در افغانستان در سال ۱۳۱۱ خورشیدی تأسیس شده و در سال (۱۳۱۱ هـ.ش مطابق بر ۱۹۳۲ م) عصر محمد نادر شاه نخستین پایه دانشکده‌ای کابل نهاده شد و دانشکده‌ای علوم طبی کابل تأسیس گردید. دانشکده مذکور در آن زمان تحت سرپرستی دو تن از متخصصین افغان بنام‌های پروفسور دکتر محمد قیس ملک‌زاده و امین‌الله طاهری بود، در سال ۱۳۱۷ هـ.ش مطابق به ۱۹۳۸ م یعنی در عصر محمد ظاهر شاه دانشکده‌ای حقوق و علوم سیاسی، و در تاریخ ۱۳۲۲ هـ.ش مطابق به ۱۹۴۳ م دانشکده‌ای ساینس و در سال ۱۳۲۳ هـ.ش مطابق به ۱۹۴۴ م دانشکده ادبیات تأسیس گردید، وجود این دانشکده‌ها سبب شد که دولت افغانستان قدم بزرگ‌تری بردارد و بنیاد دانشگاه کابل را بگذارد، بدین قرار، در سال ۱۳۲۵ هـ.ش مطابق ۱۹۴۶ م محفل بزرگی برای تأسیس دانشگاه کابل منعقد شد. در ماه ژانویه سال ۲۰۰۴ م، این دانشگاه فقط دارای ۲۴ عدد کامپیوتر و یک عدد گوشی ضربات سنج طبی بود، در نتیجه فعالیت دوباره این دانشگاه با هزینه‌ای

معادل ۶۴ میلیون دلار آمریکایی برآورد شده بود، بنابر این به منظور برداشتن گامی در پروسه ترمیم، دانشگاه کابل مشارکتی همراه با چهار دانشگاه خارجی که شامل دانشگاه پردیو واریزونا از ایالت متحده آمریکا هم می‌شد آغاز نمود. در سال ۲۰۰۷ م کشور ایران، همسایه غربی افغانستان، تعداد ۲۵۰۰۰ کتاب را به دانشگاه کابل اهدا نموده و مبلغ ۸۰۰۰۰۰ دلار آمریکایی نیز برای اهداء به بخش دندان پزشکی این دانشگاه اختصاص داده است. در ماه ژوئیه سال ۲۰۱۰ م، پاکستان همسایه دیگر افغانستان نیز یک پروژه ساختمانی با هزینه‌ای معادل ۱۰ میلیون دلار آمریکایی را به منظور بازسازی قسمت هنر دانشگاه کابل بنا نمودند (نیکوگهر، ۱۳۸۵: ۱۵). دانشگاه کابل از آغاز فعالیت‌های آموزشی تا کنون دانشجویان معروف و نخبه را در خود پرورانیده که در ذیل به معرفی آن‌ها می‌پردازیم:

الف) احمد شاه مسعود؛

ب) داکتر نجیب‌الله احمدزی؛

ج) واصف باختری؛

د) حمیده برمکی؛

ه) سعید نفسی؛

و) نانسی دوپری (<https://fa.wikipedia.org>).

۳- نگرشی بر افراط‌گرایی در افغانستان

واژه افراطیت در معین به معنای از حدگذشتن، فارسی عمید از حد و اندازه تجاوز کردن و دانشنامه اسلامی زیاده روی کردن بیان نموده اند. اما امروزه به معنای سیاست یا دین برای ایدئولوژی به کار می‌رود که گرایش‌های جریان اصلی مورد قبول جامعه بسیارخارج باشد، و معمولاً افراط‌گرایی در تضاد با میانه‌گرایان یا میانه‌روان قرار می‌گیرد. افراط‌گرایی یکی از پدیده‌های است که دامن‌گیر کشورهای اسلامی شده است. این پدیده اما جدید و بدیع نیست. کشورهای اسلامی چندین دهه است که دامنگیر آن شده است. افراط‌گرایی اما، تنها محدود به کشورهای اسلامی نمانده است. این پدیده امنیت، ثبات و نظم بین‌الملل را نیز تهدید نموده است. در دهه‌های اخیر تا اندازه زیاد بر تعامل کشورهای غرب با کشورهای اسلامی تأثیر گذاشته است. حضور آمریکا و کشورهای هم‌پیمان آن در افغانستان به خاطر سرکوب افراط‌گرایی دینی از نوع

اسلامی آن بوده است. این پدیده بیش از همه کشور های اسلامی از مردم افغانستان قربانی گرفته است. افغانستان کانون مهم فعالیت گروه های مختلف افراطی بوده است. عوامل و علل قوت گرفتن افراطیت، دورنمای افق منطقه‌ای و در نهایت نیازمند ارائه راهکار برای مقابله با آن می باشیم. قبل از سال ۱۹۴۷ مدارس مهم و شناخته شده‌ای در افغانستان وجود نداشت. علما برای تحصیل به هند می رفتند. مدرسه دیوبند یکی از مدارس مورد علاقه علمایی کشور بود. مردم شمال کشور اما، به مدرسه «دیوان بیگی» بخارا می رفت. بعد از تجزیه هند و شکل گیری کشور جدید به نام پاکستان ایالت خیبر پختونخواه (پشتونستان) کانون اصلی تحصیلات علمای افغانی قرار گرفت. در افغانستان مدارس بزرگی وجود نداشت که علما بتوانند مدارج عالی علوم دینی را تکمیل نمایند. اگر علمای سنی به هند، ایالت خیبر پختونخواه پاکستان می رفتند، شیعیان کشور برای تکمیل مدارج عالی علوم دینی به نجف در عراق و قم در ایران می رفتند. در دوره مجاهدین و گروه طالبان مدارس دینی رونق گرفت. در روستای های کشور مدارس دینی تا اندازه زیاد جای مکاتب دولتی را گرفت. در دوره پسا طالبان مکاتب دولتی رونق دوباره گرفت. اما تلاشی برای بهبود مدارس دینی از سوی حکومت صورت نگرفت. حکومت برنامه مشخص برای بهبود مدارس دینی به لحاظ کمی و کیفی نداشت. سیاست های مبنی بر تغییر سیستم نظام درسی نیز وجود نداشت. نظارت و ارزیابی بر مدارس دینی یک امر ناشناخته باقی ماند. همین مسئله باعث شد که طلاب در مدارس دینی داخل کشور نیز دامنگیر افراطیت و بنیادگرایی گردد. در سال های گذشته موارد زیادی از سوی ریاست امنیت ملی کشور گزارش شد که طلاب مدارس دینی کشور دست به خشونت زده بود. بنابراین، یکی از زمینه های رشد افراطیت و بنیادگرایی مدارس دینی کشور می باشد. مدارس دینی که با نصاب تعلیمی سنتی و بدون نظارت حکومت فعالیت می کند. رشد بنیادگرایی تنها به مدارس دینی محدود نمی شود. مساجد و ملا امامان مساجد نقش برجسته در ترویج افراطیت و بنیادگرایی دارد. در اکثر کشور های اسلامی متن سخنرانی ملا امامان مساجد از سوی حکومت تدوین و ارائه می گردد اما در افغانستان حکومت کمتر نظارت بر سخنان ملا امامان مساجد دارد. آن ها در عین حالی که ماهانه پولی از وزارت حج و اوقاف دریافت می کند در بسی موارد، در برابر حکومت جبهه می گیرد. روابط وزارت حج و اوقاف با مساجد و ملا امامان آن اما تنها محدود به برخی شهر های مهم کشور همانند کابل، هرات، قندهار و بلخ می شود. وزارت حج و اوقاف هیچ ارتباطی با مساجد و ملا امامان روستا های کشور ندارد. بنابراین،

فقدان نظارت بر مدارس دینی و ملا امامان مساجد یکی از دلایل مهم و اساسی گسترش بنیادگرایی در کشور می‌باشد. حکومت برای ساخت مدارس و جلوگیری از فرستادن طلاب کشور به کشورهای دیگر اسلامی تلاش نموده است از کمک‌های کشورهای اسلامی برای ساخت مدارس دینی استفاده نماید. به عنوان مثال؛ رئیس‌جمهور اشرف غنی قراردادی ساخت مدرسه دینی را با عربستان سعودی بست. این مسئله ممکن امری در راستای رشد مدارس دینی در داخل کشور محسوب گردد. اما واقعیت امر این است که ساخت مدارس دینی توسط کشورهای اسلامی در داخل کشور امکان و فرصت ترویج بنیادگرایی و افراطیت را در کشور فراهم می‌سازد. عربستان سعودی یکی از کشورهای اسلامی است که فهم بنیادگرایانه در آن مسلط و هژمون است. ساخت مدارس توسط این کشور در افغانستان می‌تواند اندیشه‌های وهابی و بنیادگرایانه و آنچه در عربستان رایج است را گسترش دهد. بنابراین، سیاست ما برای جلوگیری از رفتن طلاب به خارج از کشور اشتباه است. این مسئله باعث گسترش بنیادگرایی و افراطیت در داخل کشور می‌شود (روزنامه افغانستان، ۱۳۹۴، ۲۷ جدی، روز یکشنبه).

۴- نقش نخبگان دانشگاهی در مهار افراط گرایی

حضور جوانان در عرصه‌های مختلف، قطعاً بسیار پیش‌برنده است اما مهم‌تر از حضور اجرایی جوانان، تأثیرگذاری فکری و گفتمان‌سازی ایشان است چرا که این کار، مسئولان و مدیران را هم به همان جهت مورد نظر جوانان، سوق خواهد داد و پدیده‌ای بنام گردش نخبگان نیز به وقوع می‌پیوندد. جوانان باید با فکر کردن، نوشتن و انعکاس ایده‌های خود بدون هراس از نگاه‌های کور غیرآکادمیک فضایی مبتنی بر آینده‌پژوهی به وجود آوردند و مسئولین کنونی بر مسند قدرت باید بدانند که تا ده سال آتی و شاید کمتر، این نسل سوم و چهارمی‌ها هستند که می‌خواهند کشور را اداره کنند و اگر میدانی به آنها داده نشود، عملاً و ناخودآگاه با صحنه قدرت قهر می‌کنند که این موضوع خوشایند نبوده و حتی تبدیل فرصت به تهدید و فراهم شدن زمینه‌های افراط‌گرایی در کشور می‌شود. پس این نکته را باید متذکر شد که اکنون بهترین زمان برای نیروسازی و پرورش نخبگان است و اگر آگاهان حاکم بر جامعه به این موضوع توجه نکنند و مجالی برای حضور ایشان در صحنه فراهم نسازند، از این بی‌توجهی آینده‌جامعه و کشور را متضرر می‌کنند. افراط‌گرایی به‌عنوان پدیده‌ای جدیدی که رفتارهای خشونت‌آمیز و گسترش تروریسم محصول آن است، ساختارها، هنجارها و ارزش‌های جامعه را هدف قرار می‌دهد. همواره

افراط‌گرایی به عنوان یک نگرانی مورد توجه قرار داشته است. سوال جدی و اساسی این است که انگیزه‌های اصلی افراط‌گرایی در جامعه‌ی افغانستان چیست؟ در پاسخ به پرسش با توجه به تجارب تاریخی و مطالعات علمی‌ای که در خصوص افراط‌گرایی و چگونگی مبارزه در برابر آن انجام شده است، می‌توان گفت مجموعه‌ی عوامل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و اقتصادی در یک جامعه به صورت شبکه‌ای دست به دست هم می‌دهند تا در تبانی و همکاری با یکدیگر زمینه‌های افراط‌گرایی را مساعد سازند. افراط‌گرایان از ایدئولوژی‌های دینی و برداشت‌های خاص از متون و ارزش‌های اسلامی به عنوان بزرگترین ابزار استفاده می‌کنند تا با پیوند زدن قرائت‌های دلخواه دینی با متغیرهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی متناسب با اوضاع و احوال جوامع فکر افراطی را خلق، ترویج و نهادینه سازند. سرنوشت کشور در دانشگاه تعیین می‌شود و سعادت و شقاوت جامعه را دانشگاه تعیین می‌کند. به این دلیل که دانشگاه متکفل قوه عاقله جامعه است و نبض آینده کشور را در دست دارد. مدیران آینده کشور در دانشگاه‌ها تربیت می‌شوند، لذا هرچه از اهمیت دانشگاه گفته شود، کم است. تفاوت در این است که دانشگاه‌ها برای رسیدن به سه هدف در چه فضایی فعالیت می‌کنند آیا فضای ارزش‌های الهی و ایمان و باور است یا فضای ضد ارزش و اخلاق و بی‌اعتقادی است؟ این فضا هرگونه باشد بر سه هدف اصلی نیز تاثیر می‌گذارد. هزاران دانشگاه در دنیا فعالیت می‌کنند و همچنین در جمهوری اسلامی افغانستان دانشگاه‌های فعال وجود دارد که همه اینها با سه هدف اصلی تعریف می‌شوند؛ اول تولید علم که هدف اصلی از تاسیس دانشگاه است. دوم آموزش و ترویج علم و سوم پرورش انسان‌های عالم و کاردان و تقریباً همه کتاب‌هایی که در دنیا درباره دانشگاه نوشته شده به این سه هدف توجه دارند. امان‌الله خان توجه خاص در قسمت آموزش و پرورش داشت و همواره در تلاش بود تا زمینه‌های بهتر و بسترهای مناسب تحصیل را برای دانشجویان فراهم نماید. این نکته حائز اهمیت است که چه فضایی در دانشگاه‌ها حاکم باشد در تولید علم و پرورش، اما آنجا که تغییر پیش می‌آید روح حاکم بردانشگاه است. انقلاب تغییر و ساختار را همه و همه جوانان و نخبگان علمی رقم می‌زنند. انجام دادن کارهای فرهنگی در دانشگاه به مثابه ساختن بستر مناسب تولید علم و پرورش است. علم نور است، اگر قرار باشد نوری به دست بیاید باید فضای دانشگاه معنوی و الهی باشد. از آنجا که اهمیت دانشگاه به اندازه‌ی اهمیت آینده کشور است باید بسیج در این موقعیت نقش بسیار موثری را ایفا کند. دانشگاه به جهت نقش ویژه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود، همواره از امور

و مبدأ همه تحولات جامعه است. اصلاحات اجتماعی تابعی از اصلاحات دانشگاه است. دانشگاهیان قشر آگاهی هستند که می‌توانند در اجتماع نقش مؤثری ایفا نمایند. در این راستا دانشگاهیان برای اینکه بتوانند نقش خود را کامل نمایند باید در کنار سایر اقشار اجتماعی و مردم باشند. اگر دانشجویان بتوانند در دانشگاه، علم و ایمان را با یکدیگر همراه سازند، می‌توانند به عنوان یک قشر تحصیلکرده، فرآیند روشنگری اجتماعی را به دست گیرند. به عبارت دیگر یک دانشگاهی عامل روشنگری اجتماعی است و زمانی می‌تواند موفق باشد که بتواند آگاهی و توانایی‌های خود را در مسیر تحقق ارزش‌های الهی به کار گیرد. امروزه درباره چالش‌های سهمگین تروریسم و افراط‌گرایی که جامعه افغانستان با آن روبرو است و هم‌چنین مبارزه با این پدیده و جلوگیری از گسترش آن باید بر همه آشکار شده باشد که مبارزه تأثیرگذار و موفق علیه این دو پدیده سرطانی، نیازمند رویکرد همه‌جانبه و راهبرد چندبخشی است که بیش و پیش از هرچیز، درگروی درک هوشیارانه از شرایط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و منطقی است که زمینه‌ساز پدیدار شدن افراطیت شده مهار و درنهایت ریشه کن کردن واقعی سازمان‌های افراط‌گرایی تروریستی نیاز مبرم به نخبگاه دانشگاهی دارد (رابرت. ۱۳۹۳، ۱۳ جدی، روز سه‌شنبه، ۱-۳).

نتیجه

نخبگان افرادی هستند که ذاتاً دارای امتیازات هوشی، جسمی و روانی باشند، و افراط‌گرایان نقش «محافظ» را در جامعه داشته، از این جهت حساسیت خاصی به مسایل مربوط به منافع خودشان دارند. توجه آنها اغلب به مسایل «حاد» معطوف است، تعداد زیادی از مشکلات اجتماعی نخستین بار توسط افراط‌گرایانی شناسایی شده‌اند که جامعه را به اتخاذ نگرشی بسته‌تر و زورمدارانه تحریک و تبلیغ می‌کنند و سپس راه‌حل‌های معتدل‌تر و واقع‌بینانه‌تری بکار می‌گیرند. بعد از ظهور گروه طالبان در افغانستان بنیادگرایی مبتنی بر مذهب ریشه دواند، آنها رهایی زنان را عامل زوال و انحطاط جامعه دانسته، با آن مخالفت می‌کنند پدیده افراط‌گرایی بیش از همه کشورهای اسلامی از مردم افغانستان قربانی گرفته است. افغانستان کانون مهم فعالیت گروه‌های مختلف افراطی بوده است. در دوره مجاهدین و طالبان از نحوه تحصیل به وجه احسن نظارت صورت نگرفت و همین عامل باعث افزایش افراطیت در افغانستان شد. رشد بنیادگرایی تنها به مدارس دینی محدود نمی‌شود. مساجد و ملا امامان مساجد نقش برجسته در ترویج افراطیت و

بنیادگرایی در این کشور دارد. اکنون بهترین زمان برای نیروسازی و پرورش نخبگان است و اگر آگاهان حاکم بر جامعه به این موضوع توجه نکنند و مجالی برای حضور ایشان در صحنه فراهم نسازند، از این بی توجهی آینده جامعه و کشور را متضرر می‌کنند. اصلاحات اجتماعی تابعی از اصلاحات دانشگاه است، اگر دانشجویان بتوانند در دانشگاه علم و ایمان را با یکدیگر همراه سازند، می‌توانند به عنوان یک قشر تحصیل کرده فرآیند روشنگری اجتماعی را به دست گیرند. امروزه درباره چالش سهمگین تروریسم و افراط‌گرایی که جامعه افغانستان با آن روبرو است و هم چنین مبارزه با این پدیده و جلوگیری از گسترش آن باید بر همه آشکار شده باشد که مبارزه تأثیرگذار و موفق علیه این دو پدیده سرطانی، نیازمند رویکرد همه جانبه و راهبرد چند بخشی است که بیش و پیش از هر چیز، در گروی درک هوشیارانه از شرایط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و منطقی است که زمینه ساز پدیدار شدن افراطیت شده مهار و در نهایت ریشه کن کردن واقعی سازمان‌های افراط‌گرایی تروریستی نیاز مبرم به نخبگان دانشگاهی دارد.

منابع

۱. اسدی، خاطره. (۱۳۹۶، ۲۴ اسفند). *خبرگذاری بانوان افغانستان*. کابل: نشر پیام نور.
۲. ازغندی، علی‌رضا. (۱۳۸۵). *نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*. تهران: نشر قومس.
۳. ایونز، مارک. (۱۳۸۳). *نخبه‌گرایی*. مترجم: شهابی، محمود. تهران: نشر نی.
۴. آراسته، حمیدرضا. محمودی‌راد، مریم. (۱۳۸۵). *شناسایی ویژگی‌ها و رشد نخبگان*. رهیافت، شماره ۳۴).
۵. باتومور، تی‌بی. (۱۳۸۱). *نخبگان و جامعه*. مترجم: طیب، علیرضا. تهران: نشر شیراز.
۶. جولوس گولد و ویلیام ل. کولب. (۱۳۸۴). *فرهنگ علوم اجتماعی*. مترجم: تهران: مازیار.
۷. روزنامه افغانستان. (۱۳۹۴، ۲۷ جدی، روز یکشنبه). *مبارزه ناکام با افراطیت*. کابل: روزنامه افغانستان.
۸. روزه، گی. (۱۳۸۵). *تغییرات اجتماعی*. مترجم: وثوقی، منصور. تهران: نشر نی.

۹. زمان، رابرت. (۱۳۹۳، ۱۳ جدی، روز سه‌شنبه). *گرایش‌های بنیادگرایانه در میان دانشجویان در محیط‌های دانشگاهی افغانستان*. در مترجم: محمدی، عبدالاحد. کابل: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان.
۱۰. سیف‌زاده، حسین. (۱۳۷۹). *مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست*. تهران: نشر دادگستر.
۱۱. گیدنز، آنتونی. (۱۳۸۳). *جامعه‌شناسی*. مترجم: صبوری، منوچهر. تهران: نشرنی.
۱۲. محبوبی، قربان‌علی. عظیم‌زاد، جعفر. (۱۳۹۳). *حضور نیروهای نظامی خارجی در افغانستان و گسترش افراط‌گرایی فرقه‌ای در پاکستان*. کابل: نشریه نورپردازان.
۱۳. میلز، سی‌رایت. (۱۳۸۳). *نخبگان قدرت*. مترجم: بنیاد فرهنگی پژوهشی غرب‌شناسی. تهران: فرهنگ مکتوب.
۱۴. میخلز، رابرت. (۱۳۸۵). *جامعه‌شناسی احزاب سیاسی*. نقیب‌زاده، احمد. تهران: نشر سمت.
۱۵. نقیب‌زاده، احمد. (۱۳۸۵). *درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی*. قم: نشر مهر.
۱۶. نقیب‌زاده، احمد. (۱۳۸۴). *روش و نظریه در علوم سیاسی*. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۷. نیکوگر، عبدالحسین. (۱۳۸۵). *نخبگان قدرت*. تهران: کتاب نیوز.

اهداف پاکستان از حضور در افغانستان

۱- ابراهیم میری

۲- سید محسن میرحسینی

چکیده

کودتای ۲۷ آوریل ۱۹۷۸ (۷ اردیبهشت ۱۳۵۷) سبب شد تا نظام کمونیستی در افغانستان حاکم شود. باورهای مردم افغانستان با باورهای این نظم نوپا نه تنها سازگاری نداشتند بلکه درمقابل هم قرار داشتند و زمینه را برای قیام عمومی مردم افغانستان فراهم کرد. رهبران احزاب اسلامی افغانستان به کشور های پاکستان و ایران گریختند و از آنجا قیام مردم مسلمان افغانستان را رهبری می کردند. عمده ای احزاب و گروه های جهادی افغانستان به پاکستان رفتند، این امر پاکستان را به بازیگر فعال در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان تبدیل کرد و از آغاز جهاد پاکستان تبدیل به یکی از بازیگران اصلی در سیاست افغانستان شده است. هدف اصلی از نگارش این پژوهش بررسی اهداف پاکستان از حضور در افغانستان است، درواقع سوال اصلی مقاله این است که پاکستان بدنبال دست یابی به چه اهدافی در افغانستان است؟ این مقاله با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی در پی پاسخ به سوال اصلی مطرح شده است. یافته های تحقیق حاکی از آن است که پاکستان از حضورش در افغانستان بدنبال دست یابی به اهداف ژئوپولیتیک نظیر نادیده گرفتن مرز دیوراند از سوی افغانستان، اهداف ژئوکالچر مانند بسط نفوذ ایدئولوژیک، اهداف ژئواکونومیک مثل تبدیل نمودن افغانستان به بازار کالاهای مصرفی پاکستان و اهداف ژئواستراتژیک مانند دسترسی مستقیم پاکستان به منطقه آسیای مرکزی است.

واژگان کلیدی: پاکستان، افغانستان، ژئوپولیتیک، ژئواکونومیک، ژئواستراتژیک

مقدمه

پاکستان از زمان تاسیس با افغانستان مناقشه مرزی داشته است. بعد از اشغال افغانستان توسط شوروی سابق بسیاری از احزاب جهادی و جمعیت کثیری از مردم افغانستان به این کشور مهاجرت کردند. رهبران جهادی، جهاد مردم افغانستان را علیه دولت کمونیستی و اشغال گران از پاکستان

ebrahim.khoshi@gmail.com

mmirhosaini@yazd.ac.ir

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه یزد
عضو هیات علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه یزد

هدایت می‌کردند. دولت وقت پاکستان نیز از مجاهدین حمایت می‌کرد. حضور احزاب جهادی در پاکستان و حمایت این کشور از آنها سبب شد که کمک‌های مالی، نظامی و تسلیحاتی آمریکا، غرب و کشورهای عربی به پاکستان سرازیر شود و از مجرای دولت پاکستان در اختیار احزاب جهادی قرار بگیرد. بعد از پیروزی مجاهدین و تشکیل حکومت، پاکستان که نقش نفوذ خود را در حکومت کم‌رنگ می‌دید، نه تنها از حکومت مجاهدین حمایت نکرد بلکه تلاش نمود که حکومت دست‌نشانده خود را در افغانستان روی کار بیاورد. نهایتاً طالبان را بوجود آورد و حکومت همسو و مطیع خود را در افغانستان حاکم ساخت. لذا پاکستان به بازیگر فعال در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان تبدیل شد و امروزه نیز از کشورهای پر نفوذ در صحنه سیاست افغانستان می‌باشد. پاکستان اهداف زیر را در افغانستان دنبال می‌کند:

۱- اهداف ژئوپولیتیک

۱-۱- ایجاد یک دولت همسو و ضعیف در افغانستان

روابط پاکستان و افغانستان از زمان تاسیس کشور پاکستان در سال ۱۹۴۷ همیشه متشنج بوده است. پس از استقلال پاکستان، افغانستان به سختی حاضر شد که استقلال این کشور را به رسمیت بشناسد و هیچگاه این دو کشور روابط دوستانه برقرار نکردند. محرک‌ها و عواملی که سبب شده تا پاکستان رفتار مداخله‌جویانه در افغانستان داشته باشد عبارتند از: ۱- منازعه مرزی دیوراند: این خط مرزی بین افغانستان و حکومت هند بریتانیا ترسیم شده است و به موجب آن بخش بزرگی از افغانستان به هند واگذار شد. بعد از جدایی پاکستان از هند، دولت افغانستان خواستار الحاق آن بخش به افغانستان و یا استقلال آن شد. لذا خط مرزی دیوراند همواره یکی از چالش‌های مهم پاکستان در منطقه بوده است. ۲- تضاد منطقه‌ای: از رفتار پاکستان اینگونه برمی‌آید که هند اساساً استقلال پاکستان را قبول ندارد و راهبرد نهایی هندهضم پاکستان است لذا پاکستان معتقد است بقای پاکستان در گرو موازنه قوا بین هند و پاکستان است و موازنه قوا متعارف از طریق همراهی افغانستان با پاکستان و عدم همراهی با هندوستان به دست می‌آید. لذا سیاست ثابت پاکستان در افغانستان بر وجود دولتی دوست، همسو و در نهایت دست‌نشانده پاکستان استوار بوده است (کلاتری، ۱۳۸۷: ۴۱). ۳- پدیده افراط‌گرایی: افراط‌گرایی مذهبی که با حمایت کشورهای غربی و عربستان در برابر سیل سرخ (کمونیسم) و در بستر اجتماعی- فرهنگی پاکستان صورت گرفت، اکنون به تهدید خودساخته‌ای برای پاکستان و منطقه تبدیل شده

است. پس از فروپاشی شوروی و بازتعریف جبهه های نبرد جهانی که امریکا و ناتو را در مقابل نیروهای جهادی قرار داد، سرنوشت افراط گرایی و طیف های جهادی که خارج از کنترل ارتش پاکستان هستند و عملکرد منطقه ای آنها با ابهام مواجه شده است. در دنیای پسایزده سپتامبر و شکل گیری ترتیبات و تنظیمات جدید امنیتی بین المللی، پاکستان همچنان با معضل حل نشده جهادگرایی مواجه است. به نظر میرسد همچنان این تصور در مراجع و منابع قدرت پاکستان وجود دارد که دیگ جوشان افغانستان هضم کننده بخشی از این افراط گرایی خواهد بود. بر این اساس به نظر میرسد که طیف های قابل مدیریت و کنترل افراط گرایی، توسط سازمان اطلاعات ارتش پاکستان^۱ به عنوان ابزار سیاست خارجی به ویژه در کشمیر و افغانستان عمل خواهد کرد) گروه پژوهش، ۱۳۸۹: ۲۴۰).

به سبب عوامل فوق پاکستان همواره در پی نفوذ در افغانستان بوده است. از این رو، افغانستان زمانی برای پاکستان اهمیت دارد که حاکمیت آن روابط دوستانه در حد راهبردی با اسلام آباد داشته باشد و هرگز از خط دیوراند سخن نگوید. در غیر این صورت، افغانستان باید هم چون «دیگ جوشان» به تعبیر ژنرال ضیاء الحق بجوشد و بی ثبات باشد. شواهد حاکی از آن است که پاکستان موفق نشده است به این اهداف در افغانستان نایل آید. از یک سو روابط هند و افغانستان بسیار گرم تر از روابط پاکستان- افغانستان بوده و از سوی دیگر، هیچ دولتی در افغانستان نتوانسته است به خط دیوراند به عنوان مرز رسمی پاکستان و افغانستان تن در دهد. تحت این شرایط بی ثباتی در افغانستان در دستور کار پاکستان قرار می گیرد (شفیعی، اقبال و ثالثی، ۱۳۸۹: ۱۳۸).

۱-۲- نادیده گرفتن مسئله مورد مناقشه خط دیوراند

حفظ و تداوم تمامیت ارضی و یکپارچگی سیاسی سرزمینی، جزو عناصر ذاتی حاکمیت دولتها به شمار میرود. اختلاف های ارضی و مرزی گاهی اوقات اشاعه دهنده تهدید راهبردی علیه هویت های سیاسی یعنی کشور- ملت ها هستند. اختلاف تاریخی افغانستان و پاکستان بر سر خط مرزی دیوراند، در زمره نتایج « بازی بزرگان» و « بازی بزرگ» در جنوب آسیاست. خط مرزی دیوراند به طول ۲۶۴۰ کیلومتر در زمان سلطه بریتانیا بر شبه قاره هند در ۱۲ نوامبر ۱۸۹۳ طی معاهده ای میان عبدالرحمن خان، امیر افغانستان و سرهنگری مورتیمر دیوراند ترسیم شد که

طی آن مناطقی از افغانستان آن زمان به هند بریتانیایی تعلق گرفت (کلانتری، ۱۳۸۷: ۴۰). لغو یکجانبه معاهدات مرزی دو کشور توسط افغانستان در مارس ۱۹۴۹ و تکرار ادعای الحاق یا استقلال پشتونستان و انکار خط مرزی دیورانده همواره یکی از دغدغه‌های مهم پاکستان در منطقه بوده است (گروه پژوهش، ۱۳۸۹: ۲۳۹-۲۳۸).

۱-۳- تضعیف قدرت ملی افغانستان

ماهیت کنشگری پاکستان در حال حاضر، حاکی از غلبه «دغدغه بقا» و آسیب‌پذیری آن کشور در برابر چالش‌های هویتی و موجودیتی در ذهنیت رهبران، مراکز قدرت و تصمیم‌گیران این کشور است. به همین سبب، درونی‌ترین و قدرتمندترین لایه‌ها و عناصر تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در پاکستان، همچنان از «سندرم هندهراسی» رنج می‌برند. به باور آنها، اساساً استقلال پاکستان را قبول ندارد و راهبرد نهایی آن هضم پاکستان است. در واقع، مواضع سیاسی آنها تابعی از نوع ذهنیت و تصور آنها به هند است. این موضوع مهمترین ویژگی سیاست خارجی پاکستان محسوب می‌شود که تاکنون هیچ فرد یا حزبی توان تغییر آن را نداشته است. اکنون نیز سیاست پاکستان در صفحه شطرنج افغانستان و تمام حرکت‌های این بازی کاملاً تحت تأثیر رویکرد پاکستان به تهدید هند است. برجسته‌تر شدن نقش منطقه‌ای و جهانی هند در دهه اخیر به کابوس پاکستان تبدیل شده است (گروه پژوهش، ۱۳۸۹: ۲۴۱-۲۴۰).

به نظر می‌رسد یکی از سناریوهای قوی در طیف نظامی-امنیتی پاکستان این است که آمریکا بالاخره افغانستان را ترک می‌کند و افغانستان با خلأ قدرت مواجه می‌شود. در چنین شرایطی هند با توجه به تعدد منابع، قرابت جغرافیایی و کثرت منافع سیاسی، اقتصادی و امنیتی در افغانستان که مهمترین آن ممانعت از بازگشت طالبان و اشاعه افراط‌گرایی به کشمیر و شبه قاره است جایگزین آمریکا و ناتو در افغانستان می‌شود (اطاعت و احمدی، ۱۳۹۳: ۲۱). لذا موازین قوا در منطقه از بین می‌رود و هند تبدیل به قدرت مسلط در منطقه جنوب آسیا می‌شود که نهایتاً سبب منزوی شدن، تجزیه و هضم پاکستان خواهد شد. براین اساس دولت پاکستان تلاش می‌کند سیاستی را در قبال افغانستان در پیش بگیرد که از نفوذ روز افزون هند بر آن بکاهد و خود پاکستان تبدیل به قدرت منطقه‌ای شود.

یکی از مولفه‌های سیاست افغانستانی پاکستان استمرار سیاست «دیگ جوشان» در افغانستان است که بخشی از اهداف راهبردی ارتش پاکستان در منطقه را تأمین می‌کند. ریشه تاریخی این

سیاست به مناقشات ارضی و سرزمینی دو کشور بازمیگردد. نکته بسیار مهم در سیاست خارجی پاکستان تعریف منافع و روابط منطقه ای این کشور با اتکا به ارزشها و هویت پاکستانی است که لازمه آن حفظ تمامیت ارضی کشور است. اما ادعای تاریخی افغانها در موضوع پشتونستان و منازعه خط مرزی دیوراند این هویت و منافع را به چالش کشیده است. لذا انگاره «بی ثباتی و نا آرامی دائم در افغانستان» به منظور جلوگیری از ساختارسیاسی - ملی قدرتمند در چنین بستری پرورش یافته است تا مانع احیای اختلاف های تاریخی شود که احتمالاً میتواند به بهای گزاف چالش هویتی و موجودیتی پاکستان تمام شود (گروه پژوهش، ۱۳۸۹: ۲۴۳). ابزار مهم اجرای سیاست دیگ جوشان پاکستان در افغانستان پدیده افراط گرایی و طالبان است. گروه طالبان توسط پاکستان حمایت می شود و رهبران این گروه در پاکستان هستند و از خاک آن کشور حملات خود را علیه دولت افغانستان و نیروهای خارجی رهبری می کنند (اطاعت و احمدی، ۱۳۹۳: ۲۲). جریان افراط گرایی در افغانستان احتمالاً به بخش مهمی از دغدغه های امنیتی راهبردی پاکستان پاسخ میدهد. این موارد عبارتند از: تحکیم موقعیت راهبردی پاکستان در برابر هند، پایان دادن یا به حاشیه راندن منازعه دیوراند، ایجاد پایگاه برای جنگجویان کشمیر در افغانستان، مشارکت در هرگونه جنگ احتمالی در کشمیر، تثبیت جایگاه و نقش مهره های پاکستانی در ساختار قدرت افغانستان و مهیاسازی بسترهای انتقال انرژی آسیای مرکزی به پاکستان. در واقع، نیروهای افراط گرای طالبان در حکم ذخیره و سرمایه راهبردی سیاست خارجی پاکستان به شمار میروند. از منظری دیگر، درگیر کردن جریان افراط گرایی در افغانستان یا تشکیل نظام سیاسی مبتنی بر شریعت موجب میشود افراط گرایی در افغانستان مهار شود و به درون پاکستان سرریز نکند. برآیند این خط مشی، بی ثباتی مزمن در افغانستان بوده است. هدف این سیاست که صحنه گردان اصلی آن ارتش و آی اس آی هستند این است که ساختار قدرت در افغانستان همواره ضعیف، شکننده و کنترل پذیر توسط پاکستان باقی بماند (اطاعت و احمدیان، ۱۳۹۳: ۲۳).

۲- اهداف ژئوکالچر

۲-۱- حمایت از قوم پشتون (حمایت ابزاری)

در افغانستان حدود ۵۰ گروه قومی و بیش از ۳۰ زبان ولهجه وجود دارد (ارزگانی، ۱۳۸۷: ۵۰). بزرگترین و مهمترین این اقوام عبارتند از: پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک، از این میان پشتون ها بزرگترین گروه قومی افغانستان و بنیان گذار کشوری به همین نام هستند. از سال ۱۱۲۶ ه.ش. /

۱۷۴۷ م. که پشتونها سلسله درانی را در قلب خراسان تشکیل دادند و بعداً نام قبیله خود یعنی افغان را بر آن سرزمین نهادند و نام تاریخی خراسان را به افغانستان تبدیل نمودند. آنان پیوسته قدرت و حاکمیت سیاسی را در اختیار و انحصار خود داشته، از امتیازات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فراوان نسبت به سایر اقوام برخوردار بوده‌اند (ارزگانی، ۱۳۸۷: ۵۵). در مقابل، بخش بزرگی از پشتون‌ها که حدود ۶۰ درصد از جمعیت این قوم را تشکیل می‌دهد در نواحی شمال کشور پاکستان و در ایالت‌های سرحد، بلوچستان و مناطق قبایل آزاد زندگی می‌کنند از چنین امتیازاتی برخوردار نیستند (ارزگانی، ۱۳۸۷: ۶۸).

جامعه پشتون افغانستان یک جامعه قبیله‌ای است که ارزشهای قومی و قبیله‌ای در آن بسیار ریشه دار و مستحکم می‌باشد. میزان تاثیر پذیری فرهنگ عمومی پشتونها از آداب و رسوم، بسیار بیشتر از آن است که در فرهنگ سایر گروه‌های نژادی این کشور دیده می‌شود. پشتون‌های افغانستان دارای نوعی آداب و رسوم بخصوص هستند که بنام « پشتون والی» یاد می‌شود. « پشتون والی» در عرف پشتونها، هم مجموعه قوانین و هم ایدئولوژی است. قوانین و احکام پشتون والی حوزه وسیعی از رفتار و روابط انسانی پشتون‌ها را در برمی‌گیرد. مهمترین اصول این مجموعه، قوانین ناظر بر کرامت انسانی، کین خواهی و مهمان نوازی است. باتوجه به پیوندهای پایدار قبیله‌ای و استحکام سنت‌های ملی پشتونی در جامعه پشتونها، این گروه نژادی دارای احساس تعلق شدیدی نسبت به هم‌نژادان خود بوده و همدردی و همیاری یکدیگر را از وظایف رسمی قبیله خود می‌دانند. وجود این احساس تعلق شدید نسبت به همدیگر، باعث گردیده که این قوم علی‌رغم نزاع‌های ممتد داخلی، این خصومت‌ها را در شرایط حساس و بحرانی کنار گذاشته و موقتا در موضوع مربوط به سرنوشت مشترک، به دور هم گرد آیند. جریان تاریخی مسئله پشتونستان در پاکستان، ریشه در پیوند‌های خونی این مردم دارد که پشتون‌های دو طرف خط دیوراند علی‌رغم دوگانگی در تبعیت و شهروندی، هیچگاه همدیگر را به فراموشی نسپرده‌اند. بنابراین می‌توان مدعی شد که عرف و سنت جایگاه بس مهمی در جامعه پشتون‌ها داشته و دارد (عارفی، ۱۳۷۸: ۲۰۸-۲۰۷).

باتوجه به اینکه سیاست‌گذاران سیاست خارجی پاکستان بدنبال اجرای پروژه تشکیل دولت دوست، همسو و وابسته در افغانستان بودند، لذا اجرای چنین سیاستی را به پشتون‌ها واگذار کردند که ناشی از سیاست واقع‌گرایانه پاکستان در خصوص افغانستان می‌باشد. دوران اشغال

فرصت ذی قیمتی برای سیاست گذاران پاکستانی فراهم آورد تا با ایجاد ارتباطات گسترده ای با سران قبایل پشتون در افغانستان و فرماندهان ذی نفوذ این قوم در شرق و جنوب افغانستان، تاثیر گذاری مثبت و عمیقی در شیوه نگرش تاریخی آنها نسبت به پاکستان به وجود آورند (کلانتری، ۱۳۸۷: ۴۳).

حکمتیار، رئیس حزب اسلامی، گزینه پاکستانی ها برای اجرای سیاست یاد شده بود و اسلام آباد به وی به عنوان ابزاری می نگریست که می تواند حد اقل یک دولت طرفدار پاکستان را در کابل روی کار آورد. بدین منظور این حزب بیشترین کمک های مالی و تسلیحاتی را در دوران مبارزه علیه ارتش شوروی از محل کمک های خارجی دریافت کرد که پاکستانی ها عامل تعیین کننده در آن بودند. اهداف عمده پاکستان در اجرای پروژه فوق به قرار زیر است: ۱- مهار ناسیونالیسم پشتون از طریق کمک به رشد و توسعه گروه های مسلمان پشتون که اعتقادی به پشتونیسیم نداشته و یا آن را هدف نخستین نمی شمارند. ۲- استقرار یک حکومت دوست، همسو و دست نشانده در کابل توسط پشتون ها که مجری سیاست های پاکستان باشد. ۳- بهره برداری از بازار آسیای مرکزی و انرژی آن و تبدیل افغانستان به کریدور ترانزیت انرژی این منطقه به پاکستان (کلانتری، ۱۳۸۷: ۴۳).

سیاست پاکستانی ها به شیوه مورد نظر پیش نرفت و حزب اسلامی نتوانست بعد از پیروزی مجاهدین حکومت را بدست بگیرد. در این وضعیت، سیاست گذاران پاکستانی گزینه دیگری از جامعه پشتون افغانستان را جهت اجرای سیاست فوق در نظر گرفتند. گزینه مورد نظر، گروه طالبان بود. طالبان تمام ویژگی های مورد نیاز دولت پاکستان (پشتون، مذهبی و ضدیت با ایران) را داشت. این گروه با کمک همه جانبه پاکستان توانست بخش اعظمی از خاک افغانستان را بگیرد و تاحدودی در اجرای سیاست های پاکستان در داخل افغانستان موفق بود (کلانتری، ۱۳۸۷: ۴۴). اما حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ سبب شد نیروهای بین المللی به رهبری آمریکا به افغانستان حمله کنند و حکومت طالبان را نابود سازند.

پاکستان در این مرحله تلاش برای ممانعت از اضمحلال کامل طالبان را در دستور کار خود قرار داد. در این مقطع محور فعالیت های گسترده دیپلماتیک پاکستان سعی در اقناع آمریکا و دیگر طرف های ذی مدخل در امور افغانستان به باز گرداندن طالبان به صحنه سیاسی افغانستان با عنوان طالبان میانه رو بود. استدلال پاکستان این بود که حذف طالبان از اداره امور کشور زیان بار است.

مضافاً اینکه همه عناصر طالبان دنباله رو سیاست القاعده نیستند و مصالحه سیاسی با آنان امکان پذیر است. این سیاست به دلیل عدم پذیرش طالبان در هر شکل و قالبی، مورد پذیرش قرار نگرفت. به رغم این شکست، اسلام اباد همچنان سیاست ورود طالبان به صحنه سیاست در افغانستان را دنبال می‌کند. پس از ۱۱ سپتامبر پاکستان کوشیده است تا از تشکیل دولت قدرتمند در افغانستان جلوگیری کند که تا حدودی نیز موفق بوده است. این سیاست که از مولفه‌های ثابت سیاست پاکستان در قبال افغانستان است، از طریق ورود طالبان به صحنه سیاست و قدرت در افغانستان دنبال می‌شود (کلانتری، ۱۳۸۷: ۴۷).

۲-۲- بسط نفوذ ایدئولوژیک در افغانستان (سنی‌گرایی متعصب)

در یک تقسیم‌بندی کلی و عمومی، می‌توان سه جریان فکری اسلامی عمده را در پاکستان ملاحظه نمود که منشا اولیه تمامی آنها، در تفکر اسلامی به هند قبل از تجزیه برمی‌گردد. جریان اول، جریان بنیادگرایی افراطی است که ریشه در افکار و اندیشه‌های شاه ولی الله دهلوی (۱۷۶۲-۱۷۰۳) دارد. نهضت شاه ولی الله، در آغاز یک نهضت فکری- فرهنگی بود که اصلاح افکار دینی و خرافات زدایی را از زندگی جامعه مسلمانان هند، هدف اساسی خود قرار داده بود. در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، یکی از علمای برجسته پیرو نهضت شاه ولی الله، به نام محمد قاسم نانوتوی در سال ۱۸۶۷ مدرسه معروف «دیوبند»^۱ را در قصبه ای به همین نام، در ایالت اوتار پرادیش هند بنیانگذاری کرد (رشیدی و شاه قلعه، ۱۳۹۱: ۱۰۰).

مدرسه دیوبند به تدریج تبدیل به یک مکتب فکری ویژه ای گشت که تا امروز، به افراد تحصیل کرده در آنجا ویا وابسته به طرز فکر آن عنوان «دیوبند» اطلاق می‌شود. مکتب دیوبندی پس از اینکه رنگ سیاسی نیز پیدا نمود، علمای وابسته به آن با همکاری تعدادی از علمای وابسته به جناح‌های دیگر، گروه «جمعیت‌العلمای هند» را در سال ۱۹۱۹ به وجود آوردند. پس از تجزیه هند و بوجود آمدن پاکستان، شاخه انشعابی آن، تحت عنوان «جمعیت‌العلمای اسلام» فعالیت‌های خود را در پاکستان فعلی ادامه دادند. جمعیت‌العلمای اسلام^۲ به رهبری موسس جدید

^۱ - Deoband

^۲ - این حزب، امروزه به دو گروه اکثریت و اقلیت تقسیم گردیده است. رهبری جناح اکثریت را مولانا فضل‌الرحمان و رهبری جناح اقلیت را مولانا سمیع الحق به عهده دارد. این دور رهبر، هر دو متعلق به گروه قومی پشتون هستند و از لحاظ فکری، طرفداران سرسخت قرآن، سنت، سیره خلفا، صحابه و معتقد به نظریات علمای سلف و مخالف با اجتهاد

خود، مولانا بشیر احمد عثمانی به حزب سیاسی - مذهبی دیوبندی ها تبدیل شد (شفیعی، ۱۳۸۵: ۷۶).

دومین جریان فکری در پاکستان، جریان فکری مولانا ابوالاعلا مودودی (۱۹۷۹-۱۹۰۳) است که با اندک تسامح می توان آن را جریان اخوانی در این کشور نامید. مولانا مودودی علی رغم اینکه شخصیتی بنیادگرا و تاحدودی متأثر از افکار اصلاحی شاه ولی الله دهلوی در قرن هجدهم میلادی است؛ اما با این وجود، میان اندیشه و روش سیاسی او با جمعیت علمای اسلام تفاوت زیادی مشاهده می شود. مودودی معتقد به برخورد نقادانه با تاریخ صدر اسلام بوده و درباره نوع حکومت اسلامی، از «جمهوری الهی» نام برده است. مودودی در کنار تفکر سلفی گری، از نوع پذیرش روشهای معاصر در نظام سیاسی غافل نمی باشد. او به نظام چند حزبی و انتخابات آزاد اعتقاد کامل داشته و استفاده از شیوه های دولت داری مدرن را در حکومت دینی تجویز می نمود. مودودی در سال ۱۹۴۱ میلادی گروه «جماعت اسلامی پاکستان»^۱ را بنیان گذاری نمود که امروزه بزرگترین حزب اسلامی پاکستان به شمار می آید. جماعت اسلامی در دوران جهاد افغانستان از جمعیت اسلامی برهان الدین و حزب اسلامی حکمتیار قویا حمایت می نمود (اکرم عارفی، ۱۳۷۸: ۱۹۷-۱۹۶).

سومین جریان اسلامی در پاکستان، جریان سرسید احمد خان^۲ (۱۸۹۸-۱۸۱۷) است. سید احمد خان، الگوی مسلمانان لیبرال در محافل روشنفکری پاکستان شناخته شده است. او معتقد به مراجعه مستقیم وبدون واسطه به قرآن به عنوان بهترین راه شناخت دین بوده و نقش «سنت» و «اجماع» را در منبع شناسی دین مورد تردید قرار می داد. سید احمد خان تحت تاثیر مکتب عقل گرایی و فلسفه طبیعی قرن نوزدهم اروپا قرار داشت و قرآن را تفسیر علمی می نمود. مهمترین ویژگی در تفکر احمد خان، گرایش او به نوگرایی غرب بود. گرایش غرب گرایانه سید احمد خان،

و تجدد به شمار می روند. روابط این دو رهبر با گروه طالبان بسیار عمیق و ریشه دار است.

^۱ - یکی از رهبران مهم جماعت اسلامی، قاضی حسین احمد (۲۰۱۳-۱۹۳۸) بود. قاضی حسین احمد طرفدار وحدت اسلامی و مبارزه با نفوذ فرهنگ غربی است. اما روش مبارزات او کاملاً مسالمت آمیز و غیر انقلابی بوده و تحول فکری - فرهنگی را قبل از هر نوع تحولی در نظام سیاسی، لازم و ضروری می شمارد.

^۲ - مسلمانان روشنفکر دانشگاهی و تاحدودی «مسلم لیگ» از هواداران جریان سوم به شمار می روند.

انگیزه خصومت مسلمانان سنت‌گرا با اوگردید و سرانجام او را متهم به ارتداد و انحراف از دین نمودند. این سه جریان فکری، هر یک به نحوی ریشه در افکار و اندیشه‌های اصلاحی شاه ولی‌الله داشت. پایه واقعی اندیشه دینی شاه ولی‌الله، سلفی‌گری یا بنیادگرایی از نوع مشابه وهابیت بود (شفیعی، ۱۳۸۵: ۷۲). این سه جریان فکری اسلامی به طور کل، اکثریت عمده مسلمانان پاکستان را دربر می‌گیرند و از لحاظ صنفی، دربرگیرنده اصناف حوزوی، دانشگاهی و بازاری می‌باشد.

با وجود این تقسیم‌بندی سه‌گانه از جریان‌های فکری اسلامی در این کشور که جنبه عمومی داشت، تقسیم‌بندی دیگری نیز وجود دارد که مدارس دینی، علما و روحانیون مذهبی پاکستان را به لحاظ گرایش‌های کلامی و فقهی به دو گروه «دیوبندی» و «بریلوی» تقسیم می‌کند. این دو گروه نماینده دو نوع تفکر کلامی و فقهی در چارچوب فقه حنفی است که هر یک به تدریج دارای حزب سیاسی مستقلی نیز گردیدند. دیوبندی‌ها از نظر اعتقادی، شباهت کلی به وهابیت پیدا کرده‌اند اما بریلوی‌ها حالت انعطاف‌پذیری بیشتری داشته و تا حدودی گرایش‌های صوفیانه دارند. مکتب بریلوی^۱ درواکنش به جنبش محمد بن عبدالوهاب و در مخالفت با عقاید دینی شاه ولی‌الله و علمای دیوبندی پدیدار شده است. نماینده سیاسی این مکتب در پاکستان، گروه «جمعیت العلمای پاکستان» به رهبری مولانا شاه احمد نورانی و عبدالستار نیازی می‌باشد (عارفی، ۱۳۷۸: ۱۹۸). مکتب دیوبند در پاکستان کنونی، نماینده دین رسمی به شمار می‌آید و دارای اکثریت در میان مسلمانان اهل سنت است. طرفداران مکتب دیوبندی در این کشور به دلیل سرمایه‌گذاری‌های وسیع عربستان و حمایت دولت پاکستان همواره در حال افزایش بوده است. مهمترین گروه‌های وابسته به مکتب دیوبندی در پاکستان عبارتند از: جمعیت علمای اسلام، سپاه صحابه^۲ و جمعیت اهل حدیث^۳ (مسعود نیا و شاه قلعه، ۱۳۸۸: ۲۰۶).

طلاب علوم دینی افغانستان، رابطه تاریخی و دیرینه‌ای با مدارس دیوبندی در شبه‌قاره هند داشته‌اند. قبل از تجزیه هند، اکثر طلاب اهل افغانستان برای ادامه تحصیل به مدارس دیوبندیه در هند می‌رفتند. در دوران مولانا محمود الحسن (۱۹۲۱-۱۸۵۰) که یکی از برجسته‌ترین علمای نسل دوم مکتب دیوبندی بود، مکاتب بسیاری در ایالت سرحد پاکستان تاسیس شد. پس از بوجود

^۱ - مؤسس مکتب بریلوی، شخص به نام احمد رضاخان بریلوی (۱۹۲۱-۱۸۵۶) بود.

^۲ - سپاه صحابه به فعالیت‌های نظامی می‌پردازد.

^۳ - عمده فعالیت جمعیت اهل حدیث، فرهنگی است.

آمدن کشور پاکستان، بیشترین طلاب اهل سنت افغانستان، مسیر خود را از هند به ایالت سرحد پاکستان تغییر دادند. نفوذ فرهنگی مدارس پاکستان در افغانستان، از این زمان به بعد کاملاً محسوس است. آثار علمای بزرگ دیوبندی از عربی وارد و به پشتو ترجمه گردید و در افغانستان به چاب رسید. رگه های تفکر دیوبندی به تدریج وارد افغانستان گردید (عارفی، ۱۳۷۸: ۲۰۰-۱۹۹)؛ ارتباط علما و طلاب افغانستان با مکتب دیوبندی تا قبل از دوران جهاد، حالت طبیعی و آرامی داشت؛ اما پس از آغاز جهاد، ناگهان دگرگون شده و روند شتاب آلودی به خود گرفت. شتاب این روند زمانی محسوس گردید که پاکستان و عربستان تصمیم گرفتند به جای حمایت از احزاب میانه رو اسلامی در قضیه افغانستان، از احزاب تندروی اسلامی حمایت به عمل آورند.

پس از همین مساله بود که جمعیت علمای اسلام و اهل حدیث با پشتوانه مالی و سیاسی قوی، طرح های بنیادی و دراز مدتی برای مهاجرین و مجاهدین افغانی به دست گرفتند، برای اجرای کامل آن وارد عمل شدند. مشترکات فرهنگی، قومی، زبانی و قبیله ای سبب جذب جوانان افغانی در مدارس جمعیت علمای اسلام شد، که در نتیجه، عامل گرایش ناخودآگاه آنان به آموزه های دیوبندی جمعیت علمای اسلام نیز گردید. جنبش طالبان افغانستان با جمعیت علمای اسلام ارتباط تنگاتنگی دارد و از حمایت های معنوی و مادی و حتی انسانی آن در این چند سال برخوردار بوده است (سینای و اکبری، ۱۳۹۳: ۱۱۵).

دولت پاکستان آگاهانه از گسترش نفوذ جریان افراط گرایی اسلامی در افغانستان حمایت می کرد، حمایت از احزاب جهادی افراطی افغانستان در زمان جهاد، ایجاد گروه طالبان برای تاسیس حکومت اسلامی و حمایت از جمعیت علمای اسلام و اهل حدیث پاکستان برای جذب و آموزش جوانان مهاجر افغانی و اعزام آنها به افغانستان برای تبلیغ جریان وهابیت و نهایتاً جنگ در جبهه های نبرد، از جمله دلایل این مدعا است.

۳- اهداف ژئواستراتژیک

۳-۱- دسترسی مستقیم به منطقه آسیای مرکزی

ظهور پنج کشور آسیای مرکزی (قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان) پس از فروپاشی اتحاد شوروی، خوشحالی زیادی در سطوح اداری رسمی و غیر رسمی پاکستان به وجود آورد. سیاست گذاران پاکستانی استقلال این کشورها را برای پاکستان یک فرصت تاریخی می دانستند، لذا برقراری روابط با کشورهای آسیای مرکزی در صدر برنامه های سیاست خارجی

پاکستان قرار گرفت. روابط پاکستان با کشورهای آسیای مرکزی در دو بعد مطرح است: ۱- بعد استراتژیک و سیاسی: پاکستان آشکارا تلاش می‌کند که در منطقه ای آسیای مرکزی نفوذ کند و در صورت ممکن یک تجمع منطقه ای را بوجود بیاورد تا حامی سیاست های پاکستان در قبال موضوعات منطقه ای مثل کشمیر و افغانستان باشد در واقع پاکستان بدنبال این است که کشورهای آسیایی مرکزی را به عنوان یک نیروی متعادل کننده در مقابل هندوستان در سطح منطقه مطرح نماید (امین و ملکی، ۱۳۷۵: ۲۱۱). ۲- بعد اقتصادی: در این زمینه، سیاست گذاران پاکستانی تشکیل یک بلوک منطقه ای اقتصادی و تجاری را در نظر گرفته بودند که شامل پنج کشور آسیای مرکزی به علاوه پاکستان و افغانستان می‌شد که این هدف پاکستان تحقق نیافت (نوری، ۱۳۸۳: ۳۱۰).

روابط پاکستان و کشورهای آسیای مرکزی سبب خواهد شد که هر دو طرف در بعد اقتصادی از این تعامل منفعت ببرند؛ پاکستان می‌تواند کوتاه‌ترین راه تجاری به کشورهای آسیای مرکزی محصور در خشکی باشد. در عوض، کشورهای آسیای مرکزی قادر به تهیه گاز، نفت و منابع معدنی دیگر برای پاکستان که فاقد انرژی است می‌باشند (امین و ملکی، ۱۳۷۵: ۲۰۸). اما عواملی سبب شده است تا روابط بین پاکستان و کشورهای آسیای مرکزی محدود شود، این عوامل عبارتند از: ۱- محدودیت های اقتصادی: پاکستان از جهت اقتصادی فاقد منابع مالی کافی برای عملی نمودن رویای ساختن پلی به سوی جمهوری های آسیای مرکزی است (امین و ملکی، ۱۳۷۵: ۲۱۷). ۲- عدم وجود ثبات سیاسی و امنیتی در افغانستان: مهمترین محدودیت پاکستان، شرایط سیاسی و امنیتی غیر عادی و پیچیده افغانستان می‌باشد. راه های اصلی ارتباطی پاکستان به آسیای مرکزی از افغانستان عبور می‌نمایند. بنابراین، تا وقتی که شرایط عادی به افغانستان بازنگردد رویای پاکستان از ایجاد روابط موثر با کشورهای آسیای مرکزی به صورت غیر واقعی باقی خواهد ماند (امین و ملکی، ۱۳۷۵: ۲۱۸). ۳- حضور دیگر بازیگران بین‌المللی و سیاست های آنها: بازیگران بین‌المللی از جمله: روسیه، ترکیه، ایالات متحده آمریکا، قدرتهای غربی، کشورهای عربی، هندوستان، اسرائیل و بسیاری از کشورهای دیگر در حوزه آسیای مرکزی ذی‌نفع هستند و توانایی اقتصادی بیشتری برای نزدیکی به این منطقه را دارند (امین و ملکی، ۱۳۷۵: ۲۲۲).

۲-۳- دادن عمق استراتژیک به پاکستان در برابر هند

با دقت در سیاست های هند و پاکستان در جنوب غربی آسیا، می توان دریافت که این سیاست ها عمدتاً در تعارض بایکدیگر هستند. نماد این تعارض، سیاست های دو کشور در قبال افغانستان به عنوان مهم ترین کانون بحران در منطقه است. این دو کشور در افغانستان آشکارا یک بازی با حاصل جمع صفر و خشنونت بار را پیگیری می کنند و همین امر یکی از دلایل عدم شکل گیری ثبات پایدار در افغانستان است (توحیدی، ۱۳۹۰: ۲۷۷). سیاست شبه قاره ای پاکستان و وجود تهدید بزرگ برای آن کشور یعنی هندوستان، باعث شده است پاکستان سعی در امن کردن مرزهای دیگر خود با سایر کشورها داشته و با توجه به وجود زمینه های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در افغانستان تلاش نماید آن کشور را به حوزه عمق نفوذ سیاسی و نظامی خود تبدیل نماید. از این رو پاکستان در افغانستان، به عنوان همسایه خود؛ می باید از موضوع برتری برخوردار باشد و در همین راستا از نفوذ هند در افغانستان ممانعت به عمل می آورد (توحیدی، ۱۳۹۰: ۲۷۷).

تقویت طالبان که پاکستان با تمام توان به آن پرداخت، سبب گسترش حضور و نفوذ آن کشور در افغانستان شد. اما با حمله آمریکا به افغانستان برگ برنده سیاسی پاکستان از دستش رفت و پاکستان را در افغانستان در برابر دولتی قرار داد که دیگر وابسته به پاکستان نیست و مستقیماً به ایالات متحده وصل است و روابط بهتری با ایران و هند دارد. لذا پاکستان اگر در گذشته در سیاست شبه قاره ای خود از افغانستان تندر و استفاده کرده و پایگاهی برای تقویت مبارزین تندروی کشمیری پیدا نموده بود، اینک آن پایگاه را از دست داده و دیگر نمایندگی آمریکا را نیز در افغانستان ندارد لکن با وجود همه اینها به علت ادامه تهدیدات هند ناچار است همچنان افغانستان را مرزی امن و همراه برای خود داشته باشد. هند نیز با استفاده از فضای سیاسی جدید افغانستان سعی در نفوذ در آن کشور و غیر پاکستانی کردن حکومت آن دارد تا فشار سیاسی بیشتری بر رقیب خود پاکستان وارد نماید (عزتی و کاویانی، ۱۳۸۷-۱۳۸۶: ۱۶۹-۱۶۸).

۳-۳- تحت تاثیر قرار دادن روابط ایران و افغانستان

در روند تکوین روابط میان ایران و پاکستان، کشور افغانستان به عنوان یک متغیر مهم امنیتی حضور دارد. نقش افغانستان در این میان به دلیل مشترکات فرهنگی، قومی و دینی با هر دو کشور ایران و پاکستان پررنگ است. همین موضوع سبب شده است که دو کشور همسایه در تحولات افغانستان بسترهای نفوذ قابل اتکایی به دست آورند و در مواقعی نیز افغانستان حوزه رقابت و نفوذ

بیشتر این دو کشور باشد) جوادی ارجمند، بیدالله خانی و رضایی زاده، ۱۳۹۱: ۶۳). همان طور که ذکر شد افغانستان عمق استراتژیک پاکستان است و در صورتی که جولانگاه اسلام آباد باشد، مهمترین مولفه ای است که می‌تواند به ایجاد توازن نسبی قدرت پاکستان در مقابل هند در جنوب آسیا منجر شود (۳۲: ۲۰۰۸، Ali Khan and Ahmad) از این رو هیچ کشوری دیگری از جمله ایران نباید بتواند حوزه های نفوذ خود را در افغانستان گسترش دهد.

ایران هم از بعد ژئوپولیتیکی و هم ژئواکونومیکی و هم ژئوکالچری، از سیاست پاکستان در افغانستان ضربه دیده است و این موضوع از نظر ژئوپولیتیک و ژئوکالچر در زمان حکومت طالبان که اوج نفوذ پاکستان در افغانستان بود به حد اکثر خود رسید، اهداف ژئواکونومیکی پاکستان در همان زمان نیز، جایگزین شدن به جای ایران در برتری مسیر برای آسیای میانه از طریق افغانستان بود، لکن به علت جنگ و نا امنی توفیق چندانی به دست نیاورد. اما در حال حاضر که با حضور آمریکا در افغانستان، این کشور به ثبات نسبی امنیتی دست یافته است، این هدف پاکستان نیز در حال تأمین است (عزتی و کاویانی، ۱۳۸۷-۱۳۸۶: ۱۸۲-۱۸۱).

تنش در روابط ایران و پاکستان در سال ۱۹۹۸ وقتی به اوج خود رسید که طالبان تعدادی از دیپلمات های ایرانی در شهر مزار شریف را به قتل رساندند. ایران نیز با تمرکز قوای نظامی در امتداد مرزهای خود با افغانستان به آن عکس العمل نشان داد. پس از حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و اعلام آمریکا مبنی بر جنگ با تروریسم، ائتلاف های جدید استراتژیکی در سطح جهانی و منطقه ای شکل گرفت؛ که مهمترین آن تغییر سیاست پاکستان نسبت به طالبان و همراهی آن با آمریکا برای حمله به افغانستان بود که راه را برای بهبود روابط ایران و پاکستان هموار کرد (جوادی ارجمند، بیدالله خانی و رضایی زاده، ۱۳۹۱: ۶۴-۶۳).

۴- اهداف ژئواکونومیک

۴-۱- گشایش راه حیاتی ترانزیت بین پاکستان و بازار آسیای مرکزی

پاکستان، کشور افغانستان را به عنوان دروازه ای به سوی آسیای مرکزی می‌پندارد؛ لذا در صدد نفوذ در این کشور است تا زمینه گشایش راه ترانزیتی جهت دسترسی پاکستان به بازار های آسیای مرکزی را بین پاکستان و این منطقه فراهم کند. در حال حاضر کوتاهترین راه تجاری،

کاراکوروم^۱ است که از راولپندی، گیلجیت^۲ و خنجراب^۳ می‌گذرد و به شهر کاشغر^۴ و سپس به آلماتا، پایتخت قزاقستان می‌رسد و این راه از افغانستان عبور نمی‌کند. جاده‌های ارتباطی اصلی که از افغانستان عبور میکنند، یکی پیشاور- جلال‌آباد- ترمذ^۵ است که درکناره رودآمودریا به تاجیکستان می‌رسد و دیگری از کویته و چمن از طریق قندهار و هرات به آسیای مرکزی منتهی می‌گردد (امین و ملکی، ۱۳۷۵: ۲۱۴). مزیت اصلی جاده‌هایی که از افغانستان عبور می‌کند این است که نسبت به سایر راه‌ها خیلی کوتاه‌تر است. در صورت تامین امنیت راه‌های عبوری از افغانستان در هزینه و زمان انتقال محصولات تجاری صرفه‌جویی خواهد شد. طرح‌های گوناگون دیگری به منظور ایجاد خطوط راه آهن که از طریق افغانستان به آسیای مرکزی منتهی می‌شود پیشنهاد شده و بعضاً در حال اجرا است.

مزیت اصلی که پاکستان به جمهوری‌های آسیای مرکزی محصور در خشکی ارائه می‌دهد این است که تمامی جمهوری‌ها قادر خواهند بود از تسهیلات بندری کراچی استفاده برند. و همچنین مزیت دیگر، مسیر پاکستان کوتاه‌ترین راه برای انتقال محصولات صادراتی کشورهای آسیای مرکزی در رسیدن به بازارهای منطقه‌ای و جهانی است. جمهوری‌های آسیای مرکزی گاز، نفت، الکتریسته و مواد خام معدنی نظیر مس، کروم و سنگ آهن و سرب به پاکستان صادر کرده و در مقابل، کالاهای نساجی، سیمان، دارو، کفش، ماشین‌آلات و تجهیزات صادراتی وارد می‌نمایند (امین و ملکی، ۱۳۷۵: ۲۱۳).

تنها کریدور افغانستان است که هنوز مانعی برای دستیابی فیزیکی پاکستان به جمهوری‌های آسیای مرکزی و بالعکس است و برداشتن این مانع ارتباط و اتصال آسیای مرکزی با جنوب و جنوب غربی آسیا را عملی می‌سازد. با توجه به اینکه افغانستان گرفتاری ثباتی امنیتی است، این بی‌ثباتی مانع بزرگی محسوب می‌شود چراکه افغانستان تنها کلید و امکان دستیابی پاکستان به جمهوری‌های آسیای مرکزی می‌باشد (نوری، ۱۳۸۳: ۳۱۸). در صورت تحقق این راه ترانزیتی، تنها

^۱ Karakoram

^۲ Gilgit

^۳ Khunjab

^۴ Kashghar

^۵ Termez

پاکستان، افغانستان و جمهوری‌های آسیای مرکزی نیستند که بیشترین بهره را می‌برند بلکه سایر کشور های این قاره نیز بهره مند خواهند شد.

۴-۲- امکان دسترسی به منابع نفت و گاز کشورهای آسیای مرکزی

منطقه آسیای مرکزی دارای ذخایر عظیم نفت و گاز است. کشف میداین نفتی در اواسط دهه هشتاد مانند میدان نفتی تنگیز^۱ نشان داده که ظرفیت منطقه علی‌رغم ۱۵۰ سال بهره برداری از آن همچنان قابل توجه است. مجموع ذخایر نفتی تایید شده برای کشورهای آسیای مرکزی از ۱۵ تا ۳۱ میلیارد بشکه نفت و ذخایر گازی نیز از ۲۳۰ تا ۳۶۰ تریلیون مترمکعب می باشد (فیاضی، ۱۳۸۶: ۱۴۲). منابع نفت و گاز دریای خزر به خوبی شناخته نشده اند. اما بر اساس گزارش ها، این منابع از منابع دریای شمال و منابع پیدا شده درکاشگن که یکی از بزرگترین منابع در طی سه دهه می باشد نیز فراتر رفته است. این منابع پس از خاورمیانه منابع آتی انرژی محسوب می شود (نوری، ۱۳۸۳: ۲۹۶).

این حجم عظیم از نفت و گازسبب شده است که بسیاری از کشور ها بدنبال دست یابی به این منابع باشند. پاکستان نیز بدنبال دست یابی به این منابع وافر خدادی است، لذا حضور پاکستان درافغانستان دربعد اقتصادی اینگونه توجیه پذیراست.

۴-۳- تبدیل افغانستان به بازار کالاهای مصرفی

درفغانستان ازآغاز تاسیس دولت جدید درماه دسامبر سال ۲۰۰۱ تاکنون؛ باوجود تزریق امکانات بی نهایت زیاد مالی و نقدینگی فراوان از سوی جامعه بین المللی مخصوصا ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا، ژاپن، بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، بانک توسعه آسیایی و سایر کشورهای دوست به اقتصاد افغانستان که حجم آن درحدود ۱۴۰ میلیارد دلار آمریکایی تخمین زده می شود، متاسفانه اقتصاد افغانستان دربنیاد های اساسی مانند تولید صنعتی، کشاورزی ودرنتیجه فراهم نمودن زمینه صادرات رقابتی، ایجاد اشتغال، فقرزدایی وایجاد توازن درواردات وصادرات رشد مطلوب نداشته است. آمارهای رسمی نشان می دهد که طی سال های گذشته نه تنها تراز تجاری^۲ (فاصله بین واردات وصادرات) این کشورکاهش نیافته است بلکه از سال ۲۰۰۹

^۱ Tengiz

این میدان نفتی درشمال غربی قزاقستان موقعیت دارد.

^۲ Balance of trade

بدینسو این کسر تراز تجاری تشدید نیز شده است، صادرات کم و کمتر شده و برعکس واردات ازدیاد یافته است (حافظی، ۱۳۹۵: ۴). به طور مثال در سال مالی ۲۰۱۰ و ۲۰۱۱ کل صادرات افغانستان ۳۸۹ میلیون دلار، واردات ثبت شده رسمی ۵ میلیارد و ۱۵۴ میلیون دلار و کسر تراز تجاری این کشور ۴ میلیارد و ۷۶۵ میلیون دلار آمریکایی ثبت شده است. در حالی که در سال مالی ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ کل صادرات کشور ۳۷۶ میلیون دلار، واردات ثبت شده رسمی ۶ میلیارد و ۳۹۰ میلیون دلار و کسر تراز تجاری افغانستان ۶ میلیارد و ۱۴ میلیون دلار است (حافظی، ۱۳۹۵: ۵).

این آمار نشان می دهد که افغانستان عملاً به یک کشور مصرف کننده تبدیل شده است. بیشتر محصولات صنعتی، کشاورزی و دارویی مورد نیاز خود را از پاکستان وارد می کند. ارزش کالاهای وارد شده از پاکستان در شش ماه اول سال ۲۰۱۴ به ۳/۸ میلیارد دلار رسید. در حالی که این رقم برای دوره مشابه در سال ۲۰۱۵، ۵ میلیارد دلار بود. در این مدت شش ماه میزان صادرات افغانستان به پاکستان ۵ درصد افزایش داشته است. بیشتر اقلام صادراتی افغانستان را میوه و گیاهان دارویی تشکیل می دهد (www.bbc.com). محصولات وارداتی از پاکستان، بیش از پنجاه درصد کل واردات افغانستان را شامل می شود، بنابراین افغانستان تبدیل به بازار مصرف انواع کالاهای وارداتی از پاکستان است.

در ۱۹ اوت ۲۰۱۶ حکومت پاکستان به سبب درگیری های سبک مرزی با افغانستان، مرز اسپین بولدک را برای مدت محدود بست که این امر سبب شد صادرات محصولات افغانستان به پاکستان واز آنجا به هند و سایر کشورها مختل شود، همچنین واردات از پاکستان برای چند روزی متوقف شد. این اقدام پاکستان اگر ادامه پیدا می کرد، تجار و مردم افغانستان بسیار متضرر میشدند. لذا سبب شد تا دولت افغانستان بدنبال مسیر های دیگر برای دسترسی به بازارهای جهانی و کاهش وابستگی به پاکستان باشد. سرمایه گذاری هند و افغانستان روی بندر چابهار به همین سبب صورت گرفته است.

نتیجه

تحولات ۴۰ سال اخیر افغانستان سبب شد تا پای بازیگران منطقه ای و جهانی در عرصه سیاسی و نظامی افغانستان باز شده و بازیگران داخلی علناً تبدیل به مهره های بازیگران خارجی

شود. نفوذ کشورهای خارجی تا آنجا پیشرفته که صلح و جنگ در افغانستان به دست آنها افتاده است. یکی از این بازیگران اصلی در تحولات ۴۰ سال اخیر افغانستان، کشور پاکستان بوده است. نفوذ پاکستان در دهه نود میلادی به اوج خود رسید به گونه ای که برای دست یابی به اهداف خود گروه طالبان را به وجود آورد و زمینه را برای حاکم ساختن دولت دست نشانده طالبان در افغانستان فراهم کرد. از سال ۲۰۰۱ به بعد هرچند نفوذ پاکستان کم‌رنگ شده اما باز هم این کشور یکی از بازیگران اصلی خارجی و فعال در سیاست افغانستان می باشد.

پاکستان از حضورش در افغانستان بدنبال دست یابی به اهدافی است این اهداف و مقاصد عبارتند از: ۱- اهداف ژئوپولیتیک؛ که شامل ایجاد یک دولت همسو و ضعیف در افغانستان، نادیده گرفتن مسئله مورد مناقشه خط دیوراند و تضعیف قدرت و توانایی ملی افغانستان می باشد. ۲- اهداف ژئوکالچر؛ که موارد همچون حمایت ابرازی از قوم پشتون و بسط نفوذ ایدئولوژیک در افغانستان را در بر می گیرد. ۳- اهداف ژئواستراتژیک؛ شامل دسترسی مستقیم به منطقه آسیای مرکزی، دادن عمق استراتژیک به پاکستان در مقابل هند و تحت تاثیر قرار دادن روابط ایران و افغانستان میشود. ۴- اهداف ژئواکونومیک؛ که شامل گشایش راه حیاتی ترانزیت بین پاکستان و آسیای مرکزی، امکان دست رسی به منابع نفت و گاز کشورهای آسیای مرکزی و تبدیل شدن افغانستان به بازار کالاهای مصرفی پاکستان می باشد.

منابع

- ارزگانی، مسیح (۱۳۸۷)، *افغانستان رنگین کمان اقوام*.
- اطاعت، جواد و ابراهیم احمدی (۱۳۹۳)، «تحلیل مهمترین منابع تنش و تهدید در روابط پاکستان و همسایگان»، *فصلنامه مطالعات سیاسی*، شماره ۲۶، صص ۱-۳۶.
- امین، طاهر و قاسم ملکی (۱۳۷۵)، «پاکستان و کشورهای آسیای مرکزی»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۱۶، صص ۲۰۷-۲۲۴.
- توحیدی، زهرا (۱۳۹۰)، «اهداف هند و پاکستان در سازمان همکاری شانگهای»، *پژوهش نامه سیاست خارجی*، شماره ۳۰، صص ۲۸۲-۲۶۱.
- جوادی ارجمند، محمد جعفر، آرش بید الله خانی و پیمان رضای زاده (۱۳۹۱)، «تحلیل ژئواستراتژیک روابط ایران و پاکستان با تاکید برعامل امنیتی»، *فصلنامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان*، سال چهارم، شماره دوازدهم، صص ۷۶-۵۱.
- حافظی، آذرخش (۱۳۹۵)، «اقتصاد مصنوعی و کسر بیلانس تجارت جارجی افغانستان»، *مجله اقتصاد بازار*، شماره اول، صص ۴-۵.
- رشیدی، احمد و صفی الله شاه قلعه (۱۳۹۱)، «مبنای فکری ضدیت طالبان پاکستان با شیعیان»، *مطالعات سیاسی جهان اسلام*، شماره ۲، صص ۱۱۲-۹۳.
- سینای، وحید و علی صادق اکبری (۱۳۹۳)، «تاثیر جمعیت علمای اسلام در پاکستان بر طالبان افغانستان»، *مطالعات اورآسیای مرکزی*، دوره ای ۷، شماره ۱، صص ۱۰۱-۱۲۰.
- شفیعی، نوذر، اقدس اقبال و زهرا ثالثی (۱۳۸۹)، «نقش سرویس اطلاعات پاکستان در طولانی شدن بحران امنیت افغانستان»، *فصلنامه آفاق امنیت*، شماره ۹، صص ۱۳۷-۱۵۲.
- شفیعی، نوذر (۱۳۸۵)، «نقش دیوبندیسلم درسیاست و حکومت پاکستان با تاکید بر جمعیت علمای اسلام»، *فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام*، شماره ۲۸، صص ۶۹-۹۲.
- عارفی، محمداکرم (۱۳۷۸)، «مبانی مذهبی و قومی طالبان»، *فصلنامه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم*، شماره ۴، صص ۲۱۲-۱۹۱.
- عزتی، عزت الله (۱۳۸۷-۱۳۸۶)، «سیاست منطقه ای پاکستان در شبه قاره و تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مطالعات دفاعی استراتژیک*، شماره ۳۱ و ۳۲، صص ۱۸۶-۱۵۹.

- فیاضی، محسن (۱۳۸۶)، « رقابت پیرامون انرژی آسیای مرکزی و قفقاز»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۶۰، صص ۱۶۸-۱۴۱.
- کلاتری، محمدجلال (۱۳۸۷)، «تاملی برسیایت خارجی پاکستان در قبال افغانستان»، *رویدادها و تحلیل‌ها*، شماره ۲۲۳، صص ۳۸-۴۷.
- گروه پژوهش (۱۳۸۹)، « گزارش: پاکستان و بازسازی نفوذ در افغانستان»، *فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام*، شماره ۴۲، صص ۲۵۴-۲۳۷.
- مسعود نیا، حسین و صفی‌الله شاه قلعه (۱۳۸۸)، « بررسی علل رفتار خشونت‌آمیز نیروهای اسلامی در پاکستان با تاکید بر طالبانسم»، *فصلنامه دانش سیاسی*، شماره ۹، صص ۲۱۹-۱۹۳.
- نوری، مقصودالحسن (۱۳۸۳)، « پاکستان در جستجوی منابع انرژی آسیای مرکزی: ضرورت کریدور افغانستان»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۴۷، صص ۲۹۳-۳۲۰.

-Ali khan, Zahid and Shabir Ahmad (۲۰۰۸), "Pakistan and Iran in Afghanistan: from Soviet intervention to the Fall of Taliban", *Central Asia jurnal*, Mo.۶۴, pp: ۲۸-۴۲.

-<http://www.bbc.com/persian/Afghanistan/۲۰۱۴/۱۲/۱۴۱۲۲۶/k۰۵-afghan-pakistan-trade-decreased>.

بررسی مقایسه‌ای سیاست خارجی ایران و افغانستان در قبال آمریکا (۲۰۱۳-۲۰۰۱)

سید مهدی موسوی

چکیده

سیاست خارجی مقایسه‌ای در مطالعه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هر چند در بخش مقایسه ادوار مختلف سیاست خارجی این کشور بخصوص مقایسه روسای جمهور مختلف تا حدی صورت گرفته اما مقایسه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با دیگر کشورها اعم از کشورهای بسیار شبیه یا بسیار متفاوت، توسعه نیافته است. از این رو همان گونه که در بخش سابقه تحقیق اشاره خواهیم کرد به نظر می‌رسد گسترش مطالعات مقایسه‌ای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با دیگر کشورها بتواند منجر به توسعه مطالعات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و نظریه پردازی در این حوزه گردد. افزون بر این مطالعات مقایسه‌ای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و دیگر کشورها می‌تواند تصور مطرح شده در ادبیات موجود مبنی بر استثناء بودن آن را نیز تعدیل کند. در این مقاله به مقایسه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و افغانستان در قبال ایالات متحده آمریکا پس از ۲۰۰۱ می‌پردازیم. سوال اصلی این است که به رغم شباهت‌های تاریخی-فرهنگی، دینی-مذهبی، ژئوپلیتیکی و سیاسی ایران و افغانستان چرا این دو کشور سیاست خارجی متفاوت در مقابل آمریکا اتخاذ کرده‌اند؟ به عبارت دیگر، به رغم شباهت‌های تاریخی-فرهنگی، سیاسی و جغرافیایی میان ایران و افغانستان چه عامل یا عواملی موجب تفاوت رویکرد سیاست خارجی آنها در قبال ایالات متحده آمریکا در یک و نیم دهه اخیر بوده است؟ فرضیه این مقاله این است که عامل ساختار نظام بین الملل از یکسو و شخصیت رهبران سیاسی-اجرایی دو کشور ایران و افغانستان از سوی دیگر، بیشترین تأثیر را در تفاوت رویکرد سیاست خارجی آنها در قبال ایالات متحده آمریکا داشته است. برای بررسی فرضیه از نظریه تلفیقی جیمز روزنا استفاده می‌شود.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، ایران، افغانستان، آمریکا، شخصیت رهبران، ساختار نظام بین-

المل

مقدمه

به رغم اختلاف نظر میان نظریه پردازان سیاست خارجی در باره ریشه های سیاست خارجی دولتها و متغیرهای تاثیرگذار بر آن اما مرزهای این رشته فرعی ثابت مانده است. به عبارت دیگر تمرکز اصلی سیاست خارجی بر مطالعه سیاستها و کنش های دولت های ملی در مواجهه با دنیای خارج قرار دارد. در جهت نظریه پردازی در این رشته فرعی اما برخی بر این باور بوده و هستند که مهم ترین شیوه همانا مطالعه مقایسه ای سیاست خارجی است که می تواند شامل مقایسه سیاست خارجی یک کشور در دوره های مختلف یا مقایسه سیاست خارجی چند کشور باشد. مطالعه مقایسه ای سیاست خارجی می تواند به نتایجی منتج شود که در نهایت به رشد نظریه های عام سیاست خارجی مساعدت نماید. در این راستا مطالعات مقایسه ای گسترده در حوزه سیاست خارجی به ارایه تعاریفی مشخص از سیاست خارجی، ارایه متغیرهای قابل اندازه گیری در تبیین سیاست خارجی، ایجاد بانک های اطلاعاتی سیاست خارجی کشورها، استخراج عوامل متعدد تاثیرگذار بر سیاست خارجی و در نهایت فرضیه های مختلف توضیح دهنده سیاست خارجی منجر شده است.

سیاست خارجی مقایسه ای در مطالعه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هر چند در بخش مقایسه ادوار مختلف سیاست خارجی این کشور بخصوص مقایسه روسای جمهور مختلف تا حدی صورت گرفته اما مقایسه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با دیگر کشورها اعم از کشورهای بسیار شبیه یا بسیار متفاوت، توسعه نیافته است. از این رو همان گونه که در بخش سابقه تحقیق اشاره خواهیم کرد به نظر می رسد گسترش مطالعات مقایسه ای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با دیگر کشورها بتواند منجر به توسعه مطالعات سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و نظریه پردازی در این حوزه گردد. افزون بر این مطالعات مقایسه ای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و دیگر کشورها می تواند تصور مطرح شده در ادبیات موجود مبنی بر استثناء بودن آن را نیز تعدیل کند.

در این مقاله به مقایسه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و افغانستان در قبال ایالات متحده آمریکا پس از ۲۰۰۱ می پردازیم. همان گونه که بیان کردیم هدف اصلی سیاست خارجی مقایسه ای، شناخت عوامل تاثیرگذار در تصمیمات ناظر بر سیاست خارجی و تدوین نظریات و الگوهای فراگیر از سیاست خارجی دولت هاست. در رهیافت مقایسه ای، ما بدنبال مقایسه سیاست

خارجی دولت‌ها براساس متغیرهای توضیحی مورد نظر، به تفاوت‌ها و شباهت‌ها درسیاست خارجی کشورها در قبال یکدیگر یا طرف سوم، با هر موضوع خاص دیگر هستیم که در این مقاله به تفاوت‌ها در سیاست خارجی دو کشور جمهوری اسلامی ایران و افغانستان در قبال ایالات متحده پرداخته خواهد شد.

جمهوری اسلامی ایران و افغانستان دو کشور همسایه‌ای هستند که به لحاظ تاریخی در یک حوزه تمدنی قرار داشتند، از این رو تاریخ طولانی و مشترکی را پشت سر گذاشتند و نزدیک به سه قرن قبل در یک محدوده جغرافیای محسوب می شدند. از لحاظ فرهنگی مشترکات زیادی دارند، از جمله زبان مشترک که نزدیک به پنجاه درصد مردم افغانستان به زبان فارسی دری تکلم می کنند و تبدلات فرهنگی وسیعی در بین آنها وجود دارد که در هیچ مقطع زمانی قطع نشده است. از لحاظ دینی و مذهبی نیز، این دو کشور مسلمان هستند و نزدیک به سی درصد مسلمانان افغانستان را شیعیان تشکیل می دهد. از نظر موقعیت ژئوپلیتیکی این دو کشور در موقعیت حساس سرزمینی قرار دارند که ایران جایگاه بی نظیری در منطقه خاورمیانه دارد و افغانستان از این منظر در قلب آسیا قرار گرفته است که منطقه خاور میانه را به آسیای مرکزی و شرق آسیا وصل می کند. همچنین به لحاظ سیاسی این دو کشور باور به نظام مردم سالار دارند اما با تفاوت‌هایی که نظر به برخی از ویژگیهای خاص هر دو کشور متفاوت است.

یکی از حوزه های بسیار مهم سیاست خارجی ایران و افغانستان مربوط به جهت گیری ایندو کشور در قبال قدرت های بزرگ از جمله ایالات متحده آمریکا، اتحادیه اروپا، روسیه و چین است. ما در این مقاله می خواهیم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و افغانستان را در قبال آمریکا در مقطع پس از حادثه سپتامبر ۲۰۰۱ بررسی کنیم. حال سوال اصلی این است که به رغم شباهت‌های تاریخی-فرهنگی، دینی- مذهبی، ژئوپلیتیکی و سیاسی ایران و افغانستان چرا این دو کشور سیاست خارجی متفاوت در مقابل آمریکا اتخاذ کرده اند؟ به عبارت دیگر، به رغم شباهت‌های تاریخی- فرهنگی، سیاسی و جغرافیایی میان ایران و افغانستان چه عامل یا عواملی موجب تفاوت رویکرد سیاست خارجی آنها در قبال ایالات متحده آمریکا در یک و نیم دهه اخیر بوده است؟ فرضیه این مقاله این است که عامل ساختار نظام بین الملل از یکسو و شخصیت رهبران سیاسی-اجرایی دو کشور ایران و افغانستان از سوی دیگر، بیشترین تأثیر را در تفاوت رویکرد سیاست خارجی آنها در قبال ایالات متحده آمریکا داشته است.

ایران و افغانستان: شباهت‌ها و تفاوت‌ها

چهارچوب نظری

مدل پیوستگی جیمز روزنا» به عنوان مدل ترکیب دو سطح تحلیل سیاست خارجی

جیمز روزنا با ارائه «پیش‌نظریه سیاست خارجی» خود و همچنین مدل «پیوستگی سیاست خارجی» زمینه را برای اتصال دو سطح تحلیل خرد و کلان فراهم کرد (Rosenau, ۱۹۷۱: ۹۸). در همین راستا، جیمز روزنا در سطح خرد به چهار عامل شخصیت فردی تصمیم‌گیرندگان، نقش، حکومت و عوامل اجتماعی توجه داشت و به این عوامل، عامل مهم محیط بین‌الملل را نیز اضافه کرد که بصورت کل آنها را به عوامل داخلی و عواملی خارجی می‌توان تقسیم کرد. عوامل داخلی را عبارتند از فرد که شامل ارزش‌ها، باورها، برداشت‌ها، ایدئولوژی و ویژگی‌های فردی افراد میدانند. عامل دوم متغیر نقش است که شامل شرح مشاغل، قواعد رفتاری رؤسای جمهور، وزیران، مقامات عالی رتبه حکومت، نمایندگان مجلس و غیره می‌شوند. عامل سوم متغیر دیوان سالاری (بوروکراتیک) است که ساختار و فرایند یک حکومت و تأثیر آن بر سیاست خارجی را شامل می‌شود. و بلاخره آخرین متغیر سطح خرد را متغیر ملی میدانند که متغیرهای نظامی و اقتصادی را در برمی‌گیرد. و نیز در سطح کلان عامل خارجی یعنی متغیر نظام بین‌الملل را ذکر می‌کند که ساختار قدرت در نظام بین‌الملل و ارزش‌های حاکم بر نظام بین‌الملل را در برمی‌گیرد (ارجمند، ۱۳۹۰: ۵). متغیر، تمامی جنبه‌های تصمیم‌گیرندگان یعنی ارزش‌ها، استعدادها و تجربیات پیشین آنها را شامل می‌شود. جنبه‌هایی که گزینه‌های سیاست خارجی و یا رفتارشان را از دیگر تصمیم‌گیرندگان متمایز می‌کند.

عامل محدودیت‌ها و مقدرات محیطی را می‌توان به عنوان اثرگذارترین عامل بر سیاست خارجی این کشورها قلمداد کرد. زیرا جمهوری اسلامی ایران به دلایل نوع نظام حاکم و ساختار ایدئولوژی‌گرا در تقابل با غرب و بعضی کشورهای منطقه قرار گرفته است و افغانستان نیز بدلیل مداخلات کشورهای خارجی و نیز به علت نیاز به حمایت این کشورها که ضرورتاً محدودیت‌ها و تقاضاهای ناشی از این محیط را متقبل شده و به شدت از نظام بین‌المللی متأثر شده‌اند و از لحاظ دیگر، «جیمز روزنا جایگاه کشورها را در چگونگی تعامل با نظام بین‌الملل را در الگوهای چهارگانه ای مورد بررسی قرار داده است». دسته اول کشورهاست که بیش‌تر تأثیرگذارند تا تأثیرپذیر مانند (مانند ایالات متحده آمریکا). دسته دوم، بیش‌تر تأثیرپذیرند از نظام بین‌الملل بطور

نمونه (کشور کوچک لبنان). دسته سوم، واحدهای سیاسی هستند که به تحولات و دگرگونی‌های جهانی کمتر تأثیر می‌گذارند و نیز از آن تأثیر اندکی می‌پذیرند. مانند سوئیس. چهارم، واحدهای سیاسی هستند که هم برنظام بین‌الملل تأثیر می‌گذارند و هم به میزان قابل توجهی از نظام بین‌الملل متأثر می‌گردند (اطاعت، ۱۳۹۲: ۱۲) کشور ایران و افغانستان را میتوان به دلایل متفاوت از لحاظ امنیتی یا موضوعات دیگری در صحنه بین‌المللی و منطقه‌ای تأثیر گذار دانست و در دسته چهارم قرارداد و نقطه مشترک در سیاست خارجی آن نیز قایل شد و بر این اساس می‌توان با متغیرهای فرد و نظام بین‌الملل سیاست خارجی این دو کشور را مورد بررسی قرار داد. و همچنین به نظر می‌رسد بر اساس مدل «پیوستگی روزنا»، همین ترتیب عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی این کشورها که فرد را مهم‌ترین عامل و جامعه را آخرین عامل در جهت‌گیری سیاست خارجی و چگونگی آن قرار داده است - بتوان دو عامل مذکور که از نظر روزنا در اولویت قرار دارند و هدف ما نیز در این مقاله استفاده از این دو متغیر می‌باشد، که عبارتند از فرد و محیط بین‌المللی است به تجزیه و تحلیل سیاست خارجی و سپس به مقایسه آن‌ها پرداخته خواهد شد.

۱. ایران و آمریکا از ۱۹۷۹ الی ۲۰۰۱

با وقوع انقلاب اسلامی در ایران، تحول و دگرگونی عمیقی در روابط ایران و آمریکا ایجاد شد. پیروزی انقلاب اسلامی که جهت‌گیری سیاست خارجی ایران را دگرگون کرد، دارای ماهیت بیگانه ستیز و استبداد ستیز بود. در واقع واکنشی به سیاست‌های دخالت جویانه آمریکا در منطقه و بویژه ایران به شمار میرفت. دولت موقت انقلاب، با ظالمانه خواندن و ابطال کردن کلیه تعهدات رژیم پیشین، از چارچوب سیستم امنیتی آمریکا خارج شد و «شورای انقلاب» به لغو یک‌جانبه قرار دادهای ۱۹۲۱ با اتحاد شوروی و همچنین قرار داد ۱۹۵۹ با آمریکا مبادرت نمود. به کارگیری این رویه از سوی ایران واکنش سیاسی و امنیتی آمریکا در مقابل انقلاب اسلامی را در پی داشت (جواد، ۱۳۸۲: ۸۵). ایران که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، موضعی ضد امریکایی اتخاذ کرده بود و با هرگونه سیستم امنیتی غرب در منطقه مخالفت نمود و به کشوری ضد امپریالیست و ضد امریکایی تبدیل شد و جهت‌گیری سیاست خارجی و رفتار امنیتی آن بطور کلی تغییر یافت. جدال‌های ایدئولوژیک ایران در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، عمدتاً علیه آمریکا سازماندهی شد، زیرا آمریکا محور اصلی قدرت در سیاست بین‌الملل محسوب می‌گردد (متقی، ۱۳۸۵: ۴۵-۴۶). اما چالش ایران و آمریکا در سال‌های پس از یازده سپتامبر وارد

مرحله‌ی جدیدی شد که تشدید اقدامات و تهدیدات و اخیراً طرح مسأله‌ی «سلاح هسته‌ای و کشتار جمعی» برچالش‌های قبلی افزود و جنجال آفرینی‌ها، اغتشاشات، هرج و مرج برای تکمیل و تأثیرگذاری بیشتر تهدیدات امنیتی سازماندهی و اجرا شد، اما نتیجه‌ی چندانی برای آمریکا نیز نداشته است (منصوری، ۱۳۸۲: ۸۴).

۲. ایران و آمریکا از ۲۰۰۱ الی ۲۰۱۳

۲-۱. سیاست خارجی خاتمی در قبال آمریکا

۱-۲-۱. تأثیر شخصیت خاتمی

طرح مسأله مذاکره با آمریکا و کاهش تنش میان دو کشور چه در داخل و چه در خارج در این دوره به صورت جدی مطرح شد که البته با توجه به اصرار آمریکا بر سیاست‌های خصمانه بر علیه کشور ما و عزم رهبری نظام و مردم برای حفظ آرمانها و ارزش‌های انقلاب، زمزمه‌های برخی جریان‌های سیاسی داخلی در این زمینه، راهی بجایی نبرد. مسأله دیگر در سیاست خارجی کشور مسأله پرونده هسته‌ای کشور بود که تحت تأثیر نگرش تنش زدایی حاکم بر این دولت به سمت تعامل و اعتماد سازی پیش رفت که هر چند اصل مسأله تعامل و اعتماد سازی مسأله در این برهه لازم بود اما درعمل به دلیل زیاده خواهی آمریکا و انفعال بیش از حد از سوی برخی مسئولین اجرایی کشور ما به نتیجه مناسبی نینجامید و موجب زیاده خواهی بیشتر این کشورها شد (فلاحی، ۱۳۸۶: ۶۷). آقای خاتمی در قبال آمریکا، کوشید، تا ابتدا تنش بین دو ملت را به منظور شروع یک گفتگوی سالم با این کشور کاهش دهد. او درگشایش باب گفتگو با مردم و نهادهای غیر دولتی آمریکا موفق بوده است. هرچند ارزش حرکت اونسبت به آمریکا (از جانب آمریکائی‌ها) به طور کامل شناخته نشده است، اما به نظر می‌رسد وی در باره برخوردی که نسبت به آمریکا در پیش گرفته بود خوشبین بود (یزدی، ۱۳۸۴: ۲۸۵). وی ماهیت روابط دو کشور را ناشی از سوء سیاست دولتمردان کاخ سفید تعبیر کرد، وی علت رفتارهای تند مردم ایران علیه آمریکائی‌ها بعد از انقلاب اسلامی را تحقیر ملت ایران طی پنجاه سال گذشته توسط آمریکائیها دانست. آقای خاتمی در این مصاحبه ضمن استقبال از ایجاد رابطه فرهنگی میان دو ملت ایران و آمریکا، سیاستمداران آمریکایی را ایستاده در زمان توصیف کرد که هنوز نتوانستند فضای حاکم بر جنگ سرد را فراموش کنند و سیاست‌های خود را مبتنی بر آموزه قدرت نظامی دیکته می‌کنند (دبیرزاده، ۱۳۸۲: ۳۴). مهمترین و مشکل‌ترین بعد سیاست تشنج زدایی در این دوره، تلاش

برای کاهش سطح تنش و رویارویی بین ایران و آمریکا بود. به گونه‌ای که آقای رئیس جمهور خاتمی در گردهمایی رؤسای نمایندگی‌های جمهوری اسلامی در خارج از کشور گفته بود «جمهوری اسلامی ایران نه تنها خواهان استقرار یک نظام مردم سالار در درون خود است، بلکه منادی و دعوت‌کننده به نوعی دموکراسی بین‌المللی است». اما متأسفانه این سیاست خارجی آقای خاتمی، با وقوع حادثه یازده سپتامبر دچار دگرگونی عمیقی شده بود، زیرا تأثیرات ناشی از این رویداد بر سیاست خارجی دولت هشتم بی سابقه بود. و در رابطه ایران و آمریکا تحول بزرگی ایجاد نمود که باعث شد آقای خاتمی سیاست خارجی خود را با تأثیر از این واقعه در قبال آمریکا تدوین نماید، که تأثیرات ناشی از آن و اتحاد سیاست خارجی ایران در قبال بحران افغانستان و عراق در بخش قبلی مورد بررسی قرار گرفت. اما مسئله خیلی مهمی دیگری که روابط بین دو کشور را به سمت بحران برد، مسئله فعالیت‌های هسته‌ای ایران بود (اسدی، ۱۳۸۷: ۲۳۸) اما قبل از اینکه به مسئله بحران هسته‌ای بپردازیم، گفتگوی تمدن‌ها که توسط شخص رئیس جمهور آقای خاتمی مطرح شد تأثیرات قابل توجهی در رابطه ایران و غرب، بخصوص آمریکا داشته است که بصورت مختصر در اینجا به آن خواهیم پرداخت.

۳-۱. گفتگوی تمدن‌ها

مسلماً بررسی روابط ایران با آمریکا در دوره خاتمی را بایستی با نظریه گفتگوی تمدن‌ها شروع کرد. این نظریه در شرایطی ارائه شد که جدال‌های فرهنگی و تمدنی به عنوان ایستار اصلی در روابط بین الملل مورد بحث قرار گرفته بود. خاتمی درصدد برآمد تا ادبیات و شکل بندی‌های تعارضها را دگرگون کند. او تفسیر صلح آمیزی از اسلام ارائه کرد. وی بر این اعتقاد بود که ادیان هیچ گونه ستیزی با یکدیگر ندارند و تمامی ادیان در راستای عدالت، صلح و توسعه آرمان‌های انساندوستانه ایفای نقش می‌کنند. بنابراین آنچه را که به جدال و منازعه منجر می‌شود را می‌توان شکل تحریف شده‌ای از برداشت‌های ایدئولوژیک دانست. در این رابطه خاتمی تلاش کرد تا تصویر جدیدی از رهیافت‌های اسلام ارائه کند. گفتگوی تمدن‌ها نیز در واقع طرح عملی دولت جمهوری اسلامی ایران به منظور تنش‌زدایی در سیاست خارجی است. خاتمی با رد اندیشه برخورد تمدن‌ها، از اصل گفتگو میان مذاهب، فرهنگ‌ها و ملت‌ها هواداری می‌کرد او به وابستگی متقابل جوامع، فرهنگ‌ها و اقتصادها باور داشت و هوادار نوعی سیاست خارجی خلاق استوار بود. به باور وی، این سیاست خارجی باید با پرهیز از خشونت و برقراری مناسبات دوستانه با همه

کشورها مادام که آنها با هم استقلال ایران را به رسمیت بشناسند و هم در برابر آن پیگیر سیاستی تجاوزکارانه نباشد پایه‌گیرد (دبیرزاده، ۱۳۸۲: ۱۶۷). در این دوران شاهد سه بحران هستیم که بحران افغانستان، بحران عراق و بحران هسته‌ای که با مشارکت فعال ایران بسیاری از مسائل رفع شد که تأثیرات بحران افغانستان و عراق در بخش قبلی مورد بررسی قرار گرفت اما بحران هسته‌ای و سیاست خارجی آقای خاتمی را در خصوص فشار این بحران از طرف آمریکا مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲-۳. بحران هسته‌ای در روابط ایران و آمریکا

بعد از اعلام رسمی سید محمد خاتمی در ۲۲ بهمن ۱۳۸۱ از فعالیت‌های هسته‌ای صلح آمیز ایران، بحران هسته‌ای ایران در شهریور ماه ۱۳۸۲ با گزارش محمد البرادعی به شورای حکام، مبنی بر اینکه ایران بعضی از فعالیت‌های هسته‌ای خود را پنهان کرده است، به اوج خود رسید. این امر باعث شد تا شورای حکام آژانس در نشست ۲۱ شهریور با تصویب قطعنامه‌ای انجام موارد زیر را از ایران در خواست نماید: متوقف ساختن بی‌درنگ و کامل غنی‌سازی اورانیم، امضای فوری و پروتکل ۲+۹۳، اعلام ریز برنامه‌های هسته‌ای خود به آژانس. قطعنامه همچنین خواستار حل و فصل کلیه مسائل، حداکثر تا نهم آبان ماه ۱۳۸۲ شد. همچنین این سیاست باعث می‌شد ایران در برابر تعهداتی که می‌پذیرفت تضمین‌های نیز در چارچوب NPT و پروتکل دریافت کرد. در چارچوب سیاست «توازن و تضمین»، سرانجام جمهوری اسلامی تعامل و توافق با سه کشور بزرگ اروپایی به نمایندگی از اتحادیه اروپا را برگزید (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۴۴۵-۴۸۶).

۲-۲-۱. تأثیر نظام بین‌الملل

در آغاز دولت خاتمی، تشکیل اجلاس سران سازمان کنفرانس اسلامی در تهران و ریاست سه ساله ایران بر این سازمان فرصت مناسبی برای سیاست خارجی ایران به وجود آورد. در این دوره، حمله آمریکا به افغانستان و عراق و تدبیر برای حفظ امنیت ملی یکی از مهمترین اولویت‌های سیاست خارجی کشور بود. در خصوص طرح پرونده هسته‌ای ایران در آژانس بین‌المللی، هرچند در دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی با شروع مذاکره با سه کشور اروپایی گام‌های مثبتی برداشته شد، اما در ادامه به دلیل مخالفت‌های آمریکا و عدم برخورداری کشورهای اروپایی از اختیار و قدرت لازم برای مذاکره، روابط ایران با کشورهای غربی خدشه دار شد و این امر موجب

شد افکار عمومی نسبت به همکاری سازنده با کشورهای غربی دچار یأس شود و از همین رو، مذاکرات هسته‌ای در پایان دولت آقای خاتمی با مشکلات زیاد مواجه گردید (واعظی، ۱۳۸۹: ۱۳۲).

شاید بتوان گفت که در دوره که ذکر شد، محیط بین الملل نسبت به سایر عوامل تأثیری بسیار بیشتر بر تغییر سیاست خارجی ایران برجای گذاشته است. دولت جمهوری اسلامی ایران بعد از حادثه یازده سپتامبر سیاستی عمل گرا، صلح جو و مبتنی بر تنش زدایی و همزیستی مسالمت آمیز را در قبال غرب بخصوص آمریکا اتخاذ نمود (رمضانی، ۱۳۸۱: ۱۲۳).

۲-۱. قرارداد نام ایران در فهرست کشورهای اهریمنی و متهم کردن به تلاش جهت تولید سلاح کشتار دسته جمعی و بحران هسته‌ای: در اواخر دوره ریاست جمهوری کلینتون در سال ۲۰۰۰، ایالات متحده، ایران را کشوری که مایه نگرانی است، توصیف می‌کرد (Kamarava, ۲۰۰۸: ۴)، جورج بوش آن را به بخشی از محور اهریمنی تبدیل کرد. لذا سناریویی علیه دولت ایران ترتیب داده شد که آغاز آن به گزارش محمد البرادعی به نشست ۲۶ خرداد ۱۳۸۲ ژوئن ۲۰۰۳ شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی بر می‌گردد (زهرائی، ۱۳۸۳: ۴۹۷ و ۲۰۰۵، Crosi).

۲-۲. افزایش تهدیدات منطقه‌ای آمریکا بر ایران

۱. حمله آمریکا به افغانستان و عراق

پس از رویداد یازده سپتامبر، آمریکا در چارچوب مبارزه با تروریسم به افغانستان حمله کرد و رژیم طالبان را که از القاعده حمایت می‌کرد، سرنگون و حکومتی جدید و تحت نفوذ خود را در این کشور بر سرکار آورد. اگر چه حمله آمریکا به افغانستان یک دشمن ایدئولوژیک را از سر راه ایران برداشت ولی آن را با خطری به مراتب بزرگ‌تر مواجه ساخت و آن حضور ده‌ها هزار سرباز آمریکا و ناتو در مرزهای شرقی ایران و تهدید امنیت ملی ایران بود (فرجی راد، ۱۳۹۰: ۱۳۴).

در حمله آمریکا به عراق، رژیم صدام حسین سرنگون و عراق به اشغال نیروهای آمریکایی درآمد. از آن پس ایالات متحده در صدد زمینه سازی برای حضور طولانی مدت در این کشور برآمد. نکته مهم در باب حضور نیروهای آمریکایی در عراق، حمایت آنان از سازمان مجاهدین خلق (گروه مخالف و مسلح نظامی جمهوری اسلامی) و همچنین سقوط صدام حسین به منزله

استقرار نیروهای نظامی آمریکا در عراق و اشغال این کشور بود. به طوری که با اشغال عراق به نوعی محاصره نظامی ایران از سوی آمریکا تکمیل می‌شد (Nasr and Takhey, ۲۰۰۸: ۳۴).

۲-۳. حضور گسترده ناوگان دریایی آمریکا و انگلیس در خلیج فارس و تقویت ائتلاف-

های ضد ایران در منطقه

قبل از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، ناوگان پنجم دریایی آمریکا به منظور تظاهرات بر جریان نفت و کشتیرانی در خلیج فارس دو تنگه هرمز، در کشور بحرین مستقر شده (سلیمی، ۱۳۸۴: ۲۳۵). و ائتلاف مرکب از کشورهای آذربایجان، گرجستان، ترکیه و اسرائیل از دهه ۱۹۹۰ با هدف کاهش نقش و نفوذ ایران در منطقه قفقاز و خاورمیانه تشکیل شد (امامی، ۱۳۸۴: ۶۰۱) و همچنین تقویت ائتلاف ضد ایرانی در خلیج فارس که متشکل از شش کشور حاشیه جنوبی خلیج فارس است و با هماهنگی در دهه ۱۹۸۰ بر ضد ایرانی تشکیل شده بود، تاپیش از حمله آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، به علت بهبود نسبی روابط سیاسی ایران و کشورهای حاشیه خلیج فارس، دچار ضعف و سستی شده بود. ولی با تحولات سال‌های ۲۰۰۳ به بعد در عراق، مجدداً روحی تازه در کالبد این ائتلاف نیمه دمیده شود و ائتلاف‌های متشکل از کشورهای خاورمیانه نیز بر ضد ایران در منطقه شکل گرفت (سلیمی و ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۸-۲۷۶).

۳. سیاست خارجی احمدی نژاد در قبال آمریکا

۳-۱. تأثیر شخصیت احمدی نژاد

این دوره که تحت عنوان آرمان‌گرایی اصول‌محور نام‌گذاری شده است، بعد از پیروزی محمود احمدی نژاد در انتخابات ریاست جمهوری (تیر ۱۳۸۴) ایران، با طرح شعارها و برنامه‌هایی هم‌چون مبارزه با فساد، برقراری عدالت و مدیریت علمی کارها در داخل (کلانتری ۱۳۸۴: ۴) قاطعیت و سازش ناپذیری در موضوع هسته‌ای در خارج، تأثیری زیاد در تغییر جهت‌گیری سیاست خارجی ایران داشت (فلاحی، ۱۳۸۶: ۹۳). از دیدگاه وی، دولت ملی در چارچوب ایدئولوژی و جهان بینی اسلامی-شیعی تعریف می‌شود و نه تنها ماهیت سکولار و عرفی ندارد، بلکه از سرشتی کاملاً دینی و اسلامی برخوردار است. این دیدگاه، به دولت و حکومت نوعی نگاه اخلاقی دارد و تأسیس جامعه دینی مبتنی بر اصول و ارزش‌های فرازمانی و فرامکانی شریعت اسلام را در مرکز ثقل خود دارد. هویت جمهوری اسلامی ایران، حاصل برآیند «هویت اسلام»،

«انقلاب اسلامی» و «ایران» است و این عناصر اهمیت و اولویت بیشتر نسبت به «ایرانیت» در تکوین هویت جمهوری اسلامی ایران ایفا می‌کند. در دوره محمود احمدی نژاد، ماهیت و هویت اسلامی - انقلابی جمهوری اسلامی ایران معنا و مدلول منافع و اهداف ملی را نیز تعیین و تعریف می‌کند. به عبارت دیگر، منافع و اهداف ملی برحسب ارزش‌ها، آرمان‌ها و اصول اسلامی و انقلاب اسلامی تعریف می‌شود (عیوضی، ۱۳۸۷: ۲۰۹-۲۱۰).

۴-۱. ریشه‌های سیاست خارجی دو سوبه احمدی نژاد

دکتر احمدی نژاد در نحوه نگاه به نظام بین‌الملل شباهت بسیار زیادی با امام خمینی (ره) دارد. احمدی نژاد به عنوان فردی معتقد و راسخ در ایمان انقلابی خود، و متأثر از جنگ تحمیلی هشت ساله، براین باور است که نمی‌توان به کمک دنیای خارج، به ویژه غربی‌ها و آمریکا امیدوار بود، و از سوی دیگر، به نظر می‌رسد محمود احمدی نژاد بر این باور قلبی است که دشمنان ایران به ویژه آمریکا و اسرائیل در ضعیف‌ترین وضعیت خود قرار دارند، و آمریکا در سرایشی افول و اسرائیل در سرایشی نابودی قرار دارد (حاجی یوسفی، ۱۳۸۹: ۱۲۰).

۴-۲. تقابل‌گرایی: سیاست ضد هژمونیک در سیاست خارجی احمدی نژاد

جمهوری اسلامی ایران در دوره اصولگرایی تلاش کرد تا هسته مرکزی قدرت‌های استکباری را در روابط بین‌الملل را به چالش بکشد تا به حذف کامل هر نوع استعمار، مطلق‌گرایی و امپریالیسم نائل‌آید. استراتژی ضد غربی و ضد امریکایی ایران در این دوره از بستر هنجاری ضد سلطه نشأت می‌گیرد. (Dehghani Firozabadi, ۲۰۰۸: ۱۲) در راستای گفتمان ضد هژمونیک و مقاومت خود دو استراتژی عمده را دنبال می‌کند: سیاست نگاه به شرق و ائتلاف جنوب-جنوب.

۴-۲-۱. استراتژی نگاه به شرق: در چارچوب سیاست نگاه به شرق ایران همواره در تلاش

بوده است تا یک ائتلاف استراتژیک با قدرت‌های شرقی بویژه چین و روسیه ایجاد نماید. در این راستا ایران به دنبال عضویت کامل در سازمان همکاری‌های شانگهای بوده است. مقامات ایران معتقدند که شکل‌گیری یک محور ضد امریکایی که شامل قدرت‌های هسته‌ای از جمله چین، روسیه و هند باشد، توانایی این را خواهد داشت تا به عنوان یک قطب و قدرت باز دارنده در آسیا در مقابل سیاست‌های یک جانبه گرایانه امریکا بویژه در مقابل حمله پیش‌دستانه امریکا به ایران، عمل نماید (صانعی، ۱۳۸۸: ۲۶۳).

۲-۲-۴. ائتلاف جنوب-جنوب

جمهوری اسلامی ایران، بویژه در دولت احمدی نژاد، در تلاش بوده است تا با ایجاد یک محور ضد سلطه از طریق توسعه ائتلاف جنوب-جنوب به کشورهای امریکای لاتین همچون ونزوئلا، نیکاراگوئه، بولیوی و سایر کشورهایی که جهت‌گیری ضدامپریالیستی دارند، بتواند از یک طرف تأثیر گذاری تهدیدات سیاسی-امنیتی و تحریم‌های اقتصادی غرب را علیه ایران کاهش دهد و از طرف دیگر به لحاظ ژئوپولوتیک در حیات خلوت امریکا صاحب نفوذ استراتژیک شود (صانعی، ۱۳۸۸: ۲۶۵).

۳-۴. راهبرد دوستونی دکتر احمدی نژاد در برابر آمریکا

سیاست خارجی دولت نهم و دهم در رابطه با آمریکا یکی از پر فراز و نشیب‌ترین بخش‌های دیپلماسی بین‌المللی دولت بوده است. آمریکا عملاً تلاش می‌کرد تا با تمام توان، نظم جدیدی را برای منطقه ایجاد کند، شرایطی که شاید هیچ کشوری در دنیا با این عمق و نزدیکی با آن روبه‌رو نیست (www.pakdasht24.ir).

۴-۴. تقویت جنبش عدم تعهد در دوره دکتر احمدی نژاد

جلوه دیگر سیاست تحکیم روابط با کشورهای جنوب در راستای استراتژی ضد هژمونیک با شرکت ۱۲۰ کشور در تهران بود، برگزاری اجلاس جنبش عدم تعهد (NAM) در سال ۱۳۹۱ برای مقامات ایران میزبانی این اجلاس فرصت بی نظیری را برای این کشور در جهت پشبرد سیاست ضد امپریالیستی و مقابله با رفتارهای یک جانبه امریکا در جهان فراهم کرد (دهقانی فیروزآبادی و نوری، ۱۳۹۲: ۲۹۲).

سیاست خارجی افغانستان در قبال آمریکا پس از یازده سپتامبر ۲۰۰۱

۱. تاریخچه روابط افغانستان و ایالات متحده آمریکا

۱-۱. روابط افغانستان و آمریکا قبل از سقوط طالبان

با بررسی تاریخ روابط خارجی افغانستان و آمریکا مشخص می‌شود که در طول تاریخ معاصر، تلاش زعما و رهبران افغان جهت برقراری روابط با آمریکا همواره به سردی گراییده و در واقع تمایلی به برقراری روابط با افغانستان از سوی این کشور وجود نداشته است. افغانستان فقط سه در حادثه‌ای مهم تاریخی در مقاطع مختلف زمانی، مورد توجه ایالات متحده قرار می‌گیرد.

- ۱) جنگ جهانی دوم در دهه ۱۹۴۰ (۱۳۲۰ هجری).
- ۲) دوران جنگ سرد و به صورت مشخص تر اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی سابق در دهه ۱۹۸۰ (۱۳۶۰ هجری).
- ۳) حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (۱۳۸۰ هجری) در نیویارک و واشنگتن که توسط شبکه تروریستی القاعده سازمان دهی گردید (مرادیان، ۱۳۹۰: وبسایت بی بی فارسی).

۲-۱. روابط افغانستان و آمریکا بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱

واقعه یازده سپتامبر در سال ۲۰۰۱، یک چرخش ۱۸۰ درجه‌ای را در روابط آمریکا و افغانستان به وجود آورد. در ۷ اکتبر همان سال حملات یک ائتلاف بزرگ از کشورهای به رهبری آمریکا به طالبان و القاعده در افغانستان شروع شد. برخلاف انتظار و تمایل گروه‌های مجاهدین، حامد کرزی را که تقریباً یک چهره‌ی ناشناخته و غیر ملی اما در این میان، روابط افغانستان و آمریکا به عنوان دو کشوری که در گذشته روابط جدی و گرمی - به جزء دوران جنگ سرد - نداشتند، یک باره دچار تحول عمیق شد و افغانستان در محراق و محور سیاست خارجی ایالات متحده قرار گرفت (تمنا، ۱۳۹۰: ۱۳۸).

۲. نظام بین‌الملل و سیاست خارجی افغانستان بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱

حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱، بن‌مایه و سرآغاز تغییر موقعیت و جایگاه افغانستان در نظام بین‌المللی شد. تغییر در افغانستان با آغاز مبارزه علیه تروریسم در ۷ اکتبر ۲۰۰۱، با سقوط حکومت طالبان و در ادامه حضور همه‌جانبه‌ای ایالات متحده در قالب نیروهای عملیاتی آزادی‌بخش پس از سقوط حاکمیت طالبان، حداقل در مناسبات بزرگ بین‌المللی (operation enduring freedom-Afghanistan) دیگر به عنوان یک دولت حائل یا جبهه‌ای جنگ‌های نیابتی مطرح نبود (proxy war). اما از آنجا که حادثه‌ای یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی، تأثیرات و تغییرات جدی و همه‌جانبه‌ای را در معادلات نظام بین‌الملل برجای گذاشت. پرواضح است که بیش‌ترین تأثیر و تحول این معادلات، در افغانستان به مشاهده می‌رسد. به دنبال یازدهم سپتامبر، نیروهای بیش از چهل کشور به رهبری آمریکا و با موافقت شورای امنیت سازمان ملل متحد، برای مبارزه با تروریسم و شبکه‌ای القاعده به افغانستان سرازیر شدند. با حضور نیروهای خارجی در افغانستان، معادلات و برنامه‌های گذشته به سرعت تغییر کرد و این کشور در ابعاد مختلف دچار تحول و تغییرات گسترده و جدی شد و در نهایت، در افغانستان یک نظام سیاسی جدید مبتنی بر رأی و

حاکمیت مردم تأسیس گردید. در این میان، افغانستان بدون آن‌که خواسته باشد، با انبوهی از کشورها رابطه‌ای سیاسی و دادوستد گسترده برقرار کرد و دستگاه سیاست خارجی به‌عنوان کانال ارتباطی افغانستان با جهان بیرون، مسئولیت مدیریت و رهبری این روابط متقابل و هدایت آن را در راستای تأمین منافع ملی بر عهده گرفت (حسینی، ۱۳۹۱: ۱۵۱).

۳. سیاست خارجی حامد کرزی در دوره جمهوری خواهان در قبال آمریکا

در دولت‌های به رهبری حامد کرزی، رئیس‌جمهور افغانستان، با وزیر امور خارجه‌اش دکتر رنگین دادفر اسپینتا، در تلاش برای تعیین خطوط اساسی سیاست خارجی با تدوین دکترین سیاست خارجی افغانستان برآمد. وی در یک نشست رسمی در ۸ می ۲۰۰۸، ۱۱ محور را به عنوان خطوط اصلی و اساسی سیاست خارجی افغانستان به شرح زیر ارایه کرد، که یکی از این اصول مربوط میشه به سیاست خارجی افغانستان در برابر آمریکا: اصل شماره ۹ این دکترین اشاره به سیاست خارجی جمهوری اسلامی افغانستان در برابر آمریکا دارد که چنین است: سیاست خارجی افغانستان در برابر آمریکا و دموکراسی‌های جهان، تنها از طریق مبارزه ی مشترک با تروریسم و پایان دادن به افراط‌گرایی شکل نمی‌یابد، ما به روابط خود با ایالات متحده و جهان دموکراسی از یک چشم انداز استراتژیک، از چشم انداز باور به ارزش‌های سیاسی، حقوقی و اجتماعی مشترک می‌نگریم. افغانستان به مثابه‌ای یک دموکراسی جوان، درصدد است تاگام به گام به تحقق وسیع و همه‌جانبه‌ای ارزش‌های حقوق بشری و دموکراسی بپردازد. از این چشم انداز، همکاری استراتژیک با آمریکا بربنیاد ارزش‌های مشترک سیاسی، امنیتی و منافع درازمدت ما استوار است و این همکاری از اصول نهادین سیاست خارجی ماست (رحمانی، ۱۳۹۱: ۸۵).

۴. سیاست خارجی حامد کرزی در دوره دموکرات‌ها در قبال آمریکا

با جابه‌جایی قدرت در آمریکا از جمهوری خواهان به دموکرات‌ها در سال ۲۰۰۸ و ریاست جمهوری باراک اوباما به این سو، روابط افغانستان و آمریکا با فرازو فرودهای فراوانی توأم شده بود. زمانی که اوباما آغاز به کارکرد، دکترین و سیاست‌های بوش پسر را به شدت مورد انتقاد قرار داد. وی حمله به عراق را یک اشتباه سیاسی-تاریخی برای ایالات متحده دانست و به همین علت اعلام کرد که فوراً باید از عراق خارج شد و به افغانستان توجه بیشتری مبذول داشت. استراتژی را که اوباما پیرامون مبارزه با طالبان و شورشیان در افغانستان در نظر گرفت، استراتژی جنگ

زمینی بود. وی اعلام داشت که این جنگ علیه هراس افکنان است، هراس افکن ممکن است یک گروه یا یک دولت باشد. او با ما در این راستا اقدامات زیر را انجام داد:

- اعزام ۱۸ هزار نیروی کماندوی ویژه به افغانستان

- اعزام ۴۰۰۰ هزار نیروی نظامی کارشناس به منظور تربیت ارتش افغانستان؛

اما زمانی که باراک اوباما و تیم دموکرات‌ها در ایالات متحده آغاز به کار کردند، روابط دو کشور گاهی به شدت رو به تیرگی رفته و دوطرف عمل کرده‌های خویش را در قبال یکدیگر به شدت نقد کرده اند. به باور تیم دموکرات‌ها، یکی از دلایل ناکامی جنگ افغانستان و میراث نامبارک جورج بوش، حکومت کنونی افغانستان به رهبری حامد کرزی است؛ از این رو آنها از همان ابتدا و حتی قبل از پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری، روابط خوبی با کرزی و دولت او نداشته و به دنبال تغییر آن بودند، اما روند اوضاع در افغانستان و اقتداری که حامد کرزی برای خود کسب کرده بود، مانع این شد تا دموکرات به خصوص در جریان انتخابات ریاست جمهوری دوم افغانستان بتوانند شخص دیگری را به جای او در رأس قدرت در افغانستان بگمارند و از به قدرت رسیدن مجدد کرزی جلوگیری کنند. اما برخی معتقد اند که حامد کرزی با توسل به تقلب و پشتوانه‌ای قومی و هم چنین بازی‌های سیاسی که برای تضعیف رقبای خود به راه انداخت، در قبال این رویکردهای ایالات متحده مقاومت کرد و در نهایت به پیروزی رسید (رحمانی، ۱۳۹۱: ۳۴۴).

تفاوت‌های سیاست خارجی ایران و افغانستان در قبال آمریکا پس از یازده سپتامبر (۲۰۰۱-۲۰۱۳)

۱. ساختار نظام بین‌الملل و سیاست خارجی (مقایسه موردی ایران و افغانستان در قبال آمریکا

پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

تأثیر نظام بین‌الملل بر سیاست خارجی کشورها که همواره یکی از دغدغه‌های ذهنی کارگزاران سیاست خارجی و پژوهشگران بوده که طی سال‌های گذشته مخصوصاً تحت تأثیر حادثه ۱۱ سپتامبر دوچندان شده است. ایران از جمله کشورهاییست که با تأثیر از ساختار نظام بین‌الملل به شدت سیاست خارجی‌اش در قبال آمریکا متأثر از حوادث تروریستی پس از سال ۲۰۰۱ بوده است (پور موسوی، ۱۳۸۶: ۵۴). با توجه به اینکه ایدئولوژی حاکم در جمهوری اسلامی ایران اساساً، ساختار نظام بین‌المللی را ساختاری ظالمانه و محکوم به درگیری و نزاع قدرت‌های بزرگ با کشورهای ضعیف و مستضعف می‌داند. از منظر جمهوری اسلامی ایران نظام بین‌الملل و

قدرت‌های بزرگ برای تحمیل خواست‌های خود به کشورهای جهان دست به هرکاری می‌زنند؛ و صدور قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه ایران در دوران احمدی‌نژاد یکی از این اقدامات خصمانه قدرت‌های بزرگ هست که جمهوری اسلامی ایران نیز واکنش‌های تند نسبت به این قطعنامه‌ها و بخصوص در قبال آمریکا از خود نشان می‌دهد (لوزان، ۱۳۹۵: ۸). اما از طرف دیگر، ظهور محافظه‌کاران جدید در آمریکا که مصادف با شکل‌گیری حادثه ۱۱ سپتامبر بود، تأثیر خود را بر فرایندهای امنیت بین‌الملل بیشتر برجای گذاشت. شکل جدیدی از روابط و معادله قدرت که ایجاد شد به موجب آن فشارهای سیاسی و امنیتی فزاینده‌ای علیه منافع مطلوبیت‌های استراتژیک ایران به وجود آمد (واعظی، ۱۳۸۹: ۱۳۲).

اما این تحول در نظام امنیتی بین‌الملل در افغانستان طوری دیگری تأثیرات خود را برجای گذاشت که این تأثیرات برعکس ایران، در افغانستان مثبت بوده است. زیرا باعث ساقط کردن نظام بنیادگرای طالبان و رویکار آمدن یک نظام دموکراتیک در افغانستان شد. ولی از این طرف، این تحولات بشدت ایران را از طرف نظام بین‌الملل و در رأس آن آمریکا تحت فشار قرار داد (واعظی، ۱۳۸۹: ۱۳۵).

۲. مقایسه‌ای سیاست خارجی آقایان سید محمد خاتمی و حامد کرزی در قبال آمریکا

دوره دوم ریاست جمهوری سید محمد خاتمی مصادف با آغاز دولت حامد کرزی در افغانستان است. آقای خاتمی که به عنوان هفتمین رئیس‌جمهور ایران انتخاب شد، بیشتر شعارها و برنامه‌های داخلی داشت؛ اما در زمینه سیاست خارجی، آقای خاتمی خط‌مشی مشخص، یعنی بهبود و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی ایران با کشورهای جهان و منطقه، به ویژه با آمریکا را مد نظر قرارداد که بنام دوره "تنش زدایی" از آن یاد می‌شود. در واقع شروع یک دوران نوین از روابط ایران با آمریکا را شروع کرد. آقای خاتمی بر تنش‌زدایی، همزیستی مسالمت‌آمیز و کسب اعتبار جهانی در سیاست خارجی‌اش تأکید می‌کرد. (واعظی، ۱۳۹۱: ۳۴).

براین اساس ما در این دوره شاهد یک روابط تنگاتنگ با همکاری‌های همه‌جانبه دو کشور افغانستان و آمریکا هستیم؛ سیاست خارجی کرزی دوره اول ریاست‌جمهورش نه تنها در قبال آمریکا مثبت بوده بلکه متأثر از سیاست‌های خود آمریکا در افغانستان است. ما در این دوره شاهد همکاری‌های زیادی در راستای کمک‌های اقتصادی، امنیتی، اجتماعی و سیاسی بین دو کشور هستیم. و همچنین مشارکت استراتژیک افغانستان با آمریکا که در چهارچوب یک موافقت‌نامه

طرح شد، منتج به اعلامیه مشارکت استراتژیک میان امریکا و افغانستان شد. در این دوره تعهدات تازه به نام «توافقنامه افغانستان» بین جامعه جهانی و افغانستان انجامید که در اعلامیه مشترک استراتژیک امریکا و افغانستان اندازه‌ای زیادی محتویات و کمک‌های توافقنامه افغانستان و سند همکاری ناتو و افغانستان را رقم زد امضا شد. بعد از یازده سپتامبر افغانستان و امریکا دوش به دوش هم در مبارزه علیه تروریسم در این کشور همکاری کردند و جنگیدند (حسینی، ۱۳۹۱: ۳۴۱).

۳. مقایسه سیاست خارجی دکتر احمدی‌نژاد با دولت دوم حامد کرزی در قبال آمریکا (دوره دموکرات‌ها)

احمدی‌نژاد در بستر گفتمان اصول‌گرایی عدالت محور درصدد ائتلاف‌سازی منطقه‌ای و جهانی برای مقابله با نظام استکباری به رهبری آمریکا برآمد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۶: ۸۹). ایشان درصدد احیای اصول و ارزش‌ها و آرمان‌های نخستین انقلاب بود؛ اما از آنطرف که حامد کرزی با فاصله زمانی بسیار کم از دکتر احمدی‌نژاد در انتخابات دوره دوم به ریاست جمهوری افغانستان انتخاب شده بود، مصادف بود با روی کار آمدن دموکرات‌ها در امریکا، که وارد مرحله جدیدی از روابط خود با امریکا شد.

این جابه‌جای قدرت در امریکا از جمهوری خواهان به دموکرات‌ها از سال ۲۰۰۸ روابط افغانستان را با امریکا دچار فراز و فرودهای فراوانی نمود؛ که در این دوره روابط دو کشور گاهی به تیرگی رفته و دو طرف عملکردهای خویش را در قبال یکدیگر به شدت نقد کردند. طرح‌های که امریکا برای کاهش قدرت کرزی در پیش گرفت، همواره رئیس‌جمهور کرزی کارکردهای امریکا در افغانستان را، در امر مبارزه علیه تروریسم نقد کرد و این کشور را تحت فشار قرارداد؛ که همین رویکردهای متقابل باعث شد تا روابط میان دو کشور گاهی با سردی و تیرگی مواجه شود. بالاخره در جریان سال ۲۰۱۲ روند مذاکرات و امضای پیمان استراتژیک آمریکا با در نظر داشت شرایط حامد کرزی موافقت شد و گفتگوها دوباره میان هر دو رئیس‌جمهور صورت گرفت و گام‌های بعدی در مسیر نهایی شدن این پیمان برداشته شد و از امریکا خواست تا عملیات‌های شبانه را متوقف ساخته و مسئولیت زندان بگرام را به حکومت افغانستان واگذار کند. با تمام این اتفاقات از سال ۲۰۱۲ سرانجام توافقنامه‌ای همکاری‌های درازمدت استراتژیک افغانستان و امریکا نهایی شد و آماده امضای هر دو رئیس‌جمهور گردید (بهرامی، ۱۳۹۰: خبرگزاری بخدی).

احمدی‌نژاد در مقایسه با حامدکرزی که یک شخص سکولار و بزرگ‌شده غرب و امریکا بود، بر عکس شخصیت مذهبی و معتقد ضد غرب و امریکا بود. درکل سیاست خارجی ایران در دوره احمدی‌نژاد از سطح انعطاف‌پذیری کمتری برخوردار بود؛ و هویت ضد غربی و ضدآمریکایی را در این دوره تقویت کرد و ادبیات تهاجمی نسبت به امریکا درسیاست خارجی ایران در این دوره پررنگ ترشد. که درنتیجه به تشدید اختلافات میان دو کشور و تصویب قطعنامه‌ها از طرف شورای امنیت به تحریک امریکا علیه ایران بیشتر شد.

تفاوت‌ها و دلایل آن در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و افغانستان در قبال امریکا

جدول شماره (۱)

سیاست خارجی حامد کرزی در قبال امریکا		سیاست خارجی آقای خاتمی در قبال امریکا	
<ul style="list-style-type: none"> ۱- سیاست تعامل گرایانه ۲- همکاری جویانه و دوستانه ۳- متحد استراتژیک امریکا ۴- امضای موافقت‌نامه‌های همکاری های دراز مدت با امریکا ۵- جلب کمک‌های غرب و امریکا برای افغانستان ۶- داشتن حمایت نظام بین الملل 	تفاوت‌ها	<ul style="list-style-type: none"> ۱- سیاست کاهش تنش و بهبود روابط با امریکا ۲- گفتگوی غیر مستقیم با دولت امریکا ۳- مخالفت با نظام سلطه و تک قطبی مبتنی بر یک جانبه گرایی امریکا ۴- پیشنهاد نوع دموکراسی بین المللی در قبال دموکراسی امریکایی در سطح بین الملل ۵- مخالفت با سیاست های تهاجمی و خصمانه امریکا علیه ایران در منطقه ۶- اجتناب از دست‌دادن و مواجهه با کلیتون 	تفاوت‌ها
<ul style="list-style-type: none"> ۱- نظام سیاسی دموکراتیک، غرب گرا و سکولار افغانستان ۲- نیازمندی و ضعف حکومت و حمایت امریکا از دولت افغانستان ۳- حمایت امریکا از شخص رئیس جمهور و شخصیت غربی و آمریکایی حامد کرزی ۴- همسویی نظام بین‌الملل با افغانستان به رهبری امریکا 	دلایل	<ul style="list-style-type: none"> ۱- نظام ایدئولوژیک، غیر سکولار، غرب ستیز و دینی ایران ۲- عزم رهبری نظام و مردم برای حفظ ارزشها و آرمانهای انقلاب اسلامی ۳- بحران های هسته‌ای، عراق و افغانستان ۴- زیاده خواهی‌های امریکا ۵- تاریخ پرتنش ایران و امریکا و حمایت امریکا از رژیم پهلوی ۶- نگران از فشاری افکار عمومی در داخل ایران ۷- تنش یا نظام با نظام بین الملل 	دلایل
سیاست خارجی حامد کرزی در قبال امریکا دوره دموکرات‌ها		سیاست خارجی دکتر احمدی‌نژاد در قبال امریکا	
<ul style="list-style-type: none"> ۱- تعامل گرایانه و برقراری روابط دو طرفه ۲- مخالفت با سیاست های امریکا در افغانستان ۳- انتقاد از نحوه مبارزه با تروریسم ۴- اتخاذ بازی‌های سیاسی کرزی برای امتیاز گیری از دولت اوپاما ۵- مخالفت با امضای پیمان امنیتی ۶- نزدیک شدن کرزی با کشورهای همسایه برای فشار به امریکا ۷- دعوت کرزی از اوپاما در افغانستان برای امضای پیمان نظامی 	تفاوت‌ها	<ul style="list-style-type: none"> ۱- سیاست استمرار دشمنی و تهاجمی ۲- مخالفت با نظام تک قطبی و ضد همزیستیک و نارضایی از نظام بین الملل و استکبارستیزی ۳- دگرترین نگاه به شرقدر قبال امریکا ۴- تقابل گرایی و رویارویی با امریکا ۵- اعلام آماده گی برای گفتگو و برقراری روابط با امریکا ۶- مخالفت های شدید با سیاست‌های امریکا در خاورمیانه و صحنه بین المللی 	تفاوت‌ها

نتیجه

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، بدلیل یکسری اتفاقات و همچنین ماهیت ضد غربی و استکبارستیزی ایدئولوژی انقلاب اسلامی، پس از تسخیر سفارت ایالات متحده، توسط جوانان انقلابی و بستن دروازه سفارت این کشور با آمریکا قطع رابطه صورت گرفت. از آن زمان به بعد یک رابطه خصمانه بین این دو کشور حاکم شد و سیاست خارجی جمهوری اسلامی در رویارویی با آمریکا قرار گرفت، که در واقع این سیاست واکنشی به سیاست‌های دخالت جویانه آمریکا در منطقه و ایران بود.

ساختار نظام بین‌الملل بعد از یازده سپتامبر با ویژگی‌های جدید یکسری محدودیت و فشارهای برج‌جمهوری اسلامی ایران وارد نمود که در اتخاذ سیاست گذاری جمهوری اسلامی ایران در قبال آمریکا بطور فزاینده‌ای مؤثر بوده است که روابط این دو کشور را به سمت تنش و بحران سوق داده است.

آقای خاتمی با شروع یک دوران نوین از روابط بین ایران و آمریکا سخن گفت و خواستار رفع تفاهم‌ها و بهبود روابط ایران و آمریکا شد. اما سیاست خارجی آقای خاتمی بر مبنای اصل "عزت، حکمت و مصلحت" بنا شده بود و بر اساس همین اصل گام‌های بلندی در جهت گفتگو با جهان خارج و تنش‌زدایی با کشورهای منطقه و جهان برداشت و همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌الملل خود را افزایش داد.

دکتر احمدی‌نژاد، فرد معتقد و راسخ به ایمان انقلابی بر این باور بود، که نمی‌توان به کمک دنیای خارج به ویژه غرب و آمریکا امیدوار بود، از نظر او آمریکا در ضعیف‌ترین وضعیت خود قرار دارد. وی سیاست خارجی خود را در چارچوب ایدئولوژی و جهان بینی اسلامی-شیعی تعریف کرد. ایشان در کل در این دوره به تعهدات ایدئولوژیک قانون اساسی در حوزه سیاست خارجی برگشت و مخالفت با نظام تک قطبی در نظام بین‌الملل در قبال آمریکا در پیش گرفت و هرگونه عدول را ناممکن خواند.

آقای کرزی که با حمایت جمهوریخواهان به قدرت رسیده بود، روابط همه جانبه و بسیار نزدیک با آمریکا برقرار کرد. ایشان در دکتترین سیاست خارجی خود، روابط با آمریکا را نه تنها از طریق مبارزه مشترک با تروریسم می‌خواند بلکه همکاری استراتژیک با آمریکا را بر بنیاد ارزش‌های

مشترک سیاسی، امنیتی و منافع درازمدت استوار میدانند و روابط با آمریکا را یکی از اصول نهادین سیاست خارجی خود تعریف کرد.

با در نظر داشت سوال اصلی پژوهش که بدنبال تفاوت‌ها در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و افغانستان در قبال آمریکا بعد از یازده سپتامبر بود و همچنین فرضیه‌ای که در پاسخ به سوال اصلی مطرح شده است با توجه به نتیجه و ارزیابی، فرضیه تحقیق اثبات رسیده است. زیرا روابط خصمانه جمهوری اسلامی ایران با ایالات متحده، که براساس تضادهای ایدئولوژیکی و نوع ساختار نظام سیاسی غیر سکولار و غرب ستیز که در ایران بر اصول انقلاب اسلامی استوار است، سیاست خارجی جمهوری اسلامی را در قبال آمریکا متأثر از خود کرده و باعث قطع روابط دیپلماتیک، تنش و گاهی بحران شده است اما سیاست خارجی افغانستان که با نگاه همکاری جویانه و دوستانه به آمریکا، سیاست خود را تعیین کرده است، برمی‌گردد به نوع نظام سیاسی غرب‌گرا و سکولار افغانستان که با حمایت آمریکا و متحدان غربی‌اش روی کارآمده است و بر اصول و اساسات دموکراسی غربی استوار است، از این رو سیاست خارجی افغانستان را در قبال آمریکا متأثر از خود کرده است و در نهایت رئیس‌جمهور افغانستان و دیگر دولت‌مردان این کشور خود را متعهد به برقراری روابط با آمریکا می‌دانند و مانع ایدئولوژیکی یا ساختاری در درون دولت و نظام افغانستان در روابط با آمریکا وجود ندارد در حالیکه در جمهوری اسلامی ایران برعکس موضوع است.

منابع

- ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵)، *سیاست خارجی ایران*، تهران: نشر قومس.
- اطاعت، جواد (۱۳۹۲)، *ایران و نظام بین‌الملل*، تهران: علم.
- ایزدی، جهانبخش (۱۳۸۹)، *دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی معاصرتهران، تابستان.
- تمنا، فرامرز (۱۳۸۷)، *سیاست خارجی آمریکا در افغانستان*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، زمستان.
- جعفری ولدانی، اصغر (۱۳۸۶)، *روابط خارجی ایران بعد از انقلاب اسلامی*، تهران: آوای نور، پاییز.

- حسینی، عباس، پس از انزوا(بررسی سیاست خارجی افغانستان پس از طالبان)، کابل: پژوهشکده مطالعات روابط بین الملل، مرکز مطالعات استراتژیک کابل.
- رحمانی، علی(۱۳۸۳)، "ناتو در افغانستان" آسیا (ویژه افغانستان پس از طالبان)، تهران: ابرار معاصر، تابستان.
- رحمانی، نرگس عقیله(۱۳۹۱)، پس از انزوا(بررسی سیاست خارجی افغانستان پس از طالبان)، کابل: پژوهشکده مطالعات روابط بین الملل، مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه افغانستان.
- علی بابایی، غلام رضا(۱۳۸۳)، فرهنگ روابط بین الملل، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۸۳.
- محمدی، مولانا و منوچهر محمدی(۱۳۸۷)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره دکتر احمدی نژاد، تهران: نشر دادگستری، تابستان.
- منصوری، جواد(۱۳۸۵)، آمریکا و خاورمیانه، تهران، انتشارات مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
- ارجمند، محمد جعفر، (۱۳۹۰)، « بررسی روابط ایران و آمریکا از سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۲۵ با تکیه بر نظریه روزنا»، فصلنامه پژوهش سیاست دانشگاه: تهران، سال ۱۳، زمستان.
- امامی، محمدعلی(۱۳۸۴)، «تاثیر برنامه هسته ای ایران بر کشورهای عرب حوزه خلیج فارس، فصلنامه سیاست خارجی سال نوزدهم، زمستان.
- بهرامی، محمد(۱۳۹۰)، "بررسی پیمان استراتژیک امریکا و افغانستان"، مرکز بین المللی مطالعات صلح.
- جعفری، اکبر(۱۳۹۵)، "تنوع گفتمانی در سیاست خارجی ایران و وجود دیپلماسی هسته ای"، فصلنامه سیاست خارجی، تابستان.
- حاج یوسفی، امیرمحمد(۱۳۸۹)، "ریشه های سیاست خارجی تعاملی- تقابلی ایران دوره احمدی نژاد"، فصلنامه سیاست خارجی، بهار.
- حسینی متین، سید مهدی(۱۳۹۰)، «ساختار نظام بین الملل تک قطبی و تاثیر آن برسیاست خارجی بانگاهی به نقش آمریکا پس از جنگ سرد»، فصلنامه سیاست، تابستان.

- دبیرزاده، شهریار (۱۳۸۲)، «تأثیر گفتگوی تمدن‌ها بر سیاست خارجی ایران» **فصلنامه سیاست خارجی**، سال هفدهم، بهار.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۸۲)، «الگوهای صدور انقلاب در گفتمان‌های سیاست خارجی ایران»، **فصلنامه راهبرد**، بهار.
- رسولی ثانی آبادی، الهام (۱۳۹۱)، «بررسی سیاست خارجی دولت‌های انقلابی جدید در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا براساس مدل پیوستگی جمیزرونا»، **فصلنامه راهبرد سال بیست و یکم**، تابستان.
- رضایی، علیرضا (۱۳۸۷)، «تبیین مطلوب و کارآمد از سیاست خارجی در بستر نظام بین‌الملل»، **فصلنامه راهبرد یاس**، تابستان.
- رضائی پناه، امیر و نگین نعمت‌اللهی (۱۳۹۵)، «مبانی شیفت پارادایمی سیاست خارجی ایران از عصر پهلوی به دوران جمهوری اسلامی ایران»، **مجله پژوهشنامه انقلاب اسلامی**، بهار.
- سیمبر، رضا (۱۳۸۹)، «سیاست خارجی آمریکا و تحریم‌های جدید جمهوری اسلامی ایران - دانش سیاسی، سال ششم، پاییز.
- شجاعی، هادی (۱۳۸۹)، «اهداف و راهبردهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه معرفت سال نوزدهم**، شهریور.
- شفیعی، نوذر (۱۳۸۲)، «ارزیابی راهبرد سیاست خارجی ایران در افغانستان»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، زمستان.
- صادقی، سیدشمس‌الدین (۱۳۹۳)، «انقلاب اسلامی و هویت سیاست خارجی ایران»، **فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات انقلاب اسلامی**، پاییز.
- عیوضی، محمد رحیم (۱۳۸۷)، «تحلیل برسیاست خارجی آقای دکتر احمدی نژاد»، **راهبرد یاس**، زمستان.
- فرجی، محمدرضا (۱۳۹۲)، «فرایند تحول و تکامل ساختار نظام بین‌الملل»، **فصلنامه پارسه**، شماره ۱۳ پاییز.
- فلاحی، سارا (۱۳۸۶)، «بررسی مقایسه‌ای دیپلماسی هسته‌ای دوران آقای خاتمی و احمدی نژاد» **پژوهشنامه علوم سیاسی**، بهار.

- الگداهل، ویلیام، (۱۳۸۵)، «کابوس ژئوپلتیک»، ترجمه، اردلان متین، ماهنامه همشهری سال اول، تابستان.
- متقی، ابراهیم (۱۳۹۱)، «بررسی روندهای تداوم و تغییر در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران احمدی نژاد و خاتمی، **فصلنامه مطالعات سیاسی**، تابستان.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۵)، «جهان ژئوپلتیک در سه سال گذشته»، **نشریه اطلاعات سیاسی-اقتصادی**، سال ۲۱، بهار.
- محمدنیا، مهدی (۱۳۹۴)، «بررسی تطبیقی سیاست خارجی دولت های اصول گرا و اعتدال»، **فصلنامه سیاست پژوهشی**، بهار.
- میرحسینی، محسن (۱۳۹۳)، «سیاست خارجی ایران در قبال آمریکا دوران پهلوی»، **فصلنامه سیاست خارجی**، بهار.
- نیاکوئی، سید امیر (۱۳۹۳)، «راهبرد امنیتی در مقابل تحرکات ژئوپلتیکی آمریکا در خاورمیانه»، **فصلنامه سیاست جهان**، زمستان.
- واعظی، محمود (۱۳۹۰)، «تأثیر تحولات جهانی پس از جنگ سرد بر سیاست خارجی ایران» **فصلنامه روابط خارجی**، بهار.
- BiLgin, pinar "Foreign policy analysis: classic Book Review: Valerie M. Hudson", **Millennium – journal of international studies**, ۲۰۰۸.
- Crosi, Jerom R (۲۰۰۵). **Atomic Iran: How Terrorist Regime Bought the Bomb and**
- Griffiths, M, **Fifty Key International Thinkers**. London: Routledge, ۱۹۹۹.
- Griffiths, M, **international Relations theory for the ۲۱ century**. London and New York: Routledge, ۲۰۰۷.
- Kamrava, Mehran (۲۰۰۸). "The united states and Iran: A Dangerous but Contained Rivalary". **Policy Brief**. No ۹: ۱-۱۵.
- Kowert, Paul, "Toward a constructivist theory of foreign policy" **paper presented at the Annual Meeting of American politics. Science Association**, DC, ۱۹۹۷.
- Lak, David, "Toward a Realist theory of state action", **international studies**, ۱۹۸۹.
- Nasr, Vali & Takeyh, Ray, (۲۰۰۸), **"The Costs of Containing Iran"**, **Foreign Affairs**, January/February.

-Rosenau, James N, **United Davis and Maurice East. The Analyses of International politics**, New York: the free press, ۱۹۷۲.

منابع روزنامه‌ای

-روزنامه کائنات، ۱۳۹۵/۶/۲۷.

-روزنامه صبح ایران، ۱۳۹۲/۶/۲۴

-حضرت واریز، مصاحبه با مرکز مطالعات استراتژیک کابل.

-فروارز تمنا: مصاحبه با مرکز مطالعات استراتژیک کابل.

منابع اینترنتی

-سایت فردا ۱۳۸۹

-وب سایت دفتر ریاست جمهوری افغانستان و نکات عمده در اسناد همکاری های استراتژیک افغانستان، ۲۰۱۲/۳/۱۰.

-بهرامی، محمد، بررسی پیمان استراتژیک امریکا و افغانستان، ۱۶ بهمن ۱۳۹۰، خبرگزاری بخدی به نقل از مرکز بین المللی مطالعات صلح.

-توافقنامه همکاری امریکا و افغانستان نهایی شد، وب سایت بی بی سی فارسی، ۲۲ آپریل ۲۰۱۲.
-صیقل، محمود، مشارکت استراتژیک امریکا- گذشته ی مشکل، آینده ی نه چندان آسان، از اعلامیه مشارکت ۲۰۰۵ تا سند جدید روابط استراتژیک، صفحه ی رسمی نویسنده در شبکه ی اینترنتی فیس بوک.

-مردان، داوود، روایتی دست اول از پیمان استراتژیک افغانستان و آمریکا، ۲۲ میزان ۱۳۹۰، وب سایت فارسی بی بی سی .

www.fararu.com

[CNN News, archive, U.s. rejects Taliban offer to try bin lad](http://www.cnn.com/2012/04/30/afghanistan.us.rejects.taliban.offer/index.html)

<http://president.gov.af/fa/news/۱۰۳۰۴:۲۰۱۲>

<http://www.bbc.uk/persian/afghanistan/۲۰۱۲/۰۵/۱۲۰۵۰۹-۱۰۳-iran-afghanistan-treaty.shtml>

<http://www.javana.blogfa.com/post-۱۲.aspx>

<http://www.irna.ir/newsshow.aspx>

<http://president.gov.af>

<http://www.bbc.uk/persian/Afghanistan/۲۰۱۱/۱۰/۱۱۱۰۱>

گذار از نقش فرهنگ به دانش و اقتصاد در توسعه پایدار ایران-افغانستان

ناصر یوسف زهی ، مرتضی منشادی

چکیده

با وجود اینکه اشتراکات فرهنگی نتوانسته منجر به توسعه‌ای پایدار در روابط دوجانبه ایران و افغانستان شود، هنوز تأکید بسیاری بر نقش عوامل معنایی (اشتراکات) در گسترش تعاملات دو کشور وجود دارد. اما تحولات عینی دهه‌ی اخیر مثل مبدل‌شدن ایران به بزرگ‌ترین صادرکننده کالا به افغانستان و گسترش تعاملات دانشگاهی، نشان از حرکت دو کشور به سمت بازتعریف فرافرهنگی یکدیگر است. بررسی عناصر فرهنگی مشترک (زبان فارسی، دین اسلام، ادبیات، قومیت، تاریخ)، تحولات روابط و مناسبات اقتصادی، و نقش دانش در توسعه، سه محور اصلی نوشتار حاضر هستند. هدف این نوشتار، شالوده‌شکنی انگاره‌ی نقش فرهنگ در توسعه پایدار است. این مهم، از طریق چارچوب نظری سازه‌انگاری، روش کیفی و تکنیک کتابخانه‌ای جمع-آوری داده‌ها صورت گرفته است. طبق یافته‌های پژوهش، چون تفاسیر و قرائت‌های ایران و افغانستان از عناصر مشترک فرهنگی متفاوت است، نمی‌توان به نقش این عناصر در گسترش تعاملات دوجانبه و داخلی دو کشور امیدوار بود. مهم‌تر آنکه عناصر نظام معنایی مشترک بیشتر عاملی واگرا و نه همگرا در تاریخ مناسبات تهران-کابل بوده‌اند. چون افکار عمومی و رسانه غالباً مبنای شناخت دو ملت ایران و افغانستان از یکدیگر تاکنون بوده است، لذا باید بر دانش و پژوهش به مثابه جایگزین آن صحنه گذاشت. در تحلیل نهایی، باید از تأکید بر فرهنگ عبور کرده و بر نقش دانش، فهم مشترک و اقتصاد جهت‌دستیابی به سطحی پایدار از روابط و توسعه داخلی دو کشور تأکید ورزید.

کلیدواژگان: ایران، افغانستان، اقتصاد، فرهنگ، توسعه پایدار، دانش.

۱) مقدمه

۱-۱) بیان مسئله

مؤلفه‌هایی نظیر دین اسلام، زبان فارسی/دری، ادبیات، تاریخ، و مجاورت جغرافیایی تاکنون به‌عنوان عناصر هویت‌ساز مشترک ایران و افغانستان شناخته شده‌اند. به‌عنوان مثال، به باور

برخی عنصر زبان مشترک بین ایرانیان و افغان‌ها، تعریف هویت فرهنگی واحدی را تسهیل کرده و بیش از هر عنصر فرهنگی دیگر، ویژگی برجسته و بی‌همتای فرهنگ ایرانی و افغانی را که همان انعطاف‌پذیری با حفظ تمدن و هویت است، به نمایش می‌گذارد. براساس این اشتراکات معنایی، افغانستان قسمت شرقی فلات و ژئوپلیتیک هویتی ایران و مسکن بخشی از آریایی‌های نخستین است که برخی ولایات آن در گذشته، پایتخت فرهنگی و ادبی دولت مرکزی ایران بوده‌اند. اروپاییان نیز بر همین مبنا، افغانستان را در گذشته «ایران شرقی» می‌خوانده‌اند.

پس از سقوط طالبان یک‌بار دیگر مؤلفه‌های مشترک فرهنگی مورد توجه ایران و افغانستان قرار گرفت. علاوه بر این، دو تحول بزرگ در روابط دو کشور طی دهه اخیر رخ داد: گسترش تعاملات علمی و روابط اقتصادی. ایران طی سال‌های ۲۰۱۷-۲۰۱۵م. بزرگ‌ترین صادرکننده کالا به افغانستان بوده است. به باور برخی، دامنه‌ی نفوذ فرهنگی ایران در افغانستان می‌تواند زمینه را برای بهره‌برداری از ظرفیت‌های اقتصادی این کشور فراهم سازد و از سوی دیگر، حضور اقتصادی در افغانستان به منزله‌ی بخشی از هویت تمدنی ایران مهم بوده و اهداف و منافع ملی دو کشور را هم‌جهت و هم‌سو خواهد ساخت. لذا طی یک‌ونیم دهه‌ی اخیر می‌توان به پیوندی معنادار بین اقتصاد، فرهنگ و دانش برقرار کرد. در این نوشتار سعی بر آن است تا این مهم بررسی شود. این امر مستلزم رویکردی انتقادی به اشتراکات فرهنگی است. ابتدا سعی می‌شود برخی از ناهمسانی‌ها و تفاوت‌های موجود در عناصر هویت‌ساز مشترک (زبان، دین، ادبیات، قومیت، تاریخ) بررسی شود، سپس روند تعاملات اقتصادی دو کشور به بحث گذاشته شود و در نهایت به نقش دانش به‌مثابه‌ی جایگزینی برای افکار عمومی و رسانه‌ها در بازتعریف و شناخت جدید ایرانیان و افغان‌ها از یکدیگر پرداخته شود.

۱-۲) ضرورت و هدف مسئله

هدف از بررسی سه مقوله فرهنگ، دانش و اقتصاد، ارائه‌ی قرائتی جدید و به عبارتی شالوده‌شکنی باورهای غالب دولت‌مردان و پژوهشگران حوزه فرهنگ و سیاست ایران و افغانستان در خصوص نقش و تأثیرگذاری "اسطوره‌ی فرهنگ (نسبتاً) مشترک" در همگرایی تهران-کابل و توسعه داخلی است. اینکه ایران و افغانستان چرا با وجود اشتراکات فرهنگی طی یک دوره‌ی تاریخی طولانی مدت نتوانسته به سطحی از پایداری در روابط برسند بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مسئله‌ی مغفول‌مانده است. از این طریق می‌توان به اصلاح برداشت‌های نادرست از محتوای

فرهنگ ایرانی-افغانی کمک کرد و از سوی دیگر به نقش پررنگ اقتصاد که تاکنون کمترین جایگاه را در تحلیل روابط و مناسبات خارجی (دوجانبه) و داخلی دو ملت داشته تأکید ورزید. همچنین توسعه اقتصادی امروزه دغدغه و ابزار مشترک دولت‌مردان ایران و افغانستان جهت نیل به توسعه‌ی پایدار داخلی و دوجانبه مبدل شده است. هر دو کشور به‌شدت با مشکلات و مسائل اقتصادی مواجه بوده و یکی از راه‌های بهبود اقتصاد داخلی آنان گسترش مناسبات اقتصادی است. گسترش مناسبات اقتصادی جایگزین مناسب نقش عناصر مشترک فرهنگی در تفهم و درک ایرانیان و افغان‌ها از یکدیگر است. به‌عنوان مثال، چین اگرچه از هیچ‌یک از عناصر مشترک همچون زبان فارسی یا دین اسلام برخوردار نیست اما نفوذ بسیار گسترده‌ای در افغانستان پیدا کرده است و درمقابل، عناصر مذکور باعث شده تا ایران در این کشور متهم به ترویج شیعه‌گری و تضعیف زبان ملی افغانستان (پشتون) از طریق گسترش کتب فارسی و کرسی‌های ادبیات فارسی شود.

بدون درک و فهم درست از عناصر فرهنگی که انگیزه و علت کنش هستند، تنظیم و تدوین یک استراتژی پایدار توسعه، امکان‌پذیر نخواهد بود. شناخت تفاوت‌های موجود در عناصر مشترک فرهنگی برای شناخت نیازهای اصلی این کشورها و انجام اقدامات براساس این نیازها و نیز انطباق دادن کارهای آموزشی و فرهنگی از سوی دو کشور و شناخت بهینه شرایط و استفاده درست از شرایط موجود ضروری است.

۱-۳) سوالات و فرضیات پژوهش

در این پژوهش ابتدا به این سؤال پرداخته می‌شود که چرا فرهنگ مشترک نتوانسته منجر به سطحی از توسعه‌ی پایدار در روابط ایران-افغانستان شود. برای پاسخ‌دادن به این سؤال به بررسی عناصر مشترک نظام معنایی (زبان، دین، قومیت، تاریخ و ادبیات) پرداخته می‌شود تا میزان اشتراکات و افتراقات مشخص گردد. سپس این سؤال مطرح خواهد گردید که چه عواملی سبب شده تا دو کشور طی یک ونیم دهه اخیر وابستگی بیشتری به یکدیگر پیدا کنند. برای پاسخ‌دادن به این سؤال به تحولات اقتصادی در روابط دوجانبه اقتصادی دو کشور (حجم صادرات و واردات، کنفرانس‌ها، نشست‌ها و موافقت‌نامه‌های اقتصادی) پرداخته می‌شود و مشخص گردید که نه فرهنگ بلکه اقتصاد منجر به سطحی از تفاهم مشترک و ضرورت وابستگی متقابل به یکدیگر که گامی بزرگ جهت توسعه‌ای پایدار است، شده است.

۴-۱) پیشینه تحقیق

طی سال‌های گذشته، محققین متعددی به روابط ایران-افغانستان از منظرهای متفاوت پرداخته‌اند. نخست: نویسندگانی که به روابط سیاسی دو کشور عنایت داشته‌اند، از قبیل متولی حقیقی (۱۳۸۳)، بهمنی قاجار (۱۳۸۵)، و روح زنده (۱۳۸۴)؛ دوم: نویسندگانی که به بررسی روابط فرهنگی ایران و افغانستان متمرکز شده‌اند، از جمله فلاح‌نژاد و امیری (۱۳۹۴)، یحیایی و مرضیه‌کیا (۱۳۸۸)؛ و سوم: نویسندگانی و نهادهایی که به بررسی روابط اقتصادی دو کشور توجه داشته‌اند: از جمله اسلامی و یوسف‌زهی و (۱۳۹۷)، یوسف‌زهی و همکاران (۱۳۹۷)، یوسف‌زهی و فرزانه‌پور (۱۳۹۶)، یوسف‌زهی (۱۳۹۶)، فرهنگ (۱۳۹۵)، حسنتاش و صمیمی (۱۳۹۵)، سازمان توسعه تجارت ایران (۱۳۹۵)، مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد (۱۳۹۳)، نجفی و همکاران (۱۳۸۹)، ادوای (۱۳۹۴)، عباسی (۱۳۹۰)، عباسی و رنجبردار (۱۳۹۰)، قاسمی (۱۳۹۳)، و روحانی (۱۳۹۰).

مهم‌ترین نقطه‌ی اشتراک نوشتارهای فوق (به‌جز یوسف‌زهی ۱۳۹۶ و ۱۳۹۷) تأکید آنان بر فرصت‌ها، پتانسیل‌ها و نقش اشتراکات فرهنگی بر گسترش و تعمیق روابط دوجانبه ایران-افغانستان است. اشتراک دوم، عینیت‌گرایی است؛ بدین‌معناکه اینان اشتراکات و نقش آنان را در توسعه پایدار دو کشور امری ثابت و مسلم فرض کرده و در بررسی علل ناهمگرایی تهران-کابل بر عوامل عینی مثل نامنی، مواد مخدر، مهاجرت، فقر، نامناسب بودن راه‌ها و جاده‌های مواصلاتی، قوانین و تعرفه‌های سخت گمرکی، دشواری در صدور ویزا و اخذ روادید و امثال این‌ها تأکید ورزیده‌اند و بدین‌وسيله ناکارآمدی یا ناتوانی فرهنگ بر توسعه را نادیده‌انگاشته و علل عدم توفیق را نه در "ذهنیت" بلکه در "عینیت" یافته‌اند. این در حالی است که از نظر نوشتار حاضر ناهمگرایی ایران و افغانستان ریشه در عناصر به‌اصطلاح مشترک دارد (تقدم ذهن بر عین). در حقیقت، مشکلات عینی، به‌عنوان مقوله‌ای پس‌مانده و مقام‌مادون مشکلات ذهنی و فرامادی هستند. جهت روشن‌شدن مسئله‌ی فوق می‌توان به این نکته اشاره کرد که کشورهایی نظیر چین و ژاپن همانند ایران و حتی بیشتر مشکلات زیادی در مسیرهای ترانزیتی با افغانستان دارند؛ اما علی‌رغم نداشتن کمترین اشتراک فرهنگی با ملت افغان، مناسبات اقتصادی آنان با این کشور باعث همگرایی بین آنان شده است.

۲) چارچوب نظری: سازه‌انگاری

سازه‌انگاری به‌عنوان یکی از نظریه‌های جدید در روابط بین‌الملل، محصول زبان‌شناختی ساختاری، نظریه سیاسی پست‌مدرن، نظریه انتقادی، نقد ادبی و مطالعات فرهنگی و رسانه‌ای

است (دهقانی فیروزآبادی و جدیدی، ۱۳۸۹: ۹۵). این نظریه، از مهم‌ترین مکاتب معرفت‌شناسی است که علی‌رغم ریشه‌های فلسفی دیرینه‌ی آن، در دهه‌ی پایانی نیمه‌ی دوم قرن ۲۰م. مورد توجه اندیشمندان روابط بین‌الملل قرار گرفت. از دیدگاه فلسفی، نظریه سازه‌انگاری بر سوژه-گرایی و نسبی‌گرایی تأکید می‌ورزد و "جهان واقع" را جدا از "تجربه" (فاعل شناسا) نمی‌داند (عسگرخانی و منصوری مقدم، ۱۳۸۹: ۱۹۵-۱۹۴).

سازه‌انگاری با هدف ارائه‌ی تصویر واقعی از تحولات جدید سیاست بین‌الملل، نخست تمرکز خویش را بر اعتقادات بین‌الذهانی که در سطحی گسترده میان مردمان جهان مشترک‌اند، قرار می‌دهد. سازه‌انگاران بر این باورند که منافع و هویت انسان‌ها به صورتی که آنان خویشتن را در رابطه با سایرین درک می‌کنند، از طریق همین اعتقادات مشترک شکل گرفته و تبیین می‌شود. این تأکید هستی‌شناختی بر ایده‌ها و هنجارها، نتیجتاً سازه‌انگاری را به سمت معرفت‌شناسی هرمنوتیکی سوق می‌دهد. در روش هرمنوتیک نیز به فهم بیناذهنی، کل‌گرایی، زمینه‌مندی، و برداشت‌های ذهنی توجه می‌شود؛ بنابراین، نمی‌توان در قلمرو معانی و ایده‌ها جدایی سوژه و ابژه را تصور کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۳۴). طبق روش‌شناسی سازه‌انگاری، بیش از ساختار مادی (اقتصادی و نظامی) باید بر ساختارهای غیر مادی نظیر برداشت مشترک از هویت و فرهنگ تأکید ورزید. اگرچه ساختارهای مادی همواره به صورت واقعیت‌های انکارناپذیری وجود دارند، ولی تنها در چارچوب ساختارهای فکری و انگاره‌ای معنا می‌یابند؛ بنابراین، به‌کارگیری منابع مادی و توانایی‌های اقتصادی-نظامی در ساختارها و نظام‌های معنایی خاصی از هویت‌ها و فرهنگ‌ها صورت می‌گیرد (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۲: ۱۱۷).

۲-۱) بر ساختگی هویت

یکی از دستاوردهای اصلی نظریه سازه‌انگاری، تأکید آن بر هویت است. اما هویت در بررسی‌های اجتماعی سازه‌انگاران، از بیگانه (دیگری) نشئت می‌گیرد؛ یعنی هویت جمعی به صورت منفی و سلبی تعریف می‌شود. به‌عنوان مثال، یک فرد از آن حیث ایرانی به شمار می‌آید که یک افغان و هندی نیست (کرمی، ۱۳۸۳: ۱۶۷). پس هویت‌ها همان فهم و انتظارات افراد در مورد خود و دیگری هستند که ذاتاً اموری رابطه‌ای‌اند. اینکه «خود»، خود را دوست، رقیب یا دشمن «دیگری» تلقی کند، تفاوت زیادی در تعامل میان آن‌ها ایجاد خواهد کرد. (مشیرزاده، ۱۳۹۲: ۳۳۲). بازنمایی دیگری به‌عنوان دشمن حداقل سه پیامد برای سیاست خارجی یک کشور دارد:

نخست؛ دولت‌ها خواهند کوشید تا دشمنان خود را نابود یا مغلوب کنند. دوّم؛ تصمیم‌گیری به‌شدت با بدبینی نسبت به آینده و سایر دولت‌ها همراه است و سوّم؛ توانمندی‌های نظامی بسیار مهم تلقی خواهد شد (معینی علمداری و راسخی، ۱۳۸۹: ۱۹۷).

۲-۲) همگرایی و واگرایی دولت‌ها

سازهانگاران همکاری و منازعه را نه امری ثابت و دائمی، بلکه امری برساخته می‌دانند که در چارچوب شناخت مشترک و فرهنگ شکل می‌گیرد (عسگرخانی و منصوری مقدم، ۱۳۸۹: ۱۹۰). این مسئله در رابطه با ایران و افغانستان که اشتراکات فرهنگی بسیاری دارند، بیشتر اهمیت می‌یابد. پس دولت‌ها، سایرین را بر اساس هویتی که او (خود) به آن‌ها نسبت می‌دهد درک می‌کند. اما در فرایند چنین شناختی، باید انتظار یک سلسله سوءتفاهم‌ها، برداشت‌های نادرست و خطرناک از رفتار دیگران داشت که خود، ممکن است باعث تعارض دولت‌ها در سطح بین‌المللی شود. در مقابل، اگر دولت‌ها مجموعه مشترکی از قواعد یا هنجارها و یا هویتی مشترک (دین، نظام سیاسی، زبان) داشته باشند و نیز تفسیری مشترک از این اشتراکات ارائه سازند، هویت جمعی شکل خواهد گرفت. پس در نظریه سازهانگاری، تفاوت‌های فرهنگی جوامع مهم انگاشته می‌شود. این تحوّل آگاهانه‌ی هویت‌ها، یعنی چرخش از هویت خودمحور به هویت جمعی شامل چهار مرحله است؛ مرحله‌ی نخست؛ فروپاشی اجماع در مورد تعهدات هویتی، مرحله‌ی دوّم؛ زیر سؤال بردن برداشت‌های قدیمی و ساختارهای تعاملی ناشی از آن، مرحله‌ی سوّم؛ ایجاد رویه‌ی جدید که «خود» و «دیگری» را نسبت به اتخاذ هویت جدید برمی‌انگیزد و مرحله‌ی چهارم؛ پاداشی که دولت‌ها به یکدیگر می‌دهند (معینی علمداری و راسخی، ۱۳۸۹: ۱۹۳-۱۹۲).

۲-۳) برساختگی دانش و واقعیت

از دیگر کانون‌های توجه سازهانگاران، مقوله‌ی دانش و واقعیت است. سازهانگاران عقیده دارند که واقعیت بر اساس نحوه‌ی سخن‌گویی و در چارچوب شناخت‌های افراد ترسیم می‌گردد. پس حقایق نه امور مستقل و ثابت، بلکه مدام در حال "تغییر" و نه "بودن" هستند؛ بنابراین یک - سازهانگار وقتی وارد واقعیت سیاسی می‌شود تمام واقعیت‌ها را امری ساخته‌شده می‌داند که فاعلیت در شکل‌گیری آن نقش اساسی دارد (همان: ۱۸۶-۱۸۵). متعاقب این طرز تلقی از واقعیت، نوع نگاه سازهانگاران به دانش نیز متفاوت است. برای اینان، فرایند دانستن، ریشه در تعامل اجتماعی دارد؛ یعنی دانش فرد از جهان، از طریق تعامل (زبان) با دیگران حاصل می‌شود

(شیخی فینی، ۱۳۸۱: ۶۹). دانش امری هنجاری و نه مطلق است که بر اساس یکسری ارزش‌ها شکل می‌گیرد. پس در این مکتب، هیچ امر مطلق و وجود نخواهد داشت و دانش و تفسیر در کنار واقعیت اساساً دو روش متفاوت در جهت اهداف گوناگون نیستند (آدلر، ۱۳۷۶: ۱۱۶۱). در مجموع کلیدواژگان "قدرت و آگاهی"، نقش کلیدی ایفا می‌کنند (دهقانی فیروزآبادی و جدیدی، ۱۳۸۹: ۹۵).

چنان‌که گذشت، کاربردهای نظریه‌ی سازه‌انگاری بیشتر حول محور هویت، فرهنگ و دانش و تأثیر این‌ها بر تعاملات دولت‌ها می‌چرخد. به‌طور حتم، بررسی نقش هویت و فرهنگ در روابط ایران و افغانستان بیش از همه تجلی می‌یابد. اما نکته‌ای که بیش از همه در اینجا مهم است، نقش اشتراکات فرهنگی بر توسعه پایدار آنان است. بر همین اساس، نظریه سازه‌انگاری با توجه به تأکیدی که بر مباحث هویتی-فرهنگی دولت‌ها دارد می‌تواند مسئله اصلی این نوشتار را تبیین نماید.

۳) بحث اصلی

۳-۱) بخش نخست: شالوده‌شکنی عناصر مشترک فرهنگی

اکنون هر یک از عناصر و اجزایی که با قرارگرفتن در کنار یکدیگر یک جعبه مفهومی مشترک می‌سازند که از آن‌ها تحت عنوان فرهنگ مشترک و تأثیرگذار بر توسعه پایدار ایران-افغانستان یاد می‌شود در ترازوی ارزیابی قرار می‌گیرد.

۳-۱-۱) زبان فارسی/دری

از جایگاه نظری، زبان از مؤلفه‌های هویتی و بازتاب‌دهنده فرهنگ یک ملت بوده و در صورت تشابه یا فهم آن توسط ملل دیگر عامل مهمی در نزدیکی ملت‌ها است. همسانی زبانی، موجب سهولت ارتباطی بین‌فرهنگی و سرفصل روابط تاریخی خواهد شد (یحیایی و کیا، ۱۳۸۸: ۱۳۷).

اما اگر از جایگاه واقعیت‌های عینی (فرانظری) به نقش زبان در تعاملات ایران و افغانستان بنگریم، بسیاری از گزاره‌ها و مفروضه‌های غالب و متصلب پیشین به چالش کشیده می‌شود. قبل از پرداختن به این مهم، به دیدگاهی دیگر در خصوص نقش زبان در تعاملات تهران-کابل می-پردازیم. از دیدگاه فرهنگ: «زبان مشترک بین تجار ایرانی و افغان موجب صرفه‌جویی در وقت و هزینه است؛ چراکه تجار ایرانی و افغان به دلیل هم‌زبانی نیازی به مترجم ندارند، در صورتی که

خارجی‌ها باید فعالیت‌های اقتصادی خود در افغانستان مترجم استخدام کنند» (فرهنگ، ۱۳۹۵: ۲۲۲). این ادعا زمانی صادق خواهد بود که ما شاهد نفوذ کشورهای غیرفارسی‌زبان در افغانستان نمی‌بودیم. ورای این، امروزه فضای حیاتی و وحدت زبان فارسی، میان لهجه‌ها و گویش‌های متفاوت و نیز زبان‌های دیگر همچون پشتون که نشانه‌ی وحدت قومی و هویت سیاسی پشتون‌ها است، تقسیم شده است؛ به‌گونه‌ای که خیلی نمی‌توان بر این کنش صرفاً کلامی امیدوار بود.

به دو علت عمده از کارآمدی زبان فارسی در همگرایی ایران و افغانستان کاسته شده است: (۱) سیاسی‌شدن زبان فارسی: تاجیک‌ها و ولایات فارسی‌زبان افغانستان تحت تأثیر تحولات و الزامات تاریخی و ایدئولوژیکی به مراتب بیشتر از پشتون‌ها و ولایات پشتون‌زبان مورد توجه ج.ا.ایران قرار گرفته‌اند. این امر باعث بدبینی و سوءظن دولت مرکزی کابل به ایران شده است. به‌عنوان مثال اگرچه امروزه مردم ولایت هرات با سرمایه‌گذاری‌های ایران در حال تجربه‌کردن زندگی بهتری هستند، اما دولت کابل نگران آن است که ایران تلاش می‌کند تا نقش دولت مرکزی را در هرات از طریق تأکید بر مشابهت‌های زبانی کم‌رنگ سازد و حوزه نفوذ خود را در غرب افغانستان افزایش دهد (تیشه یار، ۱۳۹۱: ۸). به اعتقاد حاجیان: «متأسفانه در قرن اخیر و به‌ویژه در سال‌های اخیر نوعی بی‌اعتمادی بر فضای فرهنگی میان این دو کشور سایه انداخته است. به اعتقاد متخصصان حوزه ادبیات و فرهنگ، باید از سیاسی‌کردن زبان و ادبیات فارسی پرهیز کرد» (حاجیان، ۱۳۹۴: ۲۷).

(۲) نفوذ زبان انگلیسی: زبان فارسی/دری در ایران و افغانستان در حال دگرگونی شدید یعنی فاصله‌گرفتن از اصالت تاریخی و نوعی اضمحلال است؛ زیرا واژه‌های انگلیسی و غیرفارسی به کثرت در زبان محاوره‌ای و علمی نفوذ یافته است. از سوی دیگر، ایران و افغانستان امروزه فراگیری زبان انگلیسی را از اولویت‌ها و لوازم توسعه انگاشته‌اند. زبان بین‌المللی انگلیسی به طور حتم از نقش و علقه‌ی زبان‌های محلی، ملی و منطقه‌ای مشترک در تعاملات دوجانبه خواهد کاست. در این بین، کشور افغانستان به مراتب بیشتر از ایران خود را پایبند به فراگیری زبان انگلیسی ساخته است.

۳-۱-۲) دین اسلام

برخلاف نگاه خوشبینانه‌ی محققین، دین اسلام به دلیل تفرُّق و تعدد مذهبی (شیعه و سنی)، سوءبرداشت‌های متفاوت از آن و غالب‌بودن عصبیت‌های قومی در رفتارهای اجتماعی، نتوانسته

در هم‌ذات‌پنداری فرهنگی، تولید بینش عمیق و مشترک و رفتار همگن اجتماعی ایرانیان اکثراً شیعه‌مذهب و افغان‌های اکثراً سنی‌مذهب، نقش سازنده‌ای ایفا کند (واعظی، ۱۳۹۱: ۳۰۱). به‌عنوان مثال، تعداد دانش‌آموزان افغانی که در سال تحصیلی ۶۸-۱۳۶۷ در مدارس دولتی شهر مشهد ثبت‌نام کرده‌اند ۳۵,۴۶۵ نفر بوده است. از این تعداد ۳۴,۴۰۰ نفر یعنی ۹۷ درصد شیعه و ۱,۰۶۵ نفر یعنی ۳ درصد سنی بوده‌اند. این وضعیت بیان‌کننده این است که تنها افغان‌های شیعه-مذهب، برخلاف افغان‌های سنی‌مذهب که احساس یگانگی مذهبی کمتری با ایرانیان شیعه دارند، موافق هستند فرزندان خود را به مدارس و مراکز آموزشی ایران بفرستند (لطفی، ۱۳۹۴: ۶۹). همچنین، با توجه به سنی‌بودن پشتون‌ها و گرایش نسبی آنان به سمت پاکستان و عربستان، باید منتظر عدم ثبات و ناامنی حاصل از جولان مذهب بود که از نتایج آن، تنش‌های مذهبی درون-مرزی و برون‌مرزی خواهد بود. لذا تفرق دین در جهان اسلام به دو مذهب سنی و شیعه، موجب تفرق نگاه واحد آریایی و برداشت‌های دینی ایرانیان و افغان‌ها از یکدیگر شده است که در صورت تشدید بنیادگرایی و دخالت بیگانگان، ظرفیت آن را دارد که به یک عنصر مناقشه‌برانگیز تبدیل شود. این مسئله در دو مقطع، یعنی دوران **عبدالرحمن خان** (۱۹۰۱-۱۸۸۰م.) و طالبان، به عاملی شدیداً واگرا در مناسبات ایران و افغانستان به‌ویژه تبادلات تجاری تبدیل شد (فلاح‌نژاد و امیری، ۱۳۹۴: ۱۴۱).

از سوی دیگر، اسلام در افغانستان برخلاف اسلام شیعی ایران از نوع اسلام قبیله‌ای، احساسی است که در نهایت منجر به رادیکالیسم اسلامی، رشد نظام سلسله‌مراتبی و نفوذ طالبان در لایه‌های اجتماعی افغانستان می‌شود. متعاقباً فرهنگ سیاسی افغانستان متأثر از چنین اسلامی، به شدت قبیله‌ای و سلسله‌مراتبی خواهد بود. این در حالی است که ایران بر خلاف مذهب سنی کشورهای منطقه، پیش‌برنده اصول شیعه است و چون حاکمیت در ایران براساس سنت دینی و آداب و رسوم مذهبی شکل گرفته، بر استراتژی فرهنگ شیعی تأکید دارد (زین‌العابدین عموقین، ۱۳۹۲: ۶۹). البته این عنصر فرهنگی باعث نفوذ ایران در افغانستان شده است؛ اما باید این امر را به‌گونه‌ای دیگر تحلیل کرد. در واقع این نفوذ بیشتر در مناطق شیعه‌نشین (هزاره‌جات) حکم-فرماست و به همین دلیل قومیت شیعه‌نشین هزاره در افغانستان همیشه متهم به دست‌نشانده‌گی و وابستگی به دولت شیعی تهران است. همچنین به اعتقاد برخی تحلیل‌گران، یکی از دلایل اینکه

در گذشته افغانستان چندان مورد توجه ایران نبوده است، می‌توان به سیاست «شیعه‌محوری» به‌طور اعم و «روحانی‌محوری» به‌طور خاص، اشاره کرد (لطفی، ۱۳۹۴: ۶۲).

ورای سطح ملی، می‌توان از نقش تفاسیری و قرائت‌های مختلف که نتیجه‌ای جز واگرایی به همراه نداشته است را ردیابی کرد. به‌عنوان مثال در میان گروه‌ها و سازمان‌هایی که در دنیای اسلام وجود دارد، سازمان منطقه‌ای کنفرانس اسلامی (بزرگ‌ترین تشکل اسلامی در سطح جهان) که شامل ۵۷ کشور اسلامی و جمعیتی بالغ بر ۱/۵ میلیارد است، می‌تواند در برطرف کردن معضلات امت اسلامی داشته باشد. مهم‌ترین نقطه اشتراک کشورهای اسلامی وجود سنخیت فرهنگی میان مردم می‌باشد. آن‌ها زبان فرهنگی مشترکی دارند و براساس اعتقاداتشان می‌توانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند و همگی زیر چتر اسلام هستند. علی‌رغم آن‌که سازمان کنفرانس اسلامی نوعی یکپارچه‌سازی فرهنگی است که بر مبنای اشتراکات فرهنگی، تمدنی، شکل گرفته اما تاکنون نتوانسته تأثیر مثبت و معناداری بر تعاملات کشورهای عضو به‌ویژه ایران-افغانستان به همراه داشته باشد (مهدوی و مجدرضایی، ۱۳۸۸: ۱۲۶). کشورهای کنفرانس اسلامی هنوز به سمت یکپارچه‌سازی اقتصادی حرکت نکرده‌اند و اهمیت مقوله بازار مشترک اسلامی میان آن‌ها هنوز عینیت نیافته است. لذا تشکیل بازار مشترک و تبدیل سازمان کنفرانس اسلامی از یکپارچه‌سازی فرهنگی و ایدئولوژیک به یکپارچه‌سازی اقتصادی از طریق تغییر نگرش‌ها برای کشورهای مذکور فرصتی را ایجاد خواهد کرد تا از منافع و پتانسیل‌های بلااستفاده یکدیگر استفاده نمایند و با سهولت بیشتری، زمینه گسترش تعامل و همکاری در بعد اقتصادی و فرهنگی را با یکدیگر فراهم آورند (مهدوی و مجدرضایی، ۱۳۸۸: ۱۵۶).

۳-۱-۳ ادبیات

زبان و ادبیات فارسی نخستین‌بار در خراسان بزرگ که بیشتر آن اکنون در خاک افغانستان است سربرآورد و در همان‌جا بالید. ادیبانی همچون حنظله بادغیسی، محمود وراق هروی، پیروز مشرقی، ابوشعیب صالح‌بن محمد هروی، شهید بلخی، ابوشکور بلخی، ابوعبدالله محمدبن صالح و نیز نخستین سراینندگان شاهنامه، یعنی ابوعلی محمدبن احمد بلخی و ابومنصور هروی که از طلایه‌داران شعر و ادب فارسی به‌شمار می‌آیند، از سرزمین‌هایی برخاسته‌اند که اکنون همه آن‌ها در خاک افغانستان نهاده‌اند (حاجیان، ۱۳۹۴: ۳۰). ملت افغانستان به این مفاخر ادبی به ابوعلی

سینا، مولوی، سنایی، فردوسی، بیرونی، رازی و غیره، همانند ایرانیان افتخار می‌کنند و آن‌ها را فرزندان سرزمین خود می‌دانند و آنان را در غنای فرهنگ مشترک هر دو ملت سهیم می‌دانند (لطفی، ۱۳۹۴: ۶۱). علاوه بر این، اسطوره‌های مشترک ایرانیان و افغان در شعر، ادبیات، موسیقی، رسوم و آداب و بیان تمثیلی و رمزی و تاریخ نمود یافته است (یحیایی و کیا، ۱۳۸۸: ۱۳۹).

روابط ادبی ایران و افغانستان در دوران معاصر نیز به ویژه پس از انقلاب اسلامی ایران صورتی رسمی و نهادی به خود گرفته است. چاپ مجموعه‌ی آثار شاعران افغان در ایران، برپایی همایش و کنگره‌ها و امکان تأسیس انجمن‌های افغان در ایران، همه صورت‌هایی از تعامل ادبی میان دو کشور است. از اواخر دهه‌ی شصت شمسی، ارتباط جامعه‌ی شعری افغانستان و ایران در نتیجه‌ی هم‌زبانی انقلاب و نیز مهاجرت برخی شاعران افغان به ایران، شکلی تازه به خود گرفت و وسعت یافت. از جلوه‌های مشخص این همراهی چاپ شعرهایی از مهاجران افغانی در مجموعه شعرهای شاعران ایرانی بود (حاجیان، ۱۳۹۴: ۱۷-۱۶). اما متعاقب سه علت عمده ادبیات فارسی در حال رنگ‌باختن است:

۱) **ظهور سبک شعری نو:** در ایران متعاقب ظهور شاعران و اساتید جدید حوزه ادبیات و شعر به مرور از وابستگی و پابندی به سبک شعری سنتی و شاعران کلاسیک که نقطه اشتراک ایرانیان و افغان‌ها بوده کاسته شده است. در افغانستان نیز شاهد چنین تحولی هستیم. سبک‌های ادبی سنتی و قواعدی همچون عروض و قافیه که نقطه اشتراک ادبیات دو کشور بودند در قرن ۲۱م. جایگزینی دیگر یافته‌اند. شعر نو که بزرگ‌ترین آسیب به صلابت ادبیات کلاسیک بود اکنون نتوانسته شعرای بزرگی همچون حافظ و سعدی بیافریند تا الگوی مشترکی برای هر دو کشور تلقی شوند.

۲) **مرز جغرافیایی:** اگرچه بسیاری از ادیبان و شعرای نامی در قلمرویی ظهور یافته‌اند که امروزه تحت عنوان کشوری مستقل با نام افغانستان از آن یاد می‌شود و در گذشته بخشی از قلمرو سرزمینی (سیاسی) امپراتوری‌های ایران بوده است، اما امروز تعیین مرزی و به عبارتی جدایی افغانستان از ایران باعث شده تا هر یک از دو کشور نام‌آوران حوزه ادبیات را ایرانی یا افغانی نام نهند. امروزه بر سر اینکه مولانا، ابن سینا، و عمر خیام ایرانی هستند یا افغان اجماع نظری وجود ندارد و این امر باعث شده تا متخصصین دو کشور در حوزه ادبیات یکدیگر را محکوم و سرزنش

به ملی‌گرایی افراطی نمایند. به همین دلیل، تاکنون کمتر همایش یا گردهمایی با اشتراک ایران و افغانستان در خصوص شعرا و نام‌آوران ادبی تشکیل شده است.

۳) رویکردهای ادبی متفاوت: رویکردی انتقادی، ویژگی نسبتاً مشترک کتب و سایر منابع نوشتاری امروزی در افغانستان است. برخلاف ادبیات انتقادی در افغانستان که خود ملهم از دموکراسی و حمایت‌های مجامع جهانی است، ادبیات سیاسی ایران رویکردی محافظه‌کارانه به خود گرفته است. لذا نمی‌توان سطحی از تعامل و یا الگوبرداری ادبیات انتقادی از ادبیات محافظه‌کارانه پیش‌بینی کرد. به همین دلیل بسیاری از کتب معروف نویسندگان افغانستان که شهرت جهانی می‌یابند در ایران کمتر مخاطب داشته است. در واقع، ادبیات در افغانستان برخلاف ایران در حال تقدس‌زدایی پدیده‌های اجتماعی-سیاسی است. فرآیندهای آسان‌تر چاپ اطلاعات در افغانستان (از جمله سانسور) به نسبت ایران، در انتشار و اشاعه رویکرد انتقادی ادبیات نقش بسزایی داشته است. همچنین ادبیات رسانه‌ای افغانستان بسیار متفاوت‌تر از ادبیات رسانه‌ای ایران است. به اعتقاد معادی‌خواه و همکارانش: «ادبیات رسانه‌ای و روزنامه‌نگاری افغان‌ها در آینده می‌تواند به کاهش این قرابت فرهنگی (میان ایران و افغانستان) بینجامد (معادی‌خواه و همکاران، ۱۳۸۷: ۲۸).

۴-۱-۴ قومیت

اکثر اقوام ساکن در افغانستان، دنباله‌ی قومی گروه‌های ساکن در کشورهای همسایه هستند. جز هزاره‌ها که در مرکز افغانستان محصور شده‌اند، نیمی از اقوام این کشور، ادامه قومی کشورهای ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان در شمال، و نیم دیگر آن یعنی پشتون‌ها و بلوچ‌ها در جنوب و شرق، ادامه قومی پاکستان و هراتی‌های تاجیک نیز در غرب با ایران هستند (حق‌پناه و رحیمی، ۱۳۹۰: ۱۳۶). توجه به زمینه‌مندی این سوزدهای اجتماعی، به دو دلیل مهم است؛ نخست اینکه بخش مهم اقتصادی و حتی کشاورزی افغانستان در مناطق شرقی، شمالی و جنوبی این کشور قرار دارد و مناطق غربی آن که هم مرز با ایران است، رونق اقتصادی خاصی ندارد (عباسی و رنجبردار، ۱۳۹۰: ۲۱۵). دوم این که ابژه‌های «دگر‌گریزی» و «خویش‌داری»، کنش‌های منفی تأثیرات عوامل محیطی بر فرایند تعاملات اجتماعی اقوام در جغرافیای فرهنگی افغانستان هستند که تحت تأثیر فشارها، خصوصیات و آموخته‌های محیطی خاص، رفتارها و باورهایی را کسب می‌کنند که متأثر از شرایط اکولوژیکی همان محیط است (واعظی، ۱۳۹۱: ۲۰۸).

به‌عنوان مثال، میراث مشترک فرهنگی پشتون‌های افغان با پاکستان به‌ویژه ایالات‌های سرحد و بلوچستان، باعث نزدیکی آنان به یکدیگر شده است. اشتراک زبانی و تبعیت اینان از نظام اجتماعی «پشتون والی»، ضمن تشدید گرایشات برون‌مرزی و تقویت حیات طالبان، می‌تواند (شفیعی و عیدوزایی، ۱۳۹۲: ۱۲۰) زمینه‌ی "جذب" سرمایه‌های اقتصادی جنوب افغانستان به سمت پاکستان و "دفع" این سرمایه‌گذاری‌ها به سمت ایران را فراهم کند. واقعیت این است که پشتون‌ها در مقایسه با سایر قومیت‌های افغانستان، مشترکات کمتری با حکومت مرکزی ایران احساس کرده‌اند. به‌عنوان مثال در میان مهاجرین افغان که به ایران سفر کرده‌اند به‌ندرت به یک پشتون حنفی مذهب برمی‌خوریم (فلاح‌نژاد و امیری، ۱۳۹۴: ۱۳۷).

تاجیک‌ها، ازبک‌ها و ترکمن‌های شمال افغانستان، همواره ارتباط نزدیکی با کشورهای مستقل این اقوام یعنی تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان در آسیای مرکزی دارند. لذا از آنجاکه افغانستان برای آسیای مرکزی در تثبیت نقش کریدور انتقال انرژی از آسیای مرکزی به جنوب آسیا نقش محوری دارد، پیوستگی‌های فرهنگی و قومی این کشورها با افغانستان می‌تواند نقش تأثیرگذاری بر همکاری و نزدیکی آن‌ها با افغانستان داشته باشد (پیشگافی فرد و رحیمی، ۱۳۸۷: ۱۱۹).

قومیت هزاره در افغانستان که سومی گروه قومی این کشور محسوب می‌شود برخلاف پشتون‌ها مقصد مهاجرت‌شان ایران است. هزاره‌ها در ایران به مراتب راحت‌تر از دیگر قومیت‌ها هستند؛ چراکه اینان در افغانستان در اقلیت و در ایران در اکثریت هستند. این عامل باعث علاقه‌ی بیشتر هزاره‌ها به ایران شده است یحیایی و کیا، ۱۳۸۸: ۱۵۰-۱۴۹). ذهنیت افغانیان هزاره به ایرانیان و فرهنگی که میزبان آنان است، به مراتب مثبت‌تر از اقوامی نظیر پشتون‌ها و تاجیک است. لذا میزان قوم‌مداری شامل انکار، دفاع و تقلیل تشابهات در بین اقوام پشتون و تاجیک بیش از هزاره‌ها است یحیایی و کیا، ۱۳۸۸: ۱۵۴).

۴-۱-۴) تاریخ مشترک

به باور برخی، ایران و افغانستان دارای تاریخی مشترک هستند. بر مبنای چنین تاریخی می‌توان روحیه جمعی میان ایرانیان و افغان‌ها را تقویت کرد؛ اما مطالعات تاریخی سیاسی و نظامی ایران و افغانستان نشان می‌دهد که این دو کشور بیش از آنکه تاریخی مشترک داشته باشند غالباً

در نزاع و جنگ با یکدیگر بوده‌اند. این جنگ‌ها که در ادامه بدان پرداخته می‌شود ته‌نشست‌های ذهنی و تاریخی بر دو ملت حاکم ساخته که سوءظن و بدبینی به یکدیگر نتیجه‌ی آن است. از زمان شاه اسماعیل صفوی، تهدید قبایل افغان برای حکومت مرکزی به مراتب بیشتر از دیگر قبایل (بختیاری‌ها و کردها) احساس می‌شد. هرات و قندهار، از مهم‌ترین شهرهای دیرینه ایرانی بودند و در منطقه‌ای استراتژیک میان قلمرو امپراتوری مغولان، حکومت ازبکان و ایران مرکزی (صفوی) قرار داشت و ادامه سرکشی خوانین این شهرها، موجب سرکشی افغانه و هجوم به شهرهای مهم خراسان، شرق و مرکز ایران می‌گردید.

در سال ۱۷۰۹م. میر ویس هوتک، رهبر پشتون قلزایی، شورش موفقیت‌آمیزی علیه حاکم صفوی ولایت قندهار (کریستین)^۱ که از نظر افغان‌ها سعی کرد اسلام شیعی را بر پشتون‌های سنی‌مذهب قندهار تحمیل کند، رخ داد. کشته‌شدن والی قندهار، خشم دولت مرکزی صفوی را برانگیخت. یک دهه پس‌از آن، محمود افغان توانست در سال ۱۷۲۲ اصفهان را فتح و حکومت صفویه را سقوط دهد. در فتح اصفهان و سایر مناطق مرکزی ایران، جنگ‌های خونین و قحطی‌های بزرگی درگرفت. شاه محمود افغان طی مراسمی تعداد زیادی از بزرگان اصفهان را به مهمانی در کاخ دعوت کرد و آن‌ها را قتل عام کرد. همین قتل‌های خونینش باعث شد که پیروانش علیه وی شورش کند و گرد پسر عمویش، آزادخان افغان، جمع شوند. تجاوز ۱۷۲۲م. نخستین واقعه تلخی تاریخی ایرانیان از افغان‌ها است؛ زیرا جدای از قتل‌عام‌های گسترده، با سقوط صفویه، توازن شیعی در برابر امپراتوری عثمانی درهم شکسته شد.

سرانجام نادرشاه افشار توانست به حکمرانی افغان‌ها در ایران پایان بخشد. در عصر زندیان نیز یکی از دغدغه‌های اصلی دولت‌مردان، حملات مکرر از ناحیه شمال توسط آزادخان افغان بود. پس از زندیه، نخستین فتوحات و جنگ‌های داخلی دولت قاجار در برابر حکام و قبایل افغان بوده است. آقامحمدخان پس‌از آنکه خراسان را تصرف کرد، پیامی تند به امیرمعصوم‌خان (امیر بلخ) فرستاد تا اسرای ایرانی را آزاد کند.^۲ از سوی دیگر، زمان‌خان (حاکم افغانستان) را تشویق کرد تا با

^۱ Georgian Christian (وی ارمنی بود)

^۲ پس از مرگ تیمورشاه (۱۸۷۳م. / ۱۲۰۸ق.)، امیر معصوم‌خان، به بلخ یورش برد و فرماندار آن را با چهار هزار

تن از گزیدگان سپاهش به اسارت گرفت.

کمک قاجاریه به جنگ با حاکم بخارا پردازند. زمان‌خان نیز این پیشنهاد را پذیرفت و بلخ را به دولت قاجار واگذار کرد (قدیانی، ۱۳۸۷: ۱۸). نامه‌ای که آقامحمدخان به امیر بخارا نوشت به-
اختصار دارای این مضمون بود:

«عمل شما یاغی‌گری است و شما بیرام علی‌خان، حاکم مرو را کشتید
و هیجده‌هزار تن از زنان و مردان مرو را به اسارت بردید و هرچه مردم
آنجا داشتند، چپاول کردید و می‌دانید که عاقبت مرتکب این اعمال
چیست. ولی اگر اسیران مرو را آزاد کنید و آن‌ها به شهر خود برگردند من
از اعمال شما صرف‌نظر می‌کنم و شما را بر حکومت بخارا ابقاء می‌نمایم»
(گور، ۱۳۸۳: ۳۱۷).

با مرگ آقامحمدخان قاجار، مدعیان شرقی ایران فرصت جدیدی برای سرکشی علیه دولت
نوبنیاد قاجار به دست آوردند. یکی از جدی‌ترین این مدعیان زمان‌شاه افغان بود که مصمم به
آزمودن بخت فرمانروایی خود در خراسان شده بود. از این‌رو، زمان‌شاه هیچ‌گاه مناسبات سازنده و
دوستانه‌ای با دولت قاجاریه برقرار نکرد و بارها از نادر میرزا افشار و سردارانی همچون اسحاق-
خان قرایی علیه فتحعلی‌شاه حمایت می‌کرد (بهمنی قاجار، ۱۳۸۵: ۵۹). فتحعلی‌شاه پس از پایان-
بخشیدن به جریان‌های استقلال‌طلبی غرب، به خراسان لشکر کشید. این لشکرکشی به خودسری
حکام خراسان خاتمه بخشید، ولی هنوز زمان‌شاه در هرات ادعای استقلال می‌کرد. شاه قاجار در
واکنش به زمان‌شاه این‌گونه پاسخ داد:

«به نفس نفیس خویش با سپاهی بسیار و لشکری جرار خراسان . . . و
از آنجا لشکر به افغانستان کشیده، ملک و مملکت موروث سلطان محمود
را از دست غاصبین انتزاع نموده بدو سپارد. . .» (شیرازی، ۱۳۷۹: ۱۹۶).

سرانجام، فتحعلی‌شاه توانست تهدید زمان‌شاه نسبت به خراسان را دفع کند و با پشتیبانی از شاهزاده محمود، وی را به پادشاهی سلسله سدوزایی (۱۲۱۶ق.) رساند. در جبهه‌های دیگر، فتحعلی‌شاه افغان‌های شورشی را از سیستان بیرون راند؛ زیرا امیر هرات، فیروز میرزا از گرفتاری فتحعلی‌شاه در جنگ با روسیه سوءاستفاده نمود و دو بار در سال‌های ۱۸۱۷ و ۱۸۰۵م. از پرداخت خراج سالانه به دولت قاجار خودداری نمود و به غوریان و سیستان حمله برد. از سال ۱۸۰۳ م. به بعد، افغانستان تبدیل به «مرکز فساد» برای ایران شد و همیشه افغانه درصدد بودند که امراء خراسان را تحریک کرده و اسباب فتنه و اغتشاش آن ایالت را فراهم نمایند. افغان‌ها نه تنها امراء خراسان را تقویت می‌کردند که علم طغیان را علیه دولت ایران برافروزند، بلکه منتفدین ترکستان را هم تحریک می‌کردند که علیه دولت ایران قیام کنند. از این زمان، ایران دیگر از طرف ایالت خراسان خیال راحت نداشت (محمود، ۱۳۵۳: ۲۴۶). براساس ماده چهار قرارداد سیاسی ایران و بریتانیا در سال ۱۸۰۱ میلادی، که دولت انگلیس متعهد می‌شود: «هرگاه از جانب افغانستان یا فرانسه به خاک ایران تجاوزی شود، از مساعدت و کمک به ایران خودداری نکند» (شمیم، ۱۳۸۹: ۶۵)؛ می‌توان به ترس و نگرانی فتحعلی‌شاه از درگیری احتمالی با قبایل افغان پی‌برد.

پس از فتحعلی‌شاه، محمدشاه قاجار نیز جنگ جدیدی علیه افغانه‌ای که به شهرهای ایران یورش بردند آغاز کرد، اما پس از محاصره هرات تحت فشار بریتانیا در سال ۱۸۳۸م. عقب‌نشینی کرد. درواقع، به اعتقاد اعتضادالسلطنه «اهالی خراسان که به فتنه‌انگیزی معروفند و به خونریزی موصوف. . .» (اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۱۲۷) و آنگاه که: «. . . افغانه دست تطاول باز کردند و پای - سرکشی دراز و گرگ‌صفت از پی آلودن غنایم تجار و زوار، قتل جبال را سقناق کرده در هنگام فرصت اموال ایشان را به غارت بردند و مسلمین را به قید ذلت گرفتار کرده به خیره و بخارا برده به بهائی اندک در معرض بیع درآوردند. . .» (همان: ۴۴۶)؛ محمدشاه می‌خواست سیاست‌های پدرش در حفظ مرزهای تاریخی ایران، برقراری امنیت در خراسان و تنبیه یاغی‌گران را پیگیری

کند (سپهر، ۱۳۷۷: ۱۲۵۳). شاه قاجار در اعلامیه‌ای (۱۲۵۵ق.) درباره‌ی انگیزه جنگ‌های هرات (۱۸۴۱-۱۸۳۷م.) گفت:

«از وقتی که در رکاب ولیعهد مرحوم (عباس میرزا) به حکم خاقان مغفور (فتحعلی‌شاه) به خراسان آمدیم نیت همین بود که خراسان امنیت بشود و اسیرفروشی موقوف و ولایات امن، تا در آن سفر پیش، من مأمور شدم به تنبیه هرات و قضیه‌ی نایب‌السلطنه (مرگ عباس میرزا) اتفاق افتاد (میرزای صالح، ۱۳۶۵: ۳۵۸-۳۵۹).

ناصرالدین‌شاه، جنگ‌هایی را برای تصرف هرات در افغانستان غربی صورت داد، اما بی-نتیجه ماند. در نهایت قرارداد پاریس بین ایران و انگلیس منعقد شد که به موجب فصول پنجم و ششم آن، ایران متعهد به خروج از هرات و عدم ادعای مالکیت بر افغانستان شد.

اگرچه در دوره‌های پهلوی و جمهوری اسلامی هیچ جنگ مستقیمی بین دولت‌های ایران و افغانستان درنگرفته است اما مفکوره تاریخی جنگ‌های عصر صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه در بازتعریف و بازنگری تاریخی دو ملت تأثیر مستقیم و چه بسا منفی داشته است. همانطور که ایرانیان از سلطه تاریخی محمود افغان خشنود نبودند، بسیاری از قبایل و مردمان ولایات افغانستان از سلطه دولت‌های ایرانی ناخرسند بودند.

نکته‌ی فراتاریخی دیگر آن است که ایرانیان، تاریخ، فرهنگ و هویت مستقلی برای افغان‌ها مستقل نیستند و افغانستان را بخشی از ایران می‌دانند که بر اثر توطئه استعمارگران تحت شرایط خاصی در سال ۱۸۵۶م. (عهدنامه پاریس) از ایران جدا شده است؛ اما مردمان افغان تاریخی سه‌هزارساله و مستقل سیاسی برای سرزمین خود قائل هستند. بدین معنا که طی عهدنامه پاریس تنها هرات و نه افغانستان از ایران جدا شده است. حوادث تلخ تاریخی باعث شده تا ایرانی‌ها افغان‌ها را همواره سمبل جنگ و خشنونت بپندارند. چنین ذهنیاتی که عمدتاً ریشه تاریخی دارند، منجر به رفتاری کاملاً تحقیرآمیز با افغان‌ها از سوی ایرانی‌ها شده است. با این حال تکیه بر این که بخش بزرگی از منطقه شرق یعنی افغانستان با تاریخ ایران مرتبط بوده دلیل کافی برای تعمیق روابط متقابل نیست.

۲-۳) بخش دوم: اقتصاد؛ بزرگ‌ترین تحول در روابط ایران-افغانستان

پس از سقوط طالبان و آغاز سیاست تنش‌زدایی توسط دولت‌های ایران و افغانستان، فضای مناسبی برای احیاء مجدد روابط اقتصادی دو کشور پدید آمد. مشارکت ایران در بازسازی افغانستان از جمله کمک مالی ۵۶۰ میلیون دلاری (۲۰۰۲م.)، در راستای برقراری روابط دوستانه و همکاری‌های سیاسی صورت گرفت. همچنین، بیشتر پروژه‌ها و اعتبارات ستاد مشترک بازسازی افغانستان در ایران (۲۰۰۱م.) که در قالب پنج کارگروه تخصصی اقتصادی، علمی-فرهنگی، آموزشی، سیاسی و بین‌الملل و با مدت اجرایی ۵ سال (۲۰۰۵-۲۰۰۱م.) تلفیق و هماهنگ شده بود، به کارگروه اقتصادی اختصاص یافت. در مجموع، در فرآیند بازسازی، ۱۳ دستگاه مجری ایران به انجام ۴۹ پروژه اقتصادی و زیربنایی در این کشور پرداختند (عباسی و رنجبردار، ۱۳۹۰: ۲۱۶).

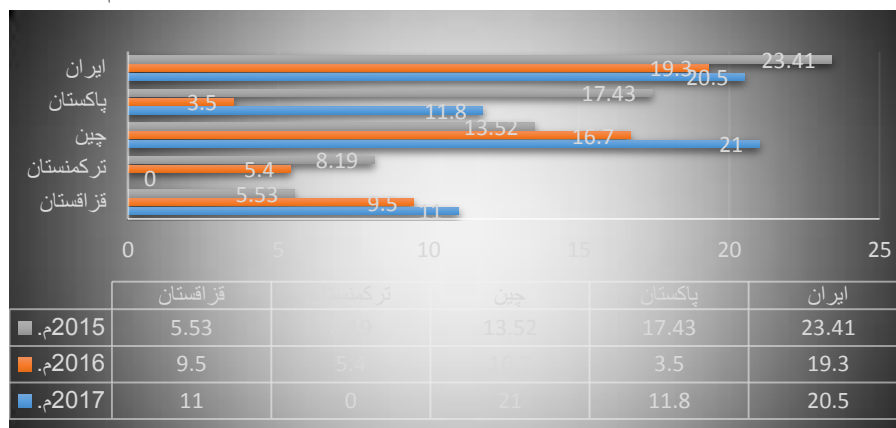
هم‌زمانی سه رویداد در نیمه‌ی نخست دهه‌ی دوم قرن ۲۱م. بر تعمیق روابط ایران و افغانستان اثرگذار بود. نخست؛ روی کارآمدن حکومت حسن روحانی (ژوئن ۲۰۱۳م.) و تأکید آن بر دیپلماسی اقتصادی، دوم؛ ابلاغ سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی (سپتامبر ۲۰۱۳م.) و رویداد سوم که موجب نهادینه‌شدن نسبی ساختار دولت در افغانستان گردید، آغاز به کار حکومت اشرف غنی (۲۰۱۴م.) بود که سبب توجه بیشتر این کشور به آب‌های آزاد بین‌المللی (جنوب و جنوب شرق ایران) و خروج از تنگناهای محیطی شد.

یکی از نقاط اشتراک حکومت حسن روحانی و اشرف غنی، تأکید بر نقش اقتصاد (تعاملات تجاری) بر روابط سیاسی و نیز نقش سیاست (دیپلماسی) بر روابط اقتصادی دوجانبه است. این آگاهی، خود معلول بخشی از تاریخ تحولات تجاری بین دو کشور است. ابلاغ سیاست‌های کلان اقتصاد مقاومتی که بر گسترش روابط خارجی ایران با دیگر کشورها، به‌ویژه کشورهای همسایه تأکید می‌ورزد، به‌طور غیرمستقیم، باعث شد تا روند همکاری‌های اقتصادی و سیاسی تهران-کابل تا اندازه‌ای مورد توجه قرار بگیرد. بدین جهت، تبیین و بررسی دقیق سیاست خارجی و روابط دیپلماتیک ایران و افغانستان بدون درک روشنی از اهداف اقتصادی داخلی آنان تا حدودی غیرممکن است (دهقانی فیروزآبادی و دامن‌پاک جامی، ۱۳۹۵: ۳۹).

۳-۲-۱) صادرات و واردات

از سال ۱۳۹۵ افغانستان با یک پله صعود، به رتبه هفتم، در سال ۱۳۹۶ با سهم ارزشی ۵.۹ درصد از صادرات کل کشور به ارزش ۲۷۹۲ میلیون دلار رتبه ششم، و در چهار ماهه اول سال ۱۳۹۷ با دو پله صعود رتبه چهارم بازار هدف صادرات ایران را پس از چین، امارات متحده عربی و عراق با ۳۱ درصد افزایش ارزش نسبت به مدت مشابه سال قبل خود بدست آورده است (گزارش عملکرد اقتصادی ایران، سازمان توسعه تجارت، ۱۳۹۷: ۷) در حال حاضر، ایران به بزرگ‌ترین صادرکننده کالا به افغانستان تبدیل شده است که با عرضه‌ی تقریباً یک‌پنجم واردات افغانستان در سال ۲۰۱۵م. و ۲۰۱۶م. از پاکستان سبقت گرفت. صادرات ایران به افغانستان در سال ۲۰۰۶م. از ۵۱۵ میلیون دلار به ۲،۴۵۸،۷۷۵،۵۰۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۶م. رسید^۱ (رشد ۵ برابری). در مقابل، صادرات افغانستان به ایران طی این سال‌ها رشدی دو برابر داشته است. واردات از افغانستان در سال ۲۰۰۶م. در حدود ۸/۸ میلیون دلار بوده و در سال ۲۰۱۶م. به ۲۰ میلیون دلار رسید (سازمان توسعه تجارت ایران، ۱۳۹۶). در نمودار زیر (شماره ۱)، کشورهای اصلی صادرکننده کالا به افغانستان به تصویر کشیده شده است.

نمودار شماره ۱: کشورهای صادرکننده کالا به افغانستان (۲۰۱۵-۲۰۱۸م.)



(یوسف‌زهی و همکاران، ۱۳۹۷: ۱۹۹-۲۹۸).

۲-۲-۳) اجلاس اقتصادی و تجاری مشترک

^۱ افغانستان، ۳/۷۳ درصد سهم وزنی و ۵/۵۸ درصد سهم ارزشی صادرات ایران را در سال ۲۰۱۶م. تشکیل داده است.

تاکنون اجلاس و کمیسیون‌های مشترک همکاری‌های اقتصادی ایران و افغانستان، سه بار برگزار شده است. جدول زیر (۸-۱) تاریخ و محل برگزاری اجلاس مشترک دو کشور را نشان می‌دهد.

۳-۲-۳- یادداشت تفاهم‌های همکاری اقتصادی

یادداشت تفاهم‌هایی که تاکنون فی‌مابین افغانستان و ایران و برخی همسایگان آنها به امضاء رسیده است بدین شرح است: یادداشت تفاهم همکاری‌های بازرگانی (۲۰۰۱م)، یادداشت تفاهم همکاری‌های سه‌جانبه بازرگانی و اقتصادی ایران، هندوستان و افغانستان (دسامبر ۲۰۰۱م)، یادداشت تفاهم همکاری‌های بازرگانی (سپتامبر ۲۰۰۲م)، یادداشت تفاهم توسعه بازرگانی و موافقت‌نامه حمل‌ونقل بین‌المللی جاده‌ای کالا و مسافر (دسامبر ۲۰۰۲م)، موافقت‌نامه سه‌جانبه ایران، افغانستان، ازبکستان (می ۲۰۰۳م)، موافقت‌نامه سه‌جانبه ایران، افغانستان و تاجیکستان (می ۲۰۰۳م)، تفاهم‌نامه همکاری‌های تجاری و اقتصادی (آگوست ۲۰۰۳م)، یادداشت تفاهم نخستین اجلاس کمیسیون مشترک همکاری‌های اقتصادی (فوریه ۲۰۰۴م)، یادداشت تفاهم دومین

جدول شماره (۹-۱): اجلاس و کمیسیون‌های مشترک اقتصادی افغانستان و ایران

محل برگزاری	تاریخ	متولی اجلاس	اجلاس اقتصادی	ردیف
تهران	۲۰۰۲ م.	وزارت بازرگانی	سه جانبه ایران، هند، افغانستان	۱
مشهد	۲۰۰۲ م.	وزارت بازرگانی	کمیته مشترک بازرگانی	۲
تهران	۲۰۰۴ م.	وزارت اقتصاد و دارایی	اولین اجلاس کمیسیون مشترک	۳
کابل	۲۰۰۶ م.	وزارت امور خارجه	دومین اجلاس کمیسیون مشترک	۴
تهران	۲۰۱۰ م.	وزارت امور خارجه	سومین اجلاس کمیسیون مشترک	۵
کابل	۲۰۱۲ م.	-	چهارمین اجلاس کمیسیون مشترک همکاری	۶
تهران	۲۰۱۶ م.	-	پنجمین اجلاس کمیسیون مشترک همکاری	۷

(یوسف‌زهی، ۱۳۹۶: ۱۷)

اجلاس کمیسیون مشترک همکاری‌های اقتصادی (دسامبر ۲۰۰۶ م.)، یادداشت تفاهم بین سازمان توسعه تجارت ایران و اداره انکشاف صادرات افغانستان (جولای ۲۰۰۸ م.)، تفاهم‌نامه نشست مشترک وزیر بازرگانی ایران و وزیر تجارت و صنایع افغانستان (ژوئن ۲۰۰۹ م.) (سازمان توسعه

تجارت ایران، ۱۳۹۵: ۱۰۹)، و تفاهم‌نامه همکاری‌های اقتصادی اتاق تجارت و صنایع کابل با اتاق بازرگانی و صنایع خراسان شمالی (سپتامبر ۲۰۱۵ م.) (یوسف‌زهی، ۱۳۹۶: ۸).

۳-۲-۴) همایش‌ها و نمایشگاه‌های تجاری برگزارشده‌ی مشترک

طی دو دهه‌ی گذشته، همایش‌ها و نمایشگاه‌های بسیاری بین دو کشور ایران و افغانستان برگزار شده است، از جمله؛ نخستین همایش و نمایشگاه بین‌المللی بازرسازی اقتصادی افغانستان در تهران (دسامبر ۲۰۰۸ م.)، همایش و نمایشگاه بین‌المللی بازرگشت، بازرسازی و فرصت‌های سرمایه‌گذاری در مسیر توسعه افغانستان (سپتامبر ۲۰۰۹ م.)، همایش فرصت‌های تجاری و سرمایه‌گذاری در افغانستان (سپتامبر ۲۰۰۹ م.)، برگزاری سومین نمایشگاه صنایع تولیدی ایران در هرات (سپتامبر ۲۰۰۹ م.)، همایش توسعه‌ی عمران افغانستان در کابل (نوامبر ۲۰۰۹ م.)، افتتاح مرکز تجاری ایرانیان در کابل، همایش فرصت‌های سرمایه‌گذاری در افغانستان (اکتبر ۲۰۰۹ م.)، همایش توسعه روابط تجاری ایران و افغانستان در تهران (فوریه ۲۰۱۰ م.)، برگزاری سه نمایشگاه اختصاصی ایران در کابل (ژوئن، سپتامبر و اکتبر ۲۰۱۰ م.)، برگزاری نمایشگاه اختصاصی ایران در هرات (اکتبر ۲۰۱۰ م.)، و مزار شریف (می ۲۰۱۰ م.)، برگزاری سومین میز کشوری افغانستان در مشهد (ژوئن ۲۰۱۱ م.)، نخستین نمایشگاه مشترک افغانستان-ایران در کابل (آگوست ۲۰۱۲ م.)، نخستین نمایشگاه بین‌المللی بازرسازی افغانستان در کابل (اکتبر ۲۰۱۴ م.)، دومین نمایشگاه مشترک افغان-ایران در کابل (۲۰۱۴ م.)، سومین نمایشگاه افغان-ایران در کابل (مارس ۲۰۱۵ م.)، همایش فرصت‌های تجاری و سرمایه‌گذاری ایران و افغانستان در کابل (آگوست ۲۰۱۵ م.)، چهارمین نمایشگاه مشترک افغانستان-ایران در کابل (آگوست ۲۰۱۶ م.)، نخستین نمایشگاه بین‌المللی لوازم‌خانگی و مبل در کابل توسط اتاق تجارت و صنایع افغانستان و شرکت مدیریت پروژه‌های نمایشگاهی ایران (ژانویه ۲۰۱۶ م.)، نخستین نمایشگاه بزرگ افغانستان-ایران در قندهار (دسامبر ۲۰۱۶ م.) و نخستین نمایشگاه تخصصی صنایع کوچک و ماشین‌آلات تولیدی افغانستان-ایران در کابل (ژوئن ۲۰۱۶ م.) (یوسف‌زهی، ۱۳۹۶: ۲۲)

۳-۲-۵) دیدارهای دوجانبه مقامات بلندپایه

دیدارهای دوجانبه مقامات ایران و افغانستان از این قرار است: ملاقات مقام عالی وزارت بازرگانی ایران با وزیر تجارت و صنایع افغانستان (ژوئن ۲۰۰۹ م.)، پذیرش تجار طلا به ایران، پذیرش تجار و سرمایه‌گذاران افغانی به منطقه آزاد چابهار، پذیرش تجار فرش کابل و هرات به

سومین نمایشگاه بین‌المللی فرش دستباف ایران در کیش، اعزام هیئتی از اتاق بازرگانی مشهد به هرات (آوریل ۲۰۰۹م)، اعزام هیئت جهت برگزاری اولین همایش توسعه عمران افغانستان در کابل (نوامبر ۲۰۰۹م)، پذیرش هیئت تجاری سرمایه‌گذاری هم‌زمان با برگزاری نمایشگاه صنایع کشاورزی و مواد غذایی (می ۲۰۱۰م)، پذیرش هیئت تجاری سرمایه‌گذاری هم‌زمان با برگزاری نمایشگاه صنعت ساختمان (جولای ۲۰۱۰م)، پذیرش هیئت تجاری-سرمایه‌گذاری هم‌زمان با نمایشگاه چاپ و بسته‌بندی (اگوست ۲۰۱۰م)، پذیرش هیئت تجاری-سرمایه‌گذاری هم‌زمان با نمایشگاه صنعت (سپتامبر ۲۰۱۰م) (سازمان توسعه تجارت، ۱۳۹۵: ۱۱۱-۱۱۰)، ملاقات تعدادی از اعضاء هیئت‌مدیره، تاجران و صنعت‌کاران با سفیر ایران (ابوالفضل ظهروه‌وند) در مقر سفارت ایران در کابل (۲۰۱۲م)، نشست هم‌اندیشی تجار و فعالین اقتصادی ایران و افغانستان در سفارت ایران (فوریه ۲۰۱۵م)، سفر هیئت تجاری ایران به کابل جهت شرکت در نشست مشترک تجاری ایران و افغانستان تحت عنوان "بررسی راه‌کارهای توسعه اقتصادی میان ایران و افغانستان" (سپتامبر ۲۰۱۵م). (یوسف‌زهی، ۱۳۹۶: ۱۹-۱۸).

۳-۲-۶) موافقت‌نامه‌های اقتصادی: چابهار

بندر چابهار، اکنون جدیدترین فصل روابط دوجانبه‌ی اقتصادی و سیاسی تهران-کابل است. در گذشته، بحران‌های سیاسی-امنیتی، به شدت بر دیپلماسی دو کشور سایه افکنده بود؛ اما از سال ۲۰۱۱م. تاکنون، موضوعیت این بندر به تدریج بخشی از برنامه‌ی مذاکرات، سفرها و بازدیدهای مشترک دو کشور را تشکیل داده است. موافقت‌نامه چابهار که در ۲۳ می ۲۰۱۶م. (خرداد ۱۳۹۶) بین رؤسای جمهور افغانستان و ایران و نخست‌وزیر هند، در تهران منعقد گردید، نشان از همت دولت‌مردان ایرانی و افغان به توسعه مناسبات اقتصادی و سیاسی منطقه‌ای از طریق این بندر است. چابهار در سال ۲۰۱۷م. نیز در اولویت نخست کمیته‌ی امور اقتصادی مشترک ایران - افغانستان جای گرفته است.

اختلافات سیاسی و درگیری‌های مرزی کابل-اسلام‌آباد در سال‌های ۲۰۱۷-۲۰۱۵م. باعث کاهش مراودات تجاری آنان به میزان ۴۰ درصد شد. ایران و هند، بهترین جایگزین پاکستان برای افغانستان هستند. با توجه به عدم امکان مطلوب صادرات و واردات هند و افغانستان از خاک پاکستان، مسئولین ذی‌ربط افغان تمایل زیادی دارند تا این تجارت از طریق بندر چابهار صورت گیرد. از نظر بُعد مسافت، بندر چابهار نزدیک‌ترین و باصرفه‌ترین محور ترانزیت تولیدات

افغانستان به بازارهای بین‌المللی مصرف در جنوب است. این بندر در مقایسه با بندر کراچی، حدود ۸۰۰ کیلومتر و با بندرعباس حدود ۹۰ کیلومتر به افغانستان نزدیک‌تر است. هزینه حمل یک کانتینر ۲۰ فوتی به این کشور از طریق چابهار، حدود هزار دلار ارزان‌تر از مسیر کراچی و بندرعباس است. این امر، مدت‌زمان و هزینه حمل کالا را به طور چشمگیری کاهش می‌دهد.

بندر چابهار برای ج.ا.ایران از جهات مختلفی حائز اهمیت است؛ افزایش وابستگی افغانستان، هند و چین به بنادر ایرانی، تحکیم روابط اقتصادی-سیاسی با کشورهای شمال، جنوب و جنوب شرق آسیا، و افزایش قدرت اقتصادی داخلی، از مهم‌ترین سودمندی‌های ملی و منطقه‌ای چابهار برای کشور هستند. در سطح محلی (خُرد)، محرومیت‌زدایی از سیستان و بلوچستان و افزایش سرمایه‌گذاری در این استان از طریق بندر چابهار، نخستین و مهم‌ترین پیامد فرآیند منطقه‌ای اقتصاد سیاسی ایران و افغانستان است. نبود سطح منطقه‌ای تعاملات اقتصادی و سیاسی کشورها، به‌منزله‌ی نبود فعالیت‌های تجاری بنادر یا درآمدزایی بندری است. جهت تحقق هدف مذکور، امروزه سهولت‌های بسیاری برای بازرگانان و سرمایه‌گذاران افغان در بندر چابهار، فراهم شده است. تخصیص ۵۰ هکتار زمین برای سرمایه‌گذاران افغان جهت ایجاد تأسیسات بازرگانی و بدون دریافت مالیات، تخفیف ۳۰ درصدی تعرفه گمرکی، خدمات رایگان نگهداری محصولات کشاورزی صادراتی و وارداتی افغانستان در سردخانه‌ها، حل مشکلات ترانزیتی- بازرگانی افغانستان و ایران، کاهش هزینه‌های حمل‌ونقل دریایی و معاف‌شدن شماری از تولیدات افغانستان از تعرفه‌های گمرکی، از جمله مشوق‌های سرمایه‌گذاری افغان‌ها در بندر چابهار هستند (یوسف-زهی و اسلامی، ۱۳۹۷: ۹۷-۱۰۰).

۳-۳) بخش سوم: دانش؛ جایگزین افکار عمومی

هدف از بخش سوم یعنی دانش پرداختن به دو مسئله است. نخست اینکه مبنای شناخت ایرانیان و افغان‌ها از یکدیگر می‌بایست دانش و نه افکار عمومی و رسانه‌ها باشد، و دوم پیشی-گرفتن کشورهای منطقه در نفوذ علمی و آموزشی در افغانستان.

۳-۳-۱) گذار از افکار عمومی و رسانه: کارهای علمی و پژوهش در ایران و افغانستان درخصوص محیط‌شناسی اجتماعی-اقتصادی یکدیگر بسیار ضعیف است. البته طی یک دهه اخیر، رویکرد مطالعات سیاسی و اقتصادی راجع به افغانستان بیشتر شده است اما ادبیات مزبور کمتر

حوزه‌ی اقتصادی و علمی توسعه را دربرمی‌گیرند. ضعف علمی باعث گردید تا اطلاعات رهبران و سیاست‌گذاران ایران از افغانستان و واقعیت‌های این کشور در گذشته شکلی ناقص به خود بگیرد؛ به‌گونه‌ای که آگاهی سیاست‌مداران ایران در خصوص افغانستان با دیدگاه رایج در میان مردم ایران چندان تفاوتی نداشته است (لطفی، ۱۳۹۴: ۶۲). امروزه نیز افغانستان بیشتر از دریچه‌ی افکار عمومی و نه افکار علمی مورد قضاوت قرار می‌گیرد. در افغانستان نیز قضیه از همین قرار است. در گذشته در ایران چون ذهنیت مثبتی از افغانستان وجود نداشت، کمتر اتفاق نظری برای تسهیل تجارت خارجی با افغانستان وجود داشت. تجاوز شوروی به افغانستان (۱۹۷۹ م.)، جنگ داخلی (۱۹۹۶-۱۹۸۹ م.)، ظهور طالبان (۲۰۰۱-۱۹۹۶ م.) و سپس تجاوز آمریکا به این کشور باعث شد تا دولت و ملت ایران بیشتر از مجرای رسانه‌های نوشتاری و دیداری به افغانستان آن‌هم شرایط نامساعد جنگ، ترور، انتحار، خشونت، مهاجرت و زن‌ستیزی این کشور را نظاره کنند.

از آن پس تاکنون نیز رسانه‌های داخلی ایران تنها وقایع و خشونت‌های این کشور را بازتابی کرده و از پیشرفت‌های حوزه اقتصاد و سیاست غفلت ورزیده است. چنین امری پیامدهای منفی به همراه داشته است. به عنوان مثال، امروزه بسیاری از تجار داخلی ایران از فقدان اطلاعات درست و کامل و آکادمیک درباره وضعیت اقتصادی و بازارهای داخلی افغانستان گله‌مند هستند. در افغانستان نیز چنین مشکلی حاکم است. به دلیل ناآشنایی از بازار افغانستان، نوعی ناباوری و بی‌اعتمادی بر فضای اقتصادی و تجاری این کشور حاکم شده است و تاجران کمتر به این کشور سفر و سرمایه‌گذاری می‌کنند (فرهنگ، ۱۳۹۵: ۱۵۶). عدم وجود بانک اطلاعاتی و ادبیات بازاریابی در خصوص تجارت و سرمایه‌گذاری در افغانستان، از ابتدایی‌ترین معضلات هر شرکت ایرانی برای حضور در افغانستان است. طبق بررسی‌های انجام شده در وزارت تجارت و صنایع افغانستان، نبود ارزیابی دقیق از نیازهای بازارهای خارجی به‌ویژه ایران و عدم مطالعه دقیق از مزیت‌های نسبی موجود در مناطق مختلف کشور منجر به آن گردیده است که توانمندسازی بنگاه‌های داخلی از هدفمندی لازم برخوردار نباشند.

۳-۲) نفوذ علمی کشورهای منطقه در افغانستان: در دهه‌ی نخست پس از سقوط طالبان، ایران در زمینه‌ی ارائه خدمات فرهنگی، آموزشی و حضور در فضاها‌ی فرهنگی افغانستان تقریباً بی‌رقیب بود. دانشجویان تحصیل‌کرده افغان و فارغ‌التحصیل از ایران با احراز کرسی‌های استادی دانشگاه‌ها و مؤسسات تحصیلات عالی و همچنین حضور در محافل فرهنگی حضور قدرتمند و

بی‌رقیب داشته‌اند؛ اما به تدریج سایر کشورهای منطقه از جمله هندوستان و ترکیه، هم‌اکنون از رقبای اصلی برای ایران به حساب می‌آیند و حتی پیش‌بینی می‌شود در آینده در عرصه خدمات آموزشی و در اختیار گرفتن فضای آموزشی افغانستان، ایران را از حوزه مسایل فرهنگی این کشور در حاشیه قرار دهند. هم‌اکنون هندوستان و ترکیه با اعطایی سالانه بورس‌های تحصیلی و فارغ‌التحصیل کردن اساتید دانشگاه و معلمین، عرصه را برای تحصیل کرده‌گان و دانش‌آموختگان افغان از ایران بسیار تنگ کرده است. این مساله هر چند که فضای رقابتی را در حوزه مسایل فرهنگی در این کشور فراهم آورده، اما با توجه به فرایندهای قدرتمند فرهنگی و آموزی سکولاریسم از یک طرف و ساختار زخم‌خورده و فرسایش رفته فرهنگ سنتی و بومی این سرزمین بر اثر جنگ‌های داخلی از طرف دیگر، خطر فروپاشی فرهنگ سنتی، بومی، و هویت تاریخ این کشور قوت می‌گیرد و ابعاد خسارت باری را برای حوزه تمدنی و فرهنگی مشترک هر دو کشور ایران و افغانستان در پی خواهد آورد (قاسمی، ۱۳۹۳: ۱۲۹).

با این وجود، هنوز شرایط علمی و آموزشی، موقعیت بالادستی در اختیار ایران برای صادرات و واردات به افغانستان قرار داده است. هم‌اکنون انواع کتب و وسایل آموزشی و کمک‌آموزشی غیر از کتب دینی از ایران به افغانستان وارد می‌شود. این موضوع با توجه ضعف صنعت چاپ و کم‌بودن بعد مسافت در مقایسه با پاکستان، شرایط استثنایی را برای ایران به وجود آورده که توجه به چگونگی عرضه و گرایش به عرضه‌ی کتاب‌های دانشگاهی و تخصصی و کمتر سیاسی و بحث‌برانگیز، می‌تواند این موقعیت را تداوم دهد (نجفی و همکاران، ۱۳۸۹: ۲۹۸). از طریق نشر کتاب‌های تخصصی در حوزه‌های علمی مختلف، تبادل دانشجو استاد، تألیف کتب موردنیاز به صورت پروژه مشترک بین دانشگاه‌های ایران و افغانستان، استفاده و ارتباط آموزشی به‌ویژه آموزش فنی و حرفه‌ای، آموزش عالی و گسترش سرمایه‌گذاری در حوزه دانشگاهی، به خصوص سرمایه‌گذاری بخش خصوصی ایران در افغانستان می‌تواند دانش را جایگزین افکار عمومی ساخت (قاسمی، ۱۳۹۳: ۱۴۲).

ایران در حوزه دانش علم اقتصادی می‌تواند در افغانستان پیشگام باشد. گفتنی است که شرکت‌های افغان کمتر از همسایگان خود به کارگران خود آموزش می‌دهند. همچنین مدیران و کارگران آن‌ها مهارت کمتری در مقایسه با کشورهای رقیب دارند (نجفی و همکاران، ۱۳۸۹: ۷۸). وجود شبکه‌های مافیایی و غیررسمی و غیرقانونی نیز از همین امر نشئت می‌گیرد. ترتیبات

غیررسمی زمانی شکل می‌گیرد و رشد می‌کند که جریان اطلاعات ضعیف باشد. زمانی که بازیگران بازار اطلاعی درباره فرصت‌ها و رویه‌های بازار، کیفیت تولیدات، دسترسی به منابع و سیاست‌ها و قوانین دولتی نداشته باشند، به اطلاعات حامیان و روابط غیررسمی وابسته می‌شوند؛ زیرا جای دیگری برای کسب اطلاعات نمی‌شناسند. همچنین فقدان اطلاعات (نادرست) درباره سیاست‌های اقتصادی دولت، سبب افزایش بلا تکلیفی و عدم اطمینان می‌شود. هرگونه اقدام در این خصوص، نیازمند تمرکز بر افزایش آگاهی‌ها در مورد سیاست‌ها، قوانین و مقررات دولت است. کارهای گفت‌وگویی مؤثر بخش دولتی و خصوصی برای گردآوری بازخوردها و اطلاع-رسانی در مورد سیاست‌های دولت از اهمیت زیادی برخوردار است (نجفی و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۱۵-۱۱۴).

نتیجه

در این پژوهش به نقش فرهنگ، دانش، و اقتصاد در توسعه پایدار داخلی و خارجی ایران و افغانستان پرداخته شد. پرداختن به نقش منابع مشترک فرهنگی و اجتماعی و تأثیرات آن بر روابط اقتصادی ایران و افغانستان، از این جهت حائز اهمیت است که برخلاف انتظار همگان، قرابت‌های معنوی (زبان فارسی، دین اسلام، ادبیات، تاریخ و قومیت) به ندرت توانسته موجبات همگرایی میان ایران و افغانستان را فراهم کند؛ متغیرهای مذکور به‌عنوان نیروهای فراملی و فروملی هم باعث همگرایی و هم‌اگرایی این دو کشور با یکدیگر و همسایگان‌شان شده‌اند. در صورتی وجوه مشترک تاریخی و فرهنگی به گسترش مبادلات فرهنگی و توسعه‌ای پایدار و بالتبع همگرایی کشورها می‌شود که نگرش کشورها در خصوص این وجوه مشترک مثبت و از لحاظ روانی مقبول باشد. در غیراین صورت، نگاه آنان به یکدیگر بسیار متفاوت خواهد بود؛ بنابراین، از این نتیجه به-سختی می‌توان اجتناب کرد که بدون معرفت به فرهنگ، علایق و اعتقادات اجتماعی یکدیگر، تعریف دقیق و واقع‌گرایانه از اهداف و منافع خود، شناخت هنجارها و قواعد و نیز تنها با تکیه بر وجود عینی مشترکات، تعاملات اقتصادی کشورها با موانع و مشکلات فراوانی مواجه خواهد شد. این متغیرها در مناسبات دو کشور نقشی واگرایانه بازی می‌کنند و بدین شکل فضای مناسبات میان دو کشور به‌جای اینکه عرصه‌ای برای گسترش همکاری‌ها و ملاحظات نرم‌افزارانه مبتنی بر دانش و اقتصاد باشد، به فضایی امنیتی و سخت‌افزارانه تبدیل شده است.

امروزه به‌جای تأکید صرف بر وجود صوری زبان فارسی/دری، صحنه بر هموارسازی زبان اصلی فکر و اندیشه و ادراک یکدیگر مهم‌تر است. در این پژوهش، از زبان فارسی تحت عنوان «زبان درجه دوم/صوری» و از زبان اندیشه تحت عنوان «زبان درجه نخست» یاد می‌شود. در ایران و افغانستان بیشتر بر وجود زبان دوم (فارسی/دری) تأکید می‌شود و آن را کارساز می‌دانند. این درحالی است که افزایش تعاملات ملت‌ها و دولت‌ها، به زبان اندیشه و تفهم و کنش ادراکی یکدیگر بستگی دارد. تحولات تاریخی نیز نشان داده است که زبان نخست که در گفتگوی تمدن‌ها نقش مهمی ایفا می‌کند، کمتر شکل گرفته است.

علاوه بر زبان، می‌توان گفت «ناسیونالیسم تاریخی‌نویسی»، الگو و مبنای اصلی «ناسیونالیسم سیاسی» در ایران و افغانستان بوده است. تاریخ‌پردازان و سیره‌نویسان معاصر دو کشور با معیار قراردادن مرزهای سیاسی معاصر و با «نگاه سیاسی» و «انگیزه‌های ناسیونالیستی» به میراث‌های مشترک فرهنگی، کوشیده‌اند دارای‌های تقسیم‌ناپذیر تاریخی و عناصر تفکیک‌ناشدنی فرهنگی-تمدنی را به نفع مرزها و واحدهای سیاسی کنونی خودشان مصادره نمایند.

منابع

- آدلر، امانوئل (۱۳۷۶)، "سازنده‌گرایی در سیاست جهانی"، ترجمه هوشنگ راسخی، سیاست خارجی، سال ۱۱، شماره ۴۴ (زمستان)، صص: ۱۱۶۲-۱۱۵۹.
- ادوای، مظهر (۱۳۹۴)، "صادرات و قاچاق نفت و فرآورده‌های نفتی ایران به افغانستان در دوره‌ی پهلوی دوم (۱۳۲۰-۱۳۵۷.ش)", خراسان بزرگ، سال ۷، شماره ۲۲ (بهار)، صص: ۷۳-۸۴.
- اسلامی، روح‌الله و ناصر یوسف‌زهی (۱۳۹۷)، "استراتژی‌های کارآمدسازی اقتصاد سیاسی منطقه‌ای افغانستان و ایران؛ بر مبنای تحلیل سیستمی نقش بندر چابهار"، مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۸، شماره ۲۸ (پاییز)، صص: ۱۲۴-۹۵.
- اعتضادالسطنه، علیقلی (۱۳۷۰)، اکسیرالتواریخ: تاریخ قاجاریه، تهران: شرایع.
- بهمنی قاجار، محمدعلی (۱۳۸۵)، ایران و افغانستان از یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی، تهران: مرکز اسناد تاریخ و دیپلماسی وزارت امور خارجه.
- پیشگامی فرد، زهرا و سردار محمد رحیمی (۱۳۸۷)، "جایگاه افغانستان در ژئواستراتژی نظام نوین جهانی"، علوم جغرافیایی، دوره ۸، شماره ۶ (بهار و تابستان)، صص: ۱۳۲-۹۹.
- تیشه‌یار، ماندانا (۱۳۹۱)، "نگاهی به ملاحظات جمهوری اسلامی ایران درباره حضور ناتو در افغانستان"، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دوره ۱۸، شماره ۷۸ (تابستان)، صص: ۲۰-۱.
- حاجیان، حدیجه (۱۳۹۴)، "بررسی ظرفیت‌های زبان و ادبیات فارسی در ترویج ارزش‌های انقلاب اسلامی در تاجیکستان و افغانستان"، مطالعات فرهنگ-ارتباطات، سال ۱۶، شماره ۳۱ (پاییز)، صص: ۳۸-۷.
- حسنتاش، غلام‌حسین و سیاوش صمیمی (۱۳۹۵)، تجارت انرژی ایران و افغانستان، تجارت و راهکارها، تهران: هزاره سوم اندیشه.
- حق‌پناه، جعفر و محمد رحیمی (۱۳۹۰)، ژئوپلیتیک افغانستان و تحولات منطقه‌ای غرب آسیا، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

حمیدی، سمیه و ناصر یوسف‌زهی (۱۳۹۶)، "نقش بازی بزرگ بر شکنندگی تعاملات خارجی دولت قاجار (مطالعه موردی: افغانستان؛ ۱۸۵۶-۱۷۹۴م.)"، *تاریخ روابط خارجی*، دوره ۱۸، شماره ۷۲ (پاییز)، صص: ۱۳۸-۱۰۷.

دهقانی فیروزآبادی، جلال (۱۳۹۲)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، چاپ پنجم، تهران: سمت.

دهقانی فیروزآبادی، جلال و علی جدیدی (۱۳۸۹)، "نظریه سازه‌نگاری و سازمان‌های بین‌المللی"، *پژوهش حقوق عمومی*، دوره ۱۲، شماره ۲۸ (بهار)، صص: ۸۷-۱۱۲.

دهقانی فیروزآبادی، جلال و مرتضی دامن‌پاک جامی (۱۳۹۵)، "دیپلماسی اقتصادی جمهوری اسلامی ایران در آسیای مرکزی؛ ارزیابی ۲۵ سال روابط اقتصادی ایران و جمهوری‌ها پس از استقلال"، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، دوره ۲۲، شماره ۹۶ (زمستان)، صص: ۶۵-۲۵.

روح زنده، جمیله (۱۳۸۴)، *گذری بر تاریخ روابط سیاسی ایران و افغانستان*، تهران: صبحدم.

روحانی، حسن (۱۳۹۰)، شناسایی پتانسیل صادراتی محصولات نساجی افغانستان و تبیین اولویت‌های صادراتی این محصولات (با استفاده از مدل شبیه‌سازی پتانسیل تجاری دوجانبه TRADESIM) *پایان‌نامه کارشناسی ارشد*، دانشگاه فردوسی مشهد.

زین‌العابدین عموقین، یوسف (۱۳۹۲)، "نقش فرهنگ در پیوند ژئوکالچر ایران و آسیای مرکزی"، *خراسان بزرگ*، سال ۴، شماره ۱۰ (بهار)، صص: ۶۵-۷۳.

سازمان توسعه تجارت ایران (۱۳۹۵)، *کتاب افغانستان*، تهران: سازمان توسعه تجارت ایران.

سپهر، محمدتقی (۱۳۷۷)، *ناسخ التواریخ: تاریخ قاجاریه*، جلد دوم، تهران: اساطیر.

شفیعی، اسماعیل و نعیم عیدوزایی (۱۳۹۲)، "نقش حمایت خارجی در احیای طالبان در افغانستان"، *مطالعات شبه‌قاره*، سال ۵، شماره ۱۶ (پاییز)، صص: ۹۱-۱۲۶.

شمیم، علی‌اصغر (۱۳۸۹)، *ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار*، چاپ دوم، تهران: بهزاد.

شیخی فینی، علی اکبر (۱۳۸۱)، "تبیین و ارزیابی دیدگاه سازنده‌گرایی"، تازه‌های علوم شناختی، سال ۴، شماره ۳، صص: ۶۵-۷۳.

شیرازی، حسین (۱۳۷۹)، تاریخ درانیان، تهران: وزارت امور خارجه.

صفائی، ابراهیم (بی تا)، یک صد سند تاریخی دوران قاجاریه، تهران: بابک.

عباسی، ابراهیم و مجید رنجبردار (۱۳۹۰)، "کمک‌های مالی ایران به افغانستان: اهداف و آثار اقتصادی آن"، روابط خارجی، سال ۳، شماره ۳ (پاییز)، صص: ۱۹۵-۲۲۹.

عسگرخانی، ابومحمد و جهانشیر منصوری مقدم (۱۳۸۹)، "همکاری و منازعه در روابط بین‌الملل: نگاهی به نظریه سازه‌نگارانه "الکساندر ونت"، سیاست، دوره ۴۰، شماره ۳ (پاییز)، صص: ۲۰۸-۱۸۹.

فرهنگ، عبدالهادی (۱۳۹۵)، تجارت میان افغانستان و ایران؛ یک دهه ارتباط، تهران: عرفان.

فلاح‌نژاد، علی و علی امیری (۱۳۹۴)، "روابط ایران و افغانستان؛ همگرایی یا واگرایی"، مطالعات سیاسی، سال ۸، شماره ۲۹ (پاییز)، صص: ۱۲۵-۱۵۰.

قاسمی، عبدالخالق (۱۳۹۳)، "راهبردهای گسترش روابط اقتصادی ایران و افغانستان"، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.

قدیانی، عباس (۱۳۸۷)، تاریخ، فرهنگ و تمدن ایران در دوره‌ی قاجاریه، چاپ چهارم، تهران: فرهنگ مکتوب.

کرمی، جهانگیر (۱۳۸۳)، "سیاست خارجی از منظر تکوین‌گرایی اجتماعی"، راهبرد، سال ۱۱، شماره ۳۱ (بهار)، ۱۶۰-۱۷۴.

گزارش عملکرد اقتصادی ایران (۱۳۹۷)، لینک دسترسی:

<http://www.tpo.ir/uploads/statreport-12-96.pdf>

گور، ژان ۱۳۸۳، خواجه‌ی تاجدار، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، جلد دوم، چاپ بیست و پنجم، تهران: انتشارات امیرکبیر.

لطفی، حیدر (۱۳۹۴)، "تحلیل ژئوپلیتیکی روابط افغانستان و ایران؛ چالش‌ها و فرصت‌ها"، خراسان بزرگ، سال ۶، شماره ۱۹ (تابستان)، صفحات ۷۶-۵۷.

متولی حقیقی، یوسف (۱۳۸۳)، افغانستان و ایران: پژوهشی پیرامون روابط سیاسی و چالش‌های مرزی از احمدشاه درانی تا احمدشاه قاجار، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.

محمود، محمود (۱۳۵۳)، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، جلد ۱، چاپ چهارم، تهران: اقبال.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳)، "سازه‌انگاری به‌عنوان فرانظریه روابط بین‌الملل"، مجله‌ی دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، شماره ۶۵ (پاییز)، صص: ۱۴۳-۱۱۳.

معادی‌خواه، عبدالمجید و همکاران (۱۳۸۷)، "بررسی مطبوعات فارسی‌زبان افغانستان؛ از ابتدا تا سال ۱۳۰۷ شمسی"، روش‌شناسی تاریخ شفاهی، شماره ۸۹ و ۹۰ (پاییز و زمستان)، صص: ۵۲-۱۹.

معینی علمداری، جهانگیر و عبدالله راسخی (۱۳۸۹)، "روش‌شناسی سازه‌انگاری در حوزه روابط بین‌الملل"، تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دوره ۲، شماره ۴ (پاییز)، صص: ۲۱۴-۱۸۳.

مهدوی، ابوالقاسم و حورا مجردضایی (۱۳۸۸)، "بررسی تأثیر یکپارچه‌سازی کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی (OIC) بر رشد اقتصادی کشورهای منتخب"، پژوهش‌نامه بازرگانی، سال ۱۳، شماره ۵۲ (پاییز)، صص: ۱۶۲-۱۲۵.

مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد (۱۳۹۳)، فرصت‌های راهبردی در روابط اقتصادی ایران و افغانستان، تهران: مؤسسه تحقیقاتی تدبیر اقتصاد.

میرزا صالح، غلام‌حسین (۱۳۶۵)، اسناد رسمی در روابط سیاسی ایران با انگلیس، روس و عثمانی، تهران: تاریخ ایران.

نجفی، محمدعلی و همکاران (۱۳۸۹)، چشم‌انداز توسعه روابط اقتصادی ایران و افغانستان؛ با تأکید بر ولایت هرات، تهران: مؤسسه اندیشه‌سازان نور.

واعظی، حمزه (۱۳۹۱)، هویت‌های پریشان؛ جستاری در مفاهیم و مبانی فرایند ملت‌سازی در افغانستان، مشهد: بدخشان.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۹۳)، تاریخ روابط خارجی ایران، چاپ بیستم، تهران: امیرکبیر.
یحیایی، سبحان و سیده مرضیه کیا (۱۳۸۸)، "مطالعه‌ی انگاره‌های هویت فرهنگی و هویت ملی ملت‌های ایران و افغانستان؛ با تأکید بر نگره‌های مهاجران افغانی به ایرانیان"، مطالعات ملی، سال ۱۰، شماره ۱ (زمستان)، صص: ۱۵۶-۱۳۵.

یوسف‌زهی، ناصر (۱۳۹۶)، واکاوی موانع و چالش‌های تأثیرگذار در روابط اقتصادی ایران و افغانستان و تأثیر آن بر توسعه اقتصادی پایدار خراسان جنوبی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه بیرجند، دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

یوسف‌زهی، ناصر و حسین فرزانه‌پور (۱۳۹۶)، "تأملی انتقادی به چالش‌های امنیتی روابط اقتصادی ایران و افغانستان (۲۰۱۷-۲۰۰۱م.)، سیاست و روابط بین‌الملل، سال اول، شماره دوم (پاییز و زمستان)، صص: ۱۹۲-۱۶۷.

یوسف‌زهی، ناصر و همکاران (۱۳۹۷)، "آسیب‌شناسی روابط بازرگانی ایران و افغانستان از منظر رهیافت اقتصاد سیاسی (۲۰۱۸-۲۰۰۱م.)"، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ۱۳، شماره ۲ (بهار)، صص: ۲۲۴-۱۸۷.

**International conference
The second round of Iran-Afghanistan
Cultural talks**

**Titled
"Interaction of academia and education the
focus of sustainable development of
Iran and Afghanistan"**

By.Maryam khalili jahantigh

**Faculty of Literature and Humanities
University of Sistan and Baluchestan**